پایه سریر را بوالا نهمت مساعد و همایت مراتب علا و استعلا رسانید اعلی حضرت عالیا اهم
جلوس مبارک ورود مسعود در دار الخلافه [illegible] زیب فرخنده
هنگام که سرور [illegible] بازم سپهر در عرض دوازده ماه بر بروج قلعه چرخ مینا
یافته آهنگ قرارگاه اورنگ عظمت خویش نمود و بعد از انقضای بیست ساعت و بیست
و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دویم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل
دار البیت و مقر حمود شده از روز یکشنبه شرف دیگر اختری ز ایلک
چار پایه حمل مقرر گرفت نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبری
که یکمتر از نه ماه چهل حصن حصین خبری با اکثر ممالک جنوبی به تسخیر نموده بحریت
و خوبی معاودت فرموده بود از میامن ورود مسعود بر کیفر افزای دار الخلافه
کبری شده به مدر بیمن ساحت سعادت پیرای فیروزی از نور حضور پر نور زینت
افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای انور خنده بزم رنگین گشت و روی
سریر مینا کار گوهر نگار که بارگاه چهل ستون همایون از لمعان آن
معاینه چون دیده مردم صاحب بصیرت لمعا جب نظر از نور مردمک
نظر به پیرایه روز نور گوهر آرایش پذیر گشته و رعاین زیب و زینت می‌بیند
و نظر قریب آمده بود از فر جلوس همایون ز نور زیور انواع سعادت
و شرف پذیرفت در یحال سایر شاهزاده های والا گوهر فرشته سرشت
ستوده [illegible] رعایای امرای عظام تا ملازمان عظیم و بلاد تکیه کرام مورد [illegible]
به تهنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشته و آینده که از عالم
بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمده بود کامیابی بر درخشنده و [illegible]
صحبت [illegible] و تاج آن فروزنده تخت و افرازنده تاج الحکم [illegible]
[illegible] آقامت نموده در باب [illegible] دعا دوام عمر و دولت ابد

مت ظهور یافته در رسید والاکه بنا بر مقتضای وقت هنگام ارسال ساچق در آمد بتاریخ

هفتم ماه مذکور در زمن سعد ساعات موازی شصت هزار روپیه جواهر گران بها و مرصع

آلات تتمه و مساوی مبلغ مذکور نقد و چهار هزار روپیه از انواع رشته شیرینیه با بعضی

سرداران دولت جاوید قرین باسرکار معظم میر جمله و معتمد خان و مکرمت خان

و خلیل خان بمنزل شاه نشان عالیه مرسول مرسوم گشت جسونت رای بمنصب هزاری سیصد سوار

و فوجداری اندروی آب اکبرآباد سرافرازی یافت عبدالرحیم بیگ پسر عبدالرحمن

اتالیق عبدالعزیز سلطان از ماوراء النهر آمده سعادت ملازمت یافت

و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و منصب هزار و پانصدی

و هشتصد سوار و انعام بیست هزار روپیه اکرام پذیرفت نهم ماه شاهد فرخنده

سیمای هلال شوال بنا بر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت ایمای بشارات

بر آورده ابرو از دور انگشت نما ساخت و هجوم اولیای دولت نامدار حضور

حاضران دربار گیتی مدار را در باره اقامت مراسم عیش و نشاط و شادی و انبساط

تحریک نموده تهنیت و مبارکباد در داد و دران روز مبارک پادشاه دیندار

اسلام پرور عیدگاه را از پرتو نور حضور منور ساخته احیای سنت حضرت

خیر الوری باداء نماز مقرر نمودند یازدهم ماه مذکور موافق دویم شوال المکرم

مزاج مبارک از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گرانی بسراپای کالبد روحانی

گشت اطبای پایه تخت در تعدیل مواد و تصفیه و تلطیف رقیق ماده متعفنه

کوشیدند و صحت عاجل رو داده نظام عالم و عالمیان دیگر باره بحال

عود نموده سایر شاهزاده های کامکار و امرای نامدار بدستوری که در حالت

عارضه از هر روی استشفا اند و در صدقات بیشمار باهل استحقاق مرحمت نمایند

الحال نیز بنا بر شکرانه حصول شفا بذل انواع خیرات نموده بنیاد نیاز مندانی

بار سپهر آرای آن سرور زیور میمنت یافت افسر فرخنده پیکر دولت بخت یافت امری که شایسته
فتوحات تازهٔ آسمانی و فیوضات بی اندازهٔ ربانی مقارن این جلوس همایون بود
عرصهٔ ورود پذیرفت یکی زمین بوس بود که بعد از منع سجدهٔ تعظیم چنانچه سابقاً مذکور
گشت بنابر ولادت استحسان صوابگون گویان دولت و دین تجویز یافته بود و از
از راه اشتباه بسجدهٔ مشروع و مرفوع شده و مقرر کردند که بجای تعظیم مذکور
سه تسلیم معهود و تسلیم دیگر بجا آرند و دستور اعظم مأمور گشت که بر طبق آیین فرمان
مطالعه احکام صوبجات قلمی نماید که همگنان در وقت گرفتن فرمان و خلعت بدین
دستور عمل نمایند و بعد از انجام این مجلس و فراغ تفرج عمارت غسلخانه و حمام حریم حرم
خلافت از خلوت شاهبرج صعوت و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرمودند روز دیگر چون
چون پرتو حضور پرنور ساحت همایون انجمن عام و خاص که بانواع زیب و زینت
آذین و تزئین یافته بود گسترده اورنگ سریر خلافت را روکش محفل نشینان خلد
ساختند از شاهزاده‌های والاگهر گرفته تا سایر بنده‌های روشناس همگی العنایات
خلعت مایهٔ افتخار که سرمایهٔ اعتبار افزودند الکاه مراتب مناصب بعضی از امرا و اعیان
مناسب برافروختند از جمله مرتبهٔ معتمدخان باضافهٔ بالصدی ذات بپایهٔ چهار هزاری
و هزار و دویست سوار رسید و راجه مهلداس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
بسه هزار سوار سر افرازی پذیرفت خلیل خان قراول بیگی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
و هر کدام از باقیخان و سرانداز خان بمنصب هزاری هزار سوار سر بلندی یافتند
همت یار ولد آصف خان بتجویز منصب بالصدی دو صد سوار مقرر گشت چون
کریمهٔ ستوده شیمه خان نجابت نشان شاه نواز خان که از روز ازل با همایون
پسند از صدر حرم مکرم شاهزادهٔ بلند اختر والاگهر سلطان اورنگ مید
اقبال آمده ... سابقاً بسعادت نامزدی نامی شده بود مراسم معهود نکاح

عمارات برونق خاطره صدور کمال نزهت و خوش اسلوبی و دلکشی رو داده باد افزا
برکنار سپهر مرتبه صفا نظر و حسن منظر انشده موجب افزایش سرمایه دل بستگی
و نظاره غریب الکشته بود بنهایت منظور و مرغوب آمده تفرج آن باعث انبساط
خاطر انبساط طبع همایون گردید بنابر آنکه سرتاسر آن همایون مبنا از الواح سنگ
سرخ یاقوت رنگ اساس یافته بود بلعل محل موسوم گشت بیست و سیوم کنار
تالابی که طرح انداخته روبروی خواص است آن محل از ورود مسعود شد و عمارتی که بهمگی آن نیست
از سنگ ملون بنا بر فرمان همایون اساس یافته بود فروغ نزول اشرف
داران جا لفتحپور از فتحپور بر آمده و کوچ عرصه باغ دهره را که بنور منزل موسوم است
حقیقت منزل نور رسانیدند و بیست و ششم و بیاه مطابق نهم شهر شعبان
سنه ۴۵ کوکبه اقبال شاه جهانی لباس شوکت آسمانی قرین دولت و
سعادت جاودانی از باغ نور منزل متوجه دار الخلافه عظمی گشته خدیو اعظم
و ملک الملوک عالم با فره ایزدانی و شکوه ربانی بر فراز فیل کوه پیکر فرخنده منظر نمایان
صاحبقرانی متمکن شدند و پیش شاهزاده جوان بخت دارا شکوه بطریق مقرره
عقب جوصه فیل چون نور دیده مردم صاحب نظر قرار گرفتند و از زر پاشی
بکف مبارک چون نیسان احسان الهی زمین را در سیم و زر گرفتند نثار جیبها را
از زر و از رو بی نیاز ساختند و به این آرایش شایسته و اقبال وارد دار الخلافه شد
از بیرون حصار تا سر منزل آن مهر عزت فرق افتخار بر سپهر اعظم افراخته چهار ره
بخت بلند افروختند و میامن مقدم فرخنده قلعه را نمونه طور ساخته اول بارگاه
اهل شستون خاص و عام که تبارک الله از دین حسن و وحید بغبغ خجسته سعید قدوم محبتی وزن
رشک بهشت آیین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافت
نگاه بسر تخت مینا کار گوهر نگار که مجمل توصیفش باین نگارش پذیرفته از برکت

درآمده دیوجی قلعه‌دار را اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان ساختند گرفتار میند از آنده
ازین دست قلعه‌گیر ندیده و در دست کرا اگر زیاده بر این جرأت و دلیری
نماید مگر در حیطهٔ گرفتار کمند اسیری و الا دوران عدو بند میکرد و ناچار از در
عجز و فروتنی درآمده در حوزهٔ زنهار رمتو و ازانجا که بذل امان نسبت باین
ایشان در مروت شایع واجب و در شرع مروت و حمیت عالی.

علو نسب با شیمهٔ حسب که مروت و فتوت را بارشد از دودمان ولایت
انتمای مخصوص بسعت الارضیه و مخصوص بعضی نما گرفته و ازان منزلگان
حرب بدانکه سرنجان نشانها را داده تیغ ذوالفقار نژاد را از ایشان
در نیع دریافت کوکبا روز دوشنبه هفتم بهمن در پانزده کروهی دیوگده
ملاقات خان بزرگوار بهادر و سایر دولتخواهان دریافته یک لک و
پنجاه هزار روپیه نقد و یک صد و هفتاد زنجیر فیل نر و ماده بر سبیل پیشکش
تسلیم نموده تعهد نمود که در مدت سه سال چهار لک دیگر بخزانهٔ عامره رساند
بعد ازین در تقدیم لوازم فرمان برداری اقدام نماید هفتاد هزار روپیه همگی سران
گذرانیده رخصت دیوگده شد بعد از فراغ این مهم سپهدار نگ معاودت نموده متوجه
درگاه عالم پناه شد و بیست و دوم آذرماه پنجه نورانی مهر شعاع موکب جاه
و جلال از راه فوق دارالسرور اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع آن بر سمت
دارالخلافه اکبرآباد دریافت چهارم دی علامی افضل خان و دیوان
دیگر مست خان بیوتات را با مجموع عمله و کتاب و غیره کارخانجات را
مدیر مدار همو درت بجهت رفع کفر از دوشاه زاده و تعظیم رخصت
دارالخلافه فرمودند و خود قرین دولت متوجه بارکشته ۱۲ الثمینا
کنار تالاب تازه اساس پذیرفته بود نزول السعد یافت ... شده

ملوکت لوای بتسخیر پایدار گشت و دو هفته همچنان ازان گذشته
یکبارگی اطراف چهار دیوار باره را در میان گرفتند و نقبها با ن
خاک و سنگ که درین چند روز کمر کرده بهادران پیشرفت کار خود بسته
بانصرام پیشها و خاطر برجا نشسته بود در اندک مدتی با اهتمام رومیخان
سنگ برج را از خاک و سنگ تهی و بباروت بر کرده در آتش دادن
بقصد اشاره نشستند نخست رومیخان درباره آتش دادن دیگر را اهتمام
او سمت اتمام یافته بود اشاره نمود و همان لحظه فتیله رسانیده آن
برج عظیم را که قریب سی جاده تن ازان سران که بر فراز آن بر دیوار نشسته
با آن صورت گرفتگان از جا برسیده بهوا گرفت چنانچه آن آهرمن
نژادان آتشین نهاد کم اثری ازیشان پیدا نشده بهانا رجوع بمرجع اصلی
خویش یعنی کره نار نموده در مرکز جهل خود جا گرفتند الغاه لقب دوم برج را
که باساس برجی دیگر از سران ازان رسیده با اهتمام راجه [illegible] تعلق
پذیر بود آتش دادند بنابر کجی باروت بر وفق مدعا نپریدند و لقب [illegible]
در عهد کارگذاری مردم [illegible] و رزبان و کارفرمایان اهتمام خان [illegible] ازاو
سر رشته بود آتش دادند وان برج و چندین ذرع دیوار از بیخ و بنیاد
بر افتاده با خاک برابر شد و زیاده بر صد تن ازان دیوساران نگون
و دیگر از بنیاد وزن دو بنیادان برآمده بود بسیر کردی هوا در آمد رفته رفته
از راه چرخ اثیر بئس المصیر رفتند چون ازین راه جاده گشاده مطابق
خورشید [illegible] هواخواهان کشوده شد در همان گرمی هجوم نمنده بار درگاه خورشید
[illegible] بهادران و راجه [illegible] با همراهان بدرون حصار رفتند و در یک نفس
[illegible] تیغ شعله اتیغ آتش فنا در خرمن بقای آن ناکسان زدند و قلعه مسخر

[illegible] شتافت و رندوله و ساهو روانه بیجاپور گردیدند کیفیت

[illegible] که بعد از تسخیر اوسه و اودگیر در فتوح خاندوران بهادر

[illegible] چون خان آرادت کیش اطلاع یافت که قطب الملک

[illegible] فیل چنده منظر کجبوند نام که سرآمد فیلان اوست دارد چنانچه

[illegible] استحکام تمام [illegible] تعلق پیوسته اورا نزدیکی بجرم خود دانسته از بیم

[illegible] از آنجا بیرون نمی آرد و لاجرم لشکر تاختند و شنیده

[illegible] به مبلغ بیست هزار هون ها نموده برسبیل

[illegible] نموده و از آنجا بجانب ملوکده شتافته قلعه

[illegible] بضرب شمشیر و زور و تدبیر برآورد

[illegible] به اولیای دولت قاهره داد و کنک سنگه را

[illegible] اطاعت و انقیاد قبول

[illegible] سید ابراهیم انگیز فرستاد

[illegible] شده چون یک منزل بهالکی رسید

[illegible] نموده [illegible] شتاف آورد خان

[illegible] آن سرزمین است چنانچه

[illegible] باستظهار متانت این حصار لشکری

[illegible] ملجا قرار داده و در عرض [illegible]

[illegible] پیشتر رفته بکنار خندق رسید و روی خان

[illegible] که در ساختن قلعه گیری ید طولی دارد و بنا بر صوابدید

خاندوران بهادر [illegible] در کمال استواری بر روی خندق [illegible]

[illegible] داده راه آمد و [illegible]

پورستان مخذول از قلعه کالکره بکمرگاه کهسار شتافته رندوله را الحاح
طلبیده و با او پیمان و صلح و مصالحه را استحکام داده بنابر عقد و پیمانی
بر امانت تسلیم حصون معهوده با ولیای دولت ابد مقرون و رضا بقرار
داد و سابق عادل خان بهادر چون با این روش مبانی مصالحه را
تمهید و تشیید و تایید نموده جمعی از اهل اعتماد خود را با نوشتجات معتبر که در باب
تسلیم حصون معهوده بگماشتگان خود نموده بود قاضی ابوسعید نیز از جانب
ارسال داشت و خان والامکان همان زمان پاس وار حصار [illegible]
کارگذار یکی از بندهای آزموده درگاه [illegible] نموده با قوشونی از سوار
و پیاده همراه فرستاده کمان ساهو بدان حدود فرستاد و چون بمحض
عمل زمان اقبال خداوند کشور گیر حضرت سلیمان زمان و بذل مساعی جمیله
هواخواهان و تاثیر عزیمت های رزم سحر همگنان که همانا افسون دیوبند
و راسم طلسم کشا است آن اهرمن سرشت را که در آن کهسار و جنگل از
حدود و حوادث روزگار بزیر تغلب نهاده سایر بلاد و عباد [illegible]
از خود گرفتار [illegible] فرار بود بند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون
در شیمه تسخیر و با نند و بدام گرفت که در آید از آن حصون مستحکم
مثل قلعه خیبر از دولت ابد پایدار گیر نیز وارد [illegible] همچنین بر حصار
بر بنگر و بدکلور [illegible] و جونند و هر سر و امثال آن که در تصرف
تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و دیگر در آن حدود و امر
امر [illegible] باعث توقف باشد نمانده لاجرم خان زمان عسکر
منصور رجعت از آن مقام کوچ داده با [illegible] راهی شد و نظام الملک
[illegible] رندوله از ساهو گرفته بود فان نکور از رندوله بدست اولیای

دوازده کروه راه بدهنجار و دشوار گذار را طی کرده بنزدیکی مقصد رسید با ارابه
محاصره بجا آورد و جابجا مردم قرار داد و درین نزدیکی رندوله پسر میر سیدو محمد لطف
دروازه دیگر که در سمت دیگر و بروی دروازه سمت وقوع داشت و میانه
هر دو بنابر اتفاق کوه و جنگل هفت کروه مسافت بود لهذا گذار جا
مقرر شد و رندوله پسر با مردم عادل خان بمراعات لوازم جد و جهد و تضییق
محاصره پرداخته رفته رفته از اطراف کار بر آن سیاه کاران تباه روزگار
تنگ ساختند چون آن بد اتفاق که همواره از باده سر خیال برابری با
دلاوران لشکر ظفر اثر در دماغ خود سری و پندار را راه میداد اکنون
ضرب دست و شدت شست و زور بازو و قوت سرپنجه مجاهدان
میدان دینی که بتایید قدرت معبود و تقویت آنحضرت موفق و
مستعد اند مشاهده شد ناچار از در زینهار جویی در آمده فتح ابواب تملق
و تضرع نمود و بکرر پیغامها پیش سردار نصرت شعار داده با نهایت فروتنی و عجز
التماس استغفار از زلات بیحد و پایان نمود و بسند عاجزی در باب استخلاص
بندگی درگاه والا نمود و چون اجابت مسئول آن مخذول نموده جواب
داد که دیگر بتغییره سر نیزه داران زار و بندگی درگاه آسمانجاه نشد و محاب
او بعد از تسلیم سایر حصون و قلاع و در سپار جمیع عادل خان و التزام
ملد و مشت او را انحصار دارد ناچار رنگ استعداد پس از آن تمام تحریک
سلسله توسل بمردم ان در خانه نموده پیوند بسر رشته مقاصد جمیع زنان را
با نجاح اتصال داد و دار محمد زمان وکیل مطلق الشان عادل خان خیندالیه
الشان بنا نزد آنجناب عدالت مکان درخواست نمود بر طبق استدعای
او قاضی محمد سعید که از معتمدان الشان بود با سایر متوقفان

کثیر از سپاهیان منصور را که در تابستان جلادت شمشیر زنی داده و از البوار ساخته هجوم بار سنگ
زبون از سینه‌ها ستوران بیشمار زمین گیر شده بود و یکی را به بئس المصیر بازگشت دادند
و چون از ورود عسکر منصور در ده کروهی یک بعد از یلغار پانزده کروه مسافت
قطع نموده بودند لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار بازمانده ستور بسیار تلف شده
حیوانات بارکش بیشمار زیر بار بر دوش راه و سقط گردید چنانچه دو الکا و سردار
جلادت آثار با وجود فرو ماندنی که در طی یکدم راه یورت یلغار مراحل عدم سپردند
و ازین به قیاس قیاس احوال باقی احاد سپاه میتوان نمود بنا بر آنکه هنگامی
سر کار رشاهی نرسیده بودند آخر کار بر مرکبهای از تابینان
خود سوار کردند و این بگران نیز در زیر آن سم وار گرانقدر بیدار از رفتار
فرو ماند و چون بدین علت دیرکی در تراهنگی موکب اقبال رو نمود آن
ادبار پرور بر بارگیرهای تازه زور سوار شده مرحله پیمود و راه فرار گزید
و بدین روش از چنگ دلاوران ملک افگن برون رفت سلم نجات یافته خود را
ازین مخمصه بیرون افگند و جمیع اسباب و اموال و احمال و اثقال آن آواره گمراه
سلامت بالکاره و جنس بالکل بتصرف در آمده این عزیمت در راه
سپاهیان عار بست نهایت عظیم تا قیام قیامت بر رو ماند چنانکه در جنگ
فرار سپاه چندین کمتر بود نزول نموده شب را گذرانید و از توقف عسکر ظفر
اکبر آباد راه فرار که پیش تاخته بود بعد از قطع مسافت شبی را به تمام
خود را بقلعه ماهولی رسانید و اکثر لشکر تیره اندیش خود را خیر باد و وداع گفته
تا و بیست تن از خویشان و نزدیکان خویش اندک مایه نقدی که با او
بوده بود بر بسته واقف گردید خان زمان مجرد استماع این خبر بیدرنگ
با لشکر ظفر اثر همراه او نموده بر سبیل یلغار شتافت و دو کروهی مسافت

کوه شکوه محمد رضا خان زمان باعتماد و کارگذاری عزیمت را راسخ با وجود آنکه از آن گم گشته
اثری زیاده از رومی چند بعقب آرمیدن ستوران بهر جا که میرسید توقف نمی‌ورزید
قطعاً از بیم راست فتوری در مبانی عزم جزم راه نداده بسر انجام بسیچها و خاطر
های افسرده و مطلقاً بامری از امور مقید نگشته راهی شد چون در عرض راه
بفراز گشته که در پیش راه برآمده انجا سپاهی مردم تیره درون بنظر درآمد با آنکه
جاده معهود و با وجود صفات معدود و مشتمل کل والای نامحدود بود در عرض
کمتر مدتی همگنان عنان لقا و سر رشته تعجیل سپرده طی آن نموده بودند و از این
راه اکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مایه مردم با سردار رسیده بود از کمال
دلیری و فرط کارطلبی نظر بکثرت اعدا اندک و قلت و لیاقت و بی دولتی
شیرازه گسسته سیلاب آسا راه نشیب فراز پیش گرفته چون مرد دریا دل بر آن ریخت
و با صولت ببر و سطوت شیر قدرت جنگل و کوهسار ره نورد گشته مرحله گردید و
بقدرت تمام بر ولوی آن روباه سرشت که مانند کمان بهم رفت پشت
نموده سینه سپر رو در جنگ بر کمر ساخت نهاده حمله آور گشت اکثر مقهوران
کثرت جرات معامله موکب نصرت نموده هزیمت را غنیمت دانسته برخی
از اسباب ضروری و اموال قیمتی همراه گرفته راهی راه فرار گردیدند و غازیان
از دنبال شتافته قریب حال اکثر سپاهیان تیز جلو ریز از عقب رسیدند باتفاق
آهنگ ستیز و آویز ارباب نفاق نموده عنان شتاب دادند چون آن گروه
اهل ضلالت یک نیم کروه راه طی نموده از روز علامت خذلان سپاه و شتا
نسبت در آورد فی الفور ایشان دیگر همگی بار و بنه که همراه داشتند انداخته از هجوم
افواج بهادر رستم هول افغان و خیزان بهم فانی جنگ بدر برد و اعلیا روا است
مطلقاً مقید بعالم نشده دنبال او را از دست بدادند و در طی تعاقب گمی

قلعه‌گشایان بی‌محابا [illegible] که در راه اقبال [illegible] همراه [illegible] بهادر خان و دیگر امرای وفاق
گذار گذشته خود را با جمعی از دولتخواهان بطریق ایلغار بقصبه [illegible] که در نواح
[illegible] مقصود بود رسانید و از آنجا چون [illegible] بود خان
بعزم [illegible] کوچ در کوچ راهی شده وقتی که با فواج لشکر [illegible]
[illegible] رسید [illegible] را رود [illegible] از [illegible] کمال
چون اعدای دولت ابد پایدار [illegible] در [illegible] سر بار
افتاده بود که [illegible] اطراف [illegible] خواهد [illegible]
والد [illegible] ابتدا [illegible] توقف نموده [illegible] که ممکن بود [illegible]
در نواحی [illegible] کانون نام منزل گزیده با وجود آنکه [illegible] قریب [illegible]
کرده [illegible] بود از عدم [illegible] ثبات قدم [illegible] راه [illegible] فرار
گرفته رفته رفته [illegible] ناچار
[illegible] توقف در عقب ایشان [illegible]
ریخته [illegible] سر [illegible] نهاده [illegible]
که آن [illegible] رسید [illegible] راه [illegible]
نهاده [illegible] چون آن [illegible] خلایق [illegible]
مجاهدانه راه [illegible] راه [illegible] عدم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] نمود [illegible] فیروزمند مطلقا [illegible]
مردم [illegible] وصول رسانند [illegible] شده [illegible]
[illegible] نموده بعد از [illegible] یافت که آن [illegible] قلعه [illegible]
که در میان کوهسار [illegible] که [illegible]
نشست دوباره در آن [illegible] احوال [illegible]

یک عقد مروارید آبدار شاهوار افزود از سوانح این احوال بهجت نوید و
فتوحات نمایان است که در هیولای چهره گشای تائید خداوندی در فتوح
خان زمان بهادر رو نموده بدین دستور که چون الخاقان رفیع المکان بار دویم از
دربار سپهر مدار دستوری یافته باهنگ استخلاص قلعه خیبره دیگر حصون و استیصال
ساهوی خذلان مآل روانه گردیده شد و در آن حد یکبار وجود دنیه خویش که حبل الاید
عالی افکار باز وارسته بود ملحق گشت خبر یافت که آن تیره اختر تن بنوکری الخاقان
عدالت مکان در نداده بنابران عادل خان پسر تیر خود را با گروهی آزموده
بتادیب آن زیاده سر تعین نمود که از صلاح و صواب دید دولتخواهان
تجویز تجاوز نموده در همه جا با همه جا همراه باشد لاجرم سردار شجاعت شعار
یعنی خان زمان از آن مکان بعد رنگ اسب همت را از انجیر ضبط نموده و همراه بر سبیل
ایلغار قطع مسافت فرموده همان لحظه یکه با موکب اقبال بمقصد رسید از آنجا
که طریقه سرداری و مقتضای روش کارگذاری است هم از راه خود بپای حصار
رسانید و در همان گرمی بهادران کار طلب را سرگرم کار نموده بر سر کار
آورد دلاوران عدو بند قلعه گشا خصوص بهادر خان و جگت سنگه بخت
گروهی انبوه از مردم آن مقهور که در اطراف قلعه بر سر پاسبانی بودند
بضرب شمشیر بیجا و بی پا ساخته جمعی کثیر را در عرصه مصاف عرضه تیغ آبدار
ساختند و بقیة السیف گریزان گشته افغان و خیزان خود را اندرون قلعه
رسانیدند و چندی از مجاهدان میدان دین بسعادت شهادت رسیدند و چند
اکثری از بهادران تهور شعار جراحت تازه بتازه کسوت تازه روز زخم بیش بر دیگر افزودند
و چون سردار نصرت شعار از فور تجلد و جلادت خان تهور منش بهادر خان
و کا ... سایر بهادران دستبرد نمایان دیده خاطر جمع نموده بود لاجرم

بود و همگی این بزرگی [illegible] خدام که مکرر [illegible] انیقه مسلوک السالکان
[illegible] رو براه نهاده از [illegible] روضه مقدسه آن [illegible]
[illegible] همه جا قدم را از پرتو [illegible] انوار معمور در شاه راه [illegible]
جلو نیز از انجا به رعایت آداب انواع فتوحات است و ریاضت و ابرار
آداب ادا [illegible] ریاضت به رسم اقامت [illegible] رسم [illegible] و وظایف روزینه مقرره
که وظیفه [illegible] این مقام است مبلغ ده هزار روپیه و [illegible] نگاه [illegible]
و سکنه آن قدیم مسکن و قسمت [illegible] تفریح [illegible]
[illegible] حسب [illegible] سابق اساس یافته بود و چنانچه [illegible] ارکان
یافته و در [illegible] صورت اتمام گذشته [illegible] توجه مبذول [illegible] و لحظه وار
بمنصه اجابت دعوات و حاجات [illegible] مراد [illegible] نیازمندان
محتاج پرداخته این دست او نیز مساکین را [illegible] مطالب
در [illegible] مقام [illegible] در باب العطایا [illegible] نماز
[illegible] در آن [illegible] مقام بجا آورده این پایه [illegible] جلیله را
رفع پایه [illegible] درجات [illegible]
شمول [illegible] ارکان ساختن [illegible] گنبد [illegible] تاریخ
اتمام آن [illegible] دار المقام [illegible] یافته [illegible]
[illegible] مسجد شاه جهان [illegible] کشور [illegible]
که [illegible] ده [illegible] سلطان [illegible]
حضور [illegible] یافته بود [illegible] معهود [illegible]
[illegible] پاینده [illegible]
[illegible] بلند [illegible]

اوجین و کوهپایه جانده بدان سمت نشتافت چون بعد از جلوس مبارک
بفیض زیارت مزار فیض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه
معین الدنیا والدین فایز نشده بودند و عمل بسنت سنیه اسلاف
اشرف نموده چه آنحضرت والا درجات بکرات طواف آن آستان با پیاده
روضه ملایک مطاف بجا آورده اند خصوص بعد از جلوس بی توقف
آهنگ زیارت آن حظیره نموده از پرتو حضور مرقد انور آن سرور
اقتباس انوار میامن و استفاضه انواع برکات کرده اند و
حضرت عرش آشیانی خود بنا بر وفای نذر معهود مستقر سریر خلافت
پیاده پا بدان خطه پاک طی مسافت نموده اند مجملا بنا بر عدم وصول
بدان فرخنده روضه ارم نشان از جاده معتاد انعطاف عنان
آهنگ صوب دار البرکت اجمیر جزم نمودند و بیست و دوم ماه آذر مذکور آن
بقعه مبارک مورد عسکر منصور و معسکر خیام و خرگاه اهل اردوی
گیتی پوی شد و نزهت آئین باتجمل شامیانهای رنگین و منازل
خوش آینده و دلکش سراپا از انواع سکر مرسم بند قماشات
مقرون تا لب آب اما ساکن طرح انگنده و بر اساس نهاده حضرت
جنت مکانی است فیض پذیر ورود مسعود آمد و عمارات غسلخانه
و جهروکه درشن در انجمن خاص و عام که حسب الامر بانی مبانی جهانبانی
بنیاد شده میامن نزول همایون دریافت از انجا که حق پژوهی
و خدا جویی آن سرور است و بر آن سر همواره در مقام اعظام و اکرام
مجاوران عبادتگاه و معتکفان بستر پرورشت و بودگذشت حاجتها
نگاه اندازان شاهوار عرصه امکانی و نکته تا زنهدانی

و درست همان تحویلیر منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار دربارهٔ
نموده تحویلیر نامه را با فتحنامه بدربار سپهر آثار ارسال داشت آنگاه
سامان و سرانجام قلعه کما ینبغی بجا آورده و قلعه را در عهدهٔ اهتمام همان
بار گذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود و چون حقیقت
فتح بندهای دولتخواه بموقف عرض اشرف شاهنشاهی رسید بادشاه حق
مغولخان ولد زین خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات
و هزار و پانصد سوار کامکار ساخته بنگاهبانی قلعهٔ اودگیر سرافراز گشتند
و جاگیر بهوجراج نیز از محال مفتوحهٔ تلنگانه تنخواه نمودند و خلعت خاص رسیا
نامور بزین زر و فیلی با یراق سیمین و ماده فیلی و [illegible] فتح [illegible]
نصرت نشان ارسال داشتند و تربیت خان که حسب الحکم اعلی بتنبیه زمیندار
جیت پور شتافته بود درینولا معاودت نموده آن مقهور را جبراً و
قهراً مطیع و منقاد ساخته با خود بدربار سپهر آثار آورد و همدرین
تاریخ وقاص حاجی را بخطاب شاه قلی خانی و عنایت خلعت و جمدهر
مرصع و [illegible] و عمل مامور و مستظهر نموده بعاطفت نمایان
فیل گران قدر بخشیدند و بافزایش هزاری هزار و دویست سوار و
بمنصب اصل که هزاری ذات و سیصد سوار بود و سرمایهٔ کامکاری
افزوده و تفویض خدمت فوجداری دامن کوه کانگره از تغییر میرزا افغان
نبیرهٔ خانخانان عبدالرحیم ضمیمهٔ این نامهٔ مراحم عمیمه گشت بیست و پنجم ماه
مهر ماهچهٔ لوای جاه آثار مهرانوار بعد از انقضای موسم برسات [illegible]
ارادت بنابر مقتضای سعادت از دارالملک [illegible] اکبرآباد که محرک
سبب جهانبانی و جا دار مبارک شده بود ارتفاع یافته مواکب اقبال از راه

ذات سه هزار و پانصد سوار و تجویز نموده بدرگاه نوشت و التماس خان مذکور
درین باب منظور افتاده حاکم موافق طلب منصب مذکور از محال یوم
تلنگانه تنخواه شد سپهدار متانت آثار ازانجا متوجه ادونیه شده قلعدار او قلعه
رنگیر رشید خان و سایر دولتخواهان کار بر اهل حصار تنگ نموده طرق
چاره گری را فسون و مانعتهم حصونهم راه آمد و شد بر ایشان بهمه وجه مسدود
ساخته بودند لاجرم خان مذکور الحصار را ازسر نو بیدرا ایراد احاطه
بهادران تهور شعار که برکار روزار درکار خداوندی کاربهای ارزنده ساخته
بلسانهم اذ بالنشاخته اند دراآورد و درهمان گرمی همگنان را درباره
پیش بردن ملچار و رسانیدن نقبها تا پای باره و برج سرگرم نموده
نیرو دادار آزدستگیشان سخت کوش جد و جهد را الی حد کمال رسانیدند
و زیاده بر امکان کوشش بکار برده اصلا بارکم نیاوردند چون بهوجراج
و سایر متحصنان ازین دست تجلد و جلادت مشاهده نمودند
دیدند و دانستند که ازین دست بردها که رفته رفته کار بکجا منجر شود و شش
در حرص طاقت ایشان افتاده و از بنا و تمکنان برآمده دیده
دانسته دست از خویشتن و خویشتن را از قلعداری باز داشته بوسیلت
پیغامهای عجز آمیز ابواب استیمان و وعده تسلیم قلعه بشرط اعطاء امانی
و ارسال امان نامه وا داده نوشته بعهد ظهور عنایات معهود که درباب
سایر قلعداران بوقوع پیوسته بود درباره خود نیز درخواست نموده
چون خان نصرت نشان نظر بر وجوب اعطاء امان بارباب استیمان ناچار
مستدعیات او را مبذول داشته خاطر او را بهمه وجوه جمع ساخت
بی توقف از حصار بند برآمده خان قلعه گشا را ملاقات نموده و خان را ست

یورش مناسب ندانسته دیده دوراندیشه تعویق اندر جست و بنا بر آنکه مرمت قلعه
بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق سایر فتوحات میشد صلاح در آن
دید که حصار را بی یورش بروش دیگر مفتوح سازد و از این جهت دیگر باره پی
ترغیب و ترهیب قلعه‌دار آدم فرستاده سید قلعه‌دار را طلبیده بعضی از اتباعه
حصار را باو نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده بر والی خود و پسر فرستاد
او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیغام با وجود غرور دل بنهاد
بتسلیم قلعه شده از سر شبها و پشینه درگذشته زینهار جویان و امان خواهان
خواه و ناخواه نزد خان دوران بهادر آمده کلید قلعه را تسلیم نمود چنانچه
روز پنجشنبه هفدهم ماه مهر حصار بحوزه تصرف درآمده کام هوا خواهان دولت
پایدار حسب المرام برآمد سید قلعه‌دار پسر درویش محمد مذکور را نزد خان دوران
بهادر آورده استمالت با هما که بکرر خان دل خان بمقام تطمیع و ترغیب
درآمده بمبالغه آن چون سال از وطلب نموده بود آورده نمود بالجمله
چون انحصار متانت آثار که از حصون منیع مانی و کمن بود بکنکاش الیش
گرائیده و از کنار دان طلسم بند حصانت بود که بر فراز کوهچه و در نهایت
صلابت سنگ خصوص تدبیر و فنون چاره گذرش بروی تعب
مثال آن قطعاً در و کار گر نبود سمت و توجه و درشت و سوار خندقی
بود که روزگار آن با نواع حیله و تدبیر کرده و آن کنده بود
خندقی دیگر خدا آفرین در دل سنگ خارا چار حدا ان انگار بود
باعث حیرت اهل حرفت میشد و بصورت بتازیکی طور باشد
نماید در نظر کوتاه نظران محو و مقصور شد سر در اذعان تا در احقاق
ثبت خواهی سید معتاد شده انگاه خطاب حسینی و منصب سه هزاری

وامانده و امید کامکاری لغنا یابت بلخ با پایان چند نو روز کار پیشرفت هرات گ
در بیصورت بیکو بلاد خطه اطراف شعوف نموده از در به اندیشی حولیش
پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام والسلام علی من اتبع السلامة والاسلام
آن کوتاه نظران با وجود این پیغام لطف امیز رشاد راه نیابیده بنیاد گردن
کشی بر اساس استظهار متانت حصار و تهیه سرانجام آن گذاشتند و چه
هیچ بازواده برجا شمور و تلاش پردازی اغاز نمودند لاجرم سردار شهامت
آثار تحسین بیان پاره از سپاه شتافته رشید خان افغان را تا بنیان الی برج سنگار
اکوبک چندی از زینها در آن محور بازو گردانیدند و از استظهار بونید کارگری تایید او
جاوید تیر دوازده محاصره الحق حصاران باز داشت و خود با سایر دولتخواهان
سید رنک ایلخه قلعه اودکبر نموده بعد از وصول بمقصد و نزول بارگاه بر قصبه اودکبر نیز برک
اطراف آن قلعه را بنظر تدقیق اثر حقیقت نگر در آورده تشخیص مداخل و مخارج
حصار و تحقیق مواضع فراوان ملجار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات
قلعه گیری نموده آنگاه بشمر الطالح احاطه در محاصره حصار بجا آورده و اهتمام تمام
و اتمام نقب بردن و درست کردن خم و پیچ کوچه سلامت و برافراشتن دوالدو
و امثال آنها بتقدیم رسانیدن توجه در بیش رفتن ملجار گماشت و بعلت تعبیه
آتش کین نقبی که بنای برج سر ۲ صد و ربع دوازه درشت و بتوپها و منجنیقها
و سایر آلات آتش بازی آراسته بود در رسیده نه از آنکه از خاک ستبر دار بار او
انباشته بودند حمله دوانیده بهوا پرانیدند و چون برج اصل حصار ارگ یکی
بود و معهذا بنا بر آنکه پسرها ابراهیم عادل خان را بعد از قتل درویش محمد بدر
پیش و ابراهیم گریزانیده بود و سردار فرجام نگر و دوربین دغدغه
داشت که در این میانه مبادا آسیبی بان کودک برسد لاجرم از زر

ن دوری چند مردم خوار بکار رسیده که در روز روشن داخل قلعها میشوند و بهر اهل [illegible] میدهند

بر میخورند دیگر از حصر و زیادتر بر میخورد و چنانچه در بین چند گاه دویست تن را قریب

شیر بچه اینها اسیر شده باقی مردم از بیم آسیب آنها از در دست از جان آمده

حضرت خلافت پناهی این معنی را که از جمله مراضی الهی بود از خدا خواسته بیدرنگ

بهنگ چند شیران نمودند و بعد از وصول آن لکها آنها در نیم طرفة العین هشت قلاده

از تفنگ خاصه شکار فرمودند و دو شیر بچه را آنها در آن نیستان افکن که باستظهار

التزام رکاب ظفر انتساب آنحضرت اسیر گشته اند که اگرها مور کرده و در بین المنزل بسر جمع

حصه را از سر بسید عالم بالاختر وردی آورده اند حسب الامر والا زنده صید قید گردا

نموده باز هم بهر سیحان را با جمیع ارشیا آن کار را نموده بسر زمیندار رسید حسب تجویز

هرگز بیش بحیثیت صوبه داران انجا سر فرو نیاورده طریقه یاغیگری و قطع طریق

گرفته بود نامرد نموده حکم فرمودند و حراز آن متمرد مفسد چنانچه سزاوار است

در کنار رود بر کنار راه گذار در قبول لاز عرضه داشت خانه و ران نیها در تو ضمیمه بجا

چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجه تسخیر قلاع او و سه قرار و دیگر الکها بر

التزام طریقه اتمام حجت سیم از راه زبان و از نی کار روان فرستاده پیغام داده

که این معنی باید که بالی ظاهر است که حصول سنگر مستحکم چون حصار چرخ خیبر مثال

در سفوار باشد بی استظهار کومک با چنانچه اند که مدتی از دست تصرف می رو بنیان

بیرون میرود و اکنون بدیهی است که نظام الملک از میان رفته و سترپاس ممالک

و قلاع او مسخر اولیای دولت شده عادل خان که طرح خام که خواه این دو قلعه از

درگاه والا در خواست بهار محکم کار بهانه و در [illegible] دیده از تمنا ابها برد و خفته و چون

سمت از هیچ راه امید مدد و معاونت نیست که با فرقه و لشکر کومک کنند ناچار راه کار

بر خلاف قضا و بین به تسلیم حصار باید داد هر که بعضی وجوه فی الجمله اعتباری و ابرو

اعتنا و نیکو منظور بنظر این فدوی در نیامده است و محتمل که این قسم فیلی با حال کمینه
از مریدان مرحمت نشده باشد مع بعضی برکات است که نمونه فیلهای زینت درگاه
و نفایس جهان میتواند بود هر آینه فرق عزت را باوج دولت رسانید از جمله
سلک یک لطف از الطاف گوناگون در سالها می تواند بر آید سپاس یک عنایت
بحیز نوع و امتداد زمان نمیتواند ادا نمود اگر سالها عذر لطف تو خواهم بردن
تمام از عهده آن کماهی نتوان به که از لطف گذارم که هم لطف را خود کند عذرخواهی
فیلی مجموعی که در فرمان قضا جریان اندراج یافته بود که سرآمد فیلان این سرکار است
در واقع که فیلی نامی که مانده بود منحصر بود دران بموجب اشاره علیه که در ضمن
فرمان بدستخط مبارک که بنام خان مذکور دران شرف صدور یافته بود و نقل آن
بنظر این فدوی در آمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانه درگاه آسمان جاه
شده بحکم که داخل فیل خانه شده باشد چون خالی فرستادن عرضداشت
مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیشی در سرکار نمانده درین
بیش بعضی از تجار الماسی که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ بران رجحان
داشت و صاحبش مدعی آن بود که کنیه است بهم رسیده اگر چه ظاهر بود که الماس
با این وزن هر چند که خوشی آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد که تنها فرستاده
شود اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله خرید نموده جسارت در ارسال آن واقع
شد لطف کریم و کرم عمیم عذر خواه حقارت آن خواهد بود همیشه ظل ظلیل سلطنت
و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد سواد کتابتی که از
دربار سپهر مدار و نگارش سپهر پادشاه بسرکار صورت یافته مثل آنکه در بیجاپور
شکسته مانده و از بیداد بیشتری چند که در حیله نوای آن هم رسیده از راه نشان
دخترهای همشاه و نهاده و بند و معروف در شهر که حجره خشتی و وجوه و سخن

ها نیابد باهر و درخشان آسمان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین الآفاق

هان خواقین العصر بالارث والاستحقاق خسرو جمشید فر نوشیروان داد

دارای خورشید رای اسکندر استعداد ناصب رایات فتح و ظفر رافع اعلام

سلطنت بر هفت کشور ضد الکیان عرصه عالم و بسط امن و امان زمره بنی آدم

شهریار سلیمان اقتدار مسیحا آثار محمد کرد را افضل و امجد خواقین روزگار

ادام الله تعالی سلطنته و خلافته فی حشمت اقبال و اقباله علی صفحات الشهور السنین

بجاه محمد سید الاولین والآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس خلد برین

و بسمع باریافتگان محفل فرخ و بس قرین میرساند که همایون توقیع رفیع منیع

و گرامی فرمان جهانبانی مطاع و عالم مطیع که از موقف مرحمت ذره پروری آراسته

در مقر عطوفت و مرید نوازی بنام این فدوی صادق ارادت بشرف انفاذ یافته

بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در طی هر سطری از آن مکرمتی اندراج داشت

مع توقیع مبارک همایون و صفحه مذهب مرحمت مشحون که با خلافت آن المتوج

لوح محفوظ اخلاق بیچون بمثابه سرنوشت کائنات از وصمت تغیر و تبدیل مصون

و مامون بود و صحیفه دلپذیر و نظر مبارک که از زیر کاینات از برکات وصول

فیض شمول آن عطیه عظمی و میامن ورود مسعود آن موهبت کبری محن فراق

آن به در حسرت وصال جاودانی شد بدل یافت و ملالت حرمان ملازمت

حضور فایض النور بسعادت لقا و وفور السرور مبدل شد مصحوب محمد

السادات خواجه محمد زاهد ارسال یافته بود همراه انجه لسان صحیحی که تواند گنبد تقویم

کالوحی المنزل من السماء بمیامن ورود و مسرت مسعود ملازم مفاخرت فرق

مباهات اینجانب محمود روی را عرش فرسا گردانید و عنایت خط لبنان

کم بی التکلف تا نهایت قبطی با حسن اندام و خوشخوی و لطافت ترکیب و تناسب

قطب الملک خلعت و اسپی و دوازده هزار روپیه نقد و بسایر همراهان او خلعت
و اسپ و بیست هزار روپیه نقد مرحمت شد چون عادل خان جمشیدی بیش
ازین مرحمت شمشیر همایون و فیل و دیگر عنایات نمایان و سرفرازی
بی پایان یافته بود بنابر خواهش قطب الملک نیز آزاده استدعای
این معنی نموده نظر بر مراتب ارادت از عنایت آنحضرت جمشید رتبت
این سرمایه مرحمت و رافت لازم و در جواب عرضداشت اظهار این توقع
نمود و درینولا که توبیه زرین جشید نامه نامی بدست خواجه طاهر نامی ارسال یافت
شمشیر مبارک متضمن بعقدی از لالی شاهوار غلطان با گوهر یکدانه گرانمایه
برابر او نیز و پایه ان و فیل ظفر نشان نام مزین به یراق سیمین پانزده
تقوز پارچه زربفت مصحوب او مرسول و مرسل شد قضا را خواجه طاهر در برهانپور
باجل طبیعی درگذشت و بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجه محمد زاهد
در باب ایصال مرسولات مذکوره نامزد گشته مرخص گشته قطب الملک
پس از رسیدن مراسم معهوده از استقبال و آداب تسلیم زمین بوسی
با دا رسانیده از روی شکرگذاری سپاس نامه بر سبیل عرضداشت
صورت التماس درین فرخنده نامه ادب نگار گذارش می یابد
ارسال داشت نقل عرضداشت قطب الملک عرضداشت مخلص صادق
الاعتقاد و مرید موروثی قدیم الانقیاد عبدالله قطب الملک تحفه
دعائیکه کروبیان ملاء اعلی را از استقبال آن رسید و هدیه ثنائی که
لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشاند نثار درگاه
آسمان جاه و نثار بارگاه عرش اشتباه اعلیحضرت کیوان رفعت
فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاه عالم پناه مهر سپهر سلطنت

تا به [illegible] کرده [illegible] بایست نوازی برهان بود که حضور [illegible] آن
و کرامت [illegible] محبوب [illegible] بنحوی که لوازم انور رسانید و درین سرزمین فیض آئین
[illegible] طفلان [illegible] که از [illegible] آنجا [illegible] روزی چند
بدولت و اقبال [illegible] مجالست گذرانید از وقایع این ایام در آمدن [illegible]
[illegible] است که نام بایسنغر [illegible] بود و [illegible]
او [illegible] وقوع وصول [illegible] و [illegible] این ابهام
بیان مبین آنکه شاهزاده مرحوم سلطان [illegible] بایسنغر
نام [illegible] باشد او را در [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] بود چنانچه [illegible] و آن [illegible] تفرقه
[illegible] تخت آورده [illegible] بود
در [illegible] خراب [illegible] برگشته
[illegible] روزگار [illegible] درین حال [illegible] انجام [illegible]
[illegible] اقبال
ازین [illegible] نقش [illegible] که نام [illegible] از [illegible]
[illegible] صفحه [illegible] که [illegible] اقرب [illegible]
[illegible] بایسنغر [illegible] که آن [illegible]
[illegible] و آن [illegible] و [illegible]
[illegible] بود که آن [illegible] باشد بالجمله [illegible]
[illegible] قسمت باشد [illegible]
[illegible] ایران و توران [illegible] آن [illegible]
[illegible] تفصیل این اجمال آنکه [illegible]

دیدند تا خود ایمن دل بستند که هر یک وی را زیب و رحمی از آن آلی شاهوار
محیط حکیم توامان بود برگزیده و رخزانه حافظان خازن محافظان اسرار
و رموز آگاهی مخزن شناختند و تکیه کوه پرتاب والا و نیز اندرزهای گران
ارزش ارجمند که گوش هوش دانشمندان نوران صفت سور گشته اختیار موعظه
از اخفا او نیزه گوش هوش آن والاگوهر پرورشند انگاه اهتمام سرداران
که به تسخیر تقیه و قلاع آن ممالک مامور بودند و کارفرمایان و کارگذاران فرمان پذیر
را العهد آن بلند اقبال مقرر داشتند و به هنگام و منشور آن شاهزاده
نامدار را باکرام سروپای دار انواع عطایا و انعام بر این موجب نوازش بخشیدند
خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و چهار
عراقی و صد راس ترکی و سند و یک فیل کوه پیکر که در میدان پایداری
دار الخلافه فتح کبیر از دست آن شاهزاده مؤید در سن پانزده سالگی
زخم برچه بر پیشانی خورده بود و از بیت دو فرخنده کی دیگر یافته چنانچه
بطبق ذکر پذیرفته شاه و فیل دیگر دو و لک روپیه نقد چون خان زمان
بهادر را که در خدمت شاهزاده عالمیان بازو رشته مقرر فرموده‌اند
خان با سایر کومکیان این صوبه در ملازمت بوده اصلا تجاوز از امر
و نواهی آن والاگوهر تجویز نماید و تحصیل رضامندی آن بلند اختر را
خشنودی و مرضی خاطر حضرت دانند در پیولد حسب الامر والا باستخلاص
قلعه جنیر و باقی قلاع مامور شناختند نبابر آن سید خان جهان را در عقد منت
شاهزاده جهان و جهانیان کرد شدند که از آن مراجعت آن خان
رفیع المکان در سلسله اطاعت و فرمانبرداری بجا آرد خدیو اقبال
ز کرامات پیسر الور کوچ بکوچ متوجه مقصد گشتند روز چهاردهم ۱۴

اختر بخت بلند سلطان اورنگ زیب بهادر کامل نصاب بسالت نصیب
که از روز ازل این فتح روزی آن سعادتمند مقدر بود و تفویض ایالت
و حکومت این بقاع بآن برگزیده درین فرصت والا بر بالاتر و الای گرامی است
دو درست چسپان و چسپ اند و این کشورها و برکه بران شاهزاده بلند
اختر مسلم شد منشور بالا در عظیمه است بدستور که یکی بر چهار صوبه و شصت
و چهار حصن حصین مشتمل است که از آنجمله پنجاه و سه قلعه بر فراز کوهسار منیع
الاساس یافته و باقی بر هامون و از صوبه چهارگانه دو صوبه بر بالای کهسار واقع است
از آنجمله صوبه که عظیم‌تر و معتبرتر است دارالقرار او بکهرکی اشتهار یافته و از آن دو قلعه
و شهر حاکم نشین و از دو دولت آباد و احمدنگر بالفعل دولت آباد را بقسمتی حکام است
دوم صوبه تلنگانه که مرکز آن نانذیر است و قلعه آن قندهار و از آن دو صوبه
که در فرود کهسار سمت وقوع دارد یکی خاندیس است که شهر آن موسوم به
برهانپور است و قلعه‌اش آسیر نامور و دیگر صوبه برار است که مقر حکام آن
شهر ایلچپور است و قلعه‌اش نرناله و دیگر از آن حصار گاویل که در نهایت حصانت و متانت
بر فراز کوهی سما سای سر بر کشیده و جمیع این ولایات دو ارب دام است که موافق مصطلح
پنج کرور روپیه حاصل آن است زاید باشد محمد بادشاه حقایق آگاه ظل الله
که در حقیقت احقاق حق و ایصال حقوق بمستحق است و در شان
محمد [illegible] در شان آنحضرت نازل از آسمان در سجده امر داد
اردوی معلی به دولت آباد آن دریای شکوه دولت و اقبال در محیط جاه و
جلال را رخصت معاودت بمرکز و مقر خویش داده و خود در باب حسن سلوک
و معدلت گستری و مدارا و معاش و رفق معاشرت با رعیت و لشکری جواهر
نصایح آگهی آمیز هدایت آموز و مواعظ هوش افزای افراد انسانی را به

با فیل دل سونها و ماه فیل و غیره و نقود و پارچه کار گجرات مصحوب محمد زمان
مشرف اصطبل فرستاده نذر قبول یافت. تفویض سرانجام ممالک جنوبی بشاهزاده
والا گهر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب بهادر حقیقت در خفی نماند
آن با مور جزئیت و کلیه و مهم تشریح و دیگر سوانح دولت ابد توام - چون درین
هنگام که اولیای دولت عدو بند کشورکشا حسب المرام برکام خاطر فروزنده
بودند و اکثر ممالک جنوبی بدست آمده چنانچه بسمت گزارش پذیرفت
بخاطر مبارک در باب آوردند که اگر بدستور معهود پاسبانی انجید و
با امرا و سالاران سپاه تفویض یابد هر آینه این زیاده سران و
کم فرصت چنانچه دیرینه آیین ایشانست که هرگاه موکب اقبال در دوردست
شتابد فرصت از دست نداده خود را که لازمه سرحد زور نیست
پیش میگیرند و بحکم پاس ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت
استیصال ایشان میگردد و فرونشاندن چراغ دودمان دیرینه
سال ایشان خود مرضی خاطر عطوفت سرشت حق درین ضمن نقل آید بنابرین
مصلحت و ایالت ولایت و رفاهیت رعیت باشد و خواهش انفرمودند که بعد
اینچنین صورتی بنقشه راه هد و این امور بر ایشان مسدود سازند
و چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد بیکی از شاهزادهای
نامدار کامگار جلوه ظهور مینمود ناچار برین عزیمت جازم شدند و بنابر
آنکه پایه جهان شاهزاده اعظم نامزد مرتبه عظمای ولایت عهد بر ایشان
سرحد و مرز ملک الاتر بود و شاهزاده اصغر بمرتبه جهانبانی
نرسیده بودند و شاهزاده افتاب شعاع شاه شجاع ارکان جهانبانی
قطعه دیگر مخصوص و معین بود لاجرم شاهزاده سعادت یار اقبال مند

تا قلعه ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در موسم برسات و ایام بهار سبز و خرم
خوش و خرم و دلکش چون برگ گلهای میوه بود ولیت بسر برند لاجرم بتاریخ بیست و یکم
مطابق ششم ماه صفر ختم بالظفر سنه ۱۰۰۶ هجری انتصاب رایات فتح آیات گشته مایحه
آن در حقیقت کوکبه بندگان علیای دولت آفتاب طالع است از افق
بخشی و رعایات مراد دوستان هواخواهان شد در همین وقت مکرمت خان از رسالت
بیجاپور معاودت نموده بتقبیل عتبه سدره مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عادلخان
مشتمل بر انواع نوادر و اسپان عراقی نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود
بعظم جثه و سربلندی و عدم نظیر در صورت و سیرت و کمال امتیاز داشتند
ازانجمله فیلی امیر بود با آن ابهت و شکوه منظر و درشتی پیکر از کاملان نوع خود
آن چابک در تکاپو و رمه در نظر انور بنوبت جلوه گر گشته خوش آینده و فرموده آمد
که ابر اسم جلوی اکبر فیلان خاصه اختصاص داده گجراج یعنی راجه فیلان
موسوم ساختند و مکرمت خان از جانب خود پیشکش نمایان بموارد و ارزنده
از نفایس جواهر و سایر تحف پیشکش گذرانید از آنجمله دو زنجیر فیل بود باهی از ارباب
تکلفات عادلخان یکی از آن پنجاه هزار تقویم یافته و داخل فیلان خاصه
گشت ازانجا که شیمه کریمه آنحضرت کمی از رسم حقوق اخلاص مندان است
سایر ولایات کوکن یعنی دار المرز که بر کنار دریای شور واقع است
و سابقا میانه سلف او و نظام الملک بالمناصفه مشترک بود بالتمام
ابر و مرحمت فرموده بندگان درگاه حصار بربیده را که از کاسته نظام الملک
بدست او نیز لطیفه و تسخیر و فراگیر صفحه بهون بدستاویزه بود باعزاز
توابع و مضافات برو مسلم داشته و امان نامه مشتمل بر تفویض و تسلیم
ملک مذکوره رقم و دل نشان عادلخان با فضل خان برای عادلشاه ثبت شده بود

اخفای مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املای مطالب بایمای اشاره
صرف نظر با نور بمطالع فرامین گیتی مطالع مشغول نمود چون بدستخط مبارک
منوشتند چنانچه دراین مدت قلیل سیصد و چهارده فرمان بیست سطری
و سی سطری بخط اشرف زیور رقم و سطر شده بود سوای آن مضامین آن
تلقین دستور اعظم علامی افضل خانی و مراسلات وزیر
دانا از روی مسوده او منشیان نوشته بازنظر با نور آن خدیو زمانه میرسید بعنوان
مناشیر مذکور از جمله چند سطر بخط مبارک معنون و مزین گشت بالجمله
اضعاف مضاعف فرامین مذکوره خواهد بود ملخص سخن چون درین سال
امری که باعث توقف موکب اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون
که پیش نهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن رو نمود مگر تسخیر قلعه اوسه و اودگیر
و جنیر که در تصرف شاهوی مقهور بود و ملهارا بحسن تدبیر و ضرب شمشیر
خان دوران و خان زمان تعهد نموده بودند متعهد بعادل خان مقرر
شد که کومک نموده خواه ناخواه تسلیم اولیا نماید و سوای آن تقید اطاعت
بجا آورده قبول نموده نسبت لک روپیه نزد و پیشکش فرستاد و هم قطب الملک
در هیچ ماده ایستادگی ننموده و ده نقد چهل لک روپیه بر سبیل پیشکش ارسال داشت
دراین حال که اکثر سرزمین دکن پایمال سم مراکب موکب اقبال شده بود
دهقانان و اهل و عیال متوطنان آنجا پاسیر و نهیب و تکاپوی ازین رفته
از توقف موکب مسعود در حیثیت تعلل جمع فرق متفرقه بمساکن خود باز گشته
و بازماندگان در مواطن خویشتن با جمعیت خاطر بر زراعت و عمارت
مدبر و اجتنند اراده فرمودند که در عین برشکال که تردد درین زمین ها
خصوص در فصل برسات بالوه نهایت تعذر دارد آنکه بهوطنه کرمکه باشد

و با جمعی از [illegible] و نشانداران [illegible] و زمینداران کوهستانات و دو نایب حکومت این
[illegible] و [illegible] که [illegible] ده هزار تومان ایران و هشت کرور
مالی با دولت [illegible] از خزانهٔ عامره واصل شده زیاده از چهل [illegible]
مستحکم ملک [illegible] به جای [illegible] کرد و راه اقبال و رعایای [illegible] و [illegible]
عقده گشای [illegible] دست یاری نموده و از این دست [illegible] که اکثر [illegible] بسیار
امور را با وقوع [illegible] القبض تحریر و [illegible] الکافیه [illegible] این بار ما
از این عالم اند که با وزرا و امنای صاحب [illegible] فتور [illegible] و با وجود [illegible]
موافق [illegible] و تخت [illegible] فقدان [illegible] و [illegible] ان [illegible]
و کمک [illegible] یک سال مستخلص یکی از آنها دست نمیدهد
جناب [illegible] دولت تأیید [illegible] کلام از تحسین و تعلیم [illegible]
درین زمانی [illegible] بعد و حصول [illegible] التسخیر آن نموده [illegible] سالها
تحت کشور اقبال گرفت تبعیت [illegible] و مال گرفت [illegible]
که [illegible] تواند [illegible] گرفت فی الواقع جد و جهد و اهتمام
و [illegible] که آن حضرت در این [illegible] از حیز قوه به فعل آوردند شاید که [illegible]
بنی نوع بشر نمایند [illegible] آن حضرت از مبدا [illegible] ما بین [illegible]
کار [illegible] امور و المنة لله و لیّ المنه که [illegible] اولیای دولت روز افزون
شد اکثر اوقات [illegible] سایر مهام [illegible] و باقی امور [illegible] فاضل
فی [illegible] تعلیم و ارشاد [illegible] سرداران نموده و در باب [illegible] وقت [illegible]
عمال و استقلال [illegible] ملتفت [illegible] نموده و با وجود [illegible] مذکوره [illegible]
بعد از مطالعه عرایض سایر حکام و صوبه داران و متصدیان الاعمال مرز و بوم
این کشور و [illegible] مطالعه را که مقتضای مصالح دولت

از یاد رفته راجه‌ها را جهالت فراموش شده و بسیاری زمینداران دراز دست
سبک گفت زمین ساخته سوار زیاده از رشته بیرون کردند و از آثار
عدو بندی آنحضرت خزینه در خزینه گنج در گنج بر روی هم نهاده و کوه در کوه
زر و دریا دریا گوهر بر روی یکدیگر افتاده معموره ممالک محروسه دیده دیده
بر هم بسته و شهرها با یکدیگر پیوسته همگی مامون و محروس و همه جا معمور و آباد است
مخلد چون درین ایام سعادت فرجام کارها والله الحمد بر وفق مرام
موافقان برآمده و جمیع صورتها بالکلام بمراد هواخواهان شد و بمحض کارگری
اقبال سروران و کارگذاری تدبیر صائب باقی استخلاص ولایت دکن
در استیصال طرفداران آنجا و که مهمی بود بغایت عظیم و بسیاری بود و
بی‌نهایت شاق معتذرا بنهایت مبالغه و پادشاه گردون کلاه در تمهید
مدید کما ینبغی صورت نه بست چنانچه از مبدأ اراده فتح تسخیر دکن
تا اکنون قریب پنجاه سال لشکرهای ظفر مسالک قاهره و بعضی سرداران
کاردان شهامت آثار آن سرزمین روی نموده خونها درین راه
هدر شد و نقد گرانمایه وقت درین باب تلف گشته سرها در سر این
کار رفت از جمله دو پادشاهزاده والاقدر سلطان دانیال و سلطان
مراد در آن بلاد از جهان بدر شدند و با این همه جز قلعه احمدنگر و قلیلی
از محال دکن و برار بحوزه تسخیر در نیامده بود درینوقت بمحض توجه جهانگیر
آنحضرت و چهره‌گشایی اقبال و کارگذاری تدبیر شایانه فتوحات نمایان
رو نموده سرتاسر آن ولایت تا پایان بقبضه تسخیر اولیای دولت
روز افزون درآمده چنانچه در عرض نه ماه این گونه ملکی عریض قریب
یک کرور روپیه هر سال حاصل دارد مفتوح شده بممالک محروسه منضم گشت

استغنای ایشان دور و ابیشان از یکدیگر نموده هم بدان شایسته که نقش مراد
وکار دلخواه درین فن و فنون هیچ یک را بهم نرسانیده بهم چنین بخت مطلقاً
از تدبیر خوبی نیست و بدون آن بدون بخت اصلاً کار نیاید بهر در همین دنیا بسی
چنانچه با بیدولتان همه کس در نفسی نیز و بهم درست حصول مدعا از دو صاحب
نقش با دو آن نقشهای موافق را بهم وقت جمع کرده در هر صورت بطرز را
دولت باهم موافقت بسیار زود خداوند بخت بسعی عقل کارگذار امور کار وجود
معامله دانان از امور کار قطعاً در ربط و ضبط مهمات کار را ساخته اند از
معاملات را به هیچ وجه تفصیل هزار در دولت بلکه همه مهمات ساخته و پرداخته
عالم بالا را بهم بر زند شکست فلک سکینت بمیانجی امور درست نشستن آگنده
و صاحب عقل هرچه بتدریج یا در بخت ساعد و موافقت اقبال هم اتفاق و
هیچ وجه تحقیق برآید هیچ مقصدی بما بر روی که از روی المنة تو مقبض
رفیق همراه پیش خضر طریق باشد در انفعال بخت بسر منزل مقصود و سر منزل
بلکه الطاف اتفاقات آنچه به دلکش بر عکس برعاطفه داده مقصد ما برآید
آن مرتب کرده و الحمد لله که حضرت جهانبانی کریم تنها برای ملک سعی
را از زمین دولت بهره الرفیع حد خداوند و بخت ازل آورده بار از درگاه عالم بالا
بدرانگونه ساز نصیب و کامل نصاب آفریده اند که با اسرار آن مقهور عقل
و الله دینها بر مهر سرمیمی چنانچه مثل باره بدان نشسته درست همید بود عیان
و اعیان استغنا از ایشان دارد و استقامت طریق بلکه این فی مرتبا سرور نهی
و اصابت آرای صائبه که از ولایت حس تدبیر نشسته هم چنین بدست نفیس
تدبیرات نموده و سیاست ملکی آنحضرت در آیین و ایان ملک و هم
اعداد و نفرت اولیا نزاکت این معنی بسند است هم کردن کتابان

صوبه دکن باشند آنکه اگر احیاناً عادلخانیه بعد از معاودت رایات
مستقر خلافت و مصر سلطنت از کوتاه اندیشی در نسبت نظام الملک دنی
نیاز نمایند و دراز کنند ایشان در ورود بستر آنها ا... ن و ملک بین محمد و بعادل
باشند و اگر عادلخانیه نقض عهد و تقدیر از مبلغ پیشکش نمایند آن مبلغ در پیشکش هر ساله
مجری باشد این چند کلمه بر سبیل حجت نوشته داده شد تحریراً فی التاریخ شهر ذیحجه
سنه ٤٦ از ارتفاع گرفتن رایات لوای مهر شعاع مواکب والا از افق دالآبا
مسموع شد و بعد از چهره نمائی فتوحات بدین پیرایه فی ارتفاع دولت
ابد پایان بانی عالم تکوین و ایجاد بنیاد بنای دولت آبادی را
بدانگونه بر بنای رای دو رکن رکین یعنی بخت و تدبیر که در حقیقت
دو دست رسا اند بلکه دو بال بلند پرواز دولت مبنی ساخته که هیچ یک ازین
دو مبنی در هیچ باب بدون یکدیگر مغنی و از یکدیگر نیز مستغنی نیستند چنانچه
بخت بدون تدبیر صائب ضایع و باخیر گشته ناسودمند و بیکار ماند
و تدبیر تنها خود بهمه وجه هیچ خیر و ثمر ندهد و هیچ مصلحت بکار نیاید بنابرین اردشیر
بابکان از حکمای ملوک پیش از ملوک عجم کارنامه حکمت انگیز نرد وضع او است
و آنرا نمودار حکومت اوضاع روزگار بتقلب سیاه و سفید لیل و نهار نموده
چنانچه تخته آنرا بسطح ادیم زمین ساخته و خانهایش بهر طرف دوازده بر وفق عدد
بروج آسمان و مهرها مطابق شمار ایام شهور قرار داده و کعبتین
انها را بهیات مکعب بر عدد جهات سته محاذات شش سطح کرده اند که عکوس
هر دو سطح مقابل آن بعدد دور روزهای هفته بنا بر آنکه مدار کار بیشتر بر دوازده و سی است
بجا نیز بر دوازده و سی مقرر نموده و در ضمن این لطیفه خود این حکمت
منظور داشته که مجموع انگشتان دست ره بلطیف بیلم

نام نامی و القاب گرامی آنحضرت را و از روی کرم و مرحمت چنانچه این ناحیه مقرر را
بشرط قبول پیشکش بدین بنده بخشند و بیگانگی بعد لطیفه پیش نیازمند درگاه جهان مرحمت نمودند
این مرید موروثی [illegible] با اعتقاد و اخلاص تعهد می‌نماید که همواره در ممالک
خطبه چهار یار با صفا را چنانچه در [illegible] مسلمین از اکابر دین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هر جا و در آن ممالک مذکور شود و مزین بنام نامی و القاب گرامی حضرت اعلی
حضرت خاقانی ظل سبحانی در جمع و اعیاد و بلاد تقدیم می‌خوانده باشد و هرگز
بر امور روشنی که سابق می‌خوانده اند نگردد و همواره از رسم [illegible] و سکه
زر بسکه مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده می‌زده باشد
و نیز مقرر نمودم که از ابتدای سنه نهم جلوس همایون مبلغ نه لک هون را که
از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک خود قبول نموده‌ام سال بسال بی
عذر و اهمال پیشکش [illegible] و در [illegible] تفاوت قیمت جواهر
و فیلان و اسپان و غیره خواص [illegible] حضور [illegible] بنسبت قیمت [illegible]
از پیشکش حال شخص [illegible] این مرید موروثی تعهد می‌نماید که بلا عذر داخل خزانه
عامره سازد و در سنوات آینده هم اگر چیزی از جمله پیشکش فرستاده
شود همین طریقه مسلوک باشد و بعد از این همیشه با اولیای این دولت
عظمی از صمیم قلب یکدل و موافق [illegible] که رسم [illegible]
از ته دل دشمن و مخالف باشم تا رشته [illegible] و رسوخ این یکرنگی [illegible]
در [illegible] و در [illegible] فضیلت [illegible] درگاه [illegible]
عبد الله قطب شاه به قرآن مجید دست کرده قسم یاد کردم که خلاف [illegible] تعهد
از [illegible] سر نزند و اگر خدا نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت
قاهره در [illegible] ملک حق خواهند بود و [illegible] دولت [illegible]

خاصه و کهپوه مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی گرامی شد
و بخطاب بهادری نامی گردیده سرمایه بلند نامی دنیا و کامی اندوخت
و هم درین ایام تقدیم خدمت استخلاص جنیر و استیصال کلیاسار و دلو
خان بلند مکان شده همدران مجلس سعادت پذیر رخصت گشت و حکیم
خوشحال ولد حکیم همام گیلانی بشمول عنایت خلعت و اسپ آمده و
نامزد بخشیگری فوج خان زمان گردید و چون خدمت صوبه داری برهانپور
بجبهه افزایی مراتب نامداری و عزت و خان زمان نامزد او شده بود
شاکر الله مخاطب شده بنیابت پدر بپاسبانی او تعین گردید روز دیگر
عبد اللطیف سر بعد از تقدیم رسالت کلکنده و تحفه پیشکش عالی ارزانی
آن ولایت جبین از زمین بوس آستانه خلافت نورانی ساخت
و شیخ محمد طاهر همشیره زاده شیخ محمد ال خاتون که سر خیل قطب الملک بود
ادای آداب معهوده نموده عرضه او که هم اکنون بجهت وضوح مضامین
سواد آن منقول خواهد افتاد گذرانید آنگاه مرسولات قطب الملک [illegible]
از جواهر مرصع آلات و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی با زین و لگام مرصع
و چند زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر که دو زنجیر از آن مزین بیراق
نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد [illegible] بنظر انور در آورده و ملا عبد اللطیف
نیز دو لک روپیه از نقد و جنس مثل جواهر آلات و فیل و امثال اینها از جا
تکلفات قطب الملک رسم پیشکش گذرانیده [illegible] عهدنامه مزبور بود و
نیکخواه فدوی بنده درگاه عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان حضرت
اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی صاحبقران ثانی خلّد الله
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه که هزار جان گرامی فدائی

محمد حسین سلدوز رسول بود با عهدنامه استوار بوساطت و وسیله معتبر در
صاحبقران ثانی معتمد بارگاه سلیمانی فضیلت و مکرمت و بسلکاه مکرمتخان
بساعتی که تو لدکـ بدو تقویم فیض ورود و شرف نزول بخشید
این مرتبه مرید حلقه بگوش و معتقد غاشیه ارادت بر دوش را باوج
عت و سمای عزت رسانید باوار این مرحمت عظمی شرایط استقبال
تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده اما بچه زبان شکر این عطیه عظمی نماید و بکدام
ن از عهده آدای سپاس این موهبت کبری بر آید بجز دعای آنحضرت که ورد
صبا بروز و ذکر محامد که وظیفه اوقات خود ساخته لمحه بغفلت نمیگذراند
و چون در روز دوم وصول فرمان عالیشان که دوشنبه بیستم ذیحجه ۲۵ تسلیم
ویجه بابشدخان مشار الیه رخصت ملازمت سرافراز سعادت پذیرفته اند و
و این مرید از انتخاب جواهر و مرصع آلات و فیلانی که در خور لیاقت
وسع ترتیب داده همراه ایشان روانه درگاه والا ساخته بعد از
دریافت سعادت استلام عتبه والا شرح حال ارادت مندی
و اخلاص و درستی که در خدمت عالی متعالی وارد و برای العین مشاهده
نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید دیگر بهرچه شرح حال تکرار نماید
مکرر است در این ایام سید خان جهان و شایسته خان که بحکومت
ولایت عادلخان تعین شده بنا بر حکم اشرف دست از مملکت او
باز داشته راهی درگاه گشته بودند بدریافت زمین بوس عتبه سدره
مرتبه پادشاهی مفتخر و مباهی گشتند سیوم سرفرازان نیز بعد از تقدیم
نیابت مرحمت افواج منصوره را در راه دکن باز داشته سعادت اندوز
خدمت والا گشته حسن خدمت از منظور نظر قبول گردیده بانعام فاخره

نوازش ملتمس ایشان را پذیرفته سبیل پیشکش با یک قطعه زمرد که بغایت و یکدانه مروارید
شاهوار بجهت او وزیره و یکی از لآلی آبدار درر عقد امرحمت فرمودند
و یک قبضه خوب مرصع که عبارتست از شمشیر زردست ضمیمه آن عاطفت
عمیمه نمودند و در زمره خنده زور همگی زبانان نامه مزین بنقش سرپنجه
که از بی رو روکش سرپنجه مهرجهان افروز شده بود و مشتمل بر تفویض
الولایت هرو مصحوب محبی خان سلدوز ارسال داشتند و فرستادگان
آن خان جلادت مکان میر ابوالحسن و شیخ دبیر و قاضی ابوسعید را
مشمول عواطف پادشاهانه مرخص نمودند و چون این خبر بعادل خان
رسید از فرط ابتهاج رحیده کرده باستقبال برآمده بغایتانه لوازم
سپاس مراحم بیکرانه خدیو زمانه در ضمن زبانه ادای مراسم معهوده بجا آورده
شمشیر مبارک را منت ساز بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر عرضه داشتی
بر سبیل شاکرانه متضمن اظهار سپاس این مواهب بیقیاس ارسال داشت
که در اطراف آفاق سراسر این غزل عندلیب گلشن شیراز که مطلعش اینست

بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم بطریق کتابه باب

مکتوب نموده و این طریقه مسلوک او است که بر سر حواشی جمیع عرایض خود از روی کمال
مراتب اظهار عقیدت همیشه غزل مذکور مینویسد و در ضمن خود نامه نقل سوال
نامه مجیبی منقول افتاد [illegible] عرضه داشت بنده فدوی شاه و راه عقیدت
مستقیم محمد ابراهیم وزیره وار بموقف عرض ایستادهای پایه سریر خلافت
مصیر اعلیحضرت خاقانی سلیمان مکانی خلیفة الرحمانی صاحبقرانی
میرساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه بخشید و نظر ازان پادشاه
و شاهان و شمشیر قبضه مرصع مرحمت صاحبقرانی که مصحوب سنجی عقاب

زار تفاخر داده متوجه درگاه والا شد بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم

اردی بهشت چون وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که سابقاً باین سعادت

عظمی اختصاص یافته و عنایات عام آنحضرت درباره او خاص شده بنحوی

موجب پندار او ست که اخلاص اعلی کشته رقبه عقیدت او را وقف رابطه ارادت

بندگی ساخته بود که بمجرد معاودت مآب توقف در وطن نیاورده از خانواده

کمند انسان نهند احسان ترک مسقط الرأس مالوف و مسکن مالوف نموده با محمد مؤمن

پسرش و حاجی محمد یار اوزبک که سپاهی اطوار پسندیده روزگار دیده است

و هم چنین چندی از رفقای نام سپاهی دیگر درین روز بدرگاه والا رسید از زمین

بوسی آستان مقدس سر تفاخر بچرخ اطلس سوده بمرحمت منصب هزاری ششصد سوار

و اعطای خلعت و جیغه مرصع یراق طلا مینا کار و اسپ با زین زر و یک زنجیر

فیل کامکاری پذیرفت و بیست هزار روپیه نقد ضمیمه این مراحم عمیمه گردید

و پسرش بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه و منصب و صدی هفتاد سوار

و حاجی محمد یار بمرحمت خلعت و شش هزار روپیه نقد و منصب هفتصدی

صد سوار تارک سربلندی افراخته رخساره بخت مندی منور ساختند و هفت

چندی از رفقا بعاطفت خلعت و پنج هزار روپیه نقد و منصب صدی و صد سوار

سرمایه اعتبار اندوخته و افتخار سرفرازی اندوختند چون فرزند ارجمند عالی

وسیله عرصه وراثت مریدانه رستم عادل شیمه همایون در آنحضرت

بعضی از بندگان سعادت مند از مرحمت آن سربلند شده همیشه

سرمایه سرافرازی جاوید بر سر خود ها مینهند و برین سر تن بهم سر

میشدند و نور و بنداده با او سرخرسند نموده از راه تفرج

ارجمندی نموده بنابرین حضرت خلافت پناه آرزوی کمال اظهار

که مذکور ولادت آن درج دُرج جواهر بود و چون خان زمان بر سال آب
هنوز به منزل که نیر فرمان جهانمطاع بدین مضمون شرف ورود بخشید
دربنولا از مضمون عرضداشت مکرمت خان بذروه عرض اعلی رسید قول
عادل خان درین ایام در دولتستان ادب آموزی و خرداندوزی و تکمیل
طرز دانی و قاعده شناسی از ادب الاولیای عالم بالا طریقه روش
سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته و لعمر نفیس از محل اجل
توفیق جلد بذیرفته از سر خواهش های مجموع و جمله استقبالها بجا درگذشته
چنانچه تمامی احکام گیتی منقاد را بجان و دل مطیع گشته اطاعت آن را گردن
نهاده فرمان همایون را منت بسیار بر سر و چشم گذاشته قرار داده که
سال بسال در وزرفته سر افکنده یکبار له سد یکی گذارد و قلعه جنیر را با البقیه قلیه
نظام الملک تابع لیاقت دولت روزافزون شمارد و اورا التابعی داده ملا
خود میسازند و اگر از حد قبول این معنی روگردان شده گردن کشی کند
در قلع و قمع وجود نابود او طلبی از هواخواهان بلکه از ایشان ساعی
و داعی باشد و با همواری قرار ارسال پیشکش هر نقد بیست لک روپیه نقد
و جنس از نوادر جواهر و مرصع آلات و نفایس ظرایف و فیلان نامور
کوه پیکر داده که درین چند روز بمکرمت خان روانه آستانه سپهر نشان
سازد بنابرین مراتب آن عمده بندگان رضاجو از موقف خلافت نامه
که درست از تخریب ولایت او باز داشته بی توقف رو به دریافت سعادت
لب طلبوس انجمن حضور بلند آرد یا در حضرت خلافت ارزان مباد که
بعضی مقدمات شنیده و ارزنا دریافته بجهت استخلاص قلعه جنیر و تنبیه و با
مقهور با رخصی که دو خان بلند مکان در یمان روز لوازم معاود

ب و تربیت مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن همه نعی اعروق
یند بهیئت اجتماعی خود را نمودار ساخته قریب شش هزار سوار از ایشان
شده بر قوشونهای سید محمد خان و بهادر خان که پهلوی هم قرار
ته بوده بودند ریختند و آن دو بیدل عار خود را خالی نکرده نمایا
م ورزیدند که آن یکباره با یاران بستر کشته شده بسر آمدند و چون قالوی
ان است بر خاک هلاک و اندرافتادن بلکه تا از آن معرکه بر ور شد یکبارگی
لمخته بران زیاده سران کم فرصت حمله اورگشتند و در اندک فرصت جمعی
برادران سوخته اختران را سرگشته وادی فنا ساختند و چندی را رسانیدند
ها مرجع درجه شهادت سعادت گوی آن یافتند و فرمان از آنجا بار
یح که از بلاد نامدار ولایت عادل خان است شجاعت دلیران موکب
قبال سر تا سران معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت بی سپرد
ملک کوب ساختند یغماگران روی زمین خاک آن را هم از دست برج بنیاد بنیب
ت تاراج بر داده و چون سکنه آن مسکن معموره جهانیان صاحب ثروت
بودند که کالذی معدن و معدن و مطلع بحر و کان رأس المال یک کارخانه
از و کابین ایشان بود یغماگران الحذر اسباب و دیگر از اجناس
عقاقیر و ظروف چینی و امثال آن بدست آوردند که از حمل آن عاجز شده
ارزیه و رشتهان بسیار انداختند چنانچه بی تکلف و در تقسیم شالها و رشتها
اقامت سپاهیان سوران خود را از قدحات حیثیت میدادند و اکثر
مولدان بجیره از وی که ازدی اشراف و تقدیر چون و در اجناس
نفیسه را شدند نا برا که قادر بر در ساختن آنها نمودند یکبارگی بهم شوده و قبل
را هم میسوختند و از ان صاحب سایر انواع و اجناس را قیاس متوالی موقوف

بمحض تائید قلعه گشای کشورگیر آنحضرت که همه رفیق اولیای دولت ابد مقرو

بحصار بجوره استخلاص و خبر تسخیر و رآنده قریب بالقعدن از مردم قل

سر تیغ بیدریغ داده زیاده بر مقصد کشش نکند عدو شد بنا دنود بنا در ا

موکب اقبال و قبول حاجا نزول برکت نموده مستورانرا ارشاد ایشان

داوند قضا را در یچال جاسوسان خبر رسانیدند که جمعی از خوانین

این نواحی و حوالی با عیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب التجا بکو

نزدیک حقیقه رده اند خان زمانی بهادر خانی و شاه بیک خان را با فوجی

از موده کار طلب رکوهساران تعین نموده و ایران از موده بکار

ابا و محابا با راه انجا پیش گرفته چون رسید اسبا پیاده کشیده و کشاده

رو ببالای کوه نهاده نمودند بمجرد آنکه سمت تیر شعله امیغ ایران اهل کان

دریغ نداشتند و در کمرگاه کوه لشته بسته خسته و کشته بر زدن یکدیگر افکنده

مغولیان را ایران اتباع ساختند چنانچه قریب هزار کس قبیل کشته زیاده از دو

هزار تن اسیر و دستگیر شدند و موانع بیشمار که عدو انها از جا هزار

ملتجا ورده با اموال و اسباب و بسیار فتوح غنیمت گران کردند و از

دیگر از آن مکان کوچ کرده نیکامی که یکبار ات تا کلیار رسیده بود

نشانه هوس بهادر با دو هزار کس از مردم جود و سپاهی عادل خانی

که بکویک او همراه داده بودند از دور سپاهی لشکار سانجه دیکن

از بیم بها در افهام جبان دوری کرده بوده که دو ازکر و اکد عسکر ظفر اثر

شکست و تا سه روز همراهی گزیده چون یاران دستیاری بابر

تهور شعار بدر رشت کاهی بحرانی ارده انده لور بانی انداز بجدلی فالی

زره لشکر از آن مقام کوچ کرده افواج منصوره جانب

یلغی‌ها هنوز سردار جلادت آثار همه راه کوتل برسید افواج غنیم کوتاه نظر و
از اصل کار مواضعه بیخبر یکبار از موضع خود بارها برانگیخته و همه جا تا محل کشی تاخته
و با هیچ جنبش به یورش ریخته به سر انجمع قلنیک رسیدند و با ایشان درآمیخته با یکدیگر
در آویختند و بخیال خان زمان معاودت نموده با یقاقان قوشون
کمین کشان ابله کمان کشیده و بارها تاخته بلدرچی برابر برافراخته محله افغانان را
در میان گرفتند و در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست درست داده
جمعی کثیر را جریح و قتیل ساختند و بسیاری از قرار با دو گروه تعاقب نموده دنبال
گیران برانندیشان از پیش گرفته مظفر و منصور معاودت نموده و وقعه
غریبه در پای این کوتل دیگر روی نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم بالای
او ستر سال از جیره و پیش شده بنابر آنکه در آن سر زمین لشکری از لشکر بود
خان زمان و باقی افواج از حال آگاه نگشتند و امرد مردانه با اعتماد عون
و صون عالم بالا و اعتقاد و زور سر پنجه نیروی بازوی نموده سردار را آگاه
نکرده با راجپوتان خود حمله آور شده بدار و گیر و زد و خورد در آمده
از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ رسک و آهن این گروه کوه‌شکافی
را از پیش برمیدارد از صدمه‌های سخت آن لشکر گران سنگ پای کمی از جا نشستند
چون کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده و رفته رفته بر غنیم غلبه نموده و تائید
آسمانی و اقبال صاحب قرانی از قلب زمین دل تاخته بر قلب اعدا تاختند
و علم عاقبت تا سر حد پست آن تارستان را شکست داده و بقرار گاه
رفا بر ورنشت روز دیگر سردار ظفر آثار با موکب منصور از کوتل مذکور عبور نموده
بعد از هفت کوچ بنواحی موضع کولدیب رسیده قلعه که بنوبت فتحیه مذکوره بود
مرکز رسا به ایره احاطه در آورده و در یورش اول با وجود ممانعه و مدافعه متحصنان

یافت که بنا بر اشارهٔ عادل خان جرأت این استدعا نموده لاجرم سید
خان جهان حقیقت را معروض و در رشتهٔ ترصد جواب گشت اما حقایق و دقایق
فتوحات که بمحض مساعی جمیلهٔ خاقان زمان صورت وقوع پذیرفت برین
نهج است که چون الکای بلند مکان حسب الامر الاعلی از درگاه معلی
قرین تأییدات عالم بالا دارای شده تحت نگار فرمانروایی صحاری و دریا نیز
درست با جمعی نیک شتافت سپاهی نادر آشوب از اهل تجرید و سالکان
مسالک تعب را آموخته آنچه بقدر رسد و ضرورت تمام بود و اکتفا کرد
نه هرچه از وجود آن ناگزیر بوده با آن لشکر برگرفت باخویشتن برداشت
در این طریق از آن مقام بنا بر مقتضای عجلت و سرعت خود و همراهان
برجناح طایر نشستند و همه جا جریده مراحل بریده تا هفتم فروردی ماه بسرحد
ملک بیجاپور رسیدند و در آن محال معموره هر جا از معمورات آن یافتند
بهجوم و بتخریب آن کوشیدند که نشان از آن باز نماند چنانچه بالفعل از این
پس بجز صادق آثار آبادانی سابق آنها اخبار نمودند چنانکه از صدق
نقد و بهره نموده نظر بتصدیق ظاهر عقل قطعاً دلنشین و خاطرنشان
کسی نگردد و چون موکب اقبال بتاریخ ۱۵ هشتم ماه مذکور بپای کتل دوابا
رسید سردار دور اندیش منصوبه بعض جنود در پایین آن عقبه توقف نموده
عقب همه الکا هدر رشت با جمیع مردم از سوار و پیاده و سایر احمال و اثقال
و باربردار و غله از وی بر فراز کتل برآمدند آنگاه قریب بالفعد سوار دریا
دریای کیوتک بارعه رشت که ملک غنیم از آنها بر اغتنمت شمرده در پیش آمدن
جسارت ورزد و درین صورت خود نیز مقاومت نموده همگنان را
علیشیه بلیغ نمایند قفا را اندیشه راست شناس افتاده صورت نسبی برکرد

ن آنها از عقب [illegible] رومی [illegible] اردو گذشته [illegible] دیگر [illegible] لشکر

لشکر و [illegible] جمعی از افغان [illegible] جوانب لشکر رومی [illegible] رسیده از

محاربه [illegible] چون [illegible] رشادت [illegible] از شجاعان

[illegible] آن [illegible] در معرکه از پا درآمده [illegible] محمد [illegible]

[illegible] از میدان بیرون برده [illegible]

باقی از [illegible] خلیل خان [illegible] حمله آورده [illegible]

در [illegible] دست [illegible] رحمت الهی [illegible]

[illegible]

حمله آورده [illegible] اقبال [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] ساخته [illegible] نموده چون [illegible] دولت

منصور مراجعت نموده روز دیگر [illegible] راه [illegible]

[illegible] موکب اقبال ساخته [illegible]

[illegible] چون قطع راه بدین طریق نموده [illegible]

[illegible] اقبال ساخته [illegible]

[illegible] رسیده باطراف اردو درآمده [illegible]

[illegible] از اطراف لشکرگاه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] خیام را [illegible]

[illegible] خیام که [illegible]

[illegible]

بسان کواکب شمار افتاده از دور در نگار شدند و رفته رفته پیش آمده
با فوج چنداول دستیاری آغاز نهادند سپهدار خان که در بارهٔ سرداری
با یکهزار سوار بی آزرم دلیرانه با ایشان بگیر و دار درآمد و شاهنوازخان
و رستم خان هر دو بتوجه کمک رسیده از طرفین هنگامهٔ جنگ تیر و
تفنگ و شمشیر و بان گرم بازار ساختند تا آنکه از فرط کلال یلان در کشتی
و کوشش نبودند علاوه جان و تن از پیکر یکدیگر میگسیختند یاران کشته
را از دست نداده بهمان طریقه درهم می آویختند درین وقت سید
خانجهان بنا بر تحریک عرق نسبتی که بحضرت کرار غیر فرار دارد
درآمده با همراهان گروهی یکه تاز همراه ساخت و بمجرد رسیدن بر سر یله
از جلادت ارثی خطاب اسد اللهی بجمع گروه یکدله را با دیگر
نبرد داده چون سر با بر قلب خیل رفتار روباه صفتان کم فرصت
داده و در آن آن گروه یکدله را بار دیگر رزم جویان از رزم دو دست
مبالغت نموده از دنبال حمله آور شد و از شیر دلان سرداران شجاعت
همگنان خصوص سپهدار خان و شاهنوازخان و خلیل خان حملهٔ دیگر
یافته اندک نیرو و خود در آن زیاده سرانی را که در ضمیمهٔ آن نیز
دست ثبات قدم کم بجا آورده بودند از جا برداشتند و گروهی
انبوه از اهل خلاف آن روز در عرصهٔ مصاف چنان افتادند که
غبار شان تا دیرها از خاک معرکه بر خاست و چندان زخمی نیم بسمل
از عرصهٔ کارزار جان بدر بردند که عدد ایشان را بغیر از خدا کسی نمیداند
و از موکب اقبال نیز چند نیکو فرجام بخت بلند سرمایهٔ سعادت ازین
نعمت شهادت اندوختند و جمعی زخم کاری سعی و کامکاری یافته

عرضه داشت مکرمت خان بمعرض رسیده لازم جرم عنایت باد نامه رقم عفو
بر جرایم بی‌حسابی او کشیده قهرمان قهر از سر عفو و تادیب او و تخریب
ملکش در گذشت الحال مناسب آنست که آن کمینه دست از او باز دارد
دار برره و توقف تمام بعنایت سبحانی رو به تسخیر آورده و دیگر ارادت نتایج
سوانح دولت و فتوحات اقبال که درین ایام در وقوع خورشید خان جهان
چهره نما گشت علی الاجمال آنکه خانخانان عالی نسب حسب الامر معلی بتادیب
بیجاپوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور مامور شده و ترتیب افواج
منصور بر طبق ارشاد خلیفه زمین و زمان نموده بقلاوزی تایید آسمانی
و رهبری عون و صون الهی سبکبار و جریده طومار راه در نوردیده و از قطع و
مسافت ادیم زمین بریده بسر زمین غنیم پیوسته تخریب ناچی و کسایچی
وغیره و کهنان به تسخیر و تخریب سرداهون فرستاده و آنها پانزدهم فروردی
در وقتی که خود را بپای قلعه رسانیده غنیم نام حبشی سر گروه حشم المخذولین
در باغ ... از ظاهر حصار با جمعی بسیر و دور استقامت داشت و بعد از آگاهی
با میدگابت گریزان گشته افتان و خیزان خود را بدرون حصار رسانیده
و چندی از همراهان و همیر او اسیر پای تیغ و گردن و طوق در باب زنجیر
اسیر بیرون و ساباجی با همراهان اطراف محوطه قلعه را محاصره مردان کارساخته
بعد از سه روز بعد از استخلاص حصار فیروز گشت و اموال قلعه‌داران و اسباب
قلعه داری از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحه جنگ بتصرف درآورده و دست
بسته قلعه دار بسته نزد خان جهان آورده ... بنای شناسش همگنان برای
سرکرده کاری سر این سر کار دست بسته مورد استحقاق و تحسین نشانه
حسب الالتماس کهنان او را بقید ... نگاهدارد که آزاد ساخته خود ...

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از دست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیش ازین کرده بودند بعمل آوردند و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنایم
سرشار شده بودند باقار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینه
سکینه و وقار بود ازانجا لشکر انداخته منزل گزید و بعد از انقضای چند روز
ازان مقام خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتاله که [illegible] و کردی بشهر برد و فرود
دارد و دور آبادانی بنظر آن در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود لشکریان
تمام شتافت و دران مقام نیز اقامت مراسم قتل و غارت نموده جابجا
خراب و ویران و فانی بخراب آباد عدم روان ساخت و تا قرب قلعه [illegible]
در هر معموره که بر سر راه بود و ازین راه فرا آمد و هم چنین اطراف و نواحی
آن هر جا از آبادانی نشانی یافت چنان ویران ساخت که دیگر کسی
ازان نشانی نیافت چنانچه در طی سه روز پنجاه و چند از محال آبادان
آن سرزمین تو بیرانه گردانیده کار بجای کشید که دیگر چشم دیگر کسی دران
سمت از آبادانی نشان ندارد و آنگاه عنان مراجعت ازان جنوب
بر تافته بکنار آب و بحیره شتافت و سپاهیان را از آرامش و دستور انزوا
آسایش داده ازانجا رهگرای بخابور گشت و همه جا در طی راه طول و
عرض جاده را بسر و پا مال خیل تاراج هر چه بدست یغماییان
افتاد و دست ازان بر نمیداشتند درین اثنا غنیم تیره کلیم از دور سیاهی نموده
نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قربانی برگرد اردو و شیران پلنگ
افکن نیت مصاف پیش کشند و از تیر و تبر [illegible] قدم پیش نمیگذاشتند تا آنکه
دراین اثنا آشنا و بیگانه از هر گوشه کنار زبان طعنه زنی گشوده تیغ سرزنش را
داده و سرداران مخالف را بباد تیر باران ملامت گرفته همگنان را
ساختند و یکبار ازان بر جای خود تا قلب اعدا آنکه صفوف اعدا را

وهمت بدر شتافته ودران بوم وبر دودست ودران عمارت وآباد

وبنیادها وآبادی برانگیخته عالم را بر جعد وبوم نوعی گلستان سازد وکم

در ابنای عمارات آشیانه خویش باز شناخته همه را خانه خود دانند وبنیان‌ها وا

والکه دراین کشور به بدر بوم است ودستوری وهرکه تا زیاده نزدیک شهر

بستر تا بسر آن سرزمین را رفته جاروز بیاکرد بنیت وعمارت راکارفرما

لرزو از بنیاد کرده جاکثیر برانگیزند سکران باد وبسا راز کرانجواب خود را وجود

اوربسدار شده بنا بر جواز با کشور خصوص بدر که معمورتر از آن بلاد معموره ربست

زشکار رسیتی تا هشیار رکرانید واز بیش باده زیاده وبسر بیوسیده باویه

باللد وری وبحروری بیوبند وبا جمله خاندوران حسب القصد ورفرمان گیتی مطاع

یکباره رود وبحره شتافته اتخا مقابلی محروس بافت اجمال وانتقال

تا اینجا گذر شمه جمعی از مردم زبون آنسپه را انجر است بازور تنت وتنشادگاه

بعضی روز رسال حال راهی شده بنحکر از روز رسیر رسیده خود را کجا ایل

ن نام قصبه در کمال آبادانی وجمعیت که همگی بیوت ومنازل آن معاینه

بقصور بعضی طبقه چند قرار مردم نشینی قصور وازمطالع علیٰ مال ومعمور بود

جسلقاق وسکنه آن موضع که در حقیقت برکند بود از موضع ورود

بکبانه غافل وبخرد را یحال همگی بیابا دران خصوص عارکران وبعمایان

ثبال باد وبالمن الشین از دو هزار متجاوز بود بعضی رسانیده

سیرو دستکم رسانیده وستر تا بسر بیوت وسایر اسباب

ومرثال اهالی از بنیاد بنیت وتاراج برداده گرددر بنیاد آن

روند وازانجا بیمان با بر سر این بور که وزنکه وبیم کوبی

قوج در تنت تاخت بردند و درین موضع

آمده تا باب حلب است با سوبره بمراسم تعاقب پرداخته و دو سرکار کثیر الخیل
سنکیر و حیدر شنلو ببیت فی نهفت کوچه برکرده جمع و ذکر در دشت لک عام
متصرف و از او تروه حسب الحکم اشرف مراجعت بدرگاه عالم پناه نموده اکنون
که ورود خان والامکان قاید وزرا بقشلم می آید چون الشر و از شنامیت
آثار حسب الامر اشرف آهنگ سنجر حقار او سه قلعه او و کیر نموده جا بجا
نهایت نجابت کذاشته و خاطر از رسیدن رسد او دقت جمع نموده از دانه معتقد
شد فرمان اشرف و هند و ریافت که چون اهالی مجابور مدار کار برود
و حیله کذرشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعه اهمال می ورزید
و با پیش از این در سر رشته فتوت و مروت طریقه اغماض را که از سیلان
خسته برکزیدکان حضرت ذو الجلال است واجب شمرده بودیم اکنون
پیش از این اهمال و ریزه جمعیت و نفرت حرام و دانسته بنابر وجوب
حفظ حرمت خلاف بیشه و تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت
آن عذر اندیشان برده مهمت فرض شناختیم و از حضور سید خان جهان
معین شد که با فوج خود از جانب شولا پور در آمده به دستوری که مامور
کشته عمل نماید و خان زمان مقرر کردید که از اطراف اسد الله نگر داخل
آن بلاد شده از آبادانیه در آن سرزمین نشانه مکذار و خانجه در تعقب
تاوی مراسم تاراج و مانیه بنیان غارت کرد و بنابرین انقدر اخلاف
ایشان نیز مامور است که بر طبق فرمان تا هر که بهر آنکی شعله غضب بادشاه
یعنی نموده نیران بطش شدید خباب سالهای آبادی یافته و هر ساله وجوب اتفاق
و هر ساله نوبت سیت بنیه برفته و بموقفیت نیز بدین نسبت تاکید رفته و نو
مکرر نظر نادر رسیده الکاه نیز اویا انقیاد حکم موکد شد و شده عمل نما

بنا اولیای به تعمیق اندیشه غور رس فزون نگریسته دید که کار تسخیر آن حصار سپهر
بناچار کمر بستن سعی و تدبیر در آن کارگر نیست روز بروز پیش نمی‌رود و دانست
که اگر سه ماه درین باب تلف و تاخیر می‌شود و محاصره آن بیهوده مصرف نقد وقت
است و گوهر عمر عزیز [illegible] ناچار حقیقت را معروض درگاه والا داشته
خاطرنشست چون از درگاه در سایر این ابواب بادون بتی مامور گشت
فی الحال جمیع کیفیتهای حصول در آن را در ضمن عهدنامه پذیرفته نزد او فرستاد
و او بعد از تسلیم قلعه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام یک لک روپیه
نوازش پذیرفته بتقسیم تیر باد تسلیم این قلعه‌ها دست نمود و اکنون قلعه جهانیست
بنا و که تاریخ قلعه آن یادداشت و در روی زمین ثالث این اساس نیافته مسبوق
بآن اساسی بدست اولیای دولت در آمده از سر نو بخت و امداد اقبال
خاطرنشین و دلنشین همگنان شد بیان فتوحات نمایان که درین اجمال
جلوه یابان فتوح وقت و رونق روزگار را فروغ تازه از جمله اولیای دولت
جاوید فیروز رکه بنده والا از فوج محیط رسوخ که بسرداری شایسته خان مقرر بود
بنابرین دستور سخن سیر میکند که چون خان مذکور از حضور پرنور مرخص شده
راه بست اول بطرف مساحت جمیله جملی محال متعلقه سکیمر را فلاح جنت
بعد از آن بنواحی ناسک رسیده رعایای آن سر حد را که بنابر تطاول دست
درازی راهزنان و توطن بلد دور دست اختیار کرده بودند همگی را از احسان
و لطف بدام تقاوی و دوازده [illegible] سر راه آورده بزراعت و عمارت مشغول
گردانید و از آنجا بتحریر سائر و قطع فصل تیغ بران مغز شکاف معامله مقاتلت
را فیصل داده کیفیت جنگ را صاف کرد و بکمتر فرصتی جمعی کثیر را از حرب بلارک
خصم افکن بدرک اسفل سعیر فرستاده و بنیروی همراهی دولت اعدا اعاالیبا

ایشان جان بر نخواهد بود چون قلعه دار مذکور حال خود و الحصار را با حوال او قلعه گرا
بجیده حقیقت معامله دریافت فی الحال امان طلبیده مستظهر و مستمال کلمات
خان تا سید شاهان مسافت دهر و قلعه را خالی نموده تسلیم اولیای دولت
متعالی نمود بالجمله در مدت اندک روزگار چندین عماد حصانت آثار مشکل از دل
برج و باره و اهبت و کوچ و راه دیو هیبر و اجلاد و دیگر حصول حصینه که هر یک از دیگر بار
باره حصین بر فلک ها کی صد مرتبه از چندر و بنیان سکندر محکم تر بود نیابر تخصی
کارگری اقبال و یاوری بخت بحیطه تصرف اولیای دولت جاودان آئی
سوار حصار راج دیو با حرصه تسخیرات اندر کی و بر کشیده و اینچه بنابران بود که چند
از خویش و پیوند سلسله نظام الملک آنجا در بند بودند و در بنیان در گرفتاری
ایشان منضاعف در شدند تا چار دو باره ما و بمحض محاصره گذرانیده همت
بر اخراج همگنان گماشتند و در اوج کار آن قلعه که بر فراز کوه سار رفعت بنیاد
اساس یافته در استحکام و مشکل گشایی با سامان و سرانجام قلعه داری
نظر حصار آنجا را بود از نیروی تائید یک ایشان کرانیده و آن گرفتاران خدا
دیگر باره اسیر شدند چون خاطر البرز و دیگران از مهر حصون حصینه که بداد ایزدی
گرفته بود و جمعیت پذیرفته از همه رهگذر فراغبال یافت اینک استخلاص قلعه
و ماهور که از سایر قلاع مذکور در جمیع ابواب بامتیاز خاص و اختصاص
وارد قلعه سپهر تمکین دولت آباد و در محکمی و پایداری کمتر از دیگر بنیاد ساخته
بوستن بمقصد نزول اولیای دولت ابد پیوند در پای آن دیوار بست نشسته
بلکه ساکنان حصار نظر فرجام سعی و عاقبت اندیشی کرده توسط طلب
در خواه امان و اظهار خشم درشت مرز حسام عبدالعطف بیان و اضعاف
مرتبه ... م کمال بکمال ظهور یافته بود نمود چون الخان معامله فهم کار دا

رادن شمول انواع استمالت و دلدهی دراوند کوه بهشتم فیروز حصار را باسباب
زار تسلیم اولیای دولت نموده حسب التحریر الهوردیخان بمنصب دو هزاری
ار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سرفرازی یافت القصه الهوردیخان
خاطر از سرانجام [illegible] سامان قلعه‌دار رجمع نموده اینک استخلاص قلعه کالکه
الکه نموده و بنابر هر دو حصار پیوسته حصول مهمات فی الیسر و دیدنی را بنظر در آورده
از [illegible] ملجار قرار داد چون عرصه اندک مدت ملجارها بحسب دلخواه تا بالقت
ران موضع بر وفق مواضع مقرر بهادران کار طلب تا یک یورش پای سور ریغی
شیده بیکبار سوزن اندر جستند و عرصه رزمگاه را صحن بزمگاه دانسته و
چون مجاهدان دین تکبیرگویان راه حصار بر داشته بازوی مدافعه و ممانعه کشادند
دست باستعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و کمان و حقه و بارود
و سنگهای کلان کروه بهره دسترس بود خود را از انداختن آن معاف
عاف نداشتند دلیران کارآزموده پیکارفرسوده که همگنان را بارها در پای بارها
ین کار بر سر افتاده همه ها بمحض عون و صون حضرت پروردگار گذرانیده
سر و اگروه بودند این بار نیز با ابا و تحاشا قرار حمایت الحضرت را پیش
ر آورده تا پای دیوار رسیده هیچ جا بند نشدند نشدند والجا دست به تیرانداز
اکلینی و دفع مدافعان و نصب زینه و نردبان و شکافتن دیوار بست
اع قلعه را به ساز تسخیر گشادند درینحال تا کشنر را و برادر خود را نزد نگاهبانان
که گماشته قلعه‌دار بود هر بار نزد خود فرستاده فرستاده پیغام داد که اگر تا حقیقت انی
در شدن معذور بود [illegible] بمثابت سجایا برابر صورت حال هر گز قلعه
ها بی الحرای از دست رفت اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب
در آمده کلید حصار تسلیم نمایند والا بعد از متصرف شدن قلعه منقر ارد ست

آمد خصوص نسبت به اله وردی خان که تسخیر قلعه دهرور و باقی نظام الملک
نشینها نموده بود و او را همراهی سپرده در باره فتح الباب حصار بندی که
بمو بند ابواب ابداد کشاد که جبال استخلاص بها کاری فی المثل چون نشتر بند
بحیله در آید تا سر بند و بست آن شاه قلاع آمد و سد خیال کوه بند کوه
و ارکان بالقوه صر قسور نکرد نام حصانت اینها عقد عقده نماید حل لقوارع عزایم سور
و السماء علام مکشا بد و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خان گردون
از فتوح شایسته خان جدا شد متوجه استخلاص قلعه دهرور و سایر حصون
عوایل آن حوالی گردید تحت بنای حصار جابند که بر سر کوهی آسمان پیوند
سمت وقوع دارد رسیده به افلاک و مجاری و جا بملچار و راه یورش
به امثال این امور که لوازم قلعه گیریست تشخیص نموده افرا مرکز و دایره
احاطه دار او رد الکاه پس انجام و ما بست وقت پرداخته جایگاه ملچارها
را قرار یافته مجلد در کمتر مدتی بیا مزید سعی محض کارکنان اقبال آسمانی
و تائید خدای که در همه حال و همه وقت قرین روزگار حضرت صاحبقران
تا ناپارت آن حصن حصین ممکن لشکر آینده خاطر هواخواهان از غم و
آشاانشن بر برکه و مدد آن خان فیروزی روزی در همان روز کلید قلعه را
به درگاه گیتی پناه ارسال و در لغته با یک جهان مقالید تائید و مفتاح اقبال
را همت بر تسخیر بقیه قلاع کماک چون زیاده سران آنجذو و اینکوه
قلعه گیری را شایسته نموده از جا رفته بودند اکثری در مقام اجابت مراسم
بندگی و لوازم فروتنی شده بودند و در [illegible] بحیث کثیر را و قلعه دار حصار
انجراد کس فرستاده درخواه امان و التماس عهد نامه نمود و انحال
سالمدران ستوفقات او را رسید و ل به رشته عنایت نامه نوشته پیغام

دا با برادر پدر دریافت آن تشریف نبید برفته بودند دریافت چنانچه خطبه
اسامی سامی حضرت خلافت راشدین و ائمه دین و القاب کامله
سلاطین روز زینت منبر زیبا داد و چندین مرتبه خود دران مجمع عام حاضر
شده از نشستن در پای منبر سر رفعت برافراخت و زر بی‌شمار نثار
دگر نام نامی بسر ورنموده خطیب را به خلعتهای فاخره مخلع ساخت از کارگاه صفحه
درم و دینار را بطراز رنگین یعنی پرتو حروف اسم مبارک سکه تازه
داده چندی از آن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه والا فرستاد
[illegible]
[illegible] عمده ترین مصالح
بیش رفت دولت که سبک کاران خامه [illegible] آن
پرداخته اند و شیوه آن را به سایر آن امور که در باب سر وقت جزو کل
امر عظیم الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش عقده
هر بند و هر بندان عطیه ارجمند و سر رشته تقسیم برازی قلیل و کثیر و یسیر و مبسوط
بدین گره کشای سعادت پیوند است چنانچه هیچ امری از امور خورد و کلان عالم بی
سببیت [illegible] نیاز مند کار گذاران نبا شد حتی تا نرسد که بمدار کار [illegible]
قواعد قویه و تاثیر موثرات سلسله این عالم بر دست [illegible] صعود از اثر قوت سرپنجه
و نیروی بازو سرورشته [illegible] به محض تدبیرها و نیروی [illegible] بی چون
تقویت بخت کار کشا نه بیند هیچ جزیی کار گذار زر و دستیاری اختر بلند بیکار
نیاید و موید این معنی وقوع وقایع [illegible] تا موافقان حضرت خلافت پناهی
و در همه حال شاهد حال یاری و مددگاری ایزد متعال با اولیای دولت
ابد قرین [illegible] آورده چهره کشای فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه

زاید زیاده امور لیس بحقوق سنیه در بعد ولد قطب الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد

درستی چند از طلا و نقره که کلمه نام نامی آنحضرت نقش آنها در سنه یکی

شده بزور برای یافته بود بنده از جمال وارسته بود فرستاده با رسالت نیفنود

و صورت ابیعیه اکثر مستعلوبات امری چند مخالف طریقه اهل سنت و جماعت

و صدور دیگر امور ناملایم از ارباب خطبه بنام والی ایران آرزو سرحی از فرمانی

ترهات شان مستعمل منع از ارتکاب این شیوه نکوهیده و تحفه ارسال

پیشکش بر سبیل جرمانه بمصحوب ملا عبد اللطیف دیوان تن نامزد قطب الملک

ساخته بدان ملک فرستادند چنانچه سابقا سمت نگارش پذیرفته در ولا یکنواز

رسیدن موجی الیه از رسم آداب معهوده از استقبال تا موضع مقرر و ادای

رسوم قوانین دیگر مثل کورنش و تسلیم و زمین بوس در مقام گرفتن فرمان

و تبرک تقدیم رسانیده و در بر در گشت و برگذرانیدن ارسال دارنده مذکور

بهجوم فوتیا و فرو گذاشتی نموده از زاینها ندم بشهر در آورده و در منزل خاطر

فرود آورده و در همه باب خصوص ارسال بها و تنزل کرانند جانب معظم

اوزرا باکرام گرامی در بنشت اگر چه بحسب سیر عدم قبول عهد باب السلسله قبول

تقدیم سایر امور معهوده و پذیرفتن او امر خصوص رفع شیوه مستعان

ناستوده آیین لیسن لشت سنیه سلف صالحین رضی الله تعالی عنهم

البستاد یکتا تمام نموده ملاقیت چون سلامت و عاقبت خود و جمعیت

بلاد خویش در التزام طریقه وفاق و ترک شقوق نفاق دیده و دانسته

در تقیید مخالفت مطابق خداوند خلافت علی الاطلاق جز نوید و خیام و خامت

انجام نتیجه دیگر بار و لا جرم دیده و دانسته از سر استعداد خود رای در

گذاشته رشته اطاعت و انقیاد بدست آورده و دستاویزی که رسالت

بیگلربیگی لایق [illegible] جواب بود در جمیع امورات رسیده [illegible] سپرده و دو عریضه [illegible]

خود که [illegible] تحریر [illegible] مطالب خود را در ضمن اظهار رضایت [illegible] عنایت

از اعتقاد و [illegible] نوشته بود [illegible] و باز رفیق خود در [illegible] علیحضرت سرفراز گشته

از [illegible] رسیده پذیرا گردیده و بسبب [illegible] سال [illegible]

بیگلربیگی بر [illegible] استعجال آن بود که چون [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شده [illegible] مشغول [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] استقبال نموده [illegible] زبان [illegible]

[illegible] تقدیم [illegible] لوازم تسلیم [illegible]

[illegible] اکرام [illegible] آیات لوازم عنایت

[illegible] اقدام نموده [illegible] اظهار

[illegible] امورات [illegible]

[illegible] بیگلربیگی [illegible] چون [illegible]

این حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] عادل [illegible]

[illegible] مطالع [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] تقصیرات خود [illegible]

[illegible]

[illegible] افغان [illegible]

[illegible] افغان [illegible]

آن نگاه داشته بودند و مرحمت نمودند و همدرین روز برکت مناسبت نسبت
روحانیه و تناسب نفسانی که در نفس الامر میان این دو جوهر والانسبی بین
داقع واقع است مرحمت شاهانه شاهین منقار تیغی سنجی زنگ جان خوانند
را با زر کشیده چهار هزار روپیه با لقدر روپیه قیمتی النفس مدام تا یراکی یک آمده بود
وعطا رفت پانزدهم ماه مجلس پیشکش یمین الدوله آصف خان
مشتمل بر نوادر جواهر و انواع تحف اطراف و ممالک هفت کشور از نظر انور گذشت
ازانجمله یاقوتی بود بغایت کمیاب نادر الوجود مرصع بالماس گرانمایه که از چهره
فروغ ان نظر دقیقه شناسان اهل تجارب در حیرت راو در قیاس قیمت ان عقل ایشان
درست اساس قرار دست نمیداد و بنابراین از روی تخمین بهای آن گوهر بی
قیاس با بهانه مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت نوزدهم ماه کسیاسی
زمیندار چانده که تا حال او و اسلافش طریقه اطاعت ملوک ماضی و سلاطین
سلف این کشور هیچ جای برآمدن از مقام خودباش و ملازمت نمودن تقبل نیاورده
بودند بدلالت بخت راهنما سعادت اندوز ملازمت استسعاد اندوه بدریافت
شرفی که هیچ یک از اسلاف او در نیافته بود فیروز گشت از عنایات نمایان
که درین احیان علی العموم خصوص بنسبت امرا و سرداران سمت
ظهور یافت معاف داشتن حکام آن سمت از کشیدن پیشکش مقرر بود از
نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معونت ایشان در عین سیاق
گشتی که باعث رفور مضاف و معونت آن عقیدت کیشان شده
بود با وجود اینکه هر روزه پیشکش ه های کامکار و امرای
عالی مقدار که در حضور پر نور بودند میگذشت بیست و دوم ماه میرالوحش
ش و همه کاره مصطفی خان با قاضی ابو سعید نامی از جانب بیجاپور رسید

درین نسبت و باشاره گوشه ابروی عطا که در حقیقت گره‌کشای عقده کار
دربسته روزگاران است ابواب فراخ عیشی و کامرانی بر روی شکسته بالها
و ناکامان گشاده همگی بنده‌ها را باضافه مناصب و اضعاف وظایف مراتب
کامروا ساخت حضرت پادشاهزاده والاگهر دارا شکوه بافزایش دو هزاری
ذات از اصل و اضافه بمنصب ... و از ده هزاری ذات عالی مرتبه گردید و آنگاه
بمنصب هر یک از آن و قره العین اعیان سلطنت کبری قوه ظهر خلافت و اعتضاد
بازوی دولت محمد شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر از اضافه
دارای ذات بده هزاری ذات و شش هزار سوار و نور الدین ... ملک تقدس سرادق
فرستاده قطب الملک پس از دریافت سعادت زمین بوس و ادای تهنیت
قدوم میمنت لزوم بدولت آباد پیشکش قطب الملک که یک لک روپیه ارزش
قیمت داشت مشتمل بر چند قطعه بلور مالامال از جواهر و دو فیل نر و سه ماده فیل دیگر
گذرانیده مشمول مراحم بیکران شد ثناسنجان که قلاید قصاید غرا در سلک
رسایل بدیعه در ثنای آنحضرت و توصیف بزم نوروزی و تهنیت این روز
بهروزی ساخته و پرداخته زینت افزای گوش و گردن ابنای روزگار نموده بودند
بطبق معهوده بصلات شایان و جوایز نمایان کامیاب گشتند و از جمع دست
ارباب نشاط و طرب بجای برنواختن ترانه رود و سرود چنانچه حق مقام
بود نوازش یافتند از آنجمله عنایت پادشاه سخن پرور رسائی رعایت احوال
همدم بال افشانان فضای سخنوری حاجی محمد جان قدسی آمده از روی
قدردانی زر سنگ را در برابر آن سرآمد ثناسنجان که سنج فرمودند و حق
صله گوهر این قصیده که درین ایام مستطاب بمدح آنحضرت بسلک نظم انتظام داده
بودند در حضور ادا نموده مبلغ پنجهزار و پانصد روپیه که هموزن آن سنگ وی

عادل خان در آمده نشانید از آبادانی و ابنیه درست تا سر السنه را یکبار از نو در نیو
از عرصه رتبت شایسته خان بموقف عرض اعلی رسید که صاحب ملک نظام الملکی
قلعه داران تسلیم اولیای دولت نموده کلیدهای ساپور را که در دست دکن
ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار و محل تمام در رشته بدست آورده محبوس
ساعت نوروز سال نهم جلوس مبارک گشت و انتهای افواج منصور بهمت
ساخت با حشمت ممالکت بجا بود و نیز درین هنگام سعادت فرجام که مبدا نوروز از نو
این هر ساله در محل و نکسالی حمل استقبال نموده هنگامه اوین جشن بهشت
آیین نوروزی را گرمی و دیگر بخشید و کیهان روشن را از انجه گوناگون انوار
و از نثار طیب اسود مشک آگین و عطرانده ساخت و چون همین دقیقه
مبدا زینهمین سال از جلوس برکت توامان خدیو زمین و زمان تعین و هنگام
طرب و نشاط در آمده هنگامه اوین جشن بهشت آیین نوروزی گرمی گرفت
عطرزیها برترتیب مصالح طیب آن بزم خاطر فریب از فرط لخلخه سایر وار که
سازنها و من لعل لاله بغا برامشک فرسوده و طبق یاقوت گل سوری را
سوده ساخت چندانکه شمیم شمامه روح افزا جوف زمین و آسمان را فرو
گرفته جوهر هوا را نفخه پذیر گردانید بنده نیر اعظم روی زمین یعنی صاحب قران
سعادت قرین ساعت سیوم از روز پنجشنبه ۱۲ دوازدهم شوال سنه ۱۰۴۵ هزار
جهان و هیچ که این انتقال خجسته در آن وقت بعد وقوع جلوس جلوه گری نموده
از خاصیت خاص آسمان بروج بر دریچه زمین بروج تجلی در جنت سیر
درآمد نیر اعظم این عالم و نور جهان افروز آن زمان صاحب قران معظم
مانند نگین عظمت این خاتم سلیمانی در نگین خانه تخت زر با تخت انور
و طالع سعد اکبر بر اورنگ نشسته سراسر روی زمین از نور فروغ چهره و نشاد کا

نمودند و خبر بخانزادها جمیع بیگلربیگیان اطراف و نواحی این دو حصار فرستادند و
ساهوی مقهور را نیز بنوشتجات استظهار و استمالت ورزیدند و او را با سپاه بسیار کمک
او نامزد نمودند بلکه چون بندگان اعلی حضرت کیهان خدیو اطلاع بر حقیقت این فتنه یافتند آن
غنوده خردان را بنوازش ضمیر منیر رای جهان آرا قرار یافته گوشمال دادن آن
سرتابان خود رای از چندین روی واجب و لازم دیدند و از جهت چندی از سرداران
امرا و جمعداران مغول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان نیز گرد
همراه نامزد ساختند مثل سید خان جهان و سپهدار خان و رستم خان دکنی و
شاه نواز خان و صف شکن خان رضوی و مرتضی خان و راو کرن و سرانداز خان
ترین و قلیچ خان میر آتش با بالهندیر قندار و اجدار و خان همدند و راو کام
دهار سنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهار و سید لطف علی و جیرام و خواجه ابوالبقا
و یعقوب بیگ و اندر سال و عبدالهادی و ارز و کهنان مکوجی و سنره راو و حسین خان
ولد فخرالملک و محمد دار خان و کرشناجی و سونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را همراه
دادند و همگنان را که مجموع جمعیت ایشان ده هزار سوار میرسید بحرب بالله و عادل
مامور فرموده وقت رخصت سید خان جهان را بمرحمت خلعت و شمشیر با دور باش
و فیل از زین و دست سایر همراهان او را بعنایات سرو پا و اسپ بقدر مرتبه
برنواز ساختند و با این دستور و دستور را او نیز که باتفاق خانزادان و خان زمان
بحسب دولتخواهی که بعد و ساهوی مقهور معین شده گوشمال بلیغ دهند و یکدار زند و
کمان و نفاق پیشه خابر عهد سست باهم گشته باتفاق فتنه را برپا کردند
واز دست محا ایشان و فی القلب همدیگر آمیزند و شراره
شرارت برانگیخته بیکدم آتش فتنه برافروزند و چون غنوده خود را برهم
بیدار هوا و هوس هوا سست غفلت بیدار ساخته باشند الحال از سه طرف

تا نزد الیسه ورود یکجان شد که از فوج شایسته خان جدا شود و با دو هزار سوار یکه تاز کار
همراه گرفته با ندار سحر حضور ندبوره بدان جهت ترک کنار آرزو شمشیر پادشاه جدا
او و دیهان پسر جهان را لکار که در سن یازده سالگی با برادر خود و جمع
و او از معرکه کارزار چنانچه مذکور شد قرار اختیار نموده [illegible] را مردم طلب الله
دستگیر نموده برادر و پسران عقیدت آئین از روی اراده کامل دار الاقلاب
صافی ایشان را با کمال ناامی از معتمدان حضور روزانه درگاه وا اکمه نموده بود در این
روز از نظر اشرف گذشتند حضرت پادشاه دین دار پسر کودک
آن مخذول را [illegible] خان ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبه و ادای سنت
ختان بشان و فرائض دین مبین بر و تعظیم نموده با پسر یک ماجبت سابقا
حواله او شد یکجا نگاهدارد و درباره او دیهان و سام دو امر فرمودند
که بعد از عرض شهادتین اگر ابا کنند هر دو را بقتل رسانند چون سرشت
زشت آن بد طینتان از آب و گل سرکشی نکو سرشته تا جهالت از دست
نگذاشته سر بدین در نیاوردند بقول این سعادت در نداد چندانکه
جان برکشی با طفل خود کردار شدند از وقایع این تاریخ نعش افواج
عمان امواج است با اینک [illegible] عادلجان و سبب صدور این معنی انکه چون
آن غنوده در خودی سال و عدم بلوغ پایه عقل و تمیز و حصول
کمال تا هنوز انقدار قدرت نداشت که بر مردم خانه خود غلبه تواند نموده و
بهبود کار و ناگزیر وقت خود بر فرص [illegible] فرصت آن بعمل تواند آورد و ال
وآن خود درایان ناعاقبت اندیش انچه بالفعل مصلحت خود میدانستند از قوه
بپایه فعل میرسانیدند بنابران در مقام اعانت و امداد و چند [illegible] قلعه ازو
بر او وسسه شده او و دقه [illegible] و سایر حشم و سایر سامان قلعه داری ایشان اسیر

بس بود تحت قدر زیر از آسمان گذرانیده سمت پستی بخشیده اند چون عمق
صنایع آن موقع عجایب آثار و غرایب اعمال بنظر حقیقت نگر در آمده خصوص
آن کوه خندقی عمیق در دل سنگها را که از تعقل و اندیشه مرد خردمند بیرون است در مدار
مشکله یاد میدهد و هم چنین راه گذاری که از دامان کوهسار سر کرده و همه جا در
[ط]وف کوه بریده اند چندان رفته رفته سر از گریبان آن بر آورده چنانکه
ارزه این تا سراسر ستوه ال و دل سنگدلان از پا در آورده و بالجمله سایر
خصوصیات عرصه انحصار بدایع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده
بوقع استغراب باعث اطراب و انجذاب آنحضرت شد چنانکه بر زبان مبارک
آوردند که در این مدت بتمادی ایام اقامتی که در وادی توصیف این قلعه
بسامع والد میر سید محمود بر مبالغات شاعرانه حمل میشد الحال که حقیقت آن از
از واقع بظهور پیوست بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاهر شد که هزار
مقام بجا نیاورده اند بلکه در بیان دقایق حقایق آن و اظهار ظرفه
برداشته کوتاه نظران یکی در یافت خصوصیات پی نرسیده بود از روی انصاف
زبان هاست که آن قلعه کار دیوان است و بر خرافات عوام حمل میشد
بنابر آن مشاهده الشهادت برابر همین شهادت میدهد که همانا کار ایشان شده
با وجود طبع مردم این روزگار چون بعرض بندگان رسانیده رسید که بسا
بطریق تغلب بر بسیاری قلاع نظام الملک در ضلع جانب درست استیلا یافته
وسعت ابو محمد نام مرد سعی افتاده و بسی پاره دیگر متصرف شده و
در آمده کمال حاران بیت کرم گشته سر بشورش بر آورده
تعدی بر اسباب و اموال و انعام و مواشی اهالی انجا دست دراز کرده بسیار
سکنه انجا و دار و افرار رسانیدند بنابران فرمان جهان مطاع

مگر زندگوران شد بیان نحوه هوار حوت سپهدار و در سرحال داده بود که غلبه اعدا
بجا طرراه نمیداد و مطلقاً مفید عاقبت اندیشی و بینش نشده مکر حال جواهی
حال میکرد بلکه از کید و غنیم و رزاه گیری ایشان نیز آگاه نبود و چون تنگنای
سپاه وقتی مردم از حد افراط نیز تجاوز نموده بکوشش او رسید تا جار کوه و کوه ایار
برابا دولت سوار بکینه تکیه فرستاد که رسید غله را از نو در رسانند و چون اکثر
گرفته جنبیج شش گروه از وی شدند گروهی انبوه از خیل مخالف که بکمین الیسال
کمر بسته کمین کشوده بودند اطراف تنگنا را مانند نگین انگشتر احاطه نموده و شست
بکشتن و بستن برکشادند و چون کوچ راه تنگنا از همه سو مسدود و دیدو
و دربست که بهیچ وجه جان از آن میان بیرون نتوان برد لاجرم دل نهاد
مرگ شده با سران و همراهان بچربان سپهسالار نشیان همگی بجا جانفشانی
نمودند چنانچه یک تن نماند که سر بدر برده خبر بسردار رسانند و سردار
غفلت شعار بنا بر قصور بی شعوری و کم تدبیری از این قصه مطلقاً آگاهی
نداشته منتظر معاودت اردو رسانیدن آذوقه بود و چون آن
کم فرصتان اهرمن صفت طریق راه ها از همه جهت مسدود نموده بجوی
اطراف و انحای اردو را از همه سو احاطه کرده بودند که جانوری
بجز کبوتر کوچ نیارست فرستاد و آذوقت از کران چوزاب بخوت سپهدار
سپاه گشته از اصل کار خبردار شد الحاصل حیک گریبان اعدا بمنابه
ساختن کار بر اولیای دولت تا بدان حد تنگ ساخت که از ابواب
آن بود که یک گروه را از میان بلکه یک گروه راه انداز ردیش بجای معسکر در حافظ
جای تواند داد چه جای آنکه جنبت گاه و رهیم بود در دست لشکر
راه داد را باشد پای بیرون نهد عاقبت قطع نظر از

وجود بابها در آن کار طلب کامکاریها بر و معتقد گشته روی بسوی شدند گو
و بیش از استعمال انواع لطایف حیل جدیده بسر حد کنگره رسیده ازاده بیر افغا
بخاطر نهاده داد و در بحالت گروهی از ایشان با بیک حمایت بسرراه کردند الک
تیر و تفنگ مفتوح در شدند و مجاهدان میدان دین بپناه حمایت ایزدی درآمد
عون و صون الکهف [illegible] را سپر حفظ تن و سرمایه وقایه خویشتن ساختند و نهایت
جلادت لکار را آورده دست شعار بر زند و گشاد کار فتح بسیما د اندیشه
سوابسته نموده بهر طریق که بیشتر فتنها میرفتند چنانچه در راه کار خود را رفته رفته
بر دیوار بستها رسانیدند و بنوک خنجر و جمدهر بنیاد عزیمت یافتند و بهمت کارگر
که بیکدم صد رخته در سد سکندر میکنند و هزار شکاف در دل کوه قاف میافکند
رخنهها در بارهای آن دیوار سنگین اساس اندر جستند و با شمشیرهای کشیده جمعی
کثیر جمله آور گشته از محافظان قلعه رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منهزم
ساخته چندی بتعاقب آن بدبخت افغانان بر در جستند در میانه بنا بر نو باجی
سروران ناجی آن سلطان باهر بین سپر لعنت ابد موجب صیحه و دمن
لمان کردید بجانب خان بعد از فتح غنیم و کسر سدهای ارجمند ازان کیل جمعور
ده کوچ و گروهی از سپاه را که بحفظ مکان نصب کرده بود با سایر اعمال و
ال طلبیده قدغن نمود که رو دهند و ملحق شوند و کوچ و همراهان روزی دیگر خود از
ق ازان مقام کوچ نمودند چون در سه گروهی بسر یک منزل گزیدند و
دارائی السمت الیمینی به پاسیده از جا رفت و بنا بر هجوم جنود آسمانی یعنی
عجب بسیار هر رسمی بتقاضای بس حجره در لباس فتوحات پی در پی جلوه گر
و جسم باطن آن تیره روز چو گرفته بود و دل باخته با اضطراب بسیار و اضطرار
جسمی تاب بد بیت با زون در آمد و چندی از معتمدان خود را اتفاق نخت

از تصرف آن عبور بر آورده حواله او نموده و از کیفیت جمعی از امور که
خصوصیات بسیار هم جمعیت محلات دیگران و امکان استخلاص آن محال نیز
چنانچه از سرحد که زیاده سه روزه راه آن سرزمین در تصرف ایشان بود دیگر
توجه نموده و در اندک مدتی [illegible] استواری و دوری و استواری که از عالم کره ارض
سه طرف جبال و دیوارهای [illegible] احاطه نامه محکم [illegible] بود و در
راهی [illegible] شان در غایت تنگی و تاریکی داشت که زیاده دو راه [illegible]
عبور از آن متعذر بود ولکن [illegible] تائید [illegible] و صد هزار
و هزار زیاده ده [illegible] ملکها [illegible] رشته خود [illegible]
کار فرمایان استخلاص سایر الولایت گماشته راهی پیش شده و قلاع جبال
شکافته تا کنار [illegible] و تا شهر [illegible] رسیده
[illegible] و اکثر آن سرزمینها [illegible] تصرف درآورده قریب موضع
[illegible] عبور در این حال خبر رسید که آن مقهور [illegible] دور افتاده
در [illegible] حشری از اهل شور و شر نزدیک بیست و چند هزار زیاده فراهم آورده
در صدد استرداد [illegible] که از راه درآید [illegible] آماده
و در آن ملک [illegible] واقع در کنار این سرزمین که زیاده از شصت کروه
[illegible] در وقتی که مفتوح باشد [illegible] از آنجا بتوان گذشت
[illegible] استواری [illegible] نموده و [illegible]
بقدر [illegible] رشته باشند و در این حالت [illegible] قیاس
اشکال آن کشاده [illegible] استماع این خبر
[illegible] آن کار و [illegible] نهاده بود و چه
[illegible] ملکها [illegible]

از انجا بپای خود بشتابکی کومکی درگاه والا روانه شده جمعی از زمینداران محال
متعلقهٔ فوجداری خود را نیز همراه گرفته با آیین شایان و توزک نمایان بکوهستان
آن سرزمین درآمده نخست از نیروی اعتقاد و تائید هر چندین جهت حقیقت نسبت
یافت و در آخر امر از آنجا که بنیاد کار رست بنابر کم تجربگی و نافرسودگی در کار
و غفلتی بیپور خصوص ملک گیری و سپاه گریست اساس معامله برسش نابکار
و ناعاقبت بینی نهاده از غرور فتوحات عظیمه که باهم در فاتحه مهم روی داده بود
از اندیشه فرجام و فکر خاتمت مهام چشم دوخته مآل اندیشی را بیکسر رخت
و این معنی نه تنها باعث پیش بردن کار و بپایان رسیدن مهم گردید بلکه در هیچ صورت
ایسر تا پا در رفته چندین هزار تن از سوار و پیاده بی سر و پراکنده و بلکه
مفقود الاثر شدند و تفصیل این اجمال آنکه خان مذکور بمجرد وصول بدان
سرزمین نخست حصار استوار نشیرگده را که زمیندار سرینگر در سرحد خود
بساحل آب جون بنیاد نهاده سپاهیان جرار کارطلب آنجا را درشته
که بهنگام ابهار فرصت به محال پادشاهی و ولایت سرمور ترکتازی
و دست اندازی می نمودند احاطه نموده و با وجود نهایت استواری راه
و غایت استواری برج و باری بدست آورد و از آنجا بیدرنگ آهنگ
استخلاص حصار حصانت آثار کالسی که سابق بر زمیندار سرمور تعلق
داشت و زمیندار سرینگر بتغلب بران استیلا یافته بود و چون
خان مذکور بدان حدود شتافته اطراف آنرا محاصره نموده در عرض
اندک مدتی آنرا برت مسخر نمود زمیندار مذکور بسپرد آنگاه بر وفق قرار
ا وفاق اندیشی فوج بکومک فرستاده و قلعه برات را که ملک قدیم آبای او
بود و زمیندار سرینگر انتزاع نموده بود بنابر حکم مکافات جزا و قرا

کشور رایی ساختند و ترتیب لشکر و آرایش صفوف نموده خود نیز کوچ در کوچ بسوی
آن سرزمین روانه شدند چون فرستاده رسید و آن نوشته رسانید از نهیب
این دولت خداداد و ترس فرمان پذیری در داد و سایر اسباب و اموال
بندیله مخذول را که مردم جا بجا تاراج نموده بودند و افواج بادشاهی از کمی و کیفیت
آن آگاهی نداشتند همگی را یکجا کرده دو کروهی جا بنده که ساحل رودبار
بر بینه ملحقات دریای لشکر امواج و امواج آن دریا شده بود و ملاقات سردارانی
فائز گردید و آن اموال را گذرانید و اظهار گماهی یکرنگی ظاهر و باطن نموده و دم
نقد ادای مبلغ پنج لک روپیه از نقد و جنس برسم پیشکش بادشاهی و یک لک روپیه
بصیغه ضیافت بنده های درگاه خدیو زمانه پذیرفته در عهده و سرانجام شد و تعهد
نمود که هر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه ارسال دارد و باشتاد هزار روپیه
قیمت فیلان بخزانه عامره رساند و آن دو سردار شهامت شعار عهد نامه
مشتمل بر اقرار قرار داد نوکر که عبارت است از ارسال پذیرفته و تعلق
رسیتی آل در باب استعداد بدریافت سجده بدرگاه والا و دولت آباد
بدستخط و مهر او تحصیل نموده دست او نیز از دو برادر شستند از جمله پیشکش حال
دو فیل نامی بود یکی روپ سنگار و دیگر سیو جواج از وقایع این ایام خیر
انجام درین تاریخ بمقتضای شور جنبش های انظار انجم و شورانگیزی های اوضاع
افلاک از سبب عین الکمال تجویز آزار اولیای دولت بیزوال رسید علت این
قضیه اتفاقی آنکه چون سابق نجابت خان ولد شاهرخ میرزا که در آنوالا
فوجدار دامن کوه ولایت بخیلب بوجهی و بنا بر تحریک کار طلبی و بداندیشی
تسخیرهای مقدس سرکردن هم سری نگر شده تسخیر آن ملک با تحقیق پیشکش
هزار سوار نموده بود بعد از اجابت ملتمس با فوج به از آستانه

شریفه ضبط نموده و در تلاش جستجوی بقیه اموال آن خذلان مآل بودند اتفاقاً
خبر رسید که آن دو خون گرفته خدا اگرچه زخم شمشیر دلیران با وجود کمال ناپاکی
در پا پاکی مانند تیر از خانه کمان پاک و صاف برکنده زده بودند مانند کمان زه گسسته
خانه باخته خسته و پا شکسته گوشه گرفته بحسب اتفاق گوندان السنه زبانی بدلسانان
برده هر دو را بر خاک افکنده اند خانه‌زادان از رستم‌جاهای بحر بنا بر کمال اهتزاز
از جا درآمده بی درنگ ایلغارها بمقام کرده و چون بر سر آن دو بدکیش سرکشان
رسیدند نخست سرهای آن بدبنیادان را از تن بریدن فرموده بالمشاهده حقیقت
این قضیه را بر سید و رسید سلب آن دو مخذول را از قلعه‌داران ایشان بدلیل نموده
بعد از احضار یا سرها و انگشتری بهادر ایشان برسید لشکریان نزد خان فیروز جنگ
آوردند خان مذکور در حال سرها را مصحوب بهادر بیگ داروغه توپخانه تفنگ جامعه
که حسب الحکم اعلی همراه وی بوده همراه بود بدرگاه والا ارسال نمودند و حقیقت
این فتح مبین را که بنیروی اقبال بادشاه دین و دنیا پناه روداده بود در
عرضداشت سایه سپهر خلافت مصیر عرضه داشته تا حمله بهادر بیگ مذکور که در کوچ
روانه شده روز بیست و یکم ماه که بنواحی شهر سیور منزل عساکر منصور بود سرهای
آن خیره سر تیره اختر را که بحکم وجوب باد و رسیل کردار نیز ورود جملی
ادبار آشنائی شده بودند بدربار رسیده بدربار رسانید و حسب الامر اعلی
از عبرت کوتاه نظران از دروازه سیورکون بنا را آویخته شد و چون
... دولت عساکر حضرت بادشاهزاده ظفرطراز از ... وقوع اینها بجمعیت گراییده از دو
بار طلبی از آرزو نمود ... که چون قریب ملک‌ها بنده رسیده اند ... ترتیب شما فتنه
ابر ... زمینداران آنجا که عمده ترین زمینداران آن سرزمین است ... طلب
... نمایند و بنا بر این اندیشه نوشته مشتمل بر ترغیب و ترهیب تمام همراه ... زمیندار

[illegible] برانگیخته بر سر جمله ایشان ریختند و دران میانه جنگی که غبار قرار کرد و قرا

[illegible] جنگل [illegible] و در اعلی بعضی [illegible] و جبال [illegible] السما رسیدند و کوهی که دو

تمام و بیکدیگر در آمیخت چنان [illegible] برگزیدند مردانه قدم ثبات افشرده و پیوسته و

با برون در آمدند و درین اثنا قاآن و دوران نیز از عقب رسیده همگنان

با هیبت اجتماع بران جمع پریشان تاختند و یکدم گرد از نهاد وجود آن بدنهادان

برانگیخته و دود از روزگار آن تیره روزان برآوردند چنانکه [illegible]

برد آنکس و در پی برد آنکس و دم به سرعت تیرها در ران شیر اوژن که گویا

خاصیت [illegible] بارها کاکل است یکبار [illegible] زیاده سران

بر تن ایشان باران بود و مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان

فرو ریخت و آن مدبری چند بد اختر که از غایت تیره بختی بر روزن [illegible]

[illegible] بر سر ایشان بیخته بود و با این ارزوی سبکسری و نابکاری

گرد و شورش و آشوب انگیخته هم بدست خون [illegible] هلاک [illegible] بر سر خود ریخته بودند

[illegible] که [illegible] یکسانی نشده خون شان بخاک برآمیخت مجملا درین میان

[illegible] کوه توران بودند که سرمایه لذت عمر جاوید و عیش

[illegible] بیار و بازو رسیدند و آن دو نابکار چون در غایت مغلوبه

[illegible] بودند در رجب سال [illegible] در کیهان و

[illegible] و آن را بنا زینت زمین و سایر زمان

[illegible] جمیع اسباب و اموال خصوص [illegible]

[illegible] و سروران آن دز

[illegible] قرار دادند و [illegible] خود

[illegible] واقعه

بالا زده بودند لشکر و اردوی بابرگرده از بس که کار از نموده و بیکار و سوده شده

چون سپاهیگری و رزه دیده بر سپاه جوال و روزگار گشته بود و خود منفید تجسس

اثر آن ادبار اثر شده مطلقاً از زرگی زهای ایشان با رنگ یاور زده بر کار اندازه

بقیاس قیاس عقل از دست نداد و وکر نقطه و از قدم از محیط راه جاده نشان

بیرون ننهاده به اثر بند آبندگشان میرفت با آنکه رفته رفته خبر یافتند که اینان تاملداری

چند ملک را از راه قریب قیلان خزانه بار و رحلات شمالی عرصه کار زار گذرانیده اند

دارو بهمان سبب هجار سلکه با سپاهیان و اگر همت بتسخیر قیلی خزانه گرفته بصوب کلکنده

ابراز شده بود و در نحو الدکشش تسخیر را بر سبیل علیا السمت جابرده فرستاده اند

تا کم سبب این و مکر و تدبیر بیرون توانند رفت خان مذکور چون اراده تسخیر

نمودن هجار سلکه و بکرماجیت و راشت اجلاد ملتفت به آنها نشد قضا را از اینکه

که بزرگ ساز بهای بخت و کارپرداز بهای اقبال است چندی از تابعیان خالصه

که در دنبال مانده بودند بهمان قیلان معهوده رخوذه شد حشمی را با تمام

نقود ضبط نموده تجسس نزد سرداران آوردند و چون خلل سعادت و قریب چهار

پنج گروه راه پیموده بودند از دور سیاهی آن تیره بختان بسمت ظهور یافت چه اولیای

خان دوران سید محمد پسر خود را با الفیه سوار که با معمول لشکر راهی ساخته

خود نیز سرداران از عقب راهی شد چون قوسون سید محمد نزدیک ایشان رسید

آن جهالت کیشان از کمال اضطراب و اضطرار تاب قرار نیاورده شدند و نه روی

فرار و دست اظهار جوهر جمعیت خالیت یعنی کشتن اهل و عیال که گفته دار از امور معهوده

از قرار واقع نیافته باند و بعدم جمعیت خاطر از پای ربنی که زن کلان سلکه بود

بود و این چندی از زنان و دختران خردسال خود را جدا جدا چند سر

زده خود آزاده بدر رفتن نمودند در عین استعجال و اضطرار لشکر حمله یکبار

ستیز بالکلیه بکار اتفاق نموده بدمدمهٔ افسون عزم درست و نیت صادق در یکدم

چندان آتش کین افروختند که شراره از آن خرمن وجود و نابود اصحاب شیر ابیت

را درهم سوختند و توضیح این مقام مبهم آنکه چون دو و سه روز از جلادتهای بار با مردم

خود بهادرات اجماعی بر صفوف جمعیت لشکر تفرقه اثر ایشان که وجود جمعی مطرود

و دیگر با جمعیت مردود و ستیزاره بمو شنیکا درشت حمله اوزکشندان و دیگره

جسم از روز زیاده سیر بهاکنت بایکی از صدمه مرداز نامی سرداران

بیاورده قدم اثبات افشرده نزدوار باب حرکت المذبوح مرغ بسمل نیاره

اضطرار با اضطراب در آمده دست و پای چند بیهوده تا سود بیند زدند و عاقبت

جمعی را انگشت وار ده خود را شکسته سر بدر بردن نمودند و طبل و نقاره

خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر بر زرجا گذاشته بجانب جنگل مفر گزیدند

و بیکتا پای لگاوران آن روز نیز از عرصه مصاف جان از دو سپاهداران

عسکر فیروز بیرون بردند و بندها در کاه و الله باقی روز از دنبال

آن بقیة السیف جدال تا هنگام شام تردد نموده پی به نشان نبردند

ناچار در آن سر زمین منزل گزیدند و دو پهر از شب برگشته آگاهی یافتند

و آن سرکردها از اهل نفاق با اهل عیال خود را با هشت زنجیر فیل فواره بجانب

کلکنده رو ره ساخته براثر آنها راهسپر میروند خان فیروز جنگ و جانداو

بمجرد استماع خبر بدبران جریده بر شده از آن رده تعاقب ایشان نزا بر بود

جوم آزار رسند و از دور آنها در حالت که در آن آوان بیماری و ضعف

بر وطار رسیده بود از روی تجلد باسر در آن نرد و نمود باز دو تشند

در تعقیب شتافتند و در آن بستعهد لکاها بی فوج هراول و مقید دیرایند رسیدند

شد و با آنکه آن مرور آن دریا سکوی کردن به فیلان اثر

خود بطریق جنداولی از عقب راه نیز بند و لیکن استماع این مژده فرحت افزای بلالت
رزالت سیر و در رشهامت شعار فوج قراولان را مأمور ساخت که بتمام سعی
شتافته سر راه برایشان گرفته آن بگیرند و بعد از روانه شدن قراولان
در حال چهار صد سوار تفنگچی و کماندار را تعین نموده بکومک ایشان فرستاده
هنوز قراولان بدان شاه نکجان نرسیده فوج کومکی بدیشان رسیده
بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافته المقهوران را بباد تیر تفنگ گرفتند و بحمله
نخستین جمعی از آن فرقه تفرقه اثر را اندر رخته باقی را مضطرب ساختند و در این حال
علم بهادر خان که به بیکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود را بجلادت پس تاخته بقصد
بقصد سر راه گرفتن از ایشان در گذشت بچهار چون وقت را تنگ دید چندی را
از غوریان را که مرکبان زبون داشتند بدست خود کشته چهار کشته شدند
شد و بکرماجیت برگشته بخت برگشته و در پس صف خود ایستاده قتال آراست
دو تو شوبی از اهل خلاف بعرصه مصاف رسیده اطراف بیکنام و همراهانش
را از احاطه نمودند و او مردانه با وجود کثرت اعدا و قلت اولیا بنابر حفظ
ناموس نام خود جان خود را هدر دیده پای ثبات زد و خود را بسیار نمود و آخر کار
با هفت تن از همراهان زخمهای کاری برداشته بر خاک عرصه پیکار افتاد و این
اسم بی رابید نام ساخته حقیقیه باسمی ساخت و درین حال بادهوسنگه نبیره راو رتن
خود را بحمایت بیکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با ولی قوی برقلب
آن ول با خشکان زده زد و خورد در انداز و بعد بر حمله و هر حمله نخستین چند را
از آن جمله به بئس المصیر بازگشت داده باقی را بر ایشان ساخت و در همین
زی که [illegible] آن را بضرب تیغ مرد افکن از معرکه نبرد بار کرد ابنده بود و خاندوران
خود را چون شعله سرکش شده بسر بهادر خان رسانیده بچه کرم ساختن بر کار هم

از هول قاهره خبر بدان مقهور رسیده همگنان از رو و فور این عساکر ظفر ترتیب
اتفاقی که هیچ یک را از آثار دستیاری اقبال خداوند روزگار با آثار و امان ... وقت
پاورش اعمال آن نابکار بود و بغایت مشعوف شده مقرر ساختند که به دستور
معهود همیشه بعد از انقضای دو پهر سوار شده و بهنگام طلوع طلیعه بامداد بامداد تقاضای
نهار آسمانی ناگهانی بر سر منزل آن خفته بختی چند چون گرفته بخشم ... از
و دستگیر سازند چون این عزیمت راسخ با وجود درست ساختن همه مقدمات
مکرر ... و در این اثنا از اخبار خبرگیران اطلاع یافتند که اکثر ناحیه
بهار و در سنگهای عمیق بر سر راه واقع است که در روشنایی روز عبور از آن
متعسر است چه جای ظلمت شب لازم تا بهنگام صبح تباخیر قرار داد و مذکور قرار داد
بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نماز فجر قدم در راه نهاده و لیکن از آنکه شب ... روز
که بر سر نگاه راز آن بی بر از ظهور یافت که بد اندیشان بهنگام آگاهی یافته
سپاهیت مانند اندیشه پراکنده خویش پریشان شده لب بحث گشته
خود را به سرعت بموده‌اند بنابراین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق
سمت متواریان طریق تعاقب آن بلا بدکیشان پیش گرفته تا ساملکاه
نسبت کرده کوند و رانه که جهت گروهی سیست راه بریدند و چون بکنار
اکثر راههای موکب لعل افکنده و امانده شده بودند خانی فیروز جنگ جلادت
در ترکش ... با قریب دو هزار رنگ گرنجه دستور از تعلیقی نموده
ساخته نیم شبان سوار شدند و از غایت سرعت تا از طریق عجلت سیر
بکاروی تمام راه بسپرده تا آنکه در نزدیکی و ... روز موعود ... قرار داد
خان فیروز جنگ خبر رسانیدند که سپاهی سپاه مخالفان از دور ...
تمام فیلان خزانه باروی عماری وار زراپا سایر احمال و اثقال ...

۵

باربره کوه بحره محصور شود و قطع نظر ازین مستبدین یا درسن ان و رعیت ای
بانواع بلا تحمل نظر رحم تحکم نمیکرد و وسیاق بمقدمه برخاتمه کار جبار حق شنا
انطباع تمام دارد چه ان بحقیقت کافر نعمت که از تأثیر ناسپاسی خداکی
بود از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب ارها پناه برد
راه نیافت تا عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسران بداختر خود
در بیغوله جنگلی دور دست که غول بیدل بدان نرسیدی و از فرط تراکم اشجار باد
دران راه گذر نیافتی فرو خزیدند قضا را درین گروهی از فرقه کونده که گیرکان
اسرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته
براثر دو چون گرفته رفته ایشان را چون پالیزبانان دریافتند و دوران
دواجل رسید قضا کیر را که او با همه سختی خسران عاقبت و فلاکت بنال
یشان نهاده دریاب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب اقبال
کی نزارنشت فرو گرفته در عقب ایشان با یورش دهند و همه را ناگزیر بدار
ون از سلسله گرانمایه که نهایت وانه بهماران بدبختان قابو طلب بود
ان را مهلت نفس برآوردن نداده در دم دمار از روزگار ایشان آوردند
جمله از تفصیل این اجمال با تمام اشتمال آنکه چون خان فیروز جنگ وفا نمود را
سابق این معنی صورت نگارش پذیرفته دویم و بوم ادرستاب
عاب و هندی و سر سلسله التماسی که کش از مقام شاه پور کوچ نموده سم
ان فاکر زران بد نهادان نهاده ند و رفته رفته از ولایت کوه کشکم
ره مستقبلی ملو بند گوند است برآمده از سرحد چانده سر برآوردند
لهت مقران بد سیران بداختر بررسی و جوی خبر نمودند و چون ظاهر شد
ر منزل ایشان چهار کروه راه فاصله است و معهذا از رسیدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] البوالوب [illegible]

[illegible]

[illegible] انواع [illegible]

[illegible] این غرور [illegible] سر رشته باشد اگر

فرشته باشد [illegible] و فلق در نظر دوستان و بیگانه میگردد و تا سالها

و حق ناشناس [illegible] در حقیقت [illegible] نسبت [illegible]

در میانه که در دنیا در ملعبت هر کس که ازان [illegible] لهو و لعب [illegible] باشند [illegible]

[illegible] طعن و لعن [illegible] دشمن گشته [illegible] خسارت [illegible] دنیا [illegible]

و کمال عقاب عقبی میشود [illegible] الوداع کدام [illegible]

[illegible] آن تا قیام قیامت [illegible]

بازمره کفره فجره محصور شود و قطع نظر از این مستلذات دارین آن در عین ابتلا
بانواع بلا محل نظر رحم آنحکه نمیکرد و سیاق این همه مقدمه بر خاتمه کار جبار حق‌شناس
انطباع تمام دارد چه آن بحقیقت کافر نعمت که از تاثیر ناشناسی خدا گیر شده
بود از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب راه فنا پناه برد
راه بیابانی ناعاقبت که گذاران واقفان و حیران با ساران بهر احتمر خود
در مغوله جنگلی دور دست که غول بیدل بدان نروی و از فرط تراکم اشجار باد
دران راه گذر نیابد فرو خزیدند قضا را در این گروهی از فرقه گوند که کیرکان
آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند از ایشان خبر یافتند و در عقب رفته
برابر دو جون گرفته رفته ایشان را چون بالادریا کهان در یافتند و دوران
دو راحله رسید قضا کیر را که او بار بهمدستی خسران عاقبت و خذلان بر سر بال
ایشان نهاده در یا بسبب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران موکب اقبال
باریکی بهادر نشست فرو گرفته در عقب ایشان با بر فشی دند و همدران کرفتار
فرو بردن ریشه سلسله گرانمایه که نهایت و انه بمثابه ان بدبختان قانوطلب بود
ایشان را مهلت تنفس برآوردن نداده دردم دمار از روزگار ایشان آوردند
و سر جمله از تفصیل این اجمال ابهام اشتمال آنکه چون خان فیروز جنگ وفات نمود از آنجا
چنانچه سابق این معنی صورت نگارش پذیرفته و دویم او در استعجاب
و دوستحابت بندی و بسر سلسله ایشان کشن از مقام شاه پور کوچ نموده بسر
بیرو شال آن فی کر [illegible] زران بد نما نهاده اند و رفته رفته از ولایت کوه کشنکم
و جدود الی که مشقلی بلو بندگوند است برآمده از سرحد جانده سر برآوردند
و جته‌ها قرار و جهت مقران بدبران بد اختر بر سس و جور جبر نموده و چون ظاهر
که از آنجا تا سر منزل ایشان چهار کروه راه فاصله است و بعد از رسیدن

اساس که ازان حقیقت وسعت این ارض اقدس و رسوخ و ثبوت و استحکام این
دولت کده ابد بنیاد که تا روز قیام قیامت بخلود و دوام موصوف باد از قرار
واقع قیاس میتوان نمود چون خاطر اشرف از تفرج این نزهت آباد و بار پرداخت
موضع دهامونید و توابع آنرا تنخواه جاگیر سردار خان نموده بنگاهها بنیاد انشا زمین
منظور نظر امتیاز ایشان فرمودند و به تفتیش بقعه جزایه چهار تا مور ساخته از راه سرونج
بسوی دولت آباد توجه فرمودند تا پانزدهم ۱۵ در سرزمین شهرستان سرونج
از عکس تابش قه فال بدیع نگار ازان براق نهاد برق شرار نها در لاله‌ستان گشته
هر روز زمین ازان طبایع نقش سنجان رنگ سنجانه آن نهال که بر عکس داعیه هزار تماشا
منزل ثریا شده بود محل مقارنه ماه و پروین آمد و ظاهر آن قصبه از تعقیب سرادق
بارگاه آسمان مرتبه خدیو روزگار چون باطن انور خدیو بستان محیط انوار
صفا سر بسر توده صفا و صفوت حضور پرنور معاینه آئینه گیتی نما گردید از تماشای دولت
روزافزون در ماه ب قلعه‌گشای ابواب فلاح حصه قلعه او نوبهم مذکور آگره
و دهامونید مراد و از آنجا بیجاپور راه سپر منتهما انا و سید الشهدا انا جمیع
خونبهای ابید ایشه بپرسش کفران نعمت که در مذهب رشد انواع کفران است بوالعجب
کردار زیست تا بکار که در سر منزلت بر که این خون ریخت سرشته باشد اگر اهل
فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود دنیا و بیگانه میگردد و ناسپاسی
و حق ناشناسی که در حقیقت خلع از انسانیست شیوه ایست ناستوده و سرشت
ذمیمه که در نهاد طبیعت هر کس که ازان سمه لوث و لعنت نهاده باشند اگر
هدف طعن و لعن خاص است و دشمن گشته مستحق خسار رستاخیز و دنیا میشود
نکال عقاب عقبی میشود فی الواقع کدام غرامت بدین مثابه بدو میرسد
که فاعل آن تا قیام قیامت بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشهور گشته در روزگار

بوار آنچه واک اهانت وار بدین لکار برده برده ازر و ور آن بر بود انسته باث ها
و دوار اینکلان کوتاه اندیش بهنگام فرار بنا بر فقدان بار بر و در هر جا بجا کرده دشمه
و باین اندازه و ورا از راه تیر جا بجا در دره و بر راه جنگل و در عین کرجی [illegible] کرده سرکی
سرداران متعاقب آن به عاقبت باشیده بود که نشاید بها وران [illegible] بسیار را
غنیمتی شمرده لمحه بدان بر دارند و بدین بهانه فرصت یکه [illegible] بدست آرند
و اکثر انها بدست زمینداران آن بوم و بر افتاده بار جا و [illegible] بیاد باشند
بار بر سر آن آورده و در چوکی [illegible] ساخته از [illegible] برده باشند چه اکثر
اموال آن خداوندان مال که خزانه در خزانه و گنج در گنج مالامال از طلا و نقره بود [illegible]
وفور در شت که کمیت [illegible] محاسب از [illegible] حساب هزار و یک کمیت آن بر کی
آید حقیقت چند و چون انرا چرا [illegible] الحاسبین [illegible] و از راه [illegible]
زراندوز حنابرا [illegible] بدر این [illegible] سرشت است که جا بجا در جل [illegible]
لعل ها جنگل [illegible] زر [illegible] فرو برده بود و هر جای از [illegible] باد و اکرام [illegible]
و باین ساخته بر سر هر جای علامتی وضع نموده که قرار و [illegible] معتمد دیگری
از آن آگاهی بدر شتند و چون کار بجا رسید او نیز [illegible] بسیار بر [illegible]
قانها افزود تا آنکه بیاد [illegible] کفران نعمت ازین [illegible] خزینه کمی [illegible] آن
همانا در جنب آن [illegible] رایگان کرده نسبت بدان [illegible]
نشت و حاصل خزانه بادآورد [illegible] که در برابر آن [illegible] باد [illegible]
نظر بران چند [illegible] ل [illegible] را باد که [illegible] حال [illegible] سال آن
رسیده از [illegible] سر [illegible] حال [illegible] بر سر [illegible]
سر بنا و مجد [illegible] و کیفیت احوال [illegible] و در میان [illegible]
این دولت خداداد و [illegible] مرتبه قدر و مقدار [illegible] بود [illegible]

وجمیع پرگنات نواحی آنرا حسب الحکم والا اهل دیوان اعلی از جمله مضافات توابع
این پرگنه که موافق هرساله منت یک لکهه روپیه جمع دارد شمرده آنرا تابع قصبه محال
مذکور ساختند و تمامی در احاطه اعمال خالصه شریفه شده عمال متدین برای عمال آن
متعین گشتند والحق این مرتبه توجه خدیو بحر و بر بفسحت ساحت ممالک جنوب رو
در رحمت با وجود داعیه و ور از چیزی که نسبت بنفایس انواع اهتمام بدان گشته رکن
مسعود جاودانیست چه از جمله خصایص آن سرزمین اتفاق وقوع سعدی بالذات
بهما ور بیست در جا بکاران چنانکه در مبوقت حسب الامر اشرف از روی
تحقیق بسیار در آنجا بعد و نه گوز بالا کابلی برابر دو این سرزمین معمور که بها نا
از فرط وسعت احاطه در ظرف معموره ربع مسکون نگنجد باعتبار اشتمال قطعات
ارض و تا الد بهان رزق معاینه از عالم جواهر حالات دریا و فتا برس
محیط بنظر حقیقت نگر می آید بیست ۲۲ و دوم ماه والا اختر سعادت نصیب
شاهزاده محمد اورنگ زیب حسب الامر اعلی از حوالی دنا مونی معاودت
نموده بشرف ملازمت اقدس و جشند شایسته خان و سایر امرا از سجده
آستان سپهر نشان ارسی الال سعادت جاوید بدست آوردند و بیست ۲۳ و چهارم
ماه مذکور مکرمت خان و اسحاق بیگ و باقی بیگ بخشیها حسب حکم
بقیه خزاین آن تباه رای در نواحی دنبه و قلعه جهانسی مانده بیست یک لک روپیه
از جا بجا آورده بودند بملازمت والا رسیده مبلغ مذکور بخزانه عامره سپرده
و در همین اوقات مبلغ شصت و دو لک روپیه از جمله مبلغ مذکور [illegible]
دیگر که در این مدت خان دوران فرستاده بود و بدست فیلی کوه توان
کم نظیر مع بیتی کوه زر شده بار کرده با کبراباد فرستاد مقدار همه [illegible] آن محرقه
آن مع بال بخزانه خاصه شریفه که ابدالآباد دارا باد مجموع یک کرور و نیم رسید

و باروت
محال از بیم حمله‌ها مل محال گذر محالست معهذا الله قوه سپر نیها
ان و ذخیره‌ها داده بود و بند و قور توپ و تفنگ و سایر آلات
با وجود آنکه جمیع بروج توپهای عظیم انداز سنگی و درشت چخماق‌ها مقدور
هما مرود تقرب کلدن فرنگی در حصور خود ریخته بود و محیله چون
ران جهان ازین صعوبت و صعوبت یافت رایات همرکاب اقبال
ان سمت ارتفاع یافت و سایر حقایق آن قلعه بنظر ملمعیت
زده کروها هر براه و در راه بر لشکر بود بدر محیار علیها السلام عمارات
با الحمد و صد هزار از اصناف و اضافه مباهی آن معتمد همه نثر گردید
م ادر نواحی مرصع و نیه پیصر سراوق اقبال شد چون برادر همه لشکر بود
محیار و زمین سر زمین که سبز کاه او بعد نشیمن‌ها رفت طبقه بارتفاع‌ها بهشتاد
جا که بروش‌ها شد و ان ساخته مبلغی کلی در مصارف جزئیات آن بنا
خصوص و تزئین و بیرکاری ان صرف نمود و بنابر آنکه جنس منظور نیکو بطر
ترتیب با اشارات اعظم بر عزار با سبز و سیراب جنگلهای پر درخت از بهار
ان و درشت بندگان حضرت تماشا این سر زمین را نتیجه قدم و فیض
مقدم رواد و رشید و چون درنیولدار خزاین ملفوفه آن ولایزلی کلبات
جاهی چند بر زبان از باغات اطراف همه کسان بر دوید و بنابر معنی
کانی که حسب الاشارات زمهارانی داده رشید مطلقه چند قاخبر بهم رسید از شیخ
روب تفحص اموال مدفونه منطقه یافته رشید و باقی بیک قلمی
مامور شد که همه ازین ملک میت خان و در جنگلهای نواحی و تتمه بنید ار که
و دقایق آن غذول صد و چند تمام منصل و از ده چهار ده هشتم ۱۲ ماه ربیع
ارد و جهه سر منزل شکر منصور گشت راه دهلی سکه رکها بجهان

چند بتفرج آن تماشاگاه خاطر بستند که سر تا سر کنار رود نیز چمن سبز بلند
انوار مانند خیمه زرد و نیز گلهای فرخار سلسلت و تجدید می نمودند و از حصه بهره
طیب و باغ بر در رسیدند و نشیمن در صفای فضای فیض افزا از صفوت قلبی
صاحب ظاهر و باطن مقبلان نشان بسیار داد و لب جویبار دلکش از سبزه نو خط
مانند بیاض عارض شاهد نو خط مخلخل بود و مشغول شده مستغرق محظوظ گشته
تا او و همراهان جمل ریاحین نزهت آیین از بزم حضور پر نور السرور فیض
بود چند آنکه ملازمان رکاب سعادت انتساب از تفرج آن ارم زار سیراب
کامل رسیده کشته و ذخیره جویان نصیبی و لبریز شده بودند چون در مقام [illegible]
که از روی فسحت ساحت و رحب رقابت موکب نصرت تا انجا گنجایش
نداشت یافت لشکر با جار جرگز اعلام موکب سعادت قرین لوای دولت نموده اند
و چهار روز همانجا توقف گزیدند هر روز با شاهزاده فیروز بخت [illegible]
اثر و گلگشت باهتاب شبها زیاده بیش طرب افزودند و مکیف بیست [illegible] بهم
زبان خبر قلعه فتح قلعه جهاد بمسامع جاه و جلال رسید و چگونگی وقوع این
سانحه دولت قرین بر این نمط است که چون [illegible] نگاهبانان قلعه سابق
کارگذاران پایه موکب سعادت در رسیده بود و در نوبت سعی [illegible]
و نیرو هوش کمین مجاهدان و نیز جانفشان و خیر اندیشان دیده عیان را
مطابق بیان یافت از مکرمت خان زینهار خود رسته از آن عالم [illegible]
که مالا مال خود رسته بود با سلاسل آلات قلعه داری از توپخانه
و باروت و انبار غله و اشیای آن آراسته بنده خوزها [illegible] سپرد چه
آن قلعه بر فراز کوهچه در میان آنها [illegible] مشتمل بر اغازها و دار [illegible]
دارد که از برای [illegible] نموده بودند چنانچه

۱۰۶

شیار رسید و صور انواع جانوران لایق شکارها از اخبار و جنوس

ور ما بر تقریر و تحقیقه شناسان مدرجه طیور رسیده است لاجرم هند بدایع اشرف

دارها منش آورد پس متفرج و کلاکت و پسر و شکاریان آن دیار کشمیر نموده

خصوص در ضرورت که بوصول الدر رسید مر میان این و مسالک جنداران الهی و

یت را بیعی خود یکباره محرک نهضت دکن از این راه آمد چه جاده معتبر

ها دستانی از اکبرآباد تا دولت آباد دو صد و بیست و هشت کروه است

چنانچه از اکبرآباد تا گوالیار بیست و هفت کروه و از آنجا تا سرونج [illegible] کروه

و از سرونج تا اسیر صد و پنجاه کروه و از آنجا تا برهانپور [illegible] کروه و از آنجا

تا دولت آباد پنجاه و یک کروه و راه دوم [illegible] و مستور است که گوالیار

تا آنجا بیست و نه کروه است و از آنجا تا سرونج براه اسلام آباد پنجاه و

دو کروه و بنابر این فرق سی و یک کروه است مجملا [illegible] از [illegible]

با رسیدن عنوان وصول جناب [illegible] تا بیک راه [illegible]

شیخ و [illegible] شاه عادل خان تا [illegible] کاه عالم پناه رسید

با ایام [illegible] هزار روپیه [illegible] فرو گذشت و در همان ملک نیت خان

تقدیم خدمت استخلاص قلعه [illegible] از قلعه اسوار و [illegible] اقرار

و جهار برگشته روزگار [illegible] ان به [illegible] نام معتمد خود سپرده بود

یافت فی [illegible] سپرد از دن اموال نهفته او و تجسس خزاین و [illegible] ان مقهور [illegible]

ساخته مخلص خان را با جنید [illegible] سفیداران همراه تعین نموده بود و [illegible]

بموضع [illegible] رسیده از تمام [illegible] آنجا [illegible]

چنانچه [illegible] منظر [illegible] ان [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] را [illegible] انضباط [illegible]

باقبال پادشاهی از عقب آن مدبّر بدعاقبت شتافتند و موکب سعادت
شاهزاده فیروز نصیب سلطان اورنگ زیب بهادر عنان کشیده مراتبه
سرداران مأمور بآن سمت متوجه شده بعد از رسیدن خبر درماندگی
دارا بیکه آن برگشته بخت حسب الامر اعلی در رو تا مونی توقف گزید
طلوع ماهچه رایت ظفر آیت نیّر اعظم روی زمین از افق دار الخلافه گردید
و گستردن پرتو ارتفاع بر سمت ممالک جنوبیه بعقیده استحکام
سایر محال متعلقه نظام الملک و باقی قلاع آن ولایت استقبال
السلطنة و تنفیذ ملک بندر و قلعه دولت آباد که در نواحی متصرف و الدوراند ایتی
پسندیده این برگزیده که همای همایون فال اقبال بپرو بال سایه
شاهپر مبارک فرّ بر تارک سر تا سر اهالی این کشور را گستر افکنده و عنقای
فرخنده لقای دولت جاوید طالعش قاف تا قاف آفاق را آوازه
مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته امیست که در همان حالت که شاهباز
عزیمت حج بر دو بر دار ارتکیو یکسوگیری در آورده باشند همانا
از دیگر سو شاهین همت بلند آهنگ شاهانه را باز انداز سالکار
و نشاط اندوزی پادشاه بند چنانچه همواره سپران سرانداکه ملک ارسلان
سکرهان گرفته تقرویان دهند و پیوسته در پی آنند که خراج از شاهان
صاحب کبریا ستانده و در مجاری از روی دولتشان خرج کنند و نیام
جمعی چون فرزندان ملک را ز عوارض شاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر
متضمن تنوع نصیب سرزمین بیشه لشکریان و ولایت دکن شایسته بنده
بسیار نالدت وجه یان همای وجلکا و مرغوارت
سمیه بجنون سلسبیل تا حار عدن و دریاجن صدا است

بسعادت خان فیروز جنگ با جمعی از بهادران وارد حصار شد و نخست بنام
صنمکده آن کفرآباد که از مبدای بنیاد تا آن غایت کام مسلمانی بنام
مسلمانی بدان مقام نرسیده بود سراسر و باتفاق اهل وفاق اول وهله
اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمودند و نماز جمعه
بخاطر جمع با جماعت گذرانده بدعای مزید جاه و جلال بادشاه اسلام
پرور دین پناه برآورده استدعای بقای ابد دوام سرمدی این صاحب دولت
بتوفیق موید و تمهید اساس این دولت کده مخلد موید از درگاه ایزدی نمودند
و الهداد خان مهمند و یعقوب عم او را با تمشر و تال و عالم و والد و پسران
شیر خان و پسر سرام با پانصد پیاده تفنگچی گوند بنگاهبانی آن قلعه
نگاهداشته خود بمعسکر بازگشت نمود چون اردو از آن مقام کوچ نموده
در موضع شاهپور منزل گزید راگهوجی دیرسی تبه کریلی خاندوران را ملاقات
نموده مذکور ساخت که جوهار بغایت سنگین میرود چنانچه از جمله احمال
و اثقال او شصت زنجیر فیل همراه دارد و بستند و باقی مانده جز
بعضی عماری عیال او و دیگران بارست و باقی خزاین نقد و آلات زرین
و سیمین و دو هزار سوار و چهار هزار پیاده که با او مانده اطراف
جنگل را گرفته هر روز چهار کروه کوچ می نمایند و بالجمله بنابر استماع
این خبر بهجت اثر بهادران سپاه ظفر دستگاه خوشوقت شده همت
بکار کرد و همت بکار طلب بر نیل مقصود و فوز مطلب گماشته با وجود آنکه
پانزده روزه راه در میان فاصله بود آن مخذول مقهور را تعاقب باسر
اکثر هر روز ده کروه و زیاده بتعاقب آن گروه راه رفته
با شتر لیت سامان بادیه پیمای ره نورد را مرحله پیما ساخته باهم رسیده

گشت درین اثنا چون سرداران خبر یافتند که جبار برگشته‌بخت رفیقه
شاهپور که در کوهپایه قلعه چوراکده است توقف و همراهان او بار عزیمت از خیل
اقبال بستها نموده چنانچه باین خیال محال و اندیشه دور از راه رفتن و کمین
در خاطر جا داده چون راه بر سر زمین دیوه‌کره‌یی یافتند از زمینداران
حدود و توقع این معنی دور از کار که بتصور قبول آن چه بود و اندازه او چیست نموده
و بیدرانه باشتی زرنگیا او را فریب داده چون بجای نرسید لهذا از آن اندیشه
باز آمده تبازیکبار بر سر انجام قلعه چوراکده رفته چه بود در نواحی آن مقام اقامت
گزیده که اگر افواج عساکر منصوره ایشان تعاقب ایشان نمایند دران حصار تحصن جوید
بنابرین خبر خان فیروزجنگ و خان دوران آزاده توجه بآن سمت باخود
قرار داده و چون رسیده خان جهان حسب المقرر امرا را بنظم و نسق قلعه
دنامونیا و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونه آن صاحب طالع واژونه
پرداخته بود لاجرم از همراهی ایشان باز ماند و آن دو سردار جلادت
آثار بانزدهم ۱۵ ماه ابان بدان جهت شتابان شدند و درین اثنا آگاهی
یافتند چون زمیندار دیوکده بدار البوار شتافته جبار بدگهر از انجمن جمعیت
خاطر یافته بر سر الزام پشتها و سابق است و بنابران خیال سست
و اندیشه نادرست جمع توپهای قلعه چوراکده را شکسته و منازلی که میرزا
در آن حصار اساس نهاده بود بزور باروت پرانیده و اکثر اموال
و اسباب و احمال و اثقال خود را که بنابر گرانی آن و عدم باربردار حمل آن
متعذر و دشته سوخته و با جمیع اهل و عیال از راه لدچی و کروله بسمت دکن
راهی شده بنابر استماع این خبر درست بخت سرداران نیکو به چو...
ه روز جمعه غره اذر بمیدان چوگان بیرون قلعه رسیده خاندوران

شعلهٔ چند در گوشهٔ آنجا انداخته بود و آتش به انبار باروت قلعه که در زیر برج فرو
کرده بودند گرفته که بعضی یعنی چند جعبهٔ آتش‌سوزان که همانا با تیره روزان اهل
نفاق زبان یکی و در پشت عمل کرده و یکدم آن برج را با هشتاد ذرع دیوار
قائین از جا پرانیده و علی اصغر مرحوم با همراهان و چندی از تارزحیان که به بالا برآمده
بودند راه هوا گرفته به بال آتش پرواز نمودند چنانکه اثری از ایشان پیدا نشد هم فرار
مفرد ایشان که همانا مراتب از معدوم بالمره نابودتر شده بود نوعی که کالبد پراکنده
ایده که بنابر استحالهٔ اعادهٔ اینگونه معدوم شاید در روز حشر نیز فراهم بیاید
و بنابر اینکه اکثری آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه پریده بود و آفت
کلی بسپاهیان که همراه سرداران و بر پای حصار ارادهٔ شب بپایان بردن
داشتند رسید چنانکه قریب سیصد تن از افواج عسکر اکثر مردم را وامر سنگر
بودند تلف شده و صد رأس اسب نیز سقط گشته و از سرداران به حفظ ایزدی
سرداران سلامت ماندند با آنکه لخت سنگی بسر خان فرود رفته و دو سنگ
و دو سنگ پاره بسید خان جبانی و بهادر خان و جیرام بیگ و جوی رسید اما بنابر
عنایت الهی آسیبی نرسید و هم خانزوران که همراه ایشان در آنوقت بضبط و اولی
سپاهیان جگهار و راه حصار بدر رفته در کنف لطف الهی جور دست آسمانی
سالم ماندند بالجمله بعد از وقایت این مصیبت چون خانزوران بر در حشمت
عالم بار سعادت احوال قلعه از ضمیر خاطر جمع ساخت و در اینحال چندی از سپاهیان
لعقیده که تقصیر کار و همیشه بکنگ شتافته‌ها بیرون از رزم یافته بودند نشانیان
رسانیدند و خان بدکردار به آن رکابی نیابد کمال دولت خواهی خود بر ایشان
[illegible] عطف لیال بر سر جاه دیگ [illegible] وران سر زمین بود و از سر حصار
[illegible] و دو لک و پنجاه هزار روپیه [illegible] شده و داخل جمع خزانه سرکار خاصه شریفه

وهم چنین نظر بهادر که بیش از همه بهادران خود را از عقب ایشان فراز جهات
شان بدر حصار رسانیده بود و چون از ورود جوکیتی ندیدند کاطر جمع و قفل
قلعه شده حرب بالا ران سپاه فرستاده و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده
و دست باموال گلوه مجره زدند قاندوران برای حقیقت اطلاع یافته دربین
هجوم عام با سعی یک بخشی بادشاهی خواجه عنایت الله و با نزده تن از نامیان
خود بسعی تمام از راه دریچه بدرون رفت و کلید و تن از نامیان شدت و جدت را
بر سر ان دریچه به نگهبانی راه باز داشت و خود با میان قلعه شتافته منبع
تاراجیان پرداخت و چون ملاحظه غنایم حصار نمود ظاهر شد که تا الحال
قلیلی از اموال دست زده شده باقی بحال است لاجرم تلف شدن آن
محذور را خصوص درانگونه محشری عالم بحساب غنیمت کلی شمرده باضبط تمام
امر بضبط نمود و درین اثنا از شگرف کاری تقدیر و بدایع حسابان ابداع چندی
از اولیای دولت ابد پیوند را آتش باروت سپند ساخته و فتح گزیده علی الکمال
از جمال شاهد اقبال جاهد فتوحات ابد پیوند تازه بی اندازه که تازه رونمه
بود نمودند بتبیین این ابهام آنکه چون درینحال از ظهور علامات مقهوران
ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند علی اصغر ولد جعفر بیک اصف خانی
با بندار و دستگیر نمودن این گروه آهنگ الشمت نموده چندانکه قاندوران
بنابر ظلمت شب و عدم تمایز دوست و دشمن بمقام ممانعت درآمد ممنوع
نگشت و با چندی از مردم خود بفراز باره برآمده برای تفحص مخالفان گرد برج
میگشت چون بحسب اتفاق قضای بنگام اصابت آسیب چشم زخم درآمد
درعین سرگرمی او و همراهان به تجسس از ارباب شرارت اتفاقا هنگامه
ی رهنما دار کلان شیعی که سابق از ارباب طمع بیدا کردن اموال

دا

انوقت روزگار زوار و بلوچها به جنگ زاید و نیز گرمی میدادند و از بیرون بهادران
کوکب اقبال بحرب سرگرم جنگ شده اول به تفنگ بیرون بحرب دمیده کار بر اهل حصار تنگ بود از
که از خود یکدم از تفنگ کشیدن بخود نمی پرداختند به یکبار تسم زدن از دهان توپ و
تفنگ را فرصت از تفنگ کشیدن بالکه و سبد بر رز و رزمه افسون فتیله و دود آتش
انها را بر سر آتش افشانیده و مالستانیدی از بیرون بر بوسته تفنگ سپر از شانه
شراره بغلتان برده بابان زالازها در آورده و بر دور میدادند و محمد الله از همه
جهت فی الصبح محاصره کوشیده ساخته بعد بر میچ و صمال انگشت قفقا ساجنده گذنها را
در اثنای این احوال تنگی سما فرو نمان تیره روز تا سحرگاه بهادران
تهور شعار را که هر افروختن آتش کین دیده بودند و دل انشان آتش نموده از
که اگر تا سر افشاند به شیاطین رحو نموده بکمین ارد و دنیالین سر بیرون
بر داله هم انگیز و ده و دراز افتاده در نشستند که شعله بسیار ان دلوار بیست
بر بدرنت بلبران بود و بند قلعه کسار در آتش و چون بره معامله در تسلیم
حصار الخصار دوره تبا تران فی الحال بمیانی دو سید آنکه بدر ران پیغام داده
امان طلبید خان بشارالیه فرستاده اوزانز و عبدالله خان فرستاده
اورزانزد و یاران خانوار ملکان اوزاره همراهان اورازگان امان داده
و دراینحال چون عموم بهادران حضرت قهاد بر خان مذکور با جمعیت
خود از سنگستان سرزراه بها رودس که رود اوکزاره نموده خود را بدر قلعه
رسانید و مجرد رسیدن در همان گرمی دروازه را آتش داد و چون
ز آتش رسید و دران و دیده که از میان آب و آتش جان مفتی بدر برد
بیرون ودنیان از طرف سرتیج قلعه را از بر روی یافته زینها رسی
زنبایزی کرده ود ودر رود سندم رفته رفته خود را بجنگل رسانیدند و جان

تلفی شده بودند که در عین رسیدن خبر گرفتاری جریده ایران ز
جرأت مجدولان بنا بر فرط سراسیمگی و حیرانی که از [illegible] و شکست ماتمی
شده بود بمحض وصول پیرامون [illegible] چون محصونات گرا کرده استظهار
بیش بر رشته عیال و اطفال را با برخی از مال و منال که بیش از خود فرستاده
بود چنانچه بیشتر [illegible] لکار یافته با ثروت بهجت حصار گرا کرده رای ساخته و سایر
محارات اتفاق همچنان بمنزلگاه درآمده کرده و از [illegible] که در بنای بارو
از راه [illegible] و انقیاد [illegible] و دانا مؤید [illegible] به تسلط و [illegible] گشته
نشست [illegible] گشته با قوله که بجانب حصار گرا کرده [illegible] شتافته که اکثر اسباب
حصار [illegible] تسخیر بنا از آن عهد و پیمان قلعه گیری [illegible] زور دی
بود آن حصار گرد [illegible] چون بنا [illegible] از استماع این خبر بهجت اثر نمودند از
مضمون آن شکون فتح و ظفر [illegible] و از روز متوجه پیش شده و
پیش از [illegible] که روز [illegible] در قطع جنگل و سوار کردار [illegible] گذرانیده خود را به
دامان [illegible] قلعه [illegible] رسانیده و از طرف [illegible] که خندق از
بنا و عمیق [illegible] پیرامون آن محیط است احاطه نمودند و چون بنا بر اطراف
ملک القلعه را که بر [illegible] مرتفع الفاق و قوع دارد [illegible] کیدها و سنگهای
عمیق [illegible] و [illegible] بجهات ملجارها پیش و [illegible] نقب
سیر نمودن [illegible] و حکم کرده [illegible] سلامت [illegible] کاوش [illegible] متغیر
[illegible] دست [illegible] آن جوانب با زور [illegible] همگی همت از [illegible]
بیش بر و مطالب کار شدند و [illegible] کار خویش را حسب المدعا
پیش برده ملجارها یکبار رفتند و [illegible] رسانیدند و در [illegible]
این هنگام متحصنان ابواب [illegible] و [illegible] شده [illegible]

ابواز

البته بسیار صعوبت کشیده بود و دست و پا زدن بسیار زده از ثبات

قدم بهبود نمی نمود لاجرم پس از اندک زد و خوردی هر بدکیش چون ناوک

پران از کمان برگشته ملبند بر زده و راه طرفی پیش گرفته بدر رفت و در یکحال

دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بی درنگ ایستگی در یار حصار نموده دروازه

گشودند و امواج قاهره از اطراف اندرون ریخته قلعه یان و شوار را از

کف کارگذار [illegible] این رسانی فراوان بدست آوردند و [illegible] عسکر

اسلام بامداد آن بعد از ادای فریضه [illegible] و [illegible] سپاس یزدانی

سجده بجا آورده در آن کفرآباد [illegible] و اعلای معالم ایمان و علمای

اسلام خصوص افواج [illegible] بلند نموده اند و قلعه اند و همه را که با توابع

آن حسب الامر والا [illegible] که تعلق پذیر شده بود تسلیم او نموده

این [illegible] عقیده صافی نیت را با جمعیت خود [illegible]

گذاشتند و حقیقت را در [illegible] شاهزاده و بدرگاه والا [illegible]

و خود همان روز بقصد تعاقب [illegible] راهی شدند و چون یکبار [illegible]

[illegible] بنا بر آنکه همت [illegible] می باید [illegible] در رسیدند

همانجا بجهت گذشتن از رود [illegible] چندی توقف اتفاق افتاده و در اندک وقتی

از [illegible] جلوه نمایشهای اقبال کارگذار که بمحض امداد و [illegible] گردد

ازان گونه [illegible] با وجود شدت و کثرت آب فوج [illegible] کلان

در میان رود [illegible] راه [illegible] گذر [illegible] نمودند و

[illegible] و از آن گذار گذشته همه جا [illegible] متوجه [illegible] گشته

[illegible] قلعه [illegible] شدند چندانکه روز چهارم از ماه [illegible] بمقصد رسیدند

[illegible] در [illegible] مقدار [illegible] مفتوح [illegible] قلعه مذکوره در [illegible]

و دارنده را عبور از آنجا بآسانی میسر نبود قرار داد که عیال و اطفال
قلعه و ناموس از جمله اساس بنیاد و ثبات راه شکسته بود از آن جا
مون این سرزمین حصین تر است از سد سکندر و فی الواقع اگر نه آن
روی بخت برگشته را ضلالت کار فرما بودی هر آینه ممکن بود که
عوبت راه چنانچه مذکور شد از همه راهها در جمعیت خاطر فائز اند و
ها در آنجا تحصن گزیده و داد فراغ خاطر دادی بحکم اندیشه مذکور
برانیه شیران جلادت بیشه بیشه مردی و دلیری شده بود و بعد
هیکل انعدام آن بنیاد نموده اکثر مردم جمعه را با بقیه قرابین که بیشتر را
در شعله های جنگل و شعاب جبال بخاک امانت سپرده بود بیشتر
در ناموس فرستاد و جمعی را بسفینه معبر پایان اندیشی از التفرقه
تفرقه خاصیت را بنیاد نهانی اند و جمعی با زور رشته خود نیز با یکدیگر باحیث
بسر کسی و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدان سوی
راهی شد و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف بآن توجه
ستاخته تمام الطرف را بحوزه احاطه نامیه در آوردند و آغاز بس
بردن ملچار و سر کردن نقب کرده ترغیب زینه با بیابان و سایر اسباب
قلعه گیری نموده و در پایان شب روز شنبه بیست و دویم ماه و ولد و دران
هنگام کینه اسپ سخت کوشش کمیدانها در دوست و زینه بر کردن گرفته خود را
تا پای قلعه رسانیدند و بمجرد رسیدن از سر جمعیت خاطر بر دیوار
بر آمده در اندک فرصتی تک تک ها و زران موکب اقبال مانند کوکب
طالع سعد از افق برج کرده و از نجوم الخضار طلوع شعاع ذ
در این حال پاسبانان قلعه از این قصه ناگهان آگهی یافتند و چون کار از

انم

رفته بسیار صعوبت جسته بود و دست و پا زدن سود نبرده و از ثبات
قدم بهره‌ور نبودند لاجرم پس از اندک زد و خوردی به برجی کلی چون ناوک
پران از کمان برکش کمند بلند بر زده و در راه طرفی پیش گرفته بدر رفت و دریچا
دلیران قلعه‌گیر از فراز برج و باره بی‌درنگ آهنگ در پای حصار نموده دروازه
گشودند و افواج قاهره از اطراف به درون ریختند قلعه‌بانان و شورا را از
محض کارگذار تا شد باین ارسانی فرا دست آورده و کتاب عسکر
اسلام بامدادان بعد از ادای فریضه کلمه به تمجید و کتابه سیاه بر دامنی
صمد بجا آورده و در آن اذان بلند و بر بنیاد و اعلان اعلام ایمان و علمای
اسلام خصوص اذان به بانگ بلند نمودند و قلعه اندرچه را که با توابع
آن جب الاور و الدبراج و بنی که تعلق پذیر شده بود و تسلیم او نموده
این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خویش در این خصوص خصیصا
گذاشتند و حقیقت را در خدمت شاهزاده و پیشگاه والا معروض داشتند
و خود همان روز به قصد تعاقب ججهار راهی شدند و چون یکبار رب میوانی
گلیان و ناره بنابرآنکه هفت شعبه الغام می باید به شتاب در دار رسیدند
همانجا بجهت گذشتن از راه دیگر چندی توقف اتفاق افتاد و در اندک وقتی
از باهر جلوه نمایی‌های اقبال کارگذار که محض امداد و برای ایشان پدید گردد
از آن گونه حاملی پایاب پیدا شد و کثرت آب و قوج تختهای سنگ کلان
در میان رود که جا جا سنگ راه‌ها این مقدار دار رو باسانی گذار نمودند و
در همان که پاینده و از آن آب گذار نشستند همه جا پا به پای فرار متوجه و تا موضع کشته
بازگشتند ... علم بها کشیدند چندانکه روز چهارم از ماه بسته به مقصد رسیده
... و در استقبال مقدمات ... تحصوا ... تغضو بغی استخلاص قلعه مذکوره و استقبال

جا و دانشد را عبور از آنها ناسازیا میسر بود قرار داد که عیال و اطفال خود
بقلعه درنا بوده از جمله اساس بنیاد و بنای راجه پرسکلند بود مقر آن [illegible] کوار ساکنم
حصون آن سرزمین حصین تر است از سد الدار و فی الواقع اگر نه آن سرگشته
وادی بخت برگشتگی را ضلالت کارفرما بودی هر آینه ممکن بود که با استظهار
صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خاطر فانیر اندوخته و دم بالی
متمادی در آنجا تحصن گزیده داد فراغ خاطر دادی مجملاً بحکم اندیشه مذکور که از
اندیشه شیران جلادت پیشه بیشه مردی و دلیری نشده بود و بعد از رنگ
آهنگ انهزام از آن تنگناها نموده اکثر مردم خود را با بقیه قوابین که بیشتر را
در مغوله های جنگل و شعاب جبال بجای امانت وا سپرده بود بیشتر
بدنامونی فرستاد و جمعی از شیفته مقربان اندیشی از تفرقه جمعیت
تفرقه خاصیت را بنگاه یافته اند و خود با زور شسته خود نیز با یک با حیث
پسر خویش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدان سوی
راهی شد و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف یا در وجه
شتافته تمام الطرف را حوزه احاطه نامیه در آوردند و آغاز بس
برون ملجار و سر کردن نقب کرده ترتیب زینه پایها و سایر اسباب
قلعه گیری نمودند و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم ماه دلاوران
تهورکیش سخت کوش کمندها در دست و زینه بر کردن گرفته خود را
تا پای قلعه رسانیدند و بمجرد رسیدن از سر جمعیت خاطر نبرد با بنیاد
برآمده در اندک فرصتی یک یک با دژ را موکب اقبال مانند کوکب
طالع سعد از افق بروج گردون با عروج الحضار طلوع بسته [illegible]
در این حال پاسبانان قلعه از بن تحصن تا کهها پناهگاهی یافتند و چون کار از دست

اند

تا زیر بیابان موضع کرویه یک کروه تا نرو حصه فاصله دارد و عرصه مصاف جلادت آثار گشته
و در ظرف ایام راه بر بهار سیل و دران کاهی مردم آن تیره‌بخت از میان جمعی از
دور دستیابی نموده به تیر و تفنگ هنگامه جنگ گرم میساختند و در ضمن آن دستبردها
هر روزه چندین تن سرپی تاختند و در شب شنبه نوزدهم ۱۹ [illegible] ماه که موضع کرویه
مذکور مرکز رایات عساکر منصور شد راجه دیبی سنگه با فوج همراه از خاندوران
واسپ و توپ خانه ویرانه تا پای پشته کرویه که دیوار کبری از سنگ و دران چیده
بجاها رسیده بود با جمعی کثیر از انجا مقام گزیده بود دلیرانه حمله و به تیر و تیغ سر هیچه
مردی و زور بازوی مردانگی جاها را از دست افغانان باختند هوش از سر ربوده کردند
او را دستگیر ساخت و معتمدی چند همراه داده نزد خاندوران فرستاد
و خان مذکور آن مقهور را پیش خان فیروز جنگ سالار رشت چون او در این سر
زمین نهایت اعتبار درست خان مشار الیه را نظر بند نگاهداشته
در صدد تفقد خاطر او شد و بعد از استمالت بسیار که حیثیت نژاد او آرمیده
خاطر دل نهاد گشته به مقام اظهار اطاعت و انقیاد در آید در این حال
او را به تکلیف برین داشت که تیغه خود را بوسیله سعی‌ها رخصت
امیدوار داده به متابعت تحریص و ترغیب نماید با جمله در کار ایشان
اقبال بی‌زوال شاهنشاه عدو بند آفاق گیر و بانیز او بار که در جمیع مواد
شامل حال اولیای دولت ابد پیوند است وهم و هراس بسیار بر
مجبار برگشته بخت تیره روزگار استیلا یافته هجوم انواع رعب و خوف
بیشمار روی داد و پیوسته در حصار بند با طرز آن واژون طالع حرکات افزون با
دیگر وقت چه با وجود صعوبت جنگل و دشوار مسالک اکثر زمین
خصوص از راه بسیار خار و آبدهای کهستان بیشمار کم اولیای دولت

مقام اقامت فرموده مشغول کار اندوزی لشکرها اندر بودند میان ترکی در
مالی احوال جهار سنگه بنفسه و سرزدن حرکات نامرضی ازان سه ترکه چنین مانه
او مارا و آمده علامت جنبش آنها مالی کار و تیره یکه افزرکار ان دو کرده بود
و لیو جا برگشت و با جمعیت از سالی سال شاهزاده بلند اقبال لکار روز ما
بسرداران چون چهار دیدها را درستمت کرده عهد است از نصیب بقا و ثبات
نصاب کامل بوده ان ناقص منش کفران این بخشیده بوده‌اند و در جوانبخانه فطرت
زور بخت از فطرت دولت حرمان روز برگشته بود چندانکه صلاح اندیشان
در اصلاح ماده فساد ان مفسد کوشیده نصایح سودمند در باره او تلف
نمودند اثری بر آن مترتب نگشته بلکه بر عکس مدعا نتیجه داده خان دوران
و دیرینه سال سلسله خود را البتی خود خراب ساخته عاقبت سر در سر اینکار
کرد الحاصل بیغوی موکب اقبال شاهزاده عالمیان رسیده فائز و جنگ
از بهادر و سعید خان جهان ار بیدالوان و فائز و ران الحیو کوچ کرده
هر سه گروه بیکدیگر پیوستند و لیس از الحاق در باب اتحاد دارا و تحکیم لشکر رشته
انصرام سایر مهام بان پیوسته و سلسله متفرقه جمیع امور عظام بدان دررشته
بجد و جهد کوشیدند و کوچ بکوچ روان شده چون لب ۳ کروه اند و جهت
که مبدا جنگل ممتا سیت رسیدند نخست بریدن درختان آن جنگل
که باعتبار انبوهی اشجار در همه هندوستان به مثل مور و ضرب المثل است بنا نمودند
و روز بروز کار جنگل بریدن برده ما بنظر تی قلعه راه میکردند و ان پراکنده
منفور پیشان خیبان باستظهار ان جنگل و شور گذار جمعیت خاطر آسوده
با فراغ بال در قلعه اند و حصه میکرد رانند و به لشکری اجتماع لشکر فرهم
خود که قریب سوار دبا نزده هزار پیاده قریب بخیفنی بحد داده اراده درست

دهم شوال از انقضای بقیه و ورود در دیار سعادت تمام ساز قلعه دولت آباد و تسخیر سایر
قلاع و حصون آن سرزمین تحرک رایات کامل الحضرت آمده چهاردهم ماه مزبور
افواج شعاع اعلام ظفر علامت از مرکز [illegible] رایات کبری بصوب [illegible]
قرین فتح و نصرت ارتفاع یافت شاهسوار عرصه دین و دولت آن همه سوار
از قرارگاه سریر فلک رفعت معلی رهنمون سعادت قرین نموده گشت باغ نور
منزل را از پرتو نزول نور محل ظهور بوستان خجسته مقارن ورود مسعود [illegible]
این مصرع تاریخ را که از عالم بالا بر زبان سکوت فتح و فال نصرت بر زبان
داده بودند ۰۰۰ بیا دشاه جهان از این فرمان بار ده معمور فتح رشته [illegible]
دو روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت [illegible] انور بود
به دولت کوچ فرموده دویم روز ساحت معمور را از ورود عسکر فیروز [illegible]
انوار سعادت ساختند و سه روز در آن فرخنده موقف توقف گزیده
بتفرج باغ و شکار مرغابی فرح اندوز بوده و روز چهارم از آن [illegible]
دولت [illegible] را در کوچ آورده [illegible] شکارگاه
روز [illegible] ماه [illegible] آن [illegible] کرده [illegible]
موکب سعادت گردیده ششم روز در آن سرزمین [illegible] شکار [illegible]
سعادت آثار گذر رسیده [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] خدمت میر توزک [illegible] خان که قدیم [illegible]
[illegible] تفویض فرموده منصب [illegible]
[illegible] ماه مذکور [illegible] شکارگاه [illegible]
ورود موکب [illegible]

آراسته گشت از آن جا به راکوکل کلاس سید لشکر فرمان پذیر سرداران نامزد
و فرمان شد که همگنان از اراده لشکر بشتابند و فرموده شاهزاده کامگار موید سعادت
یار که بتادیب زمینداران موفق شده و تنبیه اشقیای مفسد و فتوحات نموده به همه
وقت و همه حال حیثیت هنگام کوچ و مقام حقیقت امر بر رای صواب آرای شاهزاده
جوان بخت صایب تدبیر که آداب امور خود بهتر است عرضه دارند و بر طبق
اوامر نافذه ایشان عمل نموده از توزک نهایت محرز باشند نجم ماه در ساعتی
سعادت آیین هزار سوار بر منصب شاهزاده کامکار نامدار که سابق
ده هزاری ذات چهار هزار سوار بود افزوده به مرحمت خلعت خاص و شمشیر
مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و طره مرصع و دو سر اسپ عراقی که یکی از آن
دو با زین زرین بود و فیل خاصه با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت
و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند و فاتحه فاتحه مبنی بر حصول فتح و فیروزی از مغیب
آیات نصرت و ظفر روی ظفر و نصرت از روی توجه تمام خوانده توجه آن
صدر قدر را دان نور حدقه اقبال ساختند و در نیولد جمعی از امرای عظام در سایه
لوای معلای شاهزاده بلند اختر سعادت تعین پذیرفتند مثل شایسته خان
و رستم خان و کیشی و راجه بیتهلداس و راجه رایسنگه و شیخ فرید و دندیداد خان
و شیرین و شیر خان ترین و سید عالم و گوکلداس و هیداس و هزار سوار از
تابینان یمین الدوله و هزار سوار از احدیان و توپخانه نیز در بیرون فوج
تعین پذیرفتند و خدمت بخشیگری و واقعه نویسی آن فوج به محمد سعید که به هر دو
دیوان صوبات تفویض یافته خدمت و بخشیگری جان رجوع شد چنین
روز نخست عموم ولایات جنوبی خصوص سرزمین و وقت آباد ۱۱
قسمت از زار از ورود دریافت سعادت ورود مسعود موسوم کشور به جاده

در استیصال خویش استعجال بجای آورد تا آنکه گوش بحرف او نموده او را

بی نیل مقصود باز فرستاد لاجرم سپهدار رکن را از تردد آن مخذول معاودت گردیده

حقیقت سایر خصوصیات احوال و اوضاع آن بدعقیدت را بعرض اعلی

مقدس می رسانید بالجمله ارباب آن اوست رسانید خصوص سپاه روز بهانه تازه

و بطرز ایراد بهانهای بی اندازه آن تیره رای کار که از خیره نظری بدرود [illegible] می کرد

بهانهای اخیر بدبخت و از ثروت [illegible] جنایت و صعوبت مسالک و جود سالنست خصوص

نشست گرم گشته و به فتح [illegible] گاه ملک و مال و سواد و خیل حشم سپاه کرده

از انقیاد قلاده اطاعت سر باز زده بود بنابر این در این حال که حجت

بران مستحق انواع عقوبت تمام [illegible] علی اولیه [illegible] بود

سالاران افواج و سرداران سپاه بشکوه کانه را که سابقا از موقف جلال حضرت

حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال [illegible] مطلق

واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده [illegible] و بیخ و بنیه کفران [illegible] را

که در ان بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد بر اندازند چون معلوم

اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت [illegible] ساخته

تحقیق حقیقت این معنی یافته که تا در میانه عسکر [illegible] وقت [illegible] که احکام

مطاع او حکم نفاذ در امر روح و در سایر قوی و جوارح تن او [illegible] بدن

وارسته باشد [illegible] و [illegible] ناتمام و کار

صورت [illegible] لاجرم [illegible] اختیار خاطر مبارک [illegible]

[illegible] که [illegible] از فرمان [illegible] مناسب فرمایند

[illegible] ن شاهزاده جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر

سلطان اورنگ زیب بهادر که [illegible] دست [illegible]

استمالت در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند و سندر کرای را که سابق
نزد او فرستاده بودند بمجرد استماع تغیر احوال از وهم از راه معاودت نموده بود
درین مرتبه برای اطلاع بر مکنونات اندیشه آن فساد پیشه ارسال داشتند
و بر زبان مبارک آوردند که با وجود این مراتب اگر بدان [illegible] مطلب [illegible]
جواهر خیره چشمی و خیره دستی که از وی سر زده بر سبیل پیشکش ارسال دارد و دیگر
حسنات
همایون را در ازای جرایم گذرانده بتقریب اولیای دولت ابد پیوند و [illegible]
بدستور معهود با همان جمعیت یساق کش بالدر کفایت نماید و نبیره صاحب
تیکه یعنی ولی عهد خود را بدربار سپهر مدار فرستد که همواره بکار راو ملازمت
ظفر انتساب التزام نماید هرآینه [illegible] آن فتنه کر فساد آیین
پامال خواری مقرر فرمودند که سرداران عساکر نصرت مآثر تا مراجعت
سندر در هر جا که باشند اقامت گزینند و بیر سنگه بندیله که سرکرده
قبیله بندیله از عهد قدیم تا زمان جهانگیر پادشاه با بابای او متعلق بود
آنحضرت از ایشان انتزاع نموده بجلدوی تجلد در قتل شیخ ابوالفضل
[illegible] رحمت فرموده بودند بخطاب راجگی و منصب
سه هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و [illegible]
اند و جهه سرافراز نموده بجای راو مقرر ساخته و چون سندر کرای بدانجا
رسیده ابواب نصایح هوش افزای بر روی روزگار او گشود و از آنجا که ادبار
آسمانی سایه حال [illegible] پامال او گشته و در هیچ حالی سر از دنبال او
برنمیداشت و واژونی طالع زبون محیط روز و روزگار او گردیده
با همه جا همراه بود و چندانکه روزگار او را مهلت داده قلع و قمع [illegible]
[illegible] می افکندند عاقبت [illegible] پامال و اهمال زمانه غنیمت شمرده

بسر آنجا شده و بعد از انقضای ایام موسم برسات هر سه سردار باتفاق یکدیگر باستیصال
مطلق آن بدسگالان همت بنا و ساخته نبردهای المناک عاقبت اندیشی را از پیش بر دارند
و چون آن دو غنیم چشم خیره سر با کثرت مور در شدند مانند مور هم در طاس روئین
سراسیمه و حیرت زده گشتند و از نیروی خدیو اقبال بلند بخت یا شده سررشته چاره گری
از دست داده و از دست و تیغ آبدار آتش آمیغ بهادران جان خود را در میان
آب و آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار کناره کردند مجمل سخن چون ایشان ستاره
سوختگی و تیره سرانجامی خویشتن را در آیینه روزگار خود زده بخت سیاه خود مشاهده
نمودند مانند دیوار شکسته که از دو رویه صدمه سیلاب از پا درمی آید قبایل مخذول
شعبه های ملاحده در پای لشکر طوفان اثری پا شده از جا رفتند تا چاره در صدد چاره گری
این کار دشوار شده بمقام اطاعت و انقیاد در آمدند و دست استشفاع
بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار در زده از روی زاری زینهاری گشتند و
بمیانجی عضد الخلافت درخواه این معنی نمودند که چون با این درم خریدگان کم خرد
که مصدر انواع قبایح امور گشته و بوجوه متعدده مستوجب اقسام عقوبات و اصناف سیاست اند
بهیچوجه روی آمدن در بار ندارند در یصورت اگر یکی از مردم روشناس
پایه سریر خلافت اعلی باینجانب قدم رنجه نماید که بمشافهه او ملتمسات خود را
مذکور ساخته از زبان او مدعیات و مسئولات این مستدعیان بمجلس
جواب و موقع اجابت شوند و هر آینه خان نجابت نشان مشتی دیرینه بندگان گنهکار دست
درست دیگر عذرخواه [illegible] خواهد بود و چون درخواست ایشان بوساطت
خان خانان معروض افتاد از آنجا که شیمه کریمه آنحضرت مقتضی عفو زلات و صفح
پاسنت و همه جا بمقتضای آن عمل نموده برای قضای حوایج ارباب مطالب بهانه
طلب میباشد درین مرتبه نیز از باب اتمام حجت و جواب اعطای امان یار باب

بیست هزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرسوده با سلیقهٔ سه سردار رستم
شعار نامزد تقدیم این مهم شدند نخست خان فیروز جنگ عبد الله خان که دستور سابق
معاودت نموده یافته بود هم از راه به بهشته آن غنوده خود مامور گشت و خان دوران
بهادر که بعد از گوشمال بکرماجیت در نواحی مالوه چشم براه گوش بر آواز سر بخط دربار
سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام بر سر سلطان
ساز اهرمن سرشت تاخت و رتن سنگه و مادهو سنگه و نظر بهادر خویشگی و پاسبان خان
و احداد خان مهمند و حبیب خان با سایر لشکر کومکی مالوه که قریب شش هزار سوار
بودند در فوج او معین گشتند و صوبه مالوه سر بصوبه داری او قرار یافت و الله وردی خان
بنگاه ها بسوی برهانپور گشت و سید خان جهان با سرداران و امر سنگه راتهور
و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خان جهان و کربارام
و جیرام بدگوجر و ... و رند رسال نبیره راو رتن و روپ سنگه نبیره جگناته
و چندی دیگر از منصبداران و با لکهٔ سوار از تابینان یمین الدوله که عدد این جمعیت
. هشت هزار رسید از حضور پر نور بدفع آن مقهور مامور شدند و بهادر خان
که بجاگیر خود مرخص شده بود با امر سنگه زمیندار باندهو و احد بیگ خان
و چندی دیگر بوندیله و راجه سارنگدیو و چندی دیگر از احدیان منصبدار و محمود ... هزار
سوار تابین در رشتند در فوج عبد الله خان تعین یافتند و در فوج ثلثه نگوره
دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند و حکم شد که خان دوران
از راه چندیری راهی گشته در حوالی الچهور معسکر نهند و ایام بارش آنجا
بپایان رساند و خان فیروز جنگ موضع ایلچ را که در تصرف آن مقهور است
بدست آورده مردم اوندچه را از آنجا برخیزاند و نواحی بهاندیر را جهت
برشکال ساخت اختیار نماید و سید خان جهان در دیپالپور موسم بارانکه

ازو نیابت خان زمان بود بحقیقت انتشار نمود که هر طریق که [illegible] بر گرفته بودان
بدسگالان بنیان گسل بوده و دوان چیره سوار از روی کمال ادبار نسبت نهاده
نابسامانی کرده از موکب اقبال روگردان شد و ایشان کمینه کینه از خبث دو نیت
بر بسته بسوی وطن راهی گردیده خان زمان با آنکه در باب ایشان کفایت بود در رفتن
او را چندان وقعی ننهاده توفیق تعاقب ایشان بمعاقبت نیافت و آن بدروزگاران
صوبه دار مالوه که همراه او در داشت خیره درین باب اتفاق بعهد و صدق
نشده گذر داشت که آن بد بر از ان حدود گذشته و خانه وران که در آن
اوان در برهان پور بضبط آن نواحی کمایت استقلال داشت بمجرد استماع خبر فرار
آن مقهوران با چندی از هواخواهان مشکل راه بیمار سکنه و چندی [illegible]
و مادوپوسکه نادره وزرا و کرن و نظر بها در چولکی و میر و فضل اسد و افغان
بر سبیل ایلغار بسمت فرار بر سید مقرر او در راهی پیش و پنج روزه راه طی نموده
در موضع [illegible] از مضافات صوبه مالوه با او و همراهانش برخورده و مانند برق
بر قلب آن تیره روزان زده بیک حمله مردانه در یکدم دمار از روزگاران بافکار
چند برآورده دیگر در ربنا و خرمن حیات آن خس منشان خاشاک نهاد
که از شعله آتش زبانه کشیده پاک سوخته بود برانگیخت قریب دو صد و پنجاه نفر را
بقتل نموده بیاسا ساخت وان مخذول با زخم منکر همراهی چندی از آن فرقه تفرقه
اثر که از سطوت صدمه سخت بهادران پراگنده شده با هر شیران [illegible] تا الیه
اجتماع اهل فساد و جمعیت نموده و بهر کیف خود را بمیان جنگلهای دشوار
گذار و از گریوه کوه راه بسیار کوهسار را گذرانید که دیگر بیم از آن بیهرایه روان
بدانجا که بدر رفته رفته رفته در موضع [illegible] موی تحکم مقهور می بیست چون حقیقت
تباه اندیشی آن ناسپاسان حق ناشناس را کینه در سمت [illegible] یافته

و حوالی آن متعلقان منتسبان یکجا بقتل رسانید و قلعه مذکوره را با [illegible]
و اموال بیحساب بدست آورد و چون [illegible] بهیچگونه بهبودی نیست یکی
از ایشان [illegible] مذکور که [illegible] همراهی [illegible]
روانه درگاه گیتی پناه شد و [illegible] در بار [illegible] استغاثه
بشرف حضور [illegible] در شتت از روی تظلم حقیقت را معروض و افغان
موقف خلافت [illegible] از روی تظلم حقیقت را معروض و افغان موقف
خلافت [illegible] توقف [illegible] تهدید این [illegible] کمال [illegible]
انواع عطایات و خطابات در جمیع ابواب خصوص در باب جوراکده بحکم [illegible]
صدور یافت و درباره عموم افعال غیر محموده [illegible] آن [illegible] جود
که شنیع ترین آنها نقض عهود و میثاق بود و همچنین بقتل آوردن جمعی کثیر از آزاد
و مردم معتبر را بی تحقیق حقیقت الا بر سبیل عذر و تصرف نمودن در اموال و اسباب
و ولایت او که بپادشاه اسلام متعلق [illegible] کوشش تمام در ضمن فرمان
قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام اندراج یافت [illegible] نخست از راه کام
محبت [illegible] ارسال ده لک روپیه از جمله مال [illegible] مذکور و تسلیم سایر
ملک او بعمال اعمال و ولایت پادشاهی مأمور ساخته از روی کمال مرحمت آن
شرارت آیین باطل گرا را مجبر نمودند که اگر [illegible] ولایت جوراکده [illegible]
موازی جمیع املاک [illegible] وطن خود متصرف [illegible] معاملات [illegible]
و همچون فرمان [illegible] مطاع را مصحوب [illegible] گرزبردار ارسال [illegible] قبل از وصول
سند [illegible] حقیقت را نوشته [illegible] در دربار [illegible] رسیده بود
از [illegible] و [illegible] همراه [illegible] اطاعت بیرون [illegible] بسته
[illegible] سلسله [illegible]

زینت تبعیت شکوه و حوزه ز جمیع رزمهای این کشور عموماً و ارزاقاً خصوصاً

ببخش بلند پرواز [illegible] در پیش بوده چنانچه همگی از زبان یا سبق ذکر یافته

ویکروز در این فصلها به میگرده و در آمده اند که از سعادتها و بیرون یا

بلند رسد چه در رسیدن به استقبال خود پیدا نموده بود و انواع فوائد پاره بین

آن مقصود یقین یافته نزدیک بر آن باشد که جوزا که در رسد در کنار روزگار

بود و به بیند قضا بالا از آنجا که درج امور در بند او قابلیت و [illegible] کارها و

در کرد روزگار چون وقت او بسر نیامده و روزگار دولتش بپایان رسیده بود

لوازم صلح و جمع بنیاد او از عالم بالا نوبت دیگر حواله شد بنابر آن از روز

استقلال و استیمان در آمده آن یافت و دیگر باره جان و مال

ولایت مسلم شد چنانچه تفصیل گذارش پذیرفته ورد نموده اند که [illegible] احوال کوکبان

الدولت چون بوده در عرض آن اوقات مقصد رضامندی شده بود و در آن

نهایت جهان جانب آن صوبه درد کن رجعت وطن گرفته و بسر خود را

[illegible] گذاشته بجانب ملک خود شتافت و چون بجای محسوس انداز یکجا

[illegible] در سراپا و [illegible] الپار رفته آدمی را بر سر امر جنوبی از روم

[illegible] و سران کمنه بود بالک به رانده و استقلال [illegible] برای [illegible] دار

[illegible] قدم ما ز منید اراینک ماه و آبا را و بوده در [illegible] جای داده

[illegible] که روزگار آن مغرور عمر ما کمال از اثر زبان بوده محافظه نمود

[illegible] شده باشد کار بود [illegible] ساخت که او کار را [illegible] چشم

[illegible] خواه نا خواه امان خواست و بعد و پیمان آن بست شهید

[illegible] و بر کار نموده بود اطمینان قلب و امنیت ها [illegible]

[illegible] شهید کم فرصت برانفاق [illegible] مسابق [illegible] او را با جمع کثیر از فرزندان

بود و پنجاه شتر نر و ماده بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جانور از پوستهای
سمور و چندین زوج قالی و تمه تکیه و ملغار و دیگر ظروف چینی نفیس و نفایس امتعه
عراق و کار ماوراءالنهر که برسم نوادر ارسال یافته بود بنظر انور آن سرور
گذرانیده و مجموع مبلغ هشتاد و هزار روپیه بتقویم یافت و سیم ایلچی دیگر که [illegible]
و سی و پنج شتر نر و ماده و با صد پوستهای سمور و دیگر تحف توران
زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانیده بخلعت گرانمایه و پولکه کارد
مرصع و یک زنجیر فیل و مهر چهار صد تولگی که بکوکب طالع موسوم است و درست [illegible]
همین وزن نوازش پذیرفت و خواجه یاقوت کوتوال از حضور عنایات [illegible]
خلعت و عطای یک زنجیر فیل و یکصد تولگی و روپیه بوزن آن کامیاب گشت بنای
طغیان سودای باده فاسد [illegible] سکه [illegible]
[illegible] سوانح این اجمال [illegible] چون پامال [illegible] حوادث را
پامردی [illegible] ستمگری پیشوا [illegible] در چشم افتاده انظار انجم و اوضاع
افلاک بنظر توجه مردم از خاک بر انگیخت چه از بار [illegible]
چاره پذیر [illegible] ظلمت [illegible] تیره روزگار [illegible]
کوشش هیچ کار [illegible] و چگونه چنین نباشد که بهبود [illegible]
درحقیقت با قضا [illegible] و صواب [illegible] خطا اند [illegible]
تقدیر پنجه در پنجه کردن [illegible] مصدق این مقدمه مشاهده احوال جهان [illegible]
مآل [illegible] روزگار [illegible] چه [illegible] اند و
خسروان [illegible] که [illegible] این دولت [illegible]
تربیت حضرت [illegible] این دولت خانه [illegible]
بالا گرفته رفته رفته بجایی کشید که در وسعت دستگاه حشمت [illegible]

سعادت یار در انجمن حضور پرنور کامیاب کامکار گشت تحفه [illegible]
و تسلیمات درین طرز دان آداب معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم نموده الکا
ارزوکان از رسانیده خان بشمار آورده با یک [illegible] رطوبغون و دو دست شنقار
و نه جره ازانجمله حیدر راهو شکار روباهی آهو جسته و شش صد قال که خان بر سبیل
ارمغان ارسال داشته بود بنظر انور در آورده و شکارها [illegible] خوب ترتیب
انواع صیدها و سنقار رسیده و چرغان ماوراء النهر و ترکستان و دیگر جا
میسر است اگر با نوعی معقود و ارباب اقتدار رهبر باشند چون قوزق والاوالاسلات
کبکی بدان اقدام نمی نماید و طوران شکار رسد بنظور رسید که نخست همچو سواران
که ایشان زرفالها را میخوانند اطراف سرزمین را که نشیمن قوچ و کلنگ باشد
بطریق جرگه احاطه مینمایند و درین حال میرشکاران آواز طبل روان نموده حیله
کلنگان سیر ورزی آورده اند تا آنکه اینها همچو چرخ زده رفته رفته بلند میشوند الکاه
از هر طرفی که آن [illegible] آهنگ بیرون شد بیکبار قال باران و میرشکاران
بغره و شور و غوغا و صدای دایره اینها را برمیگردانند چندانکه آن قوچها [illegible]
[illegible] شده از فرط ماندگی و وحشت رمیده [illegible] میرسانند که قطعاً
یارای آن حرکت بر دیگر نمیشوند چه جای آنکه گذاره شوند تا جانوران شکسته
شده اند از جانب دیگر میشتابند و برین قیاس چون عاقبت راه بدر رفتن
نیابند ناچار بهوا گرفتن بلند تر میشوند و درین وقت میرشکاران جانوران
را سر میدهند و اینها دوره گرفته کلنگان را [illegible]
[illegible] اندوز میگشتند [illegible] را یک [illegible] و در [illegible]
تا بدین آئین شکار میکنند چنانچه کمتر اتفاق می افتد که جانوری قرار
[illegible] و مجادله روز دیگر با بهره [illegible] که ازانجمله [illegible]

شده بود در رشک فرمای بهار آن قمر و عرصت شرف خانهٔ حمل انور شد حجرهٔ الهی
نیر اعظم و خسرو انجم برج اوج دولت حضرت صاحب قران معظم در این انجمن حشمت
بر سریر عظمت جلوس مبارک فرمودند و دست جود و احسان را که ابر ربیعی
سبقی به نیسان داده و دستهای تهی دستان را از زر و سیم و در چون
هر دو کف صدف پر ساختند و جیب و کنار بی برگان را چون گریبان
غنچه از زر سرخ لبریز نمودند سپه سالار یمین الدوله آصف خان را فیل خاصه
با یراق طلا و ماده فیلی و دو راس اسپ با زین زرین مرحمت فرمودند
میر جمله از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشی و منصب چهار هزاری ذات
و دو هزار سوار معزز گردید و اصالت خان از تغیر باقر خان بصوبه داری
دهلی و منصب دو هزار و پانصدی و هزار و پانصد سوار و باقر خان
بنگاهبانی جونپور مقرر شد هفدهم ذیقعده که سال ارتحال نواب غفران
مآل مهد علیا بود بر طبق معهود همه ساله در روضهٔ منورهٔ آن قدسیه صفات
فرخنده محفلی بحضور فضلا و صلحا و اصحاب زهد و تقوا و حفظهٔ قرآن مجید ترتیب
و سایر ارباب عمایم که باصحاب سعادت معروف اند انعقاد پذیر شد
و خود نیز بدولت و اقبال این انجمن را از نور حضور مبارک ساحت بهشت و پنجاه هزار روپیه
به اهل استحقاق و موازی این مبلغ در انجمن زنانه بزنان بیوه و عجائز روزگار
و عطالت پریشان احوال قسمت نمودند هم درین ایام ایلچی نذر محمد خان بابره
بی باکی که از تعارف و معرفت روش و سلوک و آداب بنا بر مقتضای
الاسماء تنزل من السماء از نام نیز بی بهره بود و بحوالی دار الخلافه رسید
و تربیت خان حسب الامر اعلی باستقبال شتافته او را به دربار سپهر مدار
رسانیده و چون باستانبوس عتبهٔ سدره مرتبه بهره ور و ناموار گشته بود

تا چیربیر برگشتیم و درین روز از الیچپور برگشته بمنزل چمیر
جوان بخت سلطان فرزند ارشکوه که برسم اورنگ زیست و مبارکه
از فیض مقدم شاهنشاه عالم عالی دیگر رسید و گرامی شاهزا
این مکرمت بقیاس بجا آورده تهنیت ازادریاب ابدرزنده
مقام بجا آوردند آنگاه پیشکشی گرانمند مشتمل بر انواع نوادر ده
کشیدند و درین فرخنده محفل والد شاهزاده محتشم مقدم سلیم
شکوه را که بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای خلد صفت بسد
بود بحضور انور طلبیده هفت طبقه صدف را از کحل الجواهر سلیمانی
بضیای لقای رضیان ازالیس حدیقه نورسا خشند و دران روز بسهادت
بند و بر حسب الامر اشرف از سرکار شاهزاده والا مقدار رهو نفوذ
پارچه فهرست و شمشیر مرصع بیمین الدوله عطا رفت و خلعت والد
با چارقب زردوز بخان فیروزجنگ و علامی افضل خان و خلعت
با فرجی باسلام خان و وزیر دست شایسته خان و خانعالم و میرجمله
و جعفر خان و اعتقاد خان و موسوی خان مرحمت شد و سایر
امرا تا هزاری خلعت تنها کامگار دریافتند و آن مهر گیتی افروز باخر
آن روز از کمال انبساط نشاط اندوز بوده بنعمت فاخره ماحا
ل فرموده ند و از دوازدهم ۱۲ ماه رستگ محمد زلفت جسپدار خانسا
سوبه دار احمدآباد با ستونهای نقره ملمع بهشتاد و چهار هزار روپیه
انعام داده و در یوم الاسیدیا مکش ز رسالدرشته از نظر اشرف
گذشت نوزدهم ۱۹ ماه خجسته محفل شرف آفتاب جهانتاب
فروغ زر و گوهر که زیور رخ دیوار و درون فرخنده بزم همایون

حق گذاری او درست آگاه سید خانجهان از اصل و اضافه بمرتبهٔ منصب چهارهزاری ذات
و سوار دو اسپه و سه اسپه رسید و اسلام خان میر بخشی بتفویض صاحب صوبگی
بنگاله از تغیر اعظم خان و اضافه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از جمله سواران
منصب سابق پنجهزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت جعفر خان
بمنصب چهار هزاری و سه هزار از اصل و اضافه سرمایه اعتبار و افتخار اندوخت
شیخ فرید بمنصب ۵ هزاری هزار و پانصد سوار سربلندی یافت فیروز خان
ناظر محل بمنصب دو هزاری و پانصد سوار بر کام خاطر فیروزی یافت و یکصد تن
درین روز از مقربان بمرحمت صد و بست خلعت سرافرازی یافتند و پانچ
هزار خلعت بسایر بندهای روشناس که درین جشن مقرر بود تا نه روز هر روز
یک صد و بست عطا شد پیشکش شاهزاده‌های عالی مقدار و امرای نامدار
بموجب تفصیل ذیل درین ایام از نظر اشرف گذشت از شاه شجاع
سایر ظرایف و نوادر با شش فیل بقیمت دو لک و بیست هزار روپیه
و نفایس تحف سایر حوالیات از جواهر و تخت روان مرصع بابت
آصف خان بقیمت پنج لک روپیه و قیمت مرصع آلات و طلا آلات
و اقمشه و بیست و شش زنجیر فیل نایب پیشکش عبدالله خان چهار لک روپیه
و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه بابت زمیندار رتن پور و جواهر و قیمته
علاحده افضل خان و اسلام خان و شایسته خان و سیف خان و
جعفر خان هر کدام یک یک لک روپیه و از باقی خانان هشتاد و نه هزار روپیه
مجملاً در روز نوروز عالم افروز تا شرف اشرف مجموع پیشکش گذشته
و نا نوشته الجمله بموقع قبول رسید بمبلغ ۲۰ لک روپیه کشید و دهم ماه خ
شاهزاده سلیمان شکوه والد نژاده بمقتضای قرب دار الخلافه

آن وسعت پذیرد تا شاید از روی کف اعطای امور با پنجهٔ آفتاب جهان افروز
بزرپاشی در آورده و زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زرافشان درخشان
کرده و جیب و کنار تهی دستان هفت کشور را چون دامان غنچهٔ گل سوری
از شست مسنت زر سرخ برساخت و مجلد مراسم این روز از تضعیف مراتب
و اضعاف مناصب اصناف قرار داد و خاطر خواه امرا تا بیک آن نو امور آمد نخست
نخستین ثمرة الفؤاد دوحهٔ خلافت کبری شاهزادهٔ معظم بادشاهزادهٔ اکبر
سلطان دارا شکوه منظور نظر عنایت تازه و مشمول عاطفت بی اندازه
شد خلعت خاصه با نادری مروارید دوز و در انعام دو لک روپیه نقد و همچنین امر جسیم
عمیمه کرده بدر الکمال و قرة العین اعیان خلافت نامتناهی شاه شجاع
و محمد اورنگ زیب بهادر از عواطف نامتناهی حضرت بادشاهی بمبارکی
مفاخر و مباهی گشته هریک از آن دو یگانهٔ زمان بعنایت خلعت خاصه
با نادری و انعام یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافتند و گرامی شاهزاده
سلطان مراد بخش خلعت و نادری و انعام یک لک روپیه نقد مرحمت شد یمین الدوله
آصف خان بعاطفت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع و جمدهر
و جمدهر مرصع گشته باعطای خطاب عظیم الشان خانخانانی و تفویض مرتبهٔ عالی
سپه سالاری که درین دولت کدهٔ والا بالاترین مناصب و بالاترین مراتب است
کامکاری یافت درین وقت بر زبان مبارک آوردند که چون در ذکر الخیر
خیر تفویض این خطاب بمهابت خان زبانزد شده و پاس گفتار والد
درین صورت ضرورت بود و اینها در خدمت احق قآن حق یمین الدوله
هر از وقت رحلت حضرت مکانی مستحق این موهبت و مستعد این منزلت
شده بود بمنصهٔ ظهور رسید تا اینوقت که وقت آن در رسید و مراتب

منقش در غایت زینت و گلشن آیین زرنگار گون خرگاه مکلل که دیده [illegible] .

مانند سپهر با بار حریر زربفت بکمال خوبی و در دلها جا گیر و در صفت خوبی و خرمی

آن که مانند نزهت آباد خاطر شاد در باغ دل گلشن ارم فارغ از اندازه

تصور و جای تحریر و تقریر اقسام گوارات طیبه نعمات انواع خوشبوها از همه

سو برخاسته بود از که از بسیاری مشک تتار زیاده زمین را همانا نافه آهوی .

چین کرده و ابخره عود و عنبر قماری از سطح خاک تا غایت فضای فلک قمر را

معطر ساخته بود و مجاوران کبود پوش خانقاه سپهر اطلس را از مجمر دست

قرطه دودی پوشیدند و عودی پوشانیدند و شور انگیزی اداهای سحرین دم گاه [illegible] .

و پیچ و خم کمرهای زرتار رقاصان نازنین که آتش در دل انجمن اندازد شعله

اضطراب در جان شیخ و شاب افتاده و از روش نشست و برخاست و حرکت

و سکون در رقص و سماع در وصول تال امید ستان ایشان چرخ کهن سال بوجد

و حال در آمده غنچه دهانان عشوه گر و گلرخان بلبل نوا با صد گونه غنج و دلال در [illegible]

کرشمه و ناز و نغمه و ساز مرغوله پرواز گشته و در کمین صید دلها نشسته و تیر نگاه

در صید صید دلها شده جانها را هدف ناوک ملامت ساخته و هم چنین

بولیان بربط نواز بحر اصول و فن در کف آورده و [illegible]

در مقام دلبری آمده دست برابره هوش زبان افکندند و از این دست دلها

فراچنگ آورده بدین قانون خرد با تاراج بردند   دران روز سعید عالم افروز

که روز بازار سعادت بخت فیروز سر بر کشیده از بس شادیانه که [illegible]

نشاط نو جوانیه   ز بس که خرمی شد عالم آباد   غم آباد جهان گشت خرم آباد

و وقتیکه زبان در زمین زبان بدعای دوام این [illegible]

... ادام الله ملکه و دولته دست بقبله اجابت برافراشته بود

برافروختند و در خیال که در شبها خاک تا سپهر انجم از فروغ آنها در هر جا بر می‌کشیدند
لمعان تیر افق غلط رصد زمین نماید صاحب قران بسعادت قرین که تمام سال
در سیر و سیاحت اکثر این کشور اکبر خانه تفرج نزهتکده کشمیر بهشت نظیر بسر برده
بودند در سر آغاز نوروز گیتی افروز عرصهٔ دلها بر مرکز خلافت را بحضور قدوم بهار
رشک فرمای شرف خانه چار بالش طارم سپهر اخضر ساختند و در و دیوار
بارگاه‌ها را بسریر فرخنای زینت و کالای جلوس همایون فر نمود و تختها را احتفال
ماتمکده‌ها عیش پیرایه که در حقیقت عرش بنا بود بنیاد کرد آیینه بندند و در ساعت
مسعود که مانند روزگار این دولت ابد پیمان محبت سعادت ابدی و فیض برکات
سرمدی بود در دولت خانه اکبرآباد کشیدند و زینت فرخنده روز عشرت
افروز سه شنبه عید سعید سعادت شعار سلخ از غره شوال و شب آغاز فروردی و عید قدوم
همایون است و از پرتو فیوضات آن نهال امید و از بی برکات گیتی بنا بر آمده
سامان عشرت هزار ساله برای روزگار ذخیره شده بود در جشن خجسته محفل
نور و فرح جشن جلوس همایون بر سریر مرصع از سر نو آذین پذیرفته
و تزیین یافته مانند مهر انور که بر زمین اورنگ مینا کار سپهر اخضر بر آید بحجت
گوهرهای آبدار بر آمدند و مانند نگین خاتم اسم اعظم و در نگین خانه زرین لعل نشین چار
بالش تمکین نشستند اوراد باشند اندرین آیین فرش تمکا السلطان
استوی علی العرش زین عرش قصور نظامی رشد و بخشش است که فلک یمانه
بجشن اسید ارادت حرم شوایت و انجمن گوهر آگین چون گلشن فردوس
برزین هزار رنگ چهره برافروخته و عرض صافی در و دیوارش مانند صبح روشن جبین
پیرایه ورد و گریه روی زمین هشت اقلیم پر از نقش از فردوس
گوهر بوستان را فلک ثوابت کشیده و قضا افراز

شاه جهان داده و سوی کشمیر نهاده برق تک باد پای راهواران هزار کوه نوردی بکوه
هر قدمش هزار چشمه و پی بهر چشمه حیوان بسوی بهشت عنانی تابند روشنی تا فاه
جهانید برق نجار ابر شده حرباد وزان نهاده و حوو بدار الخلد جنت آمد تا ز فلک بر روی
رکاب و ملک بر روی رضوان تا هر زر شک که نغز و دیار حسن جهان زنو بهار سر بر جواهر
الوان تا هر زمین چه ازان سایه فشاد فلک نهاده و تا باد و سکاه مایه کمانی
جمال و زنگ زدای زنگ باد و پادشاه زمن نهاده گیتی چو در زنگ بری زمین و زمان فلک ملک
و ملال تا پادشاه دین چو دول جهان کشاد با بداد و قوت ایمان جهان بنا تا
شاهانی چو دریادل محیطی از کرم وجود لیک پایان نه رسم هم و کز ز رسماتشه
دل عدو جاوید سود زیر زمین چون زنگ جهنده طپان ازان بود سر دشمنی
بر تنگ سیاه که از بزار حسامت بود مدام افشان سر آغاز سال
هشتم جلوس حضرت صاحبقران اعلی درین هنگام سعادت انجام که شاهنشاه نورنژاد
فاوزرا و یغمی جمشید رشید در ساعت نهم از شب چارشنبه غره شوال مبارک
فال سال هزار و چهل و چهار در سر منزل گرفته خاطر گردیده از فرط شوق
بسوی موطن نشاط و بساط زمین ساتین خاطر پژمرده ریاحین را بایات
قرار شگفتگی بپیراست بنا بر اقتضای وقت و مقتضای ماه تا ماهی را باعطای
خلعت شاهانه مفتخر و مباهی نموده از بام و درج اخضر گرفته تا نوم بر فاک
انجم را در پیرایه معصفر زر گرفت و سایر تعالات عنصری را جامه تازه
پوشش در آورده ستم تا سر ساخت کوه و هامون صفحه روی زمین تا
فیض بشحون گشت به بهشت کی اعتدال هوا باغ و راغ بوستان قلم
برونشان بر آورده برنسان جبین ریحان و برند خطان لاله نعمان
نه رود و دشت هر صحرا و کشت خانم که و ازبند و در رسته کار و صلحه کلکان

۹۶

و در انواع بدایع صنایع خصوص صنایع صنعت صنایع لفظیه و حکاکی و خوشنویسی نیز وحید عصر خود است
قصیده مصنوعه مشتمل بر یکصد و شصت و چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده
بیت از اول آن بر این نهج است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت سراسر سعادت
آنحضرت مستنبط می‌شود و بدیع‌تر آنکه از مضمون ابیات آن اشاره بمطلب مستفاد
می‌گردد و از هر دو مصراع سی و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس
فرخنده آنحضرت و از هر مصراع نود و بیت باقی تاریخ نهضت آنحضرت از دار الخلافه
بسوی دار السلطنه لاهور و توجه به بهشت آباد کشمیر که عبارتست از هزار و چهل و سه
معلوم میگردد و عجیب‌تر آنکه [illegible] هزار و دو و چهل سال از هجرت تا همین تاریخ
بحساب جمل موافق می‌آید و در بعضی از ابیات آن ورود مسعود آنحضرت
بدار الملک دهلی و توجه خجسته آثار بشکارگاه پالم و انعطاف عنان دولت
از آنجا بلاهور و نهضت کشمیر دلپذیر و معاودت باکبرآباد و جلوس اسعد
بر تخت مرصع ایراد یافته چنانچه از مضمون بیتی چند که از آنجمله بر سبیل نمونه در مقام
ثبت می‌رود ظاهر میگردد و ابیات صدای داد بجوی جهان نموده عیان برای
شاه جهان پادشاه کل جهان بداد و جود و باجهان شهنشه آفاق
علیم و عادل و دانا نواز و ملک‌ستان هزار سال بماناد و آنکه هر دم ازو بود بدور
جهان چند هزار جان شادمان بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت
ز قسمت ازل آورد از دلم بزبان ز ذرات دوازده هر مصرع نگاه بکار کنند
تولد شاه جهان پناه بیان ز اکبرآباد از چند کامران بسریر جلوس کرد
ز تاریخ [illegible] ن هزار و دو و چهل و سه سال از هجرت که شد بدهلی باز
و سپس گرانی چو نوبهار رسانید بگلشن سرهند گل بهار آید با هوا و گل خندان
ز کامرانی نور و رعشم کرده نموده سوی مدینه لاهور چه جهان شادمان ز

سمت نظم داده و چند بیت در تعریف این مرقع حسن و فخر در ضمن آن درج و درج
و آن ابیات که پادشاه دقیقه سنج هنرنواز او را برین سر بر زرین نموده مرتب
با مطلع درین نامه نامی ایراد یافته قصیده تحفه معظم نوروز غره شوال فرستاده ام
کلک عنبر شمامه سیزدهم سال ثبت ختم و دار الخلافه عهد نوشته عبارات موکب شاهجهانی
جهان جلال شرف پذیرد نوروز در جشن عهد پادشاه خورشید تخت
استقلال بوصف تخت مرصع گوهر فشان گشته خدا نصیب کند عمر خضر و طول مقال
هزار سیلان یاقوت و صد هزار خشان لعل بر و یمانی گرفته است تا نمود جمال توان
را الماس قوت الجمیع افروخت که نه زبان در سند آتش بزر زوال فتاده پرتو یاقوت
و لعل بر الماس چنانچه عکس جمع اغان فشد در آب زلال از مرد کنش پاره سبز پرتو
اجتماع نقیضین بر شمرده محال و طلای تخت شد دارای آتش یاقوت اگر نه
قطره فشان میشد زلال لال ها بندارد و دیگر هر آنچه جواهر هست رسان و
شوکت و فر و شکوه حسن و جمال خداداد زیباش که در عهد پادشاه هنرپرور هنرور
نوادر کار هنرها مرتبه بالا گرفته و هنرکارها بدان مایه پیش آمده که بالا بر و سیمبر ازان
متصور او نام و رمز زرد و چگونه چنین نباشد که پیش ازین در عهد پادشاه عرش آشیان
آسمان جاه اکبر پادشاه که کمال ازین هنر بنیان حکمین هندوستان از اجتماع
انواع آنها هنر گلستان روز زینت بوده و الحق چنین بود یگانه زمان
سر آمد دقیقه سنجان جهان شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مرحبا بر درستی آن را
پانشاری شانزده بیت که مصراع اول آن تاریخ ولادت حضرت
عرش آشیانی و مصراع ثانی تاریخ جلوس آنحضرت است مرتب نموده که این را
کارنامه هنرور شمرده اکنون بمیامن و انفاس پرور این حضرت بنعایه استعداد
و اهل آن بجای رسیده که داروغه زرگر خانه خاصه بدیهان که در فنون

ستون عمودش رسانیده سقف مرصعش بر هشت قایمهٔ زرین میناکار که هر یک قاعده
نه نگینند مینای گوهر نگار استوار شده افراشته شده بر سطح اعلای آن دو طاوس زرین
میناکار که جا بجا بر جواهر افراشته اینها زمرد نگار برده و دو بروی یکدیگر سمت وقوع دارند
و هر یک درخت لعلی که هر یک همانا جگر پارهٔ آفتاب تابان و ثمرة الفؤاد کان بدخشان
در ست افکنده افروخته نمایند مانند مرغ السحواره بمنقار گرفته چنانچه نظاره آن
بغایت دلکش و دلاویز افتاده و طول آن سه ذرعه و عرض دو نیم ذرع و ارتفاع آن
از پایه تا مرتبه نشیمن ذرعی و از آنجا تا سقف پنج ذرع و همه جا انواع جواهر از یاقوت
و زمرد و الماس و مروارید خرد و کلان بطرح و نقش و نگار آن نگار رفته چنانچه
تماشای هوش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می برد و در هر قطعه
از قطعات مجدره آن چند لعل کلان بدخشانی بدرخشانی آفتاب تابان
بر نگین خانه زرین بی حرج تمام تر نشسته و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر
فرشته محضر اعنی زینت صفحه روزگار حاجی محمد جان قدسی تخلص از شعرای سرآمد پایه
تخت است بمینای زمرد فام نگاشته این چند بیت از الجمله است بیت زهی فرخنده
تخت پادشاهی که شد سامان بتأیید الهی فلک روزی که میکردش مکلل زر خورشید را
بگداخت اول بحکم کارفرما صرف شد پاک بمیناکاریش مینای افلاک
بر آن پایه رسد عرش کشیده که گوهر زین سر قائم ندیده در اطرافش بود گلهای مینا
فروزان چون چراغ از طور سینا ز هر سو شاه جهان را بوسه پایی از آن شد
پایه قدرش فلک سای نه سبز افراز که سرمایه اش سود و زر گردون پایه تخت افزوده
و تاریخ اتمامش اورنگ شاهنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر این تاریخ برآورده

سریر همایون صاحبقرانی که سایر نادر سخن جا کرده طالبای کلیم بر قصیده
در بهشت انعقاد جلسه سعید نوروز و عید فطر و عید قدوم مسعود بدار الخلافه عظمی

در اقسام نفیسه پارچه از مخمل طلاباف و زربفت ایرانی و دیباهای رومی و فرنگی به همه جا در بار
بهشت زیب و دوم اسباب ظروف طلا و مرصع و میناکار که در دست چیده‌اند اکنون خامه وقایع نگار
در این مقام به تصویر شمه از خصوصیات شکل و هیأت این گوهرین سریر بدیع آیین
که جز قلم قدرت صورت آفرین را از عهده تحریر آن بر نمی‌تواند آمد و بیان مینماید
این تخت همایون تختیست که قطع نظر از سخن آرائی شاعرانه روی سریر خسروی و اورنگ
کیانی و ملوک عجم با پایه نردبان آن همپله نمیتواند شد چون در مبادی ایام جلوس
ابد توامان رای گیتی آرای خدیو زمین به ترتیب آن برو جهت جمیع جواهر خزانه پرداخته
سوای جواهری که در جواهرخانه خاصه محلی باشد و اغلب اوقات اسباب تزیین آنحضرت
زینت پذیر میگردد منظور نظر انور ساخته از آن جمله موازی هشتاد و شش لک روپیه
از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنگ و رنگ و قیمت آن پانزده لک روپیه است
بتحویل بیبدل خان داروغه زرگرخانه سرکار خاصه شریفه نمودند و در مدت هفت سال
تمام سمت اتمام یافته کمی مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان ایران
و چهار کرور خانی توران باشد در مصارف آن خرج رفته به تصویر خصوصیات
آن برین صورت است که هیأت آن فرخنده سریر مستطیل و سقف سمت ترتیب
پذیرفته چنانچه پایها را نسبت این وضع همایون عموم این شکل احسن صور و احق
نقادیم و رکن و افضل اشکال و ارفع هیأت گشته و گویا کمال صفات آن و جمال صفات تمامی
خصوص حسین ماده منتظر افتاده اگر که میگویند سه ماه عقل گرد و نسبت این وضع
با فلک هیأت مستطیل گنبد و شکل افضل است و آرایش نیز شش پایه چرخی
تخت طاقدیس بلند بر فرش معتبر از طاق مینا انداخته و کرسی گوهر نگار سلیمان را
در نظرها از ترصیع ساخته و صفت رفعت پایه گرانمایه اش سخن را از دیگر سخنها بر بوده
و غبار و اندیشه بمقدار رتبش بر فرط رتبه بمقدار قدر سخن را از پایه برتر گذرانیده چنانکه

بدرگاه جهان شتافته بود و از منصبداران اعتقاد خان و لشکر خان و راو [illegible] بندیله و مکرمت خان
و احمد بیگ خان و امر سنگه زمیندار باندهون و زبردست خان و معتمد خان و میر عبد الکریم
بخشی و داروغه عمارات دار الخلافه بشرف آستانبوسی درگاه والا که مبدأ فیض
از سعادت جاوید جاودان بلند بودند رسیده کامیاب گشتند و چون ساعت
مسعود برای نزول همایون موکب ظفر کوکب بدولتخانه یعنی دار الخلافه و جلوس
مبارک بالای تخت مناسب نیر اعظم بر سریر سپهر نظیر مرصع که در این ایام آن خودار
فلک ثوابت صورت اتمام یافته و باختیار منجمان روز جمعه سیوم فروردین قرار یافته
بود بنابراین جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن نوروز گیتی افروز دولت
سرای کیهان ساعی مقرر شد و سامان طرازان کارخانجات سلطنت پیرایی
محفل نوروزی برطبق دستور هر ساله و آیین روز جلوس مذکور در صحن خاص
و عام دولتخانه دار الخلافه اکبرآباد مأمور گشتند و همگنان بحسب فرموده
حضرت اسمی کمحمل زربفت منقش کار گجرات را که قریب یک لک روپیه صرف
آن شده بود در پیشگاه ایوان چهل ستون بستونهای زرین و سیمین برافراختند
و بر اطراف آن از همین جنس شامیانها بر پا داشتند و ستونهای ایستاده نمودند
آنگاه در و دیوار بارگاه گیتی پناه را بگستردنیهای ملون و بساطهای زربفت
زرپوش ساخته روکش کارگاه بوقلمون ساختند و در پایه آن یک چبوتره مربع
ترتیب داده محجر زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند و اورنگ مرصع مذکور را
در وسط حقیقی آن برپا داشته و بر جوانب تخت فرخنده بخت چترهای مرصع مکلل
آن بلالی قیمتی مکلل بوده مصفوف گردید و در و دیوار و سقف و صدر ایوانها
اطراف محوطه خاص و عام را بعمارات نقارخانه و قبهای سر دروازه را
که شاهزادهای والا مقدار و امرای نامور کارگزار متکفل آذین بستن آن بودند

وازانجا با توزک شایسته در کوشش تمام بسمت بن بور راهی شدند و چون مالوجی
زمیندار آن موضع از چگونه فتحی که سرداران دست در داده بود آگاهی یافته از خواب بیدار
نه بیداری واری متنبه و هوشیار گردیده همواره از خودداری که لازمه جهالت بود دست
و خودرویی که از سر بیرون کرده و از سر تملق و فروتنی در در عجز و زاری ...
رفعت لوای تکبیر ... امیرزاده بشفاعت از سکه زمینداران باید ابواب ضراعت
و اظهار اطاعت گشوده و بوسیله نامه و پیغام از در ... درآمد و التماس عطای
امان جان و بخشایش مال و خان و مان نمود لاجرم سرداران مروت شعار قبول ملتمس او کرده
از سر جرم در گذشتند و پیشکش لایق گرفته و ... از درگاه ... خان مذکور آنها
بود ... و مالوجی ... که ان بریده ... رسیده قلعه را ... رسیده ساحت قلعه
و چون کبرای ... بن بور رسید از همه جهت جمعیت اندوخته بیدرنگ ملاقات
خان نمود و بعضیهم تعین موافق بیست هشتم شعبان سنه ... تسخیر قلعه ... آورده همراه
گرفته روانه درگاه والا شد و در آن والا که گذارش پذیرفت استعداد ثبات
و همدرین روز رشید خان ... که در نواحی سرهند بگوشمال زیاده سران
هر دو جانب رود ... رخصت یافته بودند بر سر زمین ایشان تاخته خانها
و مال ایشان را سوخته و خراب ساخته قریب دو هزار تن از مفسدان متمرد که جز قطع
طریق و فتنه متردد دیگر کاری پیشه نداشتند ... و عیال و اطفال ایشان ...
اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بودند با سایر همراهان سجده
درگاه والا رسیدند و رستم خان دکهنی فوجدار ... فوجدار ...
... هزاری ... فوج مامور شده بودند درین روز بسعادت ... ملازمت حاصل
کردند و همدرین تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و رعایا و برایا دار الخلافه
... ن خدمات و عرایض ان وجوه بکرامت ادراک سعادت ملازمت ...

سپاه خود پیش از راه گرفته در محاذی که کناره آب رود آن دره گذشت که اعیار و

نمود و سستی سکنه قاکستان بیش چند به هر یک دو دیاله دیگر احضر به حسن آن ها

بند علاقه‌شان که پیش رفت الکا هزار و در این میان که فانی فرور هم چند از شبها دائم و

گذشت فی الحال آلشتاب نهاده و سحاب آسا برشده رو به بالا در کمانچه نهاده و

افروز آتش کین گشته نهاده جمله کسی دود از نهاد و دمار از روزگار آن

هر کوه بر آورده و چون از همین صدمه گردهای انبوه کشته در سر هر تکرگ چند باقی

سده بفرار نهاده بمقر خود که عبارت است از سوهر نام حصار بلند از شکال

بود واقع در جنگل شمال رویه شتافتند و بها در آن تهور شعار از عقب آنها

بفرار آن عقبه صعبه برآمده همچنی تا آن اهرمن منظر رسیدند و بوسا هر روز چند

و چون سمت هر سمت آن بد باطنان ظاهر ظاهر شد باوجود آنکه اطراف آن حصار

از کثرت انبوهی اشجار جنگلهای دشوار گذار بود بجلدی و چستی از آن

گذشته را نزدیکی دیوار حصار رسانیدند و ترکشهای پر چوب تیر آسمان کرده

ها بر متحصنان دشوار کردند و چون کمتر فرصتی معامله بر اهل قلعه

بر تسخیر ساختند اهل حصار چون دریافتند که چاره معامله در جواهر الحصار داده

دیده دو دل بسته بنابر فرط حیله عذر و تیغ بیدار در سام نهاده گشته از فانی

اهل فانیان خود در یعنی رسیدند و بعد از کشتن زنان خود نیز کوششها

مردانه نموده بیدرک از فرط سعی و فوز بیش المصیر شتافتند و قلعه بنابیس گراییده

معدودی چند از اعیال و اطفال چندی که فرصت جوهر بنایافته بودند دستگیر

شدند و چون سران گریبه دعوت ناهموار بد هنجار بود و اهمال و انفال

اردو و خصوص از ایهار توپخانه از فرط درستی جاده و کمال دشواری عبور

نمود ناچار چهار و سه روز در آن مقام اقامت کنید راه راه همواره ساختند

که روز دیگر دار الخلافه فتنه عظمی بر کنار دریای جون سمت وقوع داشت ورود مسعود موکب اقبال و دولت قرین اورنگ نشین سپهر برین گشته والا شکوه سلطان آسمان شأن که تازه دران والد حسب الامر ساقی نزدیک ملکاپور گوره سمت تبالی یافته بود از نزول اشرف منزلت شرف محل حلول پذیرفت درین منزل شاهزاده والاقدر که حسب الامر اعلی متعاقب راهی شده بود بحضور سعادت ملازمت نمودند. هزار مهر و هزار روپیه برسم معهود بر سبیل نذر گذرانیده التماس نام آن فرخنده اختر نمود بندگان حضرت آن همایون قدم خجسته قدوم را سلطان سلیمان شکوه موسوم فرمودند از اتفاقات بدیعه تاریخ ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده فرخنده اختر است که مصرع موزون درست آمده مصرع سلیمان شکوه سلیمان شکوه همدرین روز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که حسب الصدور امر جهان مطاع بتادیب متمردان رتن پور مامور شده بود بعد از تقدیم این مهم چنانچه هم اکنون انفتاح آن از منهیان مینماید زمینداران مرجع مالوجی و سایر زمینداران نواحی این ناحیه را با سایر غنایم همراه گرفته بدرگاه والا رسید و سعادت ملازمت اندوخته نخست هزار اشرفی برسم معهود نذر ملازمت و بموافق عدد نذر اشرفی که بتهنیت برادری این مهم نذر نموده بود و بنظر انور در آورد و کیفیت فتح مذکور آنکه چون خان فیروز جنگ بگوشمال زمینداران سرکش آن سر زمین فرمان پذیر شده آهنگ آن مقام نموده راهی شد و امر سنگه زمیندار باندهو نیز با جمعیت خود بجنود اقبال ملحق شد از آنجا که راه سرو از سپت بجد و درشت و بلندیها که نزدیک بیست کروه از رتن پور دور است منزل گزیده از وتاملها و جود صعوبت کریوه پای بر در راه نهاده عزم گذشتن از آن المحذور که بعد از جنگل و کریوه های دشوار گذار یک منزلی

[illegible]

و بیان خصوصیات کیفیت این عطای بی‌همتا آنکه روز بیست و ششم اسفندار
مذ مطابق جمعه بیست و ششم رمضان سال هزار و چهل و ثلث که مجمع [illegible] سلطان الـ
سعادات است برگزیده بطلوع مخیم سرادق دولت و اقبال بود بهنگام طلوع طلیعه چهره انور
بیاسیر صبح ظهور آن فرخنده اختر برج سروری جلوه‌گر نمودند و نوید قرب
ورود مسعود این شاهزاده لولوی آبدار ارجمندی بعالم شهود و تهنیت بسمع اشرف
رسید که تمام محل‌ها و سراپاها [illegible] نور [illegible] شده بود و بنابر آن
از موقف خلافت کبری امر اعلی بتوقف شاهزاده والاقدر [illegible] یافت
که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادت پیوند بآستان [illegible] متوجه شوند و جمعی
از امرای عظام را در خدمت شاهزاده عالمیان تا روز رسیدن که بهنگام کوچ
در رکاب برکت نصاب آن شاهزاده سعادت انتساب بنابر امر [illegible] گردند
و چون این بشارت عظمی که عبارت از بشارت ازین امیدواران والاقدر است در روز [illegible]
ربیع الاول این روز سعادت افروز وقوع یافته و رهنمون دیگر بموقف
عرض اعلی رسید از کمال انبساط خاطر این روز فرخنده را عید سعید گردانیده و نوبه
دولت را بنواختن شادیانه این نوروز اعظم [illegible] و سایر بندها امر تهنیت
مبارکباد [illegible] بجا آورده روز [illegible] و [illegible] راه [illegible]
[illegible] معروض ملتزمان رکاب سعادت انتساب شده که در نزدیکی این
[illegible] شیر [illegible] گرفته از کمر نور [illegible] رسید
[illegible] را از مجاری مسکن و [illegible] محال که گذاشتن نمیدهند و از این
[illegible] تمام [illegible] سکنه [illegible] این سرزمین [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] شدند در [illegible] رسید [illegible]
[illegible] سرزمین [illegible] کتاب

خوشی ساخته بوکر شدند و مابقی را ابا و بخشیدند پانزدهم ورا [illegible]
و تجلی سر منزل خجسته اقبال آمده عرصه نزهستان نورگده مهبط انوار ظلال
الهی و حقیقت نورستان قدس گردید روز دیگر لطف پرتو منور
حضرت جنت آشیانی متوجه شده از زور و آن خطه و خطیره فیض اندوز
گشتند و بعد زیارت آداب زیارت و قرائت فاتحه و استدعای
مغفرت و وظیفه مقرره که عبارت از عطایای مجاوران است مبلغ
بچهار روپیه مرحمت نمودند نقدی هم اهل ارم و جماعه [illegible] را اینجا باز داشته
بادشاهزاده های والاگهر و چندی از مقربان بسوی صیدگاه پالم شتافتند
و چهار روز در آن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بوده قمرغه را
بر طبق دستور معهود آن نوبت دیگر و چندی از سوی سیاه از رمه های
تفنگ خاصه بادشاهی صید نمودند و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع
مبارک آمد بیست و دویم ماه وارد دار الملک دهلی را از جانب و بعد حسب گذشته
در آن نزدیکی قرین دولت فرود آمدند بیست و پنجم ۲۵ شعبان اقبال انداز شیر
افگنی نموده بسوی بیشه که کمینگاه شیران اژدها صولت بود متوجه شدند
و یکدم شش قلاده تنومند بر قوی هیکل ۳ نر و ۳ ماده بمدمه افسون
اثر دهان تفنگ بیجان شد و چهار بچه شیر و شیر بچه صولت که زنده از آن
براکتی البرز شکن موکب دولت گشتند و رشید الملک والا گهر مبتنی از مکارم عالم بالا
و مواهب حضرت ایزد تعالی که بسلسله بر عالمیان عموماً و بحضرت اعلی خاقان اعلی
و شاهزاده اکبر اعظم خصوصاً روی نموده باعث شگفتگی روی عالمیان
و امیدواری ابنای آدم گردید و رسیدن تصفیه کامله آن پادشاه زاده
سپهر جناب است در قبض تصرف و عفت گرامی شاهزاده بخاوران باسلطان [illegible]

تا ملک زرینس ولدان صفدر زینه همراه نفر پذیره پذیرفت و درین منزل اسلام خان

با برخی یاران بسر و در هفت هزار سوار روز تا بسته متهوران ازین رو آتش باری

که پیوسته در پی سرکشی بوده بر سر راهزنی‌ها باشند نامزد نموده راهی

ساختند و مقرر شد که رستم خان و کینه توزان که تکاپو را و مظفر بیت

بفوج آن رکن الدوله پیوسته در مهم همراهی‌ها کرده در حضور سرداران

و دلیر خان و شیخ فرید و رعایت خان و لطیف خان و بعضی

و سید عالم بارهه و قلعه‌دار خان و سید لطف علی و چندی دیگر از

فوج معین شده‌اند و هم درین تاریخ اشتعال شعله غضب بادشاهی

نمودار التهاب آتش قهر الهیست زبانه کشی در آمده بر سر سوختن

خرمن تن و جان و خان و مان زیاده سران گردن کش آنجا شتاب

چون آمد و تقدیم این خدمت نامزد شایسته خان خلف یمین الدوله

نامدار رشید بحشم با ده مطالب بحشم رمضان چون در شورش بوده زراه

برساحل رود باز چون از آنجا هر خلاف ضعیف کرده تقصیری

نشین گشته تفرج کنان و شکار افکنان بسوی مقصد توجه فرمودند

یازدهم ماه جون سفینه اقبال حضرت در آن محال تحریک کرده و قایع سکینه

بود بر باغ و عمارات کرانه ساخته مقرب خان بر کرانه آهسته افکنند

شده کافرت بقصد مزید اعتبار ارکان دیرینه و تمهید قواعد مبانی ثبات

خاوند سلسله او بنجه قبض نزول همایون بدین سرمنزل نهضت ایشان نمود

خان مذکور ازل خود را نثر حمیده نام پیشکش پیشکش گرانه

موسوم ساخت و شد کافرت بنا بر مراعات خاطر او بقبول قلیلی

از جواهر و طلا الات اکتفا نموده معدودی از آلات نفیسه نهایت

خلد فضا راضی شدند که بعد زوال عارضه از دنبال پادشاهزاده متوجه شوند و بجهت
تعهد و تفقد احوال و پرستاری و تیمارداری شاهزاده رابعه زمن ستی
خانم که در فنون طب النسا ید و در معالجه امراض مخوفه از درستی سلیقه
ید طولیٰ دارد در لاهور باز گذاشتند و وزیرخان که در مداوای او و اسی
صعبه کمال مهارت و حذاقت اند و چند دیگر از خدمهٔ خاصه با معالجه نور آرای
شاهزاده های عالی مقدار را مدار نموده هم از منزل نخستین بمرحمت
خلعت خاصه و فیل مخصوص ساخته بجهه مداوای آن والا مقدار مرخص فرمودند
و چون قرارداد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دار السلطنت
لاهور تا سهارنپور بکجا مرحله پیموده گشته از آنجا کشتی سوار متوجه
دار الخلافه اکبرآباد شوند بنا بر آن بعضی از کارخانجات سرکار خاصه
و با نظمای امور را نهاد و سایر حشم و خدم زیادتی که همراهی یکی در بین
راه چندان در کار نبود حسب الامر اعلیٰ از شاهراه راهی اکبرآباد
گشتند سعید خان بخلعت و جمدهر مرصع و فیلی فراز کسمه بکابل رخصت
یافت و عبد القادر بمرحمت خلعت و شمشیر و فیل و انعام ده هزار روپیه
و منصب هزاری از ذات و سعید سوار بر مهابت خاطر کامکاری یافته همراه خان مشار الیه
راهی شد بیست و نهم ماه باغ رخشنده که چشم و چراغ سرزمینی است بندرت
از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شده و از گل گشت
بستانسرای آن نهایت مقام فاخره نشیمن ایشان که حسب الامر اعلیٰ در کنار
تالاب بیرون باغ تیار ساختند بنیاد یافته بود دوام حق مدام باد از سعید
و سفید از ظاهر برگزیت دارا که ابد الله باد و از پرتو فیض نزول
پادشاه هفت کشور را با و خورهر بود و معاینه باید صفو بکرد

نشستن [illegible] که در حقیقت [illegible] معدوم مطلق گشت

نمایان عسکر اقبال [illegible] هیبت و [illegible] گشوده آتش بازی [illegible]

آن بدکیشان آتش در زدند و هشت هزار کاه و غله بار و باقی [illegible]

یا بی سلاح [illegible] ایشان بود [illegible] برآمد [illegible] هزار

از هم سر تن [illegible] شمشیر [illegible] کردن [illegible] بنیاد [illegible]

متین [illegible] نصرت اولیای دولت ابد پیوند [illegible] گشته قلوب [illegible]

شد همانا [illegible] رفاه [illegible] صادق و آزادت [illegible] و فا [illegible]

نیت و حسن عقیدت [illegible] بود که با این مایه [illegible] ایلغار [illegible]

دور و دراز [illegible] یابند [illegible] هژده روز [illegible]

بیست و ششم بهمن ماه منزل علامی افضل خان که در لاهور [illegible]

یافته از [illegible] قدوم آنحضرت محل نزول فتوحات آسمانی و [illegible]

جا و [illegible] گشت و آن دستور اعظم [illegible] سرافرازی [illegible]

نمایان نموده پیشکش [illegible] از انواع جواهر و مرصع آلات [illegible]

ده هزار روپیه [illegible] شده بود [illegible] دریای سخا و جود

[illegible] امیدوار [illegible] عبدالله [illegible] که در آن انجمن [illegible]

بارگاه [illegible] بود افتاده چشم تمنا گشت [illegible]

با [illegible] جاه و جلال و [illegible] دولت و اقبال از دارالسلطنت

لاهور [illegible] شد و چون [illegible] شاهزاده والا

گهر [illegible] اطفال [illegible]

بیمار [illegible] سواری [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] سواری [illegible] روز [illegible] قرة العین اعیان

گشت و دلیران کارطلب دریا پایان همان شب الغ یورت شیکر با برگ [illegible]
از آن مقام راهی شدند و همه جا بر رسم تعاقب یکه آورده از جزو [illegible]
چون آن خاکساران باد پیما از سمو کانون دو کروه کنار گشته بر ساحل آب
منزل گزیده اند و با وجود تنگی وقت و [illegible] آمدن سواران نصرت
صفوف موکب اقبال پرداخته رو بمواجهه آن تیره رایان آوردند و الیا
بمجرد ظهور علامات موکب اقبال نشیب بوقعه کارزار رو در بر راه فرار آوردند
و پناه بظلمت شب برده رهنمای شب تاریک شدند و چون تعاقب در ظلمت سیاه
شب منافی آداب سپاهیگری است از دنبال ایشان نشتافته همانجا
فرود آمده یکپهر شب مانده از آنجا روانه شده [illegible] مقصد رسیدند تا آن
شد که بعضی از مادوسه اهل ادبار [illegible] کوه گریوه دویده و رسیده با فی
مشرف بودن رسیدن پست الرجوم دلیران تکه بار لشتاب سپاه [illegible]
از عقب آن بدبختان رو بفرار عقبه نهادند و چون توسوقی از عظیم که
بدرقه آنها بودند بمر قهات شان غازیان موکب عظیم الشان و لوامع تیغ
و سنان و بوارق اسلحه ایشان را از نظر دور آورده از دو راحیه موکب اقبال
آگاه شدند بخاطر آوردند که آدمی چند سر راه را نگاه داشته به سنگباری
درآیند که مگر از دو عرض این مدت جمع مردم ایشان وقت یافته خود را به بالای
گریوه رسانند چون مسدان باین عزیمت قائل شدند سنگ از راه مطلب و [illegible]
مقصد بهادران شده پس روی سیلاب خانه کن بنیاد افکن را [illegible]
خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بدسته خس گرفتند
مرد دلیران موکب سعود بحکم نشیب فرا بود شدند که کوه حمله کرده
تباه درون   چون پسر که در راه نهادند و [illegible] شدند [illegible]

تشتی

[illegible] که [illegible] کرده نیز [illegible] درگاه [illegible] گرفته بود و بوسیله

زمین‌بوس آستانهٔ سپهرنشانه بار زر [illegible] العالی سرافرازی جاوید [illegible]

بیست و پنجم ماه منزل زیرفان که در این ایام سمت اتمام یافته بود وا

مسعود رشک‌فزای فردوس برین گشته بر سریر اساس تیار اعتبار [illegible]

دار [illegible] ارسا جشن و خان مذکور بشکرانهٔ این عنایت [illegible] سرافراز

جاودانه دولت و اعتقاد و اعتماد [illegible] بود و ارسم با دوازده [illegible] نثار به تقدیم رسانید

پیشکش گرانمند از نظر انور گذرانید از آن جمله و [illegible] سایر اجناس ۱۲ [illegible]

قبول رسید وقایع ولایت دکن [illegible] در [illegible] یافته اکثر [illegible]

خان خانان با [illegible] صوبه‌داری دکن [illegible] انتقام [illegible]

صوبه‌داری بالاگهات [illegible] در [illegible] رسیده [illegible] و هنوز [illegible] زمانی

سامان تیره‌رای [illegible] ماه رو با کرو [illegible] زمانه [illegible] خاطر

راعیمت و آن سمت بر سر [illegible] کان نظام الملک مساعدت

یافته در خیره [illegible] و چهره [illegible] ولایت باد که در [illegible] تصرف اولیای دولت ابد

[illegible] و چهره [illegible] که از دست ایشان می‌آید قطعاً کوتاهی

ند خانه دوران بعد از آگاهی این وقیعه از مالوه به برهانپور آمده از آنجا با مدار خانی

و در راه [illegible] و حکیم خوشحال بخشی و الکا خان و جمعی دیگر متوجه بالاگهات

روز پنجم ظفرنگر و از آنجا در سه روز [illegible] رسید و در عهد دولت آباد

در آن مقام بقصد استقلال [illegible] خوان قرار اقامت و استقرار

[illegible] در همان چند روز که [illegible] شجاع رایت موکب منصور

ربط و وثیقت و ارتفاع پذیرفته بود غنیم [illegible] اختیار طریق وادی

[illegible] و لشکر بجنب [illegible] گشته در آن سرزمین [illegible] و سرگشته میگردید

بقصد گوشمال مخالفان فارغ [illegible] تیاقی [illegible] و چون [illegible] اراده شست

و چهل و هیجده شتر نر و ماده بختی و چند پارچه چینی نفیس و دیگر نفایس از اوانی و امتعه
مکنه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از طرائف نفایس و تحف او مصحفی بود
[illegible] بدست او آورده که بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد میرزای بن
میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر صاحب قران اعظم از الف بسم تا میم تمم یک خطی و یک قلم
بخطاطان بخط ریحان در نهایت خوبی و دلکشی صورت رقم یافته بود و در اواخر
آن نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع بخوبی خوشتر نوشته که بخطوط و
استعداد آن [illegible] مسموع شد بندگان حضرت از مشاهدهٔ آن بنهایت مبسوط
و خوشوقت شده آن تحفهٔ نایاب را که چنین تحفهٔ بی‌نظیر و در مکنون بود در خزانهٔ الکتب
خاصه مخزون ساختند بیست و پنجم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسی سال
چهل و هشتم از عمر ابد پیوند خدیو زمین و زمان در نشیمن شاه برج دولتخانه
دار السلطنه که از ارتفاع سرافرازی بر فلک گردون عروج جسته از غایت
رفعت بمقدار سر برابری با برج [illegible] جنبر [illegible] و شایستهٔ اساس
خاکریز ملک [illegible] که محل وزن والدین حضرت اعلی شده
از کمال عظمت [illegible] رایت قدر و مقدار [illegible] مرکز
زمین تمهید انعقاد یافت و سایر رسوم معهوده این روز سعادت اندوز
از زر و [illegible] اضافهٔ منصب [illegible] بظهور رسانیده سایر ارباب استحقاق
بکام خواطر و مراد دلها فیروز گشتند و همدرین روز سعید خان صوبه دار کابل
بحضور سعادت زمین بوس انجمن حضور [illegible] سعید شده
باضافهٔ هزاری ذات که پنج هزاری پنج هزار سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
سرافراز و [illegible] و [illegible] که ریاست سایر قبائل افغانان [illegible]
کابل [illegible] بوساطت [illegible] آن خان شجاعت نشان ترک سلوک

نامرضی

شیخ مبانه رعایت جانب ابو الد حضرت

در با با ایشان صحبت از روی اسنادا بجوئیکه در خانه شریف ایشان کران نیاده نعل آن به پیر مجاور ست فرموده اند و

العاصی ششعو تر و قبول قلیلی بعد تحبت تقسیم بر فقرا و مساکین که ممنونان خیانه

ولایت اینجا ست و مجاوران بقعه برکت نصاب اینرا اظهار نمودند کان شیخ از سر

تمام فرمودند چه فقر مستحق تر باشد تنوع چه هرکه خدا دارد و احتیاج بالسو ندارد

مجلد چون مجلس از انجا که تا قائم که انجا که نوع اختیام یا فته کار شیخ بانجام رسید

قرین سعادت رسیده صحبت اقبال بر دولت خانه والا مها و ذمه یکو داند

چون لسان حقایق احوال شیخ بلاول که از نهر بیست نهایت پاک اعتقاد و پار سا

نهایت بغیر پرهیزکار و پاکیزه روزگار از دنیا گوشه گیر و از خلق نفرت گرفته و دوری

بر و با ایمنی شگفته روی و چون مجاوره مهمان و درویشی و نان و حلیم آمد

ست کرنیا لسان و لایت بجا است مگر بسامع علیه رسیده بود که وم اراده

ست شیخ مذکور فرموده براو بیمار البته تسلیم اینجا حضور پر نور از رای

همه و بعد از التماس اینجا صحبت پیکین که بجوئی و دانش برار نموده خبر بار

آورده مطلع ده هزار روپیه مجاوران و سعه بقعه شیخ قسمت فرمودند

تا چهار رم ماه که سابجت گفتار مسعود بود اشاره علیه و الا حضرت

ه روانه شد لنا شخانه برکت نشانه سمت و در الخلد فیه عظمی سمت

ست و شاه جهان کوتوال و جمله عمر شخانه ار شرف و پر منزل و امثال

بود. مجموع این دولت کده و الاکه و زنها بر این و قت طلعت

تا جره مجلع شدند و در همین روز رسما وستاد و زیر طلب عالی

ست به سالم طی بر طبق معدم و مقصد و مرام اقدام نموده بارکشته بود

بوستان آسمان نشان مسعود و محل ایس اینجا

و ببرکت صحبت سراپا کیفیت آن حضرت مرشد کامل ظاهر و باطن رفعت پناه مراتب
انقطاعات سیر منازل عرفان و وجدان رسیده از ترشحهٔ فیض آن
دو شارب رحیق تحقیق و ورود الذ مشرب تنزیه و وحدت و توحید
نشاء شراب معرفت و با بلند رسانیدند و بر تو تلالان
بلند بر دارز و اطلاد و بیدو رسیدند طی مراتب کرده از درجه علم الیقین بمرتبه
عین الیقین طیران نمودند و باقبال نظر قبول آن دو عارج معراج
حقیقت سلم السماوات استعداد و استدراج بدست آورده
تا بمرتبت حق الیقین یافتند و بالجمله با آنکه ذکر فضایل حیرت بخش و حیرت
افزا و رفعت مرتبت آن زمره اسرار آگاهی اعجبی حضرت ذات الهی
بنابر کمال عدم احتیاج آنحضرت در امثال این امور با استفاضه فدا
آگاه امور کونیه و لصحبت کمر اختصار دارد و لذا هم چند از سود مند
مذکور ساخته ادای حق مقام نمودند و آنحضرت که گنجور لطایف
و دقایق و خازن معارف و حقایق اند بنابر خشنودی ایشان و خدمت
جناب عرفان مآب ارباب تحایف آن معارف فرموده ایشان را
بکمال توجه خاطر و حضور قلب اصغا فرموده در مخزن سینه اسرار
گنجینه جا داده‌اند و چون خدمت شیخ هیچ چیز از کسی نمی‌گرفتند مگر قلیلی
از لوازم بشریت که آن هم رو قبض بموقع قبول و وصول بیافت
آنحضرت چیزی از رفاه بمنزل برسم فتوح نگذرانیدند و همای
شیخ و دستیار سفید بنظر انور ایشان که از روی باطن منور
معرفت آگاهی مزین و صافی بوده هرچند از اخبار زیور تصارت
ظاهر و فای لیو قدر آورده اظهار چشم‌داشت قبول نمودند و جناب

رساله

قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میرکه سرآمد ثابت قدمان طری
و پیرو پیشوایان این راه چنانچه سرحلقه از خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاو
درفاتحه این دفتر بخواست ایزدی گزارش خواهد یافت تا زیبا محکرای آوده جا
انحضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویه متبرکه آن سرخیل عزلت گزینان شدند
وبعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت میدر شنیدند که از صحبت پابوسی
نهایت مرتبه افتخار دارند هنوز استیفای حظ تمام نموده همان لحظه انفاس او بیابانی
وداع نمودند و آن سرحلقه سلسله اهل الله که از روی اشراف بر خواطر ضمایر
آگاه بودند چون میلان خاطر مبارک آنحضرت را دریافتند و خود نیز بنابر آنکه
هدا جو بیار وحی نمو شیها آنحضرت گوشش بر دل ایشان بود و از دیرباز میلی
ریافت لقای انوار السرور و رشد شدند لذا هر بار الکم کبرای ابیش نحو راه
یداد ند از سر جوشها تمام جوش در آمده جوشش بر آمدند و توقع از روی سلسله
نابر تمام اظهار میل بصحبت آنحضرت نمودند چندانکه الطاف توقف السرور را
حد تاکید و مبالغه رسانیدند بنابران چون ما اکرتا النفس ملوک الاکر
چنانچه مذکور شد بمجالست خاک نشینان گوشه نشینان که فی الحقیقت
اهی عالم مجاز سر ایشان دارند اشتیاق مفرط داشتند او از سر
ولی قبول ملتمس نموده بادشاه و بادشاهزاده ها را بار داده و مکرر و بعد
مان در محفل آن قدوه اهل دل بصحبت اشرف مستفید مجلد
جمن صدق و صفای حقایق و معارف از هر باب خصوص
ارباب سلوک و وصول که روایح عرفان و وجدان از آن استشمام
بزرگ بود و در سخنان عهد آن دو بادشاه عالم صورت
همراه این بهای محفل اهل دل سرمایه بلند پایکی اندوختند

که از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و نوازش علم پایه اعتبار و
افتخار افزایش پذیرفت و مرحمت خلعت خاص با جمدهر و شمشیر مرصع و اسپ خاصگی و فیل
با ساز طلا ضمیمهٔ این مراحم عمیمه شد و در همین محفل خاص بعنایت خاص از حضرت اقدس
یافت و صوبه ملتان بنیابت وی بعهده ملتفت خان و ازان صوبه داری مالوه تشده
خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه مرادی او و قلعه‌داری قلعه مفتوح جالنه زمان بجهت
مزید مفاخرت امرای دکن مرسول گشت و صوبه مالوه از تغیر خاندوران باله وردی
مرحمت شد و از اضافه هزاری ذات و دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار
سوار پایه سربلندی گردید و همدرین ایام شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده
ملازمت نمود درین ایام نظر عاطفت مستعد پرتو رعد تربیت کشور پرتو عنایات
و توجه بر ساحت حالت قبول و قابلیت استعداد تربیت شاهزاده سعادتمند
بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر که منظور نظر پرورش
آبای علوی نسبت بود مبذول و در رشته تحریر منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار
بنام نامی آن والا مقدار فرمودند و نمایش مراتب برو الا منزلت معلی
آن شایسته نوازش نمایان و افزایش پایه پایان را مرحمت علم و نقاره
و طومان طوغ افزایش داده دستوری برپا کردن سرادق سرخ که از خصایص
پادشاهان و شاهزاده‌های رشید این دودمان دولت جاوید نشان
ضمیمه این مراحم عمیمه نمودند هشتم دی ماه حضرت پادشاه معارف پناه حقایق
آگاه که از کمال رابطه همدلی همواره خواهان همنشینی ارباب عرفان و اصحاب
ذوق و وجدان می‌باشد و پیوسته راه آشنای مرحله پیمایان طریق معرفة الله
که در مبلغ نزدیکان بلندپایه قرب سبحان شهنشاه اند ملکشاه نیند یاران
معهود شوق صحبت عارف خدا آگاه عمده مقربان درگاه

...در ـــ الوقوع سوانح صورت پذیر شد شاه جهان بادشاه با شاهزاده های عالی مقدار
...چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر همانان و آنگاه در آن چند برادر خود بتفنگ و تیر افکندند
...نفاه بحسب امر مطاع بخت شاهزاده های جوان بخت چندی و دیگر را شهید
...نموده همه را از ارکان دولت ابد پیوند انداختند و چندی که ور کرده کرداران
...قراولان زنده و دستگیر نمودند و قافله اقدس بند کامجعفریت ازین بیکار
...ربیع الثانی فی سنه بنهایت استعداد و فرخی گشته از آنجا شاد و کام متوجه دار السلطنه
...لاهور رسیدند ششم ادر ساحت دار السلطنه لاهور را از ورود مسعود شهنشاهی
...زمین و زمان مکانیت دار الخلد جنته یافت و تبارکی سرزمین دولتخانه
...معلی را از نزول اجلال و قدوم همایون بدل آن پادشاه والا منزلت
...الدو کار بالد و در همین روز عنایت نهایات ان احسانات کبرا از خصائص
...پادشاهان این سلسله عظیم الشان وارشد اولاد امجاد والا است
...سلطان دارا شکوه لطف فرمودند و سرکار حصار را که تعلق آن
...سرکار شاهزاده ها نهایت فرخنده فال و خجسته شگون است بیرمان
...عالی همت ارزانی داشتند سابق صوبه داری ملک [illegible] دکن
...ملک صاحب صوبه تفویض می یافت اکنون دو صاحب صوبه در ولایت
...جدا جدا مقرر نمودند چنانچه بالاگهات به برار و دولت آباد و احمد نگر و مضافات
...بنیانکه مجموع ملک ازین بنوزده کرور دام جمع دارد بضبط و ربط صاحب صوبه
...متعلق خانه باشد و پایین گهات که نوزده کرور دام جمع تمام است با ملک صوبه دار
...باشد بنا بر این خانه زاد قابل سپه سالار کاردان [illegible] خان
...بخشی [illegible] خان زمان بانی ملک [illegible] قرار شده الکا میانه بالا
...خدمت بعهده تعهد او مفوض گردید و با اضافه سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه

ازان‌های واقعه طلب این الحدود بوقوع پیوست که مهابت خان خانخانان
از استعداد عارضه بواسیر کهنه و پیرانه که درین نزدیکی معروف شد تا یک
صوبه‌داری ولایت علاج نمود و از وقایع این اوقات شعبده تمام عجیب
نشاط اندوز حرکه حکورست که هر کس بسعی فرمان روایان این کشور مفصبه
ظهور نمایان نشده بود و بسبب اتفاق شیوع آن تکارها دور الوقوع
اینکه چون جز اکاه و بعد انوع ها بوز وحشی که اکثر اوقات در بیابانها
و دروشت می باشند بحسب معموره شوره زمین شیوع است که از ابادانی
بعید الوقوع میباشد چنانچه از راه دور باشند مبین آنده بار بکار خود
میروند و باطراف بهره و خوشات که از برکنات عمده تجارت است
و بر کنار رود بار بهت واقع گشته از بس که سر زمین بسیار است بنا بر جز کور
نبرد رای حشمت است در هولا که نور جیان سرزمین باسر نهال بر اکب موکب
والای حضرت نوبهار کشورگیر و بیداله و روحانی قراول بیگی مذکور که در الخولیا
بیکناره شطری دراورده که غدیر نهایت کم آب در آن واقع بود بنا بر آن
بخاطر آورد که سر راه را شبجوار معمر معتاد گله‌های گور را بگیرد و چون بهر و رشتا
بر سر این غدیر را هیدا انها ر بدام اورده و در هفته دفعه عرصه کار را برانها تنگ
ساخته بخاطر جمیع با تمام لمام لوازم قرعه بردارد و مجملا این اندیشه مستعد را
نزدیک را انگاشت بر سر انقرام آن بنها و آنره بحیث تفحص الشعوذ
متوکلان نمود و انگاه جمعی را بحسب مع آن الگاه مهیا تعین کرد و چون
نمکرا سوخته دردنان آتش عطش زا زا آب خوردن باز داشتند و
ناچار بدان مضیق درآمدند و در هنوزت دام کلان موسوم بباد خزانه اطراف
آن شده نیکی را بحیطه احاطه در آوردند و چون ا همینه گور داز راه بوم

دور از بزرگی نموده سرحد عظیم بلاد کیاست را به سردار و اکوزئی بدون
تحصیل رخصت متوجه درگاه گیتی پناه شده بود و درین تاریخ رسیده
خود را به سعادت ملازمت پادشاه قدردان مهربان رسانید
و بندگان حضرت چون اطلاع بر خصوصیات احوال خان زمان فرزند
و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و آزادی و کارطلبی او در نظر
داشته به دولت دیدار شدند که این معانی بنابر اختیار از و سر بر زده
و با وجود ریاست بر پاس خود داشته الکاها در سنت آن عالم سرحدی را
از دست نداده و بدون اضطرار به دستوری روی به دربار کیهان مدار
نگذاشته بنابر امینی گرفتن و مواخذه برو گرفته امینی را بر روی او نیاورده اند
چه از آنجا که حضرت پادشاه حکیم منش سراپا و ایشان همه جا مقتضای عقل نموده
دستور العمل صلح و الا از دست نمیدهند چون التفات محبوس در منع لیکن
از جهت رسمی اغماض عین نموده حمل بر بیهوشیها و کوتاه اندیشیهای
خان خانان کردند و بحسب ظاهر با کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناهنجار
آن سردار با جمهور و با فرزند خلف ارشد کارآمدنی خود فرموده اند که
حال اینست آشنا و در بیگانها الکاه بر زبان مبارک آورده اند که از طور
معاشش ناپسندیده مکروهیده او با خان زمان ظاهر میشد که رنجش خاطر در آن
و سبب بر نیامدن در درگاه از وهمی بوده مخلد چون بلاد کیاست الکاها مشتاقی
لدیق بر برشت سالی توقف از موقف خلد فت قربان اکثر مقام
خان دوران صوبه دار بالوه شرف صدور یافت که سمند زنگ از آنجا
بلاد کیاست شتافته تا رسیدن صاحب صوبه دیگر حفظ الشهر و ضبط
و ضبط و ربط سرحد بالاست متعلق به آن سردار و انفال را در همین تاریخ

رسید و معهود آنکه در محکمه حلقومش بریده کلاهی بر گلویش بسته بادیه
جز نشتر تدبیرش بر سنگ خورده بود از کوشش گریز پشیمان شده بر رفض تدبیر
اعتزال نمود و حوصله‌اش ازین حسران میان تنگی کرده تشنیع این امر شنیع
منکر که عبارتست از دعوی علانیه فاحش است بر خود نپسندید ولیکن ازین جراحت
که بر وی رفته بود اظهار ندامت نمود و اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار
کوشید و بجایی نرسیده سودی نکرد ناچار رضا بالقضا در داده دم درکشید
چون بحوض مقدس رسید که در نواحی گنبه از توابع کاهول داخل مضافات
جالویه که بوفور بیشه اشتهار دارد و انواع نخجیر و اقسام جانوران وحشی
یافت میشود و صید قمرغه پادشاهانه دست نمیدهد با اسد روزبهان قراول بیگی
حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطه جانوران فراهم
آورده در جایی که مناسب قمرغه داند جوش رانده نگاهدارد و چون
فرموده بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکتازی و شکار اندازی درآمدند
سه روز پی در پی دران سرزمین رحل اقامت انداخته بنشاط صید و
صید نشاط پرداختند و در عرض ایام چهارصد و بیست و سه راس از قوچ
کوهی و چکاره و مارخور شکار شد و آن عبارتست از بز کوهی که
رنگ شیر خوانند و بهندی زبان رام چیله گویند از آن جمله پنجاه راس به تیر
و تفنگ خاصه انداختند و باقی را وقتی که شاهزاده شکار بار برداختند
جمعی از مقربان حسب الامر اعلی صید کردند و در سوانح این چهار و نیم ماه
مذکور خان زمان که همواره از ناصیه خان خانان پدر خویش [illegible]
درشتی و تندخویی بنابر پیروی سرشار و بر خود و با همه را که از حد تعدی
تجاوز در رشت بجور رسیده دل رنجیده خاطر شده بود که تحریر آنچه

بتعمیر رو برده باشند متکفلان مهمات شرعی و متصدیان خدمات عرفی شرائط
تحقیق و تفحص بجا آورده مسلمانات را از رقبه و القرف و اراضی مساجد که از زمانه
کفار بر آورده بود و مسلمانان در آورده مجدد بدین طریق قریب [illegible] را در سلسله
از زمانه کفار بر آورده بود و مسلمانان در آورده‌اند قریب چهار صد مسجد و سبب الطیب
خاطر فاتر کلمین طیبین گشته از ته دل مسلمانان شدند و هفت مسجد از آن غیر
فجره برآید تا زیکه عبادتگاه اهل اسلام و محل جمع مساجد مسجد عباد
دار تا در نام کردند و سه پنجاه از بیخ بنیاد برکنده شد که آن مساجد
و معابد بر اساس باقیست چون در سواد قلم تقدیر بمقتضای قضا [illegible] عزل سید
عبدالقادر که مدار [illegible] میر عدل از دو معلی رفته بود و الحرم بقصد [illegible] زاده
رفع مراتب و الفضل منصوب بتقلد دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عزلت و اختیار
عزلت جرم ممنوع و چون بنا بر اندیشه باطل و طمع خام مفسده نکیده که نفقه
دام کسید و چه ها برای مسجد جامع و بنیاد در ریزه بنیاد و باستظهار تمام از کفل
منصب کاملی رفاقت مذکور استعفا کرد بندگان حضرت آن سید رفیع القدر را
در رست کو بند رشته از چند مدت بر مسئله معاقبت در شدند و میر برکه بکار [illegible] را
حسید نیکو بحضر پاک دین صاحب و یا بنیاد است که بحسنه بقصد این شغل شریف از قضا
از شغل شریف ارسا بر دم ادبی در پاس و دربار [illegible] برگزیده به حفظ
مرتبه عدالت و در آن تقدیم کمال دادگری و نیکوکاری و [illegible] نشر رشته
و تقدیم و انصاف در کار و بار پاس شریعت و حقیقت هر گونه خصائل
دقایق و دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و ارباب داری
در سلوک این طریقه دقیقه با جاریست بر کار شد و چون او متقلد
عده این امر شد و کند اندیشه مسند مذکور کوتاهی کرده به تشمیر [illegible]

نمایند مجملا بر سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شده ابواب عواطف
درباره ایشان بوقوع پیوست و اینمعنی محرک سلسله اهتدای راجه جوکو شده
و نیز دل از علاقه تعلق بعقدهای پوچ و هیچ زنار پیوند گسل گشته بر شاه راه
راست هدایت آمد و عقد بیعت اسلام چون عقدهای سبحه تسبیح و تهلیل
بعقد دل پریشان بست و چون ایشان هدایت گرای پیرایه ایشان نیز جمعی متابعت
او بخت یاری و طریقه دین پیش نموده رفته رفته سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند
و حضرت خلافت پناهی قاضی و معلمی را موظف ساخته بجهت تعلیم لوازم اعتقادات
و وظایف عبادات مقرره بر ایشان گماشتند و چون ظاهر قصبه گجرات
پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ القصبه
معروض واقفان عتبه سدره مرتبه داشتند که بعضی از کفره فجره زنان
و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند و گروهی بدبخت خارج از دایره
دین از طور خرد و از حدود پای بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات
خود نموده اند بنابر آن آنحضرت تحقیق حقیقت این امر را بشیخ محمود گجراتی
که گجراتی کم دار و عقلا همگی نو مسلمانان بدو مفوض بود رجوع فرمودند و مقرر ساختند
که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را از ایشان و مساجد را از منازل
این بدبختان جدا نمودند حقیقت بموقف مقدس رسانند چون شیخ پاک
نفس رسیده نموده واقعی برآورد بعضا و اصله و کنیز مسلمه را از تصرف آن
مردودان برآورده بمردم متدین برسم کابین سپرد و چندین مسجد را
از جانهای ایشان منفرد ساخت و زهی سعادت که بسبب مصحف مجید
استحقاقی از دست رفته بود بعد از اثبات ادراک دزدی زدند
آنگاه او را بعلت تعبد و پیوست که در سایر ولایت پنجاب علیها جا اینصورت

بازگرفته‌اند در زیر چرخ والا نظیر خود ندارد چنانچه روش تازه آن نیز یک رنگی و
حال و طرز از نحوی مطبوع طبایع اقتضا کرد رفته رفته روش خوش آینده ناکسان را
تکیه‌گاه ارباب همم در دم بر ورد باد و جو وانکه کمال آن بود که طریق مستقیم او از
کمال قوام و متانت با قیام قیامت برای استقامت خواهد بود امروز تمهید بنیا
متین او بنظار روش نا سپهر حکم یقوم بارین دارد و اکنون ازینجا و درین فراه
روزگار بتقریب مذکور رو داده و بنا بر شوق سخن را رفته رفته درین وادی
بطول کشید باز آمد با سر رشته سیاق سابق که عبارت است از سوانح دولت
بپادشاهان میرود و درین ایام بمحض خاصیت حسن عهد پادشاه دین پرور که ثمرهٔ نیت
السنه در بود و راجه جوکور زمیندار بهمبر با سایر قبیله و عشیره و خویشان جمعی
که قریب بهزار نفس بودند اسلام آوردند و از حضرت خلافت مراحم دولتمند
خطابات یافتند و سبب صدور این معنی آنکه بعرض والا رسید که اکثر سکنهٔ ولایت
بهمبر اطراف و نواحی آن با وجود داعیهٔ مسلمانی و انصاف بسمت آن از رسم
جهالت هندوانه با کفار وصلت میکنند و تا الحال این طریقه در میان ایشان
مسلوک است که دختران کفار را که بمسلمانان داده باشند بعد از موت دفن
میکنند و دختران مسلمانان که در خانه هندوان باشند بر وفق رسم ایشان
بسوزانند و میسوزانند لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرقانی را که از نو
احکام یزدانی برسالت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شرف صدور یافته
بوزرای والا نهاد شریعت غرا طراز امضا پذیرفته حلیهٔ توقیع نفاذ بخشیدند
که مسلمه در خانهٔ کافر باشد او را با سلام بانواع عواطف السنه در خانه برگردانید
و اگر مقتضای شقاوت ذاتی بر کفر اصرار نموده تن بدین در ندهد و کرد ولیا
بدین سعادت نشود بر وفق وسع مقول جرمانه گرفته او را از مسلمه تفریق

سبب مرور بیشتر کمال عشرهٔ کامله پذیرفت لاجرم آن قدر دوات نامه مشتاق.
در صورت قدرت حق قدر او بجا آورده تا بجایی در مقام انعام و اکرام او شد
که مُهر مِهر بر وا افکنده حاصل خزینهٔ پادشاهان بران گنج یادداد و آرزو زادگان
افتاده بلکه مُهر مِهر از آن پنج گنج روان که وراثت بردارشته نقد دل و دست
و سر پنجه و تعلق از همه اینها با سه دل سرور بیشتر سرگرم صحبت لی از با عشرت
گرمی حضور و سرور شد درین اثنا گوش روشن سلطان نها در مجرا آید شد که ازین
دست و دستیاسنبر از قضایای اتفاقی بدست راجه بیرت سنگه آمده لاجرم بیار
چشمک بر نطع جام مقام پخته کاری در آمده نامه از روی کمال ملایمت و همواری.
بر او نوشته سر حلقه مطلب اینکه چون از مواهب آسمانی ازین عالم عطایا رام
از راه ارادهٔ انصاف و مروت اتفاق ایراد و که از جمله مکارم عظمی
و زیادتی این چنین بکرمت که در زمان تدبیر آمده یعنی نایک بیرکور اگرچه
جمله این ناسبت دنیا از جواهر و مطلعه و از راجه بچاره آن در مانده و چند اینکه و
زیاد و جواهرات عظیمه در دل آن پدر دل پذیرفت شدن ندارد و بکار پرسید و
چه سلطان در همه نایب قاصد بر دور زر و سلک و کیور بر و علیه در نشست
و معتمد از ور بر وحی در آمده بلاجرم تا و چون اینکه جمیعی نوابت بزرگ ان هجر
جانی و باجاجر با کلکل و ابکر ابرا نایک را سبیل بهیمه بخدمت سلطان می فرستاد
نایک نا فرجام روزگار شعر و تکرم در فن و نابر سلطان ز دور کار تقصیر نمود.
و بعد از نایک سهندی کوانتار که از نوشش سپاه کن را اعلیه داده محفل
آرا بر بزم گاه زر کار دست نعمت در او در نتایج روزگار ذخیره دراز محمد شکنند
راجه بیگ نا سر هم یعنی بود و باشد حسب الامر حضرت عرش آشیانی راجه روزا
نزد از فرستاد از پرتو نظر عنایت و تربیت آنحضرت کارش بجای رسیده

بالا رفت

ن کشور نقیبانه و بهمسر ندارد از دار السلطنه لاهور که حسب الامر اعلی برای تا
تصانیف انجا توقف نموده بود و بدریافت پابوس اشرف رسیده دوازده
دهر بند که دران مدت بنام نامی آنحضرت شاهنشاهی بکر و نغمات مختلفه
موصوف ساخته بود در انجمن والا بسمع عالی رسانید و ابیات لطیف بلیغ
اقدس و حافظ حقایق یاب دقایق رس پادشاه هنرسنج قدردان افتاده
همت
و از عنایت حضرت پانزده هزار روپیه و کشته چهار هزار روپیه بانصد هم وزن او بر وی
شد و هر بند عبارت بیت از تقسیم بعبارت نموده که بنام ملوک و امرا و جانب دولت
ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و لیکن بعد که بجهت تقسیم
بنام کسی معمول نشده که این طبقه و امرا هیچ عقیده بامکلت کسی در حق آن مطلب بار و بار
یعنی جلال حق تعالی قابل این هنر و از مخترعات سند راجه مان تونور راجه گوالیار
و علت این اختراع آن باشد که در عهد باستانی تا زمانی راجه مان مذکور مدار
اهل هندوستان در غنا و سرود بر نوعی از صورت فن علم بوده که اشعار گیت و چهند
و دوهره متحول بود و چون نظم آن بطبیعت اهل آن زمان نبود که فنون موسیقی از الوار
در سایر بلاد و هندوستان رایج شده برکمال اشکال از زمان راجه اهل کشور از انجا
نغمه‌ها تصنیف نموده چندان ذوق بسیار از صفای آن بر اهل هند لاجرم راجه
مذکور که نهایت مهارت در فن موسیقی داشت تالیف نغمات مطربه و رانشت چنانکه
نایک بخشو گوالیاری که مشهور است باستادی این علم است ترتیب داده برآورده اوست
نایک گوالیاری هم بدرو دیگر بوضع نموده انهار مسوخ ساخت و رفته رفته
نایک بهر کونه در این فن فرید قرون و اعصار است بدقت طبع تا زکر و از انها
تصرفات ایشان بکار برده این طرز تازه را بسر حد کمال رسانید و از ان تا
تا ز موجد را ... و نایک گوالیاری که لطف کلام در تمام هندوستان اهل آن

را همراهان از عقب چون برق سوزان بر قلب آن سپاه رو برو گردیدند
و بیاد حمله نخستین صرصر کین برانگیخته آن خس گلستان مکس صفت را که جا کرده
نشیمن ساختند بیکبار برده تا بیدا بلکه معدوم مطلق می شوند و باز بیگانگان فرصت یافته
در ساعت مخلوق شده هجوم می آرند و باعث کدورت و باعث و عدیم المثال
صفای وقت گشته بر همزن هنگامه فراغبال می گردند بباد فنا بر داده و از آنجا
نهضت مقصد شده با سایر ملازمان در نیم شب ماه داخل برهان پور شده بودند و
بندگان حضرت بعد از استماع این حقیقت سر تا سر کردار و گفتار سپه سالار
نکوهیده و ناستوده گرفته لب بخطاب و عتاب واعظانه گشودند و سایر همه
چون بوجه مرضی حضرت نبود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر گرانی نمود چه
اکثر اوقات با همگی شیوه های نا سردارانه او بر زبان مبارک می آورده
غائبانه نکوهش می فرمودند و بر زبان می آوردند چون شاهزاده بجهة
تسخیر قلعه رسیده که فتح الله کمتر بنده های پایتخت همایون بخت
بنابر آنکه کیفیت ناشایست ناپسندیده بود و تمام سلوک بروش ناسردارانه با سایر
سرداران فرموده دل رنجیده خاطر شاهان تمامی بنده ها و گوش بحرف
سخن چینان فتنه انگیز کرده راه نفاق همگنان گشودن الکاه بمقام
اصلاح و ربنا بدان و از همه عمده تر نصوبت رای خطا بر اتمام و درست نمودن
و شاهزاده رای بر آمدن او برهان پور باز گردانیدن بالجمله الحال از موقف
خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر
امرای نامدار بیلا توقف بدرگاه والا معاودت نمایند بیست و چهارم ماه
گلستانه تکلاوت که در نیولادها کبراء خطاب یافته و در فن موسیقی بدیل
ندارد خصوص ترکیب عبارت لسیس القصائف فی اجزاء اسماء بدیعه بمعانی عالیه

بجزم عزم کمر بکرد و بهر باب سپاهیان خطاب داده مصلحتهای که غالب آن مستلزم ... بود
و عاقبت کار بدان انجامیده که عنقریب زار از تهور امیران دو قرار داده احکام شد
چنانچه ازان پس به تاریخ اندیشه پیش برد و قطعاً مهمی در پیش نهاد و بانصرام رسید
فرمان منیع قریب بر شکال که در حقیقت چرواهی علت بامر جمعیت
لشکر در میان بود نمایان آمد چون سپه سالار دید که سرانجام کارهای ملک
بدین مقام رسیده و دانست که بیش ازین توقف باعث مزید خرابی کارها
میشود و مفسدان کار را از پیش نمیرود و ... از روی پیش نهاد دیده و دانسته
تسخیر قلعه را بتاخیر قرار داده از شاهزاده عالیشان درخواه دستوری معاودت
نموده این معنی را بوجوه معقوله بنابر اعتقاد خود خاطر نشان و دل نشین
ایشان ساخت شاهزاده والا قدر سایر امرا را طلب نموده همگی را
دستوری کار سازی ارتحال داده خود نیز همان روز از مقام مزبور طبل
رحیل کوفته ... علی السحر ... دادند و از بیم ... سحاب ... عالی
... تحریک ... اهالی ... سکون را بر هم زدند ... منصوبه بند
... بدست ... کف بر لب شور و شغب آوردند
و هوا از شورش و آشوب ... حاصل داده سر راه بر راه ... و ...
فی شبه بر طریق عبور عسکر منصور قیل بند کرده موکب اقبال باستعداد ...
بتاریخ ... کوچ در کوچ متوجه برهان پور شدند و بعد از قطع ... چهار
مرحله ... منصور ... خود را رسانیده مرکب ... که حقیقت ... برابر
مروان ازان ... باران ... کار ... آغاز کردند ... فرمان
... و ... همگنان ... و باران ...
بکار ... ساخته یک بار دیگر ... آورده ...

سستی و کوشش سودی نداده و در اواخر کار از جا رفته گری فرو ماندند چه با ده گروه زیاده
از هیچ جانب کاه و هیمه و کاه بجا بنده نبود و هر نوبت که آن تنگی میرفت تا بیست گروه
در طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار محنت و جنگ و جدل خوراک
یک روزه بدست می آوردند و از آمد و شد بسیار که باعث لاغر شدن
و تضییع اوقات میشد وقت بر پرداخت لوازم محاصره و سرانجام ساباط
تسخیر نمی‌نمود و از همه عمده تر وجود نفاق بود که باعث عدم اتفاق
و علت نرسیدن بمطلب شد و باعث شدن این نفاق آن بود که در وقتیکه
که خان دوران سپه سالار را که یک بو وقت نمود و چنانچه در جای خود گذارش
پذیرفت از زبان او گفته یا ناگفته در افواه افتاد که خان خانان سعی
از قلعگیری نجات یافته گفته گفته این معنی بخانخانان رسید و از این سخن
ماده رنجش پیدا شده دیگر آنکه اکثر امرا و سایر ارباب مناصب اند
سلوک خان خانان آزرده خاطر بودند وقت یافته تمامی سخن چینی
در آمدند و از زبان سپه سالار نیز گفت و گوهای نا ملایم و سخنان بیجا
بخانخانان رسانیدند و از فتنه انگیزی مردم در میانه آتش بعض افروخته
شد که بخود داری نورسانید و مدارا جستن ساختن آن بهیچ وجه صورت
نبست و کار بدان کشید که از راه رعایت جانب جانبین حمایت
طرفین شراره شرارت از هر دو سر بر همگنان سرایت نمود
و عاقبت بجهة عداوت در لباس نوعی بر روی کار افتاده و دشمنهای
نهانی آشکار شد و معامله بجائی رسید که دوگانگی بداد و اعانت خیرخواهی
از سر وا گرفته تا اتحاد سپاه در میانه پامال شد بلکه تمامی لشکریان کار
بیکدیگر کوشیده در رفتن دیگر رونق بازار بدول می‌نمودند

شعلهٔ آتش در زنهار زیر بار نه نشسته و بادها از قطار بدیگر قطار با هم
نموده و در یکدیگر زدن شتر و گاو بسیار با چندین اسب و آدم و دیگر
سوختند و از این جا و به ناگاه شورش در سپاه افتاده تیزی که
تمال جا و داد بر هم خورده و افواج غنیم نهاده جا و دستیار نمودند
ور مرو گاو بسیار از مردم کهنه جدا نموده پیرانند و از این اثنا قادر و را
و سپیدها بجهان محی الفال را ناپایان روز و روانند و در لوازم تعاقب
از راسیر و قلیل تقصیر روا نداشته و شتر و اسباب کهنه را خلاص نموده منزل
معاودت نمودند چون در عرض و طول مدت باوجود بذل مساعی
جمیله اولیای دولت کار نقب بجائی نرسید و مقصد بر وفق دلخواه بر نیامد
چه از بعضی نقبها آب برآمد و باقی را آن باد و نیمای آن خاک بسیار برده
سوراخ نقب که از طلبکار الله و در و بجائی نرسیده بود و بنابر اهتمام آن خان
ار طلب سنجاجت بنای که کوشش تمام در بالای آن بجای آورد از بعضی جا
بت هکوز سالم مانده بنا و دیوار برج ها بجائی رسیده بود و در حضور
با هزار و هزار آتش زدند اگرچه یک برج برید اما چون راه بحجت
صحت در حوالی پوریس با سیاه کرده شکست و در چند چیرکه نیز هم
دیگر نیز و یک بند دیوار بیست رسیده بود اما باده سود چون از انبار
بند و در این مرتبه نیز اندکی رخنه و رسیده چند کنگره که مقصود بود
رسیده با وجود وعده اما هم رسانیدن دیوار بس عسکر ظفر اثر بنابر بابی
وابسته تعذر علاج آن مرتبه کمال رسیده با آنکه خان خانان با فوق
در آن باب بدست و بازده مساعی جمیله مبذول میداشت
ان احسن صورت سایر آن باد گرد و وقت در تحقیق تاخیر از کار است

چند تن دیگر یافتن زخمهای منکر که باعث روسفیدی مردان است بچهره
گلگونه خون آل ساخته بودند و قلیلی از دم تیغ آبدار زلال حیات جاوید
یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند حق مقام آنست که در این
واقعه نصیرخان بندل مساعی جمیله خصوص در حق خانخانان و تخلص آن
والا از این نوع مخمصه مخوفه و مهلکه مهلکه که قرار بر آمدن از آن بد و نموده
بود از سایر دولتخواهان تنفر و تمام سمت اختصاص داده و هم ۱۸
پادشاهزاده شجاع از مقام کنابور کوچ فرموده بصوب بربنده روانه
و منزل آن والا تبار در چار دیواری که به نزدیکی خیمه خان زمان
برفراز بلندی اساس یافته بود قرار گرفت و در آن روز قریب بالعد
خونگرفته در تقریب موعد اجل موجل خود را باستعجال در زیده از قلوب بر
آمدند و در مورچال راجه بهار سنگه بندیله رخنه بدست و بازدن
در آمدند و باندک زد و خورد جمعی کثیر را رنگ باختن داده باقی زخمی
و کوفته راه فرار در پیش گرفتند روز دیگر بیست و دویم ماه مهابتیه [illegible]
گروهی از نجبای افغان و سپاهیان وقوع یافت و رفته رفته هنگامه جنگ
گرم و بازار اجل تیز شد و بعد از دار و گیر که جمعی از هر دو طرف کشته
شدند ناهید خلد فنا رو در مصاف سر یافته آخر روز خود را بسند
خانخانان رسانیده آغاز بانگ آمد زد کردند و بهادران موکب اقبال
مردم کوهی را فراهم آورده احمال و اثقال را در میان گرفته بر سبیل
استعجال بهمراهی ایشان راهی شدند در بیولدار تا زنجان بدنواز از
سعیده سار و نیرنگ ماهیهای سپهر در رنگ حلقه مار آتشی یافت
از سر تا بیک کار جوی بهم جوش در آن [illegible] برز و درش بود

چو

غلبه بنده بر [illegible] آن حصار رسیده جان گرفته خود زده از سر دیوار حصار بند
خود را بقعر خندق و [illegible] اما و عدم اقبال و بنا بر گذشته کارهای محصلان
السیف براولیای دولت قاهره [illegible] پوشیده ماند بجهت این رازهای خفی
روز بروز هویدا و خبر اینکه نهفته عادل خان را آگاه ساخته اند اکثر غائب [illegible]
[illegible] بمسامع [illegible] فرمان اند و در وفق قلعه شد و در این حال [illegible]
اطلاع یافته و در همین تاریخ شاهزاده با جماعت خان [illegible] گروهی
برنده رسیده چند روز بجا قرار داشت [illegible] که از توقف لشکر
منصور در همان موضع مردم [illegible] جمع آمده [illegible] باید [illegible]
همین قرار داد را [illegible] ساختند که با [illegible] و [illegible] السیف
مردم نظام الملک [illegible] احتیاجی روی بروی موکب اقبال شوند [illegible]
در [illegible] ناپیدا ان خان خانان که [illegible] سر خود را [illegible]
[illegible] و [illegible] خود [illegible] فرستاده [illegible] اهل نفاق [illegible]
آن اندیشه متفق شده راه [illegible] آن مردم که [illegible] خان خانان
چون [illegible] داد از مقهوران اطلاع [illegible] اکتفا [illegible] نموده
خود نیز [illegible] رسید چون [illegible] معسکرها [illegible] رسید [illegible]
مقهوران [illegible] و جمعی از آنها [illegible] و [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] چندی [illegible] قراول [illegible] خان خانان [illegible]
و چون [illegible] خان خانان رسید
در این حال که کار [illegible] سالار [illegible]
با [illegible] روز کار [illegible] اطلاع [illegible] تا [illegible]
[illegible] در [illegible] آن گروه [illegible]

آن سرداران چند روز در کنار رود کار بیشان گذرانیده و چون خانها با
باهمراهان بر جناح استعجال خود را بنواحی پرنیده رسانیده بر کنار نهر آب
بفاصله یک کروه منزل گزیدند نمود که همه مردم از سردار تا عامه لشکر کوشش
نموده همه روزه بسیار در این جمیع سپاه جمع گشتند چون این قلعه بر بالا موضع واقعست
و در همه طرف پیرامون حصار را از کلان هموارتر است زمین قرار گرفته چه بجهت
پیش بردن ملچار و سیبه و کار بهت با دقت میشود و با سرانجام کوچه سلامت
تو بر نشین قلعه چه جای تیر و تفنگ بلکه حصار گذار نمیتوان کرد متعهدان از راه کمی
آب نزول لشکر در جمیع جهات آن جهت احاطه نامه دشوار است با وجود
این معاندان از پا شروع در تهیه اسباب قلعه گیری و محاصره حصار نموده
تخت از سوی نگاه خود جمیع ملچارها قسمت کرده اند و در پیمان متعهد سرانجام
کوچه سلامت و سرکردان مهم نقب شده در پیش بردن اهتمام تمام نموده چون
متحصنان بهمه رهگذر خصوص از جهت سرانجام خرج و زیادتی قلعه استحکام تدارک
و محاربه و مرمت دیوار حصار خاطر جمع ساخته بودند کار بر مدافعه و مقابله
تدریجی شد بهمت بران گماشته بیست روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش دادن
توپ و ضربزن بود و در جانب عسکر منصور بهادران از بس ده کار بغیر طلب کار
پیشرفت کار را آمده بجان و دل مشکل شدند و در اکثر روزها چندین زخم خوردگان
شمار می‌شدند و بعضی از دانست مردم را نیز از رخنهای دیوار و سر کنگره
بتفنگ میزدند از آنجا که قدر اندازهای قزلباش روز یکی را به تیر اندازان
تفنگی را در لشته یا در لشته یک نیسکافی از رخنهای دیوار حصار که در آنجا
سپهی در نظر او جلوه نموده بود آتش داد اتفاقا گاه بیدی در فان نگاهبان
از شرح ملچار عسکر ظفر اثر در علیه [illegible] بیاجی دستبازه

از احمدنگر را در روز و بعد رسیدن انحصار لکهابکر این نوبت بقلعه رسیده بود و بند
دیم که از زنب خالی است اندر جنت و رینداد عادل خان بانواع حیله و فنو
کرد لهذا به بیجاپور رفته نحو محمدی سخن از ان وقت تا قلعه دولت اباد بجوز
تسخیر اولیای دولت در آمد همواره استحکام های قلعه رسیده و رضا داده کنانان
حله عمده دوست ما در رینداد سرشاد و شجاع بنواحی برهانپور رسیده ملکا
جلوه حضور درست با سایر بندهای دولت درست نموده در مجلس اول در خور دست
تهنیت شاهزاده بدان حضور رسانیده و شاهزاده تبا بر شمشیر قیمت همایت
تا پادشاهی وارد سپهر مستعد الحضور گشت و از ملکا پور خان آنان را خلعت
وفیل داده رخصت نمودند که اراده اطلاع بیشتر شتافته النسبت قیار راح
در ملک محال افغانی برافروزد و درین فوج از مسلمانان مبارز خان الیمه و روحیانا
و مرتضی خان و رشید خان و اصالت خان و باقی بیگ و مبارک خان نیازی
و از راجپوتان راجه جسونت سنگه گور و راجه بهادر و راو کرن راجه بهار سنگه
راجه روز افزون. راجه سارنگدیو سکرام زمیندار جنیوان هادر سنگه بندیله
هر دو سنگه هودیه عجب سنگه ما جند تن دیگر تعیین شدند و صورت دولت اقبال
بعد از ارسال این فوج با جان خانان و سایر بندها کوچ در کوچ راهی مقصد
گشتند و چون بمسامع علیه رسید که شاهنور یکی از خویشان نظام الملک
و نسبت او برهان ساخته بنواحی ولایت احمدنگر آمده و در نشر جمعیت حیله های
فراهم آورده میدان رسیده است که بجد و دولت آباد شتافته السنه جدار المحصورین
را منکوب سازد و از انجا بالنظفر نگر رفته در عرض راه متعرض احوال بیچاره و در سانیده ها
ده و فرقه لشکر ظفر اثر گردد بنا بر ان شاهزاده دولت خان را با پنج هزار سوار
در طلب تا غر خت ساخته همراهان با فوج آن گروه تا دکهار بر جوزد سزاوار

استناف رسیده بنا بر پاس نظم سلسلهٔ سخن در باب نظام شاهی احوال آن کشور در مقام
خود در این باب نیز بنا بر افتاده اکنون بقلم می آید چون قلعهٔ پرنده که از حصون حصینهٔ
دکن است و از قدیم باز اختیار کنار دولت ان بدست افتند از سلسلهٔ نظام الملک
بود و در وقتی که بر عنوان آقا نامی گماشته او تعلق داشت اعظم خان حضار
برداخته بنا بر وقوع بعضی امور در ره بتعویق دور کار یک جنس در خیر تأخیرها نقبعه
قبض و بنیاد لاجرم دست از محاصره آن باز داشته با نیل مقصود از پای حصار
مذکور برخاست و در همان کرت عادل خان بمیانجی نامه و پیغام در مقام تطمیع حیران
آقای مذکور شده نخست او را بمواعید دلپذیر منت تکلیف بیرون نقد و نقد استمالت
در سلک مردم عمدهٔ دولت ساخت و اقطاع نامی نامزد او نموده با این همه مواعید
امید افزا باقسام وعید ترسانیده که عنقریب لشکر پادشاهی بر سر این قلعه آمده
بجنگ و ستیز بحکم می آرند و در آن حال محال است که او بجان خلاص وارسته باشد
بنابران چون میان این دو سلسله عداوت بیست طریق اسلم در روش کار آن است
که کلید قلعه تسلیم گماشتگان اینجانب نماید آن ساده دل بعقل فی الحال
از قلعه برآمده عادل خان را دید و قلعه را بتصرف ایشان گماشت و او سیدی
فرحان نام غلام معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپ است بغایت بلند
و فانه و سر درست و دست اندرز و گلولهٔ ان یک گز نظر دار و شاید که ازان
بابت توپی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن ایشان در توپ ریزی است
مخترع ایشان نیست نباشد و آن توپ را رومیخان میر آتش نظام الملک
ریخته از آن وقت باز در احمدنگر بود و چون در زمان عرش آشیانی حصار
مفتوح گشت آن توپ نیز بتصرف اولیای دولت درآمد و چون در ایام
نیز باز قلعهٔ مذکور مسخر عنبر حبشی شد آن توپ را بقصد تسخیر قلعهٔ شولاپور

و زود بلند شده آن آب از هر طرف در یک شغف میگردد و بسمت کوهستان ولایت
میشود و منبع آبشار هم کمتر ازین چشمه است و بسیعه هزار هزار از آن منبع جدا شده
همه در میان کوهسار با نهایت شدت و تندی بی نهایت میرود و نشیب کرده بسیار
غلطیده می آید و نیز در یک جا آبشار را اصل از سه چهار ذرع زیاده بسنگ
و از کمال جلادت میریزد چنانچه از صدا و صدمهای آب در دل آن صخره ها رخنه زده
حوض کلانی به هایلی پیدا شده و بهم رسیده که خار زار ایشان قربها و چشمه ازان
حوصله بسیار در زیر توانند انگیخت و ازان گذشته اتفاقا خیلی ابرک را که قریب پانزده
گز به نشیبی که نسبت سنگلی دارد در عالم صوفی جز آفرین که طول آن قریب
و عرض آن نیز و یک بیست باشد بلند است و بصورت تمام میریزد و صدای که ازان
برمیخیزد و بسا می بلند میشود چنانچه دو کس هر دو نیز و یکی بدیگر باشند با یکدیگر
هم از سماع نتوانند نمود و آن آب ازین موضع شتابان و جوشان میرود
رفته چندین آبشار دیگر عادت میگردد که آن رتبه ندارد و ازان گذشته آبشار
سنگ ناگزیرست که بر یکدست بیلدق تو سر کرده قرق است و ده پنجاه آب
از قریب پانزده ذرع بلندی تا هر که با هیبت آن واقعه است میریزد بالجمله چند
ساعت براه کرده بریخال از سرپور کوچ نموده در عرض نه روز چهار پهر را
بور و مسعود بسر منزل اقامت جا و پرساخت و بیست پنجم مهر با یک کنار
قمرغه که چند روز پیشتر ده پانزده هزار کس از اطراف انواع نخجیر و شام و
روباس را بنده در کوه ها تا جا باهم فراهم آورده بودند بصیدگاه نشستند
و تماشا در هوا که بموج کاهی باشد و شکاره در آن روز سی و به تعلق و مال
و بجا مانده فردا آن آن صید نمودند بیان برخی از سوانح دولت که در ممالک محروسه
بوقوع پیوسته بر سر ... بدر رسیده بیان الصوبه و در مقام ... کشمیر بوقوع

بگرا ... ن روان گشت چون در علایق تفرج تاریخ وزن معهود و در رسید بیاران
روز یکشنبه هم بهر جشن وزن قمری آنحضرت بآئین خاطرخواه آذین و تزیین
یافت و بنا بر مقتضای حال و مقام سایر رسوم مقرره این فرخنده انجمن
بر نور زمان مضاعف لطف ایران سمت ظهور پذیرفت چنانچه مراسم نموده بار
بمرتبه رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر گشته ابر از دور طلب
و دامان آرزو گرد و دریوزه نثار چینی از توده های لآلی منثور که بر لفظ افتاده
دست گوهر پاشی بوده و واسطة العقد بکف آورده از جمله عطایا بالفعل آن
ارباب سخن یاری بخت همایون بخت بودند که قصاید غرا در رسم تهنیت و تنویه باب
بتعریف گستری مسامع والا رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیدند و یکی را
در لباس سر و پای خلعت در بار مانند سنجهای سخن بدیع فن شان از خلود ول
طلا همه تن در زر گرفتند و جیب و کنار همگنان را چون بحور اشعار آبدار شان
از گوهر شاهوار سرشار نمودند و هم چنین تمامی ارباب مناصب و غیره از فیض
نوال بکام دل رسیدند چون طبع اشرف از گلگشت این فرحت آباد باز
پرداخته خورشید منشین اقدس از آن باشی مقام بکوچ تعلق پذیرفت روز دوشنبه
نهم ماه موکب منصور کوچ در کوچ بچهار منزل مرحله پیما شده موضع سرنور را مرکز اعلام
ظفر علامت گردانیدند در طی راه گشت ناظر عاطر تماشای آبشار را و هر که در
دو کوهی چال بکر واقع است گرانیدند پس از تماشای معاودت بسوی منزل
فرمودند از خصوصیات کیفیت آبشار مذکور ... نشانی منبع آن چشمه ایست
موسوم بکوثر ناگ که بنیع چشمه کوثر دارد بر فراز کوهی واقع است که کوهی دیگر
در آن مشرف است و دو ... پیش بگرد گرده رسمی منسکد بر فراز آن مرتبه آبشار
آبشار را و هر که بچنین نظر بیست آشنا ... یک ثلث ... است

در یک رسته واقع ـ که هر یک در جمیع جهات چوب دست از طوبی برده اند
همگی بهمه وجه صدره ارشد ره و رکند شده چشم ماه و مهر کوکب اقبال از بیکم اباد
یعنی صاحب اباد دولت و نصفت فرموده نشر بهشت اباد و بر پاک نزول نمود
ان چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب بهشت است و مانند لعل بدخشان نوشانی
یاقوت ـ همان سرابستان و بستان رفیعی انهار بهشت چشمه افتاب انوار لطافت ابرور
موجش از جمانه هلال پیوسته ساغر سرشار رشک و حسن صفا افزای آن بود و دیده
روی زمین از حبشی کوثر ابروی موج چشمک یک نظاره جمال چمن پیش میرود بی
جاران برآمده و رفته رفته بهبهت همه وقت شده و صفحه زمین را مالکی نظم و نثر
و حلیه استعاره و تشبیه بهار است و وصف لطافت و سلاستش افزون
از پایه توصیف حد و نکته طراز و از جمله خصایص آن کوهی است در کمال درستی
اندام و شکل و نهایت سرسبزی و درختی چنانچه کوه اصلا بنظر در نمی آید و بیابانی
باغی در نهایت سبزی و خرمی محسوس می شود چه در میان آن قطعا بلندیست
بینت و وقوع آن هر لب چشمه نیکو لیست جمه تمامی و در سر چشمه عکس افکن بنشست
چنانچه در موسم بهار چشمه از انطباع آن لعبه نگارین زمرد ایست در کمال شادابی
و رفعت فرق آن سماع ممالک طلوع لغزیان حضرت صاحب قران بر کناران
چشمه که قطر سی جهل ذرع و دو صد ذرع و محقق ده ذرع است حیدر
ملک شمیر ایوانی بطول هفده و عرض دوازده هیبا و نهاده و بیاغ ورد
دیگر سو صحن جهار بیناورچه در میان آن کذرانیده و بیرو سرانا
و وطنی که هر یک شاه نشینی رو بباغ و در شتم باشد و از هر طرف آن ایوان
هفده با ایوان دیگر که مجموع چهار ده ایوان رو بباغ باشد و جای در کمال
صفا و پاکیزگی بنیاد نهاد و برفت و از جانبین عمارتها مذکور دو حجره چهار

و بر سر چشمه جوشنده که آب از آن بجوش سر بر زده نموده بحکم صاحب‌قران [illegible] ایوانی که بر اطراف آن
حاکمی این منار دلکش واقع است مترتب شده و در پیش همین ایوان در سنه
ترتیب یافته که آب چشمه از دو طرف داخل آن میشود و ثلث آن دو دوراه برود
که عرض هر یک آن بیست و دو ذرع زیاده است در آمده از میان دو درست
عمارت که بر پایین دیوار در باغچه مذکوره واقع است بیرون میرود و آب
نهر چه که جانب دست راست روان است از آبشاری که در نقاط آن بهشت
و رسیده است بباغ ارم آیین که در زمان آن طرح یافته میبرد و درین منزل
سه روز با کمال نشاط و انبساط عشرت‌اندوز و عیش‌اندوز بودند و در شب
این ایام نیز چراغان جشن [illegible] بود و حسب الامر شمع شبستان روزگار چراغ
دودمان صاحب‌قران نامدار سمت افروزش پذیرفته تا از یک روز [illegible]
آب [illegible] در سوم روز تماشای چشمه لکه‌بهون که بفاصله دو کروه از [illegible]
واقع است تشریف فرموده بنا بر آنکه [illegible] دل‌نشین بمقام صورت
پذیر اتمام نشده بود در سر سواری بدیدن اکتفا نموده بصاحب [illegible] معاودت
فرمودند این مکان نزهت‌آفرین در دامن کوه آن سرزمین که با اشجار
سرو و صنوبر مشجر است واقع شده و چشمه در کمال صفا و لطافت از آن
بجوشش در آمده بمثابه‌ای که قطره قطره [illegible] قطره رطوبت سحاب [illegible]
و از کوه عذوبت [illegible] حلاوت [illegible] در روش سلاست [illegible]
و طور صفا و لمعان باب گوهر تعلیم می‌نماید   این چشمه حوضی بار ده
در ده ساخته دو نهر بعرض دو گز از طرفین آن جریان پذیرفته بود و حوض
که همان [illegible] ساحت [illegible] و اتصال می‌یابد [illegible] در آنجا بدریاچه که طولش چهل و بیست
و عرضش چهل و پنج ذرع است داخل میشود   [illegible] سرافراز بر کنار دریاچه [illegible]

ا تا آن دو رشته از ربع و بنا و دیر از رخنه آن که ز آباد دار السلام ارا [illegible]
انجا قرین دولت ابد منزل حیش که سابق بنا بر تنزیه باغی یحیی بعون الله ازد
ردم بود الحال با صرف آباد موسوم است و فنا از مکرر انجا باغی ابیات
چو خوب بسط اوج از رخنه و عمارت بسیار خوش و مرغوب باغچه جهانگیر فرح
ان هشت ابواب دل نشین اهل نظر آمده عزم رحیل از بهار بسمد را
با قامت ها و در مبدل سیاره متوجه گشته سه روز در انجا اند از [illegible]
غفران والا بر کنار رود دریاچه ها و انهار ان چشمه سار سلسبیل آثار چراغان در عرصه
طهور جلوه گر آمد که از پرتو عکس حبابها و انهار که از انطباع نور زیبا جهانها جدا اول
چشمهای انوار شده بود و زجاج چراغان تا محضره تا روز [illegible] روشنی [illegible]
بر با اند روز چهارم باراده گلگشت سرچشمه اچهبل کوچ فرموده بعد از قطع
کرده در آن محل نزول اشرف نموده این نزهتکده بدایع آئین که بالفعل
صاحب آباد موسوم است از جمیع جهات بست خوبی و دلکشی چهارست از ربع مسکون
نظیر خود ندارد و سرسبز نگونها ران سرچشمه البته نهایت [illegible]
سر سکندر که در ره طلب چشمه حیوان سیر ده همواره و نیز آن نگران نسبت
چشمه امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بر آن و در صفا و نور آن منبع آب
ت چشمه آفتاب [illegible] الی مرتبه ایست که لوح بلورین سینه سیمبران دریا [illegible]
برا [illegible] ان سینه سیر منتهی اند کرده [illegible] و [illegible] آمده که چشمه سار
حیوان [illegible] از آن چشمه تمنا به فیض [illegible] آن دارد و از [illegible] چشمه
روایان کوه [illegible] آبشار [illegible] است و قریب [illegible] کمال
رنش و خوش [illegible] از آن فوران [illegible] آن چندین عمارت [illegible] شاهانه
حسن [illegible] بوده و [illegible] در سال هزار و پنجاه و [illegible] هجری [illegible]

وقایع عبور ما تعلق شاه آباد و بحیره شور دار السلطنه لاهور توجه رو نمایند
بنابرین بیست و پنجم ۲۵ شهریور مطابق بیست و سیوم ربیع الاول از دار الخلافت
دو ساعت از روز یکشنبه موکب جاه و بیرق فیروزی لمعان رایات از کشمیر برافراشته
پرتو انوار نیر اعظم بر روی زمین که از روز معاینه از عالم بالا ده له وار کرنا
نشین شده بود و حلل شقیقه زار رشک فرمای بزم سپهر و جویبار بهت را
روکش بهر کسان مانند جوی شیر ریاض رضوان ساخت و از روز شنبه فیروز بهین
در وسط باغی ارم آیین بر کنار دریای بهت در جهت بالا نیز که سبب عوا کر آن
و از آن جا با دولت خانه شهر سه ۳ کروه ویراج و از زره در پانچ کروه
مسافت است اساس پذیرفته بود سه ۳ منزل چنین سعادت شد روز دیگر
قصبه بیجی بور که از این منزل سه ۳ و نیم کروه است تشریف برده و از آنجا
بحراره چهار و نیم کروه مسافت و از آنجا تا پور رود و لسعو و فیض پذیر شد چند
چون درین مقام شاهزاده دارا شکوه عمارتی عالی بنا انداخته بود و
نهری بعرض سه ۳ ذرع در وسط آن بحر دریای در آمده بواسطه آن آبشاری
که گویی مجاری نهر مجره جاری است ترتیب داده بر تخت و در آن سراب
نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت تمام یافته بود یکروز اقامت
نموده بعد از تماشای چراغان نمایانی که منصوبان آن بلند اقبال بر هر دو کنار
نهر نموده بودند روز دیگر تا ملک کنج بلکه مقطع سیر عالم آب سواری
کشتی است یکشنبه آمده از آنجا تخت روان بنا بر حسب الحکم شرف
بر ورد چشمه آن که در سایه چنار عظیم القدر واقع است و ... زعفران دانگر
بمنزله و چشم روی زمین عمارت خاطر پسند و منازل فردوس مانند بنا یافته مثل
نمود و چون در آن موضع مکانها عظیم بود ... اهد دلکشا بهتر تو کشت

رفا

ا

لجمله عجایب بسیار که از آثار غیبی اولیا شمرده میشود و از ظهور امثال آن عقل روی کار بینا [illegible] یار
ور نمایش بود و کیفیت این بر این وجه است که چون بنا بر ضرورت سلطنت ملکه جهان
بیگم صاحب باغ جهان آرا از فیض قدوم و برکت قدم [illegible] در رسانیده
سایر عجایب که بنیان آن اقتضای عظمت میشود با بسیاران محل سلطنت نظاره سایر
عجایب [illegible] بر در وخته از تماشای سیر آن بستان [illegible] اند و در ابیات
افروز شدند و تفرج کنان در چمن گلشن [illegible] از حوالهان نموده از فیض [illegible]
انوار زینت افزای قفسهای آن بودند قفسها را در [illegible] آن کالملکت [illegible]
چار طاق که [illegible] ابزار و [illegible] که در خور آنند و در کمال زینت [illegible]
بر سر راه آن [illegible] اتفاق افتاد و کم از همه سوار [illegible]
خیابان و چار چمن گل و [illegible] برکه و چمن بود و از این راه و در و دیوار
و سقف و چادر را سبز با انواع [illegible] که نمایه آرایش و پیرایش داده و
فرشهای ملوکانه در بساط صحن آن گسترده بودند که بنا بر حسن منظور
نظر اشرف گشته [illegible] آنحضرت گردد و چون نظر اشرف بر آن افتاد
توقف کرده [illegible] بساط قرب را از رفتن به پیش آن منع نموده
فرمودند که این عمارت [illegible] اشرف بر افتادن نمایید و [illegible]
گردانیدم [illegible] بنا بر آنکه در پیش چند روز [illegible] واقعه انهدام آن عمارت
تمام در [illegible] و بعضی ایشان [illegible] نمود و از بعضی راه آن بر [illegible]
در خیمه بودند [illegible] این حال سقف آن فروریخته با همت [illegible]
کوتاه [illegible] شد [illegible] از کشمیر [illegible]
[illegible] لاهور [illegible] هندوستان [illegible]
ضمیر انور [illegible] ظهور نمود که بعد [illegible]

تابستان چراگاه رمه‌بانان مرزبانان این ملک بوده که کودی ملقب است
ایلچی را گویند و مرکب مرغ را نامند و معنی ترکیبی آن مرغزار ملیح است والا گل زمین ست
نو آئین بر فراز کوهی در کمال رفعت و فسحت ساخته که فراش صنعت بساط
ید قدرت بساطی دلکش از زمردیان ملون منقش گسترده چنانچه انواع گلها
و سبزه مینا رنگ آن کوهها در نیکوئی از پرند نقش و نگار کارگاه بر [illegible] از دست
برده و دیگر ییلاق مرگ است که مهندس تقدیر گویا سطح مستوی ابتر از کوههای
قدرت استقامت پذیر ساخته و بنگار کارگاه صنع یعنی قوت نامیه
بساط زمرد رنگ سبزه نوخیز معانیه از دست مخمل کمخواب فرنگی و جعد
سنبل موی رنگ در غایت هموار و یکدستی گسترده چنانچه بنده کاتب حضرت
در ایام پادشاهزادگی سایه گل‌گشت بر این زمینها گسترده بودند در این
بستان پایه ساحت بزبان مبارک فرمودند که در انواع زیاده از سی و
گونه گل والا به نظر در آمد و عزیزی از اهل تمیز بیان نمود که در رنگ گلهای
این گلزار عدد افزون بود و هفت رنگ گل به شمار آمده و در راست گفتار
زبان به بیان این دعوی از آن است که چون در این باب مکرر سخنان
مجال نما استماع رفته بود و در امتحان این معنی در آمده گلهای سر مرقوم
یک قسم را شمرده شد چهل قسم گل به نظر در آمد و سی و دو رنگ گل یک آثار
و دست در رشت جا کرده بود مجملا در [illegible] ارتفاع سر و سیر ییلاق
چند اتفاق افتاد و گلهای بجنک از هم باز [illegible] نمود از جمله ییلاق معروف
بماده لین ییلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت گلزار ارم
چه جای [illegible] بر در سخن پرداز بیک بداد جوم شروع در آن نمی‌نماید در گولا
اطلاع دارد از عرب [illegible] اگر بالعرض [illegible]

شاه آباد موسومی گشته الیه در وصف توصیف
آن عجز بیان زبان بسته بیان سلک نجی
معتقدست آن کنار و در این دار مرحله چند توصیف و زیب الجمله دارم حق
بشد ... گذشته باغ نسیم و ادهم ... است که ... نشیمنهای ...
اطا افزا و با اعتبار و ... ربوه ... فرط زیبایی وار بار ارزم
... اولین احداث نموده اعظم خان و دو ... بنیاد نهاده عبد ...
افضل خان است دیگر باغ الهی که ... مهبط انوار فیض ... است
... قدرت الهی در سایر جهات ... مزار دیگر از ... عمارت
چه حضور ... آن روضه رضوان نیست وآن بنیاد نهاده
یوسف خان مشهدیست برکنار شعبه از جوی بار زلال که گذاران نهر آبهای
... است وآن نهر ... در میان آن جاریست و حوض ... ورده
... و بر کناره حوضی چنار ... که ... بار ...
... بسال ... افتاده دیگر شهاب الدین پور است ...
... وآن مرغزاریست در غایت فسحت ... هموار ...
... که رودیست ... عظیم در کمال عذوبت ...
... جاریست واز جانب دیگر دریا ... چنانچه آن ...
... اتصال آن ... دریا ... در رشته ... در ... انهار کشیده
... در ... سبز ... با بر کنار رود ...
... است از ... واقع بر کنار جدول ... که ...
... و ... نور و ... این جویبار ... است ...
... آباد ... رسیده اکنون ... از ...
... ... کرده
... چند ... که در ... ...

بحیرهٔ آب آن و عیش آباد که نخستین روی بر روی هم بود که در سمتی واقع است و از این کوه
بر سایر باغات روی زمین تخصیص وجه تفوق دارد و در وسط طبقه
زرین آن باغ که مشتمل بر دو طبقه است چهار چنار رفیع القدر واقع است
که قامت هر یک بحسب قدر و مقدار بالا همه بحساب درست از طوبی میبرد و دیگر
سه بستان سرای فردوس برین که هر یک مانند تا آنکه خلق بعضی صاحب
از فیض و حفظ فائض الحفظ باعث آرایش صفحهٔ جهان است یکی از آن ارسال
نهاده جواهر فام حزام سر است و الحال سرکاران ملکه ملک جمال انفعال
نموده از جهت اسم سمی به وجه جهان آرا گشته و میان نور افشان بر کنار
بهشت احداث کرده نور محل است و در زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون
به سرکاران مریم دوم تعلق پذیر گردیده باعتبار فسحت ساحت خیابان و جمیع
و وفور زروع و در رحمت نسیمها نزهت وطن شاید بر روی زمین کمتر باشد
سوم این باغ صفا که بر روی رشته بشرف نثار بال صفا نور بخت گردیده
وقوع از روی احداث یافته بتکلف وضع از غایت نزهت و فسحت و صفا
و وفور نور و صفا مرتبه ایست که اگر روی تال عدیم المثال دل در میان نبودی
و حفظ صورت گلها رنگ گل جز فردوس نمودی آینه بی ابا و محابا اغیبی شبه
این بکبر بی النظیر در بهشت برین چه جای بر روی زمین نوجه ذوقیت بر سمت
مشرق این تال که محیط از همه جهت قریب سه کروه باشد کوهی در کمال
سبزی و خرمی واقع شده که پنداری خضر است بر کنار عین الحیوة جا و به حقیقه
و از عکس صد رنگ گوناگون گل و سبزه آن کوه چون عرش مرصع زمرد نگار
سلیمان زمان جلوه نموده پذیرفته و دیگر باغ گرنه در ایام پادشاهزاده یکا
سرکار نور و بکار متعلق بوده اکنون . . . . . کلاون مرحمت شد.

ملتا ٨

دلنشین‌ها رو دلکشا در نهایت صفا زیب و آرایش یافته و در پیش این نشیمن حمامی باصفای
گلگون ستانی گردون رتبه‌ای که سمت تعمیر پذیرفته نشستن بر چند بر این آبشار و فواره
جوشان که تفرج آن بغایت طرب‌انگیز است و از آب چشمهٔ ارکو که در زمان
نهر لبالب جریان یافته هر جا که به حوض می‌رود آنجا آبشاری که گویا در معروفست
از غایت جوهر بلور صفا احداث پذیرفته چنانچه صافی و شفافی این مرتبه آبشا
ران با آینه رنگی و همسایه فلکی تفاوت از صفا و صبح تا ظلمت شام است
و در سواد حصار الدهر و آل در سمت بالای باغ فرح‌بخش نشیمن روضه‌ای که موسوم
بفیض‌بخش سمت طرح پذیرفته و در وسط آن نشیمنی عالی و در پیش
حوضی چهل در چهل ذرع قرار داده بر اطراف چهارگانه آن ایوان‌های
عالی بنا از سنگ بنا نهاده‌اند و در این گذشته باغ نشاط احداث نموده
نواب آصف صفات است بی‌تکلف اینگونه نزهتگاهی گشاده فضا شاید بر
روی زمین موجود نباشد و صورت آن جنب آیین نزهت و دستور است
که بر ساحل دال و بر سر زمین بلند و پست معاینه از دست طبقات آسمان
نه مرتبه بر روی یکدیگر اتفاق افتاده چنانچه مراتب از افلاک تسعه و از هر مرتبه
بر و سمک مرتبه از زینت بیرون برتر و بهزار درجه بهتر و خرم‌تر است و در اندر
باغ عمارات عالی به دل مرید مرا از آن آمده و در پیشانی آن که به دامان کوه پیوسته
از بر دست نشیمن و آلستون بنا نهاده شده و در هر مرتبه از بهار آبشار
در وسط حقیقی چهار بیت آبشار احداث یافته و حوض‌های بصفا و نهر بسته
پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر فرض نگارند به درود دراز
نشیند دیگر باغ نورافزا و دولت‌خانه والاست که بنابر صفای نظر و حسن
منظر نظیران بر روی زمین سمت وقوع کمتر دارد و از این عالم است باغ

و در هر گوشه حلقه و دامی از انهار و نهار روزگار و از غنچه نهالست آیین بهشت آباد
فردوس بنیاد و بستانهای فردوس خلد برین نشان است که هر یکی از آن برنگ
حدایق جنانست سرسبزه انهار روضه ارم آیین فیض بخش و فرح بخش است
و آن نادیده خلد برین که سبز و رخشان و دلکش آن جا نا خضرات الجنات
خجسته سر کرده برآورده حضرت جهانبخش صاحب قران است که در ایام
پادشاهزادگی در سرزمین شاله مار بهر بین آن قرینه بهشت برین را احداث
فرموده اند و از آن باز هر روز بار بتر تربیت آنحضرت بلطف بحفظ صفا
و نزهت روز افزون است از مبدا آن که سمت بالای باغ تا پایین
کوه باشد تا منتهای که تا آبگیر دل منتهی میشود رسته خیابانی طمانینه راست
کشیده که تا طول آن دو هزار و یکصد و سی درعه است برین تفصیل خیابانچه
خیابان هر یکی از فیض بخش و فرح بخش سیصد و ده درعه و خیابان
داخل حوض صبور یکصد و دوازده درعه و خیابان بیرون یکهزار و سیصد
و نود و هشت درعه است و عرض عریض آن سی و یک گز شاه جوی
در عرض ده گز که بقرب آن تا بقرب بار السر و جان لشاه نهر بیان زرد رست
از وسعت حقیقی جاریست و انس از جنسیم سارست کوثر آثار که در
وسط واقع شده از واران که ببی معروف بکوه پاک گذشته داخل باغ
میشود همه جا جاق وسط خیابان را مجرای الحیوان ساخته بدل ملحق
ملحق میگردد و در طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار که در حضور
اشرف بفاصله ده گز در یکدیگر نهال شده و همگی در رفعت مرتبه کمال رسیده
اکنون از فیض نظر انور که هر یک صدره از صدره بالا تر بالیده بخوبی
از زلال نخل طوبی سر کشیده اند و در وسط باغچه ده جا عمارت عالیه

ابنیه

کرد و وازین گذشته هم در دل تال باغ‌های فردوس فضا زینت افزا خصوص باغ
نشاط آباد و نظر انداز سرکار والا که در بحر و بر تعلق دارد طرح انداخته‌اند و همچنین جزیره‌ها
شاسته که در میان سرابستانهای فیض گستر نیست مثل جزیره سونلانک و صنعت سلطان
زاده‌گان و جزایر چند از امرای عظام سمت وقوع دارد و بی‌تکلف منظرهای خرم از کثرت
آب و انهارها و اکثر با خصوص از پهلوی دل هر کدام با کشت و زخیابان‌ها خیابان
درختان سبز و روی این اکثر بید و بید مشک و برکه محیطان به هفت گروه جوبی است از انواع
گلها و بوستانهای باشد از قسم نیلوفر و گل کول و نوعی دیگر از گل بید و گل بسیار در هم
و بر هم می‌شکفند و بته‌ها در این آب هر گل و سبزه است بلکه از ته تا بالا همه جا گل
نعل سبزه و سبزی دارد با انواع اشکال غیر مکرر بلند و نسبت رسند چنانچه ته آب کم از
سبزه و بستانها و خیابانها معاینه بوستان خالی است که از شادی آن تکیه پرواز
ساخته روی آب بوستان می‌سازند و از جمله خصایص این گلگشت باغ و راح
بطریق سوار کشتی جا بجا از آب دل شعبه جدا شده به هشت میرسند
و ازین رهگذر عموم مردم خصوص ارباب تمول و اصحاب تجمل و سماع بندها
با دو سه چراغ‌ها بر ساحل رود و تالاب هر کدام در زندگی لبها
گذشته بود بار و البته در کمال اشراف عرب تال واقع است آمد و شد می‌آید
و سایر منزلها و اطراف این شهر هر کوی سفاین حقیقتا راکب
آن مسافر مقیم است سیر می‌کنند چنانچه پیوسته روی دریا بهشت و فراوان از کشتیها
نقش هر بند و ملبس بوستانهای فاخره ملون رنگ شتر با چمن مشغول از روی
رنگینی روکش بنت ها و سی روح بخشیم جو دوس میکرد و فاحشه بها رفتار چرخ کی
ماه پیکر و حلقه‌ها رنج شوخ چشم و دام نظر بند نظاره گیر روی آب میکند
تا بجا از نغمه جیبا از اسفنه گزین سکانها به ده وساز کم باز رست

چمانات ها سراپا غنچه و دلال است و تمام نامی آن نهال دل است الفتح والی و بر ملکا
و فرح افزای بهمه تن سرمایه اشتها و استدلال است چه آن گلی که نظیر این
نهال بر روی زمین موجود نشده باشد و شبیه این اگر دیده برند بدیده کسی آفرید
در نیاید از مشاهده رنگ آمیزیهای گلهای آن رنگ فرمای اطلس ساده رنگها
کارخانه چرخ برین در نظر دانا صورت ابجدی مصوریست مجسم مشکو و دیگر این
نقش بدیع فاعل است مختار که از اوراق گلهای طری صد گونه نقش از زبان برازنده
و از نار بمرود بهار این گلزار قلیب پرورد زرد با رنگ و پاینده نیز از مشیت
غنچه گل نمونه دست موسوی از بیضا آنکه بشت فرعونی نمود از نموده که از ساده آن معاینه
عکس ساق بلقیس در آینه چرخ قمر سلیمان نمایان ساخته مجلد و لاله زیر تو گل النشیبی
گل که داغ رشک بر دل لاله چون عاشق سوز سوخته و شعله غیرت در مجمره یاقوت مانند
گلنار فارسی بر دوزخ جان آتشکده فارسی افروخته مثابه در سینه دیگر گوهرارا انعکاس
شعاع افتاب جهان تاب بکاشانه فانوس دل آتش در انداخته چنانکه تماشائیان
نفوح انور در عالم آب از آن شاخسار چراغان چون شمع گل که در دل روز گیتی افروز میگردد
و دست فرو بهوش گشته از دست میزنند و جابجا در میان این انگیره ده قفا چرا
مختصر که دهقانان از آن گلزار رو و سبزی کار ساخته اند قریب بهم واقع شده بسیار
خوشنما و نزدیک بال ها همچنین خیابانها قسمت در عین آب تربیت داده
درختهای خیار و مید که مانند طایران سبز فام اولی جنجه نشیمن فردوسی پرواز یافته
با بالهای طاوس دل حتبر سر بر کشیده نهال متعدد اند چنانچه بهنگام کاخ نشینی
نشینان جو از میان این خیابان میگذرند از سایه ساخت آن میوه راحت
می چشند و با وجود این بهره عظیم نظر تماشائیان دیده ور و نزدیک از تماشا از دیدن آن
ساوش که هر یک چمن صد ستی دارند در ... پنجه گلچین فیض از روز بهشت

ین رودبار که منبع آن چشمه‌سار کوثر آثار ویرناگ است و منبعث آن دریای
در سمت شمالی کشمیر راهی میشود و رفته رفته چندین نهرها و دریاها بآن پیوندد
چنانکه دریای عظیم بدین روش فراهم می آید و قریب بیستی کروه راه درنوشته بشهر میرسد
و از میان آن خطه پاک گذشته بسوی شمال مائل میگردد و در ده کروهی شهر بتال دی
بحیره‌ایست ولر در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست
کروه باشد ملحق میشود و از یک جانب آن برآمده با موضع بارهموله بر مجاز ریاپ
هموار جاری میشود آنگاه بکوهستان در آمده از حوالی جبال پکلی و دهتور میگذرد
و در زمین لاهور بآب چناب میپیوندد و از نواحی ملتان گذشته با سایر آبهای
پنجاب شده و در اراضی بهکر و سیوستان بدریا پیوسته و در نواحی بندر لاهری بآب
شور میریزد و اهالی کشمیر از ادنی و اعلی بر کنار جویبار خانهای سه طبقه و عالی درخور
قدر و حال و وقت مراتب مال و منال ساخته‌اند و برین آب بهاور
ده پل عظیم که بلغت کشمیر کدل میخوانند از چوب بسته‌اند بطریق غریب و روش عجیب
و سنگ و آهک در کمال استحکام و استوار و از جمله این پلها یک که در میان
شهر واقع است پلی ساخته زین العابدین از ملوک باستان ازین جهت
که بزینه کدل اشتهار دارد و قریب سیصد و بیست سال از عهد گذشتن او گذشته
بهمان روش ایستاده که گزند بر اساس آن دست نیافته و از جمله پلها
چهار چشمه آن یکی شیر و یکی چیلک درافتاده بر زبر پلها بازار آن که همین
چوبهاست بر زبر یکدیگر گذاشته شده شاه تیرهای عظیم افکنده‌اند و هنگام
سند و رود و مرکبها و شاهی زنده پیلان باربردار از روی آن میگذرند
و دلها مانند این راه بیاید و سواد این تالاب جهت واقع در سمت شرقی
شهر که از فرط نقش گلهای رنگارنگ و قسم انواع سبزه مختلف الاشکال

که دست صبای مسیحا نفس به هدایتی تا بنده قوت نامیه سرانگشت تقاضای تکلم بر لب اطفال
غنچه کودکان شکوفه زند صاحبان خنده سرشار گلبن سوی تا سرحد چار دیوار
چمن می آید بلبل بسیار دیوار گلشن گشته تا سران از نوبهاران گل و لاله مویان
سنبل بنالیب است سر بالای غنچهای سوسن زبان او رسخن سر میکند ابا و اینها
این شهر بنا بر آنکه دیوار به دیوار رو و در به در در هم اساس یافته عدم فسحت
ساحت و کثرت و تنگی فضا دارد با وجود این معنی در کمال دلکشائی و فرح افزائی
و روح و راحت است و در فصل اردیبهشت و فروردین سرتاسر این
سرزمین بهشت آیین از جوش سبزه تر روکش سپهر اخضر میشود مشابه بهشت
برین در تماشای جلوه گری میکند و چه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سراسر از خاک نیز
نموده انواع گلهای تازه بر و خاصه سوسن کبود و بنفشه درهم بام میکارند اکثر فصول
خصوص بهار در دشت و صحرا و کشت سرور از باختی بر روی قبور انواع گل و سنبل
و لاله و سوسن ارکاشته و خود رو چهره نما میشود تماشای بر و بوم به هوس ربا
و نظر فریب لوحی و غریب می باشد و همچنین جمیع جاها که چوب بسته ساخته اند از
نور پوش میکنند و خاک بران ریخته در میان سبزه و صد آکار و سوسن و لاله و
و خوغا سو میکارند و جوش آن گلی صیفی است از اصناف لاله و معهود از
وفور نشو و نمای این سرزمین در کمال بالیدگی و خوش رنگی میشود بی تکلف
انگونه در نظر می آید که گوئی آتش به بام و در گرفته این کیفیت خاص یا در صفه
عموم و وفور از جمله خصائص این شهر است و همانا همین معنی منظور آن طایر
طایر قدسی آشیانی بوده اینجا که فرموده است ع به شهرستان خانها رنگین ز لاله
جو از جبا خانه حمد مانده زده گل بر سر دیوارها صف ز سنبل روی دیوار عمارت
و این خطه شهرستانست که از ابنیه مشهوره بجا است

میدواند و اریش بدیع درختان سال خورده از بهر دست مثل حنا ر

و امثال آن که از ز نومیدی بغبل آدم تنها و در نیابد ربیع وارث

بهار که خواهند لقا میکنند و به همان نشادابی می نماید که برگ ان زمرد

و از ربیعی چه شکفتها در زمین وطن گاه نشو و نما که همانا منقطع از سن د

نام رسته حفظ صورت بستانی باید دارد که در عین سورت سرما ر

آهنی بسته قبول اگر بیابان سبزه و سبزه هر کوه و دامن این سرزمین چه ها

شاخ و برگ اشجار ان بهم رسد و بان مرتبه جمود آب در هوا و جمود طبایع

چهره نما میتواند بود و کثیف در عین فروردین و اردیبهشت که بخاصیت فیض

اب هوای این گلزمین خاصی از شاخ موج جنگ جار از کوه گل بر میدند و اگر

شاخ اهو در رنگ تامون و کهسار رس الوان میوه های رنگا رنگ بار

می آرد چه در عین شدت حقیقتها که اطفال نبات از سرو قهر بهرگان

افسرده و پژمرده باشند و شاخها بدان نوخاسته ریاحین و ازهار دارد و کمر

سیاه دل سیاه و هم دیگر می کردند و زمین سیحا کده از لطف هوایی

روح افزا رسته رسته تازه نگاران سنبل تر در زیر لحاف قاقم برف

برف بر بساط مخمل سبزه شاها و ابر خفته میباشد و سیم تن یاسمن زبان نیز

شکوفه پیرا سراسر از منظره شاخ بزرگ و ده چندان و شکفته نیز شده

دوران موسم زمستان که سرو و جوانان چمن و سر آستان روی زمین منقار

بسته گلوگیر بود درین گلزار همیشه بهار از گرمی هنگامه نشو و نما و رونق بازار نشاط

انبساط حدت شعله آواز بلبل بجاییست که از سورت آن مینار غنچه برار گلت

و رشد نغمه دیگر از سایر نشید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت

پرده گوش فلک میدراند چنانچه به اغراق سخن سازی پیش از بهار

بداد و درختهای جدید روزگار رفته رفته اهل این خطه تکمیل نموده‌اند نهایت
معمول و تکلف رسیده بپایه‌ای و از این سر حد کمال رسانیده‌اند اما میوه جنگلی
کیفیت آن محسوس نیست و در وفور و کثرت نیز بکمال رسیده که اطراف مشهد
تا هر جا نظر کار کند باغ در باغ و بستان در بستان میکند یکسر پوشیده منظری
سبز و سرو درختان میوه بوند از جمله شاه آلو در نهایت لطافت و شادابی
و رنگینی و خوش طعمی انواع سیب بمرتبه شادابی و لذیذ و لطیف میباشد
که از سیب سمرقند و صفاهانی ملس سیبی فن سیاهی نعمتهای زرد و شیرین
می آرد و خوب زبان آن آفرینش و افزایش جوزاهی ثمره میبخشد زردآلو
در لطافت و شیرینی میباشد و شفتالو علی هذا القیاس دیگر ناشپاتی
که نوعیست از امرود و نهایت لطیف و شادابی نازک چنانچه از فرط لطافت
مانند برزوی تا زمین بشاهدان طفا تاب نگاه کردن ندارد و خربزه ارشی سالی
که از این دو بلادی میبرم از بخشی و سماوی یعنی ژاله زدگی و کرم خوردگی
سالم برآید از عالم خربزه فرو اول عراق میشود بلکه در شیرینی بر خربزه
طهران و در نزاکت بر خربزه کابل و در لطافت بر خربزه بخارا و سمرقند
میچربد اما ارشی وسط است و هندوانه ارشی که نهایت کلان و اکثر
سفید میباشد در شیرینی از نباتات مصری کمتر نیست و میوه‌های مغز دار
از عالم فندق و بادام و گردکان و امثال آن که شمار و ذکر هر یک
بدور و دراز میکشد بحساب و بیشمار بهم میرسد از جمله وفور گردکان بمرتبه ایست
که در تمام این ولایت و نواحی گردکان در چراغ میسوزانند و بسیاری
در طعام صرف میکنند و در روز قوت بامیه این اقلیم بمرتبه ایست که قلم حیا
درج و ضخامت دراز آمیزش درین بیان میکند و در شیره

لیموانا

ازنعمت‌ها بهره‌ور که مشاهده آن نیکی‌ها بالفعل است مصداق این معنی است
بالقوه را شکافته این عرصه را از راستی درخشید و از آن روز باز این خطه روی رفعت
مردم‌نشینی دید تا در آن هنگام که پرتو نیر اعظم اکبری بر ساحت این بلاد
از اول بهشت برین یافته صورت نوی یافت و ساکنان آن که اکثر از جمله بادیه
عدم حسن سلوک و شور و ضیق طریق معاش لقمهٔ عقل عزیز از اهل تمیز مشمول بودند
بنور دیده کار زار ندیده بکار همه زود شستی یافتند و از اثر یک رحمت ورود
اردو و از این اردوی جهانیان حضرت جهانگیری رسته رسته طرز دیگر و وجوه بسته
و از مردم آدمی و در باب کسب کمال و پیش کوشیدند و رفته رفته با کسب
علوم و آداب کسب لطافت طبع و برکت منش در آمدند تا در هنگامه که همایی
چتر سپهر فرسای حضرت ظل سبحانی سایه تربیت برین کشور گسترده
بالقوه ایشان زیاده از آنچه در شان استعداد او باشد آن نیز بالفعل آمد
و تا از یکی مراتب استکمال گذشته اینجا بمرتبه کمال رسیده یکبارگی بسیار
انسانی کامل با صورت بشر ازین جمع شده از کاه تقلید
هنرها جزوی و کلی که لازمه او چه کار است و راه آن جمع فرموده ابواب آن نموده در
با آنکه سابق بر چه فهم دقیقه و استعدادات و حسنات شریفه پیرو هیچ
رسانیده بود سایر اشیای این ملک را جز یک رفته یا تعجیل الحال در حضیض
مرتبه نقص و چه کمال گرفته چنانچه درین ملک جز شالی و میوه جنگلی چیز دیگر
بهم نمی‌رسید امروز به همین تربیت این خدیو رعیت پرور همه جنس حسنی میوه
بحد کمال رسیده بنابر کمال و بنابر کثرت خلایق و فرط آبادانی در جمیع
شالی عالی و شال مال گشته این [illegible] املاک فلوس [illegible]
و دنیا زیر بسته با هیچ [illegible] رویده بود بند آن [illegible] بسیار معهذا

ممالک محروسه صاحب قران اول شده بود و حقیقت آن فردوس حقیقی از
افواه بدو رسیده و از قرار واقع بر خصوصیات آن خطه اطلاع نداشته لاجرم
بعضی مزایای آن خصوص عدد بر کنایات تلمیحی و دو الکاشته تفاوت صحیح
گذارش الکاشته نام شهر حاکم نشین آن سرینگر است و کشمیر اسم این
بقعه دلپذیر و رقعه ارم نظیر است در باب تسمیه آن بدین نام چندین وجه مسموع
شده و وجه ترین آن وجود آنکه در عهد ماضیه قرون ماضیه یزدان پرستی کاش
نام که از صحبت سایر انام نفور بود و بحکم حضور ملت فی صفات وقت الغیبت
مخلوق در التماس از حضرت واهب بصیت پرستش گاهی که دور از ورود سم
مردم و خالی از شور و شر همسایگی بنی نوع بشر باشد مسالت نموده
و سهام السعادت فی عولش بر هدف اثر کارگر آمده ملکی از ملائک از حضیض
بجالی ساختن این سرزمین که از آب سرشار بوده مامور شد و باعتبار
آن عابد و بر یکی از جبال این محال الکاشمیر موسوم گشت چه میر بلغت قدیمه
هند بمعنی کوه است و معنی ترکیب آنکه کوه کاش است و باعتبار کثرت
کثرت وقوع در سواد استعمالات الف از آن افتاده و بالفعل
بیشتر احیان در محاورات اکثر اهل بلاد هند لکاشمیر باسقاط اسم ملک
بحذف الف هم ایراد می یابد و مسیر این مبانی از این جهت ابا و جمعی از زبان
حضرت خلیل الرحمان علی نبینا و علیه السلام نشان میدهند و بنا بر اخبار
برخی از اهل اخبار روزگار حضرت سلیمان علیه السلام گذار براق برق
سیر و بادپای چرخ گرد بساط حشمت آنحضرت بر وفق مضمون صدق
مشحون غدوها شهر و رواحها شهر اسبانی گذر در دو باره می بلد
سرزمین افتاده دل نشین از بر آمد و دیوان تفوه نموده که حضرت

ان چشمه حیوان غرق از زلال ایشان است تا حیوان سر تا پا به ابر و گرفته بالجمله با آنکه
خوبیهای آن در سخن نیست چندانکه بتصور اندیشه سخنور نکته پرور در آید سخن
در خوبیهای آن بیش است لاجرم اکنون عنان سرخنگ خامه از نوید مبادی این بی پایان
دار و منعطف ساخته ذکر حدود و رسم و کم و کیف وضع و مقدار طول و عرض آن
بیان می نماید کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکانی محاط بجبال دیوار
کوهسار سپهر آثار طول که از جنوب بسوی شمال کشیده باعتبار مسافت
قصبه ویرناک موضع دوازده کسلی از مضافات وجن کهاروه نزدیک
بیکصد کروه رسمی است و عرض آن از موضع ککنه کیرکه در شرقی رویه آن
واقعست با فیروزپور از توابع پرگنه بانکل قریب بسی کروه و در بعضی جاها
هشت این بنابر اختلاف اقوال بعضی از مجالس در اقلیم چارم است و برخی
از اقلیم سیوم بالجمله قریب بحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده و طولش
از جزایر خالدات یکصد و هشت درجه است و عرضش از خط استوا سی و
و پنج درجه شرقی حدود آن جبال تبت و بعضی از بلاد کاشغر و غربی جبال
افغانان بنگش و لعره و جانب جنوب آن از صوبه هندوستان است
و شمال رویه بدخشان و سمت خراسان مجمل جمله اعمال این ولایت مشتمل است
بر چهل و چهار پرگنه و چهار هزار قریه و جمع رقمی آن ده کرور دام است که موافق
دوازده ماهه بیست و پنج لک روپیه حاصلات آن باشد و الحال حاصل در اوایل
به این ارض مقدس نزول اقدس روکش نهمین رواق مقرنس اطلسی سپهر
باشد بنا بر رفع درجه شرح ارتفاعات نهایی و مبلغ و میسر میکشید والله
مداخل آن تا بیست و پنج لک روپیه و کما بیش بحکم تفاوت مراتب شعر میرسد
و صاحب ظفرنامه با وجود کمال آگاهی بر کماهی عموم حقایق چون کشمیر را اقلیما

اخضر گسترده و در بوم و بر و صحرا و کشت و هامون و کهسار بس که سرو و چنار
و صنوبر و سایر اشجار سدره اساس طوبی پا کرده از بس سر در سر یکدیگر کشیده‌اند
مرغان اولی اجنحه نشیمن قدس اند که از شاخسار اخضر بال در بال و پر در پر
یافته اند پی بستر ناسترن این شاهد سبز فام خضر لباس طوطی طبیعت‌ها همگی از شاخسار
طوبی‌ها هوا گرفته و در فضای این رشک ریاض رضوان از آرام و قرار پذیرفته و کوهسار
سبز و باغ و راغ سراپا سبز بس از شوخ و شور تراکم سرو و صنوبر هما مانا که سرو دست
خورشید تدرو و کلنگ سیمین چرخ مه بر اطراف آن طایر گشته و مرغ زرین آفتاب
و قمری سفیدی قیدبند فاخته فاکستری سپهر در پیرامون آن بال پرواز گشاده
چندان نزهت آباد و کشمیر ارم نظیر که حق توصیفش از فرط اسکی و تنگناه
لفظ معنی در ظرف تقریر و حوصله تحریر نمی‌گنجد و از فرط سبزه و دسته برگ و الوان
گلها و دلنشینی‌ها و طراوت فضا از روضه رضوان و غرفه قصور حدائق
حوریان منبعث سراسر زمین گل‌نشین ارم نشان از اقسام گلهای
الوان که دستگاه دهقان آفرینش است بمثابه جوش کثرت و فوران
فور دارد که امعان نظاره از دیده اهل بینش نابد حیرت می‌کنند و از
عکس ازهار انوار رنگارنگ آن گلزار خدا آفرین جویبارها جوار عین تماشا به
رنگین می‌نماید که گوی نگار رنگ عشق خیال فرنگی و در پیش نظر دار دیبای نیم
تکلف هر گل زمین سبز سراسر روی زمین کوه و هامونش از بسیاری سنبل
که توده توده چون خرمن بر روی هم افتاده رونق نقاب شمشاد قدان
که از طره کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن روکش سنبلستان جنت
در هم شکسته و نظر از تماشای ریاحین پریران و چشمه سارهای جوشان
روضه رضوان که هر یکی از صفا و عکس در مرتبه الیست میان

آن

بهر کس بر حسبی قابلیت دادن در خور قدر و استعداد او داده زیاده از
مراتب قدر و درجه منزلت او بداد لکن نزهت آباد کشمیر ارم نژاد که فروغ اقبال
همتای بیدار مقاصد بر ساحت قبولی آن گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده
بیش از مرتبه امکانی قابلیت آن یافته و آن گلزار جاوید بهار زیاده از
درجات فرض وهمی و احتمال عقلی نور نظر فیض دریافته ازینجاست که آن بهشتی
مقام از فرط نزهت ساختگی و نور افاضه روح در رحمت نمونه قصور حدائق
جنانست چنانچه بمشاهده شاهد و عیان و سیف صدق بیان است و چگونه چنین
نباشد چه دهقان آفرینش سرتاسر متنزهات روی زمین را در ضمن آن
زمین بهشت آئین بر وجه احسن تعبیه نموده و سایر خصائص جنات عدن
و نفائس آن رنگین گلشن صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار
و اثمار و ریاحین و ازهار و شراب طهور و منازل و قصور درین شاهد حسنا
صنعت گیتی آفرین بودیعت نهاده از خصائص این بهشت خاص وفور
آبست از چشمه سارها و انهار روان و تالابها که هر یک آن آب
تسنیم و کوثر برده آب سلسبیل سبک کرده و از تصور سلاست و صفای
آن منبع عسل مصفا آب بر دهان آورده و از صفای عذوبت آب گل نشسته
فرط خضرت و نضرت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزای از مرابای این گلزار بهشت آسا
چنانچه زمین و آسمان چندانکه نظر کار کند سبز میشود سبزه تر و اشجار سر سبز
سایه دار بارور است که در نظرها جلوه نمود میکنند بلکه از عکس سبزه زهره و
پیکر جوهرهای هوا زیبا داده ابخرهای معانیه لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشائیان میگردد
از جمله همه جا در کوی و برزن بام و در و راغ در عکس سبزه و گلها که باغراق
خضر و شن آب حیات اند جلوه داده گویا فرش سندس خضر بساط استبرق

تا قدمگاه قارون بسیج قاید شده تا ابد الآباد در قطع مسافت [illegible] و از همه بالا

تر آنکه سالک این مسلک از باریکی و تنگی راه هر قدم پای بر سر تیغ دارد و مجرد

لغزش و رنگ قدم بسر منزل عدم میرسد چنانچه اگر بگویم که از غایت تنگی [illegible]

سلوک آن همراهی خضر طریق و رفاقت توفیق ربانی باید بیان واقعه است نه مبالغه

و اگر بر زبان آرم که از فرط تنگی و [illegible] لغزش و [illegible] دشوار این [illegible]

تقریر و حوصله تحریر [illegible] الامر است نه [illegible] درین راه حوصله بود

معشوق دلخواه که بتواند کسی او را بر دار در راه [illegible] هست دیگر عقل محال

ازین ره رفته بعزم [illegible] موکب منصور همه جا [illegible] در نهایت باریکی

و تنگی بر کمر کوه پیچیده گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل [illegible]

نزول موکب اقبال دست داد و یک روز بعد از طی چهار کروه در مقام [illegible]

[illegible] باعتبار [illegible] دیگر قضا و حسن منظر سرآمد سایر منازل دیگر است منزل اتفاق

و از آنجا بسمت خانپور روانه شده چون گذار کوکبه برکت آثار بر مزار شیخ [illegible]

[illegible] اطراف مرقدش از افراط خوبی سبزه و گل لاله و سنبل [illegible]

[illegible] طوبی مثال و [illegible] سلسبیل آثار از مرغزار جنان

[illegible] ده نهایت نظر فریب و دلپسند آمد [illegible]

[illegible] بسر منزل خانپور مذکور [illegible] قدوم فیض لزوم

[illegible] دیگر نخجیر [illegible] و [illegible] مواد [illegible]

[illegible] مسافت دارد و گشته ساحت [illegible]

[illegible] عزت افزای چارم چارم گردانید [illegible]

[illegible] آن [illegible] دلپذیر روز

و در سایر ابواب [illegible] گشاده

[illegible]

ه چون ایشان مهرچهرگان با بابست برباد رفته کوه پیار در هم چو کهکشان تا ولایت
سلطان راهی کوه بلندمرتبه صاحب جلال سرنجال که زبان ارباب حال و قال
ر وصف جاه و رفعت و شکوه کبریای جلال لنشین در نظرهای اولی الابصار چون لوز
تقابسطاهر و باهر ازین رو طریقت جلیس ما بعد صدا و جوف جمع مثال
راسته که ارباب اینها قطع طلعت عنبر بکنند و حضرت بالوسی نیایند
ارباب الکیان قطع علی الطریق زنده یا نموده بریک نقطه انتخاب جدیده روی اختیار
نمایند جاده مستقیم است راه نمایند الفقه بدون تایید عالم بالا و توفیق
آسمانی عروج بر آن کوه فلک شکوه که سر قله اش با جلوه ساق عرش اعظم
دوش بدوش است متعذر است و جز اعلام الهام عالم ایشان جاده رسی
جسر محض بصیرت رکن متعذر کند سالک جد بر برین کوه که سرو کریم اورند
برابر شمشیر زبان طفل بدامن دراید و ازرکش فلک نیلوفری به چشم ساراس محمد
آنکه از نشیبش تا فراز قریب دو کروه پادشاهی است و نهایت بلند و بالو
بندگان حضرت پالکی سوار گذشتند و اکثر جا از رکاب سعادت والا که ...
و الا پیاده در عسکر ارشده بدین مقررات مباهی مفاخر و مباهی بودند بتوسیله
مدد طالع ارشد عرش نظر از تحمل شکوه این متحمل بار طالع الهی سعادت
پذیر گردیدند و چون آن منزل که تا منزل سه و نیم کروه پادشاهی است
قطع شده لطف الهی محمد قلی سر منزل خیل اقبال گشت و روز دیگر از اینجا کامیاب
منزلی که در میان دره و ارتفاع است و از سوخته از اشتها روا دار و متوجه شدند
و در زمستان که موسوم بهار است و با کمال جهانی و سواری نیاییند الکر از
و بهار سنبلی وارد قرار عبور داد و نهر آن رهایت هولناک تنگ جهانی که از
نهایت صعوبت جاده در بعضی یک جرب المثل است اگر احیانا پای مسافر از جا

فلک هم از در حیز امکان وقوع پذیرد نه گوشت تیغ تیزان با سعه آفتاب تا بابت
هم نیام است و طرف کمرش از غایت سرافرازی با محور او نست و کوه بیابانی
هرچند سالک به سایه جنگل کار کرده راه یک جاده از دست نداده همه جا بمقصد رسد
اما درین راه که مانند خیال مالیخولیا پیچ در پیچ است گذشتن از آن مشکل و از عهده
انسان میداند و با آنکه فرشته به نیروی شهپر فیض از اوج سپهر اخضر با آسانی
گذشته در عالم بالا همه جا میرسد لیکن ازین راه که مگر در اندیشه بی سر و بن
اصحاب سودا در روی سپهر درکم ارباب راز و نیاز مجال بیرون شد نیافته مانده
فال خود میگردد چه در راه این کوه بلند مرتبه که درگاه هفت طبقه فلک و زیر رواق
نه طاق به یکبارگی طاق است و با این اعتبار که سایر کوه‌های روی زمین در دامنش
چون نقطه نون جا کرده سر کوب سایر جبال آفاق بعضی جا چون خط جوهر
شمشیر در کمال باریکی به پیچ و تاب واقع شده مجرد نگاه با این نظر راه نمی
میکند و بعضی جا که جاده رهش چون رنگ سنگ نمودار است پنداری از ازل
هیچ تار دامن کوه را خیابان به دقت باریک رسیده که بر به سریع السیر چرخ
از بلد خطه نقوش از آن راه به رنگ تار مطلب از ریگ بدم پا بیرون نمیتواند
با نوک پای شبرو نشانی آن چون سایه زلف خوبان بر رخسار دیگران
بود بندید بین نسیمی محو میگردد و نقش قدم مسافران و راعیه وفا در دل یار
لمحه بخش ثبات قدم نیاز نموده با جاده رهش چون دهان نیکوان مشرب است
که در نظرها از اشکار رمیگردد مانند مضمون خط خوبان بسته از آن است
که سلیقه سواد خوانی کیرا دست بهم میدهد هر روان بس که نظر بر رهش
که چون خط غبار کم نماست از غایت حیرت در حضرت‌ها کنار خود رفته‌اند
حسنها چون حلقه دام از زیر خاک نمایان است و بس که نشرها در سر تحقیق این

مادهٔ استعداد صید آن اشبال را آماده نموده‌اند بنابرآنکه از تماشای نخچیر ازدیاد بهجت ایشان
انواع وحوش از سرمایه‌های حیات این کوهسار مقرر شده در هنگام شکار
بسیاری فراهم آورده بکوهسار اطراف دره برم گله رسانیده بودند و
لاجرم بندگان حضرت به شکار قمرغه درین سرزمین دلپسند مرضی خاطر
آسمان پیوند افتاد و بفراز تختگاهی که در سمت دره بر کوه ترتیب یافته بود
برآمدند و انبوه از فرط اضطرار و ازدحام بحکم الست بریکدیگر و انماط الکهار
انواع جانوران را عبث آمده بیشتر و کمان کشی و کمین گشایی و بندوق اندازی
نموده از چندین راه بصید افکنی اشتغال فرمودند چنانچه نخچیر از دامان کوهسار
اشکار گشت به تفنگ خاصه شکار می‌شد از جمله دو آهو را از راه نهایت
بعید که رسیدن بدانجا چه جای نشانه زدن و صید افکندن از طور استیفا و امکان
خرد بی‌نهایت دور بود به تفنگ خاصه زده انداختند و سه آهو را پیاده‌ها و تابین‌های
هندوستانی در قلهٔ آن کوهسار که گروهی از کشمیریان کوهسار نورد و چابک
و ناخن ور آنجا راه پیما شدن میسر نیست بچالاکی و چستی‌های تمام زنده دستگیر
کردند روز دیگر که پنجشنبه هژدهم ماه بود ماهچهٔ رایات همایون کوکب اقبال باد و صبحی
که کوکبهٔ آن ماه تا ماهی را فرو گرفته از افق کوهسار برم گله طلوع نموده بر منزل
پوشانه که از آنجا دو کروه است پرتو توجه گسترد و فرود آن سمت کوهسار
هر چند ارتفاع پایه یافت از عقبهٔ الست دشوارگذار که نمایان‌تر در زبانی نظیر
آن منظر گیتی نوردان چنانکه در نماینده باشد همپایهٔ نظر نظارگی را کاهش
سر قله‌اش که بلند کرسی را در رفعت پایه اندکی است فرو پایه همی بود ننمایند بنا بر فرط
دهشت بار از یکدیگر منیت و اطلاع بر حقیقت آن کوه والا شکوه
که سر رفعت از جهت لمکان برآورده بدون تا پاید عالم بالا بپا ورن فلک

بجانب عقب دنبک ها شد و بر وجنات صفحات تاریخ قوم در بیم امور جسیم با صفا بکار میرود
و دران رود بار کوتر تر نوعی از ماهی فلس‌دار یافت میشود که همانا بشره بر مسام
ماهی شیم واقع بود لکن آن کشته و در سکنجی ف سمک تا سماک اوج ماهی است
حسنی سوق فلک و ماهی باید و علیوش عهده لونشه بی تکلف در جنب حموس کو بیت
و بی خار زان که بر خار ریزه ناگوار رسیده بغداد ذکر کرده و ماهی سکسکی هر جوان
بلوه نیته و نهکر لغتوان ورق ناچور شد و ماه تا ماهی در باب لطوان همسران
بر سنگ زده چون قصبه مذکوره در جاگیر ظفرخان بود و قلعه مذکور در اهتمام
او بساکی گرانند گذرانیدند و برین قیاس هر یک از امرا و اولادی که مرمت
آن بعهده تکفل ایشان رجوع پذیرفته بود پیشکش فراخور حال گذرانیدند و چون از انجا
کوچ فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی در خانه‌ها بیتی که روشن ضمیر محافظ
تعلقات خان متعهد عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند و از انجا موکب
سعادت براجور که پنج و نیم کروه راه درمیان بود رسیدند و ایستاده روز دیگر
چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع تهنه ورود خجسته سعادت اتفاق افتاد چون
از انجا بکوهستان داخل میباید بدیگر روز در همین مقام اقامت گزیدند و روز
دویم کوچ فرموده متوجه بهرم کله که تا انجا سه و نیم کروه مسافت است روانه شدند
و چون دران مرحله اکثر راه بر جاده متعین کریوه برین منوال که بشرح زبر است
و خوض در ذلک المحال است اتفاق وقوع دارد و کوتلهای بد سواری عقبه
پیر پنجال صعبست چنانچه همه جا سواره با آسانی نمیتوان گذشت بلکه در حقیقت
قطع مسافت آن از دست گلگشت رسته‌های خیابان باغات مصعوف و دشوار
خابسته ازین راه موکب اقبال جابجا طرازان و تفرج کنان مرحله پیما گشته
همه جا آداب حق مقام بموده بی تکلف اشتداد طول آن جاده در منتهی خیابان

عمر دراز خویش آینده بخوبی مطلوب بسیار افتاده که از ته دل میخواهند که آن نمود از گرد
راه سبز عمر خضر هرگز سر آید و آن سواد اعظم عالم جهت الهی در بسط فیض و
نامتناهی ماند بیابان انجامند و چگونه چنین نباشد که از روی زمین تا آسمان
چند انکه نور نظر کار کند انواع درختان سبز و خرم و شاداب که از چشمه حیات
آب میخورند بخوبی سر در سر یکدیگر کشیده اند که هیچ جا از آسمان بنظر در نمی آید
و اکثر آن درختان [illegible] تا در و شاخ و برگ چنار که در سر آغاز بهار خندان
گل سرخ گلدان که هر غنچه از آن چندین گل شکفته است مانند گلدسته بهم پیوسته بار می آید
که جز گل منظور نمی شود و گلبن آن که در حقیقت خرمن گلیست مخصوص این عشرت [illegible]
چنانچه در جای دیگر بنظر سیاحان بحر و بر در نیامده و دیگر نهالها انار در زمین
مینشانید بار یکی دو خرابی این گل تمنا بست که میتوان گفت [illegible] زمین
بهین سرزمین از سایر روی زمین امتیاز دارد بلکه بر بهشت برین نیز تفوق دارد همچنان
از آن گلبن در پایین بر یک ساق پیوسته و بر فراز آن چند گل بدیع صورت
تمام هیات [illegible] کله بر طاوسان بر هم بسته است و در باب [illegible]
بدان گونه که گویی بر روی گلگون لاله رخسار ان روی گلگونه آب و تاب از آن
برده و در برابر آن لطافت گل [illegible] در [illegible] آب و رنگ [illegible]
عباسیان گرفته بالجمله از روز [illegible] چهار شنبه [illegible] خرداد که مطابق [illegible]
موکب سعادت به [illegible] منزل [illegible] برای اقامت سنت نماز عید مقام معهود
بعد از فراغ نماز [illegible] روز قرین دولت و سعادت بتفرج [illegible]
نشان آن موضع که قریب [illegible] راه [illegible] تمام
فرود میرود متوجه شدند و لحظه چند ملاحظه آن دلاویزان رفتار و فریب
ها سبز مقید شده داد تماشا دادند و از فیض نور حضور و برکت ورود [illegible]

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی بدویست جریب و جریب سی و پنج بادشاهی
و مجموع به چهار مربع میشود دویم راه چوکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسالک نیز برف کم است اما در جمیع وقوع
آن از بیکذر کدر داشتن برف کمک و الا سیلاب مانع و قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده ببلدان نشو مند انجا چون حرو رخلد بینی میشود و ازین
راه در اوسط بهار به کشمیر میتوان رسید سویم راه پونچ که مسافت ان بیست و
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنا بر کمی برف نسبت براه برانیجال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه برانیجال که در کمال صعوبت و دشواری و گریوه های
شیخ و بسیار برف که تا اخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازان محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا بهمبر که هموارست بیست منزل و از بهمبر تا کشمیر که کوهها
و دشوار گذار است دوازده مرحله و درین راه ها از گلگشت شکوفه
و گل لاله اول بهار احتمال ندارد و چون غرض تحقیقست از ذکر
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و ذکر احوال منازل
ان خصوص عقبه ها در ذیل مذکور ضرور خواهد شد اکنون بتحریر وقت بر درجنبا
چون از بهمبر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوهسار و دشوار گذار است بحکم
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و هیچ سواران

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج ذرع بادشاهی
و مجموع پنجهزار ذرع میشود دوم راه چومکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در جمیع
آن از رهگذر گداختن برف گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده بیلدار شوند اینجا چون جمو در خلال سمت میشود و ازین
راه در اواسط بهار به کشمیر میتوان رسید سوم راه پونچ که مسافت آن بیست
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنا بر کمی برف نسبت بآن راه براه پیرپنجال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پیرپنجال که در کمال صعوبت و دشواری و کوه‌های
شامخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان گذار مراکب بار ازان محال متعذر
و مجال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا بهمبر که بکوه موسومست هشت منزل و از بهمبر تا کشمیر کوه‌ها
دشوارگذار است دوازده مرحله و ازین رهگذار گلگشت شگوفه
و گل لاله اوایل بهار احتمال ندارد و چون شفقت بیکرانست ایزدی
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و ذکر احوال منازل
آن خصوص عقبه‌های دشوار در ذیل مذکور خواهد شد اکنون بتحریر وقایع پرداخته
چون از بهمبر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوهسار و دشوارگذارست بحکم
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و پیچ بسیار آن

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی بدویست جریب و چهل جریب است و پنج بادشاهی
و مجموع بچهار هزار و پنج میشود و دویم راه چوکهات که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در حقیقت
آن از رهگذر گذر داشتن برف کمک ولای بسیار مانع در قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زبده میلان میشوند انجا چون خود را خلد بین میشود و ازین
راه در اوسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که مسافت آن بیست
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنابر کمی برف نسبت براه پیر پنجال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پیر پنجال که در کمال صعوبت و دشواری کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار از آن راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب از آن محال متعذر
و محال و مراحل این راه که شصت و دو کروه است به نسبت کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا بهنبر که مسافت بیست منزل و از بهنبر تا کشمیر که کوهها
دشوار گذار است دوازده مرحله و درین رهگذار گلگشت شکوفه
و گل لاله در اوایل بهار احتمال ندارد و چون غرض تحقیق است از دیگر
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و دیگر احوال منازل
آن خصوص عقبهای پیر پنجال مذکور خواهد شد اکنون بتحریر وقت بر در حقیقتا
چون از بهنبر تا کشمیر سراسر مراحل کوهسار و سوار گذار است بخوبی
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و پیچ بنابران

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میکردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج گز بادشاهی
و مجموع به چهارده روز میشود دویم راه چوبکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسالک نیز برف کم است اما در حین وقوع
آن از رهگذر گداختن برف گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده میلادن میشوند آنجا چون خود در خلد برین میشود و ازین
راه در اوسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که مسافت آن بیست و
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنابر کمی برف بنسبت راه پیرپنجال
در اوائل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پیرپنجال که در کمال صعوبت و دشواری و کوههای
شامخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اوائل فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازان محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا بهنبر که هموار است هشت منزل و از بهنبر تا کشمیر که کوهها
دشوار گذار است دوازده مرحله و درین رهگذار گلگشت شکوفه
و گل لاله و دیگر بهار احتمال ندارد و چون عنقریب بتوجه ایزدی
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و دیگر احوال منازل
آن خصوص عقبه های [illegible] مذکور خواهد شد اکنون بتحریر وقت برودت
چون از بهنبر تا کشمیر سراسر مراحل کوهسار و سوار گذار است بتجویز [illegible]
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و هیچ نباران

عبور سپاه ازان راه کمال تعسر بل تعذر دارد و معهذا باربرداران راه منحصر در فیل
و اسپ و استر و آدمی است لهذا حکم شد بنحوی که حشمت این دولت کده را
کفایت کند بغایت دشوار است و با اینهمه باربرداری و سربارها صعب‌تر است
تمام آن راه که چهل و هفت کروه است و به هژده منزل بادشاهی
پیموده میشود و یازده جا بعهد حضرت جنت مکانی لدیهائی که در کشمیری زبان
عبارت است از عمارتی که بوضع و شکل خاص میسازند و مهندسان هند بطرح
و هندسه معهود خود مشتمل بر غسلخانه و محل و خواصپوره بنا نهاده اند چوکی هتی
نوشهره چنگز هتی راجور تهنه بهرم گله پوشانه لدی محمد قلی
هیره پور شاجه خانپور بنا بر آنکه در اینمدت متمادی اندراس یافته بود از راه بقیه
بندگان حضرت در مبادی اراده کشمیر مرمت لدیهای معهوده و اهتمام یکی از امرای
عظام فرمودند و چون هر وقت که حضرت جنت مکانی را طی این رو میداد
همگی آرد و یکدفعه بکوهستان در می آمدند و بنا بر هجوم مردم و کثرت فیلان
و تنگنای مراحل بارها و احمال و راکبان بنابر آنکه از کوه می‌بریدند و ازین راه
ضرر بسیار بتجرد لشکر میرسید حضرت ظل سبحانی از سر ترحم و رعیت پروری
بر سند نظر باسودگی خلایق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود
باین دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند چنانکه شاهزاده‌های
والاقدر و اسلام خان میربخشی و جعفرخان و شاه نوازخان قوشبیگی
و فدائیخان و مرشد قلیخان و قراولان و شکارکاهها از حضور [illegible]
باجازت است با چندی از خدمه خدمات نزدیک و قلیلی از اهل خدمات که از کارخانجات
ضروری در رکاب سعادت انتساب باشند و یمین الدوله با لشکرخان و [illegible]
که قرابت قریبه و رشته باشند و با تابینان و سایر بیوتات از عقب موکب یک منزل روانه

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میگردد یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دویست جریب و جریبی بیست و پنج بادشاهی
و مجموع پنجهزار ذرع میشود دویم راه چومکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در حین وقوع
آن از رهگذر گداختن برف گل و لای بسیار مانع قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زیاده بیلدان میشوند انجا چون [illegible] میشود و ازین
راه در اواسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که مسافت آن بیست و
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنا بر کمی برف نسبت براه پیرپنجال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پیرپنجال که در کمال صعوبت و دشواری و کوه های
شامخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازان محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که بهنبر موسومست هشت منزل و از بهنبر تا کشمیر که کوهها
دشوار گذار است دوازده مرحله و درین راهگذار گلگشت شکوفه
و گل لاله اوایل بهار احتمال ندارد و چون عنقریب نهضت است از نزدیکی
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و دیگر احوال منازل
آن حقیقت علیحده در جای خود مذکور خواهد شد اکنون بتحریر [illegible] پرداخته
چون از بهنبر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوهسار و سوار گذار است [illegible]
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار چم و پیچ [illegible]

اتفاق افتاده و آن روز رود بار را ز مرکز اعلام نصرت و تخییم سرا د
بشوکت و حشمت گشته [illegible] وزیر خان بخلعت و جمدهر مرصع یافته و سه
معاودت بلاهور یافت و از جمله سواران [illegible] با اصل و اضافه بحکم
ذات و سوار مقرر شد سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه [illegible] هزار سوار یک اسپه
معتبر گشته و از دیگر [illegible] سمت [illegible]
از رودخانه بر فوق معبر گشته ها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و با [illegible]
تمام از آن راه گشاده گذار گذشتند و چون [illegible] ازین راه تا [illegible]
مسافت [illegible] سی و سه کروه است [illegible] منزل طی شد روز چهارشنبه دهم ماه
مذکور مطابق [illegible] ذی حجه سال هزار و [illegible] و سه بدان قصبه رسیدند
و چون راه بر [illegible] در رفتن [illegible] از توقفی که در لاهور فرموده بودند گشوده
چنانچه اصلا برف [illegible] نزدیکی با [illegible] کمال صعوبت [illegible]
سالک اختیار [illegible] این [illegible] بحکم [illegible]
چهار راه [illegible] که [illegible] از راه صعوبت و [illegible] گذار
گذار که [illegible] بر زبان [illegible]
بکوتل [illegible]
از دست راه [illegible] چنانچه [illegible] از آن [illegible]
رواحل [illegible] طریق [illegible] است که [illegible]
[illegible] قاطعه را [illegible] قطع آن [illegible] ازین جمله راه
[illegible] که [illegible] دیگر [illegible] بهتر است [illegible]
و فراز بسیار دارد و از همه دشوارتر است اما برف در آن حدود کمتر
می بارد و مسافت آن [illegible] طریق [illegible]
سرشت بلکه [illegible]
[illegible] رفته [illegible]

ظاهر این معنی سوار اقتضای قضا و ارادهٔ مقلب القلوب [illegible] رفت به جا
و حصول حیات و شهود کتاب فتح عزایم و صبح ارادت است آنکه چون بنا بر
ایام نزول دار السلطنهٔ لاهور اول بهار در بهشت صد ابرار انشای سفر
او میان بهشت موعود یعنی کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود تا
از مصاحبت وقایع واقعه نویسان آن سمت [illegible] ظهور یافت که
از رهگذرها و کریوه‌ها پیش از اوایل حمل و از زیر برف ظاهر نمی شود
لاجرم بنا بر انهای ایشان حضور در میانهٔ آن آزاده راه یافت چون
نزدیکی ماه ذیقعده که نوبت مهد علیا در روز چهارشنبه هفدهم آن [illegible]
اتفاق خرامیده اند نیز نزدیک رسیده بود بنا بر آنکه در سر تا سر ماه مذکور
آن مهر سپهر سروری چون صبح صادق سر تا پا مقید بوسش می باشند
و از ارتکاب انواع مستلذات طبیعیه [illegible] و تفرج و طرب [illegible]
و ورود و سرود اجتناب فرموده مقید مطابق [illegible] مشغول
بر سایر شهور که آن ماه مخصوص چهارشنبه است [illegible] افتاد
چه در این صورت رفیع خاطر عاطر نماید که ایام کلفت کدورت را در منازل
کشمیر تا با این بهشت آباد با گلگشت شکوفه و تفرج لاله [illegible]
تماشای گل سنبل و نظارهٔ باغ و زراعت سبز بند لاجرم دقایق شناسان
درج بهار [illegible] برابر اختیار ساعتی دیگر مأمور فرمودند و غره
ماه خرداد که فرخنده روز بود در کمال میمنت [illegible] حرکت به سمت
موکب منصور به سمت مذکور مقرر شد و بنا بر این قرارداد پس از انقضای
مدت موعود رسیدن عید معهود در همان ساعت سعادت قران
همعنان دولت و اقبال از دار السلطنهٔ والا توجه [illegible] به سوی مقصد

آمیزه گلزار بستان ستایش و نیایش گماشت آگاه رعایت مراسم معهوده
ظاهر نموده لوازم اهتمام را کماهی بجا آورند خصوص پا انداز قدوم موکب
سکندر حشم حضرت سلیمان مکان و نثار مقدم مکرم آن مودت سمت
نفایسی که بقدر دسترس امکان با سلیقه مرتبه نیز در رشته پیشکش لائق
از غرایب و ظرایف و سایر اطراف و اصناف کیفیتی بنظر انور اشرف در
گذرانیده بر انواع نوادر و طرفه ها زیادت و آلات زرین مرصع بجواهر گرانمایه تحریر
و کالاهای و ظروف سیمینه و اقمشه زربافت و دیگر نفایس تحف در کار
از اسپ و فیل و امثال آن که بنا بر کمیت و کیفیت از پیشکشهای لائق
در ایام سابق میگذرانیده مراتب بیش و زیاده بود چنانچه بقیمت مجموعه [illegible] لک روپیه
میکشید و بنا بر مراعات خاطر آن رفیع المکان که در باب پیشکش خود رستا
قبول مبالغه و تاکید تمام داشت بالتمام مقبول افتاد ازانکه بندگان حضرت
پادشاه حقایق آگاه اداء حق اخلاص و ارادت آن نواب عقیدت سمات
این معنی دران منزل سعادت حاصل با اجر و قرین دولت و اقبال چند
توقف فرمودند و شادان خاطر و استراحت مقتضا و بها [illegible] آورده برین
سر آن خان والا مکان بتازگی امتیاز راند و سرافرازی سربلند بخشیدند هزار
سوار از جمله منصب سابق قلیج خان که چار هزاری ذات سه هزار سوار بود در سلسله
سلسله اعتبار زیادت و از عنایت خلعت و اسپ نوازش پذیرفته گلستان
مرخص گردید محلدار رفقان دیگر به مرحمت خلعت و اسپ و علم و انعام منصبها ارزانی
و تقدیم خدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز گشته
و کشور را بجانب بنا فتح در این ایام فتح عزیمت گلگشت کشمیر بنظر اشرف
در این اوان فتح و تا خبران نهضت موکب ظفر رسیدن باعث مختار دیگر و سبب

فیروز روز مسعود آن قرة العین اعیان وجود و مظهر حسن ایجاد و [illegible]
وجود در رونق مقصور و منازل بهشت موعود شد و از این رو سایر نشیمنها
غریب و مناظر نظر دیگر قریب آن رشک سرابستان ارم معهود [illegible]
ابر و دریا کن های کهن طارم چرخ کبود کرد بدیع الوقایع این فرخنده منزل
قبل از نزول اجلال خدیو سعادت و حلول کوکب اقبال و دولت مجد ادراک
پرتو قبول آنحضرت در بلندی قدر و منزلت در ارجمندی رتبت و مرتبت
و فور زیب و زینت بظهور انواع خصوصیات مرتبت بمرتبه بود که همگی اصحاب
حیرت و غیرت از جهان گردان گیتی نورد خصوصیات مزیت بمرتبه بود
که بوالعجبی ساخت شعبده خاک را وجب تعجب زدیده حیرت آورد کرده
پای سیاحت و نظر مساحت ننموده اند از این دست منزلها بر روی زمین
از امثال و اقران آن خان عظیم الشان تا آنکه مبلغی و قرینی در زیر سپهر
مدور روشن نمی نهد الحال که محفل دولت و اقبال و محمل جاه و جلال
و قافله بار گران حشمت سلطنت و محل شوکت و شکوه حضرت
خلافت کشش بر راه قیاس خردمند در تصور مراتب این ابواب گشاده است
در مقیاس تقدیر و تخمین کیفیت و کمیت مزید خواص و مزایا بعد از این
مراتب بی نسبت افتاده چنانچه از بسی مراتب هر یک شرح خصوصیات
ارتفاع پایه شأن و منصب مکان در کدام مرتبه و دقایق عظمت
قدر و مقدار آن درجه بدرجه بود محمد خان آصف مکان که زبدة الحقیقه
در همه بار سلوک وقت فلاطون این اوان است و از روی ادراک
دانش و قاعده شناسی قانون کار و دستور العمل رموز کار بحسب
سن حضرت پروردگار در رشته همت بر ادای شکرانه سایه

دیرباز که پیش ازین نیز درخور بود توجه تام مبذول داشتند و بنا برآنکه عمارات غسلخانه
و خوابگاه در راه صحبت باعث تنگی طرح و وضع دلپسند خاطرخواه آنحضرت نبود معماران
هندسه پرداز حسب الامر اعلی پیشتر یک طرحهای غریب دلنظر فریب مرتسم نموده از نظر اشرف
گذرانیدند در یک انجمن و بنا نهادن و باتمام رسانیدن طرحی که از آن جمله
مختار افتاده بود و باهتمام وزیرخان و سایر متصدیان لاهور بارکار سپردند که
تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر باتمام پذیر ساختند و همچنین از دیرباز طرح
عمارت شاه برجی که در عهد حضرت جنت مکانی طرح افکنده اساس آن از زمین
آورده بودند و تا غایت همچنان مانده فرمودند که طراحان نیز یک طراز
نو طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود ریختند و شرح کمیت و
کیفیت از یمین الدوله که درباب طرحها و تصرفات درین باب
در طومار و حسب الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار طرح ثبت
نموده بمهندسان سپرد که عملداران دستور آگهی را دستور العمل سازند
و درباره سرانجام مصالح عمارت شاه برجی که کمال فسحت و عظمت
ندارد و چنانچه در بهار رسید از آن که بعرض معماران لاهور رسانیدند لک
خشت پخته صرف میشود کمال اهتمام نموده اتمام آن نیز در مدت مقرر
معین فرمودند چون یمین الدوله در سمت قبله شهر بر کنار میدان نخاس
که مجمع اهل سعادت و سواد این مصر جامع است منازل عالی بنیاد رفیع العماد
اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده
باهتمام تمام سمت اتمام داده بود درینولا بجهت تحصیل یمن و برکت
و تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پرنور آنحضرت نمود بنابر رعایت
جانب خان والاخطاب بنشاط خاطر آن عالی منزل غره اردیبهشت الهی

صدق ارادت و صورت حسن عقیدت از و سر زده بود و خدمت که بآن ارباب [illegible]
مستحسن و محسن افتاد و از راه سرافرازی آن عمدة الملک پرتو نظر قبول بر موازی مبلغ
چهار لک روپیه از الجمله یافت نجابت خان چون چندیست فوجداری کوه دامن کابل
سرکرده بود و منظور نظر عنایت شده مرتبه منصبش از اصل و اضافه بپایه سه هزاری
ذات و دو هزار سوار رسید قلیچ خان از صوبه ملتان رسیده [illegible]
چون آن بخت اقبال اندوز مراتب عقیدت منشی اخلاص پیوند [illegible] اسعد
روز تا امروز بشرف اشرف معقول النظر الوجود افتاد مبلغ دوازده لک روپیه
کشیده بیست و پنجم ۲۵ [illegible] بطواف روضه ملائک مطاف حضرت جنت
[illegible] نموده بنابر رعایت نهایت ادب در بیرون دروازه پیاده آمده
حق تعظیم کما ینبغی بجا آورده شدند و بعد از مراعات آداب معهوده زیارت
آن مرقد مقدس نموده از ارباب وظایف مقرره از اعتکاف درین و انعام خدمه [illegible]
فرموده و مبلغ خیرات و تصدقات بمساکین و مجاوران دار السلطنه لاهور خصوص
بسکنه [illegible] خطیره اضعاف خاطر ضعفا الفقیر آورده و دو هزار روپیه
[illegible] که برسم خیرات [illegible] بود [illegible] مستحقان [illegible]
فرموده و درین ایام فرخنده فرجام که عرصه دار السلطنه از زینت بساط اقامت
موکب سعادت و عظمت ریاض رضوان بود بنا بر کمال معدلت گستری و رعیت
نوازی [illegible] ساختن بشکست و ریخت خراب آباد و قلوب صاحبدلان
پرداخته معموره عمارت ها و مساجد [illegible] از راه [illegible]
مرمت احوال پریشان عموم سپاهی و رعیت آن ولایت خصوص تحقیق و تفحص
کیفیت سلوک عمال اعمال خالصات دیوانیه و سقداران آن محال جاگیرداران گردیدند
[illegible] این معاینه [illegible] اندیشه عمارت دولتخانه دار السلطنه

زمیرزادها و سرداران خان و دیگر کومکیان صوبه پنجاب و سایر اعاظم و اشراف
و اکابر و اعیان و اهالی و موالی دار السلطنه لاهور بنابر رسم پذیره باستقبال
موکب اقبال برآمده بودند پذیرای سعادت زمین بوس گردیدند و بعد از یک پاس
ر که ساعت سعادت گرای گزیده ساحت دولتخانه مقدس از نزول
اقدس پایه کرسی همایون غرفه این طارم مقرنس پایه گردون سای عالم بالا و طلاکار
اعلی کارگاه بوقلمون حجره اطلس زرتار بادشاه آسمان جاه بر بساط پا انداز
گستردند نوزدهم ماه که فرخنده جشن‌ها از سر نو آفتاب رسم‌های معهود همه ساله از زرکشی
همه البسه نگار درنا به حسابی طلب سرمایه آرایش‌های بهشت برین شده بود و چنانچه
از اسباب تکور و تکوری نشاب خبر بلند ارتفاع کوه‌های این نظر فریب بود
دران روز سرافت اند و بطریق همه روزه جهانیان امیدوار از فرط داد
و دهش آن کام بخش داد ده مراد خاطر و کام دل از نهال تمنا و نخل امید
برخورده برچیدند و خرمن خرمن حاصل بخشش از زر که کاشته و پرورده بودند
بردرشته سعید خان صوبه دار کابل که در مدت جلوس اقدس از سعادت ملازمت
آستان مقدس مراد دل حاصل نکرده بود بر کام خاطر فیروز شده هزار مهر و
هزار روپیه بصیغه نذر و صد راس اسپ و همین عدد شتر بختی برسم پیشکش از نظر
انور گذرانید و چون وزیر خان در عرض مدت صوبه داری پنجاب نفایس
و طرایف هر دیار و هر مکان از جواهر بحر و کان و آلات مرصع و زرین و اوانی
سیمین مصنوع صنعت پیشگان همه روی زمین و انواع اقمشه ایران و توران
و هند و فرنگ و ختا و ختن و امثال اینها از آن در این چند سال بصورت کمیت
و کیفیت توان نمود در این شکست پادشاه بحر و بر خاقان هفت کشور آماده ساخته
بود در بین روز بترتیب چیده از نظر انور گذرانیده و بنابر اینکه همگی از روی

نموده بنابه تشخیص مرض نبردند فرمان عالیشان بطلب وزیرخان که در فن طبابت
خود ندارد و از قدم خدمت و تکرار معالجات به بعض کیفیت مزاج خدیو روزگار
و طبع شاهزاده های والامقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت و خان مذکور
بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاهور روانه شده بروز یکشنبه [illegible]
خود را بملازمت شاهزاده رسانید و تشخیص مرض و عرض آن نموده بمعالجه پرداخت
و در اندک فرصتی بنابر سودمندی تصدق و دعا و توجه عالی و همت والای بادشاه
دین و دنیا که بانواع سعادات دنیوی و اخروی موید و موفق بسر میبرند دوا دادن
مفید افتاده سود در چهره ظهور نموده و عافیت مزاج مقدس شاهزاده
اقبالمند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کلی حصول یافت و وزیرخان
بنابر انتظار ساعت سعد ملازمت بلاهور معاودت نمود که در وقت
معهود او را زین سعادت عظمی نماید و بندگان حضرت ازینجهت خاطر جمع نموده
شانزدهم ماه کنار تالاب خواجه هشیار که در خارج دار السلطنه
لاهور بسیار بموقع خود واقع شده مرکز اوتاد و محور اطناب سرادق
جاه و جلال و مضرب قباب موکب اقبال گردید تا هفدهم ماه مطابق نهم شوال
در ساعت مسعود حضرت خلافت منزلت ازین منزل که از شعشعه ورود آب
ظل ظلیل حضرت نور الانوار شده بود همعنان دولت و سعادت
بر فیلی کوه شکوه در حوضه زرنگار که چتر زر ابر نقره فام قدسی دقیقه رس
بر صورت چتر بند در ساخته بودند سوار شده متوجه شهر گشتند در خیال
وزیرخان خود را بملازمت اشرف رسانیده غبار نعال مراکب موکب اقبال را
که کحل الجواهر ابصار اهل بصائر سیاه سفید است توتیای ارجمند ساخته
نه هزار روپیه بطریق نثار گذرانیده بمکافات آن خلعت خاص خود دارکه دانان

عون‌ها بگاه مجید ایستحیت دیوان اکبر رو به بار برافراز آورد نگار خورشید انور افشانده شد بلوای
رت پادشاه اسلام شعار دیندار خورشید دید و از ظلال اقبالش انوار ظلال الهی بر سر
ظلال شفقت افکندند و چون کشتی اقبال مقبول آنحضرت مانند باد و نور از ارتفاع شعور نمود
استر ور سان مهر انور پرتو طلعت همایون بر بدر سرادق شفق گون پادشاهی
که از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهرسان مانند شادروان نور سپید بود
صبحگاهی ماه تا ماهی را فرو گرفته بود گستردند و دران مجمع که از فرط کثرت
جمعیت غیر محصور پرتو انجمن گرده حضرت عرش آشیانه غیرت جامع دمشق بلکه
مسجد جامع شده با جمیع علمای اسلام و ائمه انام نماز عید صیام ادا نمودند و درین
ایام بحکم قضا یاری آسمانی که از نوائب حضرت قرانت باستقبال شاهزاده
بلند اقبال پیوسته شده بود و هم بمسند آرای ممالک ثبت و قصور جنان ریاض
رضوان نمود بدو هم طبیعت قدسی سرشت آن یاقوت استقامت قوائم
سریر دولت که هرگز گرد کدورت و غبار کلفت گرد آن صفحه نکرده
صفا نگشته بود بعلت افراط الم و ضعف رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته
بتپ کاریه محرقه مبتلا شد و لمحه بشدت آن عارضه بفرط استعداد افراط
حزن و ملال خاطر عاطر آنحضرت مرتبه بمرتبه بمرتبت کمال رسید و نواب قدسی
القاب پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب نیز درین باب قلق بیگانه
رسانیدند که دون مافوق آن مرتبه اندازه تصور است و بنابر افراط
محبت حدیه برادر فرخنده سکالیرو رشید تجویز و ورتمزده سرادق پادشاهانه را
نزدیک بحریم حرم خلدمنت بصفت فیروز نمودند و گاه و بیگاه متفقه احوال
آن والا اقبال بجه نده شاهزاده بندگان حضرت شاهی روز چند چند مرتبه بمراسم
عیادت بجا می‌آوردند و چون اطبای یابت باوجود کمال مهارت غفلت

سمت اکرام پذیرفت و ده هزار روپیه بساینده پایه اورنگ که بنیت طواف
حرمین مکرمین رهگرای شده بود مرحمت گشت بالجمله حسب الامر والای نیر اعظم
اوج زمین سامان طرازان بتهیه اسباب چراغان اطراف تالاب سپهرمانند
پرداختند و شب این روز عشرت افروز با مردم گلشن شمع و چراغ گیتی افروز روشن
روز روشن شده چنانچه ماه منیر که در حسب رتبه این شب فروغ افزای ظهور و بروز کوکب
شب افروز بنده است بنوز تابنوری درآمده و خیره بروز رنگ و نیز [illegible] حسرت
و روزگار در ادراک فروغ استغنا از طلوع به نیاز بوده بیرنگ دریوزه مهر انور بردر حشمت
و تمام شب از عکس انوار شمع و فروغ چراغ که در دل آب نمایان بوده هر حباب
صدف گوهر شب چراغ می نمود و از لمعه نهارسائیان دریا [illegible] سطح
آب آسمانی پرستاره بنظر اهل نظاره درآمد و چون آن گل زمین که از کمال
نزهت بهشت آفرین رشک فرمای بهشت برین بود و نهایت خاطر نشین و دلنشین
افتاد بنا بر آن بندگان حضرت برآن شدند که نشیمن عالی تابنده غره [illegible] وضیع
نظاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یک روی آن عمارت بسوی دریا
بسوی تالاب و روی دیگر بجانب باغ باشد و در لحظه طرحی تازه و نقشه
بدیع که بهجت بخش نظران و رسایی جهت منظر نظارگیان درز سازنده بود در سم
نموده و دیانت خان فوجدار سرکار سرهند را به سرانجام این کار
دارا شمند که در ساعت مسعود رنگ ریخته بتدریج اساس پیشنهاد و هم ماهچه کوکب
والای آن دو ایوان نیر اعظم از افق سرزمین سپهر بطلوع [illegible] سمت مقصد
ارتفاع یافت بعد از طی دو منزل بکنار آب ستلج رسیده و هم ماه شاملی
رود با به باد فراز گاه دریایی لشکر طوفان اثر قاآن بحر و بر شد روز دیگر
ماه روزه [illegible] در آن خجسته مقام قرار اقامت یکروزه اتفاق افتاد

معاشت مرسی ملکان پایه یکی دیگر پرست آورده فیض عطای آن بحر دل ابر کف
بسنی و بخشایش را رواج و رونق تازه ارکان در مراتب مناصب و وظایف ارباب
روایت افزوده بیست مدارج ارباب مراتب مذکوره اضافت نیز فرمودند از جمله
درین روز سعادت اندوز سپهدار خان که در کار دانی و کارگذاری از امثال
و اقران در پیش بود بنابر مستحقه امتیاز یک مشمول عواطف والا گشته در صیغه منصب
از اصل و اضافه بپنجهزاری ذات و سوار از آنجمله سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
رفعت گرای گردید و بتقدیم خدمت صوبه داری گجرات که بنابر وجوه از باقرخان
تغیر پذیر شده بود سرافرازی یافته بهمدرین محفل جامع بخلعت فاخره و مخصص بعنایت
فیل و اسپ مرخص گشت و هم درین طرب افروز امام قلی نامی که از جانب
شاه صفی دارای ایران مصحوب جرأت خان رسول قطب الملک برسالت گلکنده
مرخص شده از بساط بوسی انجمن حضور پرنور برکام خاطر فیروز گشته نامه که شاه صفی
مصحوب او بدرگاه والا ارسال داشته بود گذرانید و پیشکشی مشتمل بر نوادر
تحف و نفایس طرف ایران کشید از جمله سی سر اسپ عربی نسب عراقی حسب
نظر انور در آورده که تکاپوی هم صاحب بر باد و پای برق رفتار سحاب سبقت همی کردند
در تندی روی و تقدیم بر تکاور آتش عنان مرحمت نموده بر جی پویه راهوار بودند
به بوزداب رالسبق روانی میدادند با خندسر بجنی که از تندی پویه و خوبی خرام
ستاب بحت ارایان و اقبال مقبل دم از نقابل کوی می ربودند و در سرشت فروار
ده خود زد باد قبول کرده میربودند و چند سر از راهوار هموار رفتار که بهنگام جلوریز
جند تیز سنابغ بیکی سبک خیز همکران حاوی کنده ما میخواندند و دیده بر ...
ورزده مستغنی مهرانور را کودن تا لد بمیمنشر دند از آنجا که آمد اقبال از
پیشکشی او نظر قبول السرور در رانده با نعام خلعت فاخره و چهل هزار روپیه نقد

جهان و جهانیان بوده از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم
همایون داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت و چون آن مکان فردوس
نشان در آغاز جلوس مبارک بنواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق
شان پرستاران آن قرة العین دراری نجابت سپهر برین درست نبود بنابر آن
متصدیان مهمات آنجا بر کنه با اساس نهادن نشیمنهای دل فرمان پذیر گشته بمسامع
مقدسه سر نهند که از جمله خالصات ساحت مقرب سرادق اقبال شد و عرصه باغ حافظ
رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از تربیت مرتبت
جنت مکانی بسر شاهد قابلیت آن بسر حد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود و در جمالها
رشک طوبی باشده سدره را سایه نهالها مرتبه کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس
عبرت افزای فلک الملک گشت و نشیمنهای دلکش آن که در رعایت قال بایستی و فیض بخشی
بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت کاخ اخضر گردیده رونق این
انجمن طارم معلی آمد چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود
و دوربین نیز دیگرها تا دار السلطنه لاهور جای دیگر در خور ترتیب انجمن جشن
نوروزی یافت نشد بنابرین بزم آرایان انجمن سور و سرور رو بپیرایه بیدان
این بزم دلپذیر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افکنده حضرت جنت مکانی
بود مأمور شدند آغاز سال هشتم از جلوس مبارک حضرت ظل سبحانی صاحبقرانی ثانی
چون سلطان سیارگان بسرادق نشان حمل برنشسته روی زمین را بساط
انبساط برآراست و چارباز زرگستری رواج و رونق کلی پذیرفته گلشن روزگار
از رنگینی دیگر یافت انجمن جشن نوروزی بفرمان خدیو هفت کشور بپیرایه نوادر
بحری و کانی از زر و گوهر و سیم و زر زینت دیگر گرفته ابواب شگفتگی در
بر روی نظارگیان عالم گشاد و سریر مینا کار گوهر رنگین آن عرش

بدان مبنی اساس نهاده آنحضرت است از نزد دل اشرف [illegible] ملکات [illegible] اطلس [illegible]

تا [illegible] روز و روزگاران فرخنده در میامن بشارت صید و نوید نشاط بر در رسند و در بیش ایام

صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفریح الضمیر است فرح امیز رگ از خاطر

ارباب صید زده و صورت مبنی ذکر آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار در این

نخجیرستان سرگرم گشت نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یکی از زارعان [illegible]

[illegible] که بخاص بابان موسوم است با آن [illegible] بیشه سیاه شکار رسید چون این بیشه [illegible]

از انهار صیاد [illegible] که عمر نخجیر افکنی صرف کرده باشد چه جای پادشاهان عظیم الشان

منقول نیست موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد چنانکه

بی نهایت از جا در آمده فرمودند که از این دست صیدی شاید از مبداء آفرینش

تا هیچ پادشاهی شکارانداز دست نداده باشد که در یک روز بدست خود از

یک تفنگ سه آهو زده باشد طالبای کلیم از شعرای سرآمد پایتخت این رباعی

بنظم آورده بعرض رسانید رباعی چون شاه جهان پادشاه کشورگیر افکنده [illegible]

[illegible] نخجیر روزی به تفنگ یک صید [illegible] خاص بادشاه [illegible] افکند که تفنگ یک صید

دو تیر [illegible] بعرض مقدس سید یحیی [illegible] ابدال [illegible] اطاعت

[illegible] شده [illegible] از سکه مبارک بنام نامی و [illegible] از خطبه القاب سامی

شاه هفت کشور زینت و زیور و آوازه اشرف [illegible] با این سکه مبارک

[illegible] بخود زر با [illegible] بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود [illegible] ماه

[illegible] مبارک در اردیبهشت و ششم ماه [illegible] که در عهد

[illegible] شاهزاده بیگم در [illegible] جهانگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته [illegible] عمارت

[illegible] آن محل قابل [illegible] شد در [illegible] از مدت مدید [illegible]

[illegible] شد و گل زمین [illegible] فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت عهد بادشاهزاده

بلند اقبال بسعادت تقبیل حلقهٔ جلوداری رکاب السرور گیتی تاج تارک دیگر بالان
بهفت کشور سبقت رسید و ازین سرحلقهٔ سرافرازان گیتی از امثال و اقران
خود شده برین فرق سرافتخار بفلک الافلاک قمر رسانید و در روز دیگر سلیم گده
که بر کنار رود بار جون واقع است از نزول اقدس آنحضرت روکش ایوان [۳
بغداد گشت و آب رود جون که از رهگذر چشمه سار کوثر و تسنیم است و باعث
زهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجلهٔ بغداد بل در جان
الحیات و سلسبیل افکند این موضع را اصل بنیاد نهاده سلیم خان پسر شیر خان
افغان است که بعد از اساس افکندن حصار و دیوار آن بنا بر عدم مساعدت
روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود و حضرت جنت مکانی را
نزهت این مکان جنت نشان دلنشین افتاده آن را لائق عمارت دیده مرمت
فرمودند شیمای تجمل حضرت سلیمان مقامی در دو روز دیگر اقامت سلیم گده
که هفتم ماه بود همعنان دولت و سعادت سوار بود شده نخست بزیارت روضهٔ
حضرت عرش آشیانی همایون پادشاه شتافتند و بعد از اقامت مراسم طواف
آن عالی مقام و آداب وظائف زیارت آن حظیره حظیره که از اشرف و ارفع
اماکن متبرکهٔ این کشور است انعام بین خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده
متوجه زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفین سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین اولیا شدند و از روی عقیدت تمام برسبیل استفاضهٔ لوامع
میامن برکات انوار روضهٔ پرنور [illegible] فاتحه [illegible] و رحمت
در آن خاک پاک برافروختند و مبلغ [illegible] از سرکار خاصهٔ شریفه [illegible]
والاقدر گذرانیده حسب الامر اعلی معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق
در آنمکان متبرک رسانیدند هشتم ماه بجانب [illegible] راه گرا شده عمارت عالی که در آن

ب تحفه و اسپهای ساختند که تفرج شکارگاه صید عالم نموده از [illegible] بازگردد
درین روز خان [illegible] را با انعام هزاری و پانصد سوار [illegible] و حاکم خان را
ت جا رحمدر شرقی و شیرخان را انعام [illegible] هزار روپیه اکرام بخشیدند
سم از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان
کوه بندر را جهت نگاهبانی محال زراعت تعین فرمودند تا از عبور لشکر [illegible]
نگاهبان طلب عرض این مجلس از [illegible] باشد حضور [illegible] زیردستان رسند
این همه مردم شدین را مستعدی برآورده با نجا بپا زراعت مقرر فرمودند که
روی حق در راه حساب بی حیف و میل خسر کردند نقصان مالی ایشان
خزانه عامره نمایند بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه
شهر که از قدیم الدهر پرستشگاه معتبر هندوان است مقام فرمودند و چون
در برابر [illegible] بر آنسوی رود بار چند [illegible] گوزن افکن [illegible] گرفته از زرو افراز
تمام و با نظام [illegible] رعیت [illegible] سایند بنا بر [illegible]
زیردستان سپید رنگ [illegible] صیدان زبردست [illegible] چند نموده فیل سوار
و قلاده شیر [illegible] رود دیگر ماده را که در تنومندی و شدت از آنها زیاده
بود صید فرموده و یک نخچیر شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند و شب
این روز برکت افروز که لیلة البرات بود با وجود عدم [illegible] سامان طرازان
کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع هر دو کنار رود بار چون [illegible]
میان انبار چراغان کردند که ماننده آن در نظاره این بی نظیر [illegible]
بود در منزل چهارم بار [illegible] کرمگاه روز [illegible] قوت [illegible]
صید نمودند یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنجاه [illegible] رسید
چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبه دهلی در یک منزلی شهر از [illegible]

حرکت جاودانی گردید و پادشاهزاده خود در سایر مراسم آداب چنانکه حقه
مرتبهٔ او بود بجا آورده و دو تقوز پارچه با جیغه مرصع یمین الدوله و خلعت
فاخره بهمه بندها عطا کرد انتساب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور
بصوب پنجاب ـ چون خطه پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم [illegible]
و بی‌شک بقعه ایست از بقاع مبارکه روی زمین لهذا بنابر کمال دریافت
قسمت سعادت از عهد باستان باز پیوسته پای تخت سلاطین عظام
هندوستان و مرکز دولت ایشان بود و نیز اکثر اوقات دار السلطنه
خداوندان این دولت کده عظمی شده چون مدتی متمادی از ادراک سعادت
ورود موکب مسعود این عزیز کرده الهی مهجور و مایوس گشته از این برکت
سامی بی نصیب بوده و درین وقت که مدت محرومی بانتها رسیده نوبت سعادت [illegible]
در آمده بود تحرک اراده آنحضرت آمده اینک نهضت بدان سمت بقصد
اقامت و اندیشه درنگ بیشتر گرفت و معهذا برخی از سعادت لقبهای
بقعه کابل نظر بسیر و تبدیل هوا بمشیت آن سمت و توکل بر سوی آن
مشیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت لاجرم اواخر روز پنجشنبه
چهاردهم ماه بهمن ماه مطابق سیوم شهر عظمت بهر شعبان مذکور طلیعه افواج
بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور منعطف شد و در موضع کنبات
سالی که نزدیک دار الخلافه واقع است بجهة مصلحت تهیه مقدمات [illegible]
مردم در غایت الحاق بازماندگان که ستوده اصحاب این سلطان
سلاطین رعیت پرور داد گستر است روز درنگ اتفاق افتاد
داوران جهانبان عالم را که در فن میرشکاری و شکار ید طولی داشت جمیع جوارح طیور در میدان
نوران بشکاری مهارت تمام و ارود سعادت همراهی رکاب ظفر

ال بایران شتافته اکنون معاودت نموده اینک کلکنده و در
از سعادت اندوزی زمین بوس درگاه والا بر کام خاطر فیروزی یا
سته بحضور رسید عراقی با چند راس شتر بردعی و شتر بختی و انواع نفا
مت ایران برسم پیشکش گذرانید بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سالکذ
خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سیوم از عمر پاینده با بسی فرخند
آرایش یافت و جمیع مراسم معهوده و آداب مقرره این روز از وزن و د
بظهور رسید علامی افضل خان از اصل و اضافه شش هزاری ذات و سوار
سرافرازی یافت از بدایع امور غریبه که درین روز فرخ آن روی داده
باعث حیرت نظارگیان شد آنکه رستم نام دکنی اسپی معلم با زنده فیل جنگی
نمود که با کمال دلیری بی محابا با زنده فیلی که مست بود با ماده فیلی که بسیار
کلانسال بود روبرو شد و دستها بر پیشانی و کله فیل استوار نموده خرطوم
و سر او را بدندان میگرفت و چون فیل نر را از خود دور میکرد باز رخ
بسوی او آورده [illegible] و فیل فیروز از خانه بخانه بجست و خیز در می آمد
و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتهز فرصت خود بوده فرزین بند چلدی می نمود
تا آنکه رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر
اعضای او بند میکرد و چندین بار [illegible] و بو العجبی بظهور می آورد که فیل با
ارده و در عرصه میدان فیل سد دهشت و باعث حیرت تماشائیان نیز بود هم
ن منزل همایون شاهزاده محمد دارا شکوه مهین ولد حضرت صاحب
ال السعادت مهد علیا [illegible] کریمه سلطان پرویز مرحوم فرخنده
اختر فرخنده بقا کرامت فرموده نوید سعادت لازم و قدوم برکت
آورده بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی وفور انواع میامن آسمانی

شاهزاده شاه شجاع ملحق گشته مرخص شد شمس الدین ولد نذر بهادر به
منصب هشتصدی پانصد ذات و سوار و حیات خان داروغه آبدارخانه
و سرکرده دیگر خدمتگاران بمنصب هشتصدی پانصد سوار و باقی بیگ قلماق
از زمرهٔ غلامان صاحب اعتماد بمنصب ششصدی پانصد سوار و مکرمت خان
بخدمت فوجداری اکبرآباد و بمنصب دو هزاری هزار سوار و قاضی محمد سعید
از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و بمنصب هزاری دو صد سوار و زین الدین علی
برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیح سرفراز و سربلند
گردیدند و درین سال بتجویز منجمان دیگرباره طلا و نقره که بهموزن آن حضرت
شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند و بخاصیت تصدق که دافع
انواع بلیات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصدیق آن می‌نماید
در همه حال مطلقاً مکروهی پیرامن وجود اقدس نگشت و درینولا پرسوتم سنگه
نبیره راجه راجسنگه که بدلالت هدایت ازلی از راه ضلالت و غوایت کفر
جسته بشاهراه مستقیم حق گرائیده بود منظور نظر انور شد سعادت نجیب
نام گشت و بمرحمت خلعت و هزار روپیه انعام اکرام یافت پنجم ماه مذکور مخلدار خان
که سابق به کیفیت نیکو خدمتی او گذارش یافت از وطن بسعادت گرای
بشرف ملازمت اشرف رسید و بشمول انواع عواطف بمنصب
چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت خلعت و کهپوه مرصع و اسپ و فیل
رعایت یافته بنهایت مراتب عز رسید و ضم انعام هشت هزار روپیه
نقد باین مراتب جبر کسور و تلافی فتوری که باحوال او راه یافته بود باز رفع
حاجات و ارتفاع درجات و در سرکار مونگیر از صوبه بهار جاگیر یافت
دوازدهم ماه حیرت خان ایلچی قطب الملک که در نخستین سال جلوس همایون

و در همین روز سعادت اندوز ملازمت کسب نمود و نظام الملک حسب الامر عالیا
الیه سعید خان جهان شد که در قلعه گوالیار با یکی از جوانان او که بشجره رفیع
احمدنگر بدست آمده بود و یکی از آنها بهادر و فتح خان را با وجود بدگهری
شرارت سرشت رخصت دادند تا بمنصب پدر الشتر بیستی و دولک روپیه
سالیانه مقرر نموده فیض بر مرحمت شد و در دهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول
سنه هزار و چهل و سه فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم
از عمر بیشمار ابد پیوند روزگار بآیین هرساله آذین و تزیین یافت و سایر
رسوم و آداب آن بجشن روز سعادت اندوز بظهور رسید و چون قرارداد
خاطر اشرف آن بود که هرگاه سردار سپاه نصرت دستگاه در یساقی
از مهمات دولت بیکی از شاهزادها نامدار والاقدر تفویض یابد بمنصب والا
شایسته آن والاگهر تجدید رفعت شود و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت
سر سلسله شاهزاده شاه شجاع بانتظام مهم پرینده و دکن مرتبه منصب عالی یافته بود
بنابرین بطریق اولی تعیین منصب آن شاهزاده لزوم عقلی داشت
لاجرم درین روز مبارک شاهزاده کامکار آن والاگهر بمنصب ده
هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و قبای کمر سربلندی یافته
دقایق مقدار آن نامدار بلند بعنایت علم و نقاره و طومان طوغ دستوری
نصیب بارگاه شرح در سفر با علو درجات اقتدار را اختصاص بخشید
عمدة الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی از انتقال صادق خان و مرحمت
خلعت سرافرازی یافت و بنابر حسن اتفاقات عدد حروف بخشی ممالک
تاریخ استعداد آن فدوی ملک افزا و جز استعداد بدین سعادت عظمی موافق
آمد خان دوران بمرحمت خلعت و شمشیر با ساز خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعیین بفوج

غنایم و اصحاب نقود فاقه قسمت فرمودند و در کمال دینداری و [illegible]
همت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع مبین و اعلاء اعلام
ملت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نموده چنانچه بتازگی باعث
تحریص و ترغیب آنحضرت در اجراء احکام و حدود شریعت محمدیه علی
شارعها الصلواة والسلام شده دیگرباره فرمانهای جهانمطاع در باب
تعهد امر و نواهی ملت رسالت پناهی بحکام و صوبه داران
ممالک محروسه تاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص درباره سیاسات شرعی
ارسال داشتند و درباره عدم احداث بت و اصنام منع و نهی کفره از مست
بتکده مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات تتبع و شرار آن
نهفته و آشکار و منع از ایشان و کفار اشرار از ممانعت و تفحص احوال اهل
که آزاده مسلمانی در رشته باشد و زجر آن شروکان فجار و در باب سوختن
اموات خود نزدیکی فرستادن اهل اسلام و ساختن جهه علامت
بر سر چنگان زبان ایشان و منع آن ملاعین از شرار اطفال اسلامیان
حسب اتفاق در فرار متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را
سر حد احتیاط رسانیدند راجه بختاور پسر راجه رای سنگه که براهنمائی سعادت
اسلام [illegible] آورده بود بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز
گردیده هم ماه مذکور اسلام خان بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه
حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت
اسعد سعادت اندوخته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر و نوادر یک لک روپیه
جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بسبیل پیشکش [illegible]
[illegible] خانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه فرستاده بود

آن سلسلهٔ علیا را آباد ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیا
قیامت مراسم پرستش این دودمان بارگاه علیا باب برافراشتند که تمام
عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را در مراتب ولدیت و خاطرخو
فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادران بملازمت اقدس
رسانند و چون همگنان بتبارکی از این سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پرنور
مال عظام و اعزاز یافتند جمیع امرا و وزرا به ترتیب مراتب هریک بمقدار
بخلعت و اضافه مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه
قدر و مقدار همگی بر این موجب افراختند جعفرخان بمنصب چهار هزاری ذات
و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی و پانصد سوار و عبدالرحمن
از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی و دو صد و پنجاه سوار و بهرام را اصل و اضافه
بمنصب پانصدی ذات و صد سوار رتبت و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول
محفل فرخنده مولد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله
انعقاد یافت و درین شب بزرگوار پادشاه دیندار از روی نهایت ادب
بر اورنگ خلافت و زینت جلوس اقدس نفرموده مسند نشین گشتند
برین سر نقطه های اعتبار روکش صحن اخضر ساخته هفت طبقهٔ زمین را
پایه کرسی بهشت تمکین دادند نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام
شیده انواع اطعمه وافر و حلویات و مقلات و فواکه خشک و تر و شربت
یده شده و بعد از برخاستن خوان نوال رواج اقسام بخورات طیبه و
ات انواع خوشبوها از همه سو برخاست و تمام آن لیلة القدر سعادت
گذرانیدند با بیداران سایر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را
ت فرجی و شال و امثال آن دادند و مبلغ بیست هزار روپیه بجمیع ارباب

و راجه بیتهلداس و الله‌وردی خان و خواص خان که در [illegible]
[illegible] رشید خان و راجه [illegible] و قزلباش خان و سید عالم و [illegible]
و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه [illegible] و اصالت خان و قلیچ خان
و دیگر تاتار خان و جمال الدین ولد قمر خان و حبیب خان سور و [illegible] خان
و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه جهت چهارده هزار از احدی و
تفنگچی بسیار کماندار پیاده و هزار سوار دیگر از تابینان امرای حضور بملازمت شاهزاده
مقرر گشتند سید خان جهان بعنایت خلعت و فیل و راجه جیسنگه و الله‌وردی خان
[illegible] دولت خان و قلیچ خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعضی دیگر بعنایت اسپ
و جمعی بسر و پای تنها سرافراز یافته اصالت خان از اصل و اضافه بپایه
[illegible] هزاری بالفعل ذات و بالفعل سوار برکشیده از تقدیم خدمت بخشیگری
لشکر ظفر اثر معزز گردید و نه لک روپیه از خزانه عامره برای مدد خرج
[illegible] عسکر منصور همراه دادند و [illegible] لک روپیه از خزانه [illegible]
صوبه مالوه برات دادند و بیست و سیوم ماه موافق [illegible] ربیع الاول [illegible]
چون از [illegible] پسندیده [illegible] تصدیق [illegible] اعتبار [illegible]
و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خلق الله جمع نموده بعد
[illegible] الحال [illegible] بادشاه حق گزار حقوق خدمت
و بنابر آن [illegible] اخلاص [illegible]
جعفر خان خلف الصدق [illegible] که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد
حسن عقیدت [illegible] کار آورده بود [illegible]
ارادت صادق [illegible] اخلاص [illegible] گردانده [illegible]
[illegible] سر پایه اعتبار [illegible] افتخار سربلندی

که افتاد و تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین و کیشان راه یافته بود و بنابران
بندهٔ دولتخواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیهٔ نظام الملکی در عرضه
عرایض بدرگاه والا رفع نموده از راه خیراندیشی معروض داشت که چون از
شاهزادگی اینصوبه بنابر کشیدن لباس های یساق که دران مرزوبوم روی
عدوبندی و کشورکشایی کما ینبغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست
که بزودی با جمعی تمام از افواج بحر امواج از دربار لشکر منصور که مدت مدید توقف
بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزادهای نامدار
با سایر اسباب جهانگیری باینصوبه ارسال یابد لاجرم بندگان حضرت
نیروی بازوی خلافت کبری و دوم رکن رکین اورنگ سلطنت عظمی
شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه
ششم شهریور مطابق بیست و هفتم ماه صفر ختم بالخیر والظفر ده گهری سپری گشته
آن برگزیدهٔ نظر عنایت را بمنصب ده هزاری ذات و پنجهزار سوار از سر نو تارک
کامکاری برافراختند و از مرحمت علم و نقاره و تومان طوغ و تشریف خلعت
خاص با نادری تکمهٔ زمرد و مروارید و شمشیر و گپوه مرصع و دو راس اسپ خاصگی با زین
مرصع و دیگری بجل زربفت طلادوز و [illegible] از روی شگون و در راه حسن فال چنانچه بکرات آزمایش
پذیرفته کشورکشایان این اقلیم در وقت توجه بتسخیر سمت جنوبی برای سواری
مبارک بلند و فیلی خاصگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و [illegible]
مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایهٔ افزایش اکرام آن عظیم القدر کریم الذات بخشیدند
بارهٔ والا مرتبه و بلند آوازه ساختند و بهنگام دستوری همت جوهر این بدرقهٔ
تایید جناب الهی گماشته دست بدعای فتح و نصرت آن بلند اختر بعطا کرده مقبل
اقبال را مشایعت برداشتند از جملهٔ امرای دربار سپهر مدار اعتماد الدوله سید خانجهان و راجه جی سنگه

آن جان جهان کالبد جهانیان را بی جان بستر کردن ساخت نزدیک بود که همگنان
از بیم غم و هجوم الم قالب تهی سازند و این تلخ کامی میان طبایع و [illegible]
دونها و آرام سکرات بیماری انگیخته که [illegible] کشید [illegible] یکدیگر سازند
مجلد وزین جمال خورد و بزرگ صالح و طالح دست از کار و بار گرفته [illegible]
جهت عائد زاری بندگان بادشاهی بدرگاه جناب الهی [illegible]
بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته اطبای
پایتخت بخلعتهای گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرفراز گردیدند
و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تصدق آورده
آورده بودند حسب الامر عالی بر بیماران گیتی قسمت یافت و مبلغ پنجاه هزار
که بحکم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام برسم
صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آمده بود بر زبان بیوه زنان و [illegible]
مرحمت شده مرهم کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت
و قرص کهربای زر در تفریح دل خستگان ضربت مرض احتیاج خاصیت [illegible]
و نیز [illegible] سپهر ساینده باعث رفع خفقان خلق و اضطراب بیمار دلان
پریشان روزگار گردید و دیم شهر نور سیف خان صاحب صوبه اله آباد
بشرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید
توجه والده بادشاهزاده‌ها و [illegible] مدار [illegible] حسب الامر اقدس از ربع اعلی سمت
جنوب باینک تسخیر [illegible] چون اکثر ملک دکن بحسب [illegible] و تملک این مالک
رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر زیر تیغ
و مکین مهر افروز درآمد و از صبح دولت ابد که دارالملک [illegible]
آن رقعه است دهن وسعت و دستور قصور وزرا و ارکان قرار

بیلداریشان بهادران وارد نه بهمه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده
ین عالم حصار بدست آمد بیست و هفتم شهر عنایت الله ولد قاسم خان
و بهادر کنبو از بنگاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند
بیست زنجیر فیل از عنایت الله و ده زنجیر از بهادر داخل فیلخانه شد بعد ازین
روز سایر اسیران فرنگی موکلی بندر هوگلی از خرد و کلان اناث و ذکور
چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام
بر ایشان کلمتین طیبتین تلقین نمودند هر که بطیب خاطر و صدق نیت اسلام
آورد انواع عواطف درباره او مبذول افتاده برایش مقرر و آنانکه
بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلی از سعادت عظمی اختیار حرمان
نصیبی نمودند هر چندین از امرای عظام سپردند که ایشان را در مضیق مطموره
زندان محبوس داشته بتهدید قتل و سختی در باب قبول اسلام مکلف
و مجبور سازند اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده
روزینه برای او بگیرند با وجود اینهمه اهتمام بادشاه اسلام چون اکثری
برابر تربیت پیشوایان اکثر ازیشان در حبس بئس المصیر سعیر شتافتند و قدری
این پایه والا درجه قبول دریافتند و چون سایر اصنام و اوثان آن گروه
ناپاک که کار فرهنگ بلکه رشک کارنامه مانی و نگارخانه ارژنگ بود
بنظر انور درآمد از آن جمله از آنچه صور انبیا علی نبینا و علیهم السلام بود حسب الامر
اشرف بزور بازو چون عرق و باقی شکسته و حریق گردید بیست و نهم
امرا و مراتب و جاه آن فرازنده بخت و افروزنده تاج ارباب عارضه تب
و کرد نیستی که از رهگذر اختلاف هوای بنگاله رو نموده بود افروخته
شده از بهر رو عالمی سر رشته قرار و آرام از دست داده بودند الملک شرف

بلا جرم دیگر مقید به هیچ جهت نشده با استمالت تمام متوجه بیجاپور شده‌اند و چون خانی
که درین ایلغار از برید سریع السیر فیروز جنگ ترک نظر و قصبه [illegible]
و عجلت در بر بوده بود لقصبه [illegible] رسیده تا اینجا قصبه [illegible]
رسیده به مقتضای وقت تا هیبت عظیم را غنیمت عظیم شمرده لقصبه [illegible]
راه محاصرت برهان پور نموده و ده هزار گاو غله بار را تا جای آن زمان
روانه دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد
محلداران [illegible] بعد از ورود برهان پور بنابر [illegible] و اندیشه حوادث [illegible]
که جزو فتنه خان و [illegible] نظام الملک را [illegible] نظر عاقبت [illegible]
از روی احتیاط هر دو نظر بند نگاه داشت و جمعی را به نگاهبانی بر گماشته
به مقتضای [illegible] که در باب عدم تصرف در اموال او وابسته بود عمل نموده
همگی اینها را از بابت [illegible] دیانت [illegible] و چون در [illegible] امر عالی
از روی عنایت تمام درباره خان دوران [illegible] صدور یافت
[illegible] خان [illegible] صدر جهان را که از خانه‌زادان معتمد درگاه
به قلعه گذاشته خود در جناح سرعت بصوب صوبه مالوه که ضبط آن به عهده
او مقرر یافته برگردد لاجرم حسب الحکم [illegible] هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم
خان مذکور نموده و قلعه را به وی سپرده در عرض دو ماه [illegible] برهان پور
[illegible] دولت ابد پایان [illegible] احیان [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] قلعه [illegible] که روز [illegible] عسکر منصور رسید [illegible]
تولد [illegible] قلعه مذکور [illegible] زبا فتح تولد
فرد
وجود جانی [illegible] دختر و [illegible] تولد

مدار دین و شرع و آثار را نشاید و همان مردم بیدیانت و عهدشکنان ناهموار
زنهار خوار که از عدم دین و ایمان بایستی مشغول و اگر چه توکد با ایمان باشد
مانند لجه قلب ولیشان را رنگ دو رنگی بخشش بنیادان لوای حکمت شرع و آیین السلطنه
عهد آن کم فرصتان بدعهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلا قبول ننمود
در باب مقصود آن سطور و چند پرده فرما در آن که مدار کار بر بنا و قریب دو زمستان
بهار و دو تابستان بکر و قریب می بسر رسید و افسانه و افسون خدعه نمود از بنیان ارکان
بر رجای رشید علی الغفور به نیل مقصود باز گردانیدن کوتاه نظران چند با اندیشه
دور و دراز تا به دولت آباد دکن نیز شتافته بخاطر جمع در همان ملجا رها که بنا در آن
عسکر ظفر آثار ساخته فرصت هدم بنا یافته بودند جای رخنه و فساد در آن
در این آوان که آن کوتاه نظران در راه بدعملی نیکی یار دور از کار دور
دایره قلعه را خبردار در میان گرفته این اسلک خارج در شدند این حصار و
خبردار را برزو دست ضرب راست فتح نمایند که از حصار حیدرآباد لشکر به
تیغ بید ریع آن محمد ولدان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود و بنا بر آنکه رعایای برگذاشت
دولت آباد و نواحی آن تعلیت و رازت عهدی و حسن سلوک همگنان استقرار
و ارجاد سپاه ظفر پناه رسیده دل مطیعین خاطر شده بیدار شدند که
سر و کار با دنیای دولت پایدار واندند علم لیسار لفر و دستی آورده بنا بود
متحصنان در مضیق محاصره از رستخیز که او وقت که کمند کشیده خار سال
بعسرت کشیده و چون خان فاتحان از دیر غنیم خبر یافت مستقل در
بهای بودن خیره نظران دیده او افواه تیرباران و سنگ بسیار و جمیع بیشمار
با ادوقه بیدرنگ از ظفر پیکر متوجه دولت آباد شد و دکنیان از فتح اکا
از فتح قلعه نومید گشته جمعیت بهمیت در لباس مراودت نموده بودند

چنانچه با وجود این مراتب در آن ایام قریب دو هزار سوار جرار کار طلب کارگزار موجود
همراه خود داشت از این رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید [illegible] علی خان
و چندی دیگر از ارباب مناصب دولت را همراهی با او داشت و خود با خان [illegible]
و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد
و در عرض راه فرقه فرقه [illegible] همه جا [illegible] نموده مراسم
شوخ چشمی بجای آوردند و چون تنی چند از پیادگان موکب اقبال با
گوشمال ایشان [illegible] جای خود در گذاشته [illegible]
[illegible] باختند و در طی بعضی یکه تازیها کار ایشان از دستیاری [illegible]
سر میکشند چنانچه [illegible] از جمله سرداران عمده [illegible] در میان
بقتل رسیده چون نواحی ظفر ملک سر منزل سپاه ظفر دستگاه گردید و
نظر بر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و چند [illegible] بحکم
احضار خان خانان و [illegible] بر پای [illegible] نزدیک [illegible]
همراهی لشکر پادشاهی شده خبر رسیدن ایشان بیشتر رسیده از این رو
نرخ غله رو بارزانی آورده بود و لاجرم سپهسالار بغایت عسکر و
منصور [illegible] گذشته چندی قرار توقف در آن داد و در این حال مرادبیگ
و باقی محمد [illegible] کفاش [illegible] دشان بران
قرار یافت که [illegible] و او نیز در گذشته بدست آورد [illegible]
صلح و صلاح در آیند تا مکرر از [illegible] راه بسر منزل عافیت و سلامت
برده از این در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش گشایند
بنا برین [illegible] در جواب این [illegible] گاه
[illegible] درگاه فرستادند و بحکم [illegible] گفته اند [illegible]

مرتبه بعد اخری که بنده درگاه برای رسانیدن رسد از دولت آباد ببرهانپور
که بیدرنگ تعهد کرده بسمت ایدوشه نموده چنانچه پاره ازکاب بی تکلف
ستوان گفت که بار راکب در عبر ایت از خانه زین بر روی زمین نرسیده باشد
ولیت مراکب بیدار در کل روی جلب نموده بنابرآن رای صواب آرای سالار
برین جمله قرار گرفت که الکاهای حضار دولت آباد و مضافات انرا
یکی از بهنشروازان کارگذار حالیات سپرده خود با بقیه بنده ها که از افاضات
پاسبانی قلعه و احصار ایندو مهم خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه برهانپور
شود و چندی در آن امن و سرور آرمیده فارغ البال و خوشحال قرار گیرد
با سپاهیان بعضی چند با سود دیگر برآورده دستوران را از سالیس درهند د
و بر طبق این دستور صوابناس که موافق قانون خردوانی سلاطین
آفاق گیر کشورستان است کار بسته از سر نو بعد و بندوبست اقلیم کشا درایند
و بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دستور ولیاقت تحقیق
بسیاری مشقت و متاعب کشیده بودند معهذا در قلعه او ذخیره چندان که از سرمایه
قلعه داری توان نمود نبود جرم کیسی از دیران بسکره چنین بقول اینان مرعب
مبادرت نمودند بقصد تعقید و بکفش آن کار دشوار شد در انجال
خانه دوران که آزادت خاص از انتظر قدردانان و تیز نهمی و تضیرهای افلاص
بیش وار رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت بیدار قدم در پیش بود
مبانی تقدیم این خدمت بر خویش گرفته از روی صدق ارادت کام همت
در پیش نهاد و چون خان خانان خانمان را اهم در سر او از این امر دشوار
سخت انجا دید و دانست که اقدام باین مهم اهم کما ینبغی از دست خان مذکور
بی ایدی معهذا جمعیت نمایانی که بسامان سرکردن این کار باشد نیز ندارد

وفادار و بهادر خان جان‌نثار آمده نخست سپه‌سالار را لقب [illegible]
خاصه با نادری تکمه بندی و اورسید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی مجلی بزین زرین
ناب و زردوال و نامی فیل با زنجیر و یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل
دیگر سرافراز ساختند و خان زمان و لشکرخان را نیز از مرحمت خلعت
و اسپ و فیل بر نواخته همگی را بدست سید علی بخاری ارسال داشتند و لشکرخان را
بخطاب مستطاب خانی و [illegible] کامل نصاب بلندنامی و کامیاب شادکامی
ساخته مرتبه منصب او را به چهار هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند
و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هر یک درین [illegible] توفیق تردد یافته
مصدر تردد نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند
و هر یک سزاوار حال و قدر سرافراز شده نتیجه نیکوبندگی یافتند و چون دولت
که این مهم بانصرام رسیده به نهاد خاطر بر وجه احسن به پایان انجام رسیده
بود و کار بدخواهان روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب
و منتقضی المرام شده بودند و اعدای این دولت [illegible] و بعد الحمد
بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته چنانچه بالفعل در سرحدها یک
جنوبی کاری نمانده که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد
و با این معنی بهادران جان‌نثار اخلاص‌شعار در مدت محاصره قلعه [illegible]
که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و [illegible] و آزار کشیده بودند
خصوص بعلت عسرت و تنگی معاش که از رهگذر قلت آذوقه [illegible] شده بود
معهذا اندک [illegible] در معارک مقابله و مقاتله غنیم که بنابر جسارت
عدد و حسب [illegible] متعدد ده [illegible] بود [illegible]
همه جا محض [illegible] کوشش فایق آمده بودند و با این معنی اغلب [illegible]

شمامه عطر سای جهانگیر دران ولادت حامی شده بود و دعای [illegible] آرزو یافته و دولت ابد پیوند
بجا آوردند و خطبه بر خطابه عروس ملک بنعوت کشورستانی بر فراز منبر سعد پایه
برخواندند و ملائک بنعوت آسمان در هم و زمزمه منبر بپایه سپهر برآینده جلوه گاه
وصلت صاحب قران دویم ورد زبان دعا استدعا نمودند و در هنگام [illegible] و دران میانه
خبر تهنیت این گوهر بها طلب آینده مزید دولت و اقبال ها نمودند و این دولتکده
عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بی نهایت درخواه
نمود امید که دولت ابد قرین این صاحب قران کشورستان جهانگیر چنانچه
بحسب طول از هند و کوه بدخشان با جبال کاشغر تا کوه و رستاق که [illegible]
ختا واقع است فرو گرفته و بحسب عرض از قندهار و زمیندار و باقندهار
دکن را بحوزه اقتدار درآورده عنقریب قاف تا قاف آفاق بفیض دولت
بافروان را مانند مهر انور که از کشورها و تا اقلیم باختر را بزیر تیغ جهانگیری
دارد و بحیطه تصرف درآرد   این دعائیست که بر اوج فلک تا رفته
کندش لطف الهی بقبول استعجال مجلد [illegible] سپه سالار متضمن بشارت
فتح و فیروزی اولیای دولت بعزت روز فیروزه کن ایلچی جهان [illegible] و دولتاد
روز تیر از ماه تیر که بنا بر رسم معهود همه ساله انجمن حضور پرنور رسانیدند و جشن
عید گلابی زینت پذیرفته بود و بندگان حضرت در سایه کام بخشی و کامیابی
سعادت افزای حضرت اشرف اقدس سریر [illegible] رسیده و خواجهای
دولتکده جاوید مهر رسوم مبارکباد این دو عید سعید بجا آورده اهل
سور و سرور نوای شادی بذروه چرخ رسانیدند و حسب الامر عالی
کوزه دولت والا را بنا بر رسم شادیانه بنوازش پادشاهانه نواختند و جمهور
انجمن فردوس آئین پادشاه دنیا و دین تبارکی بر سر حق گذاری بندگی

ودعای [illegible] محتاجان بخشش جانی و بخشایش مالی مقتضای ذات فیاض
آنحضرت درباره ایشان بخششی بی‌پایان مبذول فرموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده
بمحض [illegible] ایشان را از خود خورسند و تمکنت و چنانچه دستور مقرر و آداب معهود
اهل‌القدر و ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش و
در هر باب بر روی او مفتوح و در رشت و سایر عنایات از خصوص باز ندارد.
مراکب و مهد و جمیع سرانجام نموده جمیع فیلان و شتران خود را با چند پالکی [illegible]
کلان و [illegible] همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داود را [illegible]
بخشیده عافیت نوازش داده و داد و دهش را بانتهای دیگر نهاده فی الواقع [illegible]
کرم [illegible] دولت پایدار این درایع و دستور العمل ملوک [illegible] مراتب
نوازش و [illegible] را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش یک جهان جان
بدشمنان و اعدای دولت جاوید انبخشش را این پایه رسانیدن [illegible]
که [illegible] درهم و دینار بر بالای [illegible] کرده بدل شان بخشند ملخص سخن چون
فتح قلعه از این دست [illegible] که بعد از انقضای عهد و بندهای [illegible]
گردد مرحال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نیز و سپه سالار فرستاده [illegible]
بشروع در نقل و تحویل احمال و اثقال [illegible] نظام الملک و سایر
متحصنان نمود دولت و کشتی [illegible] دروازه باز [illegible] معتمدان سپه سالار
داده و با جمیع با نظام الملک و جمیع متوسلان و همگی درونیان در روز [illegible] شنبه
ششم تیر ماه الهی از قلعه بیرون آمدند و [illegible] جمیع حصون [illegible]
یکهزار توپ خرد و کلان و سایر اسباب و آلات قلعه‌داری [illegible]
و تحویلداران سرکار [illegible] در آمده و سپه سالار نامدار و مجموع [illegible]
[illegible] قلعه شده [illegible] مسجد جامع دولت آباد که از کثرت

شود انگلیزان شفاعت پیغامهای مشحون از رقت آمیز در باب حفظ و ربط نظام
داده همه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود و [illegible] رستاد
و غرامت کرورها با گردن فرو لیکن خصوص جرأت گستاخی با اولیای دولت
روز افزون [illegible] نتیجه افسانه و افسون و مکر و دستان [illegible]
و ثمره قریب [illegible] عرض پریشان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام
بظهور آورده التماس اختصاص عینی از کوتاه نظریهای خود و امان اهالی
و جان و عرض و ناموس جان فدا [illegible] بدستیاری و تسلیم مقالید ما فی
قلاع موقوف [illegible] هفت روزه [illegible] اهل ایمان [illegible]
مانده که آن غضنفر بیشه [illegible] و مردم نظام الملک [illegible] سپهسالار [illegible]
عهد [illegible] رسید اولاد [illegible] جهت اطمینان خاطر اولیای دولت
و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفا و عهد سپهسالار [illegible]
توقف [illegible] الطریقه و وجه [illegible] مقرر نموده [illegible] سپهسالار رسید [illegible]
حاجت خواه مقرون برضای جناب [illegible] و پاس ارباب [illegible]

خصوص ایمان طلبان زینهاری مرضی خاطر [illegible] لاجرم بحکمت
تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خرسندی و خشنودی ولی نعمت حقیقی
[illegible] ذوات اقدس اعلیحضرت بالذات مقتضی اعفای
ارباب استصلاح و اعطای امان با صاحب [illegible] است خصوص [illegible]
زینهار جوی اهل اسلام و ایمان لاجرم مرحمتی که دارند رفع اضطراب و اضطرار
[illegible] بخشیده و سایر [illegible] زینهار جان و عرض و ناموس
امان زاده خان [illegible] اسلم [illegible] الکاه بنا بر [illegible] طریقه
سلوک آن [illegible] سلاطین عالی و استقبال [illegible] کامکار [illegible]

ارسال بود و وارد ده هزار تومان از جمله اسباب اندوخته سوای آنچه فان نمک
بقبضهٔ قبض و ضبط در آورده بود و بدست ما راهیان یغما پرستان افتاد
و با نهایت نخوت و بدسگالی از بیست خزانه عرضی و مالی و
بدنبال رسیده فلان زده ها و مایل کشتند و چون
کار سپه سالار رشید آفرین نامه متضمن انواع تحسین و استحسان
بجانب مذکور نوشته ارسال داشت و از حسب الاستصواب فلان
عیال سپاهیوران الجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود در وارنه و ولایت
شدند رسوخ عسکر اقبال خوب نیابت سعی جمیل و جهد مشکور نصیر نجات
نقب حصار بحالت حصر راهتمام اتمام آن بعهده تعهد او بود در عرض
سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری
و خاتمه اندیشی بخاطر آورده که رتبه چند ترتیب دهد که اگر بالفرض
بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات روی دهد آتش
بباروت در نگیرد حسب الدعا کارگر نیفتاده رخنه در حوالی
مکررا بنگاه نیوز رسیدن از آن نزدیکی ها بدیوار حصار زیر آید بنا بر آن
آتش دادن نقب وقت تا خیر افتاده روز سیم دیگر قرار
یا قسمت ما در رتبه عرض رتبه تا بیابان عیانا شود و چون در میان فتح کهان
از قرار داد مذکور مطلع و معتبر خبر یافته قطع نظر از همه کرده
میدانست که عنقریب این حصار نیز مفتوح شده مالی و جانی
او و نظام الملک عرضه فنا در زوال است با جبار عبد الرسول
حضور انزد خان خانان فرستاده به زینهار خواهی و امان طلب
در حرج و صراحت چنانچه مقتضای حال و الزمه وقت

از حالا [illegible] آوازه امینی را که خانخانان ابها نموده خان کامکار غایبانه او را به انعام

و لطف پادشاهانه استظهار بخشیده بسر کرم التزام [illegible] و آن اندیشه

نموده او با این امیدواری از حصار مذکور بقلعه کالنا در آینده پیغام گذاری زبانی

او نزد خان خانان فرستاد که این به اندیشه امیدوار بنابر گفته و پذیرفته

سپهسالار با بدار از قلعه بنابی با کالنه آمده هزار حصار است بنابر تصدیق

قول حفظ کلید حصار مذکور را بهر که اشاره نمایند تسلیم نماید و بعد از آنکه فیروزی

صدق قول این دولت خواه بر ضمیر منیر دولت خواهان پرتو افکن گردد

بموکب سعادت گراید خان خانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت

پادشاهی مرید ... نسبت به و منظور داشته جواب داد که چون در مولد

بفابور ... رسیده دولت و ساهو شده اگر از راه اظهار جانسپاری و ... باز

بدر انجا ترک ... نموده دستور بنیان نماید و در ... دست او ... بنیاد

برای ادعای دولت خواهی خود وسیله ... جهت در خواه بندهای درگاه

دربار او ... بنده خواهد بود امیغی با جهت امیدواری او خواهد شد

محلدار خان امیغی مقدار را که از ... تخت جدا خواه شده از خود ... گشته

بر سر موضع مذکور ساخت و از آنجا که ... باشد با جهت ... نقش مراد

چند میگردد که از آن دست ... در ... دست و ... زونه

نشنید و در این نزدیکی ... و ساهو را با خزانه و نفایس ...

به بنفا بور آورده در آنجا مکنون و مخزون ساخته بودند محلدار ... جمله ...

همانجا ... او ... ازراه و چنانچه با آنکه خصوصیات مخصوص در ...

اسباب قرار داد و خاطر او ... تمام به سمت محلدار خان و همراهان او در آید

و مبلغ ... هزار ... نقد با اجناس گران مایه و ... رسید ...

سپهرکین نور مهر را القصه چون صبح بجانه زند یکی خویش برکرفند و بها گوشه
جگر خویش به خون گرفتهاست چنگ و دندان گرگ اجل را که بهم تیغ زغار
خونریزیست سبیر خویش تیز ساخته در اینحال خان زمان و لشکرخان و جندی
از امثال التقدیم التظفر چند ممثل و عدید بسبیل مقابله و محادله بنابر صورت دید
خان خانان بر در دروازه ان درون بیاید ده دو جا [illegible] ورزید و در لشکر بنده
و چون روز عمران تباه کاران سیاه روزگار را ایهام شام آمده بود کواکب
احوال آن ستاره سوختگان قریب بغروب مرکز مشرف [illegible] بر زوال هلاک شده
جهارگاهی از زور رانده بیادران فرودرلشان غلغلان زیر جلو انداختن میکرد وفغ
بر ایشان تاختند و بیادگلهٔ صرصراثر دلیران که پیوسته در پی شکافتن گل
فتح اندازان مستی فرقه فرقه ازکار اسیم غنچه شده همانا لنعظه [illegible] صفحه روی
میدان بود بند همگی مانند پرچم سلسله مویان تا تار زبار گشته هریک خال خال
از دیگران دور افتاده و در زمین پراکنده و یکی چندی از ادم درسپ ایشان
بدست نظامیان سپاه ظفرپناه آمد و یکه تازان موکب سعادت نسب
هنگام مصرف حسام نصرت انتظام و عالم معاودت روی داد و از سوانح نمایان
دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال [illegible]
در عرض [illegible] و غال [illegible] محذول در دولت مقهور است بسبب طالع
و علت صوری ایمنی سوار نکار [illegible] اقبال این بود که چون لشکر محلدار خان
نظام الملکی که او نیز در انخانه خطاب بهنر یافته بود و بی اختیار گشاد دست
قلعه بیاپر از قلاع حصینه دکن که در نواحی کالنه واقع است بدست آورده بود
از روی سوء اندیشی و راه بیهوده خواهی خویش [illegible] اوراک [illegible]
[illegible] کردید و از روی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت شاهنشاهی

[illegible] یحیی با افسرده‌ها نهایت [illegible] و یکه نمود و نبردها بجو یک کارزار [illegible]
بمیان آورده بمصافی عظیم روی داد و دراین الیوم لعنایات الهی عالیه و [illegible]
مقهور را منهزم شکست فاحشی داد و چون آن تیره روزان کارزار [illegible]
نومید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آو[illegible]
گروهی انبوه را روانه دار البوار ساختند و چون اولیای دولت قاهره را
با وجود کمی ایشان و کثرت آن تباه اندیشان از زبر دست فتح مندی دست داد
حصول سراپا فتح یا قوت کافر نعمتی [illegible] چهار [illegible] چشم کوتاه نظران
تماشائی سرمایه بشارت و بصیرت بصران ناسپاس گردید سپه سالار
با سایر سران شکرگزاران و سپاسگزاران برگشته بمعان فتح و [illegible] شتافتند
دو پهر از شب گذشته بمعسکر اقبال جا [illegible] و در اثنای نزول [illegible] روز دیگر مراد و عبدالله
سوار [illegible] خان و سید سالم [illegible] اختر بخت کار فرما کار کرده
خود را با دراک سعادت [illegible] بندگی درگاه والا نزدیک ساختند و [illegible]
[illegible] دار الفتح عبودیت که فی الحقیقه مفتاح ابواب سعادت است زده
راه امید قصد اقصی [illegible] شارع النجاة دارین است کوفته بموکب ا
قبال پیوستند و در همین تاریخ [illegible] رسید که شجاع خان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] شتافته اراده نمود که [illegible] پاره [illegible] را
[illegible] از [illegible] ساخته [illegible] انباشته بود [illegible] را
خان از این قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاده دود از نهاد
[illegible] بی توقف [illegible] و کلید خود را نزد سپه سالار ارسال [illegible]
[illegible] و نیاز پیغام داد چون [illegible] خاطر قرار داد اندیشه
عقیدت [illegible] بتسلیم کلید [illegible] ابواب [illegible]

بامداد رسانند قضا را درین اثنا جگراج [illegible] به پیش آمده [illegible]
عنایت [illegible] و [illegible] در حاصل راه شده بود که گذشتن ازان امکان نداشت
و درین وقت سپه‌سالار راجپوتان را بسخنان عاطفت آمیز و کلمات غیرت
انگیز گرم ستیز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد و از صدمهٔ باد حمله
شیران شرزه لرزه تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر
امکان توقف و مجال استقرار در آن مکان ایشان را نماند مگر چندی که [illegible]
پای قرار فرو نهاده [illegible] برچه راجپوتان از دم زخم [illegible]
جان گفتند قضا را درین اثنا از آنجا که کارکنان بخت موافق دولت و [illegible]
اقبال [illegible] بنابر حسب ظاهر بحسب اتفاق زبانه [illegible]
عمیق [illegible] از این راه توزک افواج ایشان بهم خورد
درینحال دلیران فرصت وقت یافته توسن یاقوت را در میان
گرفتند و حبشیان سیاه کار تیره روزگار رعایت حق نمک آن نمک
بحرام کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعی در
گذاشت ننمودند و [illegible] و غیره عادل [illegible] کوشش داده تا [illegible]
و محمد را [illegible] او زخمهای کاری و جراحت منکر برداشتند و در [illegible]
روز [illegible] آورده سر خود [illegible] و یاقوت [illegible] اجل رسید
خدا اکبر که همگنان او را در میان گرفته بودند او کار سر در سر کفران
نعمت کرده [illegible] زخم نیزه و شمشیر از پا درآمد و دیگر باره عموم
حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیده [illegible]
[illegible] ایشان شده باتفاق حمله‌آور گشتند و راجپوتان
حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان درآمدند

ایشان برای ما هم قرار ساخت و [illegible] را و دو دو [illegible] و سو

بر [illegible] شان را بهانه افتاده اقربای خویش چه درین نزدیکی افتاده

نموده خان قاجار بنا برآنکه هنوز کار یکرو نشده بود دوازده سوا

[illegible] بود و بند صلاح وقت در تعقیب ندیده رخصت نداد و او

بنا بر [illegible] طمع و دو لشکر را خود با [illegible] اسباب اهل و عیال [illegible]

اندیشه وقت در روزگار سازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل الحال

با هم ساخت [illegible] از [illegible] سالار با الفرام [illegible] خاطر خود بردا

و نیز لشکر معتمد ساخت و با او بهم برفاقت و همراهی سردار با زمانه

و چون اهل قلعه [illegible] در اطراف [illegible] محاصره [illegible] چون با بو

وقت [illegible] فرصت کم فرصتی بودند ایشان همه مردم قلعه را بکام [illegible] دیدند

از [illegible] با [illegible] بر [illegible] خویش [illegible] ندیده با اتفاق یکدیگر از همه جا

را ایشان حمله آور گشتند و چون ایشان دیدند که مقابله بی جا کشید

و دانستند که عنقریب [illegible] خویشان [illegible] بیوند دل بر مرگ نهاده

کشاده [illegible] کمر همت بستند و از [illegible] آمده دست و بازو

[illegible] و کوشش برگشودند ولی مراد و [illegible] مردی [illegible] یاران نامردان

[illegible] برفاک هلاکت انداخته لوای بلند نامی افراختند و [illegible]

[illegible] مردی و مردانگی از همراهان [illegible] خان در راه [illegible] و داده یکنار

[illegible] و چون [illegible] خان [illegible] وقت اولیا [illegible]

[illegible] دیگر اعدا [illegible] را با مردم [illegible]

[illegible] با قوت [illegible] ساخته و [illegible] دل [illegible]

[illegible] و [illegible] با [illegible]

[illegible] که با [illegible]

همگنان بدست آورده بود و بنای کار نو دمیدن خفت و شکست نشنیده
و چون ازین راه دردها را چاره و در همه جاها یافته نبود خواهی نخواهی
بقبول خاص پذیرفت رفته رفته کارش بجائی رسید که در امور دیوانی
آنملک دخل کرده در خلوت ملازم عادل خان راه یافت چندانکه عاقبت
از مرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار رو با سیف و قلم و رتق
و فتق امور ملکی و مالی آن دودمان برو قرار گرفت ملخص سخن مدار اسباب
پاره روزگار در ریاست طمع جرنیلی دست عسکر منصور بخشیده بود و نیز وسینی
سرپنجه آن شیرافکنان موتی بازو ندیده از فرط تجرد و نادانی تیغ ظفر.
عرصه گرد فروغ هجوم جنود چیوشین و عیسوی گرمی عساکر را باعث سرافت
کار عدم آن پنداشته بهمت بهمت برحلت دولت سعادت نکاه از
باشده کلاشت بخت رند و له و سنا هو را با سه هزار سوار رو برو
خان زمان بازو رشت و خود با قوت و همراهی هزار سوار زرد
بمواجهه فوج کلان پادشاهی آورد و نسبا لازالفرینشعار چندی را
بضبط ملحار در درون عنبر کوت بازو رشته جلوراج و در او دمعاز را با
بر همراه مقرر ساخت که در فارج ملحار هائی جو دور و بر غنیم خفیف
کشیده اما ذره کار مهیا نکار ربا شند و با وجود آنکه از بیم خلافت
بسر داری کار داشته بوده بنابر فرط مکرات خاطر فاطر حضرت ناتبیه
چند معدود از بهادران قوی دل نتو مسدری زر قلعه بر آمده تا آنکه از روز
شده بود سید رنگ با جلوراج و قلیلی که همراه و در دست با غنیم رو برو گردیده
بی آنکه کار بطول کشد بباد حمله دلیرانه که در حقیقت صبای غنچه غنیم کش نسیمی
از نسیت جمله آن حلیس علمیان را که فار کشا لیس کار رشده بود و بعد از

...ت چند روز کار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی بهره شده

...ت اندوز و جمع و طرد غنیم تیره روزگار کشته شد و شکست فاحش یافت

...ری تمیت نصیب رجوع زده از ضرب تیغ شعله [illegible] سیماب وار با هزاران

...ب و کمال اضطرار و اضطراب پناه بوادی فرار برد و بندوقان زنان

...ظفر و منصور با همراهان و همراهی عون و صون عالم بالا لوای والا را ارتفاع

...وده راهی سمت مقصد گردید چهارم خرداد با سایر اولیای دولت ابد قرین

...روز با نصرت آسمانی و مصون از صدمه اعوان زمانه و دولت آباد معسکر

...بال جابر دوانی رسیده شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و [illegible]

...رسانید محلدار رمونلد لغتی که سرکار حکیم چند [illegible] لازم خان فانا لی

...لق و رشت بیابا سر حاجی قلعه‌ها کور رسیده موقوف انباشتن آن بیار دست

...ود رساله حقیقت را مشعوب [illegible] و در سرزار هواخواه کار طلب

...همواره طلب کار پیشرفت کار ولی نعمت حقیقی خود بوده بسر انجام آن هم

...نده دستور نیابت رسانیدن آن اراده داده بود که بحسب الاتفاق

...نا بر سکه لشکر آن [illegible] در رهن تاخیر وقت بود در همین اثنا کار برای

...نید بتاریخ [illegible] نمی لفان جوست و رسیدن او که علت شغل اولیای

دولت جنگ و جدال و دیگر اشغال بود موجب تعویق اتمام [illegible] مذکور گردید

...د این مرازی [illegible] بندیان یعنی از [illegible] و کمن که بنا بر کمال شرارت

...ذات و سلطنت صفات در رحمه قتل اطبیان و رئیس [illegible] و طلب و بدکار

...ند مردم آزار زمیداد و از فرط حرص [illegible] سلطان صفت

مجاری عروق و [illegible] قلوب مردم در آنده با برام و الحاح جدید

لو بیر و رشوت [illegible] که ازان رزمها [illegible] خوار بر مردم گرفته نقض اصدار

در بیت چند یوم روزکار ظفر و فیروزی روزافزون اولیای دولت و بهادران بهره شده

غنیمت اندوز و مع و طرد غنیم تیره روزگشتند و شکست فاحش بطبقات

اعدای بدنیت نصیب گردیده از ضرب تیغ شعله امیغ سیماب‌وار بهادران

بشتاب و کمال اضطرار و اضطراب پناه بوادی فرار بردند و خان زمان

مظفر و منصور با همراهان و همراهی عون و صون عالم بالا لوای والد را ارتفاع

داده راهی سمت مقصد گردید چهارم خرداد با سایر اولیای دولت ابدقرین

مقرون با نصرت آسمانی و مصون از صدمهٔ اعواز زمانی و دولت‌آباد معسکر

اقبال جاودانی رسیده شش لک روپیه خزانه با چندمن باروت و سرب بارگاه

غله رسانید محمله در هنگامی که بسرکار حکیم چندر علی ملازم خان فانالب

لمق ورشت بیار بسیار جاحی قلعه‌ها کور رسیده موقوف انباشتن آن بیار روت

ودنیا رابیه حقیقت نیز مشعوب سالدار بود و دلسر داریها خواه کار طلب

همواره طلب کار پیشرفت کار ولی نعمت حقیقی خود بوده بسر انجام مهم

بوده دستور بیابان رسانیدن آن اراده داده بود که بحسب اتفاق

نابر بکه لشکر آن خهار غفور در رهن تاخیر وقت بود در هیئن کمال آزار

نیدست اریجا بپور آمده بمحض لفات پیوست و رسیدن او که علت شغل اولیای

دولت کمک و جدال و دیگر اشغال بود بموجب تعویق اتمام مهمها و مذکور گردید

و این مرارت رسیدن نا رسید بان نقیضی از ورانه‌ها بان و کن که بنابر کمال سرارت

ذات و سلطنت صفات و رحم قتل اهلیش و رسم تیر و تیر و تلف و سیدکار

و مردم آزار رسیده او و از فرط حرب نمی‌یابد و والکیا زرسلطان صفت

مجاری عروق هندوان ها و اصناف طوایف مردم در آمده تا برام در الجاء خود

لوای [illegible] نشوت نپذیرد که از آن راه‌ها کی خراب مردم کرده شخص اعدا

سالها چنانچه مکرر سمت ذکر یافته اغلب اوقات از روی لعین ملطفه غلبه یافته امیدوار ساخته
دلی دیگر داده و در سر ثبات قدم و در روی قوی و رای تمام در ساخت موکب
با جنگجو هنر پیرا اهل سپهر رنگ قرار و فر رنگ ریخته طرح دار و گیر در انداخته بنیاد
پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بنابر شکست همگنان و کسر شوکت
شدت و حدت آن نهان شکنان را از پیش دست استوار ساخت چون تقریب
این قرارداد در ضمن این بیتها و تحریب حباب باد و چون آن شیشه‌های اجل
بر نهاد و بر پایه ارآده حملهای درپی نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع
پریشان حال با خود داد بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان فدلان
نعره زده هم در حمله نخستین از کشش کشش و کوشش شیرازه صفوف
الفرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته حمله را از هم پریشان ساخت و چون
در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف منظر نهاد در حتی که بیشتر
از مبارز خان می شتافت در اثنا نظر بر کارگر اقبال انداخته از قوت اثری
دولت بی زوال نیروی بازوی و قوت بال اندوخته و از سر تهور و اروی
تجلد قدم بعرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردی بر دامن کینه
بسته بازوی بیاد در پی لسر او زنی بر کشاد و از جانب دیگر مبارز خان
چشم امید بر نصرت آسمانی و تایید دولت جاوید داشته و دو خفته از سوانحی
بران تیغ دودم و مقراضه مکان دو سر خامه رقم بر شایبین اکثر بل
سرتاسر آن گروه کم فرصت زیاده سر بریده و بیاوری همراهی اقبال
این پاینده رو در حضرت ذوالجلال حول آن خاکساران باد پیدا کرد نشست
قضا کرد و کوست وادیا زیر بر سراپای ایشان بیخته بود و با خاک عرصه
مصاف بر آمیخت بالجمله در این پیکس آن گروه لسیار نفر خفته یک اختر

[illegible] تیره‌بختی این حرکات تباه و انواز های دو رو و دراز حرفهای واهی [illegible]
خویش با جمعی دیگر بر ضد [illegible] و احیاناً در ضمن [illegible] دررو و دوست لشکر و
دولت و رزآوری و [illegible] پایندگان [illegible] و [illegible] معمول و دیرینه گیتی چندگاه
با پنهان جای [illegible] داده بعد از غلبه پاس با حال مغلوب و منکوب سمت فرار و فرار پس
میکردند و هواخواهان دولت ارجمند گاه بر دیگر میدان و دستیارهای ایشان [illegible]
سنگ [illegible] داده و [illegible] دیده آن گروه گراگان سوخته [illegible] اقتدار
جور ورزان [illegible] بهادر محمد نصیر خان و جگراج با والیان دولت ابد پیوند [illegible]
خانزاده‌های درمیان [illegible] ترتیب صفوف پرداخته فوج [illegible] اول را [illegible] سردار نصیر خان
و راجه بهار [illegible] و از جمله [illegible] و مبارز خان و جگراج و بهادر جی و
[illegible] دو نفر با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود با جمعی در [illegible] قول [illegible]
[illegible] و خزانه و [illegible] را احاطه نموده با این توزک شایسته مرحله پیمود گشت
چون آن مخذولان حصول [illegible] خویش [illegible] کرده بودند زیاده بر آن [illegible]
[illegible] نموده و دیگر [illegible] باز آنکه [illegible] و دیگر باره
حیله‌پردازان اهل نفاق [illegible] این تدبیر باطل [illegible] اتفاق کلمه
آراسته که چون اکثر [illegible] کارزار نموده در فوج چنداول [illegible] اول [illegible]
و اغلب اوقات [illegible] گروه از قول [illegible] بوده فی الحال [illegible]
و گروه [illegible] نمیتوانند رسید [illegible] وقت [illegible] راه [illegible]
بر ایشان [illegible] پایین قرار داده [illegible] هزار سوار [illegible] برگزیده [illegible]
[illegible] ترتیب صفوف نموده بر صف [illegible] خان زمان [illegible]
[illegible] زور [illegible] دل رستم [illegible] همت [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] آثار قلت الاعوان والانصار [illegible]

بنا بر قرار در حکومت ملک گذاشته شده سردار یک انگلیسی که جانب مغنی و غنیم هم انداز بزرگ باز
طلوع نکرده دستیاری با بهار سنگه و احمد خان بدان صوب شتافتند و بزرگان
مذکور با وجود کمی جمعیت با بیگم از آن زیاده سواران پیاده در ده روز مواجهه
آن تیره درایان پیاده بار و بمقابله و محاربه کوشیدند و عاقبت به نیروی
تأییدات و بقوت توفیق آسمانی فرصت نصرت یافته جمعی کثیر از پا
درآورده و سپاه مقهور دادند و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دارالبوار
قرار به صبح جا قرار پذیر شد و چون خان‌های باجور و علم مقتضی المرام
طلوع نکرده رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شده و این خبر بعلم رسید بنا بر آنکه
در ابتدا سابق سعی‌های مشکور آن گروه مقهور بهادر منسوب شده بود
و دستان خیال آن سست محال کوشش با طلب کرده بنا بر فرط و ضعف
او همان از بیوت عنکبوت سسته خصوص تدبیر جنگ درباره تجهیز با قوت
و رفقای دیگر لجه صحبت عزیز انگلیس همت را از راه قطع حکمرانی شوب راهی
و اندیشه خطا بسته ما حصل ممر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع
و تاخیر کردند تا باز رسند و لیه وسائل هر صلاح کار رو شناد بلیاد و در بعضی دیره
قرار بر آن دادند که با قوت سایر همراهان او پیوسته ابهر ان الشان
سر راه بر خان‌های بکبر و بنا بر این فکر دور و دراز از دولت آباد
بر آمده راهی کرده راه گرایی شدند و بعد از الحاق سایران خود آن سرو
تصمیم آن عزیمت ما تقی نموده با اتفاق رو در مقصد شدند و چون خانهان
از اندیشه‌شان آگاهی یافته لشکریان دهکده را نامزد و خان‌ها
نموده شتابان تمام فرستاده و غنیم مخذول از وصول فوج کومکی تا بر آن
د یا نزدیکی چشمه‌ای چند از دور می‌انداختند بنا بر بعد

ها از دلها در این حال چگراچ قطعاً بکثرت تفرقه تفرقه گو پر هما الرست نمود

در این معنی از قلت عدد و کم اعتباری قابت علت عدد و جنود نکبت

مطلقه غلبه را السهم هد ظن غالب بالیقین کار رسانیده و ازین راه کسر یابیم

نیرو دل و زور بازو فراد و دست آورده از حقیقت قیاکم همراه در رشت با همراهیها

خود بی اندیشه ای بسوی آن حریفان دغا اندیشه اندر جستا رکفاه ببکم

افواج یکبار ربا کها انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقابله برد و جستند

و در بعتن بر یکدیگر ریخته و در هر گوشه از مرد و مرکب بسم ججروکشتم زار و

یکدیگر اندر اخستند درین دفعه جمعی کثیر سر باخته مابقی قبائل مهفت بدر بر رو بزور

را جمو بال سه و بله هر میت غنیم که در حقیقت جمعی بزرگ بود اکتفا نموده

سر الطا تعاقب نیز بجا آوردند و در طی این حال چندین بسر و چند نشان

نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را مجروح و قتیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر

و منصور و سما و دست کشوده بند و با اهل لشکر سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته

جمیع این ما دل سا نهایت با سر های سرداران بجهت ملاحظه ان فتح نمایان

از نظر اشرف گذرانیدند از سوانح نمایان دولت ابد مآبیان که درین

اوقات سعادت سمات چهره کشا گشت فتح خان و الدوله جانثار تاخت

رسیدن او و رسانیدن رسد او ذخیره و خزانه و باروت در زمان اندک به اردوی

عسکر اقبال است توضیح این ابهام آنکه چون خان سابق الذکر بعد جنگ ... با پسر

... گذر رنسمی پذیرفت متوجه سمت سیرار کشته بظفرنگر رسید و در آن نواحی

... غنیم با همگی اهل آنجا اقامت افکنده توقف گزید درینحال خبر یافت که

... کاروان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بود بحوالی رسیده اند

... اهل دولت خبر یافته بر اکثر تاخته اند از اجرام راهم بهادر و سکم اقدام

فرو اشرف وقت فتح رست لهذا جزم درین باب اهتمام بیشتر نمودند و بهرات بعمد

در بهمت جهت حصار کالاکوت از انجا توپ رسن لوبچی شتافته

تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش میدادند و مچیز نمود که بآن

بسیار زیرمی اندر جستند و درین اثنا چون رند و له و سپاهی و دیدند که کار

از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث

بلکه مخل باشد بجهت بران شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت

فرا پیش نهند و لیکن بنا بر ملازم حرکت و برکت علایم سکون تا بیایی

صدور حرکة المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن درآمدند و در دل

شب گاه و بیگاه بر وقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده انچه

از دست بر می آمد حق مقام بجا می آوردند چنانچه در اطراف معسکر اقبال

بجو و بار و بان اندازی اشتغال جسته علت تشویش خاطر و بیکدیگر صفا

وقت میشدند روز دیگر که اهل کینی بسمت که هر یکی می شتافتند و از روز

نوبت ها همراهی لشکر هندبله بو در آمدند و در حیله در ارسال آن ها که بعدد

ابواب سطریقی و مسطر انواع براهای می شدند از دنبال راهی گشتند و

با فوجی از ارسنه در پایان از در حضور انها بیان ساخته چون سوار و پیاده

طرفین از فتیله بندیله و تیره و دود آن حجره نظر کرده دکن مانند سپاه

عرصه مصاف شطرنج در عرصه کار زار برابر یکدیگر لبسال بستند و انداز

با هم بر آمیختند در هم او بیزند و بیا و حمله مردانگی کرد و از بنیاد و در جهت دو بار از نها

یکدیگر بر انگیخته بدین سعی شعله افروز ناوک دلدوز خون هم بجاک

هلاک ریزند نخست یکه تازان معرکه جلادت از هر دو سو در مقام

کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و جدال

بلاد و تعدیت و نسبت بالذات معتقد گشاده و عرض ا
استقامت آن کودک منش بیخرد و کس که بعد امور ریاست تباه کرار خو
نمیکند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است و چندی قرین الی الخیا
و طلب الصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم ریاست و گذرانت
بنا در آن کار طلب درهای نجات سرزمین احمدنگر را منزل اقامت میدانیم
مگر در همسایه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر ا
آمده بجمعه عیال و مال خویش فرار پیش گیرد و شیوه ستوده والد مرحوم خود ر
از دست نداده سنت سنیه اسلاف خویشتن را دستور العمل ساز و بنا در ا
صورت انحراف عساکر الهیه با اظهار عبودیت و اطاعت و قناعت نموده
تا یمن دوست او بیزار در شفاعت در آید و بوسیله عرایض متواتره عفو گناهان
خود را بنا دو فرمان بر نهاد که در عرض اخلاص از نو سر زده از درگاه والا
استدعا نماید و اگر بنا بر عدم حوصله ایزدی حضرت عاقبت و حسن
عاقبت خویش نخواهد بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سلسله
خویشتن کوشش نماید و بر رفیق و همان دستور بدستان آن فتنه پرستانی
با جوزه کردن کسی از سر بند عنقریب جان ایشان را در قید و زنجیر
همت را در بوته و جاکینه و هیزم الهی همه را در دو بار در کد نشسته و خاطر از
همانجا بسر جمع وجوه جمع نموده ساخت بای حصار بیجا بود را مجمع
عسکر منصور خواهد ساخت و چون مقصود در طی این ابواب حکیمانه
ادا شد مهمانان رخصت یافته روانه مقصد گشتند درین اوقات
چون قانحانان با طلایه یافت سکنای ساخت حوصله و مقیق علم
کار میرجان اران کلک گذشته که دیگر برابر جنگ نتوانند شد و بنابراین قلعه امروز

از همه راهها در جمعیت گرائیده چنانچه هر روز از شب [illegible] هم اردو پیوسته بهم گرا

سرداران بیجاپور بهمراهیت و چند سپاهی از طرف [illegible] به پیوست

او نیز کمند فرود آمدند و خان خانان از روی طرز دانی و کاردانی که در مقام

دلجوئی و دلدهی سرداران مذکور رسیده به پرداخت احوال و مرحمت

ظاهر و باطن پریشان ایشان پرداخت و در تربیت را مهیا مدار

حضرت خان نموده ضیافت سرداران نمود و بالوجه مرجوع در نشست

و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال ابا

گرمی نهانی در باره هر یک بطور در شان نید چندانکه کلفت باطن و وحشت

خاطر ایشان بیکبار دیگر با انس و الفت مبدل شده قلوب رمیده ایشان

با رام گرائیده و به ترغیب سخن گوشزد سایر همقدمان گردانیدند که چون

عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت [illegible]

میرسد نشینها و خاطر است که روز دیگر به تسخیر این حصار برداریم

ولی از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات رکاب نهایت

منتج خجلی و رشته اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر همه بلاد اصلاح

دکن منوط و در رشته گوشمال اهرمن نهادان جهد سلطان نژاد و جمعیت

عزایم خاصیت نشان ز خصوص استعجال استخلاص بیجاپور و استیصال

مخذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و [illegible] دستافته

عادل خان سلیم الصدر ساده دل را به راه نموده طریق عصیان و سلوک

بیراهه طغیان در گشته اند بیا زیرا که ما از همت کارگر و جهد کار ساز

را بسرعت این کار گماشته از عهده حق گوشمال گشتن نژادیم و لیکن

[illegible] تنبیه و تادیب این خردسال غنوده هوش کم خرد که مستلزم

هراول آن جماعت قریب خندق رسیدند ناگاه کمین‌نشینان آگاه از مبادرت
بهادران بشور شعار زده نموده سخت کوشی و دلاوران جلادت کیش دیده
بودند و مبادا باشند که با وجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون
بردن جبه از میان نیست لاجرم با زبانه شمشیر داو تیر انداخته راه فرار پیش
گرفتند و یکی از آنها بتصرف مردم نصیرخان و جهید اسپی درآمده محصوران
حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت هزاران نبردند و چون فتح خان
از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد و معهذا از رسیدن بسر نقب‌ها که از دیوار
حصار قهاکوت سر حساب رفته بتاریکی شمار از کار روز بروز کار تیره روزی
حرمان غالب مخذولان خیره خوابش برگرفت و صفحه روزگار ظاهر بود که مادام
ان تیره بخت بصرف ذخیره تسخیر بهادران عهد و بند قلعه گیر درآید لاجرم
لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس حرج هید در پی بر شهربند باطن آن تیره
درون سپاه بیرون ریخته سرتاسر انبار فرو گرفته بود اهل و اعیال و
اسباب و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر
محصوران جریده در قهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید چون
خیریت و دو ماماکنایته و ماماجی دوردیه و باقی مردم عادل خان از شدت
احوال در ضیق محاصره خصوص از جهت قلت آذوقه بتنگ آمده بودند و معهذا
خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا نیاورد تیغ بیدریغ منصور
لاجرم بمقام چاره جوئی درآمده در باب کار خود کنکاش نمودند و بنابر گفتار
ارباب خرد در ضمن امان الهی و تشفیع الکبیر مینا بخیر استشفاع مالوجی راجه
ابواب حفظ مال و جان و باستدعای عدم مزاحمت در باب محافظت جان
زبان نمودند و چون خانخانان درخواست ایستادگی نموده خاطر ایشان

و امثال این نیز را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از وی [illegible]

سگالدن باخته همگنان را به تحذیر گوشمال دهند که حین بعد آن گروه [illegible]

امثال این خیالهای محال پیرامن خاطر نگردد و چون در عرض این

اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش

بر محصوران بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجان فی المثل کارد باستخوان

رسیده بود چنانچه اکثر مردم بعضی اوقات از پوست چرم و استخوان پوسیده

جانوران مرده اگر بدست می افتاد از تنگی عظیم لقمه چرب شمرده روز

میگذرانیدند بنابران رندوله و ساهو بران شدند که آذوقه بسربار برود

در خندق برابر دریچه سرجا جمع دارند شاید که بدین طریق قوت چندروزه

بدست محصوران افتاده فی الجمله قوتی بیابد قضا را خان خانان ازین

قصه آگاهی یافته لشکریان و راو داود و غیره را بمحافظت طرف بیرون

دمدمه [illegible] را با جمعی از راجپوتان نگاهبانی درون مقرر ساخت چنانچه از روز

بسرکار بوده از غنیم باشند که مبادا راهها پیدا غله باهل قلعه رسانند اتفاقا

اتفاقا در پایان شب هشتم اردی بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بیداری

کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار و هزار سر باری

آذوقه به نزدیکی معسکر اقبال رسانیدند و خود همانجا توقف

فوجی از سوار و پیاده و تیرانداز و ذخیره دار تفنگچی [illegible] بسرعت

بود چابکی تنگ دست از پا و پا از سر ابر و گلگون برق عبر نبود در هیچ مایه

با یکی از سوار می آرزند بلکه در هر سر بد بر همگنان خزنده بار و بیشماری

یکه تازان مسلک نیند و در یکبار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند همراه [illegible]

آذ. تا.

نو که علفها را نزدیک قلعه انداخته خود با پستگی باز گردند

همراه آن جماعه قریب بخندق رسیدند ناگاه کمین گشایان آگاه از سیلاب
بهادران تهورشعار زد نموده سخت کوشی دلاوران جلادت کیش دیده
بودند و میدانستند که با وجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون
بردن جسد از میان نیست لاجرم با زبانهٔ شمشیر داد و بیداد انداخته راه فرار پیش
گرفتند و بیکی ها انها شکرف مردم نصیرکان و شهید اسپی ورآینده محصوران
حرمان نصیب جرعهٔ فاحش حسرت هزاران نبردند و چون فتح حالیا
از رسانیدن اذوقه نومید مطلق شد و مجاهدان از رسیدن سر نقبها بپای دیوار
حصار قهاکوت سر حساب رفته تا از یکشمار روزگار روز بروز کار تیره روزان
حرمان غالب و خذلان خیره خواهش برگرفت و صفحهٔ روزگار ظاهر بود که دوام
آن تیره بختوره بصرف خیره تسخیر بهادران عدوبند قلعه گیر درمی‌آید لاجرم
لاجرم از هجوم انواع خوف و هراس حرمید در پی برشهید باطن آن تیره
درون سیاه بیرون ریخته سرتاسر انرا فرو گرفته بود اهل و اعیال و
اسباب و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با محبت خان و سایر
محصوران خزیده در قهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید چون
محبت و دو ماکنا تبه و باماچی دوردیه و باقی مردم عادل خان از شدت
تا احوال و ضیق محاصره خصوص از جهت قلت اذوقه بتنگ آمده بودند و مجاهدان
آنکار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلا بیاور تیغ بیدریغ مجاهد
لاجرم بمقام چاره جوئی درآمده و مآل کار خود کنکاش نمودند و بنابر کفار
ازین در ضمن امان طلبی و تشفیع اکبر بنا بخری استشفاع مالوجی استعفاء
بوابستن مال و جان و باستدعای عدم مزاحمت در باب مقاومت جانی
زبان نمودند و چون خان خانان در شماده ایستاد وسیلا نمود و خاطر ایشان

[illegible] را با فوجی از دسته در سر اندر گشت که همه جا ازو [illegible]

[illegible] را به محمد بیگ شاملو می‌نهند که من بعد آن گروه رذیل

[illegible] مجال سیر این خاطر فاطر نگردد و چون در عرض این

اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران تنگ ضیق معاش

[illegible] الطریق تنگ شده بود که کار همگنان بجان فی المثل کارد باستخوان

رسیده بود چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان پوسیده

[illegible] مرده اگر بدست می‌افتاد از نعمت عظیم و لقمه چرب شمرده از

معسکر [illegible] باران رندواله و [illegible] براین شده‌اند که [illegible] سرباز برود

[illegible] در [illegible] سر [illegible] شاید که بدین طریق قوت چند روزه

[illegible] اتفاد و فی الجمله قوتی بیابند قضا را خان خانان ازین

[illegible] و [illegible] طرف بیرون

[illegible] درون مقرر ساخت [illegible]

[illegible] اهل قلعه رسانند اتفاقا

[illegible] بیست [illegible] غافل از [illegible]

کمین [illegible] سه هزار سوار و هزار سرباز

[illegible] توقف

[illegible]

[illegible]

[illegible] همگنان [illegible]

[illegible]

[illegible] کردند

ند از کثرت حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند تا چه بود

و ایشان بنابر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با خار زار دل و دست افسرده از

کار رفته عنان انصراف یافته به بنگاه خود شتافته بودند و درین اثنا خود را

بخانخانان رسانید سپهسالار اعظم با سایر امرای عظام همانا سر تا سر

درون حصار را بی سر ساخته الکاه تابیان نصرخان را تا بنای شکسته و سران

تاهرخان و سنگرام چندی دیگر از ارباب مناصب والا بجاهره جهاکوت بار در شته

خود بار زود بازگشت نمود و روز دیگر از منزل نظام الملک که فرسنگیست از آنجا اقامت

و رشت بجانب یاقوت بدعهد که در اول عنبرکوت قریب دوازده جهاکوت

واقعه بود استقبال نموده و بالوجیه چند منصب والای را انجا فطت مجاری که بخود یا بس

منسوب بود منصوب ساخت و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار جهاکوت

وصید و اهتمام سایر مایحتاج این امر مهم شده سخت نقابان خاره شکن

ا که عزم تیشه‌های آهنین و تیشه فولاد صد رخنه در ورقه سد سکندر

تا کوه می افکند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن

ین ابخال که سپهسالار بشتهنا کزیر وقت استقبال

لفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که التسخیر

نت یا فرو بیکرانیده چنانچه از حصون دیگر

رفرار اضطرار بر بست و باز ون در آمده اند لاجرم

وکمیلوجی بجانب برار شتافته اند تا بار و سوب انگیز

نهند سر راه بر رسانند کاران رسد او وقت گرفته دشمن

بجانان از زور جرم و در احتیاطا که چار دانگ ارکان اربعه

ش چارم اردی بهشت خان زمان و راو سرسال و راو کرن

رسید امیر و مردم سپه‌سالار از سر تجلد و دوری تیمور چشم از جان پوشیده [illegible] برآمده

تا قید استیمان در گذشتند و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راوت [illegible] ملازم

دسته جلادت و کسی سنگه [illegible] و دری توفیق با آن مرد افغان وفاداری

و او آن سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند و چند تن از منتخبان کشتی

کوشش نموده آنچه در توان امکان [illegible] تیغ [illegible] رسید با نیک کار آوردند

سوری بازو و در صورت عموم در میان [illegible] تربیت [illegible] بجا آوری داد

دار دیگر داده همگنان آنچه از سر عهد اعتدا [illegible] تربیت تیمور جان نثار دادن

حق دار [illegible] و در [illegible] چنانچه کار [illegible] تشنگی تیغ [illegible] رسانیده.

آنچه سر گرمی سپیر و سستی [illegible] عهد [illegible] رسیده و الله عمر عزیز

دیگر پرورش [illegible] و تربیت [illegible] داشتند و درین نوبت [illegible]

[illegible] رسید [illegible] زخمی گشت [illegible] سرنوشت [illegible] همراه

[illegible] سر [illegible] در آن [illegible]

[illegible] البقیة السیف تا خندق [illegible] استوار دارد

[illegible] نموده در پناه آن قرار گرفته [illegible] آن نوبت

رسیده [illegible] در راه [illegible] بسیار [illegible] نوبت [illegible]

[illegible] تا بنا بر تائید ایزدی [illegible]

[illegible] سپه‌سالار در زبان [illegible] رسید [illegible]

[illegible] بسیار و [illegible]

[illegible] و اموال قلعه که بدست [illegible] شده

[illegible] ادم

[illegible]

[illegible]

چون دو[illegible] وقتی هواخواهان دولت سرمدی که همواره هواخواهان این روز بوده سو

ز[illegible] بازی و هواداری جانفشانی در دیار جا میداده‌اند لذا هم در رزم و خونریزی که جا

سرافرازی سر بر دادن و نهال جان بیرون آوردن هر حولیتی روا بدارند و با دارا در

ملکها هرگونه یکسان لوای جد و جهد افراشته همت برآورده از زور دیرینه کاشتند با آنکه جلو

بسیار از مردم سپه سالار و تابینان لشکریان که هندویانه میکوشیدند خود را رسیده

بندر لشکری دار فانی سپارند کوتاهی مقام در عرض اینجا که کار رزم و پیکار در

سه شیر مردان مرد بطول و معامله جدال و قتال ثابت هندویان سربازند در دراز

سید جنابچه تر و یک یوم که لشکر کشیدند بار از دهات و مال حیران و کسی دو لیلا سوار کسی

رباط [illegible] افسون و هم کیرا توپ و تفنگ منقب در میدان جنگ نماید فوق ان

رزم از [illegible] در راه خدیو ممالک آفاق مالک رقاب انفس که هیچ حی جان عزیز

در تیغ ندر [illegible] و بذل مال و نفس همت برابری قیمت از حقوق مرحمت

تحفرت می کاشتند با وجود آنکه از هر طرف زخمی و کشته توده توده و لشکر بر روی

[illegible] افتاده بودند با وجود بابا بر سر فیل و روی جوخها ده بستر بستر میدیدند اعدا

[illegible] بام مواقع و جانها و رانده لشکر توپ و تفنگ و سورت آتش حقه‌های باروت

[illegible] شرفع سطوت کیر صولت بهادران می‌کشتند و بدینطریق سد رخنه نموده

[illegible] گاه فتح میدیدند و دیگر باره تا شدید با قدگان نصرت ربانی هزاران

[illegible] قبلک خود را بدینه رخنه رسانیده بر مقصوبه‌ها را انداد و انرا که فحال افغانیا

[illegible] و حیل با قیقولن چاره و تدبیر نصب نموده بودند بر هم میزدند و لعل از

[illegible] صنورست در حوکار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده

[illegible] سرباز و جانفشانی بر در جستند و لطیف ما طر کلمی طیب بر زبان

[illegible] تکبر گویان بمونزل اندر جستند و از جانب راست لشکریان و نظر بهادر

سبب انکار طلب پس که طلب کار پیش برد و مطلب بود از سبب مباده شده اراده نمود
خود درین صورت ملاحظه بدان فیل طلب نمودند که خانه مات شاهسواران عرصه
بود و هیچ گذارشی نگذارد و که تا زنگ به معقوبه چند رخنه فرو خفته ابراز در امید سازند خود
ایمنی خلاف از روش سردار بود و لطفعلی خان یورش سردار مناسب ندانسته آن کار
تمام جرئت را از پیش نهاد و مانع آمد و هر چند خان خانان در مقام امتناع در آمده
الحجه در وقت امکان جد و جهد بود و لطفعلی آقا و همچنان لطفعلی خان بر سر ما لغت
پا افشرده سر کردن هم بر درست همت گرفت سردار شهامت شعار چون
دید که از کیفیت از پیش ممنوع و لطفعلی خان چنانچه باید و شاید از عهده بیرون
آمد و در این صورت که از تعقید السردار باید از جمعیت خاطر آمد و خسته بود نقشها
و پیش نهاد سینه از صحیفه خاطر محو نموده طرح یورش بر رنگ دیگر انداخت و ماده
سرکوبی و تقویه به سردار بار آقا و سپاه مهیا ساخته همگنان را به ترتیب و ترغیب همناک
و امیدوار ساخت الغاه بتوکل ترتیب اهل یورش بر درخته ایشان پیش داشت را
نیز با جمعی از بابیان کار آزموده خود همراه و لطفعلی خان با سایر مردم سردار جمعی را
که بعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روان شدند
و از عون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حوزه ست حدود جمعیت
سپهر از بیخ دل در زور با زد ما ساخته با قدام پیش نهاد و خاطر بر درخته
مجملا همگنان بهایت احتیاطی خود را بر آن دروازه های آتش که موج شعله انور
اخگر در روند پیچشان از سر جان گذشته در دو رخنه بلند سر بال و عوض
جانها با پای محکم نمودند و از طرفین ستیزها مه صدول ابرو و دل توجه کرم گردید
برابر آن تفنگچی افغان عرصه محشر افسرده می نمود و در زبان رسید داور شده
هجوم در روز بر شد که در جنبش آن دیگر در حساب شمار در آید

[illegible] تا امید فخار را در روز دیگر که یک ساعت بطلوع طلیعه صبح مانده بود
و سرداران برسر وعده بیایند سرکار [illegible] لفتنانت [illegible] بیار و بستی ساینده
[illegible] دریچه از هر یورش قلعه در زده کج برج [illegible] هواخواهان ما هوا گرفت در راه خاطر جو
[illegible] کشاده دیگر و قسمت [illegible] شد و چون [illegible] ماهده یورشی شور بود
بارده بودند و [illegible] ان و بعضی سرکاران و دیر همت و مرزا [illegible] بیگم دور [illegible]
ان خانان اطراف لشکرگاه را از [illegible] عرض [illegible] کم فرصت [illegible]
[illegible] که مهادرا در برابر سرکردگی‌ها در ان لشکر یورشی آن کوتاه نظران
ساعدت وقت را از دست نهند و فرصت فوت نکرده با زور [illegible]
و [illegible] چشم زخمی با دولت پایدار دولت بدوران که [illegible] ازرگز [illegible] با موافق انجم
محروس بوده لا فتح علی الکمال [illegible] فرساد و [illegible] لاجرم با وجود
حصول مقصود و عدم مانع انگونه [illegible] عرایض کشاده ساخت مفتوح شده و [illegible]
عزایم مرفوع گشته کسی وارد قلعه نشده ازین راه خانان [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] با همگنان کرم تاب و کرم [illegible] کرد و بعد از طلوع بام داد
[illegible] و بعضی سرکاران را با همراهان دیگر طلب نموده چون آگاهی یافت که [illegible]
اطراف و نور چشم لشکرگاه [illegible] و [illegible] نمیکنند بنا بر آن خانان [illegible]
واقعه ایشان را زود [illegible] و دیگر سرداران را [illegible] مصلحت یورشی بیار گشت
[illegible] نموده و [illegible] همچنان [illegible] اجتماعی بر سران رفته گاه
[illegible] نموده [illegible] و [illegible] روبان [illegible] نمودند و از راه اراده در شدند
[illegible] وجه‌های کلدانی و امثال آن به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان [illegible]
[illegible] در آن ارزم جو که حسب الموعود یورشی بر فراز [illegible] زده بودند و
[illegible] کار و ستیزها در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمیگذارند [illegible] در صورت وقت

را بیات و تفنگ که فیه میکلدم است و آدم بسا بیر آن تباه اندیشان بکار مشکلات از جنبه
با وجود اینکه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته با برج بلند دیگر که لازمه عنود و خودسری نمایی
نفس آمره بطبع زنا یکباره کار کردند و دیگر باره خیال محال کین کشی
برگماشتن جمعیت خود از بیشه سمت فوج دیر سمت و نیز از آن طرف رسیده
بصر کمال در سوختن و دفع آن تیره روزان نهاده در حمله اول سلک
جمعیت ایشان را از هم گسست چون آن کوتاه نظران از همه سو فوج دست آسمانی
را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان بیرون نمی توان برد خود را
بر کنار عرصه مصاف زده براه هزیمت پیش گرفتند و فانی زمانی در اطراف آن
سلامت معاودت نموده همگی احمال و اثقال در دو علف و علیه آن امر مهم
را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید از سوانح دولت روزافزون که در همانا
که در روز همایون سیم فروردین ماه مجمع کارکنان اقبال این نامه پرور و حضرت
ذو الجلال چهره نما گشت گشایش حصار علی کوت است و تبیین کیفیت این فتح
مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز [illegible] دوشنبه بعضی
که از ملچار رضا خان زمان سر شده بپای حصار مذکور رسید برجی از باره و برجی
از برج از اطرافی ساخته سفیدمن باروت انباشته شده بود همین که آتش
دادن آن کاشته مقتضای صوابدید آن سپه سالار کامکار قرار یافته بود
سرداران والا مقدار و بهادران نام دار سلاح رزم بهادرانه بستند و نظر بهادری
فرمان راجه سارنگدیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ و بوالهادی
و کشن سنگه و [illegible] سنگه بهدوریه و سنگرام رسیدند چنانچه در [illegible]
بود و سلیح و تفنگ [illegible] که از شب یازده در ملچار رضا خان زمان فراهم آمده با بهادران
گروه [illegible] را آتش داده چون راه در آن حصار گشوده نشد با بهادران تا میدان

از ... اشتغال ایشان ورزان موکب اقبال بشغل جدال و قتال متوجه گشتی که علما
از بروز همه وقت آگاه شده بودند للاجرم این وقایع کم یافت در همه ار
منع بنهایت مرتبه کمی گرائیده بود چنانچه گاه جابر انگیز را کمتر یافته و همه
و کبریت احمر گرفته بود بنابران حسب الاستصواب خان خانان و خان ز
و لشکریان برای محافظت عمله این کار و جمله این بار نامزد شدند چون مرد
اردو که بالکلی نشناخته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعدای دولت ابد انتهای
معاودت شتران و فیلان را بنابر همه وقت پیش انداخته از پی رسیدند
وارد وله و چندی از سرداران بکمال خاطر جمعی بودن پیشتر از سایران لشکر بیک منزل همگی
را قبل یومی و چند اتفاقاً خاندوران که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای
اردو توقف نموده بود که بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از پای سپاه
خود فرستاده ارند وله و بی ضرورت که لعل میرزا و لش بروجه احسن در رست ...
از رهگذر آگاهی یافته در شست سهام اندیشه آن خطا اندیشه هدف اصابت
برخورده و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق
مرام بقید اختیار درآورده با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بوده نزد
جلو ریز بر سر ایشان تاخت لشکریان از رهگذر خبر یافته با آنکه اکثر همراهان قراولیان
دور از برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده بر پانصد سوار با او
نمانده بود از قلت جمعیت اندیشه مند نگشته مانند شیران که همواره صید و کار
یک تنه رو بصید کارزار می آرد بنابر ابرار کمال الشوق جنبان بقلب
سپاه ایشان ترکتاز نمودند در اثنای راه جمعی از تفنگچیان براه کمین
سر راه مخالفان بکمین نشانید چون در آنحال که رند وله و همراهانش مانند نخچیر
رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین گشایان رسیدند قدر اندازان شان

و مقابله پرداختند درین سر دیگر باره اصحاب وفا و وفاق و ارباب خلاف
و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدیگر در آمیختند لیوم
آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص شمول حق نعمت ناشناس ناسپاسی با اهل
حق و حقیقت در آویخته بکار دستبرد و سری باختند و درین مرتبه نیز مراتب شدت
کر و فر بمراتب بیشتر از کرتهای دیگر در گذشت غرها دراق بر دل کم هراسی ناتند ستیزان
دلیران خود را بمیان انداخته پیشانی حیله گران زبون گیر انداختند و ساحت
سینه را از کینه و بیرسه آن بداندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان
خالی ساختند چنانچه در یک لمحه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسب
و شتر گاو و خیمه‌ها سایر احمال و اثقال و غله بسیار بتصرف در آوردند و تا قریب
دو پهر باهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران
درنگ نموده و همگنان را از نزدیک و دور یکجا کرده بهیات اجتماعی
کامران و مقضی المرام معاودت نمودند و در بولد فتح خان را اظهار جرائتی
بجا ظهور رسیده از سر تجلد فوج آرا شده و دو سه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده
بود پیش انداخت و خود از دنبال روانه شده بدروازه پایتی وگهر که آمد
و چندی از دلیران برگزیده مقرر نمود که از دروازه دریچه که روبروی نقب واقع بود
بیرون رفته عیار کار و مترصد پیکار باشند تا الگاه که خود از عقب ایشان
برآمده بهیات اجتماعی روانه شوند شاید که بر الکاهیان ملجار که نقب از آنجا
سر شده بود زد و دستبردی نمایند مردم بادشاهی از سمعی آگاهی یافته
جمعی از نشانه بیان کارزار روبروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله
و مقاتله رسانیدند و چندین تن از آن زیاده سران بضرب تیر و تفنگ
از پا در آوردند و دیگران از سر ادبارت راه فرار ساختند چون درین چند گاه

وار در عین ظلمت شب بمعسکر خان خانان رسیدند از انجا که خورشید

ن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیرگشته بمقتضای مصلحت

ی وقدر امری دیگر بود همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال ان

ت صلاح و صلح چون ندانسته بهنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ

ر داوند قضا را انوار ان شب بر همت ها خان خانان پیوسته مخالفان

ند امید گسسته گشتند و آن مخذولان بی اختیار فتح عزیمت نموده سلوک

طریق هزیمت را غنیمت دانستند از سوانح این ایام انجانب سید لعل و جرام

ست آن بنده در رشته اخلاص که از سلسله برهمنان دکن است و سابقا

د نبر و عجبه اعتبار داشت و بعد از ان در اصل بندهای درگاه گشته بمنصب چهار هزاری

ذات و سوار سرافرازی بنابر استعداد و عوارض عارضه گر از درگاه باز

بمرز جنس طار رسیده انبوهی طغیان نموده بود و در گذشت چون بردم

کار آیدی درگذشت خان خانان نظر بمقتضای وقت حالی مدارخفته منصب

سه هزاری ذات و دو هزار سوار بنام پسر خرد او تجویز نموده بیت ششم

سر مدار والامقدار صلاح وقت دران دید که فوجی از سرداری جانبازان

بر سر بنگاه مخالفان که دران نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد

نابر ان نصیر خان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه ان خان نصرت

شان تقدیم این خدمت نامزد فرموده خان مذکور دلیر همت ها را زمانی بیان

لان خانان و راجپوتان کم منصب همراه وی منصوب ساخت و بر انغار

دارا تمام مبارز خان و سایر افغانان و جوانغار نصیرخان مع مردم او

بار گذاشت و خود با راو ستر سال و راو کرن وغیره در قول قرار گرفت

و بعد از طی یک کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته مواجهه

چه رسد مجلد از رشته بیرون رفتار و گوهر نشیب مکافات جنگ تیر و تفنگ و
و شمشیر گرم بود جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیده اکثر زخمهای منکر رسیده در نشیب
و در مورد فقدان چندین که یکتا از عرصه تیز قلعه و بیشتر نور دیدند بر و در بشتی
جراحتهای کاری که همانا آل تمغای اقطاع ابدی ملک باقی و کام مکافات است
فرمان یافتند و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار
از بیکار رهایی در آن چو خوردن زخمهای کاری بر نمیدارند و سوای بقتیل
دادن مردم کار نمیزنند ناچار بیک ناگاه سر بیرون برده خود را بپایه
کوه انداختند هیول مخذول که بسبح اندیشان و تار رستان بعد
و مکر دو دوستان او و در دستهای جنبان ضرب المثل این خیال خام
بخت که بدولت اباد شتافته بخان خانان که در اول الامر مردم کار
امد بیرا را بر دی آوردن رسید از خود جدا ساخته خود با اندک اسبابی و ارد
و نا مدولمو و ستروی نمایان تا بید نیا بر آن بر ان با صواب دست از جنگ
کوتاه ساخته سمت دولت اباد جبل کرفت خان منصوبه باین بیش اندیشی
از فرط بیهوده بود که بوادی مهر حسرو در اشتغال این احوال عنان نیکو مخفی نیست
پا بر ده یقین و رسته خویشتن و در بیهوده پهلو تهی کردن آن دغا پیشه
حریف برقن از برها بش چون خایل از عذر سکان نعمت و بنا بر انکه
از کمی بود کار سپه سالار و ملکا در آن عذر بر کار آگاهی در شست بحجر اندک
جولان رسید ابداشیه راه پیش نهاد الشکر ده اهل غنا بر ده در جهد
مرد خانخانان سده بمنصوبه تاریخانه و در بندان بد بر مدبر باد
جر ملحا ه شطرنجی روزگار و در طرح میدها بر هم زند و مردم و نیز همتها را
ن خانان فرستاد عوض هلول و سایر بلاد بیان ا

یعی چون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند و در نیم نفسی
سرکردگان که باشند نسبت بهمان سگ فرار با خود قرار نداده خود را با آتش تیغ شعله
بار دلاوران تهور شعار بودند با آتش حمیت جاهلیت سوختند بالاخره از مهب
عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال وزیدن آغاز نهاده افواج خیم ظفر لوای
شعار که در حقیقت های رگ السن کار بودند بکلی عار فرار بر سر زده رو بوادی
هزیمت آوردند و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته
گروهی انبوه را در همین هزیمت بوادی البوار راهی ساختند در اثنای این حال
چون خان خانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله بار و پانصد و پیاده
سوار از بنده های درگاه ظفر نگر رسیده از ملاحظه دستبرد و هجوم که باشند اندیشه
خود در آن سرزمین پراکنده شده اند با رای رسیدن خود با لشکر ظفر اثر بالا راز
سپه سالار امیر خان خانان و نظر بهادر و راو دودا بجهت آوردن آن فرستاد
و بنابر احتیاط خان زمان بهادر را نیز از عقب ایشان ساخت بهول و ساهوی
و غیره مخذولان با فوجی گران سنگ باهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته و
با خان زمان روبرو گشتند و جنگی عظیم در پیوسته و دلیران کوه وقار پیاده حمله
انکه و از پیاده و جود نابود و الحق سنگ پیش بردند زیرا که تخته بهر طرف حمله
آوردند جمع کثیر را طعمه تیغ بیدریغ ساختند و از صدمات سخت
سنگ تفرقه در میان آوردند و جمعی از انجام گساران آتش سرشت
بدر رفته از دستبرد و ناسپهی در دیکا بیچاره ساختند که هیچ خون گرفته را
ز روی پس آمدن بعرصه گاه خاطر جلوه نموده چه جای آنکه یارای جرات
و جلادت از خاطره رکاب فرار پس گذارد و هیچ سرگشته را از فرط
اثر دیگر دست گیرا ملکام گریز نمیکرد نبید ناگزیر سا خاش عجبان گریبان

و شکست اعدا جمعی مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر از آن بادیه‌ساران آتش‌ستیز
سر بر خاک هلاک افتادند و باقی مخذول و منکوب روی براه فرار آوردند و
هزیمت را نوعی از غنیمت شمردند و درین دستیاری طالع بلند را یافته دو سه روز
سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند و کنکال از آن سته ارسن آتشی یاقوت
مردود سیاه بخت بود از آن رو شد با تمام و سوار بیرون زد و خودنمائی از دور باز آمده
در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذر آسوده خاطر در منازل
خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت برکشید
و او بخاطر از صون الهی و همراهی اقبال پادشاهی جمع نموده با جمعیت قلیل
سرگرم مقابله و مواجهه شد اتفاقا نخست از صف اهل نفاق و خلاف چون
گرفته که بیگانه زند کابلی اوراز در دو نمات لبریز و کاسهٔ سرکشی از بادهٔ غرور
چنوار سرشار بود باد جبروت و رعونت انداخته بوجه مصاف با حشم بیابکیسا
بلند درخواست مبارزت به پرتهراج راتهور نمود و او از راتهور راجپوتیه عمده دواعی
اجابت ملتمس آن مدعی گشته باو برو برو شد و چون پرتهراج از زور سرپنجه دلیری و
بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل اللهی بود در اندک فرصتی برو غالب
آمده او با دو تن دیگر که با هواداران اجل رسیده شتافته با رسیدن ایشان
بخدار رسیده و ناچار با او هم نبرد شده تنها در او بخیته بهادران اعتقاد شیم تر
بروز رشت و در این اثنا میرزا لهراسب با فوج خود آمده بر بر بهمت پیوست
و طرفین از فرط کشش و کوشش میوه تن از جان یکدیگر گسیخته شعله‌های آتش
تیغ کین را باوج فلک رسانیدند و از روی کمال استقلال و اقتدار با هم در آویخته
از غایت زد و خورد در معرکه جا نقش نیده سر بازی و گرمی دیگر انداختند چنانچه
همه بانیه و خامیت افسانه‌خوانان حماسه‌سرایان سیاه زبان

خان خانان بحکم اقتضای وقت ایلچی را بر روی برنیاورد و مقرر ساخت

که غله آن بار و عمله این کارها هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند تا آنکه مکرر

مردان گرفته چندین دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر آن آشفته مغز خفته خرد

رسیدند چاره مهمات رسانیدن منتج نگشت و بحکم کارهای اندیشه خام همان سر رشته

از دست نداد و بر سر تهیه اسباب شبیخون بود با آنکه از خار خار داعیه مذکوره باشت

خلد خاطر آن نابکار شده بود کار بجایی رسید که گره این نفاق مخفی مکشوف گردد

بجهت این راز نهفته آنگونه بر روی روز افتاد که خان خانان را با وجود آن مرتبه

اخلاص علی سر رشته اختیار نو شیده گذاشتن و در پاس نگاهداشتن

آن سر مستور از دست رفت و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باور رسید

با وجود آنکه از جانب خان خانان ظهور این معنی بروز نکرده بود بنا بر ملازم حسابیت

از خوف غدر و حیله و غدر یکبار یکبارگی اسباب و سامان عوام بکلی بر خود رود داشته

از سر اضطرار عار فرار اختیار کرده از همراهی موکب سعادت بر بنده‌ها همگی

رزم و بنگاه خود بجنب عادل خان پیوست و چون نسبت علم او و قمر کار

فتح خان تبیک کشید بجاوربان بخاطر آوردند که بهر وجه که رود و بهر علاج باور سانید

بنا بر این قرار داد بنگاه مشام با قریب چهار هزار گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال

آن آهنگ و محل قلعه بود و در وقتی که خان زمان با هتمام ملحار شتافته بود

مخبر بسر منزل او رسیده و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار رسیدند

راه وسعت سال که خان مذکور بهمای ملحار خود در آید و اندک مایه مردمی از آیات

خود بار گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان روی بمقابله ایشان

آورده مردانه کوشیده و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان برآورده

غریب کار شناسی بر روی کار آورد چنانچه با وجود قلت عدد و اولیای دولت

رونق ورنشت پیوسته هنگام مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله ازینسو جوانان
گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد میدادند و با وجود آنکه بر برج
و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن فراوان
اینها بسر کار عمده این امر که پیوسته بر سر کار جد و جهد و رنشسته در کار
خود سرراست بوده بنحوی گرم تکاپو بودند که نفس کشیدن و رخصت دم زدن
و آرمیدن و رعایت طپیدن بعمل آورند چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان
و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند و در اینحال
قطعاً بهادران جانسپار اولیای دولت پاکدار در برابر ثبات قدم از دست
نمیدادند و به پیش رفت کار مقید شده مطلقاً در جانفشانی پای کم نیاوردند
از سوانح این ایام روگردانی یاقوت خان پانجرد و فر قوت بستاره سعادت
دوجهانی و کیفیت مبنی مذکور باینصورت ورنشت که چون قلعه دولت آباد
مشرف بر استخلاص شده آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که بسلسله
نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال
بر اصل آن دودمان می شود بخاطر ناقص آورده که از هر راه که رو دهد بر زیاده
بر امکان کوشیده بگذارد که این معنی صورت بندد و ازین امر واقعی که تقدیر
بر آن رفته بوقوع نپیوندد و چون کاری که بالفعل در قوه اقتدار او بود در این
اوقات بدان حصار و امداد اهل آن تفنگچی الحصار ورنشت لاجرم بکرّ
این اندازه دور از راه نموده غایت مقدور در حیز بفعل آورده ولیکن از آن
بار بیش از آن از فرط ضبط و ربط خان زمان صورت بسته بر وفق مدعا ظهور
نرسید و آنانکه چندین مرتبه آزار دو بار از آن نابکار حسب الاستصواب او غله
می بردند گرفتار گشتند از آنجا که مدار سالار [illegible] ساده بر مدار او اخلاص عالی

دلاوران نبرد آزما بعد از نبرد و قلعه‌کشائی بسته بتهیهٔ ما یحتاج کار و دریافت وقت
از ساختن سرکوب و جواله و دمدمه و امثال اینها اهتمام بسیار نمود و خانزمان را
با پنجهزار سوار جرار جنگجوی بیرون از مامورین بود که پیوسته مستعد کار و آماده
پیکار بوده مهم بیجاپوریان را که مهم و کار در کار در بسته باشد باور گیتی در آورده
لشکر آن سیلاب بسیار و تنبیه بلیغ بیداران نموده و چون سرکوبها انحصار در کمی
حصن روی کار سپری وارده واقعه است انحصار در نشست بصوابدید سپه‌سالار
شجاعت شعار توپهای رستم اسلحه درست انداز و دور بیس از دهانه‌ها که بروجی
عالی فیروزه مینا و خیال البرز مثال از بیخ و بن میکنند و بیک نفس بارهای سبعه
سبعه خیبری با سپهر خیبری افکنده بروج و ارکان چرخ اطلس را در یکدیگر میشکنند کار
گذاران حیله پرور مشعوبه‌ساز باستعمال فنون هریک و فنون با صم انواع و
حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه آهنین در روی باهم برافراز این کوه‌ها را
برآورده نصب نمودند و چون سپه‌سالار توپها را حسب المدعا در جاها قرار داد
این خاطر جمع نموده جمعی را بنگاهبانی اینها برگماشته اهل نسب را با تمام سامان
و کارفرمای عمله توپخانه باز داشت و از آن جانب فتح خان نیز بسرانجام
مصالح قلعه‌داری و استحکام دادن باره همت و ساختن مداخل و مخارج
پرداخته نظام الملک را در کالاکوت باز داشت و خود در مهاکوت عالی
اقامت گزیده همگی مردم در درون حصار عنبرکوت اساس نهاده عنبر که
محیط بیرون شهرهاست گذاشت چون قلعه اصل دولت آباد که مانند کرسی
کاف کوه مرتفع کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته و بنابران از جزرست
و الکاها همی بیارست چنانکه چندین از تفنگچیان همواره انجا می‌باشند در همه وقت
تیر و تفنگ و دستور معهود نیمه‌های آن اکتفا نمود مجملا در همین ایام که روز بازار محاصره

ازینجا بی کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشند طرق جنگ کم گیرند
و تضییق محاصره در صدد ایشان و مخارج و مداخل قلعه باشند که مبادا از مخالفان
ناگهان او دقه ازین محصنان رسانند شاید که ازین راه گروه مخذول
ابواب طلب امان مفتوح دارند اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آینه
وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمان در آیند در صورت زنهار
از ایشان دریغ ندارد و الا فرمان تیغ بی زنهار در ابدان ایشان حاکم سازد
و چون نوشته نجابت نشان رسید فتح خان از شنیدن این خبر و فقد اسباب
و وفور قوت سپاه کمک برادر خویش در آیینه روی کار معاینه دیده کار فرمای
ادبار راهنمای اندیشه که راز کار در دل نهاد مرکوز شده دیگر باره بمقام
استحکام برج و باره در آمده و خیریت خان عم زنده دل خان را که نسبت بالا
عادل خان بود با سعید سوار بیرون قلعه طلبیده در بن خان خانان
نیز بتاریخ بیست و نهم اسفندارمذ دولت پابوسته روز دیگر دور دایره
حصار را به سر باره یاد و رفتار ساختند همگی اطراف و اکناف آنرا
باحاطه پرکار نظر وقت آنرا در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقعه
تصور نموده آنگاه ملچارها را در خانه فتح خان بدروازه ناکهه جا داده
دروازه نظام پور را لجانثار خان و دروازه پاتن را به نصیر خان سپرده و
و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلغ که کاغذ و رقها بدین سلسله ور است
کاغذگران آن قریه مسیبا زنو باهتمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر
ساخت و خود در خانه نظام الملک که متصل دروازه نظام پور واقعه است
اقامت کرد و دیگر جاها نیز ملچارها بجا استوار ساخته قلعه را اندر دست
ظاهر باحاطه دیوار بلند همت و باطناً باحاطه همت دیرپا نه محاصره نموده

استقلال تمام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر الحصار را در حیطه محاصره
دار شد و از علت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعه را استقلال
باشد در بصورت خلوص این اخلاص آیین ارادت سرنوشت بنا بر مقتضای
سرنوشت نیک جبهه عبودیت و بیرون را از سر لوح بدایع بندگی رضیت ولاء
بر دولت همایون و بنیان دولت ابد قرین لازم است ایقان جز مسارعت
در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولت خواهی است منظور خواهند
داشت و چون خان خانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع همه ارواح و انظار
امتزاج افلاک و انجم بود در اشراف و اطلاع یافت یکبار فرمان همت علیا
و کار طلبی اخلاص بخشیت خان زمان خلف الصدق خود را با فوجی کرار
از اولیای دولت پایدار بر سر مخالفان بر سبیل منقلای راهی ساخت
و خود نیز بتاریخ بیست و دویم دی ماه با سپاه صادق و رای صایب و اندیشه
درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد و چون خان زمان
با اعتماد عون و صون الهی و اعتماد اقبال پادشاهی با آراستگی فوج و پیرایش
صفوف روانه همین که طلیعه هراول از کریوه های طلوع برگذاره شده پدید
در نوله دانکس خان سرداران با بیست هزار سوار جرار ملتبس در آمده
صف آرا گشتند و با وجود کمال ثبات قدم بپامردی رکاب پایداری
نموده پای ادار استواری سرگرم بان اندازی شدند درین حال دلیر
بهادر دلیران خان زمان با سایر همراهان باد پایان شعله شتاب را
با آتش افروزی خان جهان بسرعت تکبیر گرم عنان ساخته جلو ریز رو بخصم
ستیز آوردند و هر دو سران عرصه ستیز بهم دست بگریبان شده جنگ خونریز
روبانه میان و جانبین بستیز نمودند و در عین اینحال که جنگ از هر دو سو گرم از و

رایات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای الهی دارند طلسم این کوه در بار
مسکن شدند کیفیت این واقعه واقعی و علت صدور این معنی تقدیر آنکه چون
فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای بخت بلند و به اندیشه وجه
بحکم ناچاری و اضطرار بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت
سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید و بقصد اظهار
ارادت و اخلاص عبدالرسول پسر خود را با پیشکش گرامند بدرگاه عالم پناه
فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و مبانی استغفار ساخت حضرت
خلافت مرتبت معذرتش در اور پذیرفته بعضی از محال متعلقه اکثر که
بالوسیله مرحمت فرموده بودند بنابر الحاح در خواه او بدو مرحمت نمودند
و این معنی که موجب اعتبار و سبب بستگی ساهوی تباه رای بود دیگران از سپاه
گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید
که بدست آورده بود گسست و از زره ناسپاسی روگردان شده به عادل خان
پیوست و خان ساده دل سلیم الصدر را بمقصد افعال ذمیمه را بولایت خود راه
نداده و در حمایت خود پناه داده بسخنان ساده فریب دور از راه او از جاده
ارزره ما عاقبت اندیشی دولت ابد و دگر صولت فتح خان را
نصب العین ساخت و جمعی لشکر که با اینها تفرقه اثر جمعور را تا زدو
انصرام این مهم نموده با گروهی بیشتر و با همراه او فرستاده چون عمده‌ها
نظام الملک از فتح خان بسبب همان شکنی و سببت عهدی او رنجیده گردیده و وفا
از ایشان جمیع بدر رفت بنابر آن بمهابت خان خان خانان نوشته
چون درین ولا مردم عادل خان بتحریک ساهوی سیاه درون و جمعی دیگر کا
رسیده بمقام مستخلص دولت اباد در آمده اند چنانچه بالفعل

اساس نهاده عجب حصنی است و در میان کوه و ستوی بین کلاکوت ارتفاع علم بر
بالای سپهر افراشته و دوره آن کوه فلک شکوه چهار فرسخ شرعی است با ارتفاع
یکصد و چهل درج در نهایت صافی و شفافی و در اطراف آن خندقی بعرض
پنجاه درج و عمق سی درج در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسیط ساحتش
دیده نظارگیان را حیرت آرد و از دامان کوه راهی مشتمل بر پله های
بی پایان در غایت تنگی و تاریکی باشد راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ
همه جا از درون کوه بالا رفته و در دو دری دو دراز بر یک طول امل ارباب
طمع به حاصل حاج نمی رسد و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که خوض راه ندارد
به روشنائی مشعل و چراغ راه آن توان یافت از جهت پائین
بدروازه آهنی بند شده و از بالا تا به پایین بر دو جانب آن راه اندرخته اند
یعنی اگر بمقتضای قضای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجائی رسید
و معامله بکشش و کوشش برود و آتش بسیار در زیر آن برافروخته بنحوی آن بقعه
و تابناک سازند که از جوشش حرارت و شراره شرارت سر تا سر آن
راهگذار باشد و پیکر سنگ خارا اگر گشته سمندر را مجال گذار از آن محال باشد
اگرچه از اجداد ایران جز پائی کهن دیرینه بنا و بکر از اطلاع ندارد و اما یکیان نابود
هزاران قرن پیش از بنا نهاده دیوان است الحق عقل گواهی میدهد
که شاید پیش از آدم پیش ابوالبشر اساس نهاده دیوان باشد چه بعد از آنکه
طلوع خورشید بر آن با دید آید که اینگونه بنیاد عجیب ساخته و پرداخته
بشر تواند بود دائم و دیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره مدت
مدید بیاوری توفیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بران یافته دیگری
بجبر بران مستولی نشده تا اوایل دولت حضرت صاحبقران تائید گردون

مخلوق گشته باشد و الفت آسمانیه با همراهی موکب مسعود و سمند همایون شغف معهود
بسته هر آینه انوار سکه بخشش زر نور ریاستی بدستیاری تائید روز بروز بر روی
روزگار هواخواهان کامکار گشاید و فتوحات تازه و فیروزیهای بی اندازه
بساعت بساعت از عالم بالا روی نموده چون دولت پایداران جدا از بخت
بیدار جفت قرین و دولت سعادت بر فزاید چنانچه سلسله جنبانی اقبال حضرت
صاحبقران ثانی در نیولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصین
نصرت اولیای دولت قاهره قرین گردید مثل قلعه نامی اندیار تسخیر
قلعه دولت آباد که از حصون منیعه سرزمین دکن است که در آن ملک
بحصانت و محکمی مورد ضرب المثل و کشادن آن از مبدأ بنای این کهن بنا
تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نبوده چه آن حصن
سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج تا حضیض و کنگره و تا خاک زیر
از سنگ سیاه اساس یافته و دور دوره دیوارش که ده نه سپهر هم آب
پنداری دست قدرت زبانه سپهر دیگر بر زمین نمودار ساخته خارها
تیزدستان قرنها در شب بمثابه او را صاف و املس نموده اند که از نظر تا سر
تا ماهیچه فابندی نشود آرزوی فتح آن که جز بتوفیق آسمانی در حیز امکان
بوقوع نمی تواند شد محال کمند تفکر سلاطین آفاق گشا میگردد
چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از جمله چهار باره که تا به رفعت
هر یک پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند دوش بدوش است
بر فراز کوه واقع شده و چهار دیگر که متانت اساس هر یک با ارکان سما
متانت فکر دانا و رای خردمند هم زانوش است در دامان کوه چون دایره
بر دور یکدیگر در آمده باره داخلی که نامور بعنبرکوت است

عرایس بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمهٔ این مرتبه عواطف عمیمه شد و در جشن خجسته
روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود
سایر نغمه طرازان پارسی زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران
این بلاد بقصاید غرا و مثنویات و عقود و داستانهای منظومه و مرسلات
رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز شورنیت اتفاق و صدور
ابنای روزگار رسانیدند و همگی از عطایای پادشاهانه بکام خاطر رسیده
سرمایهٔ سرشاریها و بر اندوختند و از جمله سعیدای گیلانی مخاطب به بیدلخان که
در قبول استعداد فایضه سرمایهٔ جوهر از کل اهل روزگار امتیاز کلی دارد چنانچه
حقیقت و امارت مسعوده بیدل عهد خود درست و داستان رنگین در رشتهٔ
نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و در تحسین طبع همایون بتحسین آمده
خود بزر منثور و کلام گوهر نظامش با عقد لآلی منثور موزون گردید
مبلغ چهار هزار روپیه که در کفه ترازوی وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که بجلدوی
زر روی و دربسی بحضور آورده بود دادند و مرحمت شد و سخن سنج نکته پرداز رشیدی
ترانه پرداز گلشن راز نظاره دار ابوطالب کلیم شیرازی شاهدان بدیع در ستان الا
در صورت نظم بحلیهٔ معانی رنگین و حلیهٔ الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر
انور پادشاه جلوه نمود داد و چون بمسامع استادکان انجمن حضور والا
و واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن انور رسانیدند منظور
نظر اقدس و مطبوع طبع قدسی شده استحسان و آفرین بسیار و احسان
و تحسین بیشمار درباره او مزید یکدیگر افتاد و بیان [illegible] فتح صفای همه مقدار
دولت ابد [illegible] سمی [illegible] دیگر اولیای دولت ابد پیوند
بار صاحب سعادتی که از بدو عهد فطرت در روز الست باز قم و زر [illegible]

تمکین و آن پایه ثبات مورد مزید شمول مراتب مراحم و عواطف
گشتند و در همان روز بخلعت خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند
حضرت و سایر ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی
در ادای شکرانه در زاده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز گشودند و
انواع خیرات و مبرات بظهور آورده اموال بی شمار بر اصحاب استحقاق
قسمت کردند و بوفای اقسام نذور و عهود که در آن حال تمهید داده بودند
این وقت قیام نمودند و در جشن وزن قمری آن فرخنده برج اقبال که روز
بیست و یکم خرداد مطابق روز جمعه دویم ذیحجه سال هزار و چهل و دو هجری
رو داد حضرت ظل الهی سایه مرحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرامی
گوهر درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده
والا قدر عالی مقدار را بطلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفی
که هم وزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمد تسلیم ده تن معتمدان
نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره
و سپر و یراق مرصع و جیغه مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد
در کمال نفاست و گرانمایگی و ماره مرصع و بازوبند مرصع با الماس و حقه مرصع
و چندین انگشتری قیمتی و دو راس اسب تپچاق که یکی از آنها با [illegible] زین
زرین مرصع و دیگری بحلی زر والا و صورت سند نام فیل خاصگی با ماده.
که قیمت مجموعه به دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شایسته اقسام
عواطف نامتناهی پادشاهی را بانواع مراحم دیگر نوازش فرمودند.
و از همه این مراتب نمایان تر تفویض پایه والا و مرتبه عظمی [illegible]
نشانی رسا رخود بر طغرای فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم

ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن برخاستن جور و گرد شوند و
او ایستاده بطرفی دیگر رفت و تقریر علت صورت اینمعنی آنکه درینحال
صورت سدهکر خصم او که حریف خود را در عرصه نبرد از خود غافل دید فرصت
فوت نکرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی ایشان آورد و سند ناگزیر دیگر
وقت نیافته چه متوجه شاهزاده بتور بنا ور کرده بنابراین با خصم خود مواجهه
گردیده ناچار دور رفته رفته بطرفی دیگر رفتند و آن دو منظور نظر یکتابینی
ایزدی و منصورت و منصور نصرت سرمدی چون از توجه صوری حضرت ظل الهی
آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بالا بخدمت
والد والاقدر رسیدند و بعد از تقدیم سپاس عنایت الهی و منت
عاطفت نامتناهی آنحضرت با داب معهوده آداب شکر الهی بهمت کارگر
توجه کارساز پادشاهی زمین بوس شکرانه بجا آوردند و چون آنحضرت
از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والاگهر سحاب جلادت گهر
در عین کمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ مانده بود طبقات سبعه
بصر بصیرت را ابلجک الطمی ناهرش افزار عبرت و حیرت آموده کمال قدرت
حضرت آفریدگار عالم مجسم و مصور بنظر حقیقت نگر در آورده بحسب
سجدات شکرانه در ازای این مایه عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند
آنگاه زبان به تحسین و آفرین در آغوش عاطفت سراسر رحمت نوازش
شاهزاده ها گشوده زبانی نیک هر دو را در کنار عنایت در کشیدند
خصوص آن ادبی شاهزاده کامل نصیب سلطان اورنگ زیب که با وجود آنکه
سعرس مقصد را بهر بنه دیر بر شده بود که اگر رستم دستان بجای ایشان دست
پرور بر قدرت بود بر اینه از جا رفته بیدست و پا شدی و این پایه

که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیرگی غبار و سیاهی دود فرو گرفته فرو گرفته بود
چندانکه نور نظر کارگر نمیگشت که اشباح را ملاحظه توانند نمود و فضا را از چرخی
به پیشانه رسید آن یکه تاز عرصه سرافرازی بر خورده بیران جرجر یکایک بر صفحه
چرخی برق ابر چراغ پاشده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را از پای
افکند که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحب قرانی و گل سرابستان
کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تندی و تیزی تند نسیم صبح گلبرگ طری از
گلشن خانه زین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند و از فرط هجوم مردم
پراگنده شدند که بار دیگر خود را بدان دور رسانند در همان وقت که آن
عربده آئین بار نخستین حمله آور شد و چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه
نبیره راجه مانسنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین
بسعادت و فور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص
دارد در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و بر دلی خواست
که بآن پاده کارزار در آویزد ولیکن بنا بر تنگی وقت و عدم فسحت مجال
فرصت نیافت که با او رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد با آنکه
مرکبش از فیل رم میکرد همان روش اسب بر فیل انگیخته برچه مانند
زخم خطی مرد شهاب بران دیو سیر که از شدت تکسر عشق سیر چون شعله
جواله در گردش بود حواله نموده و چون حضرت ظل الهی از دور حقیقت
معامله را آگاهی یافتند با وجود تمکین و استغنا و تمکن و ثبات صاحب قرانی
از جا در آمده بی اختیار شتابنده بود و عالمی در جلوه آن شتابزدگی حرکت
عرصه امکان بباد و زر بدان فیل بیباده درین وقت بوقت رسیدند
و از توجه صوری پادشاه صورت و معنی و همت باطنی اولیای ولایت

بمعیت گشته از آن پرورده عاطفت پدرانی و منظور نظر عنایت نامتناهی
ملاحظه نمودند سر انگشت تعجب بدندان اعجاب گرفته در لباس دعا و آمین داد
تحسین و آفرین دادند چون سنان برچه در سر پر شور و شر آن بدمست
عربده‌گر جا گرفت و معهذا آن زخم منکر بجائی نرسیده بود که درین
کشور ازو مستی میخوابانند لاجرم بنابر شورش مستی از سر نو بر خشم و غضب رفته
باز بعربده‌گری درآمد و اسپ شاهزاده عالم و عالمیان از وحشت هیبت
آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید دندان فیل بر کفل آن گرانی
آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدیگر غلطیدند و آن قرة العین آبای علوی
که در حقیقت بسی بلند قدر فلک رفعت و اقتدار عظمت مقدار بود تا از زین
و پهلوی رکاب را خالی ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را
سبک بر زمین گرفت و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده
و جبین گشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشت و از طرف دیگر شاهزاده
نامدار شاه شجاع که درین وقت با فرخندگی کوکب بخت والا
زینت افزای شرف و دولت خانه زین طلوع سعادت داشت از روی
مهر برادری در مقام امداد و برادر یک اختر شده از جا درآمد و از سر
مانند خورشید خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت و با برچه
مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود
زهیجان و در اینحال از جوش وفور ازدحام و شور و غوغای مردم که بتازگی نمونه نفخ
صور صبح و نشور ظهور نموده معاینه مانند روز محشر و روز رستخیز علامت
یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود چنانچه هیچکس بیکدیگر بل برادر نمی
پرداخت و با این معنی از کثرت دود آتشبازان مثل چرخی و بان و امثال

که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول برخورد که ناگاه در عین آن وقت
منکلها بنیاد حمایت ربانیه محفوظ و محروس ماندند و کیفیت این سانحه آنکه
در این اثنا بنا بر عادت معهوده فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده
حریم چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال باز آمده دیگر باره آماده
کاری میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام بازپس آمده بودند سنگین پیکر چون جراف
خود را دو بر رو بدند از وفور بدبیتی و خیره چشمی و جزه و شلیلی در آمده برعای
اعیان سلطنت عظمی شاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بود نزدیک
تر بود حمله آور شده در فیلدان اسحیلال اینحال که از فرط دهشت غلبه و خشیت عالمی
مغلوب تحیر و بیهوشی توهم شده بودند چنانچه نزدیک بود که بقصور اهمیه
دوازکار فلک در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای
طالع و ارکان افتاده ربیع از جا و آسمان از پا در آید چه جای آنکه
هوشی و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند آن کوه تمکین
که تمکین جبلی صاحبقرانی ثبات شد از زلزال آسمانی بهم قرین درشت با وجود
صعب سرکش که همت و عزم عزیمت را کار فرموده از جا در نیامده مگر بجانب
آن بدخاشی کرد مطلقاً مقید بجانب دیگر نشده چو سوی این عربده جوئی
همدران کری برجه که در دست درشت از سر قدرت بی ثبات قلب
برپیشانی آن سخت روی تنو که سان برق تابش زیاده از چهار انگشت
در کاسه آن اهرمن پیکر جا کرده در اینحال که ستم پیشه تماشاگیران را قرار
از دل رسیده و هوشها از دل بریده دعا بر زبان و آمین بر لسان و نظر
بقبله اجابت و چشم بر راه اثر داشتند و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته
بهمت بر سلامت آن شکوه محفل بسته بودند و چون از این دست و کار رسید

بنوع اعمال معهوده از آتشبازی و اسباب نمایش بعمل آورند چنانچه مقدم آتشبازان
و سهابان و زمیان میانجی شده چندانکه خوش گشتند که بمقدمه شعبون چرخی آتش
فشان و ملاطفت آتش شعله‌افشان سهام مصلحی نماید ان دو جنگجوی دیده ور
ارم ساخته شعله جسم آن آتش و پیش گرمش را فروغ نشانند انجم بسیارات تربیت
نشده بیشتر گرم کارزار گشتند چنانچه هما گروه بنش چرخی و زمین پر از آتش الفیان
تیر و تفنگ آتش دم برای مدید میدید و هر چند فیلبانان بحکم بر کار بستن آن دو دیو
بسیار از هم بیشتر زده بر سر بلاس فرود آورده ان ایشان از بر جاس سوی و اسپ
هنگام بخشش گرفتند قطعاً سودهکر بداد دبدبه‌ها برای سرگرمی کار گیرایی دو شعله
سرکش هلال بحکم نعل در آتش کمین می‌نهاد و بند زبانهای شعله‌فشان آتش گویا
زبانه آتش سیران و روبرو جانب گستر را بر تیزتر ساخت و چون این دو چیره‌دست پیلان
جنگ و جدال از طرفین برتافته از نظر انور دور تر افتاد و نزدیک بآنحضرت
رسیده از استیفای حظ تماشا استیفا فرموده با سایر شاهزاده‌های کامکار
بدولت بر اسپ سوار شده در عرصه کارزار فیلان ایستاده و در آن نزدیکی
عنان کشان ایستاده بودند شاهزاده‌های بلنداقبال بس که بتفرج مقید بودند
مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم آنکه از مقتضای سن حفظ از جای بیشتر شتافتند
چنانچه همین شاهزاده والاقدر شکوه عمر جانب دست راست ایستاده قرار
گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر
در سمت چپ همان فیلان توقف گزیدند قضا را درین حالت از آنجا که سلسله
جنبانهای قدرت قدر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله
اظهار مراتب قابلیت و شایستگی شاهزاده والاگهر بلنداختر سلطان
اورنگ زیب است صورت عجیب در عرصه ظهور در رسید چنانچه نزدیک بود

سانحهٔ غریبه از سوانح عالم ابداع که درین نزدیکی‌ها از سپهر نیرنگ‌ساز رو نموده طلوع ظهور نمایان

و صورت‌نمای عجیبی بر نوعی است که چون در تاریخ روز جمعه سه‌شنبه هژدهم ۱۸ شهر

خرداد ماه بر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور تماشای برج عجوب

جنگ فیل که در اکثر ایام نهضت اتفاق می‌افتد سوار از روز عید دوشنبه عید جلوس

فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد روز چهارشنبه ج

ایوان عرش‌نشان جلوه انبساط داده با اقتضای فتوح قصر بار اطاعیه بود لب [illegible] علیا

جمیع [illegible] نسبت صدر روز امر مطاع بنام صاحب‌قران قوانین نفاذ داده عالی

آمده سر زمین ساحت بار جهروکهٔ مبارک محاذی ایوان بادشاه‌زاده‌ها

محل مجاور [illegible] دعا دم دو زنده فیل بند مست عربده‌جو و این کشتی هر چهار فیل نام

سرکار خاصه شریفه بودند که یکی اژدها صورتی دندان‌دار و موهوم به [illegible] دیگر

اهرمن منظر بی‌دندان که بصورت سند نامور بود و چون آن دو کوه

پیکر که با وجود هجوم شان از صور سرافیل صدای شور با بند او شور و غوغای

عرصهٔ محشر انگیختند چنانچه گویا اکثر علامات رستخیز بظهور آمد چه از حرکت

آن دو کوه شکوه که مثال از [illegible] نوار زمین کارخانهٔ زمین لرزه بر رفق

یوم تسیر الجبال نمای قیامت قایم شده بود از بانگ و ضجه هر [illegible] که با [illegible]

و بان در هم پیچیده تنگ نفس عالمی بدم [illegible] که صفحهٔ زمین و طبقات

آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب [illegible] سرعت طومار

باز کرده در یکدیگر بودند و دیدند که گویا سخن جز آن [illegible] جنگ و جدال [illegible] دو فیل

بر دار [illegible] رو و در [illegible] کشیده رفته رفته و هیچ یک از آن دو زیاده سر

از یکدیگر بر ندارسته از هم باز [illegible] و [illegible] خانه [illegible] و هیچ کم [illegible] دند

و فیلبانان و سایر عمله و فعلهٔ این شغل [illegible] برای [illegible] [illegible] نمودند

ابواب فساد از جهت وقوع علت وبا مفرط و علت طاعون عام البلوی در اکبرآباد و سو

بکلی یافته بجائی رسید که علامت آن در بعضی از پرستاران شبستان فلک

بظهور و بروز نمود لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمانی

در زمان آمده ساحت منزل ایام پادشاهزادگی آنحضرت که در بیرون

قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنزول برکات و بیک قصاد نزدیکی آن

و صفای هوا از نزول اشرف رشک منور گشت و در این ایام تا بخاطر دقیقه یاب

رسید چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر پذیرفت فساد

هواست که غالبا در جهت سمت میرسد زهره تا بچهره رفع غایله سموم میکنند امرا و زاده

دفع مواد عوارض این بلیه جلیله تجربه فرمایند و اتفاقا اندک بسیده ضمیر منیر ایزد الدیمحان

ازیران از مون درست برآمد جمله اورده [illegible] فی الجمله [illegible] برخی پادشاهزاده [illegible] هوشیار

[illegible] از حسب فروزنده [illegible] قرار بوده بخت سلطانی [illegible]

هدم و درسدن آن سرافراز [illegible] جمله [illegible]

بود [illegible] از [illegible] دیگر سعادت پیوند میرا که حرز یمانی حفظ

آسمانی باعث و بانی نگاهبانی شود و اگر همه اهل روی زمین کمین [illegible]

دارانیه بهیچ طریقی آفتی بدامن او نشسته از هیچ ممر گزندی بوجود مسعودش نرسد

و هر چند بخشی که دستیار حمایت ایزدی مقتدی سر و ارزیده و اگر بالفرض

از سوء تیغ تیز روز او کشند لاجرم محافظه سر موی از آزار و آزار نگهداری منظور

عنایت آسمانی از گزند چشم بداختر فرازنده بلند و محفوظ همان حمایت

الهی حافظ از حوادث زمان در کهف امن و کنف امان باشد

کسی که ایزد نگهبان بود [illegible] و جمله دستوار نگهبان بود کس از تیک جو

بلندی نه بلند گردد [illegible] بسنده و از صدق این واقعی از مطلع وقوع

نیز بطواف مرقد بلند یک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند و بامداد آن
حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای روضه متبرکه شده تا دو پهر
با لطف حضور از ادای وردان مکان دلنشین گذرانیده آنگاه بدولتخانه
مراجعت نموده و در آن روز از روز بار بدولت و سعادت میمنت حضور مسعود
پیران پیران بر نور مرقد منور در گشته یک پهر و یک گهری از شب بدعا و فاتحه مغفرت
طلب بوده مبلغ بیست و چهار هزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و چهار هزار روپیه
دیگر به پیرزادها قسمت نموده خلعت بسیار از فراجی و فرجی و شال و زر نقد
بفضلا و صلحا و حفاظ و فقرا که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن
مجید بسبب مزید مغفرت و طلب رحمت ایشان داده نموده مرحمت فرمودند و در آن
یک شبانه روز از انواع اطعمه و اشربه و شربتها و پان و خوشبو چندان که در حوصله
از اهل شمار گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار از مقیاس تخمین برتر نماید میران
امتیان بر سنجه صرف رسید چنانچه طفلیان زله بند و ذخیره بران از بند
خندان سرتاپا سرخ جیب اند و خشند که از دندان تمامی دندانه هستی از استغنا
و نان عابر طمع و دیدها بیشتره پر و خشند و در عرض این اوقات از بدایع
العجوبهای عالم ابداع که در ضمن مطالعین وقایع صوبه کابل معروض افتاد
اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل الولایت دختری تولد یافته که دو سر او دست
چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده
همه چیز بجای خود درست و آن ماده فاسد مکون در آن که همانا که
جسم عالم تکوین و ایجاد نبود زیاده از یک دم در دو سر تقا بزاد :
همان دم در گذشت و از خجلت خبر یا دیگری فرو گذاشت نموده زودی
از عالم شهود باز در گشت در انتشار این ادای جوال افتاد

ع سلوک در وقت رخصت که بار دوم هم از روی عنایت اتفاق افتاد و بارشاد
فرمودند و در همان وقت رخصت خلعت خاصه با جیغه مرصع و اسپ با زین زرین الماس
سرافرازی ایلچی بخشیدند بیست یک لک و پنجاه هزار روپیه بسبیل خرج راه
بدو مرحمت فرمودند با آنکه از دولت این دولت کده ابدی الاتصال
کمال ثروت و مالداری داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل
زیب و زینت سامان شایان داد و دهش نمایان بسر برده بخدمت والا
بنحوی که شاید و باید بانصرام داد و مبلغها چهار لک روپیه برای خریدن [illegible] از
انواع نفایس و نوادر هند و هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسال داشتند
سوانح حضور پر نور هفدهم ذی قعده محفل جشن سالیانه نواب غفران مآب جنت مکین در
[illegible] صورت بست در روضه منوره ترتیب و بر روی تختهای که گرد اصل عمارات
آن حظیره مقدسه است اسپکهای کلان استاده کرده بر جوانب آن شامیانه ها
ها در کشیدند و در سرتاسر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده
بجنسی هیئت آیین که جای گنجایی برای محفل نشستن درشت و حریت و زینت
تمام آراسته شد و چون شب هلال داد و عده زرگر خانه در این اثنا مجمر زرینی
که چهل هزار تولچه طلا صرف آن شده بود و سرتاسر کتابه و اکثر گلهای آن
بروش بدیع میناکاری باتمام رسیده با کوکبها و قندیلهای طلا میناکار بنظر
انور اشرف در آورد و بنا بر امر والا آن مجمر را بر اطراف مرقد منور
نصب نموده قندیلها و کوکبها را از مجاری آن آویختند و به هنگام شام آن
حظیره که در حقیقت محیط انوار مغفرت است از پرتو حضور پر نور شمع
شبستان خلافت عظمی یعنی حرم سلطنت کبری پادشاهزاده عالمیان
بیگم صاحب نمودار رشک طور شد و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت

جانب سنابی و رفعت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکانی
مینمود و همواره بهنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب یگانگی و یکجهتی میگشود
و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهانه ما بر اورنگ خلافت و سعادت بر نشیمن اورنگ
خلافت جهان سپرده [illegible] بسبب استعجال محمد بیگ نام رسولی را
بجهت تبریک و [illegible] شاهانه [illegible] روانه فرمودند که بعد از ادای تهنیت جلوس
همایون بر وفق معاودت نماید تا [illegible] ایلچی معتبری که بشایان ادای مراسم
رسالت باشد با تحف و هدایای شایان بدرگاه والا ارسال نماید چنانچه
بسمت گذارش یافته و چون قضیه ارتحال شاه عباس از رسیدن محمد بیگ
وقوع یافته و قرارداد خاطر ایشان [illegible] برسیدن قایم مقام شاه سپهر احتشام
شاه صفی آقا بیگ [illegible] مراسم [illegible] معتمد خود نموده [illegible] بسوی [illegible] ایران
[illegible] قرار یافته [illegible] که همان اراده شاه بعمل آورد
محمد علی بیگ نام از عمده های دولت خواه خود را که محل اعتماد شاه بود برای
ادای مراسم [illegible] مبارکباد جلوس [illegible] نمودند و از معاینه [illegible] از سبب
[illegible] ایران که [illegible] نسبت [illegible] الاجرام
[illegible] بنابر تشیید بنای عطوفت و تمهید قواعد [illegible]
[illegible] از سعادت [illegible] ترتیب [illegible] شاهزاده [illegible] کمال [illegible]
و [illegible] شرافت ذات [illegible] بهشت و [illegible] آداب رسم
رسالت [illegible] ایصال [illegible] که مشتمل بر تهنیت جلوس و [illegible]
واقعه [illegible] و فتوحات که در این مدت [illegible] داده بود [illegible]
[illegible] اجداد آنحضرت بود
[illegible] رسانیدن [illegible] بشرف [illegible]

گشته با وجه حرمان نصیب از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند
بجوار رحمت ایزدی و نوازش ترحم پیوسته بمرحمت ابدی آنحضرت رسید بیست و دوم
ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد
باولیای دولت ابد پیوند رسانید حضرت شاهنشاه احیای مراسم سنت حضرت
سید المرسلین و پیروی طریقت پیروان طریق دین نموده چون پرتو
حضور پر نور حضرت ظل اللهی ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار
تجلی طور ساخت و نماز عید ادا شد هنگام معاودت سریر دولت و سعادت
فیل سوار با بهگ دولتخانه مبارک نمودند و از طرفین آنقدر درم و دینار
توده توده نثار راهگذر خدیو روزگار میشد که سائر نیازمندان راکنار
و دامان از زر و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید درین ایام
لشکرخان از دهلی آمده ملازمت نموده چون از خدمت معاف شده بود
سزاوار خان پسرش از دریافت پایه منصب دو هزاری و پانصدی ذات
و دو هزار سوار نوازش یافته علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمه مراحم
عمیمه شد و فوجداری بکرو جنگل از تغیر جان نثار خان بدو قسمت تفویض پذیرفت
و لطف الله پسر سبطی به پایه منصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید از واقعه
کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبه مذکور بموجب
تجویز بخشیان دیوان بلده قسمت ارزاق و اعمار در حق تعینایان صوبه دار الملک
کابل میگذشت و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاواری متصدیان
اصل موعود نیز بدان صوب شتافت [illegible]
[illegible] چون شاه عباس دارای ایران که کمال العقیده
[illegible] در حکمت عملی درست بنابر عاقبت بینی و به اندیشه ملک و دولت و رعایت

دیوانهٔ برهان پور و میر عبدالکریم بخدمت داروغگی عمارات دار الخلافه سربلندی
یافتند خواص خان بنیابت منصب ۳ هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه
بر کام خاطر فیروز گردید قاضی محمد سعید که مهر دور که سابق ۳ هزار روپیه سالیانه
داشت درینولا بمنصب هزاری صد سوار بلند مرتبگی یافت از نقابلگی در فرخنده
محفل نوروز در رسید پیشکش ثبت مبلغ چهار ده لک روپیه را بنظر قبول در آورده
درینولا واقعهٔ غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد در بندر سورت رو داده بود
بنابر انهای منهیان آن صوب معروض افتاد که در خانهٔ نایب سید چهار دختر از یک
بطن بیکدفعه بظهور آمد پس از لمحهٔ هر چهار از جهان بعالم عدم آرمیدند درین اوقات
همشیرهٔ یلنگتوش اتالیق نذر محمد خان والی بلخ باهنگ زیارت حج بیت الحرمین
بالقصد مقدس دار الخلافه اکبرآباد رسیده طواف بیت المعمور دولتخانه
عظمی نموده صد راس اسب ترکی و یکصد و پنج نفر شتر نر و ماده بختی و نه علم قنماق
که برادرش برسبیل پیشکش همراه داده بود با هزده اسب دیگر از جانب
خود بنظر اشرف در آورد و آنگاه حسن قضا و با بعضی از اعیان دانشوران ماوراء النهر
که از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضل بحلی حسن عمل در شستی همان سنت
همراهی ایشان از آن ولایت راهی شده بود سعادت حضور انجمن والا ادراک
نموده بیست و هفت راس اسب حسب الطریق ره آورد همراه آورده بود برسبیل
پیشکش کشید مکرمت آنحضرت همگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته
همه را بخلعت های فاخره و انعامات متوافره نوازش فرمودند و در خاطر انور قرار
یافته بود که ایشان را هنگام رخصت کامروا از روانهٔ مقصد سازند و بکیش یک لکه
محسنهٔ مذکوره با آن پایه نیت درست در قسمت کرده عهد بخشش اموال دریافت
اماکن شریفه بهره ور شده بودیم در دار الخلافه [illegible]

انور زینت گرفته بود خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران
سعادت قرین مقرون دولت و سعادت بحویلی نیک اختر برج سپهر
سروری نموده روی آن نمونه بهشت هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارباغهای
طارم چرخ اخضر ساختند و سایر شاهزاده‌های بلنداختر و امرای نامور آداب
کورنش و تسلیم و مراسم آداب معهوده تقدیم رسانیده هر یک در مقر مقرر خود مقام
گرفتند و چون جمیع کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون جا گرفته و
صفها مانند چرخ مجره بستند در بزم فرخنده زر پیشکش عبدالله خان بهادر فیروزجنگ
صوبه‌دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و
چند راس اسپ گونت و پنجاه هزار روپیه نقد پیشکش الله‌وردی خان از نظر انور
گذشت یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابوالحسن تربتی که سابق
بدیوانی کل سرافراز بود و در هنگام وزارت بطول عمر بلکه عرض آن از استیفای
حظ او فرزندی نموده در این احیان بر پایان عمر اشراف داشت
بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود چون خواجه
مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان دیرین بود چنانچه در عهد
حضرت عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت
و در اوایل زمان جنت مکانی دیوانی بی‌شرکت باستقلال بود بعد از آن
بتکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد لاجرم خدیو روزگار بر فوت چنان
معتمدی وفادار تأسف و تحسر فرموده ظفرخان خلفش را بمنصب سه هزاری ذات و
دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه‌داری کشمیر که بنابر نیابت
خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصاله بدو حواله شد سرافراز بلند
آوازه ساختند خلیل خان بخدمت داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت

خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین اینی است در شان آن حضرت
بحکم آنکه بعضی امثال این خدمات که ترددات شاقه و حرکات عنیفه الاد
دارد و زیاده ان دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب
صعوبت بسیار می‌شد لاجرم خان مشارالیه را از تعهد شغل و عمل تته و بک
دار و بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از حکم دارا
لشکر دعا ساختند و تقدیم صوبه دهلی از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان
فرمودند بیست و یکم اسفندارمذ منزل سعادت محل شاهزاده شاه شجاع
از قدوم بادشاه هفت کشور رشکفرمای برج شرف خانه مهر انور
و شاهزاده اوست نظر فروز امتعه هر دیار و همه شهر تا سر انگ
بر سبیل پا انداز گستردند و نسیم نثار بظهور آوردند و حسب الالی
والد والا قدر با رضا اعلا و تسلیم مرصع یمین الدوله و خلعت
چارقب بطلدوزی افضل خان و سه تن از ارکان دولت وادن
و چندین از اعاظم امرا خلعت با فرجی و لب بربندها خلوت
مهتا مرحمت نمودند و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت
نسبت بشاهزاده دران منزل تا آخر روز بعیش و عشرت
گذرانیده تحجب خاصه همانجا تناول فرمودند سر آغاز سال فرخنده
ششم از سنین سعادت قرین صاحب قران ثانی بتاریخ روز یکشنبه
بیاتم شهر برکت شهر رمضان سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبدا سال
ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی
بفرخی و فیروزی آرایش هر سال بهجهت روزه رونق پذیرفته صفحه عارض
و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کانی

از رعایا بازیافت مینمایند حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور
دستور سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده
دارند دیگر از هر قریه چندین قانوگوی که بهم رسیده از هر ساله مبلغی کلی بصیغه
قانوگویی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و حکم و حاکم وارد
میرسد امر عالی بصدور پیوست که التفات بیکی نموده دیگران را دران
دخل نهند دیگر بر جوان و خوزه و کلدن بار کشتیبانان بعنوان
سرشمارها هفتاد و هشتاد دام بصیغه میربحری نام نهاده میگیرند فرمان شد که از آن بر سبیل قانون
قدیم از دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود ساخته و از کلان
دوازده دام و از جوانان شش دام و از خوردسالان فی کس دام
زیاده نطلبند و ظفرخان صوبه‌دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف
شاقه و دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا توامان
بر لوحی از سنگ نقش نموده در درگاه مسجد جامع نصب ساز و امیدگاه
بنای بقای آنحضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده
اساس قواعد و مراسم معدلت آیین آن ثانی صاحبقران سعادت
قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد داد و دین استوار و بر
قرار باشد درینولا لشکرخان صوبه‌دار دهلی که بهجوم افواج عساکر
سست و آزار الملک بدن او را فروگرفته و جا بر بستگاه جورش تنها
رفته بود چنانچه اشتغال فرمودن از دست علهٔ قوی کارکنان
جوارح و اعضا را و کما ینبغی بر نمی آمد چه جای آنکه خود بخود نگاهبانی
کشوری یا سرداری لشکرها را امر چنین خاطر عاطر خدیو هفت کشور نیز تواند کرد
لاجرم حضرت پادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار

از بس توجه حضرت صاحب قران ثانی که از جور اندیشیهای حکام جزو در ولایت الملک
کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود و رفته رفته بمبلغهای کلی رسیده چون
در این ولا حقیقت اینها از انهای منهیان صوبه مذکور و عرضداشت ظفر خان
صوبه دار آنجا بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین
باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت که سایر آن ابواب [illegible]
مظالم طلب شده از روی دفتر بلکه از صفحه روزنامه روزگار محو نمایند و من
بعد باین علت سوای آنچه در عهد قایم مقر بوده نیم آنچه بلکه هیچ چیز از رعایا
نگیرند تفصیل المجمل ابواب و جواب سربازیات مشتمل بموجب مفصل
بدین عنوان است که مقدمان مهمات کار عموم اهل شهر بخصوص
محتاج مساکین و مجوران سالخورده و خرد سالان انبوه بروردان حسب
چندی کل زعفران کار بیکار میفرمایند حکم اقدس صادر شد که دیگر
بتکلیف متعرض این جماعه نشده کارکنان این شغل هر روزی در بازار سرکار
خاصه شریفه تردد بی نهند و دیگر از عهد ایشان معمول بوده که بر سر هر خروار
شالی دو نیم که قلیب است بوزن خاص میگرفته اند و درین ایام چهار دام
قرار یافته مقرر شد که در چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة
و ستانیدن از بیوپاری که مبلغهای کلی میشود در سایر ممالک محروسه را گرفت
و کمتر میشد و سنده بجهه ورود غایت جزوی که در جنب آن اصلا نمودی
ندارد مزاحم کسی نشده و در باب حصول خیرات از ینها بوصول نرسانند و دیگر
آنکه هر موضعی که بر سر هر چنار [illegible] خرد [illegible] لی چنال چاقلی و سر گوسفند
حسب المقرر [illegible] ناخی [illegible] حال از تعدد [illegible] از آنکه سابق
هر گوسفند شش [illegible] دام که [illegible] هر گوسفند است

شرافت و رصانت بر وفق شریعت غرا بستند و عالمی را بآن مبارکباد
گشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرره اهتمام داده آوای ارتفاعات
دادند و خواص و عام در وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام
خاطر گرفتند ما حصه ارباب سخن و اصحاب استعداد قصاید غرا که در باب تهنیت
این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پرنور ایشان عرض نمودند و اصحاب
رود و سرود و نوا سنجان عمل بسر رسیده آوازه جشن او را و لطیفه نغمه ساز
آویزه کوس نوروزی و فیروزی و رسا ساختند و همگی بهمه مرادات خاطر رسیده
سینه آرزو و بار دیرینه بر در جستند و ثنا طراز بارگاه والای سلیمانی
طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را بدینگونه یافته ای گل ازل
امید گل عیش جهان شده روزگار طرب عشرت جاوید آمده جشن دامادی سلطان
جهان شاه شجاع عالم افروزتر از کوکب جمشید آمد بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد
[illegible] جمشید [illegible] حسب [illegible] سال [illegible] ذی [illegible] عالم
[illegible] که در کشمیر [illegible] شده ابجد و داور گیتی آفرین
چون بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد بر اساس عدل و بنیاد داد والای سلطانی
بصفت امن نهاده و رفع خرابی معموره خاک را بتهیه مصالح لطف و قهر پادشاهانی
منوط و وابسته از طبقه والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و معماری
تشیید مبانی و تسدید مبانی آبادی ملک ساز و که پیوسته در پی معموری عالم بوده
معماری عدالتش از هر حالت بر سر کار دارد و در هر صورت که زود ترین
رشحه فیض سحاب تفقد و تلطف بسر شادکرده و کدورتی که از
غبار انگیزی ظلم و بدعت جور سگالان بر صفوت کده صدور مظلومان
نشسته باشد بر نفع سازد شاید حال رفع شایع بدعتهای سابقه است

انجمن تماشای انجام یافت تمامی آن اسباب و آلات ملوکانه فرخنده منزل آزاده
که عالمیان که در احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام پادشاهزادگی خدیو روزگار
که برکنار رودبار جون واقع است منزل دلنشین بود بآئین شایسته رسول گشته
و پایان آن روز طرب افروز همایون محفل یافتند و اهل رود و سرود و بربط
کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط
بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند و هنگام نماز شام که مشرف شرفخانه
شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک قندیل
آسمایه عنقای موزب قاف اشراق گشت حسب الامر اعلی شاهزاده‌های
والاگوهر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر
امرای نامدار در منزل النور شاهزاده بلند اختر شتافته همراه ایشان داماد عز و
مجد و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند و آن شب نورافروز همه جا
در عرض راه و سرتاسر عرصه ساحل جون و ساحت باغهای دو سو رسم چراغان و آتشبازی
که عمده مواد بهجت و سرور جشن سورست بجا آورده بود چنانچه از پرتو انواع آتش
روشنائی مثل چراغ و شمع و شعله فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه
انور است مانند شعله کرم شب تاب بی فروغ و بی رونق و در رشته آلات
آتشبازی که بجهت سکون فتح مهمات جابجا نصیب شده مخصوص تیر هوائی
که کشاد یافته از رفعت آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره میشد
و خود بارکه از در جنب نمود نوران مانند شراره و شعله جسته
می‌نمود و چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب شرع شریف
در فاروت شاه برج مقدس بحضور اشرف بنوبت عقد دائمی میان
آن فرخنده کوکب عالم آرای برج خلافت و جلالت و زهره برج فلک

اثر توجه و لطف سخن سازان بنا بر کیفیت و حسن وضع اشاره قرة العین اعیان
خلافت خلف صدق جاودان پیش بیش بود چنانچه در باره این توان گفت
مصراع لقای بلقیس تا با پیکر شد ازلی ** بی تکلف نگارخانه بی نظیر تصویر پذیر شده
بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی ابکار در در و دیوارش آرایش یافته بدایع محسنات
چون معانی سور و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بحجاب
بدایع آرایش پذیرفته از اندیشه نقایص و شوایب عبودیت مبرا بود و فی الواقع
نگارین الحکیمی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال و با وجود
کمال تکلف و تقیید در ساختن آن بجهتی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان
و صدور ابیات آمده که صنایع و بدایع آن ورای تصنعات بدیعیه است و از حسن
استعاره استعداد و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف
مستغنی بود از استبعاد خط تفرج بام که آواز حق مقام بکار آورد تخت
پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امرای عالی با حضار خواص بندهای
درگاه والا زیور اقتدار پذیرفت و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور
فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای درگاه والا
از ارکان دولت و اعیان حضرت با خدمه خدمات حضور از سرکار
نواب قدسی القاب تهیه ها با نوی روزگار حکیم صاحب عقل و بهره یافت
تشریف خاصه های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامکار روسرفراز شدند
و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط بسط مراد اغراق و اطرا نموده
در توصیف و تعریف آن آرزوی ر استعداد دیده برگ و سازاین دو طوی
عظیم و رعایه کم و کیف عدد و عدت در این باب بکمی فرصت و نزدیکی
مدت انگشت اعجاب بر لب اغراب رار وقف دندان تحیر و تعجب با چندین چون

و بدستور معهود بر نهج مذکور رعایت جمیع رسوم معموره از شیرین جشن و تقسیم
و طبقهای دو وضع جواهر نگار نقل دکان و شیرینی و خوشبوی سایر اشیا تمام
وقوع یافت و شمار انواع نشاط طرب ارزو و سرود و سماع بازیگران
شاهدان هندی که لوازم انجمن سور و سرور است بعالم شهود رو بر نمود و
و نظاره آن رنگ آمیزه و بدیع از آینه خاطر نظرگیان زدود و چون سرانجام
این مراتب سرمایه تفریح و تنشیط قلوب و باده ترغیب اسباب فراغ خاطر و
و ترطیب دماغ است بظهور پیوست و عالمی بدین دست از بند غم و عقد الم
پیوند گرفتاری گسسته با امید خوشحالی سر رو بار عشا تا ابد عقد بیعت
عنا و بدتر نشستند در عرصه دیگر نگار فرمایی نواب جمشید احتجاب ملکه جهان
بیگم صاحب چهار روز سناسب ما در برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از مهم
جناب بیگم اعظم ده لک روپیه بپای شد داد که بوجه مصارف اخراجات سرکار خاصه خود
آماده ساخته بودند مکه قبلی از آن که سرکاری نواب غفران مآب به مهد علیا ایشان
شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحقیق دستوری
قلوبت امول که صفا و صفوت مطبق دستور طریق سابق بر بیت خاص
مرتب گشت و چون فراغ از آن مهم اهم گرفت قریب بتدبیر رشید اتفاق
افتاد و بندگان حضرت خلافت مکان بنا بر اجابت ملتمس فروغ اختر
عفت پرتو فراغ عصمت سایه حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس
گسترده آن گوهر بی بساط مصور بی آسمان برابر جنس زلال زبرجد مقدوم
و میامن انوار نگار انوار پر نور صدا و ضیای دیگر بخشیده بار جنبید
رسم بیست گشت بر اسباب و آداب بطور سابق گذرانید.
دقت نظار را کلاه سپهر سار بنابر گروهی حسن وضع و ترتیب نشاط رفیع

بعقد و شرع در مادهٔ ترویج اعاده ناموس بمرتبه کمال باشد در باب توالد و تناسل
ملوک و سلاطین خود بوجه اولی چه آن معنی باعث اتحاد فرد فرد و انسجام حصول
افراد ناس و این موجب استقامت مزاج و رواج زبده طبایع و آثار کمال
بلکه علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان است که فی الحقیقت
واسطه تمامی تکوین کاینات و علت علل حصول سعید ذات الست بنابرین.
معتقد مسلمه حکمت آیین خدیو زمان دراین همه پیوسته خیر صلاح دنیا و دین
عباد و امن امان بلاد و در پیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوانبخت
شاه شجاع را که حجله آرای طوی زفاف و مسند آرای نسبت بانوی عصمت و عفاف.
حرم محترم والا نژاد سابق نامزد کرده و روز نامزد شده بود در عین روزی داماد
سازند و چون میعاد قدوم برکت لزوم موجب سعادت ماه مبارک
رمضان بسمت قرب پیوست و در سنت نکاح و زفاف بحسب تعارف
مابین العیدین ممنوع است لاجرم بندگان حضرت بنابراینکه وقوع این کار خیر بجز
تعویق و تاخیر نینجامد اختر شماران سطرلاب نظر بطلمیوس نظر را در تعیین ساعت
در اختیار ساعت مختار دلیل ارتفاع و سعود عقد قطر سعید باشاره والا
سعادت پذیر ساختند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال
بغیر امسال و دیگر ساعتی دیگر بفرخ فالی و سعادت ساعات شب جمعه بیست و.
سیوم شهر عظمت شهر شعبان سنه ۴۲ موافق چهاردهم اسفندارمذ الهی
نمایه است بنظر نمی آید بنابرآنکه تعویق این معنی منظور نظر مرضی خاطر عاطر نبود
ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نموده نسبته با وجود عدم انطباق بخت
ساعت معهود بر طبق مسعود بکار کرد از اقبال صاحبقرانی که از نیروی
تائید ایزدی دفع کراهت قران اخوان مینماید اعتماد نمودند شادمانی بر دوران

اول

مقرون باشند رخصت یافته پیشکش‌ها مسمّی همت بر تو توجه والا محیط انوار ظل

ظل الهی یعنی خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال و جهانبانی شاهزاده

والاگوهر وصول این ملتمس بدرجه قبول حضرت اقدس بسمت فرخنده شاهزاده

بخت بیدار دل افتاد و سایر سرافرازان پایه ارشاد شاهزاده‌های عظام کامگار

تابنده‌های روشناسی در رکاب برکت انتساب پیاده رو براه نهاده و در پیش تمکین

ارکان تمکین بانواع سعادت نامه فیض شامل و نعمت عطای کامل رسیدند

آن نادره دوران آداب شناس از راه آداب سپاس این مکرمت والا در ساحت

کریاس سپهر اساس دولت‌خانه معلی با سعادت بیرون خلوتی جا بنا بر قرب

جوار پیراستند آن مسافت هفده جریب سنجی بطریق پانداز نفایس

اقمشه از زربفت و مخمل ساده و زربفت فرنگی ساختند و سر زمینها

بسرزمین آن منزل العیش حاصل از فیض برکات قدوم سعادت لزوم ادراک

میامن مقدم مکرم خدیو نموده تا کز رفعت بدرجه افلاک رسانیدند و

شاهزاده عالم بخت بتقدیم مراسم نثار پرداخته آنگاه پیشکش بدین لایق

از اقسام نوادر جواهر و زر که از آنجمله یکسر اسب چرخ نژاد عراقی زاد

نامور سرافراز بود با ساز مرصع که بدستیاری سرکاری و توجه تمام در کارخانه

خاصه بعقیده پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند و بعد زین

انجمن والا سامی هزار از سرکار شاهزاده بنابر اشاره علیه حضرت

خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف

خلعت مشرف استغنا و خاص پذیرفتند بخت یمین الدوله آصف خان

بمرحمت دو نفور یاره و کمر شمشیر مرصع علامی افضل خان با سه تن

از عمده‌های دولت سرو پای خاص با چارقب زردوز و چندی دیگر از امرا

گشت دران حالت ورود ناخورشید آوای مراسم تهنیت بصدق نیت
نمودند و باد تا ماهی با زیب این بانو و لسان حال ابرار و حسن فال زمانه
مبارکباد گشودند نوبتیان دولت کورکه شادی در ایوان سپهر نوبت نواز
شادیانه مبارکباد بادی ملک ز نوازش داد و آوازه دبدبه و رفعت
بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند محفل‌دار از خود جمعه پر برکت این روز.
تا قرب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش و عشرت این جشن
فرخنده و طوی همایون چون جشن روز افزون ماه منیر افزایش پذیر بود
در عرصه این ایام خدیو عالم بر سر کام بخشی و عالمی در عیان کامرانی بوده
جهانی بمقتضی المرام شدند و از زرهای نثار در شارع دامنهای فقرا
ارباب طول آمال و ارامنه بزدم رحمن با محتاج مقرون گردید و منشیان
سخندان سخنور در باب تهنیت فقها بدرر سلک نظم انتظام دادند
و از فور صله‌های گرانمند پراگنده سلسله نظام احوال ایشان بجمعیت
جاوید گرائید از جمله سخن پردازان طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن
این ابیات یافته بجائزه کلی فایز گردید ۝ این مبارک جشن و افسر دور
همه عید شد سر بسر ماه و سال زبان را گرفت امداد فرح چو تار
که ناهیدبان شود و زلال دو سعد اختر برج شاهنشهی برج شرف یافتند.
القران ز امیرش زهره و مشتری بسعادت گرفت نسبت اوج کمالی
خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین برج جلال ابید
که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال و اوضاع جمیعا
عوام و خواص بلکه سبب استقامت مزاج عالم مجاز و در استحکام قواعد
بود ارکان کون و مکان است تا قیام قیامت قرین استقامت

الی

و مستان‌ها بخرامش درآمده و چون صدهزاران باغ و بهار بر جلوه‌فروشی‌ها بود
و بهاران سرگرم گلگشت گشته و رده بسته مسلسل ریاحین شکن از طره‌های دلاویز
هزاران سرکشی در پاکشان و بسر در وصل بیداران بصد دست آویز
پامال کنان سنبل مسلسل موی خوبان ختایی ارزیابان عقل در زنجیر جاهلی
هزاران جعد مشکین تاب داده نتایج هوش را سیلاب داده تکیه خور
اده تعبیر کرده و نان سرنگون تصور کرده چون هنگام رونق بزم‌ها شادکامی
معبود رسم کامرانی درآمد مطربان هفت کشور یکجا بساز رهبری هوش و خرد
و کوک کرده آهنگ یغمای صبر و قرار راه شکیب نموده زیر به هر دستی مطربان ایران
شیرین آب کار نغمه طراز تار را ز بی پرده بزور ملاحت و از شیرینی طرز
شور انگیز و ستار زیر دستی باربد را شکر پرویز را چون پرده بساز
از دسته طنبور بر چوب بسته و سایر سرود سرایان هندی نژاد و
بنواهای مخالف عراق فریب پرده اصوات موافق پرده طاقت بربست
دستور دریدند و چون سامان عیش و عشرت آن کار خیر به انجام
دلپذیر ساخته و پرداخته شد و تا گزیر وقت همین انتظار روی آورد
ساعت مختار را انجم شناسان فرس قرار داد و اختر شماران هند بود
بعد از گذشتن دو پهر و شش گهری از زمان مسعود بر طبق مقصود درآمد
در آن حالت منتظره نیر سرآمد نیر اعظم اوج خلافت که آن محل رشک نگارخانه
شاه برج دولت تشریف شرف فرمودند قاضی القضاة را بحضور
پرنور طلب فرمودند بر وفق آیین شرع مطهر در همین ساعت سعادت
ابر عقد نکاح بر نقد سلیمان زمان به بلقیس مکان بسته شد و سلسله
ازدواج ابدی و پیوند سرمدی این حسن خصایل با آن زهره شمایل بهم پیوسته

شادی پر لوازم سوری که مبارکباد رشک جنت‌ها هشت کشور [illegible] فته
و بزرگ و کوچک بقصد درست کردن ساز طرب پردازی در آمده ابواب
نشاط اندوزی و ابواب یکسان طرح تفرج اندوزی در شدند و در آن بزم بهشت
طراز فردوس سرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده
سرگرمی تماشای آن جوش از سر نظارگیان برده بود از دیگر سو [illegible]
مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل نیزه‌های هوائی و گل افشان
و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفته از بساط بسیط غبرای خاک گرفته
تا فضای محیط افلاک همه جا راهها ماهتاب جو فرو گرفت چنانچه تا سر
روی هوا از ایوان شعله‌های رنگ آمیز بوقلمون فروغ و شهب‌ها دوانه و دود
مینمود بلکه از فرط دود و شراره آسمانی دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره
درمی آید ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که از این محفل خاص
مگر دیده بران صورتی تا بپیرایه زیبائی نموده بهاین روشنی غریبی بینندها
با نظر نظر فریب پذیرای زیب و ترتیب گشت و صفحه روی در و دیوار
و سقف بمدار رشک جنت چون بیاض عارض گلرخان هفت
گروه بزیور پیرایه‌های ملون مزین شد و فضای روی زمین صحن بساطهای
با صفا همانا روکش ابر مصفا شده بود از عکس سلسبیل [illegible] مینا بها
مکلل کلیهای مرصع معانیه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا الفرش
گوهر مفروش گردید چنانچه مردم دیده نظرچیان از موج خیز جواهر ابدا ظرفا
ابلالی [illegible] نقشه مانند آدم ابای آشنا در تماشا گرمی نمود
گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سیمبران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن
گلکاری بستان قدرت آفریده‌اند مانند سرو بستان سراسر علم سرو بستان از

رمانی

زده تاجهای مبارک سروری را یک سر و گردن بلندقدر ساختند و هم بدست

سپهره مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکلیل والاگهر

بستند الکاه شمشیرهای مرصع با پردله قیمتی از آن جنس و فیلهای جنگی به یراق سیمین

و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دو سر اسب صرصرتک یکی با زین

و لگام طلای مرصع و دیگری با زرین بود مرحمت فرمودند و چون شاهزاده

والاگهر از ادای آداب معهوده باز پرداختند بندگان حضرت

یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص و چارقب زری طراز مشرف ساختند

بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگاه

سپهر اساس به خلعتهای فاخره افتخار اندوزی نمودند و از ایشان گذشته

سایر اهل نشاط مرحمت سروپاهای قیمتی بر کام خاطر فیروزی یافتند بالجمله

در آن فرخنده جشن جهان زمین و زمان را بسبب ظهور فرح و طرب دولت ارجمنده

فراهم آمده بود و از هجوم رسوم خرمی و شادکامی و وفور انبساط قلب والبریه

صغار و کبار رسیده بود که بساط شگفتگی و سرور را جلوه روز نشور احتمال طی

شدن نبود رشته اسباب عیش و شادیان نشاط بحسب فرمان همایون

از شمار حساب بیرون و قنادیل بیقیاس شمار را فزون مهیا و آماده ساخت

از جمله فروغ شمعها و چراغها و فانوس زرین و سیمین و چراغان در و بام

دولتخانه والا بلند زمین و زمان را بنجوی روشن ساخته روکش پرتو

کواکب زمینی ساختهای انوار مهر انور شده بود که زمین و زمان را گمان آن

میشد که در آن روزها را عیش و عشرت ایزدی و انجمن سور و سرور امروز

همانا رونق چراغان روز گیتی افروز است و همدرین ایام از نیک سعی

مقتضای وقت جلوه خوشوقتی و شادکامی جلوه داده چهره ارشاد دانه

ساکنان بلذت عمر بر دوام و فال طرب عیش بدوام و درین ضمن بسرمایهٔ نام نا
رطب و یابس و لطیف مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامهٔ مردم ازان
خاص بکام رسیده بهرهٔ وافر برگرفتند و باقی آن لیلة القدر را تا
السنت بهره وری اندوز از طرب و عشرت گذرانیده مراد خاطر فرو
گشتند شب دویم که شب جلوهٔ مبارکه بود حسب الحکم همان قدر و عا
و بالکی رفقای عالیشان شاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان شاه شجا
و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان در
سپهر مدار در رعایت مجموع شوکت و شادکامی بفرخنده منزل سپهر منزلت
شاه دارا و بو عروس دولت شتافتند و امرای عظام برسم تهنیت
آن کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده بهجت حضرت یان بمبارکباد گذرانیدند
انگاه برکت عیش و نشاط ساخته مبسط انبساط بر داختند و در پایان
آن فرخنده روز طرب افروز را که سرافرازان پای تخت بخت
در رکاب سعادت نصاب شاهزادهٔ عرصهٔ سرافرازی پیاده رو براه نهاده
با آیین شایسته آیین شاهانه که شاید و نظایر این روز طرب افروز
سر نظیران بنظر آن منظرهای نه در نیامده باشد تا در دولت خانه
والا شتافتند و چون شاهزادهٔ جوان بخت بلند اقبال مجموعت
جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده از فر ورود شرف ملازمت
اشرف حضور اقدس یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل الطاف شاهانه
تمام عقدی تمام استحکام مشتمل بر لالی شاهوار که بتسبیح استشهار دارد و
تحتشم ارجمندی بشقشقه لعل رخشان بدخشان مرز و که جهت جلالت زیبه
دستار مبارک بود گردن آن سرافراز نمود و بعد بر سرا

[illegible] عقدها [illegible] همگنان [illegible] باندازه [illegible]
بمناصب عالیشان بود عطا کرده شد و درون محفل انس نور حضور گلرخان زیور پذیرفت
و هر سو صدای نغمه‌ها که از مبدای فتوح واقعه تا کنون زیر نقاب مهد علیا تا آن غایت
بناله زار رسیده و دلگشته بود بلند شده از صوت هزار دستان لحن داودی‌سان رود و نایهای
نواهای مطربان که از بیم احتساب نغمه‌بخش اوامر و نواهی جناب الٰهی در حجاب
پرده ساز با وجود صداها در مستور بود بمقام پرده دری درآمده و در لباس دلبری
آغاز جلوه‌گری کردند بلکه محفل سخن چون انجمن حنابندان بملکت تمام منعقد گشت
و اهل رود و سرود حسب المقدور امرای عالی‌مقدار را بنواهای فرح و بهجت
و سرور درآوردند و عود در مجمر سوخته و عنبر در مشک ساخته شده زهره حناکار این
مجمره و نیم منظر سپهر تماشا گشت و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی
و هندوی آن ایوان معلی عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل سپهر چون
بهشتم مجمره گردان گردیدند که بانوان ادب‌دان بدستور مقرر این کشور
برسم حنابستن بظهور رسانیده عقد انگشتان همگنان خصوص بتان سیمین
تنان و نوجوانان انجمن را همرنگ عناب لعل خندان بسته و پنهان ساختند
ابروهای لیلی زرکش که همانا روکشی از اشعه انوار مهر است بران بسته بر
سر و سینه نمایان به حجاب بسته آفتاب تابان نمودند و بعد از فراغ حنابندی
چون قسمت کمربندهای زرکار که بر شمایل شکون و فال تحصیل فتح
و گشایش کار قرار گرفته بود بظهور پیوست تختهای خوانها لبالب
از پان و گلقند که از رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و روی و گیسوی سیمبران
موی میانست در بزم دلبران بمیان آمده بعد از فراغ و بعد از رفع آن
بسط سماطها و انواع شربتها با اقسام انواع خوشبوییها پرورش دیده و تحیت

بسعادت ابدوز گردیده‌اند در روز دیگر مجموع خزانهای مالامال از نفایس مال و منال
و سایر جزئیات کلیه جهاز و زینات مذکوره که بانمایه آراستگی و پیراستگی جواهر
و زر و نقش با غرایب طرز رسم آئینه ترتیب یافته بود با تمامی شایسته با چندی
از کدبانوان مشکوی سلطنت منزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال پذیرفت
و چون نقاب گزین حجاب عظمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم
سلطان پرویز نیز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیه
مرضیه سیر خود تهیه نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده از پرتو
نظر فیض اثر آن سرور رتبت مهر منزلت برکت ساز و بنابر رعایت
جانب المخدره دستوری عنایت شد و همگی آن اسباب را که مستوره
مذکوره بجهت مهد در منزل سلطان پرویز آراسته و دیگر نفایسی که بداده
آماده نموده بود با جهاز عروس که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت
نموده بودند در همان محفل بائین زیب خاص چیدند و چون انجمن زیبا بانجام
رسید حضرت خلافت مرتبت ازان روز بعضی از بندهای درگاه گیتی
پناه را که از تفرج محفل گذشته فرح اندوز گشته بودند احضار فرموده بودند
آن بساط نشاط افروز را خندند و شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات
مراسم معهوده مجموعه از جانب داماد عروس حنابندان حنا برسم داین بمنزل آوردند
و در آن شب حضرت ظل اللهی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده
شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند محفل متعدد عشرت خانه از نور حضور
الحضرت بهره ور نبود لاجرم حسب الحکم اشرف انجمن بود اعظم قشان حرم
زنجیر مکرم بانعقاد این بزم اخلاص اختصاص زیب و زینت چون بخشیان عظام
درگاه قرب و منزلت و بندهای راز شناس درگاه آسمان جاه

ما دیا فیلقان سعادت حضور وعده بهشت فرموده ابرار ارزو دریافته بسعور

بسان ورز بتصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین با علی درجات

ین الیقین ترقی نموده‌اند حضور صاگو و خاص حاجی ایلچی میرزا محمد خان که او نیز با این

عنایت خاص اختصاص پذیرفته انچه فرمود آن بهارادان بار از مرتبه مرتبه فوق

رتب حضور ۲ و بود برای العین دید بالجمله مجمل کیفیت این سور سرور بنیاد

باجث بنیاد زارا بانکه سعادت حضور دریافته از تفرج آن سور سرور یکبد از بیقیاس

کمیت خرج بیش از قیاس که اندازه تقدیر و تخمین مقدار آن است استاد

و استخراج میتوانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف ضیافت و در تزئین این انجمن

فرو وپس این از آغاز تا انجام بهمه وجه سی لک روپیه که صد هزار تومان ایرانی

و یک کرور هست لکه جای تومان ایرانی باشد بر موجب خرج شد از سرکار خاصه شاه لقیه

چهار لک از سرکار شاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک و شاهزاده لک

باقی از سرکار نواب قدسیه القاب حکم صاحب جی و در نمایش آن لکه ملک و

ران نسیه قدسیه اداب حمیده دولت پسندیده از والده ماجده جوان بخت الکتاب

وده وزرا که همه ذو دمان ترکمان و مفاخر و حکیم نشاه اوایل و اواخر

اهی حکمت منزله گزیده ترین روش و شالیسم برای بینی دیده و شنید

ند بر رسم معهود توره حسب الارشاده والد بر طبق فرموده حضرت اعلی

یقی ستوده مراعات نمودند تحفت یمین الدوله بدرست خلعت

ده با چارقب زر دوزی و خنجر مرصع مرحمت فرمودند و سایر اعیان حضرت

ان دولت خلعت با چارقب و خنجر مرصع و با برادر عظام خلعت با قرحی

ت کردند و جمیع بندهای روشناس درگاه والا درجات رعنا ستعداد

رفع دو سرور و فراخور حال و قدر مقدار تشریف خلاع فاخره سعادت

دماوه فیل و جنتی بی سپر بسبب عرابه و عرابچه و توپکهای دیگر مزین بزین زرین و سیم طلا
و اقسام پیلهای دیگر بهیئة یکقبضه موزه بجهة شاهزاده‌های والاتبار نامدار
مشکیان و جواهر این حضرت ابن لوش اعظم یمین الدوله از نه طاق پار
غیر مقطوع یا هفت طاق که اکثر نوروزی مذکور مشتمل بر بعضی از مرصع آلات
نیز بود بالجمله بتاریخ روز هجدهم شهر [illegible] موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب
سال هزار و چهل و دو مجموع بدایع اسباب مذکور که در کمال خاطر پسندی
و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و ترتیب و لطافت سر انجام یافته بود تورک
و نموده تیر بیت تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که دران روز
زینت افروز حسب الحکم اشیاء ملوکانه آراسته شده بود بادشاهزاده تهین پانور
زمین و زمان بیهن بلکه کون و مکان بیگم صاحب که از روی [illegible] قاصم دفعه
دفعه از طلوع صبح تا هنگام عصر ترتیب کرده بودند با تکلف بدایع لباسی که طرح غریب
و در نهایت تکلف زیبایی زینت فروخته شده که کارخانه از رنگ و نگارخانه
چین و فرهنگ بلکه کارگاه رنگ و نگار رنگ بر رنگ قلمون مینا رنگ و زر برابر رنگ
اسپرهای بزم رنگین و سواد افق کارخانه صنع و صنعت آفرین جز رنگ
زیر تجلیت نقشی بر روی کار نیاز و او در عاجه در یوقت که پرتو نور حضور
پر نور قائم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس بلکه اعلی برکت قدوم
و تیمن تقدم میمنت فرخنده انجمن برین از راه در شته بود و بنده شده دیگر پیوسته
بمیمنت سرزنت و چون بندگان حضرت یمین الدوله از نثار ان بار به در گرفته
اصطلح تعزیت بنام خصیص ساختند و سایر شاهزاده‌های کرام و عمده
[illegible] روشناسی را در بزم خاص نثار عام ساختند
[illegible] بنشاط الوجه بروی روزگار ایشان گشوده و

ا سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو
پیش کش تسلیم ساخت چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته از
ستد و ریولا که وقت زفاف شده بود و مبلغ شانزده لک بوجه نقد
بل در مصارف سرانجام و سامان کدخدائی بادشاهزاده زمین و زمان
ر شد از جمله این اسباب و اثاث که بصور مراتب شان بخشند مرتبه بالاتر و
از مراتب خود رست بعضی بکار فرمائی ماهیمن بانوی ادا شناسان مشکوی خلافت
نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده باقی بعد از آنکه صدور و قصور رضوان
بحلف پیرایان همنشین حور العین از آرایش پذیرگشت بنابر فرمایش بادشاهزاده
عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرای محل آرای محل همایون خلافت
بوجود مسعود ایشان است زینت اتمام پذیرفته بود و مجملی از تفصیل آن چهار
مذکور ترتیب و دستور است زیور و رقت تمام لوازم و جواهر گرانمایه و آلات
تفصیل مفصل موازی هفت لک روپیه اسباب پیشکش بندگان حضرت اعلی و
لکی پنجاه هزار روپیه از آن جمله جوهر فیل از طلا و زبان بسته بود ما جبری
سلسله مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود
بمبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته بود و یک لک روپیه نقد و باقی
لک و چند هزار روپیه باشد الذات و اوانی زرین مینا کار و ساده
ت و ادوات سیمین تا جیر کهنا و پیشکشهای طلا و پیش کمرها زر دوز
مرصع نیز بر آنها دوخته بود و بندهای سایر اسباب و پیرایه مجلس در نهایت
ست و همچنین لباسهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت
سایر انواع اسباب و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع
امتعه نفیسه کشمیر و فیلهای جنگی با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت

ازدواج دره التاج خلافت کبری گرامی سپهر السعد و سلطنت عظمی دارا شکوه

سابقه تعیینی و وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین والاگهر در تکثیر نسل بزرگ

اصل خویش خصوص بزم سنی مشکوی اعیان این دولتکده والا که اعتبار از

ابو البشر اند درباره تزویج اولاد و اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات

قوام احوال و اوضاع بنی نوع آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام

عالم خواهد بود حسب الامر اعلی سپهکاران سامان پرور کارخانجات انبساط

ابد طراز که از کمال فسحت و دستگاه حشمت و جاه هیچ جز سپهر زرین پایه از آغاز

فرخنده روز ظهور دستکاری نیکو دیار تا الحال مثابه و همتا نیست و وقت تا کنون حال

و کارکنان کارخانه کن و ملک مو باشد سرکار ابداع که از مبداء روز نخست تا این

غایت در عالم بالا به مقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون

درآمده بودند بتازگی در چیدن و مدد الفرام سرتاسر اهتمام شدند و چون لوازم

این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشته فروغ فراغ همگنان پیشگاه

با پایان همگی آنها تا دقیقه از هیچ راه هیچ رو حالت منتظره باقی نمانده بهمه کارها

حسب المرام سرانجام یافت چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عافیت مجموعه

از رهگذر تاخیر وقت میمنت پیرا بی تعهد و صناع افلاک و انتظار انجم که بی قرنا

داروها را انتظار در ادای این وقت موعود و عهد معهود در نشستند برطبق مرام مراد

گشته دیگر حرکات موافقه و دلالات مناسبه ناظر اسعد انواع استقامت

آمده بودند و اقتران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جا داده

نسبت عقدی مجتمع در کمال نیک اختری که در سنه هزار و چهل و یک فی تفاوتی و سعود کوا

سعود شمسی بجای مشتری بود سمت توجه یافت ولادت اشتغال و تفصیل اجمال این

دیده استشهال آنکه چون صبیه مکرمه سلطان پرویز مرحوم کتخدایی شاهزاده

بود و با تیک اخگر شعله تیغ طغیان ایشان برخاسته بر سر آن برد
راه تیر نیارستی بود و آن یاجوج نشان وقیتی خبردار شدند که احاطه بها
رسخت کوشش پولاد و جوشش آهن پوشش حصار و دیوار چند باره استوارتر و ج
با هفت خوان رستم و سد رویین سکندر بر حصار چوبین حصار و دیوار چند با
استوارتر و محکم ایشان نشوده بود و چون راه فرار خود ایشان از بیم جیت
مسدود بودند با چار ناچار برکار فرمای اضطرار بدست و پا زدن در آمده
تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند و با وجود جد و جهد مجاهدان
دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی و عناد از دست نداده دست از کار
باز نداشتند و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدرانداز
از سر نو نیرو و زور یافته کوشش بر دوام نمودند و از طرف عسکر اسلام دلاوران
کار طلب این سلسله سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیاده روی یورش بسوی حصار
آوردند مجلد باشوران آن گروه زیاده سر از حملهای متواتره اثر در [illegible]
صدمه های پی در پی تو پیران پایدار و بیرانه پا بکم بنیاد و رفته تا دو پهر داد
دله و مقابله دادند و در برابر بهادران بهرام صولت بیم آن کوه
ت قدم کوه قدم ثبات افشردند و با وجود آنکه دیوار باره
خنجر و کتاره های بران پولاد و بجه عسکر منصور که مانند زبانه
هان در سنگ خاره میکنند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار
ود در سوراخهای بتور و تکلد و تکلدار از روی جلادت سعادت
مت چون آینده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن خانه
ز خود در [illegible] از راه رخنهای دیوار بحصار افکنده بودند آن
ند زنبوران خشم آگین خاک آلوده جای خود را از دست

ابواب دار النجاة سلامت و عافیت شمرده و دستور از مردست شعار این بار در ره

اوزابه برفته آذربایجان و ناموس ایمان قرار داده چهاردهم ماه صفر

حصار شده در آن صلابت کرده باعلای کلمه اسلام و اعلان شعار

ح اقامت شعار اسم سلیمان نموده و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبان زد

کسی نشده بود بار سایر اهل مواکب و کتایب عساکر قاهره صلوات مکتوبه

بر وفق طریقه اهل سنت و طریق جماعت بجا آورده و از وقایع این ایام

دست یافتن بهادرخان بر وهله نسبت بر گوشمال گردن کشان ملکوت

که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت

از سایر سرکشان این ملک پیش دستی نموده اند و در طایفه از رعیت که

در هیچ حالی و وقتی بی سلاح نمی باشند چنانچه گذشت و در آن این طبقه

سایر گردن تفنگ برکرده روش جسم بر قلبه بسته شغل جوال ... پردا

ازین رو فراغبال و ساب قلبند و خفته رعایت لوازم رعیتی را پس

می اندازند و در میوه که جاگیرداری کابل و قنوج و مضافات الکای بهادرخان

به کوه تفویض یافت قریب بست هزار تن از آن گروه نابکار که ابد

که اگر تفنگچیان درست انداز بودند در مقام هر کار بوده از تکلم جا

[illegible] برعایت بعداده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه

[illegible] بر وی روزگار خود قرار کردند و در ادای مال واجبی

[illegible] تعیین رزند به یکبار زیادی از رعیتی سر بار ور دند لاجرم

[illegible] و لوازم حفظ صورت ملک و دولت

[illegible] اقبال بادشاهی و چند او حفظ

[illegible] ریشه اهل کفر و کفران

بلی

هدی زخاطران مجلس نفاق وجود در عهد سعادت عهد این پادشاه زبان سپا
جهان آفرین کشوده الفاظ فراخور فسحت ستایشگاه ستایش این سخنان حکمت آمیز د
دعای ازدیاد دین و دولت بجا آوردند سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزار و دو
بمنصب چهار هزاری چار هزار سوار بالمضاعف و دو اسپه ۳ اسپه اعتبار یافت اعتقاد خان
صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بطریقه نذ
و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید
از جمله چندین کلکی پر اقار که مشکین پرچم رخم سلسله مویان و کله کاکل لولی رویان را
مینایی رنگش چون موی روی آتش سرگرم پیچ و تاب دارد و همچنین انواع
پشمینه از شال جامه وار و کمربند طرحدار که بسا مصور ابزار قلم مو از آن دست
نقش و نگار بدان گونه بر روی ستی دست نبرده و ازین عالم شال جرکه دار و
که ما بیچ پوس و کرک جانوریست وحشی ماکول اللحم که در ولایت قرای تبت بهم میرسد
و نرمی آن در مایه ایست که شکم قاقم بنسبت آن گرانی املسیت حرف درشت
و دعوی برابری بر روی آن نمیتوانند آورد و ازین دست قالی خوش قماش خوش
طرح و خانه نگارها ز قالی بافند جنس پشم مذکور که درین ولا بهمین هنرپروری و
هنرنوازی و برکت تربیت نزاکت و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس
بجایی رسیده که ازان بر فوق مراتب ابریشم خود در گذشت چنانچه در کارخانهای
سرکار خاصه شریفه گزی قالی نود روپیه تمام میشود و از همان پشم حسب الامر اعلی
کارخانجات سرکار عالی دار السلطنه لاهور نیز قالیچه می بافند که از کار
بهر باری کریجی آرد بعد از دوازده روز از شکارگاه پالم بدار الخلد فته
دست فرمودند در طی این ایام بیست و پنج نیله گاو و چهارده آهو تفنگ
صید و بیست و شش و دراج و پانزده کاروانک و غیره شکار شد و در وقت

سلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند و حسب المقدور امور ملکی و مالی جاهلهای
ره هندوان مرجوع نباشد تا بعموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ وارد نسب
ضل و تقوی را با آبای ایشان باز کشته رجوعی نموده متحمل حقیقت نشوند بنابراین در قرین
رزی با سعدی بیش که حسب الامر عبداللطیف لشکر خانی که معامله دانا و باک دینی با عملداری
و موقوف اشتیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند چهارم آنکه محفل اقدس
این بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب
رفن سنجی میکنند و بادشاه علم پرور حکمت آموز که پیوسته در بحث و الفحص توابع
علم و توابع علم اند در هر باب مداخل نموده از هر دو گفتگو میفرمودند تا سررشته سخن
احوال ملوک حکما داد و حال حکما ملوک شد در این اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد
را صف سلیمان زمان است بمبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید
نه در این مدت متمادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه
راست گفتار و درست کردار گرفت ننموده بلکه مبادی راه دخل نه نموده حضرت
خلافت پناه نسبت فرمودند که چون نوبت سکندر فیلقوس رومی بدرجه نبوت رسید
قول محققین ائمه تاریخ اسکندر ذوالقرنین است دارا بدستوری او بدفع ایراد و
بر گفتار و کردار او نیست نخست آنکه جواب سوال دارا در طلب نفقات طلا که پدر
فیلقوس است هرساله برسم خراج میداد چنین گفت مصراع • شد آن مرغ که بیضه زرین
چنانچه در کتب تواریخ معتبره اخبار نیز مذکور است و در افواه و السنه بسیار افتاد
مشهور و این سخن نسبت به بزرگان سوء ادب دارد و چه ماکیان جانور بسیار نجاست
فرومایه و معبود سفیهان نیست لازم الوهیت و دیگر آنکه طریقه حرم داشتن مو
لباس رسالت بمجلس ارسطو به وعید رفتن و این شیوه از طریقه خود بندا
ه دو دانا ارکان تعب ابو رکیه لشکر اعدا را آورده چاره بتدبیر نباشند نبات

مقام آرام مخصوص رای شاهزاده اعظم بنسقی که باید و شاید بر ترتیب ا
انجمن سور السر باهتمام صدور اعیان خلافت نماید و بنحوی از عهده زیب و
آن جشن شایان برآید که بالقای کیفیتی حسن انجام آن مورد ضرب المثل با
للزوم بخاطر انور رسید که مکنون ضمیر آن نسیم حورا نظر در صورت ظهور زیور بروز پذیرها
یازده ماهی از روز یکشنبه دوازدهم ماه آبان موافق بیستم ۲۰ جمادی الاولی از شهور سال
هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق اهالی مشتمل یک لک روپیه نقد و موازی
امبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه ثمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل
صادق خان میر بخشی و میر جمله خان سامان و موسوی خان صدر الصدور با مکین
وشن نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم در رسانیدند و صدر از آرایشی
آن حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال آداب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم
این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورد و چندین نفور پارچه درست
از نفایس اقمشه هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمی نینداخته و نظر بر آشنایی سوزن
وخته بودند جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد الکاه
مات نهایت مراتب تعظیم و اعظام و اکرام فرستادگان بجا آورده رخصت
ده نوایح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه
ه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب
العزیز فرنگی که از جودی مارا جوار سعادت ملازمت ممنون و در زبدیکا
یغی کلدن رسیده و بالفعل بنا بر آنکه در فن موسیقی روشن نهد و قالیف
درت تام دارد و منظور نظر انور است از بهائی که تعهد جدا دارد او متعلقات
ت ملازمت دریافته و هیچ فیلی رسم پیشکش گذرانید چون نیدکان
ما مزبور بیداری در صدد آنند که سایر معتقدیان اشغال و اعمال دیوانیه

دیگر آنکه اعلیحضرت صبیهٔ رضیهٔ رستم مرزا را که سلالهٔ سلسلهٔ علیهٔ صفویه صفوت نسب اند از
نونهال بوستان شاهی قرة باصرهٔ دودهٔ خلافت حالیه شاهزاده شاه شجاع شمرده
نامزد قرار داده خاطر عاطر را از آن باز نیز نموده مقتضیات پیش نهاد نموده گزارد تا
مقدمات کار خیر شده بعضی از طرازان مهمات پادشاهی را انجام
این امور مامور ساختند و بنا بر سر کار متکفلان بیوتات سلطنت علیه کارخانجات
سرکار خالصهٔ شریفه دار الخلافه اکبرآباد و دار السلطنه لاهور سرگرم کار
سرانجام دریابست این امر شایگان بر و حسب فرمان زیور مرصع آلات
و ظروف زرین و سیمین و اسباب مطرز بنا زر و نقد طلا و نقره و سایر
و امنای بیوتات فراخور مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند و گرانان
بقصبات گجرات و پتن و بنارس و مالوه و ساتگانو و سنارگانو
و سایر بنادر خصوص بندر سورت که منبع نفایس و نوادر بلاد ماخص
و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل
اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار
مقتضای تقدیر بوقوع پیوسته ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پوری گرفت
سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تأخیر ماند و چون موکب سعادت
از خطهٔ برهانپور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از ایام ارتحال
آن بانوی فرشته خصال منقضی شد و بنا بر رسوم این روزگار که در این کشور
مشهور است چنانکه مذکور شد ظهور سر بر آورده در آن حالت حضرت شاهنشاهی
از کلال کلفت و ملال این فاجعهٔ اندوه زا این شاهزاده را از سر و بر کشیدن و غسل
و ... در مسیر رشتند و چون همواره خاطر عاطر مسند نشین صدر
عنقریب خود ثانیا و بادای مراسم مینمودند تا در شاهزاده

ان

الا بنا نیست و تا روز بنیان استکمال بنی آدم فرع وفور نشو و نمای
اهل روح و وجود این جمیع ذریات لاجرم بر این طبقه والا که مانند ارباب
عالم بالا بمنزله آبای اند آبای مهربان ابنای زمان اند واجب علیه و لازم عقلی است
که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمت عظمی از عطایای که مبدا و منشای
مساعی جمیله مبذول دارند یعنی تجویز اهمال و اهمال در ترویج اولاد سعادت نژاد
فی الحقیقه ترویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نموده
و مانع یعنی کامل نصاب بنات از اولاد امجاد با عقیله از قبیله کرامت فراست و شرافت
صفات در سلک ازدواج انتظام دهند و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خجسته نژاد
امزد ساختن دختر والا اختر پرویز است به پادشاهزاده جوان بخت سعادت دستا
ر سلطان دارا شکوه و تهیه سامان و توطیه مقدمات آن بسبب ممری رسید
یعنی آنکه هنگام تولد که ولادت ها بندلیس از پرتو اشعه ماهیچه لوای مهر ضیای فاین
قایم مقام نیر اعظم عزت فلک برجیس بود و هنوز خط پاکی از فلک را نزول مقدس
امینه وقت و مریم عهد یعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روکش محیط افلاک
کشته از آنجا که شفقت مادرانه قدسی سرشت عزیز طینت بوقف اقدس رسانیدند
چون شاهزاده والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان شجاع بمرتبه تکلیف
شرعی رسیده اند وقت تاهل ایشان شده اگر ازین جهان آرا اقتضا فرمایند
یه سلطان پرویز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حلیه کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته
م جوهر ش گرامی فرزند حضرت جنت و والده ماجد اسنی نواب حضرت عرش آشیانی
م محترم یعنی شاهزاده اعظم گردد حضرت خلافت پناهی بصوب رای
ت نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج
ت عظمی نامزد فرمودند و ثمره شجره سیادت و امامت یعنی نوباوه حدیقه ولایت

و چون موجب رضای خدا و باعث سعادت اکثر کس گردد شوری را حضرت اعظم خاقان از موقف جلیله
بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان لیاقت صوبه داری بنگاله مامور گشت و بمرحمت
خلعت فاخره و دو رأس اسب مخصوص گردیده مرخص شد و درین ایام شاعر درین
جادو کلام حاجی محمد خان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که بنهایت شایسته بتعدیل
ذات و نیکوی صفات و غایت ورع و پرهیزکاری با کمال شعور در فن شاعری سخنوری
که اجتماع این مراتب در یک ماده کمتر دست بهم داده اتفاقاً از دار وطن
احرام طواف این کعبه مقام این قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال
انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را بادراک این سعادت عظمی
رسانیده و قصیده غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق راه آورد
انتظار کرده بود در حضور پرنور انشا نمود از مرحمت خلعت فاخر سرمایه مفاخرت
سنجی برافروخته و دو هزار روپیه برسم صله یافت و از راه تحریک کارفرما که او را
بدین قبله ارباب طلب نعمت راه نما شده بود در حلقه شاعران بارگاه خدیو
زمین و زمان در آمده بسلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت
چون مقدمه [illegible] همشیره سلطان پرویز با سلطان بادشاهزاده فرشته خصال دارا شکوه
در اوایل سال [illegible] مستحسن [illegible] ارجمندترین نعمتی
از نعمتهای جلیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایای جلیله نامتناهی که بقای توالد
و تناسل است که مناط بقای نوع عالم انسان و سر حلقه ارتباط سلسله
نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیان است مقرر است که تعدد اولاد
و اکثر اسباط و احفاد که بالاترین مراتب و والاترین مدارج است فی نفسه
بعموم افراد انسان موهبتی دیگر و مکرمتی عظیم تر است علی الخصوص سلاطین
عدالت آیین که بر مسند سپهر کمال عالم نژاده [illegible] شرف و نتیجه کثرت نسل

کشیده و مدبریت ازو در حکم یکتای کام کاریهای بی‌تخلف را انعام بیچاره را روبه
دار رتبش پذیرفته حسب الالتماس حضرت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید
کنایش پذیرفتن کالانه کلید تائید دولت سرمدی و دیگر بارضای حسب
سعادتی را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جلب حصول تاریخ انگشت
مفاتیح ارزاق و روزی خواران درگاه احدیت در دست گذارد اگر بیان تیقن
بسالش که کشاد کار عالمی بدان وابسته و سر رشته وسایل عطیات حضرت وهاب
بی منت بآن پیوسته باشد مجمل آشنا بهر ماه هلال سال حقیقتی کشاید
شگفت نباشد اگر روز بروز دست رزاق ارزاق چون پنجه افتاب کشوری را از اقالیم شرق
و غرب بصبح نماید مورد نماسنود شاهد حال فتح قلعه کالنه است از حصول معینه دکن که نوبرانی
در ضمن عجب حصه درشت خان زمان و دریم باه امان الهی کوشش ز دکاکین لفایات
سعادت شرف باقیعان حضور انجمن پرنور اندکرد دید و کیفیت مبنی بر کوز
ایستورت دارد که چون سر رشته نظام کار نظام الملک از کف ایشان رفته خان سپه
بامقام رسید که محمود خان قلعه بان کالنه بیا رید عهدی و بمان شکنی فتح خان
علت جنبش در رسید یکسا بیرامرائی دکن شده بود دل روانه نکرده قلعه را باو نداد
چون از مواخذه او مطمئن نبود و میدانست که اگر بساعدت روزگار وقت یابد
در انتقام کشی و کینه توزی زود فرصت فوت نمیکند لاجرم بمقام اندیشه کار رهائی
از ورکار خود در آمده در صدد آن شد که بیدوستا سوی هواخواهان توسل جسته
نسا باید که پیوسته بشاید که بدین وسیله خود را از شر بارخواستی روزگار نگاه دارد و با خود
با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره و ستاد ویز سازش با اسپاهو ساخته در ضمن
کار خود با زوجه آن بد فرجام در بیهود از شقاوت میشی و تباه اندیشی با وی از بندگی
درگاه جهان پناه برتافته بر محالک تا سکندر ملک و ستکیر و جیر وسته تا سر محال ممالک

شنیدن خبر لشکر بموبار متوجه بهوکلی بشود و نیز خود را باصحاب خود
باو و صحابتش ررسانند و چون عنایت الله بعد از وصول خواجه بیر بموبابه
برووان کوچ کرده و در عرض یک شبانروز برسید ایلغار خود را با قفیه
رسانیدند چه در وسط ساتکانون و هوکلی واقع است و در این اثنا بهاد
بربایا بقصد سوار محصوص آباد رسیده بود ایشان بهوست و قرار رسیدن مردم توقف
زده روانه بربابان پور شده که باتفاق خواجه بیر و سایر دولت خواهان
ازشتی سد را استوار بسته دهانه خور را سد نموده و ساز کرد که مبادا مخذولان فرنگ
ازبیضی محاصره تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند و بهادر بدانجا
پیوسته باو بکر بهادر آن در اندک فرصتی راه باو هایی پواره مضبوط ساخته
در روز دویم ذی الحجه سنه ۱۰۴۱ اتفاقی عنایت الله و سایر افواج منصوره باندازه ترکتاز
معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود و توجه نموده ایشان نیز از طرف
جلوریز تاختند و در حمله نخستین معموره مذکور را که بنابی معروف بود مسخر ساخته
بحسب خاطر از قید تفرقه نسق و غارت اموال اهالیان پرداختند و لیکن دران
عرصه افروخته جنگ شرار در یکدیگر سو جستند الغاه همت بر تخریب عمارات
منازل کفار گماشته آن را با دانی بگذر نشستند و چون از لوازم قید و رسم
پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجارها ساختند و باهتمام تمام متوجه
پیش رفت کار روش بر دیگر ملجار شده کفار فرمان همت بجا و تقویت را یبی
عزم راسخ وجد نافذ در پیش کار خود نمودند و در اثنای این حال
ایشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی از جماعتی از مردم کار آزموده
در محال اطراف هر جا پراکنده سازند که اگر از راه اتفاق کسی از آن
ایشان که احتمال اکر رود و اعاره ایشان بود برخورند بی توقف قتل رسانند

ظهور یافت خصوص این عسکر ظفر اثر از قباحت و بی باکی مختص تعلیم آنحضرت بود با وجود
قاسم خان درین باب از روی مقتضای حزم و احتیاط در اخفای این راز معمر را با کسی
در میان ننهاد و تسخیر آن بندر را هر چند در تنبد وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته
چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آن ولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت
سپاهی و حقیقت استحکام آن بتحقیق اطلاع و اشراف نماید و چون استقلال
حقایق کلی و دقایق جزوی آن ملک بالی و اهالی و موالی الملک بعرض آورد در بنگاله
عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته حسب الحکم اشرف در مقام
تجهیز عساکر و تهیه نواره درآمده آن عبارت است از جهازات جنگی مشتمل بر
سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و اثقال انهار را از انجا که دأب
ارباب غرور و نخوت است بر طبق منطوق بیت سکندر که با شرقیان حرب کرد
رخ خیمه را جانب غرب کرد ترتیب این عنوان بر زبانها افکند که غرض از ار
سال عسکر منصور استیصال گروه هجلی والی است و لهذا فوجی از نامیان
خود و بنده های بادشاهی عنایت الله پسرش و همراهی امرا و ارباب مناصب
و اللهیار تسخیر آن سرزمین تعیین نمود و مقرر ساخت که بسمت هجلی
روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت
گزینند چندانکه خواجه شیر و معصوم بندار از راه کل و نیکا که محمد صالح کنبوه و همراهان از
با نواره از راه بندر سری پور روانه شده تا دهان خور هوگلی که بموجب دستور برم
قرار رسیده باشند بنا بر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از رسم و صولت
اولیای دولت قاهره خود را انگشتهار رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار نمایند
آنگاه شهباز در برابر ابو محمد کنبوه که مدار علیه او بود بهانه نظم و نسق امور محال خالصه
روانه مخصوص آباد ساخته با او مواضعه نمود که چون فوج عنایت الله بدان

نموده‌اند چنانچه قطع نظر از تکلف سخن‌سازی نموده از طرف رائج که در جزو دریای شور بود

و قطعه‌های یکی بندر ست ورفته رفته آباد و شد چنانچه بارهای فرنگ و کشتیهای مسلمانان

شنیده که با بازار تجارت بدانجا تردد مینمودند رسها مبر ساتگانون افزوده شد بندر هوگلی

رواج تمام و رونق کلی یافت آنگاه چندی از اعیان فرنگ در بندر قرار توطن

داده بودند قری و پرگنات جوار را از حکام و ولایت بنگاله بسبیل اجاره

بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل مینمودند و رعایای آن محال و نواحی از

برایاهائی که دست تطاول آنها بدانها میرسید از روی جور و تعدی

خواه ناخواه تکلیف ترسائی نموده نصرانی میساختند و بیرون از راه دریای

شور روانه برکال فرنگ مینمودند و در ضمن این رای ناصواب متوقع نظر و جوار

بوده جبر نقصان زر را خت که علت آن قلت رعایا بود از رواج تجارات

که اضعاف مضاعف آن میشد مینمودند ملخص سخن در ایام پادشاهزاده والا

که لوای والا مطلق در و بر سر زمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرا بر کارهای

گمراهیها و قبایح براهی ضلالت پیشگان ضلالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود

آگاهی یافت و سخت کوشیهای آن گشت کیشان در باب اخراج از دیار مسلمانان

گوش زد معلا گردید لاجرم اینمعنی بر نور خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد

در باره استیصال مطلق ایشان همت گمارند و چون بحسب اقتضای قدر و قضا

در همین ایام عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار ضمیر منیر نیافت چنانچه

مرکوز شد در همین محل بنقش مراد داد و بعد از جلوس اقدس دو در رست نشست

قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت الصوب بانصرام اینمهم مامور

فرمودند و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و رویش آن بدنهادان

بان خان اخلاص تلقین فرمودند چنانچه انواع تدبیرات صائبه که درین باب

از دریای شور که به هندوی زبان بالو و تاری جوز دیر خوانند منشعب شده و جمعیت آ
جمعی کشیده چنانچه ابراهی دریا رنگ که بکنار شهر هگلی جاریست نزد گوری
و بندر هوگلی و رنگ کروهی بسمت الکا نو ربع کرده از محل اتصال گنگ و آن جوز
بر ساحل شعبه آب گنگ اساس یافته و بسبب احداث آن ضلالتها
که از حوادث عظیم عالم کون و فساد بود و ابیست در هنگام عمل بنگاله
چندی از سوداگران فرنگی که بیشتر در بندر سورت بدست اقامت داشتند
بوسیله سود و سودا البالکالبون ابد و شادی می‌نمودند و همواره هوای یکجایی امایه
سوداگری تام در سر جای داده بودند که در آن سرزمین با خیتی بند کنند چنانچه اگر
فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در جوار مقرر و مقر تحکم از بنی و دستی مردم
صاحب سر و در قوت بازو با سوداگران ملباس سوداگری در آید و در ... کار
در شعبه باشد اگر در آن میانه شاهد مقصود و بغیه نقرف سایر دریای کنار بنگال
در بر آید فهو المراد و فهو المطلب و الا زبانه تجارت و خزانه سود و سودا ارزان
و بنا بر این اندیشه فاسد چون بر کنار جوز بندکور بلاد در جوز قرار داد ضمیر سوسانی
اسد الواح لطایف حیل انگیخته خانواده حکام الولایت اذن اقامت در آن مقام
تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشه‌های پراکنده خود سستی
و سست اساس بنا داده و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار از هر در در انظار جا بجا
الکاشته رخت ارتحال بدانجا کشیدند و در محل اقامت افکنده خانهای عظیم
و بتدریج بر گرد و کنار آن شهر بنای خود چار دیوار متین بنیاد افکنده باستحکام
تمام با تمام رسانیدند بهر سه نقطه و بهر چهار دیوار پاره‌ای استوار شده یا برجهای
افراز نمودند برج باری با انواع آلات آتشباری از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند
بلکه آن شهر را بخندق عریض عمیق محاط ساخته ... ملک

بلی

مقصود وارد و چنانچه بحسب آراء صایب تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین تحصیل

امن و امان دار السلام اسلام و ادیان مصروف داشته همگی همت والا

مستغرق تحقیق سعی جمیل و جهد بلیغ است بر کار و همواره لوازم جد و اجتهاد

در کار فرمان و شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول

جائره و اصحاب ملل باطله و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطلة البنیان

کما ینبغی حق کوشش مبذول دارد چندانکه صنم خانه‌ها ویران ساخته و صنم‌ها سوخته

بنیاد آتشکده بباد داده و به آب تیغ نیران اشتعال زبانه بار مغان و نیران

ایران فروز نشانده بحمد الله و المنه که ذات اعلیحضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده

خصلت محموده را از جمله ملکات راسخه خویشتن نموده‌اند و بدانسان که

دست جود در روز بذل مال و منال گشاده و در رشته اندیشان و تیر و تیغ جهاد

در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خارین زندقه و الحاد کشیده دارند

و شاهد معنی مذکور در خصوصیت استخلاص مملکت هند است و انتزاع آن

سرزمین از دست استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحاپرست

بدستیاری تأیید حضرت باری و همانا چگونگی خصوصیات این فتح مبین

مستلزم ارغام اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین

و رفع نوایر معاندین و ملت‌ها و وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین

گردید هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسطور و بتعریف ماهیت

و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش می‌یابد بجهت جامعه تحر

در تصویر کشور از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث

این که هر خانه ازان قلعه عالیست و کشور گشایان بضرورت معنی طراز میگردد

صورت بیت گروهی را اصحاب و یکی وهمی شنیده است الکانور کشور بنگاله فرخ

اقدام حسب الحکم ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و سرپیچ و جیغه
تیغ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها میشد بنظر انور در آورده از
مرحمت خلعت فاخره و کمر و خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش
پذیرفت و در همان نزدیکی بیست و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی
از جانب صفدر و هفده راس دیگر شتر بنام محمد مومن پسر صفدر بطریق پیشکش
گذرانیدند و مبلغ بیست هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه به پسرش مرحمت
فرمودند صادق خان میر بخشی که در برهانپور بنا بر عروض بیماری از سعادت
همراهی عسکر منصور ناچار بحسب اضطرار باز مانده بود و بعنایت جناب
الهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت
این مکرمت شامل صحت کامل یافت و زینولدراه حبشی که [illegible]
مشمول عواطف سرشار مالک رقاب [illegible] کلان شد و از عنایت [illegible]
مروارید شاهوار حیدرآباد بسیار قیمتی کم یاب که بنا بر رسم معهود بود
آویزه گوش میسازند از سر نو در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه
بگوشان گشت صوبه کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده
ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت و ملا جنید رضائی که با وجود
کاردانی در صنعت خط و فن شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی
صوبه مذکور معزز گردید بیان [illegible] بمنزل [illegible] در کنف [illegible]
[illegible] [illegible] زمین سپیده برگزیده و زبده و بحث سریر آرای
بر تارک مبارک گذرانیدستم هم در عید السنت زمام مهام جمهور انام بدست اختیار
در قبضه اقتدار و سپرده باشند تا باشد که علی الدوام ظلم حقیقت
بنیان اعادی عناد و جور منوط بتمهید قواعد عدل و داد درست

بلاد

زینت یافت ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک فزای مطلع مهر و ماه گردانیدند
و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت حسب
کنار یک جهان نیازمند را از زر نثار معهود درم ریز فرموده چهاردهم ماه عالی
محاسن اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مجالی که الواقع
سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهنمای آن بود حسب الامر اعلی
دوست نشین بقدرت کیشی آفرین بمقتضای اجرای مراسم سنت در باب
آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبه ظاهر
و پاس طریقه صورت عقلا و شرعا ضرورست صدرنشین دبستان
تعلیم گردید فاضل دانشمند ملا میرک بروز حسب الاختیار صد نور روزگار بخلعت
فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه مجمع گشته امور کار شاهزاده والا تبار رسید
معتقد خان بصوبه داری اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و جیغه مرصع
و اسپ و منصب چهار هزاری سه هزار سوار سرافرازی یافته روانه آن صوب گردید
نوزدهم ماه مزبور که از رسالت ایران معاودت نموده بود بدریافت سعادت
ملازمت شد و نهصد اسپ عراقی با نوادر امتعه بطریق پیشکش گذرانید
بیست و هشتم ۲۸ حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان
رسالت بدرگاه عظمت و جلال ارسال داشته بود با نواحی دار الخلافه
رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف در استقبال نموده بود
حضور را بآستانه بارگاه سلیمانی که کعبه آمال و امانی اقاصی و ادانی است
و قبله مرادات انسی و جانی رسانیدند و در تقبیل عتبه درگاه والا آداب
معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و احترام تمام گذرانید نامه نذر محمد خان

مقدس عزلت گزین شده الشان از احیای عبادت و طلب امرزش المغفرت مآب بوده‌اند
و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علی بیگ ایلچی اعیان دولت و ارکان
سلطنت از ایشان زیب یافت و باقی اعاظم اعالی و سایر اهالی مجلس سعادت
درجات و مراتب جای گرفتند آنگاه پیشکاران کارخانه دولت سال الوان
خوان نعمت بساط توان گسترده و اقسام طعام و انواع اشربه و الوان نقل و شیرینی
و فواکه و خوشبوی و پان ترتیب دادند و همگنان را به تناول نعمتهای خاص صلای
عام در دادند چنانچه غنی و فقیر از این خوان احسان بهره ور و زله بر گشتند
و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت شد و چون
این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت
و پرده‌گیان شبستان سلطنت اطراف مرقد مقدس آن آسیه حور سرشت
قدسی طینت آمده در آن روضه منوره محفل آرا شدند و مهمانی و تیره مهمانی
کیفیت و کمیت خاص مجلس زنانه منعقد شد همگی زنان را عموماً و خصوصاً مستحقات
با انعام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر بعطف لطف دعای را اتفاق شد و امرا
ثنا علی العموم بدستور مذکور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز
عرس المغفور همین مبلغ صرف مصارف بیت خیرات کرده باشند مشروط بدینکه
دار الخلافت شریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت ظهور یابد انگاه
مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند هشتم تیر ازدی
عید قربان بفیض قدوم سعید مبذول باشد تا زیک مژده قریب فتحهای جدید
و نوید مزید دولت جاوید با ولیای آن رسانید حضرت خلافت پناهی
بنابر اعتبار بر مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه
سابه که از شنود و اشعار این همین جا النخبی حضرت ملغابی

...ایان و سرور سروران شاهان جهان چون در بیونلد دار الخلافه و الانوار بالاز فیض مقدم و برکت قدم
...ان کلیم دست مسیح دم او کس جرح جارم بلد ریک سپهر اعلی و بالاتر از آن شد قضا را
...دت یکسال از وقوع قضیه ناگهانیه ممتاز الزمانیه انقضا یافته و وقت اقامت رسمی
معهود که درین کشور بعد از فوت شهور است شده بود چنانچه در هر سال از وقت رحلت
مرحومی یک شبانروز باجرای مراسم معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید جاگزیدگان
جوار رحمت است مثل احیای شب بذکر تلاوت و قرائت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام
فقرا و اعطا بر مساکین مکرر رسید لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در باب
اتصال نفع و اتفاق نوال بعموم ارباب فقر و فاقه نهایت حریص است خصوص درینوقت که وقت
وصال مقتضی آن بود کارگذاران دولت و سامان طرازان کارخانجات سلطنت را
سرانجام در بایست بامور ساحشد و تهیه مکان ترحیب نموده در صحن روضه متبرکه اما سکینه بی بی
سپهر مثال که هر یک نعم البدل و لباول توار بدست شد بر سرپای کردند و بر اطراف
و حواشی آن شامیانهای مخمل زربفت نقش که هر کدام در بنا وری و رنگینی دم
از برابری سپیده صبحدم و رنگ امیز شفق میتوانستند زد زدند و صحن آن انجمن فرخنده را
بانواع گستردنیهای گوناگون دوش بوقلمون مفروش نموده روکش بساط آسمان
و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند و بر دوران سراچهای شادروانها
زرنگار رنگ مدار هر یک از جلیره افق با ترکیب ار روا ایستاده کردند و مجموع امرای عظیم
و ارباب مناصب و الا و اعیان و اکابر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف
و اعاظم و اعاظم ائمه و موالی از اطراف که بنابر تهنیت فتوحات بی پایان و مبارکباد
قدوم اقدس بالکبرا بار و آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند و جمیع علمای
و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده درین محفل عام
شرف حضور بدریافتند و حضرت خلافت پناهی خود بنفس اقدس در خلوت

روزگار تا امسال هیچ سرافرازی را این مایه جاه و جلال دست نداده با سعد
بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راهگذر افتاده
و ماه تا ماهی از سر هواخواهی در رکاب سعادت پناه رو براه نهاده کیوان ازین
بلند ایوان فرود آمده بطریق چاوشان دوردار گویان در رکاب ظفر انتساب
روان و سیار انجم از طارم انجمن بچشم ملازمت گزین گشته این روزگار را
بزیور زین بسان هلال و جلاجل زرین مجره بسته برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان
متوجه شهر شدند و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حضرت بر فیل تمکین
کوه متمکن گشته و از دو سوی بحرین کف گوهرپاش پس بر پس سیم و زر در آورده نثار رهگذر
خدیو بحر و بر می‌نمودند و تا رسیدن دربار سپهر مدار بر سایلان روزگاران را آماده جمعیت
آماده جمعیت آماده گشته بی تنگی بخشان بی برگ بسیار زر که بخوبی نیاز مند بود چه فیضهایی
درهم و انبارها و نثار ذخیره شد از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تاز خان
بمنصب ده هزاری بالفعل ششصد سوار و دیگر متخان بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
عبدالحق بمنصب پانصدی دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خانی
سعادت لقب و کامل القاب گشتند و شیر خان بربنی بانعام شصت هزار روپیه محمد علی
ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیدند
و محمد علی کلابی از همراهان ایلچی مذکور بانعام پانزده هزار روپیه اکرام یافتند و در همین
روز مبارک به دولت آباد رفته پایه منبر و چهره زر ازین بلند و از القاب گرامی نام نامی
آنحضرت درجه والا و رتبه داده مبادرت نموده بود بسعادت ملازمت سعید
در شش هزار روپیه چنانکه ازین روز در رجبنه شده فتح خان بر سبیل نوزر زر نشان آلی رسته
بود از نظر ارجمند گذرانیده و از وقایع این اوان انعقاد یافتن مجلس الطعام عام
بجهت ترویج روح و روان دوستداران و سرور و فرحت یاوری یاران

بیان

عت خان خانخانان که از دهلی روانه دربار سپهر مدار شده بود از لوازم حضور
ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید از آن جمله دو زنجیر فیل
پایه قبول یافته باقی بدو مرحمت شد صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار
فوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان
و سلاح خان و بدیل خان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوس
درگاه جهان پناه رسید بعنایات شاهنشاهی مباهی گشتند بیست و دوم ساحت باغ
دهره از پرتو ورود موکب مسعود پر نور روی زمین و زینت صفحه دیگر پذیرفت و دران
فرخنده منزل که از برهانپور تا اینجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده
بود بنابر اظهار و بنابر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت
درین اوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابو الحسن لشکر خان و دیگر امرا از
بالاگهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول
چهره اقبال افروخت و از پابوس حضرت سلیمان زمان پایه قدر و مرتبه مقدار
قرار مرتبت آصفی نهاده تبارک عظمت ملکات و رفعت مکان ارند و خستگان
امرای دیگر فراخور قدر و منزلت بهره ور از نظر اشرف گردیدند و همدرین روز
قلیج خان از الله آباد بحضور در آمده دریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت
خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته بتفویض صوبه داری ملتان و عنایت بیست هزار روپیه
نوازش یافت و در شنبه بیست و یکم ماه مذکور غره ذیحجه سنه ۱۰۴۱ که افق شرقی دار الخلافه
عظمی از پرتو اشراق ماه رویت والا در آن روز مطلع دو خورشید گیتی افروز گشته
هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساختند با موار عرصه وجود با طالع
فیروز و بخت مسعود بمراد بخت فیل برآمده بدین سر تا سر پا سپهر نظر و فیل را کوه شکوه نمودند
و بدان ابهت شاهانه و توزک نمایان رخ بسوی معمور محیط خلافت نهاده و نزدیکه از نشر آغاز

و مخارج ابنیه از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آورده بود و چون خصوصیات عمارات
عالیه که اساس نهاده حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت
نشد بخاطر عاطر چنین پرتو ظهور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و سهمی
و دلکش احداث نمایند معماران امر ارفع به تشیید مبانی منزلی رفیع بنیان سپهر
وضع و طرح غریب دلپسند خاطر قریب صدور یافت و صاحب نظریان از بنده های
والا باهتمام آن در مدت شکستی ریخت تمام چار دیوار مامور شد و چون امر
علی العموم نفوذ صدور یافته که از امثال احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب
عصیان از بندهای ایشان بعرض اعلی رسید لازم حقیقت جرم محبوسان این
حصار معروض واقفان پایه سریر سپهر مدار گردید و از آن جمله پانزده تن
بتصدق سر آرائی فرقدسای تارک مبارک و فرق فرقد فرسای آن بعنایت
جزای ازین بندر بران مودی رهائی یافتند در اثنای اقامت که اخبار رسید خان جهان
و عنبر معنه خان از دکن رسیده و از استیلام رکن مقام درگاه گیتی پناه
که قبله مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دار السلام سعادت برروی روزگار
خویش گشادند و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبدالله خان از مرحمت صوبه بهار
در اواخر خریف فصل حیات زکات عمر نفیس که بهشت فیض موسم حرفی الحقیقت بهار
زندگیست در یافته از میامن آن سرمایه جوانی نو ابد رخت و سیف خان صوبه دار
بهار بجز راست اله آباد و از تعین قلیج خان و الصاحب صوبگی ملتان از تغیر
سعادت بهره گردیدند و هژدهم ماه چون نواحی دار الخلافه عظمی از پرتو انوار
ماهچه لوای والا که مانا نیر اعظم روی زمین شده است سر رفعت بافلاک اعلی رسانید
محمد بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهانمطاع از برهانپور رخصت یافته تجلی
دار الخلافه از سهره موکب اقبال پیش از سعادت زمین بوس جهانبانی گشته و هم در نواحی

دار

تا این روز با بهجت رایت طراوت سعادت سعد اکبر طلعت مهر انور از افق دار السرور
برهان پور بطلوع میمنت سعیدی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرائیده بود درین روز به برکت
ند در شاهوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی
نگین صاحبقرانی بر فراز فیل گردون نظیر تمکین پذیر گشته بادشاهزاده نامدار
زاده محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند و از دو جانب زر نثار و
درهم که در عرصه فیل بر سر هم ریخته تا کوه توان زر المعدن سیم و کان زر ساخته
بود بر سبیل معهود از یمین و یسار زر نثار را ضعیف و زرکار می‌نمودند گویا صحن
هایی مستور از دولت خانه برهانپور تا دو کروهی شهر که مضرب خیام دولت شده
از بار فیلی چندان فیل بالا زر فشانند که خرمنهای درهم و دینار با اندازه قدر و مقدار
بجای آنکه از برابر کردند باقی آنجا که از خرمنهای زر چنان فاضل آمده بود
تمناه با کمال ادب صحیح روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت و درین روز عبدالرسول
بسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسر افرازی مرحمت خلعت سرپیچ
مرصع رسید و دیوان تارک امتیاز را افراخته معاودت دولت آباد و دستوری
دادند و فتح خان بالا عطیات بشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال
خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه بابا و قبل همراه عبدالرسول ضمیمه آن مراسم
عمیمه فرمودند و صوبه دکن با عظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را خدمت
بخشیگری و واقعه نویسی الصوبه فرمودند و دوم اردی بهشت ماه شاهدکان
ابرو هلال شوال طلعت فرخنده فال را از پس طاق این طارم مقرنس
یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران بی هنر کار را از افکار علیه
افطار داده باده خواران نشاه و خوار را نیز بر سبب اجتناب بنشئه خدیو
روزگار آرای گوشه ابرو بعیش و عشرت بنابی کشیدن رطل گران

مانند آن مهم بر وجه حسب سزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آمد لا محاله هیچ مهمی تعویق پذیر
آنست که درین مقام نمود و صد رنگ تابناک ابلقی دیگر از اهل حدود اجتهاد نماید
چنانچه شاه شرق احتساب یعنی آفتاب جهانتاب که دو روز در یک منزل نپاید هر صبحدم
از تختگاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید تا هنگام شام لشکر زنگی
به زیر تیغ و نگین در آورده و شب هنگام به مقر سعادت خویش معاودت نماید و بدین دستور
ما را حینی دیگر پیش نهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدان صوب آرد شاهد حال
انعطاف عنان انصراف موکب اقبال از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال و
سبب صدور این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین اوقات همه کام هواخواهان
دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمده غرض اصلی ازین
نهضت والا استیصال خانجهان و تنبیه نظام الملک بود که او در ولایت و
حمایت خود راه و پناه داده الحق به بهترین وجهی رو داد و کار پردازان عالم بالا
از قوه بفعل آمد چنانچه خانجهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک بسزای کورت
ایام سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی رسانند و خذلان سرمدی و خسران جاوید
گردید باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسله خود شده عاقبت
سر در سر این کار کرد و هم چنین ولایت ابا و عادل خان بسامت موافقت
نظام الملک خصوص بیجاپور که دار الملک بلد مذکور است و در مدت یک سال
آن خانواده دستبرد حوادث زمان در کیف آسیب و آفات بوده همگی قحط
بیگانه در آن سرزمین رسیده بود و در پرتو اقبال بی زوال موکب اقبال شده با این معنی
بنا برآنکه واقعه ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده
بر آن توقف در آن خطه مرضی خاطر عاطر نیامد لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردین ماه
بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل دیگر روز پنجشنبه بعد از انقضای

و بسیار است که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهرها و سررشتهٔ جواهر است
و تحقیق مبلغ‌های ارزش افراد این نوع اصیل که وسیلهٔ کمال فرّ است و فروغ نهایت
آگاهی‌ها بر کیفیت و کمیت کماهی حقائق اعیان وجود است فرمودند که قوت و قیمت
این جمیع اسپان همانا که از شصت جهار از روپیه درنگذرد و چون معلومات
قرارهای هر یک وارده جمع قیمت مجموع نمودند قطعاً ازان حد فرمودند بیش و کمی
نشد و در امثال این صور از همین مذکور چه شگفت که عموم این طبقه والا دست
پرورد عنایات و عنایت و تربیت یافتهٔ پدرانهٔ عالم بالا اند قیاس ایشان
همانا کارشناسی کنند و بجای و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای
ندارد و خصوص این جوهرشناس جوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر
حقایق نگر البشر در یکتا الجواهر فیض تحقیق است و چگونه چنین نباشد
که آن برگزیدهٔ حضرت لایزال به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل مالا ینحل
سایر رازهای نهانی نموده از زایچهٔ جبههٔ انسانی مستقبل احوال از قرار واقع
استنباط و استخراج می‌نماید و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفائح تقویم جبین
و ناصیه جداول خطوط پیشانی‌ها سر رقوم سرنوشت از ورق بخت خوانده و
همگی حسن نهاد و فاطر همگنان میدانند مجملاً از پیشکش سایر شاهزاده‌های نامدار
و امرای عالی مقدار که از روز نوروز تا این فرخنده روز بنظر انور گذشت موازی
یک لک روپیه از همه باب متنوع قبول یافت [illegible]
[illegible] اکبر بادا ازان جا که سرانجام مهام
جهانبانی به آسودگی و تن آسانی بر نیاید و پیشرفت معاملات کشورستانی
و بنیاد دین و توانایی از راحت نیاید این جهاندار کامل اقتدار الشک چون
آهنگ تسخیر کشوری یا دفع دشمنی نهضت نماید و به نیروی کاربرداری‌های

بعنی پرتو آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن بر سریر خلافت مصیر را از تحویل
مبارک روکش شرف محل حمل ساخت و بنابر رسم معهود اسم داد و دهش
بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسانی
بسرور و راحت احوال عالمی پرداخت چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا
نقش نیاز رجا و دوان در خاطر نبستند و بکام دل در رفاهیت کده خوشحالی
و عیش ایام فارغ بال از منت تمنا و از بی نیازی نشستند در همین روز مسرت افت
اندوز پیشکش اسلام خان که در آن ولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام
جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن
دیار از نظر مهر انور اثر گذشت و امیر بیگ فرستاده محمد علی ایلچی ایران
بدرگاه والا رسید و پنجاه راس اسب صرصر تک برق رگ عراقی را [illegible]
و دیگر تحف آن بلاد و از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که [illegible] و کلات او از
ایران فرستاده بود و نوادر همگی را الحق بسبیل پیشکش ارسال داشته بود
رسانیده از نظر انور گذرانیده و بنابر نهایت عنایت که نسبت باو سمت
وقوع داشت مجموع بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت
و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با جیغه مرصع و یراق زرین مینا کار از جمله
مرحمت مؤتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه
فرستادند و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و هم از آن او عنایت فرمودند
[illegible] که صدور امثال آن از آنحضرت قطعا غرابتی و در استعدادی [illegible]
[illegible] برعرضی است در نظر بضعف عقول این گروه [illegible]
[illegible] عرض شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل از آنکه
[illegible] حضرت بنظر اعلی ملاحظه نموده از راه کمال عزت

که قدر اندازهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی بر پاشنهٔ او رسیده قطعاً از آن جراحت
متکبر بود انگاره بستر نساخت و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را
از پیش بر داشته شکست فاحش داد چنانچه شیرخان تا موضع دوکی یکجلو تاخته
هیچ جا عنان توقف مثنی نساخت و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشیده
و اندیشها اندیشیده سودمند نیفتاد و چون چاره کارش در التجای این درگاه
جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیان است انحصار داشت
ناچار بقلعه مقر که دران ولا مردم ملک بولش اورنگ بران استیلا داشتند
رفته در ظاهر آن قرار گرفت و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی
متضمن کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بخاک
آستان سپهر نشان باحمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال
آن بدربار نمود و استدعای نامه استمالت نمود و چون آن عرضه داشت بدرگاه
آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجای خلایق است رسید که از آنجا که راه
دادن ملتجیان از شیم کریمه بندگان این آستان ملائک پاسبان است التماس
او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان بتوقیع صدور رسید و
او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده
چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت فرقدان استعلا
درگذشت بعنایات بادشاهی مفتخر و مباهی گشته از عواطف خدیو زمانه
اعتبار رها و بدانرا انداخت و به زرستی از سجاق بیکش کرده زیور
قبول یافت و همدرین مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخر و انعام بیست هزار روپیه
نقد و منصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش پذیرفته از القدر محال صوبه پنجاب
جاگیر یافت بنور و ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین

ایمنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض شکایت آمیز بدفعات ارسال دولت
تا آنکه بعد از چندی درباره استیصال او دستوری در لباس گونه تحقیق نموده انتظار وقت
و انتهاز فرصت میداشت و بحسب اتفاق درین اثنا شیر خان از اهل شور و شر اوغانان
دو هزار و اند نفر فراهم آورده با هوار ترکتاز نواحی سبوی و کنجابه توجه بسمت السنی
پیش نهاد نموده علی مردان خان اطلاع ایمنی را از هم اهمای او رکار ساخته
و بخت موافق شمرده تا چهار هزار سوار از نوکران خود و سایر تابعان و زمینداران
آن سرزمین بسبیل ایلغار از قندهار راهی شد و هنگام سپیده بامداد اطراف
حصار قوسیج را از سپاهی سپاه فرو گرفت و بنابراین که در قلعه اندک مایه
مردی بیش نبودند هم بر سر سواری یک ایشان گرائید چون قلعه با اهل او بدست آمد
در قوسیج توقف نموده و سایر اندوخته های دیرینه سال و اسباب و اموال او را
از همه باب با اهل عیال بقندهار ارسال داشت و چون شیر خان از مضمون نوشته
بعضی هواخواهان حقیقت معامله آگاهی یافت نامه السایر خویش
بحنده در همان گرمی بشتاب طی بار بار کرده بجای خویش بازگشت و نیز وقت
نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را بطمع نموده بر سر خویش جمع آورد
و بمقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر میبرد و هر شب جا را ملجای
خود میساخت تا آنکه جاسوسان علی مردان خان سر بر بدان او باز آبر
داشتند با سر او برد و بعد از تحقیق خان را از آن حال آگاه ساختند
و شب هنگام بر سران تیره سر انجام تاخت برده با بیران بدان عمو شدند
و او نیز فوج خود را توراک نموده بجا با جنگ صف در آمد بالجمله از تیغ حمله
افغان بر اول قزلباش شکست در رست رو داده نزدیک بود که شکست نمایند
مردان خان مردانه پشت افشرده جلو ریز بوجه مستر باخت تقیصار او را

ی میدارد و سمت قندهار است که بدار الشمس ازو بیار و ارض هوای جوار هواداران این
ولت پایدار بوده‌اند بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندگان
ستان سپهر ارکانت کرسی مکان و سبب استدعا و بدین سعادت عظمی
لکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم تقلبات روزگار و ستمهای
ن و بهار که مقتضای دستور قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران برگشاد
ابت قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت لکن بنهایت قلعه
سخ و ریاست سرتاسر قبایل افغانان بالسرحد را شاه شیرخان مذکور که در صغر
سن با پدر حسینخان از حاکم قندهار شاه بیگخان رنجیده بعراق رفته بود و
در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود و او در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن
کان تمکن و استقبال و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان
ن سیر را مفتون و مفتون متدبر با حدود و عزایم عزیمت فسخ تسخیر ساخت و چون
روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستیاری
خت پای بر سر تخت دارای ایران نهاد و شیرخان بدست و نیز فرستادن
ایا و تحف و ارسال رسل و پیامهای وسایط و وسایل غایبانه نسبت خویش را
ر در رفانه قوی ساخت و چون باستظهار آن نسبت مغرور گشت و اینمعنی بر زیاده
سری و خودرائی که لازمه سرحدپروری و خودرائیست سرمایه شد یکباره
شان خودسر و چون پاس حق شناسی از دست داد و بنابر آن با علیمردانخان
لف گنجعلیخان زیک از عمده‌های دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور
رد و معزز بود و تملق و غرور که فی طبیعه کودکی باشد و رارت نیکو بجا نیاورده و رفته رفته
سرکشی آغاز نهاده چوب سر نمیکرد و متعهدا با سایر تجاوز و تعدی بدسلوکی با برگزیده
آغاز نهاده داد ستم میداد و میداد و چون جور و تعدی از حد گذشت درمند علیمردان خان

فاتحم از آشیانه اکنون طارم دیگر خورشید بهوا رفته با پرواز فضای فلکسائی دهم جلیل
حمل پرواز نمود و ظلال بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته از التفات
عروس فرخانه شمس ساخت و از روزی مهر پرتو نظر عنایت کارگر دو فروغ انوار شاهی پرانوار
درکار وزارت کائنات کرده سرتاسر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود
مقارن این حال سعادت اشتمال شاهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت یعنی
حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی سایه دولت بسریر عظمت و روی تخت
رفعت گستر و باندازه بال افشانیهای همت سلسلهای بلند پرواز بار در صدد و جیب آمال
خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر انتخاب قلوب بدست آورد.
و دران روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام بهزار گونه زینت و زیب
عروس باد و لعبت گشته بود و در بزم طرب دران محفل عام و خاص شده قبله نیاز
عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی میدانند در مقام برآمد مرادات عالمیان آمده
باشاره سر انگشت جود جهانی از ارباب نیاز را برمراد خاطر فیروز ساختند
از جمله عواطف این روز فدائی خان که جاگیرداری جونپور در خدمت و رسیب بخشی گشته
رخصت شد و مرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیرداری ایرچ امتیاز
پذیرفت عبد الرسول ولد فتح خان بشمول نظر اقبال و قبول آمده از عنایت خلعت خاصه
مرصع تارک اعتبارش بطراز سرفرازی جریده رسید حکیم جمال الدین گیلانی چون در دیوانیان بند
از روی بینش تمام تقدیم رسانیده بود بخطاب و ناهی سرافراز گردید.
هرجی زمیندار تکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه
سر اعتبار بر اوج طارم اثیر سود و از غبار سر زمین آسمان نشان جبهه بخت
اعتبار را نور دو جهانی ساخته بود مرجع الدنت گرانبها و نهر انس اسب رفتار
تنومند گشته منظور نظر اقبال افتاد در سوانح نباه ابر دن شیرخان.

ت بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت
ار عنایت آنحضرت عبدالرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری یا
لعت و اسپ و کپهوه مرصع با هولکتاره و یک زنجیر فیل در باره او ضمیمه مراحم معنوی گشت
هم و ربولد راو سرسال نبیره راو رتن بتازگی بسعادت ملازمت اندوخته فیلان
مدجو ذراکه هاینت زنجیر بود برسبیل پیشکش از نظر اقدس گذرانید از آن جمله ده زنجیر فیل که
در نوع خود لقا نسب داشت به یک لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شد و آنحضرت از آنجمله
بیست زنجیر را اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند و آن شایسته تربیتها را
بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم سرفراز و سربلند و بلند آوازه ساختند از وقایع
صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهانه‌دار بنگش بدار بقا پیوست از حوادث
این ایام مقتول شدن نورالدین قلی کشته بودند و ربولد کشن سنکه پسر ... نور
راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر از و
بخواهد بنابرین پیوسته در پی یافتن وقت بوده و اینها را فرصت می‌نمود
تا درینولا که بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشای قدر نام او را از روزنامچه
بقا بکلک فنا حک نموده بودند ازین عده روزگار وقت یافته قضا را از درشنی
چون نورالدین با اندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمینگاه
بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری زده کارش
تمام ساخت الکاه زنهاری سیاری شده خود را گوشه کشید و در پناه
نزده طلدم راه فرار سپرده سنگ ما سر پدر برد

آغاز سال هشتم از جلوس میمنت مانوس همایون صاحبقران ثانی

در این ایام سعادت انجام یعنی سرآغاز
سال هشتم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحبقران ثانی لباس سبزی گلشن هستی
از روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری عنقای قلم چو

معمور انگاشته دست تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی را پی سپر کرده و شکسته
و خانمان اهل قصبات و قری را پایمال سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن
باقی نمیگذاشتند الحال از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگری گماشتند
در هیچ امر از اینها تاخته و خراب ساخته مساکن رعایا می برداشتند و خانه را ویرانه
و جاهای آباد را ویرانه خراب آباد می ساختند مجملا در هیچ دست انواع خرابیها از آن گروه قلیل
نهایت نهب و غارت و تخریب به محال متعلقه عادل خان رسانیدند چون موسم برشکال
نزدیک رسیده تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرایید و خرابی غنیم
که بالفعل مقصود افتاده بود بظهور رسیده پس از آن محال توقف در آن محال
محال نابود لاجرم از راه قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه پادشاهی شدند
سوانح حضور پرنور سید ابوالفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که پیکر عنبر را از انبیر
او را بجهت همراهی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس
اندوخته گردید و عرضداشت و عرضه درست آن تباه رای را که متضمن اظهار
عجز و نیاز بود گذرانیده برای میر و صدر نشست که متعاقب پسر فتح خان با فیلان
نامی در جواهر مرصع آلات که در سرکار نظام الملک بود و بلاد زمین مرصع میرسد
بنابران تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه بعفو جرم بخشی پادشاهی مقابلت
شده وزیرخان نثار گشت بور گشت نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن
عبدالرسول پسر کلان فتح خان بموضع اشرف رسید از راه مزید استمالت
و استظهار پدر پسر جعفر خان را باستقبال او فرستادند چون مشار الیه بدربار رفت
سعادت آستان بوسی درگاه والا سر رفعت از اوج طارم افلاک در گذرانید
بحسب الحکم حضور پرنور آداب معهوده تقدیم رسانید آنگاه پیشکش او که مشتمل بر
۳ زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسپ صبا رفتار در نظر آمد و انواع نوادر جواهر و مرصع

صدور عظمت پذیرفت و مضمون آن نوشته این بود که چون حریص خان بر عسرت لشکر
نصرت اثر و علت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب ایلدرو از این مقام ناچار
کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام تمرد و ستیز در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار
بسر می برد بنابرین اگر در یکی در قبول مصالحه رو نماید ملالت بدین خیراندیشی یاد کرد
و کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض ایام از هیچ طرف رعایا
آذوقه بفروختن نمی آوردند و بیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف
شهر را ویران ساخته و غلات آن محال را با مزارع و دست رس نقل محال ورود
نموده باقی را سوخته و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش از مدت
کفایت نمیکرد از این راه و سقاه کار بر مردم بجائی کشید که نرخ سیر غله بیک روپیه
کشید و از زهم مجرد نامی در میان بود و قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چارپایان آحاد
عسکر اقبال بعلت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از عنایت یا توانائی
از دست رفتند مگر ستوری که از عنایت یا توانائی و مند بود و کم روزی بر طی مراحل عدم
و با وجود آنکه درجی بس متانت قوت و قدرتی از نشست ناچار بر جا مانده بود و در تقسیم
خالی و دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت چنان دید که افواج
قاهره را قوت عدو بندی و قلعه گشائی نمانده است که بالفعل دست از محاصره
باز داشته خود را بسرحد محال ملک غنیم کشید و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند
که آحاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود را سانیده و در بعضی از کنار
نواحی و اطراف پرورده ملک جای سازند و پس از تخریب محال اعدا مرمت اولیای
سلطنت بهتر آنست گیرند تا در آن کار طلب را بکار فرمایند تمامی سرداران رای
صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت دریا کنار کنگا
روانه شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف باغ و مرغ را که از برکات

مستحفظان قرار دادند که مصطفی خان و خورشان خان حبشی نزد یمین الدوله
آمده قواعد معاهده را به تمهید مبانی مودت احکام تمامه جهه حصول ارسال پیشکش
ممهد و مشید سازند و چون این قرارداد مذکور را از برآمدن آن عمده نجبا بظهور
پیوست بنابر استمالت و استظهار فرستادگان انگریزی نیز را با ظاهر اردو پیش
باز فرستاد و خان مذکور ایشان را از بیرون دیره بپذیرایی اعظام و احترام شایسته
مستظهر و مستمال بمجلس سپهسالار اعظم در آورد و چون انجمن یکجایی مصالحه
از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و جنیدی و دیگر از امرا و اعیان
لشکر ظفر اثر آراستگی پذیرفت و بعد از گفت و گوی بسیار در انجام کار بدلخواه
ایشان یمین الدوله قبول معاهده بدین جمله نمود که بعد بدستور عهد سابق همواره
فرمان بردار و پیشکش گذار باشند دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس انجام
نموده بدرگاه والا ارسال دارند و چون برطبق مدبرش این معنی عهدنامه
نوشتند در این انجمن بانجام رسید بهادرخان و یوسف خان را که از سابق
در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته
بتفصیل گذارش مذکور محترم آورده و سپردند و مرخص شده شیخ عبدالرحیم
معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهدنامه را بمهر عادل خان رسانیده
مصحوب او ارسال دارند و بعد از دو روز روزنه او را آگاه در شنبه سیوم روز پیغام داده
وداع نمودند که عهدنامه را متعاقب میفرستیم و روز دیگر که فرستادگان ایشان
بخدمت رسیده بعضی متوقعات که در نوشته بزبانی رسید عرض نمودند و بهمه عنایات
ایشان را بنا بر اینمعنی که بر لیور صورت معقولی آزردگی و رنجش یمین الدوله بر
طرف شده بود رفت بهنگام رخصت یکی از همراهان خود صاحب منصبی
بحفظ خان مذکور نهانی از رفقا در زیر مسند آن آرامیده

ال عساکر نصرت مآثر به همه وجه خصوص از رهگذر کمی کاه و هیمه راه یافت
ه بود و آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق و دواب و هیزم با اجمال دور دست میرفتند
و یکی از سرداران به نوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می‌نمودند
معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمیکرد و در بعضی بسیاری از جمله
اردو و فوج چارپایان زیادی یعنی تحصیل کاه میرفتند و متفرق می‌شدند و
سرداران نیز از قرار واقع نگاهبانی هم دست نمیداد و گاه گاهی غنیم هم فرصت
یافته دستبردی مینمودند و چون در عرض این ایام محاصره بنابر مراسلات
محمد امین داماد ملا محمد لاری از عمده‌های عادل خان که خطاب مصطفی خانی داشت
یمین الدوله میر سید مستظهر بآنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت نمایم دیگر
وعده کرد که فلان وقت از راه جنبه رخنه برجی که حراست آن بعهده من است
ها وران را در حصار راه دهیم و نوید اصفی برسالت علی رضا نامی که فرزند
خوانده او بود دیگر پیغام فرستاد و درین باب سوگند غلاظ شداد در نوشتجات
و میکرد و همچنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق و وفا و وعده
قسمهای عظیم میخورد و با این همه چون مواعید و عهود معهود بوفا نمیرسید هر کدام
بهانه و عذری مشتمل صحت با آنکه دراو کار بجهة حیله‌سازی و غداری او که غرض
پخته کار بها دفع الوقت و گذرانیدن او در کار بود در برابر افتاد و در ضمن
[illegible] صلح و هرکه بمجرد رسیدن در زاری خواهان اختصاص و رستگاری از [illegible]
ده بار در میان آمد و شد مینمود و تکرار بود و پیغام انعقاد بالکاره در باب
[illegible] صلح میرسانند چون از نهم کار گشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی
ود بسر حد ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله درباره سنگ گیری
حصار مجدد شده که عزم صاحب را به برابر جرم داد و از هم این قرار داد و

داد ملچار و امر به پیش بردن آن و سر کردن نقب و ساختن کوچه سلامت
در رفع غوائل و نقب و ملچه و سرکوب و امثال آنها رفت و در این اثنا جوق مقهوره
غنیم که در دوران سوی خندق خود را به بنای حصار کشیده اکثر قرار گرفته بودند گاه گاه
از خندق عبور نموده در میدانگاه پای قلعه صف آرا گشته جلوریز میکشیدند و مقام
دستیاری درآمده اندازیان اندازی که سیوه و کمان ساخت میزدند و چون
فوج شوکت طلیع اسا از قلزم امواج تیغ دریابار لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی
ایشان روانه می شد مانند خس و خاشاک و لسه خاک که از پیش صدمه سیلاب
با سباب تمام راهی شود دیگر تا پای حصار گریزان گشته خود را الحمایت توپ و تفنگ
اهل قلعه میرسانیدند و با وجود آنکه بهادران جان نثار از سرکردگان شعار
از اثر تیر و بندوق درمیکشیدند در عرصه کارزار تا زیر و جانفشانی از سر گذشته
و جلوانداز یکجا می آوردند سرداری حمایت حضرت باری و لطفها نیز تائید
ربانی که همواره همراه موکب شاه جهانی است مطلقا آسیبی به ایشان نمیرسید
مجملا اکثر روزها دستیاری از طرفین واقع میشد و از اولیا دستگیر و دار اعدا
سرباز زیر شیور میرسید و در مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر دلاوران
رزم طلب جانفشانی تلاش و تردد و شایسته بجای می آوردند و از موکب نصرت
شعار نامداری را آسیبی را نرسیده از مخالفان کشته خیلی بسیار رفته و اله فالانه
که داخل اعیان مجابور یک سپه غنیم بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم سوی ربوب
راه سرمنزل عدم پیش گرفتند سرافراز خان نامی از سرداران نامی نظام الملک
که بسابق التماس عهدنامه نموده فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت ب
افته بود و در نهایت استظهار و استمالت داخل موکب اقبال نشان گشت
بستد و شتم هزار سوار سرفراز حقیقی شد چون در این ایام کمال عسرت

دستا بر شدند از فیلان و اسپ و بهیر و بار و حشری باقی نگذاشتند بالجمله چون یمین الدوله

بنابر مقتضای وقت و حال و صلاح در اشتغال بتسخیر قلعه بیدر فی الحال امرای عظام را

طلبیده لشکر را دستوری کوچ داد و شبا شب راهی شده در کنار رود بهیمره

فرود آمد و روز دیگر نشان لشکر دیده سی هزار سوار بشمار رسیده آنگاه

از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن والی آن ولایت است راهی شد از سوانح

حضور اقدس ششم بهمن ماه شاهزاده والا اختر سلطان شاه شجاع که در

بیست و سیوم آذر برسانیدن نعش نور بخش خاقان ماضی علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد

شده بود بعد از تقدیم امر عظیم باتفاق عمدة الملک جعفر خان و مخدره مکرمه بیگم صاحب

معاودت نموده استیلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورده بیست و ششم وزیر خان

به تنبیه فتح خان که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه محصول پیشکش

و سرکشی او بظهور پیوسته بود مامور گردیده و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ

خاصه و فیل نامی مامور شده بسرداری ده هزار سوار جرار آماده پیکار رخصت

گشت و جانباز خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگه و راو کرن و پرسرام

راتهور و مبارز خان هر یک بکرامت والا سعادت سرکرده بودند و چون

معتمد خان و کیفیت مابین وی آن ... و مابین او و فتح خان

کینه دیرینه بود او را نیز درین فوج تعیین فرموده بعنایت خلعت و جیغه مرصع

و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند از سوانح دولت در موکب

سعادت چون نواحی بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب شاهپور

واقع مابین بهور و شاهپور مضرب سرادق سرداران آمده حدود و اطراف

آن مخیم سپاه بهمان گشت سپهسالار اعظم بنابر استصواب رای صواب آرای و صلاح

دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره حصار بیجاپور درآمده بر سر قرار

نموده بسوی قصبه کالابور از جمله محال ولایت عادل خان روآورده بودند درین اثنا رقعه
البته نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان با غایت
باین خصوص خواص خان مرقوم متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت
و انفعال و عذرخواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانیدند و اگرچه التماس
مصالحه و معاهده نموده بود و از ارسال پیشکش سر بر پیچیده و لیکن چون فرستاده
از مردم روشناس الملک خود بیمین الدوله میانجی او و صلحی که بانی و راوی
آن از این دست مردم گمنام کمقدر باشد راضی نشد و او را بدون حصول مدعا بی
رخصت بازگشت داد و چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور
که از شهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت شد و ظاهر گشت که متصدیان آن ولایت
سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر با اموال و مواشی در خندق
و حوالی و حدود حصار شهر راه پناه داده‌اند و برج و باره قلعه را بآلات و ادوات
قلعه‌داری آراسته و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده‌اند و جمعی را بکارهای
حصار شهر بازگذاشته روز دیگر اعظم خان و عبدالله خان و خان زمان
و راجه جیسنگه و اله وردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله
رو بقلعه و شهر نهادند و چون نگاهبانان از غرور کوتاه نظری و بی‌بصیرتی این مکان
بر خود بیچاره گری کوشش و کوشش در جلادت و دفع صولت اولیای دولت ابدمآب
که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی نباید بکم آرند امکان ندارد ملتزم
در قلعه مبالغه و مدافعه شده سنگباران از برج و باره و ضرب توپ و تفنگ بسیار از
تیرباران کار فرموده‌اند و با وجود این مرتبه و مقابله محض افغان شانه دلیران
ترکتازی ملک [illegible] نیز از جوش [illegible] و او دلاوری داد مردانگی
شهر تا خندق بیرون شهر [illegible] بغایت

سپرده جان مفت بیرون بردند و در باب شهامت برج و باره آید

قلعه را بیمزحمت مالی بدست آوردند و چون قلعه از زر و اسباب و اموال

و ادوات مالامال بود غازیان سپاه دولت مانند گرسنه چشم که

در مطبخ طعام چشم سیاه کرده طفیلی لشکری باشند دست بتاراج و

اموال برگشوده از آن خوان یغما بارها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس

و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بردند و از غرایب اتفاقات خجسته سیدی سلاله

دودمان سیادت و نجابت اصالت خان نسبت بعد از اشراف بر هلاک

و ضرورت اینچنین مصمم بر آنکه مشار الیه بنابر اقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی

پیش از همه خود را بفراز حصار رسانیده قضا را بربالای برجی چوبینه که لختی باروت

و حقه آتشبار در زیر آن بود ایستاده شد در بین اثنا آتش بدانجا رسیده بخت

آن سید بختمند بهوا بلند شد و نه نگهبانی حضرت حیات ربانی و حمایت توجه

حضرت جهانبانی ازین آفت آزاری نیافت چه آنکه آمد یکی روی و سینه‌اش روی انبار کاهی

افتاده بنابران از مهلکه افتادن نیز بدو آسیبی نرسیده و در طی این حال مسجدی

را که سمت و بنیان انبار خانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی

اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزول عذاب آن اراذل و الاجناب مسجد نیز بتمامی

بسوخت بالجمله چون الحصار بابرک و سستی گشایش پذیرفت حسب الامر اشرف قضا

اثر ایلغار شده بای فتحعلی بیک خبر که در قلعه او دو گیرمی بودند از راه قرب و جوار سپردند

این هم بنابر آن بود که چون فتح در یولدار از راه اطاعت زند یکی در آمده بود چنانچه مذکور

شد لهذا جرم بر طبق استمالت و دلدهی آن جماعت نیز او وجه بها و حکم جهانمطاع

صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادل هرجا الاکه در تحت تصرف

دارند دیگر دست یغما بدانها دراز نکنند و بعد از فراغ این مهم موکب اقبال مظفر و منصور کوچ

راه بنا بر مقتضای حزم و احتیاط و اوفق قلعه مذکور شده سر تا سر سوء عمل
را نظر وقت نکرده در آورده در صدد ارشاد و مداخل و مخارج آن شده
انجام سامان و سرانجام اسباب احتیاج قلعه از بیرون در آید و بعد از فراغ
ب الامر اشرف رومیخانرا استقلال تمام داده به نگاهبانی انحصار
ز داشت و خود بمقصد اوده کوچ در کوچ متوجه شد و چون عبور
عسکر منصور بر قلعه بالکی بود نزدیک شد که بنواحی انحصار رسید یمین الدولت
سبز نور بیاول را ارسال داشت که بنزدیکی قلعه رفته از کیفیات
اوضاع و خصوصیات انجا از اهل آن مقام اطاعت یا عدم اصرار استقلال
نماید مستفسر شود و در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت انجا
نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظر نهاد و خود و سر نهاده در حصار
بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند بنا برین یمین الدولت
بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت
بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای پادشاهی بامداد
آن فوج فرستاد دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته
بشروع در پیش بردن ملچار نمودند و از نوید دستیاری کارسازی
مقدمات فتح قلعه کنگر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بران
دادند که جمعی از کار طلبان با مردی زینه پایه بدست آورده بر
کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند قضا
را متحصنان برین پیش نهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره
شدند چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود در راه نقب
بیعت آوردند و رعایای بیگناه را بحبال اعذاب و اغلال

بادد

هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بشهر و دوار رسانید جعف

از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ششصد سوار و ملتفت خان نیز بهمین

منصب سربلندی یافتند مرتضی خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب

که نشان عظمت شان دکنی بآن بست متعزز گردید بوالاء و امعنی بر

برای کار سید آس تفویض یافت و بمنصب ششصدی و چهار صد سوار لوار ش

پذیرفته بود بصوابدید مستحق شد و همدرین روز فرخنده پیشکش واسم خان

صاحب صوبه بنگاله شمول سی و سه زنجیر فیل بود و بیست و هفت اسپ

کوتل و صد دست سر و چیلمن چوب و بالشتی بوار و دلفی ایس امتعه ان بلاد

از نظر انور گذشت و مجموع انها سه لک روپیه مقوم شد و درین ایام جعفر

ارتحال جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی

رسید عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از

منصب دو هزاری و دو هزار سوار سرافراز ساخته جانشینی پدر بمقتضای

الطاف حکیم نمودند [illegible]

چون یمین الدوله از حضور اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید

دکوچ در کوچ بحوالی بالاپور رسید خواجه ابو الحسن باراده چهار سکه

بندله و لشکر کومکی او باستقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم

و در مقام باسم عبد الرحمن خان نیز با همراهان ملحق شده دویم روز رسید

[illegible] اعظم دو روز در مقام مذکور ردست گزیده [illegible]

منصور را بگذرانند اجمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت در بالاپور

ساخت و چون همگنان عمل نموده سبکبار و جریده شدند

از ان مقام کوچ کرده شب در بستان قندهار نشافت فیض هردو رسیدند

آیین این دربار سپهر مدار متوجه انوار مقدس آثار بود مستعد باین صوبه کرامت
امر عالی زیور صدور یافت که از انجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر
المعمور بمتاع مناسب عرب خریداری تسلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را با منافع مصروف
مسیح الزمان و اهل حاجت بلدان آن دو مکان مقدس سازد و چون
بعرض مکرر مسیح الزمان بود تقدیم الخدمت مبارک را که بحسن تقریر و لطف گفتار
حکیمانه محتاج است به حکیم صادق تفویض فرمودند و دیوانی پنجاب بحکیم جمال الدین
مخاطب بدیانت خان از تغیر میر عبدالکریم مرحمت شد از سوانح حضور انوار
در ماه دی بیست و پنجم ۲۵ ماه مذکور جشن وزن قمری آغاز سال چهل و یکم
عمر جاوید قرین حضرت صاحبقران ثانی درین بهار روزه زینت یافت
انعقاد پذیرفت و سقف صفه صداران فرخنده مجلس بآیین هر ساله
بلندترین ایوان روزه زینت یافت چنانکه از رشک فرط بلندی طارم سپهر مینایی
و بام گنبد فیروزه فام لعل زرد بین احمر که بدر کوکب دری مکلل شده
و از پای غیرت جوهر و الماس مرصع گردیده پشت گردیده سرتاسر اروی
زمین ایوان از فرش دیبای منقش منقوش بوقلمون و پرنیان منصور بصور
[illegible] که مانند عتبه سدره مرتبه این ارم و بستانی از عکس چمن برابری
[illegible] رنگش گلزار با هزار رنگ و نگار نگارخانه چین شده بود غیرت بهشت
[illegible] مراسم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد و دهش
[illegible] حصول مسئولات ارباب حاجت بدانچه [illegible] والا
[illegible] کشت مقصود زیاده بر آنچه در خاطر قرار داده و
[illegible] نیز کامروا گشتند و علامی افضل خان از اصل و
[illegible] بموسوی خان صدر الصدور منصب چهار هزاری

سعید خان انصاری و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جمعی از سواران
نک جی بطرف دست راست مقرر شدند و شایسته خان و راجه جی سنگه
ها بدو و جماعتی با پانصد سوار از احدیان چنداول بالجمله افواج بحر امواج باین تزک
ها صف آراسته و در همان روز بهمراهی عون و صون الهی و اقبال روز افزون
حضرت ظل الهی با سرعت سیلاب سیر در نشیب بالای کیاست روان شدند
و چون مهر جهان آثار که همیشه پیوسته نزد نواب غفران پناه و غفران مآب مهد علیا
بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور
دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم داده بودند در نوبت
اول که بسرداری بالاگهات تعیین یافت آن مهر انور را سپند آرای حرم جلالت
سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز بایشان تفویض یافت
در هنگامی که آن عمده امرای ذیشان بسرداری بالاگهات تعیین می شد
یکروز قبل از رخصت آن خان اعظم و تمکین سعادت عظمی را بخدمت حضرت
سلیمان زمان آورده و بندگان حضرت آن را بنواب تقدس نقاب
بیگم صاحب سپردند و از آن وقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم
بلکه پیکر ماهی انوار مهر انور است نزد آن صاحبه روزگار است و فرامین مطاعه
بمعرفت ایشان مهر میشود در هنگام خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت
طواف حرمین مکرمین زادهما الله قدرا و شرفا نموده بودند و درخواست ایشان بعز اجابت
پذیرفت و چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل الهی مانند آثار عطای
جواد حقیقی بهمه کس باز و بهمه حال شامل است لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر
شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ یک لک روپیه بارباب استحقاق آن مکان شریف
لابد هر سال برسانند در هنگامی که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد امانت و دیانت

دو فرمان شد که چون سپه سالار اعظم بالای کتل رسد خواجه ابوالحسن و راجه جهار سنگه
بندیله و سایر همراهان همچنین عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و
نصیری خان و راجه بهارت و جمیع لشکر کمکی تلنگانه بیدرنگ بفوج اعظم بپیوندند
و النسر و هم در حضور انور یورش و ترتیب افواج عسکر منصور بروی شایان و درخور
نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین جمیع احیان را شاید برین موجب منعقد فرمودند
که یاقوت خان با جمیع دکهنیان و نصیری خان و راجه بهارت با یک صد و هشتاد
نامور از ارباب مناصب بطریق منقلای پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر
آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثری باشند بجنبش از پی راهی شوند اگرچه
بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعه مذکوره نامزد یاقوت خان شد ولیکن بحکم آنکه
اهل دکن با حریفان دغا بسته بر ایشان بهیچ وجه درخور اعتماد نیستند لاجرم
بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش باطنا امر و نهی این فوج
عمده بعهده تکفل و تعهد نصیری خان قرار یافت و قول که هیکل سردار محیط ملکات
مرکز تمکین و متانت گردد زیب شکوه کوه دیگر یافت و معتمد خان که بخدمات بخشیگری
کل افواج مدد و تفویض داشت با جمعی دیگر از منصب‌داران همراه فوج قول
مقرر شد و راجه جگت سنگه و راجه بهار سنگه بندیله با گروهی انبوه از راجپوتان
و همچنین اصالت خان با پانصد سوار همراه وی مخصوص گشتند و فوج برانغار
بسرداری اعظم خان بهمراهی راجه انی‌رای سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه
و جمعی دیگر از اصحاب مناصب عالی تعیین یافت و خواجه ابوالحسن با خان زمان
و ظفر خان و جمعی دیگر منصب‌داران کارفرمای فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام
جمیع شئون در عهده او شد و سید خان جهان بارهه با گروهی تمام شکوه بردل کار طلب
و آزموده در التمش معین گردید عبدالله خان بهادر فیروز جنگ

[illegible] ایشان گردن کشی لشکرها بر بیجاپور بسرداری معظم با جیش و حشم عظیم الشان

سپه سالار رستم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و

وتادیب اهالی آن تعیین نمودند و بنابر رسم دیرینه این کشور که در مبادی این ا

سفر اگر مقصد در سمت شرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسب

و در طرف شمال بر تخت روان یا پالکی و بجانب جنوب رویه چنانچه سابق سمت گزارش

پذیرفته سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی

ایشان را بدستور اعظم زر بر جمعیت خلعت خاصه و چارقب طلادوز و شمشیر مرصع

و دو راس اسب دیوزاد با زین زرین و فیلی از بن نژاد محمود منظر با یراق نقره و

جل زربفت و ماده فیل دیگر تیار کرده ارجمندی و سربلندی بخشیده و مرحمت بگرل

ایشان را ضمیمه انعام عمیمه فرموده مرخص الصوب ساختند و سروران عظام از حضور

پرنور در زمره فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعیین پذیرفتند اعظم خان

و راجه جی سنگه و سید خانجهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان

رفان لهان ولد هدایت خان و رزجی سنگه و معتمد خان و سردار خان

اله وردی خان و راجه بهار سنگه و میر عبدالهادی مخاطب باصالت خان

مي و دیگر از ارباب مناصب والا و از جمله کمکیان یاقوت و خداوند خان

و اجرام و کهیلوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان و هریک از امرا و سرداران

در مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت الهی از خلعت و

اسپ و فیل و انعام نقد که حسب مقام مقتضی تفصیل فراخور الیشان

و اکرام یافتند و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی

هزار [illegible] و جی مزبا ار [illegible] توپ و فیلان که جونها بار یک بار کرده

بندوقچی [illegible] خواهند آورد و بار [illegible] فوه متعاقب [illegible]

از قبلی کلی در [illegible] رسید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و فرستادن جانب
درگاه بلند مخاطب بشمشیرخان در اعتماد دار او و نیابت او که معتمدان او بودند
چون این گروه را از بجاهای ساخته خاطرجمع نمود و جمعی دیگر از نزد ایشان
اخراج نموده از سایر مواد جمعیت حراست اندوخت آگاه حقیقت
این واقعه را که از روی تحقیق تمام آوران ناسپاسی حق ناشناسی سر زده بود
بدربار سپهر مدار عرضه داشت نموده اینهمه با آنکه چندین مرضی طبع مبارک
نبود با وجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش درگذشتند و ملک او
که با شرف تسخیر شده بود و با رکن رسید بنابر آنکه وسعی دارم آنحضرت
بر کمال دولت ابد اتصال مرجع شده با او در باب اعتنائی که در خلاف
مقتضای وقت بوده باشد لطف نمودند و فرمان قضانشان متضمن اظهار
عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور السلسله را که از دیرگاه
باز فراهم آمده بجا در دست او بود طلب فرمودند و بوساطت فرستاده
او پیغام فرستادند که هرگاه ارشاد [illegible] بدرگاه والا ارسال دارد
ملتمسات او بر طبق خاطرخواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست
و فرمان کتبی مطابق مضمون [illegible] فرستاده او با کنبوه مرصع دیگر
[illegible] عراقی [illegible] زین [illegible] دو اسب [illegible]
سرافرازی او [illegible] رسانیدند [illegible] ارسال [illegible]
[illegible] بالکل [illegible] چون درین وقت [illegible]
[illegible] نظام الملک عادل خان با او [illegible]
[illegible] مصالحه و معاهده [illegible]
درراه [illegible] گرفته [illegible]

ادب‌پا ایستاده بدست پیشکست و در چابکی و جلدی و نیرو و سبک خیزی بدان
مایه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را از سر دیوار که ۳ ذرع ارتفاع
داشته باشد بیرون جست از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان
پسر عنبر است بدربار سپهر مدار و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین
اوقات که بندی آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضه داشته که این فدوی
غلام بنابر هواخواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام تیره ایام را که پیوسته
در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغی و طغیان
بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد بر روز خود نشانده و
اگر پرتو نظر عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال
این بنده افتد و از سر توجه او بمعالی مدارج عبودیت بادل و دار و فروغ تجدید
این کمترین پیر غلام و از تازه بنده تا شد بنده بوده در مقام اقامت مراسم
اطاعت انقیاد و در التزام خواهد نمود لوازم سرافگندگی بجا آورده از ته دل کمر
عبودیت بر میان خواهد بست و بقدر دسترس هیچ سعی کوشش در دولت
خواهی و همراهی هواخواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود
چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار و استمالت
در جواب آن صادر شد لاجرم قبل آن واجب الدفع را که عمده و سرکرده لازم
و تیغ میدان [illegible] رضای آنحضرت الکائنه همت برامر مهم گماشت بلا توقف
نهانی [illegible] رجعت طبیعی را دست هیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را
خفه ساخته پسر ده ساله او را جانشین پدر دست نشان خود نموده
جمیع عمده در خانه آورد از میان برداشت مثل صادق خان که نظام الملک
در چار قصبه از ولایت بود و شیخ عبدالله معلم او که در مهمات امور ملکی و مالی

چنانکه ذره با خور رسید و ماه تابانی را فروگرفته ساحت ساحل امیدواری
بقصر سبحان رسیده پایهای مراتب چو در کن نشان کمال عظمت و مکانت
و رفعت ملکی است به والیان ولایت مذکور کسی را که این نشان عالیشان
او نبوده شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه میرسانند مرحمت شد درین
روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان سعادت اندوز گشته و منصبش
از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار قرار یافته بشمشیر خان بعنایت
خلعت و نقاره و منصب سه هزاری ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان
تهانه دار هر دو بنگش و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته
بحیثیت درستی عقیدت و نسبت رفاقت سابق هم بود بنابراین بمعافی دو منصب
و این معزول شد و چون خبر انتقال شدن راو رتن که از بندههای عمده پایه
درگاه گیتی پناه بود بمسامع والا رسید و سترسال نبیره جانشین او را
بخطاب راو و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و جاگیر مرحمت در وطن که
بوندی و پرگنات الحق بوده باشد سرافرازی بخشیدند و مادهو سنگه پسر راو رتن را
بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سربلند گردانیدند
درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم سترسال با برادران چند نوع که از گوینده
تا به پدر او با وجود جد و پدری جثه اختیار علیحده نمیگرد و سخن از یکدیگر نمیسازد
از جمله آنکه خود در ادر میان دو شاخ درخت که هر کدام را بطرز ستون سامانی باید
مایه باشد جا میداد و نسبت بر شاخ داده و پا بها بر شاخ نهاده دیگر نهاده
بانند کسی وزن را از یکدیگر جدا میساخت شاخ ایران و هندوستان را که بنیات
استوار و صحیح می باشد چنانچه بزرگ مندان عظیم هیکل و ثبات دوران بیطرف بچه
بار در شسته و نشسته کله اسپ را در میان دو دوران گرفته بزور تمام می شکستند

رنده با وجود وجدان اذوقه سپاه و فقدان علف دواب

و هم چنین بر کنار سرحد ملک شاه ولی خان با قرب موسم برشکال که در حقیقت

عین انحراف بود از شاه راه نمایان تدبیر درست چه با وجود مقتضیات

وقت و فصل با انقضای موسم بارش حال نیز مقتضای اقامت در یکجایی

بود که در ریاست سپاه انجا فراوان یافت شود اعظم خان با ناهنجاری

حرکت خود اعتراف و اقرار نموده هر برایه عذر بنظر تقی خرلیس

از در یکدر معذرت خواهی صورت و هم در بنیاد ریح از نتایج اقبال

بعون الهی که بمرهٔ آن قهر بدخواهان دولت جاودانی بود بظهور آید

چنانچه در ضمن بعض صدر نشست سپهدار خان بظهور پیوست که چون نظام الملک

از روی یا دری و بدکیشی فتح خان پسر شیر حبیب را که مدتی محبوس و رشته

از قید بر آورد و بخود سابق ذکر یافت آن تدارک نمای بر انکه معد است

چه نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضرورات

باز بدرانی خواهد ساخت لاجرم بنیاد بیجی میرزا نظام را از رفته در مطمورهٔ

زندان مکافات اعمال ناشایسته مقید انگاشته رشته فی ظهور این

لطیفه غیبی بنا بران بود که حضرت صاحبقران بانجا رسید و بر دوشت اورا بزرگوار

چه از دستیاران این دولت پایدار بر کاران این کارخانه سلطنت

جاویدان است لت فرمودند یا از بادرس های انتقام کشی او تبر

و جد بر دور از ناپکار خود بیادید لاجرم با عرای روزگار دشمن دیرینه

کینه جوی خویش را بر چولیس کاشته مها با بدست خود تیر بیایر خود زده به سیرو

سعی خود بیلو بنوک خنجر سپرد و بچشم نور منزل کهین الدوله اصفهانی با

که بعلت عروج عمارت حسنات فاحی حبر ایسی بود از فروغ قدوم انوار رفتار

نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی رتبت و مزیت ابرویش ظاهر هیچ گونه
حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از نقدینه و زیور
و جواهر و غیره که از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف
به شاهزاده های دیگر مرحمت فرمودند و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف
جاگیر بر سالیانه مقرری آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود و از
سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض
دیوانی و میر سامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بو
مرجوع شده خدمت بیوتات بیگم قائم و سرانجام خدمت محل بدستور
سابق مقرر گردیده مقرب خان و مکینی که به سپاه رکاب طلب و چون آن نیرو
مردانه نبادره و در خانه نظام الملک عمده تر از او نبود و سعادت
منشی بندگیها درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس
گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده به مراد خاطر فیروز گشت و با لقب
مهر بر سبیل پیشکش گذرانیده به مرحمت خلعت و جیغه و شمشیر با یراق مرصع
و اسب با یراق نقره سرافرازی یافت و همدرینولا اعظم خان که حسب الحکم
جریده از بالادکن به نیابت متوجه شده بود به ملازمت فایز گشته هزار مهر
و هزار روپیه نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوصاً فتح قلعه
دهارور و تاخت بر سر خانجهان و شکست او که سرمایه آوازه
آن نبادر بود مورد استحسان و متوقع تحسین گشت زان بعد امر
حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند و به راه ارشاد آن خان را گو
را از زر دقوز با چند بیرونی که از و سر زده بود و از رفتن به طرق
کنکاش دور بود آگاه ساختند از محاصره حصار رسید و سوار گشا

اند

سیم بود و سی و نه سال چهار ماه چهار روز قمری سپری گشته بود و ولادت با سعادتش چهاردهم
رجب سنه الف موافق بیست و هشتم فروردین ماه در بیست سالگی بشرف ازدواج
این زیور بخش تاج و تخت تشریف یافته نوزده سال و هشت ماه و نه روز قمری و نوزده
سال و یک ماه و شش روز شمسی و شمع ایوان سلطنت شمع انجمن خلافت بوده تاریخ
ارتحال آن بانوی روزگار را بیدلان موافق حق و حساب چنین یافته جای ممتاز
محل جنت باد و چون مدت شش ماه ازین واقعه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده
محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس الملکه قدسی خصال بدار الخلافه اکبراباد مقرر شده
وزیرخان و دیرین بنده معتمد درگاه والد زبده النسوان ستی خانم خدمت وکالت
و بندگی آن حمیده خصال و رتبت همراهی محفه محفوفه مغفرت نامتناهی مباهات
اندوختند و همه راه با طعام فراوان فقرا زر ریخته بعد از رسیدن اکبراباد در زمینی
بهشت آیین واقعه جنوب رویه دار الخلافه بر شرف دریای جون که متعلق براجه مانسنگه
نبیره اس برای تحقید ابرار رفعت داده بود بخاک سپردند و بر سر آن تربت منور
نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبه و
جلباب تقید الکاه در آن سرزمین فیض آیین آسمان اساس روضه عالی بنیان
که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر الواح
سنگ مرمر طرح انداخته پرداختند و گرد آن باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند و بر یکجانبش
مسجدی رفیع بنا و در جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی فضا و اطرافش حجرهای
و ایوانهای دلکشای و پیشتاقی و دروازه رفیع چندین چوک نو آیین و سراهای فرح افزا
که بفسحت ساحت و نزهت ساحات بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد نهادند
و در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادهاش زمین را طبقه ایست
هفتمین و کلاهاش آسمان را طارم نهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسید

باهم دست داده درین عالم باعث کشش شده بودند از نشاط استوار و تحکم حقیقه
با دیگر ازواج مثل صبیه خلیفه مظفر حسین مرزای صفوی و کریمه شاهنوازخان خلف
خانخانان در میان بود این پایه غم و الم برآن خاتون خاطر عاطر کرد و قطع نظر از تعلق
و گسستگی ز تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خشنودی
آنحضرت بود و در همه حال کمال خدمت گاری و نهایت پرستاری بجای آورد
و در شادی و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقایق مراتب
رضاجوئی فروگذاشت نمیکرد و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل
بار امانت گشته از انجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین هم نشین
حورعین آمده و چهار پسر و سه دختر که هر هفت اختر سپهر اقبال و هر هفت جمال شاهد
جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار بهمه ماه و سال
خواهد بود نخستین ثمره پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت عفت جهان آرا بیگم ملقبه
به بیگم صاحب دوم فرخنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا
فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه سیوم زیور افسر دولت
دولت و اقبال زینت انجمن عز و اجل و عز و اجلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع
چهارم ثمره شجره دولت درگرانمایه درج عصمت روشن آرا بیگم پنجم سپهر دین
رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب
بخت همایون و فر فریدون پادشاهزاده کامل نفس نامی النسب سلطان
محمد اورنگ زیب ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم هفتم
اخر نتیجه مهد علیا گوهر آرا بیگم امید که تا جهان برقرار باشد و فلک بر مدار
زیب و زینت روزگار بدین هفت کوکب اوج و اعتبار باد در نوبتی که این ماده
۶ یافت از سن شریف العمران تا بست سی و نه سال و دو ماه

ن آمیخته بهزار گونه محنت و غم که با هر چه علاقه خاطر افزون از دستبرد فنا و زوال بیشتر بران
یرد و هر آنچه باده وابستگی آن زیاده تر بود زیاده نزول حوادث بآن گشاده
ار دو شاهد حال بدلالت این واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب ملکهٔ حمیده
صفات رفیعه وافی برکات مریم زمانی رابعه دوران مختار بیگم محل ست که در عنفوان
جمال که شاهد دولت اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام
باحوال ایشان شده و گردش چرخ غدار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافق بی
شته چشم بد ایام از روی بخت بیدار بیگمهای این دولت دور بود و دوران
وستر گیتی بر بداندیشان ایشان مقصور نموده عیش مقدس اینها هر روز منغص
ساخت و کوه کوه الم و اندوه بمقتضای روزگار پیش آمده غبار کلفت و گرد وحشت
از رهگذار الم بلیغی که بدان بانوی بانوان جهان فرو رسید در آیینه خانه خاطر که نورستان
قدس صفوت کده الهی بود راه یافت و کیفیت این غم اندوز که در رقم نارسا
چهارشنبه هفدهم ذی قعده سنه ۱۲۱ هجری مطابق ۲۹ خرداد اتفاق افتاد آنکه چون با
بهنگام وقوع واقعه معهوده که ناگزیر مقتضای بشریت دیر رسیده بود و بنا بر نزدیک
شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیم شب چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد
تولد صبیه حال آن بانوی فرخنده سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت
و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الجمله و فی الحال بوساطت بادشاهزاده
جهان و جهانیان بصاحب درخواه تشریف اعلیحضرت نمود و آنحضرت بمجرد
استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده بکمال اضطراب و بیتابی ببالین
همدم ایام دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
مدت دوری اندوخته و آن ملکه والا تبار با دلی دردآگین و خاطر حسرت
قرین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در حواله نهانی

او که چو مغفرت الهی محوان مستوانش نمود کشید اللذت شاد را بخشید تا دیگر خود سلک
شدهای درگاه انتظام داد و نه چون گشتن نوبهار دید سینه التهاب بکشاد زمهال و در علیم
دوران یا بهمنه ملک نه بی تریان نزهوان از دین داد از منه منزل این نسب است
گیتی ابوالبستنه و لی گلستان هیئت در فارسید بحر جار محنت که در دل جلید کل عیش
نزیب بوستان گشن نخجید چون سرشت نابهاست الجام تقضایای کار خانه عالم و انتظام
مهام دار الخلافت آدم تعلق بزیرفت حکمت کامله ربانیه اقتضای آن نمود که جمعی
در هر روز کار از نهانخانه تقدیر و جود و شتافته تا وقت فرصت در هر روز کار
مدت عدت نماید از پس انواع سعادت و شقاوت نهایت مراتب
کام مرام رسیده آنگاه متوجه بقا شوند پس از آن زمره دیگر بروی کار آمده و چندی
مانند پرگار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن رسد به همان
دستور بی توقف این عاریت سرا رخت بربندند پس خرد مند سعادتمند آنست
که درین معموله تا پایدار بنای ثبات و قرار نهاد و فرشته سرشت آنکه دولاج
را وطن گاه اصلی نه پندارد زیرا که سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت
تا دار بیت دیگر است و انبیا و اولیا در روح در راحت جای دیگر لا جرم نعمتش پایدار است
در راحتش برقرار نه در تصور سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در موقف
سرا پای آفت فنا و ورود آفت تا سر اعیان وجود را از رسیب اصابت
عین الکمال عدم فرو نبال کسی و این در دارد و بیاد که بیش از یکی نو خزان
و نشاط و سپ شمار الم پیش در راحت کم است بلی عشرت و شادی هاست بکام
چو بلبل بر نشان بایع بای که زیست که چه در چو ز بکدس خنده هست ز بیجا نیست
حدیثم چرا این مکان و تقریب اعتماد را زانی ید و نعمت و راحت این فناکده
برد آن بیاید دلکش از آن رهین اندوه دائم است و شور دیگر در

حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را از آنجا که مقتضای
قدرت نمائیهای قدرت ربّ جلیل گاهگاهی بر سبیل مقتضای اتفاق فایح روی داد که سرداران
ناچار قطع نظر از نگاهبانی قلعه کهی نموده بچاره گری آن توجه نمودند و درین میانه چشم
زخمی بدلشان رسیده باعث کسر شان حسب اقبال گردید ملخص این مقام آنکه فوجی از
راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال که دهی زراد در سه کروهی معسکر اقبال واقع بود
بارادهٔ تاراج و تحصیل مایحتاج دواب درین قریه در آمد شدند و اهل آن ده باستظهار
کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قلعه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله
و مقابله بر گشوده بودند درین حال بهادرخان رسیده که راجپوتان در باره
کشایش آن دیوار بست فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه یارای ایستادن
و نه یارای برگشتن دارند ناچار با همراهان بمدد ایشان شتافته بهمان
پا بر سر قلعه رفته بزودی دست بر آن یافته همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره
بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان
نیز از آنجا که انبار رجه بسوی اردو نهادند و بنابرین با ایشان معدودی چند کم عدد
ایشان بچهار صد سوار نمی رسید ماندند درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله دو کروهی
از آن ده بوده بودند بنابر رسم کنار فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده
بودند قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده سرهی
بجهت اعلام فرستاده خود نزدیک ده آمدند بهادرخان و همراهان که بحسب عدد کمتر
از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بیزوال کرده خاطر بقلت عدد و عدت
در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئة قلیلة غلبت جمع ساختند و بصولت شیر
ابر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاختند و در حمله اول آن بد اندیشان را از یکدیگر
بر ایشان ساختند و انها را راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادرخان و بهادران

بشش هزار سوار فرموده صد و بیست خلعت و چند سال و پنجاه و دو اسپ بهمراهان او و دو لو
و صد و چهل کس از ایشان و بحضور مقدار خود بتجویز مناصب مناسب و انعام بدرجه و
نوازش فرمود درین اثنا رندوله سرلشکر عادل خان بنابر مقتضای وقت باعظم خان
پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است اگر اولیای
دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی درآمده از درگاه
والا عفو زلات و محو تقصیرات عادل خان نمایند من بعد من متعهد بطوع و تعهد عادل خان
می شوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقایق فرمان
برداری نامرعی نگذارد و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین
ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده بابا و زبند باز داشته بود روانه نماید
اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب
پرگنه بهالکی و حصکویه از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن برشکال آنجا اقامت
گزیده بمقتضای وقت عمل نماید چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه
والا عرضداشت در باب عفو گذرانند تقصیرات عادل خان که بنابر عدم و
اختیار رو داده التماس نماید و اگر معامله صورت دیگر پذیرد و اینمعنی از روی
تزویر و فریب باشد جزای آن بدعهدان چنانچه سزاوار آن باشد در نهاد روزگار
ایشان گذارد و بنابرین عزیمت صاحب کوچ کرده و در سه کروهی منزل ساتی بر کنار
همان آب قرار نزول داد و بموجب قرار معهود که در هر منزل تمام افواج از نوبه همچنان
سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود آمد درین منزل نیز بدستور مذکور
معمول شد و چون بحسب نوبت درین روز تقدیم امور معهوده بهادر خان
شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود
با کمتر جمعی تمام مستعد بودند لاجرم ازین راه خاطر جمع گشتند و بنابران اثنا

کارزار نموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند سردار
نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور پایدار مردانه پای ثبات
و قرار بر جا استوار داشته در انقسام نبرد و مردانگی دل از دست نداده
سرپنجه قدرت بدشمن مالی و عدو بندی بر گشاده و با اعتماد کارگری اقبال
و اعتضاد کارگری دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح
قتیل و باقی را مغلوب و منکوب ساخت و عسکر ظفر اثر از ظهور این فتح آسمانی
استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شده و چون
شش نقب از جمله هشت و یک نقب که رشید نشکروه پیش برده بودند
با تمام رسید حضرت خان صلاح وقت در آن که سه نقب را بباروت انباشته
باقی را از روی احتیاط موقوف دارند اتفاقاً پیش از آنکه قرارداد بوقوع
انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف با برادران
شهامت آثار متوجه شده بود رسید خان مذکور مراسم استقبال
بجا آورده اعظم خان را هم از راه برسر ملچار آورد و چون در حضور او هر سه
نقب را آتش دادند قضا را آتش یکی در نگرفته بود و نقب دیگر کارگر افتاده و
دیوار شیر حاجی را با نصف برج بنیان انداخت و جمعی کناره سوخته تیره
روز از آن تفرقه تفرقه اندوز را نقب باروت سوخته جنبید و دیگر را اصلاً هم
دیوار افتاده [illegible] که برابر کرده از زمین دو راه بعدها در راهی ساخت
دلیر [illegible] حضرکانی و بهادران یورش کرده دیوار افتادن اراده
درآمدن نمود و رومیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده و سرگرم بان
انداختن و تفنگ شده هنگامها پر باروت را آتش زده انداختند
لدار از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم بوده هنگامه

سواران آنجا سپاهیان بغایت التقلیم عرض نداده از میان بردند و سرافراز خان
با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند بقلعه تمام شتافت خسته دل
شکسته با روی نظام الملک پیوستند و نصیرخان سایر ... انزال لشکرانه
روز رسیدن عطیه فتح و فیروزی قدم بفرقد سای خود بود زمانه نامیدار اوی تحشید
آنگاه با اهتمام تمام همت بر اتمام کار گماشته سرانجام لوازم قلعه گیری پیش
گرفت و ملچارها برپا و دران کار ازموده بخش نموده و در بنه سیبه پیش
بردن و نقب زدن شد چون همه این کارها ساخته و کوچه سلامت پرداخته
گشت و جواهرها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیله جراثقال بعرادها
برآوردند همین که اندک فرصتی از ملچار نصیرخان کوچه سلامت بکنار
خندق رسید جمعی که در پناه دیوار ریست کنار خندق بودند از وراهم
راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی کردند و مردم ملچار زیر کوه درانمقام
تمام شده قرار گرفتند و چون در قفای آن خندق که جهت ... در پیچ
بنیاد ... گنبد مقبره قاضی قوام واقع بود و اکثر اوقات چندی از آن فرقه
تفرقه آیین در پناه آن در آمده به تفنگ انداختن و بان انداختن باعث
تفرقه خاطر و تشویش قلب دلاوران می شدند بنابران از ملچار نصیرخان
سوای مقبره خالی نموده و انبار باروت انباشته آتش در دادند و ارجمند
... بنیاد آن بنا را با خاک و جود صدمتن ارزن از آن گردم بباد فنا بر
... تمتی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند در موقت
... تعجیل جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک و عادل خان
... انگریزان متعلقان رسانیده بر سر ملچار نصیرخان
... تکیه زده ... شده یکبار سایر الات انبار ...

نور لمعهٔ ورود زمین آن عرصه را بحلیهٔ جمال و جلال و زیور دولت و اقبال مزین و مجلی ساخت
و بعد از فراغ وظیفهٔ مقرره این روز مبارک بسعادت رو داد و در بنگاه مراجعت
نیز از دو سو خلایق کوچه و بازار بافشانکان درم و دینار بتصدق و نثار زر ابر شدند
و درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در انوار
جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و سرحفی ساختند از سوانح
آنکه درینولا بموجب اعلی شدید علیه باقر خان نیز سر لشکر تلنگانه
و جرمانه گرفتن جرات بسبب صدور حرکت بیادبانه از ایشان حویلی مذکور
ولایت کهیرآباد و حصن حصین معمور کرده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص
ساخت چنانچه سابق گذارش یافت درینولا زمینداران آن نواحی قرب
بیست هزار تن فراهم آورده در جهات نام موضعی نهایت منیع در دوازده
کروهی کهیرآباد ره خیره چشمی بر چهره و فتنه‌ئی سر کردند و باقر خان
دیگر باره از کهیرآباد بارادهٔ گوشمال ایشان بر آمده روبراه
نهاد و بحسب اتفاق بعد از طی چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که دران
سرزمین باعتبار دشواری و درماندگی مورد ضرب المثل بود چنانچه
قاصد نسیم تند رو بلیسق سفر سریع السیر جمله صرصر عنان را از گذار آن جنگل
محال گذر جهات میان محل گذار جهات میان محال گذر بود و روشن
شعلهٔ سرکشی زحوت آن پاکننده سالک استعداد مسند یاب سر مطلق
با پیچ بار سر افرازش سر بار زدی بتکلف فرط تراکم درختان
بی پایان بمثابه بود که بر بر دلیکان نظر که در لمح البصر صفحات سپهر را
اخضر زانیر سیر میکند بود امید از قطع طریق آن مسلک بر راه بر پیدی
و وفور بیک انحصار اشجار آن بیشه دور و دراز و دریا به نمایه

و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد و سپهدار خان بنا بر تأکید
امان بنام او نوشته نزد او فرستاد و او بمجرد رسیدن عهدنامه با سایر اهل
و عیال و متعلقان و منتسبان و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را بمردم
بادشاهی سپرد و سپهدار خان مقدمش را گرامی داشته از سرکار خاصه شریفه
بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد و غایبانه بتسلیم منصب سه هزاری فرموده
و سیدی برادران پسرش را بخلعت و اسب بتجویز منصب هزاری و سیدی پسر و دامادش را
بخلعت و اسب و تجویز منصب مناسب قدر سر افرازی بخشید و روز دیگر خود داخل قلعه شده
و مداخل و مخارج آنرا بنظر وقت نگاه در آورده و خاطر از همه رهگذر جمع ساخته
و سرانجام سامان و ما یحتاج آن نموده جمعیتی از سپاهیان کار آزموده را
بسرداری میرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان بازگشت
معطوف نمود و چهاردهم اردی بهشت ماه با عید رمضان مطابق افتاد و هلال
فرخنده همایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون
بر آمده بطریق نامه مژده فتوحات پادشاهزاده که درین ایام تازه رو نموده بود
باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این عید سعید سرمایه
خرمی و بیغمی گردانید و بشارت علیه موکب ظفر قرین صاحب قران دوم غلغله صدای
قهقهه شادی و نوای شادیانه مبارکباد در گنبد سپهر نهم پیچید و دران اوان نشاط
امروز فیروز روزگار و طلوع انوار حضرت آفریدگار که منظر انوار بخشش عید عالم شد و در
دویم ساعت مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکه درشن فرموده
عالمی را از مشاهده نور حضور که نمونه ظهور تجلی طور است بهره‌ور نمود و در انوار داد و دهش
و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد اداء نماز قرین دولت
و سعادت متوجه عیدگاه شدند و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلی را

سابی چهار رسانیدند و چند انکه مخالفان بمبالغی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات
حصار بیگانه به مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاوران را از جد و جهد
ش باز دارند فایده نداده سرگرمی مجاهدین میدان دین درین ماده
وده شد و چندی از بردلان کم هراس نیز بهمه پایها که همراه داشتند
ن و بکمند از اطراف برج و باره برآمدند و جمعی از متحفظان پای قرار استوار
شته چندی بمقابله پرداختند چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار کلان بردند
ملیح خان انرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائیدات الهی و همراهی
قبال پادشاهی جبرا و قهرا از دست بران یافت و مردم غنیم مغلوب و مقهور
حصار سیومین که از همه منیع تر بود قرار نمودند و اولیای دولت بکوشش سامند
نصرت ایزدی مظفر و منصور بودند به نیروی کثرت عدد و وفور عدت کمر بستی
قلعه را نیز بسرعت تر تسخیر ساختند و بهادران عدو بند قلعه کشای درباره یورش فراهم
کوشش بوجه اتم بجا آورده یک اکثر مفتوح گردانیدند درینحال غنیم مخذول دست
از جان شسته بر سر ناموس پای محکم نمودند و بتحریک عرق حمیت جاهلیت
گوهر بد اصلی را آشکار فرموده عجزه و عورات بیچاره را آتشکار کردند و رسم جوهر که بهندی
زبان عبارتست از سوختن عیال و اطفال در امثال این احوال الغرض او و قریب
هزار کس از اینها خود را بر تیغ بیدریغ گذرانیده روی بعرصه پیکار نهادند و با هر ازین
زمردان کار کار مردان کرده بدار البوار پیوستند و از ینجانب نیز جمعی در اثبات
لایف جهاد و دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده بدرجه شهادت
شدند و جمیع معتمدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت
اولیای دولت بیحد و مر نا گشته قلعهای مستحکم را که از اسباب قلعه‌داری پر بود
ی کردند و از عدم ثبات قدم و بی دولتی و دل دست پراکنده شدند

بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان مباهی گشت انواع نوازشات
جانور را بنظر درآورد ششم ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آن جمله
نود رأس اسب عربی نژاد عراقی نژاد صرصرتک شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر
تحف و بدایع هدایای آن بلاد و بهای آن سه لک روپیه می رسید بنظر انور درآورد
پنج اسب عراقی و یازده شتر نر و ماده تیز بختی با پنج اشتر و فرش آن دیار و پنج اسب
از بابت محمد تقی تحویلدار سوغات پیشکش گذرانید چهاردهم ماه آصف جاه
پیشکش نمایان از نوادر جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان و سایر امتعه نفیسه
که قطب الملک مصحوب محیی الدین رسول درگاه و وفاخان نامی کس خود ارسال داشته
بود از نظر اشرف گذرانید و پنج مذکور یک لک و دیگر از جواهر و اجناس از جمله چهار لک
بوده و قطب الملک بسبب پیشکش از جانب خود گذرانید ایلچی [illegible]
که بحسب حکم قلیچ خان در الهآباد درگذرد نبذی مجملی از سوانح [illegible] چون سابق
بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که عبدل نام فتنه و بخت کوتاه اندیشه
بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگلهای انبوه اتفاق
افتاده بر آمده و خود سر برآورده بر رعایا و متردّدین آن دیار دراز دست تطاول
و یکان آنجا نموده اند لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداری
فرض عین است حکم معین صادر شد که قلیچ خان بصدد استیصال آن ادبار مآل
خان مذکور با افواج قاهره متوجه گشته تمام راهی شده قلعه اول که از نام
قصبه را که سد حصین حصین درست و اکثر مردم کارآمدنی او با عیال خود بجا را
مامن ساخته بودند محاصره نموده در همان گرمی از دو طرف نظر بر آنکه میسر
بر دو دروازه بود یورش کرده بهادران سپاه از قوت و تفنگ متحصنان که بر سر
ایستادند ثبات قدم ورزیده داد مردانگی و دلیری دادند بار بکار آورده

بوارق سیل و نیل بسیار از مخمصهٔ بلای قحط و غلا رستند و بیمن عنایت جهان سالار مایدهٔ احسان
حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوح حاجات آسمانیه بمفاتیح عنایات ربانیه بر روی زمین و زمان
مفتوح گشته بر مردگان صحرا و چمن جانهای گرسنگان قحط دکن از عطای نامتناهی الهی
جسم بیش نما گشتند چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات عظیمهٔ ایزدی نه در
درجه‌ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود را ازان باز داشته عنان سخن بمجمل واقعات
این ایام خجسته فرجام می‌پردازد و دویم شهریور بدرگاه محمد علی بیگ رسول دارای
ایران شاه صفی همراه علامی افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذیرهٔ
او شتافته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه پناه شده از روی
کمال آداب نامهٔ شاه صفی را که عمدهٔ مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید
و حضرت شاهنشاهی نامه ازو گرفته بدستور اعظم خان و افضل خان سپردند
بعد ازان بزبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آیین که مشتمل اظهار
محبت بود ابلاغ نمود و الکاه بوسیلهٔ اعیان درگاه در باب تعیین وقت
گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود حسب الامر اقدس بیستم فروردی ماه
قرار یافت و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایات صوری
از دست مرحمت خلعت و تاج قزلباشی و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی
بخشیده مرحمت دو خوان طلا و پاندان مرصع و یک نقره پیالهٔ زرین سرپوش
که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از عطر خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن و
عید به بنده‌ها عنایت میفرمایند ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه شد عبد الحق برادر افضل خان
مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت
مهمانداری و همراهی محمد علی ایلچی از دار الخلافه تا پانی پت شتافته و ازانجا
تا برهانپور تمام راه بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان

و فیل خاصگی معزز گردیده بافزایش هزاری ذات و سوار بمنصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار
سرفرازی یافت بعد از آن سید مظفر خان که چار هزاری ذات و سه هزار سوار بود بخلعت
و غیره و باضافه هزاری هزار سوار و خطاب خان جهانی یافته محسود اقران گردید
پس از آن سایر منصبداران که مصدر خدمات نمایان شده بودند در خور
مراتب باضافه مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند و در همین
ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت
دریافت چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنا بر رسم مقرر حکم افروختن
چراغان فرمودند پرتو چراغان در زوال آنست که از کشتی روشن شده بود
[illegible] مثل مهر جهان افروز سوخت و [illegible] که مقدار
نور سپهر و اعتبار فروغ هر ستاره از پرتو روشنائی چراغان بدان
مثابه کسب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا ابد [illegible]
وجود [illegible] آفتاب تابان [illegible] فلکی [illegible]
[illegible]
کسوف رضای فلک چهارم [illegible] بعد از انقضای [illegible] ۳ ساعت و [illegible]
دقیقه از شب جمعه [illegible] شعبان المعظم ۴۰ سنه [illegible] تحویل نموده
آفتاب [illegible] کارخانه عالم [illegible] و بعد از سال چهارم از سنین جلوس
اقدس [illegible] روزگار خلیفه زمانی [illegible] روز بروز [illegible]
ضعیف [illegible] قوی دل [illegible]
گسترده عدل و احسان [illegible]
بنظم [illegible]
زنگار [illegible]

زبانهٔ حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعه‌ها زور آورده در موضع پایمره
نزول گزید از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در بار سپهر مدار روی داده
رقوم میگردد چون در ربیع الاول محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی
بدار الخلافه اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند
مشار الیه را بنوازشهای پادشاهانه امتیاز داده بخلعت فاخره سرافراز
سازند بنابران مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده
مقرر ساختند که از راه سرچشمه خود را باو رسانیده از تشریف خلعت
سعادت اندوز سازند تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت
نماید و معتقد خان صوبه دار آن ولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید
بیست و سیوم اسفندارمذ یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران
از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک شهر رسید خدیو روزگار
بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار پادشاهزادهای نامدار را با نظایر سپهر
باستقبال خان مذکور مامور ساختند و آن آداب دانان عقیدت منش فرموده
بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند خان حق
شناس شکر دریافت این عطیهٔ والا مرکام دل فیروز شد و سجدات سپاس
بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و مشمول
عنایات بسیار شده بمرحمت خاصه ضمیمه عواطف عمیمه گردید آنگاه امرای دیگر
از پیشگاه مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهی و مفتخر گشته عبدالله خان
و سید مظفر خان که در باب استیصال خانجهان سعی ایشان مشکور
افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک با چند مهر بر سبیل نذر گذرانیدند
نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغهٔ مرصع و اسپ

علیها را تربیت داده سپاهیش برد و از همتی که باهتمام راجه سیکه و اهتمام خان مقرر بادی کرده
سلامت بنه و دیگر برده الی حوالی الکاه بر در حبشند و دیده بر فرازان بر افرازند منجنیقها
بیا و تیر و تفنگ فرو شدند و نفرت بوتنی لوازمات مقابل خود را بکار ابدی ساخته
اگرچه کار بر متردین در زدن چفغار سنگ ساختند خصوصاً اهل پاره سر قاضی
از دوست سرکوب اهل حوالی یارای سر بر آوردن بدر نشدند و لیکن از راه
فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساخت معامله الحیات بر درونیان
از فضای حوصله در درون متحصنان تنگ شده بود که برگ کاهی در نظرها
وقع کوهی در ستت و خوشه از بس که جای انبار مشک گرفت و برجو هلکه قدر آن
جو بیمک خوزینی بود بنابر آنکه در آن نواحی هیچ گیاه از زیر زمین چون
برگ کاه از روی زمین بر افتاد تا چارچار پایان که در الوس از فرط
ترصد علیق چارچشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه بسته بودند
نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور روشنایی میکردند و میجشند و نظاره
کاهدان کهکشان که گاهی کاه بباد بر میداد ساخته بنا دعلف سیلی
میاندوختند تا قوت جان و ملتفت جان که با فوجی جرار از موکب
ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بجبال در دوردست رفته بودند بنابر آن جو
و نقصان نظر بوی زمین کاه در وجاه کیسه علیق در وسته وزه چارپایان
در جمیع جهات سد اطراف اخذ و جر نموده بودند با وجود آنکه سعی موفور بزاده
اثری بر آن مترتب نگشت فی الواقع بی‌ناخن ستم چند کنار نکرده
دور دست چارپایان آن دریای لشکر بیابان چگونه کفایت کنند و نبارد
با حرمیته جو با ستوران تور کره کره شیاده فاف شکوه کخالس آتش بود ناچار
علم خان صلابه دعوت و ران دید که بالفعل دست از قلعه باز دار شسته

و معاهده بر سانند تسلیم قلعه متعهد بود بنجابت خان گذارد الحال چون کمک بر سر سلسله
نظام الملک نیز رسیده همت شما تابیست صرف در حقیقت یاد و ری اعتبار شما و مبادی
مال الیها نیند بالجمله این تقریر دلپذیر در ربند وله با سر تمام نموده تبار سکول برا اتفاق
نصرت خان گذاشت اعظم خان حقیقت این واقعه بموقع عرض اشرف رسید
فرمان شد که سید دلیر خان و سپه‌سالار احدیان از فوج ابوالحسن جدا گردیده بکومک
اعظم خان متوجه شدند و سردار خان و خواص خان و رشید خان و حمید
دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آیین تعین یافتند
و فرمودند خان مذکور بمجرد رسیدن کومک روانه شده با بدر زیا حسن قلعی او قضیه
و بازارگاه بربنده متوجه گشت و تبار رخت و تاراج قضیه و بازارگاه و
برو رخته ستر با سرانداری استوار غارت این بلی ساخت اکفاه برسر
الفصه بقلعه پیوسته استحکام تمام درشت خندقی بعرض سه ذرع اطراف
آنرا فروگرفته بود تا چه بصدمه فیل و دیوار آنرا که سه ذرع پهنا و پنج ذرع در
ارتفاع درشت اندرخته و از قلعه قایم شد و بیجال متحصنان دو توپ کلان را
که وزن گوله هر یک یک نیم من بادشاهی باشد آتش دادند حسب الله قضا و قدر
ریکی از آن قضای نازل بر پای رسیده از آن زین سقلاج پاره سنگها
بصدمه آن جدا شده بچندین زخمهای کاری رسانیدند از آن جمله سه هزار سوار
اسپ و قا و پیاده هفتم زخم خان دادند و تصرف نموده اعظم خان
الوداون مشهور در بیجا آن کرمی و دست از جان شسته بخندق درآمدند و فتح
بخبر فیلی شکست با غنایم بیشمار بدست آورده از آن گونه فیروزی بنیکی
تصور آن عقده و شور زکار ده که گشاینی خود را مات تحریر دارد و برآورد بر
اعظم خان با وجود عدم انتظار کومک و فرزانه لشکر الطاف محاصره نیز برداخته از سه طرف

امرا و ارباب مناصب رقعهٔ تهنیت بآن گوار نوشتند از حیز شمار بیرون است و درین ایام
آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب جواهر خانی و کمال تربیت و اعتبار نظام الملک
امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری ذات
و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازی یافت درین وقت که مقرب خان
و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته
قرار مصالحه با عادل خانیه داده‌اند اعظم خان به بنده خان نوشت که درینولا
مخالفان سراسیمه بیابان ادبار گشته‌اند بسبب دولتخواهی است که حسب الحکم
در نامه کوبیده در انگاه هر رشته سر راه فرار بر آن مطرودان با رسیدن موکب مسعود از
دنبال مسدود سازند و تقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند
آن نفاق آیین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم پراکنده شده اند
و درین باب از عادل خان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم و
مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده
بنابرآن از در چاره گری آمده راه صلح و صلاح باز نمود که شود و بطریق نامه
و پیغام در باب اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود که تا حالات این دو
خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت از دست نداده
تلافی روزگار از رفتهٔ ماضی در مستقبل احوال الملک و پیش از آنکه دست
آسیای روزگار شمار شد و بمقتضای ادوار رجوع و دوار شما بر نقطه دایره مرکز
دوام برحسب علی الدین کرده دیده دولتخواهان ترک نفاق نموده بنوبه اتفاق
بروابط وداد و وفاق استحکام بخشد و سر رشته عهد و پیمان بعقده علائق ایمان
ترویج تمام پذیرد و در نگاه هر رشته این دو دودمان مساعی جمیله مبذول افتد خصوص
درینه [illegible] الملک
در دروازه هواخواهان به تحقیق راضی شده که بنای مصالحه

د

برامیخته می‌بخشند و رسم بی نان بران نهاده بجان گرامی می‌فروختند و گوشت
حیوانات غیر ماکول اللحم را اگر بفرض محال بدست می‌افتاد و انرا لبان
بره و گوسپند نشان نموده بسان تحفه گران مایه نهانی در معرض بیع
در می‌آوردند و مردم شکم پرست که از گرسنگی چشمی سره پیوسته بیک سان ابلک
نظر بیکسان از پی کمان گوشت چون تیر بر بایند لمان میدید و بدانرا باندازه
دسترس خرید می‌نمودند و چون بمعامله ساعات ان متاع گرانمایه فروشندگان
این کالا را رحمند و الامر بسوالی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را
باز خواست شنیعه سیاست بسزا رسانید بمحض سخن از حیص و بیص این مخمصه
مخوفه و مهلکه مهلکه جمعی که قوت حرکت و رفتار داشتند بقصبات آباد هندوستان
که ارض الله واسعه عبارت از انست پناه بردند و اکثر مردم شهرها و جمعی
کثیر از اهل اعمال خاندیس و همچنین اهل گجرات و مضافات ان بمحض عنایت
و عاطفت حضرت شاهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت
ایزدی است ازین بلیه جلیله عظمی و طامه عامه کبری نجات یافتند حسب الامر الحکوت
در سایر شهرها عموما و در شهر برهانپور خصوصا لنگرها و آش خانها برای
اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد و هر روزه از سرکار خاصه شریفه
انواع خوردنیها مهیا ساخته عموم مردم را بار عام میدادند و سوای این روز
دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار روز بروزگار عید ابدی
هفته‌هاست و هر روز ایام عالم شهرت پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف
مقرره بمستحقین و مساکین شهر برهانپور قسمت می‌نمودند و فرمان همایون
شد که بجهت رعایت رعیت و خراج تحقیقی کلی از باج مقرری
داده بجاه لک روپیه معاف شناسند و آنچه حسب الامر و حسب الحکم اشرف قایر

بکار مردم چون شجاع مردم خوار با دم گزیدن افغان و جنابه از زیر و پشتی نهانی
جز با توانایی و سستی بافته از سر او و در لمکیدن است و بدر و با و بر فرزندان عزیز
و جگر گوشگان با زیر و زبر و چو در از زنده از یکدیگر و ندیده فام میخوردند و در بین
با بیحیائی ستوده اطواری که در پستی که دار برابر است گفتار نسبت با دو جنابه و ق
مینوا دو سبتاج رفته و زعلین کرمی نگاهی بخط علم و در جواهر مجله ما پوشیده
از مردم زود شناس زود و موکشاده و بر سر کوی و برزن داد و داد و جوارح
و داده بینا و وستدن نموده و چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر
شد که از جور و ظلم حبوب و عدم انصاف و مروت ایشان الظلم میانه
تطاول ایشان در حق من با این غایت القدر تجاوز نموده که جگر پاره ام را
بدست لگاه برده مرا بجور بزه مطلق جا جسته که استخوان از زره نیز در کا
من نکرد و بنزد الحی اهل کار [illegible] قدری کشید که چون صیدها بدست بیمی افتاد
اگر مردم ما بیند که کسان حیفه مرو را شکار از مرده از زور کاذ سیر سبز و ند و حی
ربایش از ستای حیله تور اب که با السمک سماک بر در بام افتاده این ری
خاک را برکشی از روی خاک ساخته نوا از حیفه برد در چند بگاز بیشی فتور و کا
کبود در پسند و یا انکه مردم مطلقا نزد فن بوی معیقه نمی شد [illegible] اخیار مردم
دین و لاکین سبلی بسلین نموده بلایار مرده در اینجا کنسیر دی سو حله
البتس جوع جوال برده بر سر قسمت آن یکدیگر دار نهادند کنار حتیکی
و با کار رو در خطا براه بدو نبا فتند بر مردهای جنگ شده و بیزنیه را از یه کودکی
دآلوده عادت زیاد بر کناره گیر داران اهر دو کور دلگار بر فرزندی اهل
دباجز ایر بهر سخندان نمی آسود کان نمر داز را که از طول العقابی روز کار
ذ با آورده که نامی از آبان بر بلبل [illegible] بید در میان لئ

با وجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه
راه باریک تیغ سرکه در آن تولد این قضای بد سریع الدم مصائب نیز بر اهالی وکش
نازل گشته بود و هر روز قافله در قافله مراحل وادی نیستی می‌شتافتند چنانچه گروهی
که از زیر شمشیر می‌جستند از آنکه قوت رفتار در پای فرار از وبا و علت نبود بعضی
از اوطان تغریب و برخی از دنیا با حسرت جدایی وطن می‌نمودند و از این
ورطه کسی جان برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت نداشت و تحصیلی نیز از
سه خاک نایبی از بی‌نگاه عالم هر گوشه کفی از تخم آدم از بس در کوچه قریب
مرده افتاده نشان از کوچه تابوت می‌داد و بیابان شبیه ساحت دود نیا
پر و خالی شد بار مولد و زحمت و بنا بر آنکه نزول حوادث جبار بر عالم آفات
از نوع سموم خالی نمی‌باشد سال دیگر از بارست قریب جوز آفت
و بلدی قحط و بار رفت نیز از اطراف و کن مثل حالیه محرات نیز از
نموده با اهل این ولایت همان گونه بلا مبتلا شدند چنانچه
مردم این شهر و سایر برکات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک
چندی مانند اغنام و دواب از حشیش خاشاک کامیاب بودند و چون این
خوردنیها که در آن اول بود سبز از هیچ و بنا و در افتادند مدتی ندیدند عوام از عدم
ثروت و قوت چون مردم خاک خوار از غذای خاک آب ایقان نمایان آتش
جوع سیر بودند بخورند که هر آنچه در آن مدت زیاده از بعضی سالها کروش
جرح و دوار خاک مردم خوار را دمی کرده بود و بلکه از نقصان آدمی دار قحط
خوردن خاک بلدی بجا آورده رنگی که فقیر و غنی بود بخوان
رزق از دهم خوردنی بود نظر ما قرص مهر را کرده بار راه نیان نشیب
فلک هم گشته محتاج لیس از آن همیا بوده خوانه و ارزاد میشبانه

سلوک می‌نمود و هنجار رای و صلاح و اطوار بر نهج مستقیم عدل و قرار از نواده‌ها بجای
مراعی سلوک حضرت بر و بر و کار بری می‌نمود و با این همه کفایت نا کرده افاغنه را
بجمیع نا به فتنه و فساد و بلا و عنا دلبود و ند و ز ولایت خود را و حمایت خود نیاو
داد و دور تقویت آن فتنه تاختند که اختلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد
روزگار و علت تامه سوء المزاج سلیم و تباه می‌نمودند تعذر امکان کوشیده
در این چند باره خود در استیلای بلاد و اماده انیلاد ساخت لاجرم حضرت جبار
منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او گشاد و چنانکه بحث دادم سیاه
بستان از سبزه‌ها و زریدن سحاب‌ها ابر در سر بازار از انفعال شبات باز گرفت
و تا انقطاع موسم ساحت شکستیان که زمانی که پیوسته از انفعال بر منظر گو
گیره نبوده بر شحه دار یم بلند بیم قطره شبنم نرسیدند الآن که گویا درا
دران شال بحار را نیة بالجمع وفات الیسی گرفته بود و با شفای سحاب ابر
ابر در بسته و از دین روز رفته رفته گونه زنگاری سبزه گاهی گشت و در صحرا
و مرغزار جنبا ملون و کهسار زار د فرط بی ابد سماهی کیا سیاهی گردید چنانکه خیز نهان
بهی خشمان لا بینه کلام الوطلب کلیم در ین باب میگوید نشان
را خود یاد از آن انجبان رفت که کیفیتی برج ابر از آسمان رفت تا بخوا
اگر قطعه رزینی حلوه میزد و قدی بلند آنجا همچون کاغذ باد اگر یک قطره
آب الماسی بود چون آب بلند بر دل هیل بود گله با این علت کلب
غله و کمتر سستی غله‌ای گشته که عاقبت الامر قحط منجر شده آن بلد
بمقامی انجامید که کار از شمار و التعداد عدد اموات در گذشته رسم
دانوم و تکفین و دفن از میانه برخاست بل بنا بر انکه موت عزیزان
میشد لوازم تهنیت بجای تعزیت بجا می آوردند

بکرات اعلام رفته [illegible] درین اثنا که مخالفان بحدود رسانیده اند التماس است
که بمحاصره قلعه پاتری وارد مطلقاً اثری بر آنها مترتب نشد اکنون که فتح دهار
ور بنصیب صدگونه منصوره بنصیب اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده
بتقدیم رسیده اینمعنی متوقع که عنایت از التماس قلعه معهوده درینوقت صورت
پذیرد و مبارزت التماس است که درینولا چون عساکر منصوره باراده تنبیه بقیة السیف
غنیم نابکار بجهات متوجه اند شما درین حدود اقامت نموده و مردم خود را فراهم
آورده مترصد باشند که هرگاه آن گروه ادبار آثار در مقابله اولیا تافته اینک
برآیند باید که مبادرت نمایند سر راه بر آن بداندیشان بگیرند با افواج قاهره خود را
از عقب ایشان رسانند و باتفاق همگنان را در میان گرفته و بمیانه بر عزایم
آنگاه که شما مصدر اینگونه مواضع اینچنین شده باشند و درین صورت صحة الثانی
بدرگاه والا عرضداشت نموده در صورت قلعه دهارور نمایند و بنابر آنکه
در نظر انور جهانبانان جهان بخش محیط هفت کشور بلکه محاط چهار دیوار ربع مسکون
وقوع بقطع مهمی موقوف نبود و با این همه گفت و شنید زبانی مختصر رسید یقین
که این التماس بموقع قبول خواهد رسید مجملا اعظم خان فوج عادل خان را
بقصبه پاتری و بر حصن منعطف عسکر اقامت اثر از مقام دهارور کوچ نموده
برابر مردم نظام الملک سمت قندهار شتافت نظام الملک از جا در آمده پیکار
صلاح بر آن دیده که با افواج عادل خان از در مصالحه در آمده و قلعه شولاپور
را بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان در آوردند و باتفاق یکدیگر
بمقتضای مصلحت وقت کار کنند [illegible]
[illegible] چون نظام الملک تیره سرانجامی و بد فرجامی قطع نظر
رعایت جانب سپاهی بجا نیاورده بر عهدهای مبرمه ملوک عهد ماضی

و مقتضای مقام بود بر زبان آورد و چندانکه ـــ بیان با التماس مبذول
شده آرام جای دم گرفت آنگاه از سر نو بر سر والدهی ایشان رفته و
پیش دست خلعت فراخور قدر حالت با ایشان داد و چون از شکفته
جبینی اعظم خان رو دستور یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی
تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک‌بخش کشورستان
عادل خان را بشمول عواطف از سایر دنیاداران دکن امتیاز داده
بمراحم نامتناهی مفتخر و مباهی ساخته اند چنانچه محال متعلقه بدو بازگذاشته
از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع ملک نظام الملک ازانجمله قلعه‌ها دور از رسیدگی
بود عنایت فرموده اند اکنون که فتح قلعه مذکوره بنصیب دولت خواهان
شده اگر عادل خان را بوفا وعده سر افراز سازند ایمعنی باعث
نومیدی و حرمان بنصیب او از عنایت بادشاهی خواهد شد و اعظم خان
کفیل فرمان عالیشان بر جمله صادر شده که هرگاه عادل خان درباب
استیصال کلی نظام الملک با دولت خواهان دم از وفا و وفاق
زده با ایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق
نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او درآمده
در باب تسخیر قلاع مفتوحه بکومک همت او اقدام نموده بعد از فتح باو باز
گذارند و در عوض این خدمت کلی عساکر نصرت مآثر در وادی تعاقب
غنیم تکاپو نموده و برابر ایشان تاخته و مکرر طول و عرض این کشور را زیر پی
سپر ساخته آن گروه تیره فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند
مطلقا عادلخان در این ابواب مقید بمعنی نشده چنانچه بایست در پیشرفت
قدم پیش نیامد. روز بر مزید و احسان که برگزیده ستوده بندگان این آستانست

دریافت حضور امتیاز یافته در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد
باستصواب رای صواب آن خان کامیاب بعمل آرد و چون اعظم خان
بر این مضمون وقوف یافت با اینکه میدانست که او از ظاهر اظهار
وفا و وفاق مینماید و باطنا از در نفاق با نظام الملک اتفاق
تمام دارد و باستیصال کلی او راضی نیست بنا بر اخلاص عقیدت
و ایثار که از ستوده انتهای قول پسند ارباب خرد و ارجمند است
و سرمایه خصال محموده شیوه‌های ستوده سرداران از مکنون
ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن نحکم بالظاهر عمل نموده و
بتقریر و تدبیر حکیمانه جواب بی تکلف مصلحت باز داد که درینحال
عزیمت تنبیه غنیم بهمت تصمیم یافته توقف جز صورت تقاعد از انصرام
قرار داد خاطر دارد و موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده
از روی نهایت خرد پسند افتاده هرچند زودتر بجلدی وقوع در پیوند تعجیل زینت
پذیر گردد و نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید بالجمله چون از بدو زمان
از راه استقبال اعیان موکب اقبال و بدیره و جوه جبین دولت پذیرای
امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم جبن ذاتی و ضعف
نفس و بیدلی از غلبه بیم و هراس بیقیاس که با اوی از کمال شکوه شان و صولت
و علای دولت شده با بعضی سلاح دار بمجلس اعظم خان که در آن روز
... مرتب ساخته و جشن و ... مزین نموده بود در آمد و اعظم خان بنا بر
... همراهان او باعث مزید حسن ... و همگنان ... که مبادا
... او ... اخلاص ... نموده و متعهد از روی ... همراهی بمقام ...
... التماس ... سخنان ... آمیز مناسب وقت

مشرف بر کرانگر تسخیر شده بود بشتافتند که [illegible] باب و سپردگیها
نمایند و باین حرکات ناموقت باعث شغل قلب مفرکنده که خاطر دولتخواهان
شوند خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب ایشان کرده نموده ازانجا کوچ
کرده در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سرلشکر عادل خانی
که دران نزدیکی از اعظم خان درخور رست حضرت ملاقات نموده
دستوری یافته بودند ان خان عظمت نشان رسید خان مذکور همانجا
توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوی او یاقوت خان و داود و اجرام
و کهلوجی و جمیع امرای دکنی و حبشی را همراهی ملتفت خان خلف خود
و چندی از اولیای دولت باستقبال فرستاد و او را بدین
مایه احترام بلندپایه ساخت و باعث آمدن رندوله خان آن بود
که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و بدرکش فرهاد خان
بحراست محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است
فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ
دارند و درباره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک
که بشاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادل خان بروی مرحمت
فرموده بودند کوشش کنند بعد از آمدن به اعظم خان نوشت
که چون عادل خان درینولا نیازکی و در سلک دولتخواهان
درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمعیت سپاه را که در جنب کثرت
موکب اقبال حضرت سلیمان مکانید قدر و مکانت حسب معروض بدر رود
بخدمت رساند مشتمله بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت
ابد [illegible] و الحال این بنده درگاه درخواه اندازد که باذن

داخل قلعه شد تا از رفته قریب دو هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده
دست بغارت و تاراج بر گشادند و در اسباب بار و اموال بیشمار از نقد
و اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیورهای گرانمایه و ظروف طلا
و نقره و مستور و موروثیها و امثال اینها بحوزهٔ تصرف سپاهیان در آمده
در سر تا سر قلعه از باب قیامت و طاق و ناطاق بنا بر دست انداز
ارباب تغابنها و نهب و تاراج رفته آنچه نام مالی بر آن توان نهاد که و از بنیاد
آن بر آمده بوم و بر و دیوار و در حصار یکبار روب غارت پاک روب
گردید چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته بربنده ای معلوم نشد و منحفظان
حصار را زنده و دران گرفته با سایر عمله و فعلهٔ قلعه با اهل و عیال و سپاهی گر
شدند و اهل بیت با بسمن عم ملک بدن و جده مادر نظام الملک
بدست در آمدند اعظم خان چندی از ایشان را که نگاه داشت
آن ضرور بود نگاه داشته دیگر اسرا بنا بر درخواه امرا و کنیزها بصیغه صدقه
رهائی ازاد ساخت بعد از آن بسرانجام ما یحتاج قلعه پرداخته چندین
سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود و هفتصد تفنگچی و باندار و توپچیان
با حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته
تا بنای حصار سردار زبیر عبدالله مرصوب مقرر ساخت و بعد از فراغ
خاطر فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت چون بعرض اشرف رسید
خدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمتگذاران
تحسین و احسان بی پایان گشتند افواج نظام الملک که سرگروهی
آنها در اقامت در گشتند بمجرد استماع این خبر از آنجا کوچ نموده
قلعه قندهار که در آن اوان بمضیق محاصره افواج بادشاهی در آمده

از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه جوبره که توالی ملچار چنانچه
کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی
خصوص امرای دکهنی بنا بر دشواری کار در حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده
باتفاق میگفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت کار را بکلی از دست
و درین معامله پا فشردن سررشته کار رجوع از دست دادن است لیکن ازانجا
که اعظم خان را بخت کارفرما و اقبال راه نما بود مطلقا این سخنان را
بسمع رضا اصغا ننموده و در خاطر راه نداد و بلکه هم چنان بر سر کار خود بوده
مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جهد می افزود و دران چند روز جمعی از پراکنده
گویانرا که خلل در رسوخ عزیمت می آمدند و جمعی را بهر گوشه متفرق ساخته
خود با مردم یکدل سر انجام کار ولی نعمت خاوند را وجهه همت بلند نهمت ساخت
و از صفحات صحایف اعمال و جرائد مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل
درشت ابله و سستی و ضعف مطالعه نموده یکبارگی بنای کار بر سازی یورش شد
و با برادر روز دوشنبه بیست و ششم بامداد باهمین عون و صون ایزدی مستظهر و معتقد
گشته رو بسوی قلعه آورد و سایر دلیران لشکر بهیه مجموعی از جانب دروازه
دیگر که انکبند و جریده سمت ابتدای یورش نموده متوجه شدند و از اطراف فراز
والله دران دمی یکدیگر پیوسته و زینه‌ها بر دو برج نهاده تکبیر گویان از راه پای
حصار بر در رسیدند و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته
و با پر مدارج آن گذشته ببالا برآمدند و برخی بدست آویز کمند هر یکی بالای
برج عروج نموده کار بر این نوع بر قلعه کشائی که ازین رهگذر باید در رسیدند
ایشان دست بر اطلاق تفنگ نهادند و درین مرحمت خان سر از جانب دیگر درآمده
دروازه را از طرف بیرون گشاد و اعظم خان با امرا از آن

سایر غنایم را با ربابت راجع بار کرده نشسته بجهت سرکار خاصه برفیلان
کشیدند و چون شب درآمد بمقتضای سرداری پیاده با براه نهاده اطراف چار دیوار
حصار بنظر درآورده هر باره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه و قیود و قیقه رود تا یق
فکر و تدبیر با مرتب نگذاشته در عین بتعمیق نظر در تحیح بیکه و سرکنیده و نموده دید
ه ممکن بود که ازان فرصه یافته ناگهان بقلعه درآیند بنابران در حال بیلداران
و سایر حمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گران منددل وداده نیرو
دل افزوده بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلی و اهتمام شکافتن این باز
داشت و دران سمت نقبها قرار داده جابجا آگاهان برگماشت
چون متحصنان میل سیدی سالم حبشی سر را اعتبار دراو و برادران او از
فتن نقبها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم
ن انداز و بندوق و توپ کشایی شدند درین اثنا بنابرآنکه کار اصحاب
سعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد و قضا را از نقاب حجاب غیب باید
شرنفر و نمود که در حقیقت آن ببرج فتح او نیای دولت و علت
جدا شده چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده وانرا
العین بالیز برده بر سر دروازه قلعه نصب نموده روز لشکر ایان
نند وقت خالی ساختن از صدمه آن غلطک شکست
ان برروی برج افتاده از کار باز ماند و اعظم خان
بر ایشان دستور ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفته که فرصت
ال استقلال ساختن او و رفع توپ به آسانی دست
تند چنانچه خان مذکور بعد از وقوع این واقعه روز بروز دروازه
جنبده و در همان گرمی همت خان و محمد شاه اباجی

که نقب و کمین عبارت از بار در ارکان بست که اهل بری خاصه حقیقت نگرو بمقابل
بحیثیت حدید و فرو ختن آنجا فراهم رسید شاد دو و نگاه شبانروز دو آنگاه بر سر
قرار داد معهود آمده توپ تبستل و بدرن فاقان جهنها و همت بسار و نهاد آنا جنگ
آنقدر باقی الحضر محتاجا از قصیه گذشته در جار و دیوار تو دست حصار باید
بر قرار مستحکم بود و چه بنا فت بخا الفان جنید بن بخیق فیقطی در سابات اموال مردم
قلعه بخندق در آورد و در تنسبت به نیازه فلوزاده از جمله قلعه سیاه نصرت
و سگاه نهاده اند از انجاکه را و سر راه بیاسیت و شرط کار گذار خود
با سا بپرسند تا بر درگاه سوار شده نکبا بر خندق آمد و اهل قلعه را که از روی
خیره بسعی بجزیره و کشتی در آمده که تمام ابتدا انداز تو فیق بیاد و تفنگ کرده از انجا
بقرب ربع رنجا ساخت و از باب نفور و اصحاب لشکر عار رحمت اینها را
منقبت چو در لشکر محتاجا یا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب
و اموال بسیار بنما بر در بند بعد از آن نموده چنین نموده فاتحکور بیاد و هایی اجم
بچهار سنگه در صد و سی تا زنشده بخندق در آمدند و آن بیادها که چلدو
جزر که به هنگام گیرو دار با یکی از سنور زمین آورده در مقام شر عیت شیر بر
نگاه و ران باد و بانسی بخشند از شرخان گذشته تا اصلا رست و گریان
شدند و به سگنای عرصه خندق در آمد و چندی از تیر و تفنگ کین کیان
بروح تا نعم جان با خنند و چندی با و جنگ زخمها بکار ری جبار ر بحیر معلی
رسیدن هفت ست و اشتر و گاو بسیار و دیگر اموال در رسانیده خندق
بر آورده و در آزمود ایشان اکثر دیران و نعما یان لشکر دلها و نجید بخندق
در آمدند انچه از صیامت و ماطلق یا فتند متصرف شدند بر وزین مرتبه نیز بیادها
سنبل
سبب بست آوردند اعظم خان بجلدو بجلدوی

ومعتمد خان برسم گرز [illegible] از عنایت خلعت خاص تشریف یافته جواهر کار

باضافه منصب و مرحمت خلعت و اسپ سرمایه افتخار اندوخته بخطاب [illegible]

نامور گشت و کارفرمای مصالح ملکی برازای اعتبار خیره چشمان سرتاپای

نزول و سران جره سراپرده کوشه دروازه قلعه برهانپور رسید و حسد

راس المال عزت ارباب حرمت و سرمایه لقبا ریب ارباب شرافت شود در قیاس

گسیرخان مخالف خان جهان بعد از سپردن بدرگاه والا رسید

خاود و بیان طالب کلیم این گوهر یتیم در رشته نظم انتظام داده بعرض

اعلی رسانید ~ این مژده صبح از پی هم یابد بعد این کیفیت و بالاحد

فرا بعد از رفتن دریا بپیرا هم رفته گویا سرا و حباب این دریا

[illegible]

[illegible]

خداوند سرا زنست و از مزید سعی کارگذاران و میانجی کوشش پروکاران دولت خدا

بلدحرم همه وقت و همه حال بموافقت تایید توفیق بخش مراد خدا وندان

اقبال بر وفق دلخواه درست می نشستند اسباب پیش رفت

بهم السعادت خود بخود آماده و مهیا میگردید شاید صدق

فتح قلعه محال کشا و دها رور است که بکمال حصانت و استحکام

مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آن کمندهای زرد فکر سکندر

ولها گسست و جرهای عمیق دارد و تا حال بصورت فتح آن در آیینه

تدبیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانهای اقبال کارساز

لباس تکرار روز نمود و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان

اندیشه درست بخاطر آورد که بخت نفس و تا [illegible]

این فیروزی که تازه یکی از روزهای اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز
شکر کارساز حقیقی بجا آورده و سر خان جهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه
کامگار برادرزاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاده و فرید نام پسر خان جهانی
که زنده گرفتار شده بود که با خان جهان رحمدار پناه نبرد و دریا برده
با جلال برادر خورد بهادر خان معتمد بیگ تازه خان سپرده روانه حضور
پرنور ساخت ه کجا این سر و اعتبار ستانی مگر از پی عبرت دیگران
سری را که بود در سر صندل بدر روز سالش بیاری بر از کار کرد و شرش ابد
اگر رفت بی نبود و عذر این رفتن این آمدن باید ادا در روز دوشنبه
بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب عبد الفتح اولیای
دولت جاوید نصرت بود و خواجه کامگار سران تیره روزگار را
بدربار سپهر مدار رسانیدند و معتمد خان از همین چوبدار گذشته
با تنگ مژده رسانیدی بشیر بشارت به بکامی که خدیو روزگار در آب تنیع
کشتی سوار از شکار مرغابی صد خوشوقتی و کامیابی فرمودند اداد
نوید فتح و بشارت نصرت نمود آنحضرت شکر و سپاس تعالی و بینهایت
بی‌نهایت و رحمت متعال بجا آورده از روی شادمانی بر رسم معهود امر بنوازش
نقاره شادیانه فرمودند و از کار دولت و اعیان حضرت مراسم
تهنیت ادا نمودند و فتح نامها متضمن بشارت استقبال الخبر این
حال بجهته یمین الدوله ولد آصف خان و مهابت خان و خان زمان
و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال فرستادند و عبدالله خان
بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بیغایت اقرانها بخلعت
خاصگی داده مصحوب عبدالله بیگ با خلعتهای فاخره فرستادند

بپایان رسیده در عرصه پیکار بهیچوجه من الوجوه پای کم نیاورده ودس
پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورده و با وجود ا
چاره گری سعی سود نداشت و اصلا امید مسدود بود و با وجهای فدا
نمار رست و در آمده بر لشکر و پهلو بر نوک خنجر میبرد تا آنکه از اطراف
در صدد مصاف زخمهای نمایان خورده خصوص از زخم رجه ها دهو سکه
کم بیشتر از همه برورده بیشتر از همه کاری افتاده بود و از کار افتاده و با وجود
این حال تاب و توان خویشتن داری در رشت ازحد در رفت واربابی
ورنها بدارگاه اکثر و اولوبران که چون ورشنه بخون تشنه بودند تا رسیدن
سید مظفر خان ایالتش پرداده برجهای بیابه سوخت خاک وجود
صرفنا داده اند در آن میانه قریب بیست سوار از همراهان او خود را
کنار زده بیک تا سر تیز برده و بکار خود رفتند دیگران
قرار بخود قرار نداده اند و با محکم نموده قطعا بلعرند بیدو بر سرفان
ره در پای تیغ سر بر نهادند ثبات قدم ورزیدند مثل عمر سرو انده و جنگ
از کشتن و مردن اباو ورواره بکرده پروانه وار خود را
بر شعله تیغ آتش امیغ زدند و از موکب اقبال درین جدال
ولد سید عبدالله نبیره سید مظفر خان با بیست و هفت
سر دوازده جان باز زد آده سرافراز جاوید چون تا بنا
بن دیگر مجهود پیری را بخطر زخم نمایان رسانیده را ثبات
شد دراین وقت که گر بر داران سرهای ایشان را باده
جدا ساخته بر سر نیزه کردند عبدالله خان بهادر
بر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده لشکرانه

وازین جانب دولتخواهان در روز دوشنبه چهاردهم [illegible] ماه که موافق غره رجب است پیش نهاد همت ساختند که بهر صورت که رو دهد امروز مقابله او را یکرویه سازند و بحکم این قرار روا از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گردان سیل وار بی شتافتند نخست سید مظفرخان با بابا و مهوسنگه و دو صد سوار گرزدار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر آثار به آن فلک زده برخوردند و آن بخت برگشته با عزیز نام پسری که از اعزا اولاد او بود و جمعی دیگر از افغانان و ایمل از عمده های سرداران او که با او پایداری نموده بودند بنا بر آنکه فیل بر هلاک پیاده دست از جان شسته بودند و فیل را پس رو نهاده بر پشتش راجپوتان [illegible] از پشت پیاده شدند و تیغ و جمدهر بکار نهاده با فوج بادشاهی از روبرو گشتند پیش از همه مهوسنگه با چندی از گرزداران بشدت سعی نموده با ایشان بدار و گیر در آمدند و از غایت جرأت و جلادت در عرصه کارزار چون کمان به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه در هم آویختند سنانها ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند در آن نوحه شور زیر انگیختند که در جسم محشر بکر ریختند [illegible] لب زخم بر تیغ گفت آفرین [illegible] دلیلان [illegible] خدنگ کمان ز مغز دلیران [illegible] درست کین [illegible] بود بر مغز گوئی زبانی [illegible] درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه [illegible] شدند ناگزیر شمشیر [illegible] در آمده بودند اما داد کوشش و کوشش داده و با وجود کمی عدد [illegible] کار [illegible] سر از سر [illegible] روبرو [illegible] دران بر دل باید کشند خون گرفته بر خون کارش بر سر افتاده بود و در [illegible] کارشان

بازوکری پشت او بدان سان بود بکار آمدند و خان جهان بانام پسر بزرگ را
از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسیده بود و هرچند زخم نمایان باجار زیادت
قدم را خیرباد گفته راه فرار سر کرد و مطلقا هیچ خیر مقید نگشته قطع طریق
فرار اگرچه فی المثل کام واری باشد غنیمت میشمرد و چنانچه فیلان کوه پیکر که
همراه داشت بحساب کاهی بر بدرشته جا بجا گذاشت بلکه منکوحه خود را
واگذاشت که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته
خود دران فرجه فرصت هزیمت نماید مجملا از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
دلاوران شیر افکن جنگ گیر افتاد و باقی راجه امر سنگه زمیندار باندهو
گرفته بموکب اقبال فرستاد و چون خان جهان گریزان گشته افغانان
همراهان خود را بنواحی کالنجر کشانید سید احمد قلعه‌دار کالنجر سر راه
بران گمراه گرفته جمعی کثیر از همراهان او را بتیغ گذرانید و چندی دیگر را
با حسن نام پسر و توپان طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده
بدرگاه عالم پناه ارسال داشت و خان جهان بکارفرمایی اضطراب
عنان بشتاب سپرده تا کنار تالاب سهنده که بهشت کروهی قصبت
درمیانه بود با هیچ جا بکران خذلان زمین نشین ساخته یک جلو تاخت
و عنان اختیار از دست فرو هشته درین مقام که خاک دامن گیر
گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سر کوچ در گذشت
و از نزول همراهان خود را در میان موافقت و مفارقت مختار ساخته
اکثری را بجدایی گزیدن تکلیف نمود و دران میانه جمعی را که ملاحظه
جمعیت افغانی بلکه رعایت حق نمکدانی ملحوظ بوده ازین رو تا هم همراه
بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی سر خویش گرفته براه خود شتافتند

حمیت سرشت با کوشش و دست بر سر قاآن با علم نموده و سر صدر آن
نقضای مبرم شد و دست طاقت قاآن شسته هیجا با بزو حرز و در آنند کوتاهی
سنجیدن در آن هنگام که زبانه آتش حرب بلندی گرای گشته معامله بداد و ستد
جانها افتاد و صفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگین مانند شیر و ببر بشمشیر
بر اعدا بسیم تاختند آتش کین هنگامه رزم را گرمی دیگر داد و از هر دو صف رزم
جویان شد جور و برو هم شده از فرط بر دیار چندین خانه زین تهی
ساختند و چون پروانه بی پروا خود را بر آتش زده و در دست برد عجایب
دست از رستم و دستان بر فزودند ۵ نهایی جدل سخت بنیاد شد و تن
از آهن و دل ز فولاد شد · چو سیل از دو جانب خرامید مست · بدو بر یلان
هم گشادند دست · دویدند بر هم پلنگ ستیز · چو شیر ژیان دندان گرفتند
تیغ · چو برق از رگ ابر بهر مصاف · بر دن جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و تیغ کارزار که شد تیغها جفت مقراض و از
در آخر کار بهمین چهره کشا توجه آن نظر یافته تا سیه جدائی شاه دلیر و راند
تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت تماشا کرد چنانچه اندک مایه ملازمان سپاه فیروز
کار از اقبال جدید روزگار اکثر آن زیاده سران رزم از دست تاب
سر باز کشید و از جمله نامداران عسکر ظفر آثار شیر را در جولانگاه عالم
مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود بر روز عرصه جلدوست نقد جان
تاخت و همچنین برادر او کا در بیره الیشان در باری در بارده کشش
و کوشش های کم نیاورده تیغی چندان زیاده سران مسافری ملک عدم گشت
و خود نیز بسر پرسد حق گذاری نهاده یکبار اندرون خان جهان اکثر ادم
مجروح دیده خصوص محمد نام پسر او و صفدر زهیده که نبردی

بار

از وجود نابود دریا عبور و در آن سرار ه آتش باروت فرونشست خان جهان
و از ره عبور و فرار کرده بیهوشی وار زمام اختیار خویشتن داری از دست
داده هر روز بشتافتی بسر میکرد و موکب اقبال از دنبال آن ادبار
مآل برسبیل استعجال مراحل پیمود و سیر هم بهم موضعی از اتصال سند بردریا
نزد گروهی بسنده رسیدند و بنده های بادشاهی خبر یافتند که مسافت
میانه ایشان و آن سرگروه کوته اندیشان زیاده از دو کروه نمانده
بنابران بیدرنگ با یکدیگر در معامله او از روی عجلت تمام رو براه
سرعت نهادند و چون خان جهان از وقوع یورش گردان ملک‌کوب
با هجوم حوادث روزگار رو بپایمال و ست براوقات سیلی و تیار شده از یلغار
پی در پی سیر کوفته گشته چنانچه سواران از کار مانده و در چهارپایان
قوت رفتار نمانده معهذا از جمعی بسیار همراه درشت بنابران فرار
روز دیگر برزابی شده ازین ره جمعی از افواج قاهره خود را زود
بر او رسانیده و از همه پیش مقدمه جنود فتح و ظفر نسید مظفر خان که همه جا
مانند طلیعه بخت بلند پیش پیش موکب اقبال می‌شتافت بدنبال آن برگشته بخت را
دریافت و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر باو رسید یکباره
از کار رفت و با وجود کوفتگی و با وجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار
آزموده جان نثار بر سر راه سپاه ظفر پناه پای قرار برجا و استوار در
رزمها برآرایند که مایه خزانه که از بر دوست بقا با زراع حوادث شده بار پیاده
تا چندی از افغانان زبون رستم بیس فرستاد و خان فیروز جنگ دوران
ستهانیت هاشمی زالکار برده با صدمه شیر و صولت برق بر جبل الکی
با جمعی سوخته حمله آور گشت و از آن طرف خان جهان با افغانان

در صید زادن بود که از هر که رو و رهد با قدام عذرخواهی پیش آمده تقدیم خدمت
راه جو و باک بستار و دور پولاد که خان جهان فرود با قدم تملک آنشان نهازه
خورشید که از کاپیسه سر برآمده و در رمضان که برشته از خدا متحرست از
لطائف غیبی شمرده با فراغ آراسته خویش غره بهمن ماه بیکاهو در آمده
بسر راه پریشان گرفت و حشت بدر با که چند واول بود بر خورده بود
و خورد و ندارند انس [illegible] نا فرده عزیز که رسائی و این لشکر هوشنها
درکال سرهتی هوش سرشار افتاده بود هم قابه رجوع بکرماجیت حمله آورد دید
و در این حالی که او سرگرم جابجا زیر شده در برابر حریف اندازی بود گفتار ا
تفنگی غیبی که از پس [illegible] این مقام بجا آورده اثر لطیفه غیبی توان فرا دید بر سر
خورده بود باری [illegible] شد و چون در باد [illegible] سفینه عمر [illegible] افتاد
در زیر باده [illegible] ها و حباب [illegible] کاشته سر [illegible] بر باد هوا بر داد افواج منذیله
بکایک سردار بین فوج خان جهان بود از اطراف بر سر او در کشید
و خان جهان و بهمن میانه قرار یافته و برکنار عرصه رو داده جان بهشت
از میان تیر زبر و زین حقیقت [illegible] بعد از ظهور قرار خان جهان رو نمود
فرزند بجهاز [illegible] افغان تا یک [illegible] و با [illegible] شده دو بیت [illegible] در حوض
کارزار مقام و ایشان بعیار [illegible] آمده [illegible] سپاس گذاری حقیقت نعمت [illegible]
دران نعمت خدا دید بجا آوردند چون این قضیه که از اتفاقات خجسته روزگار بود
بکرماجیت [illegible] گاه معروض [illegible] سر در پای [illegible] ارسال [illegible] هم
همین [illegible] گاه رسید چندی [illegible] سر را [illegible] افتاده [illegible] دست یافت [illegible]
[illegible] نا سر [illegible] یافت و بکرماجیت بخطاب [illegible] نامور گردید
و شمشیر مرصع و نقاره [illegible] ارزانی [illegible] حرف جوی [illegible]

مجلس مقدس نموده بودند و کف الخضیب مستجابه دعای دولت جاوید مقرون
برگشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلم عمر ابد طراز آنحضرت که با بقای
بقا امتداد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد و قایم بر لیل و نهار باقی باد
زیب ترتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار در برج کرده میزان تحویل نمود
و پله برابر را بزر و گوهر آموده خواهش ایشان را بنا بر انجاح حوائج نیازمندان
نوع بشر بر رسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق
با نعمت کشور قسمت فرموده [illegible] دریا خان [illegible]
سه کشد آدمی را به جذبه مزبور یکی آب و روزی یکی خاک گور [illegible]
دو کس که سالها از ملک دکن پشت پا جلو رسیده و قسمت دریافته از جا آورده
تا آنجا که میخواهد میکشد و در هیچ مقام قرار آرام و قرار نداده کشان کشان
بان مقصد میرسانند چنانچه خان جهان کافر نعمت و دریای ناسپاس را
که جا و به خاک ولایت کالنجر و بندیله کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبخور
حسرت چشمه صدید و حمیم از راه این دو سه زبان بجانب خود میکشند تا بتوجه
نحوست از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص و منزل
معین در نظر داشته باشند تا هم و سرگردان میگشتند تا آنکه دریا بشوریده سرکه
پیمانه عمرش چند روز پیشتر از خان جهان پر شده بود در تپولا در سرزمین
بندیله سر نهاد و خان جهان تیکدو گام آنسوتر در نواحی کالنجر گردن
از بار سر آزاد ساخت و تفصیل بیان و کیفیت قتل دریای بدسرانجام
آنکه چون سابق که از خان جهان بر ملک بندیله افتاده بکرماجیت پسر
ججهار اخلاص عین نموده سر راه برون گرفت و از توجه او و پدرش در
موقف عتاب و خطاب پادشاهی در آمده همواره جانب عجز میل [illegible] پیوسته

که بالی صیت موجب گرا افغت تائید آسمانیست اصل وجه و آن بدگوهر را از بیخ و بن
برآرند و آن حضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام
سپاه نصرت پناه شده بعد استفسار از خبرشناسان ساعت مسعود
بجهت شروع این مهم خود اختیار نمود روز نهم دی جندی از امرای عظام
و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکاداس تهاموسنگه ولد اکد
و یکه تاز خان و شیرزاد و واکرسین و سیام سنگه و جگنات اتهلا و ایرنگ
با صد تن از گرزداران شیر افکن جهان تاب اسفندیار دلیل تعیین شدند در
درین فوج تعیین ساختند و مقرر فرمودند که براه بجاکده متوجه باید گردند
و نهم که محال افغان خبردار بوده برابر آن گذره اد بار نزده روانه شوند
و چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه نالکانون
بعبد الله خان پیوست و فی الحال از ان مقام طبل رحیل به سبیل استعجال
کوفته لشکر جناح و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم ماه جون بسر پنج
رسیدند خبر یافتند آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال
بدانجا رسیده اراده ناحیت شهر ورشته اند و بحسب اتفاق عبد الهادی
ولد صفدر خان که از جانب بدان بدر حاکم ان محال بود با جواهر و با
گروهی دیگر چهار گروهی قبل از وصول آن گسسته امید داخل شهر شده
توفیق حراست شهر یافته بود آن مخذول چاه دیوار دریافت بس نهاد خاطر نمیند.
شده ناچار با نکبت آن حرمان از انجا رو بر نواحی دو حلقه نیل سرنگار
خاصه شریفه که شکارگاه و شغلی تجیر بود بدست آورده رو بوادی فرار
داده ره شتافتند در چهارشنبه ۲۰ دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه
که سعود آستانه انواع اقبال سعادت نثار

بعد از فتح قلعه را بمیر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداری آن ولایت را بلطیف
قلی بیگ تفویض و اگذاشت نومید شدن خان جهان و دریافتن و رفتن بسوی
مالوه با جمعی از سوارش انگیزها از آنجا که خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت
قضیه الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدیگر اند مشار الیه در یک ماه مطلقا از هم
تکلف بدار زند و رسول الدنیا برآنکه از سامیتان فرد سوربخت بدفرجام که بسبب
وقت بی نظام افتاده بودند سلسله نظم حوالش نیز از انتظام رفته چنانچه بتر تا سر
این دکن نیز بعد از شنیدن خبر ورود شوب انگیزشه کار بدان کشید که ملک و مال و بیزیه سالان سلسله
یکباره بعوض تلف در آید لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نبود داشتند
از راه دوربینی بخاطر آوردند که مبادا اخلاص خویش در گرفتاری ایشان دیده
سلامت خود را در تسلیم آنف بداندیشان اندیشد ناچار صلاح کار فاسد
خود در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان انصار جد
استمداد نمایند مجملا با این اندیشه ناقص با صمد و املی و سایر افغانان
از نواحی دولت آباد بیورش شتافته از آنجا براه دهرن گانون و چوپره
و ابه یا برور راه بسمت مالوه گردیدند چون در علم قدیم تقدیم این امر که شکست آثار را
از استیصال این گروه خذلان مال بحسن سعی این دو سردار نامدار
یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود لاجرم در باطن
اینمعنی علت شده بظاهر انغارضه که سبق ذکر یافت گشته این دو سلسله
از بالاگهات بدرگاه معلی آمده بودند بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت
حال خان جهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از بالا
گهات بتعاقب او مامور گشته حکم معلی بشرف نفاذ یافت که از هر جا ایشان قرار
بیکدیگر بپیوندند در استیصال آن بدنهاد در اسرع بنها دست زنند و به نیروی اتفاق

و جمعی از سرداران امجد و دستور که تمام صف نبرد و سبال قتال آراسته
به رزم و دفع ایشان آورد و قبل از آنکه دلیران از هر دو سو با هم برآمیخته و دیگر
از زیر نرد پیاده و کمان سپاه بوکن برسم معهود تفنگ باز و دنبال اندازی کرده
از برج و باره قلعه نیز از رکاب بر شعله بار توپ و تفنگ را لاابالی سر بر اولیای
دولت ابد قرین باران ساختند و درین حال باقرخان فوج هراول را که با آلایار
محمد شریف خویش خود بقرار و رشته بود دید اقوم هراول مخالفان را فرد ساخته
خود رخ بقتل آن گروه اوباش نهاد و هر دو یکبار رکاب برانگیخته
بر قلب ایشان که مشتمل چهار صف پی در پی از سوار و پیاده هزار بود تاختند
و آن تیره بختان را که تاب صدمه اولیای دولت کشته برق صولت نداشتند
در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته
خلقی بیشمار گرفتار شدند و باقی ایشان پراکنده و پریشان گردیده پناه
بجنگل و کوهسار بردند و غنیمت بسیار بدست ارباب تیغ و تبار افتاده
باقرخان از آنجا که راه سردار بسب بگذاشت که خاطر مستحفظان قرار گرفته
آرام پذیر و عنانبران همان با ما تاتین دیوار قلعه یک جلو تاخت و عده دلاوران
عسکر فیروز نردبانها که بجهت این امر ترتیب داده بودند بر گردن گرفته پیاپی
حصار رسانیدند و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو بر آمدن برج و باره
آوردند و نگاهبانان قلعه که بر کنگرهای برج ایشان را با بکوادن کرد بیند بمجرد ملاحظه
این حال از کار در رفته یکباره دست و پا گم کردند و چاره خود در زنهار طلبی دیده
ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کارزار در روی بیکار برگ کاه برگیره
بدندان گرفته در حضور بیت طلب امان نمایند عمل نموده به تسلیم کلید قلعه در
دار النجات سلامت و امن آباد عافیت رو بر روزگار رجوع کردند - باقرخان

ی خاطرپسند و دوران بار دللاو نیز صورت جمعیت و بنا بر رفع
ن بستانها نیز با عمارات عالی و نشیمن‌های دلنشین بوضع
مرغوبیت نزهت پذیرفت بلطفی و زینتی که مشاهدهٔ اطراف
ه از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و اربال
ت فرابرست و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ
ها ز تحریر بیا دریا و مبیرد بلکه از روضهٔ رضوان و جوی بهشت
صه در موسم زمستان که آب آن رود با فراط و تفریط فصل برشکال
بت و در کمال اعتدال می‌باشد چنین سرمنزلی پسند جهانبانان
باغ جنان کرده جنان بهشت بطرف البنا رشک فیض رحمن
دن آن هوس از هوس از سوانح اقبال این دولت ابدی
صوبه اودیسه چهره نما گشت شکست لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح
ده توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقرخان متوجه
صور کرده که بنام بانیه آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد
ده چون نزدیک رسید شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنابر آنکه سامان
رانجام قلعه‌دار خصوص استحکام برج و باره و سد مداخل آن بر رخنه
کماینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود بخاطر جمع با جمعیت تفرقه اثر
زار نواز قریب سه هزار سوار و چهار هزار پیاده جلد جرار بکار فرمایی
مستعد شور جبهه و مقابله جو اماره مدافعه و در مقابله موکب اقبال گشت
ا بتحصین حصار نموده چنانچه هم وگاه باهنگ جنگ صفحه زمین دانگاه
مت تمامی و بیشتر فی قلعه سور صفوف نموده از روی تهور و تجلد

منزل اتفاق افتاد و سه روز در آن منبع عیش و نشاط و بساط فسحه
و بسیط نشاط یعنی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند بحکم آنکه
سامعه از شنیدن اوصاف مرغوبه آن جا به لذت می یابد که دیده
از راه دیدن و از اینجاست که اهل تقریب از طرفهای عجیب کشمیر را
که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره نگذاشته اند
لاجرم درین مقام تقریب ذکر کیفیت آن نزهتکده عجیب نظاره
قرین این حسن شریف را ارمغان نصیب شنونده به تعرف مجملی از خصوصیات
آن سامعه افروز مستمعان میگردد و این کلک زبان بدایع اینگونه بیانا
سواد دلکش خال صفحه چمن سرتاسر نزهت آباد روی زمین است با سیم
کرانه بام و بتکده الست واقع در ۳ کروهی پرنال بود که این جلوه‌گاه
شاهد بی نظیر نظارگیان دلربایی است آستانه زده و قبل از آنکه بالقوه
این نزهت آباد عشرت بنا و از توجه این بانی مبانی جهانبانی
بفعل آید چشمهائی بندی بطول چند ذرع و ارتفاع دو ذرع بر آن
راه در چشمه دیگری از آنها زیست بسته بودند و از آن احداث
ز لب آب زیر نموده چون در ایام شاهزادگی که نهضت برای تسخیر
دکن روی نموده بود و در اثنای تسخیر ولایات که از موکب اقبال
بر این سرزمین گذر شرف افتاد و جوهر قابلیت آن ادراک گردید
حسب الامر قضا نفاذ آن عمارات مختصر معموره به تغییر دست
معماران چابک دست کار در عرض اندک روزگار رسید و تکرار فضلستان دو ذرع
بیشتر از بند سابق بر آن افزوده ترتیب شد چنانچه الحال در باچه بطول
۶ و عرض شصت و دو ذرع به هم رسیده از دو طرف زیر نگاه

از آن

ساخت پیش المعبر راهی ساخته از راه عبور بر عسکر بادشاهی گشوده‌اند و همدران
روز تمامی لشکر از تنگنای گریوه باسانی گذار نموده و چندی از سرداران
غنیم را در حین ستیز و آویز بجنگ آورده در موضع دامسکانون بیست کروهی
احمدنگر قرار نزول دادند روز دیگر در قصبه جاگیر از محال ولایت نظام الملک
نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان بحواله داد و کار استیلای
او از روی استقلال اعمال آنرا متصرف شده بضبط در آوردند روز دیگر
در نواحی قلعه بلیکی معسکر اقبال گشت اصحاب القلعه باستظهار حصانت حصار بالتمام
تجلد پیش آمده ابراز و اظهار جلادت و تقدیم پیشدستی اقدام نمودند و برج و باره
برآمده دست به بندوق افکنی و بان اندازی گشودند اعظم خان بسبب
اینحرکت ناهنجار که موجب آزار زیاده سران سرزده بمجرد آن رسیدن از راه
همت بر تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشته بی ترتیب ملچار
و ضم اسباب قلعه‌گیری برق اندازان و کمانداران را بحمله یورش مجبور نمود
همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی
بپای حصار نهادند با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه
در مدافعه و مواجهه کوشیده دست بازوی سربازی و جانفشانی برگشودند
لیکن بدستیاری عون و صون الهی بهادران بقلعه پا و هرچه که بی‌محابا خود را از آب
و آتش زده و بر روی توپ و تفنگ شده در عرض یک پاس بی آنکه معامله یورش
بطول کشد حصار با آن استواری در حوزه تصرف در آوردند و جمعی کثیر بقتل
رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند تن بقید دادند سوانح این
ایام سعادت انجام بهشت تجسم آذرماه الهی گشتن خاطر اقدس بنظاره
نزهتگاه کره و شکار اطراف او نموده نزول همایون بدان فرخنده

و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین نقره و نشان بمنصب دو هزاری ذات
و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساباجی پسر باهوجی بهمین منصب و خلعت
و خنجر و اسپ و بابوجی و هیلوجی و ناناجی هر یک بمنصب هزاری و پانصدی ذات و یکصد
پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد و دو هزار روپیه نقد سرافراز یافتند چون درین ایام
خبر رسید که خانجهان و دریا با کسان او باز بیکجا پیوسته بجانب سیوگانون
تا این مجمع اقران تحشید ساخته بعد از آن متوجه بیجاپور شده میخواهند دولت آباد را ابتر و کم آباد
سازند لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار که در آن اوان با او همراه بود و
از بیر السوار راهی شده بتجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره ورود با سعو نجاقات
بدولت آباد و ناچار نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد واقع است نموده
او نبود خالی کرده پناه بقلعه برد و ازینجهت که از نخست قدم افغانان در آن
دران نواحی قحطی با رسش شده چنانکه بر بنه رسیده سایر آن زمین کیا از باشی
اقفاد و بلکه معلا نبات برست چهار جنوب والی صحیح یافتن آن و ازین علت
قلت غله و کثرت غلا مردم رسید عسکر چه چاره ای میسر در آن مکان متعذر بود ناچار
اعظم خان استقبال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه
و تادیب عرب خان بهلول را که دران اوان در دهارور نزول داشت مبارک
در نشین پناه همت نموده متوجه سمت مذکور گردید چون موکب اقبال بپای
ان گهات رسیده اراده برآمدن نمود فوج جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر
منصور بجانب کوه گریخته بعهده ایشان بود در راه بر سپاه ظفر پناه نشستند
اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که برابر سایر لشکر آینده برآمدن
کوتل نموده با ایشان بر خورده آن خاکساران را بر باد دادند و آتش فتنه شعله فنا
فرو نشاندند و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوه و راه تنگ بقصبه بحث ...

اکس ازین پیش بدر رفته بود چندان اثری بر آن مترتب نمیشد معهذا از جهت
یاقوت وارد که محلها کانون منزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود
لاجرم بحکم مشورت بیشتر تدبیر و دستور بیرار اراده تعاقب خانجهان بقاعده
ورزیده بازگشت بسوی بیر قرار داد و اندیشه صواب پیشه نمود و در همان روز
له اعظم خان داخل بیر شد یاقوت خان بسر اردوی ظفر قرین رسید و چون
حقیقت واقع از قرار واقع معروض خلافت گشت بادشاه حق شناس
از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بیکی از سرداران و ارباب
مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل
و اضافه منصب سرفراز فرمودند از سوانح این ایام چون ساهوجی بهونسله بعد از
شته شدن جادونرای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود
بود و جاهایی که دست نظام الملک ازان مقام باو نمیرسید گرفته بخاطر جمع آرمیده
ود و همدران ایام باعظم خان نوشته که چون این کمینه غلام را سعادت
هنما و بخت کارفرما گشته اراده بندگی درگاه دارد و اگر از راه خیرخواهی
رگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه
شتمل بر استمالت باشد درخواست دهانیده دران حالت با کمال جمعیت
رگاه می‌شتابد بنابران اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروض داشت
رمان قضا نشان بر طبق التماس او طغرای صدور یافت لاجرم
ا خویشان و منتسبان و دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست
الامر اشرف ساهوجی بمنصب شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت
مرصع و شمشیر و نقاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرفرازی یافت
ا ارسکا یافت و مناجی برادرزاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار

وقت یافت لاجرم میرزا با خود بحساب سپاه دست بزرگ گرفته این پیوند را
عزیمت عظیم الشان شتافته بقدر قدرت و قوت ممکن بود در آمده با سر عزیمت
هرچه شدیدتر تندتر راه فرار سر کرده ناتوان در خود و نیز در چارپایان
ناتوان یافته بیکس شتافته بیک تاز رفته رفته جان بدر برد و درین حال
اعظم خان درویش محمد کنبیسی را با چندی از مردم جلد بیدار و جمعی دیگر
از بندهای پادشاهی بتعاقب او فرستاده و خود نیز با وجود فرو ماندگی مراکب
با جاجران نواکب در عقب شتافت و درین تعاقب بسیدی از افغانان
دیوسار را اسیر و دستگیر کرده اکثر اهل عیال ایشان بدست افتاد و بسیه
مردم کار آمدنیه آن نابکار سواران که بنا بر انزار در حرم کارزار کار رفته
بودند با لباسی که در بر داشتند که در زیر آن در شدند سر بدر برده در
باقی رسیان و بل و درت شتاب جابجا گذر شتند و خانجهان جریده و بسنکها
با بدکنایه مردمی پریشان حال نیم جانیا از میان نگران بردحان
جز عیال خود را بر رسیان سوار کرده عماری فیلان را از رود پایاب
گذرشته و با کمال خواری بی اعتبار درشتی از آن پایه عزت و انجام
رفعت و کامکاری که همه را انبار بر نابسپاسی و جحظ ناشناسی در باخته
بود خود را بدر برده کوهسار را نخزید و کشیدن فیلان عماری را در دوستی
نزد اعظم خان فرستاده با سپاه لشکر بوستگاه با شناه
چون عهد انسی اعمال سرور بود آن نامه شتابان سیاهی بنا و در آن وقت
ظلمت میان جان آن تیره روزان رسیده بر سیاه شب تار روز
آمدند افواج لشکر خان امواج را در ساحل رودی که در آن کج بی
دستوری فرود آمدن داد و چون شب روز و رسید بنابر آنکه این

فتاد و چون آن جای بدراند ایشان میرفتند تیر تفنگی به بهادر رسید کو رسیده
از پا انداخت و برسرام نام راجپوتی از مردم بهادر سنگ مانند قضای
مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضا نازل را تمام
کشد کمند قضا را بهادر را باب حرکت انداخته بود دست و بازو
در آورده جمدهری بر ران او وانداخت چون اندرزان از کار
افتاده زخم کاری نگار کرده و برسرام از شمشیر قدرت دسته و قوت تمام
جمدهری بر گلوگاه آورده کارش را با تمام رسانید و سر آن زیاده
سر بدراختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتری های آن گم گشته
اثر را بجهت علامت بتصدیق صدق تزویر اعظم خان آورده خان بزرگوار
بهادر را بانعام برسرام واداده همان خاتم بدجاملت را بجهت نشانه
فیل او بدرگاه فرستاده و برسرام با سر بی سر را بدر و را با قلعه اسیر بخت
و بهادران موکب اقبال تا سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل
تاختند جمعی انبوه را در طی راه صحرا فرو را به سوار رسانیدند چون اعظم خان
از لوازم تعاقب بار بر در خست بنابر آنکه از یک پهر شب تا چهار پهر روز زیاده
از سی کروه مسافت طی کرده اکثر اوقات شلک شمشیر و تیر و تفنگ
گذرانیده بود ناچار بمصلحت وقت دیدن در بیدکه سعادت میدان
میدان جهاد و بکیر یاران مضطر جد و اجتهاد را چندان ابا توقف
دیدند دستوران نعل از بدر تخته و رسانیدن فرسوده کوکبه اقبال را که جرم ها بدل
جرم ها نعال میرسید و گوهر ستاره ملک فلک میخها بیستاره ستاره نجابت بیع
میزد و بروز آلوده ساز ندرساید که در عرصه ایلچی این ولایت بنابر لشکر ظفر اثر
از رسد و چون خانجهان با الغه السعی همین قدر توقف لشکر رسانیدند

و چندی بین بندیله و بجنوره دلاوران را مبالغه و تاکید تمام بکوه برآورد
تکمان را از بیم رو دل واده بنبرد افروز مقاران اینحال که در اعیان
دولت ابد الاتصال در عرصه دار و گیر داد امردی و مردافگنی داده
مانند کمند بازو بعدو بندی و کمین کشایی گشاده بودند دلاوران
طرف مخالف نیز در معرکه زد و خورد و چون تیغ تیر و خنجر خون ریز دم از تیز
زده زخمهای کاری میخوردند از آنجا که همه کاری توفیق در همه وقت
و همه حال قرین شفیق و رفیق طریق هواخواهان این خجسته نشست از صولت
کوکبه موکب اقبال پادشاه که مانند افواج لشکر با مواج بلا در پی رسیده
ماه تا ماهی را فرو گرفته خیلی رعب در هر اسبی هجوم آورده پای ثبات
و قرار بهادر مذکور از جا رفته بوادی فرار شتافت چون آن مخذول
حرفان جهان ازروی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او
تحور بازو بودند رو گردان شد افغانان زیاده سرا از راه پاسداری
قرار گزیده سر خود گرفتند و بیاد حمله هر که از بهادران پایدار
بپای راه بوده سرگروه بپایان کوه راهی شد بنی عساکر قاهره چند
نازل از کوه از فراز کوه شعله افروز آتش جانسوز کین گشته بدم ایشان
سر و ریلی المعقول لان نهاده بودند که امداد ران قدر اندازان آغاز دار و گیر
نموده آن اجل رسیدگان کار عهد اکبر را در ایران سرآنچه سیاه شگفته
سرگرفته مرغ روح چندین جوان گرفته از آشیانهای تن پرواز داده
برسید اتفاق با کمانهای از فنگ لطایف آسمانیکه اکثر تفنگ ثابت
نیابر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به نشانهای و نشانهای بجای خود و
ی هنگامه رزم که برق اندازان از شیر زره فتیله مهدوی آن

بازار مقابله با بهادرخان و دیگر دلاوران مقابلهٔ ایشان باز درشت
و بهادرخان و همراهان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند
ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند و با وجود
قلت اولیا جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جحیم راهی ساختند
مجملا درین روز دلیران عسکرها و جنود فیروز کارستانی در عرصهٔ کارزار
بروی کار آورده روکش کارنامهٔ رستم و اسفندیار ساختند که روزگار
مضمون آن در ضمن این صحایف یادگار شاهنامه نامی مانند شاهنامه
بر صحفهٔ روزگار خواهد ماند خصوص بهادرخان روهیله که به نیروی دلیری
ذاتی و بهادری جبلی چند کوه پابرجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته
بزد و خورد در آمد چندانکه چندین تن را نیم بسمل ساخته جمعی کثیر را زخمدار
از پای در انداخت و خود نیز از زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته
از پرتو خشم او هما را روی تازه یافت و زهر دو رسن حوالهٔ تیر چون
تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد و با جمعی از راجپوتان
بکار آمد و سپهدار خان و خواص خان و مرحمت خان عرصهٔ کارزار
تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یک دست آن کمر واقع بود سپر
استظهار ساخته در پناه آن به تیراندازی در آمدند و راجه بهار سنگه
بندیله که در قلب فوج برانغار بود خود را به بهادرخان رسانیده
نبرد و داد شایسته بجا آورد و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه
انوپ سنگه و غیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند درین وقت
بوقت رسیده خود را نیز بیاران رسانیدند و اعظم خان با تمامت
یاوران اصحاب خود را تا دامان کوه رسانیده ملچیان در او صور شده

بسوی بر گشوده بودند نورک برکت اقبال از هم پاشیده بر قرار اول بجا ماند
چنانچه با اکثر سرداران بهادر مسلمان و راجپوت اندک مایه مردمی که از اعتصام
نام و ننگ دنام را غنیمت میشمردند اقدام ثبات فشرده چون بیم آن بود
که با فراهم آمدن جمع عسکر غنیم بر ایشان روزگار و رعایت مساعدت
فرصت وقت غنیمت اندیشی کشته از پیش بدر روند ناچار امرای نامدار باعتماد
تائیدات اقبال ذا اعتضاد و کارگری دولت بدیع الاقبال از دنبال آنان
روبه بالای کوه روانه شدند نجابت بهادر خان و اهتمام خان و فرهاد
جمالی سرداران بحمایت الهی و حمایت اقبال با دستهای سپه کوه برآمده
رو بسوی آن تیره رایان نهادند و چون خانجهان دید که چندی از بندهای
درگاه قدیم زمین و زمان که مانند تنزل قفار آسمان بلندی و پستی
و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار برآمدند و دیگر
دلاوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بفرار کرده آورده
از بی دلی و اضطراب تمام کج راه ورده سر رشته خودداری از
از کف گذاشت خصوص از نزدیک رسیدن بهادران نبردکوش که اگر
فی المثل به نهنگ تمام گرمی بکاید گیر و دار افتد دارا پایع و سر از کوه پابت
قدم از رزانیه توقف از جای بلند گریزپای در آید چنانچه مضمون این منظوم
هما نا حسب حال هر یک از ایشان است فهم و شنو تیغ بس جلد او کوهی
تیغ بر کوهسار در این حال تزلزل به زمان قرار و تحمل او راه یافت برطرف
و سست شد ناچار از روی اضطرار عماری قبیله را که عیال باقی مانده او
بران سوار بوده برادر سیوگانون راهی ساخته خود بنیات قدم قرار برید
و برادر زاده خود را که بهادر نامی بود و توقف کلی بر تهور و بهادر راه از در گذشت

۱۰۱

و بهادر خان و راو سور و سردار خان و جواهر خان و جان نثار خان
و راجه بیتلداس و راجه بهار سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر راو کرن
و رحمت خان و چندرسن بندیله و اهتمام خان و کهلوجی و ادوجرام
و جگدیو و سایر امرای دکهن و منصبداران و احدیان چون شش پاس از
شب گذشته راهی گشته هنگام صبح اطراف خان جهان را فرو گرفتند آن
سر تیره اختر را از ورزش شکستن این منصوبه که باعث شکست اصلی
و استیصال کلی او بود غولوار از جان برخاست و ناچار به بیقراری سپند
بر روی آتش بجابه زین سمند بادپای برنشسته از راه اضطرار روبروی چندین
هزار آتش شعله سرکش گشت و بپای حمله با جوقی شیران اقبال را چون شعله
زودمیر جستن اشتغال داده هنگامه افسرده خود را نیم گرم ساخت افواج
منصوره متعاقب یکدیگر روی بدو نهاد و نخست راجه جیسنگه سردار
هراول با راجه بیتلداس و امرای و سایر راجپوتان حمله آور شد بعد از آن
سپهدار خان و با بهادران ولد دریا که بر عکس پدر جلد قسمتی مرکز در آینه
عقیدت جوهرآرای ادای صورت صفای اخلاص و نقش وفاداری
مصور شده جلو انداختند آنگاه جواهر خان و سردار خان و رحمت خان
بخشی احدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه و سایر برقندازان
از دنبال ایشان رسیده هنگامه و برق خرمن آن سیاه بخت شده
جمعیت ایشانرا چون روزگار ابتر بداندیشان پریشان ساختند
چنانچه جمیع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای انجار را که تاراج کرده
معظم آن اشتغال ورسیدند بجا گذاشته رو به هزیمت و باکوه نهاد و از جوانان
اکثر تعاقبان امرا و احدیان تاراج غنایم عظیم را فوزی عظیم دانسته دست

ازین وتیره پذیرفت که نظر آن بکر در انظار این روز مظفر روزگار روی آورده باشد
نوادر غیبی و لطائف و مراسم تجربه دانایان و اینها از وی دو جانب بظهور آمده
در نهایت سبق معاش و طرق مسلک غیبی بر خانجهان شد و نمود از سوانح دولت
ابد پیرا انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر طراز از اعاظم خان
بر خانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت ابد پیوند بر نیران برخاسته
بروزگار چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده
مستعد کارزار شد و بمقاومت آن جان برگشته آصف خان سردار کل با اعظم خان
رسید لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلزم تلاطم است
بعلغیان فرا آمده با بانگ استقبال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان
تیره سرانجام متوجه شد از جوشش آن جیش شورش انگیز تا ساحت
دکن بلکه روی زمین آشوب حشر گذشته آثار روز محشر و شور روز رستخیز بعرصه ظهور
آمد بهلول و مقرب خان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده
بودند از آوازه نهضت موکب منصوره بی پا و هیچ شده بسوی پاتهری
فرار نمودند اعظم خان در همان زمین بر خانجهان که در نواحی بیر موسم
برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران و در نشست جلو ریز تاخت
آورده بصف شکنی آن نوشت که تا مردم خود از قسلو برانده تا رسیدن
لشکر او را مشغول سازد و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری
اسباب سنگین و اکران را که بدست آورده بود بر افغانان قسمت
می‌نمود ارو و حبابیوری را در موضع محلکاون با اهتمام یاقوت حبشی و ابو جهان
و مالوجی و دیگران خان و میر عبدالله خان و رغاسخان گذرنشت که ازو ننماید
نه و خود را باتفاق سپهدار خان و راجه ججهار سنگه و جی سنگه

سردار کل جمیع سرداران و دیگر که در مراتب مناصب پایهٔ اعتبار ازو کمی
نداشتند نقض موافقت دیرینه نشست چه سایر ایشان که در پیکر عسکر
بمثابهٔ باقی اعضای رئیسه بودند کما ینبغی متابعت او نمینمودند و در رواج کار او نیز
با ایشان بنابرین معاش پسندیده که سرلواز هم سرداری بنابت بظهور نمی آورد و
داری رو میانه او و شایسته خان نفعی حسن وفاق لشایسته تمام صورت بست
چنانچه مذکور شد و مکرر در عرض اعدیت حقیقت واقعه معروض پایه سریر اعلی گردید
از صورت آن آنحضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت اقتضای آن نمود که سرداری
تعیین فرمایند که کل عسکر از او واثق بیم و امید در درجهٔ اعلی باشد و سرداران
دیگر را با او خیال برابری در خاطر نقش نتواند بست و همگنان را از متابعت
صلاح دید و عمل بمقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریزی نباشد لاجرم فرمولد
سردار کل سپاه به یمین الدوله امین الملة نامزد فرموده در وقت
رخصت خلعت خاص با چار قب زردوزی و جیغه و شمشیر مرصع و دو اسپ
عربی و عراقی با زین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت نمودند و
و شایسته خان خلف آن والا شان جیغه مرصع با خلعت عالی و دیگران
بخدمت تحشیکری فوج مذکوره و خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند چون
عبدالله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور
متوجه حضور گشته بمعالجه حکیمان صحت یافت بولاجی کولی از اعیان
نظام الملک و افغان عسکر منصور گشته بموجب التماس بهرکان منصب سه
هزاری دو هزار سوار سرفراز یافت چهاردهم ابان موافق ۲۳ شنبه
سلخ ربیع الاول سنه ۴۰ هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
که از حساب افزون و از شمار بیرون ترتیب یافته و انجمن فردوس آیین

اجمعین بهم آنکه چون محمد ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان
و غیره بندها روانه مقصد شد افواج منصوره را بخشش نموده خان زمان
و سرفراز خان و ظفر خان را سردار این فوجها نامزد ساخته مقرر نمود
که از این افواج بلیغه هر روز در وقت کوچ نوبت فوجی هراولی فوجی نجنبد او
با منزل قیام نمایند چون گماشتهای نظام الملک رعایای نواح الدیت را
کوچانیده تنها رو جنگلهای دشوار گذار فرستاده چنانچه دران نواحی
بلکه اطراف محال دور دست مزارع و آبادانی نام و نشان نمانده بود و از
از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و غله و علفه اردوی او روی بقحط
خوراک بجایی رسید که نزدیک بود که محال توقف دران محال و دور محال محال
یابند لاجرم بادشاهزاده باشاره خواجم لشکر ظفر اثر از هر طرف تاخت
آورده دور دست تاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت اذوقه
بسیار بدست آورده بیند گرانی و نایابی اذوقه لختی کمی پذیرفت
در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه از سوار و پیاده همراه
مجلدار خان و عمر اعیان و غیره تعیین نموده که اطراف معسکر اقبال را
از دور احاطه نموده شبها بان انداز و شور و غوغا هستیار [illegible]
و خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در رسیده یلغار نمود
متصل صبح چون بغنیم ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول
ساخته چندی را اسیر و دستگیر نموده و اسباب اموال و رجال ایشان را بالکل
متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند بیان تسخیر [illegible]
[illegible] اکبری [illegible]
[illegible] چون [illegible] اعظم خان

خان‌ها پاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفتند و سر ازین جانبی
ار بدور رفته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار
واقع در عرض فتحنامه عرضداشت شد بادشاه حق شناس سعید خان را
بانه مشمول انواع عنایت خاصه بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه
اضافه هزاری ذات و پانصد سوار بر نواخته از اصل و اضافه بمنصب
ار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند چون
عرض رسید که دیانت خان دوست بیاضی قلعه‌دار احمدنگر مرحله بادیه
رحلت بسوی الجبار پیمود بنابران خان نثار خان را بعنایت خلعت
و نقاره و منصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام
چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مخصوص و مرخص ساختند
سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت اندوز گشته
از عنایات بیش از حد سررشته نظم احوالش بسمت انتظام پذیرفت بعرض مقدس رسید
که ساهوجی از عمده‌های نظام الملک با شیخ صوبه و ساوات خان و نشره خان
از دکن خان و روزگار آمده دیدند منصب اولین سه هزاری و دو هزار سوار
و منصب هر کدام از آن سه نفر هزاری و پانصدی پانصد سوار بتجویز خان مذکور
قرار یافته از محال مفتوحه بلکانه جاگیر بتنخواه کردند حکیم صادق که از تربیت
توران زمین مراجعت نموده بود بر تو سجده این آستان عرش نشان
ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشیده چون درین ایام سید مظفر خان
سردار فوج هراول اعظم خان را در زمین در حوالی ناسک بهر رسیده از کار
روز رشت حسب الحکم والا متوجه درگاه گشته راجه جیسنگه بجای او مقرر شد
از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک و صورت

گذرانید از حصار بر آمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت دو عنصر متنافی است آتش
در خرمن حیات منافقان میزدند و یکبارگی باقبال حضرت جهانبانی از انجا
که توجه مانند باقتضای حمایت پرداخته کار حرب البحر و جزر یافته میکنند اعدای
دولت فایق آمده بآسیب کلی بر مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند
و در عرض این ایام روز بروز الفرقه بفرقه آثار پریشانی در کار هیئت اجتماعی
بوبناه بجستها در آمده بر حصار یورش نمودند سعید خان و با عنا و عون و حول
الهی و استظهار همراهی مانند پادشاهی مور حلهار را باهل توپخانه حوالت نموده
با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت و آتش کین دشمنان
دین بر افروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز حمله انداخت
و بمحض تأیید الهی باندک کشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشش
بسیار بظهور آورد و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت خویش
منکوب و منکوس بوادی فرار شتافتند و بنابر حکم جمعی انبوه از ان گروه برگشته روز
و مخذول مجال بیرون ماندن نیافته از شکست سران خود خبردار نشدند
و بیم آن بود که هنگام تعاقب سرکیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده
روی تسخیر حصار آرند لاجرم دولتخواهان صلاح در تعاقب ندیده
نخست بدفع ایشان پرداختند و فوجی بر سر ایشان تاخته خلقی
نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و دست بسته ساختند
و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بکار دیوار رسانی محکم در خانهای استوار پناه برده
بودند آتش در ان خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وجود و دمار
از روزگار ایشان بر آوردند و چون خاطر از رهگذر آن جماعت
نوز کار جمع ساختند و بر سبیل تعاقب سر در دنبال

ادبار

جنگ و جدال و چپقلش و تدارک را فراهم آورده در تولم گذر هفت کروهی پشاور کمال الدین
پیوستند و او سر بار رسیدن این افغانان نواحی پشاور و رود اسنو محمدزئی
و گگیانی و خلیل و مهمند و داودزئی و یوسفزئی و برکلدزئی و امثال ایشان
از آن طایفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود باتفاق یکدیگر شعله افروز
آتش عصیان شده بر مقدمه قشون او بازار پیکار افراشته و بغی و طغیان را
گرم ساختند و در روز شنبه غره امرداد به لشکر در رسیده ظاهر انبوه سپاهی سیاه
چون باطن تاریکیان تیره و درون تیره ظاهر آثار الظلمت کفر و کفران فرو
گرفتند سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکرالله ولد
لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاور کاکره و سید باکبی و دیگر دلاوران
راضی بتحصن نشده بر آن سر شدند که در بیرون با ایشان روبرو شوند
لیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود و یکبار قطع نظر از مراعات لوازم
حزم نمودن از طور خرد دور بود ناچار از راه حزم و دوراندیشی قرار بدان
دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه درآیند و چون خاطر
از شکست و ریخت قلعه جمع گشت یکباره بهیئت مجموعی برآمده و در یکدم باز
از روزگار الخاجه بر ایشان برانده سعید خان جابجا مردم را بمحافظت
تعین نموده سپاهیان کارآزموده و کارزار دیده بر انبکاهها بداشت
مداخل و مخارج باز داشت و خود با پسران و نگاهبانان آرام حرام گرفته
دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیاسودند و در ایام
محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده اندراس می‌نمودند
بهادران صلابت جلادت شعار بضرب تیر و تفنگ خاک وجود نابودان جفاکار
را بر صرصر فنا بر میدادند و اکثر از فرود آمدن کار محافظت [illegible]

چنین سلیمان زمان وجود موری نیازرد و چه مایه که در پرورش کبریای جلال او دیباچه
اولیای دولت ابد الاتصال نشنیده زهی ابلهی سفیه از رجال اردو کوه بحر تمکین
نسیم تند از موج جنبش با کم شکوه مجلد شاه ایران آمد به کمال الدین که بخیر الدین
او مهلکه در عهد حیثیت مکانها سعیت جا تهران و خطاب بشر فاتحه سرفرازی داشت
مکتوب ابلهه فریب مشتمل بر آز گونه الطمع و ترغیب پوست آن حق کوس بغرور
معامله رسیده بحر و لوتشنه او از جا در راند و شاه ایر افغانان را بانداز حقوق خوانده و در آن
سرزمین سر بفتنه و فسا در آورد و چون سعید خان که در ان والا که در کوهات
اقامت و فراغت از پوست شیر خان و داود کاشته لشکر خان را بهمضمون
آگاهی یافته کمال الدین ناقص که از آشفته مغز بیهوده از خود کامی و رسم
بیهوشی او در جوش بود بهم آورده با دست افغانان منحرف دست اندازی رنگ
گرفته ما نوچی کابل قبایل افغانان را البوریش فرا آورده با خود محرم و مقرر
ساخته که از آن دو در رفته سرکرده نامداران الله قدر خان و علیخان بیک
سنگ بحالیه آن تبار را زمانشاه دبار یک ملحق و دال و جعفر و ککهر چی و بختیاری را الحد نیابت
و زبانیان حق و بدگانها بیادگو هست تعیین نموده خود در عرض نیم بهره شاه در
رسیده بقلاع و بیدز دولت خراسان نامه مشتمل مواعظ یکسان از افرستاده
ابواب نصایح فرو گشود و اگر چه بحسب ظاهر بحسب آرای و زراء اطاعت و قبول طاعت در آمده
بحکم مهر از انقیاد و استکبار را نموده لیکن در باطن فرزند بهاس الجبار موافقت کامل
ساخته که تشدید مخالفت و تمهید قواعد محاربت بر روح خست زبان آمد بران
قابل بوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان حصن قوی عند الله و در بند
اعداد و برهنا و کرید او گور لسیر هلاله و محمد زمان سیر داو فرستاده و اینها
لشکر تفرقه اثر و در لوبه بعزو کوهسار نزاره و ملک علیپا و سایر الوسات

وا

عنوان احاطه دام مذکور سه دام احاطه درآرد و بر وفق مدار را نهاداند و نظاره باهر
باغ زین آباد رسانند چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار بصیدگاه تشریف
برده یک قلاده را به بندوق چاشنی صید فرموده و چهار کله شیر را گرد کرده از آن شیر افکن
که هر یک پیل و صد مرد گزار البرز شکن صید دخمه و در اساس صید شکنند و هر از اشکاف
درول کوه قاف می افکند بضرب دست صید کرده زنده بقید آوردند

خاصیت ادبار و لازم ماهیت ببر یکی روزگار است که هر بخت برگشته
که رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند
اگر بمثل قشون جابره درباره او کار را بر طوفان نیار کند هر آینه گرد تیره بختی
که بر دلش نشسته بود از وی فرو نه شسته رنگ سیاه گلیمی از وی نزداید و اگر بالفرض اهل
روزگار یکسان همدست شده بدستگیری او برخیزند و قشون سعی و تدابیر گوناگون
بیکدیگر برآمیزند لامحاله اینهمه ناخن در باده پیموده او سود نداده اثری بر این مراتب
مترتب نگردد چنانچه که بخت و اقبال از روزگار وی گردانیده بجان تباه بخاک سیاه
نشانده چندانکه دست و بازو که اینچ بر روی کار رجوع آورده گرداد بار
رجوع دور کند بیشتر مغاک خاک تیره فرو رفته‌تر بود لاکه در پای لشکر خاقان
بحر و بر او را بر سر شنش حیث محیط خود یافت چون خس در گرداب موج در هاویه
پای بند و سرگردان مانده از هیچ روزراه بدر رفتن لاجرم بخاطر آورد که بتحریک
اسم و پیغام افغانان زیاده سر الشر صدر را شور رسیده از آنجا در آرزو همی
بحث قلبی دلاوران بلکه ثلث یک آینه خاطر اولیای دولت قاهره [illegible]
و غافل دلاوران از آنکه از غبار انگیز شورش مستی فتنه بر هباوکه درخت

برادران این بنده معروض است که عهد و پیمان نمایان آورده ایشان را [illegible]

و بعد از آن عهود ایشان به عهد محکم اعتماد و قول و دل نهاد نشده معروض داشتند که

بخشند از آن جا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جرایم

جرایم و صحایف اعمال ایشان کشیده فرمان مرحمت عنوان

بنام اعظم خان صادر فرمودند که [illegible] سرار و [illegible] قلمش [illegible]

داود و [illegible] و سایر سرداران و کدخدایان را بدیده ایشان [illegible]

[illegible] الحکم [illegible] چهار هزاری ۳ هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر

و علم و نقاره و [illegible] و فیل و [illegible] التسلیم ۳ هزاری [illegible]

سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل مرصع و [illegible] هزاری

[illegible] متعلقه [illegible] داد و نیز [illegible]

از [illegible] از سوانح این ایام [illegible] شاهنشاه [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] که طول آن [illegible] پادشاهی است [illegible]

[illegible] انواع بهایم و سباع

[illegible] از چهار سو [illegible]

[illegible] که مطلوب باشد [illegible]

[illegible] رسانیدند که در شکارگاه

[illegible] که قراولان

[illegible] بنظر [illegible]

[illegible] مانند دیو [illegible]

[illegible] فرمودند که [illegible]

۱۰۰۹

دمار از روزگار آن بدکردار و فرزندان او برآورد و تفصیل این واقعه
آنکه چون این تیره سرانجام با اهل و عیال خود کوچ و بنه از موکب اقبال بریده
بنظام الملک پیوست بنا بر آنکه تحقیقی و کافر نعمتی از و مکرر بوقوع پیوسته
لاجرم نظام الملک با وجود کوته اندیشی از [illegible] و [illegible] دور است که او را
بدست آورده چندی در زندان مکافات و بند خانه [illegible] بند خانه
با جرم مندان بدست محبوس دارد و بنا بر آن این راز از [illegible] سر بسته
محرم را با چندی از محرمان خود در میان نهاده مقرر کرد که چون او
بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر سازند
بدین قرار او کس فرستاده او را طلبید بنا بر آنکه او از حقیقت
معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجمن در آمده
بناگاه آن گروه را از کمین گاه بر آمده دست به بستن ایشان
[illegible] و ایشان دست به بند نداده شمشیرها از نیام کشیدند و تمام
زور [illegible] در آمده دست بمدافعه و [illegible] کشادند با وجود کشش
و کوشش تمام بجایی نرسیده که کس چاره با نزول قضا سودی نداد چنانچه
آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار [illegible] را کبود
و [illegible] را او نیز [illegible] که بجای [illegible] او با [illegible] کشتند چون واقعه رسید
بوقوع پیوسته آن فرومایهٔ دنی که همه بد نسبتی بود و بجزای کردار ناهنجار
خود رسیدن او که [illegible] بام فرو رفت و مدار کار [illegible] جلد برادر
و تمامی احفاد و خویشان در میان از دولت ابا و قرار نموده [illegible]
وطن و بنیه خود که در نواحی جالنا بود رفته است تحقیق چند روز چون
نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و تجوی آن

دو صد سوار برافراخته بعنایت علم سرفرازش ساختند درین اثنا ملتفت خان
پسر کروه فوج جنداول که برادر او بود و از غایت فرط رسم شجاعت قدم جلوریزی
کرده توفیق نیافته شد که مقصد را نیز نشود از سوانح این ایام ترتیب یافتن
عید گلابیست رسم معهود این دولت خانه جاوید چنانچه هر ساله روز دوم از ماه
تیر که نخستین روز است در موسم برسات بنای این جشن فرخنده با آیین
پادشاهانه ترتیب می یابد لوازم آن بیارایش عید تیرگان مشکو بیده و ملوک محتشم
نیز از عهد قدیم باز معهود است این روز را عید گرفتندی مجملا باین معهود شاهزادهای کرام
والاقدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع مزین از جواهر و سایر بندهای
صراحی مینا کار و زرین و سیمین از گلابهای سرشار ساخته بگذرانیدند خانزمان
و بهادر پسر برادرش با یکی و سه هزار سوار اکثرا باو رسیده در فوج کرام ابوالحسن
مشرف تعیین یافته جهت و نسبت خلعت بالاند بمصحوب مکرمت خان که بجهت
استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال حضور می گذشت کیفیت لشکر ظفر اثر
بالاگهات تعیین شد و بود بدرار امرای عظام مرحمت نشد از اتفاقات
حسنه که درین ایام وقایع دکن بعرض معقول شدن هاجی برادر است نموده
نظام الملک وزیری که بحکم بهکار بی جوا دیار از جا دیده تمره و دیگر بنا بر دو تهال
فتح اعمال غیر از انکال در اطراف جاها دیگر بدید چنانچه جا و و افسر او مشهور
مذکور خصا با پسران و پسرزادگان و خویشان و منشیان خود بی منصب
میبتی چار هزار ذات و پانزده سوار در سرکار دولت جاوید طراز
سرفرازی در رشته تمال القدر یکی از ان سخواه بود از روی کار در
نشست بدولت جاوید که روز امید سوی نظام الملک آورد
انتقام او از نظام الملک حواله نموده باشغلنیع منبرزع

صله دو کروه راه میان این دو گروه دست داد و خانجهان و دریا خان
و یعقوب خان و بهلول که در فروغ آن معهود در جنود مخذول بودند جمعی را بسرا
پیش فرستادند که مگر قابو یافته انهار فرصتی نمایند چون آن فوج اندک
نزدیک آمده بر حقیقت حال اطلاع یافتند همگنان را آگاه ساختند ناگاه از
اطراف شتافته و غافل کمین گشوده یکبار بر راه بر جنود اول لشکر اقبال
اولیای دولت با وجود قلت ایشان بعد ازانکه دوازده هزار زین بودند ندیده شنیده
صولت شیر در آمده دلیران نامی حمله آور شدند و بعد طرفین مردان ناموس
داد مردی و مردانگی داده چندین تن از ابطال افغان و مخالفان بیشتر
کشته جمعی کثیر زخمهای کاری بر داشتند از جمله دلیران نامی جانسپاران
رحمت ابن پیر محمد عرب خان عرب که از خانه زادان مکلار آمده بودند
حیات را مراسم حق گذاری نموده لقا را آمدند و از تابعان ایشان نیز جمعی از
راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مانسنگه با دو پسر خود در معرکه
جانسپاری افتاده رایت نیکنامی بر افراختند و ازین جمعیت کرم سین
راتهور و بلبهدر سیسودیا و راجه گردهر پور راجه جگمن جیو مردی و اشکار نموده
با چهره بر زخمهای کاری رنگین ساخته در میدان جانسپاری افتادند چون
حقیقت بعضی از شرفا رسید بادشاه حقایق آگاه رعایت حقوق جانفشانی
جانسپاری و بازماندگان ایشان نیز از شمول عنایت ساختند و پسران ایشان را
بمناصب والا نوازش و طنهای راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان
دادند راجه دوارکا داس را که تردد های نمایان بجا آورده بود زخمهای کاری
برداشته در میدان افتاده بود احترام بر درستی نام خود نموده با بر وی
زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیاز نشان بانعام اضافه سیصدی

و شایسته خان یکسان تلافی و رستگی نشسته بود و عبد الصمد خان سردار آن فوج مقرر گشته
حکم خلعت شایسته خان بحضور رسید بمقدار هلو جیغه و قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و یراق طلا و مطلا
و بهمین کیفیت دیگر اسلحه مذکور بقیه منصبداری گرزدار از معمولان بها در کارزار که
که بحسب مقرر شده بمرور و صد احدی با گرزهای زرین و سیمین در دربار حاضر
بوده و وقت سواری از ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند
عاطفت فرمودند و به صد از احدیان گرزدار مذکور دولت قبضه شمشیر
و جیغه و سپر یراق نقره مرحمت فرمودند و به صد از احدیان گرزدار
بنام احمد بیگ بنگاه شاهزاده محمد شجاع را خدمت اقبال فرمان قدر
شان و خلعت که از آبای محمد علی رسول والی ایران که در اینولا ملازم بود رسیدا
بود برخشم زدند ازان جا که اصابت عین الکمال فرع نهایت مرتبه
کمال است و سوز چشمهای افلاک و نظرهای انجم در چشم تیره چشم
زخمی بموکب اقبال رسید و فوج از گریختگی بود بچنداول فوج اعظم خان
رسید حقیقت این واقعه آنکه چون در هندستان افواج غنیم معهود بنا بر
سرا یافته از بیم رد و دنیا روز بعه قاهره نشده در اطراف سپاه
نجوم نباهی گاهی از دور بخت تیره خود را می نمودند اگر گاهی نادار
از اظهار تجلد و تهور در مقام دستبرد می شدند چون کار بسیار
می کشیدند از قرار معهود با هر سر کار در رفتن راه فرار می سپردند
للہ عزم افواج موکب اقبال بنا بر فرط ایشان را از خلق شمرده ازان
بلا ایشان حساب نگرفتند اتفاقا در روز مذکور که چنداول فوج
اعظم خان بلکیت خان پسر او و چندی از احدیان مقرر داد و او بود
بود گرم ساختن روز و چندی دیگر مقرر بود اول الحسنی بتر رسته دادند

دا

با انواع اعطاف خسروانه بعلیا بعتبهٔ احتشام سید مظفرخان معزز گشته روانهٔ بالاگهات
گردید بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزاده‌های
کامکار و امرای نامدار بقیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف
گذشته بتوقیع قبول مقرون یافت و هم درین روزها محمد سعید که برادر
وکیل عادلخان که بر بدر فضل فضایل بفشاند و آوردن پیشکش و ارشت
داخل بندگان درگاه گشته و بانعام ده هزار روپیه و سی هزار روپیه سالیانه
سرفرازی یافت و دریاخان روهیله از سوء رحیق و شیره احسن از سوابق عنایات
پادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم پادشاهی چشم پوشیده
حیثیت ارشاد جهانبانی منظور داشته بدو پیوسته رحیم خان و داماد عنبر حبشی
و سرورخان از نظام الملک جدا شده بکار فرمایی سعادتمندی روی امید
باین دولتخانه آوردند اولین بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار
و انعام خلعت و اسپ و فیل و دومین بمنصب چهارهزاری هزار سوار و سرکانی خان
بعنایت نقاره سربلند و بلند آوازه گشتند چارم اردیبهشت بمواقع میمنت
فرخنده اختر زهره سپهر شبستان خلافت از مطلع مهد والانور
تمام مانند طلوع نموده بنجس آرا بیگم موسوم گشت شانزدهم ماه خواجه بهالدین
ولایت بمنصب اختصاصی یافته پادشاه نوروز خان و ظفرخان و سیف‌الدین خان
خواجه فاضل محمد مراد و کرم الله ولد علی مردان خان و خواجه عبدالرحیم
رحیم و دیگر منصبداران و دولتخواهان و برقندازان رخصت شدند
و حکم الاشعار گشت که چون شیرخان صوبه‌دار گجرات با کولیان
آن ولایت بدو ملحق شود و بیست و سیوم عبدالله خان نیا در فیروز جنگ
از کابل رسیده سعادت ملازمت اندوخت و چون میان اعظم خان

عالم آب و خاک آمدن از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت که ابوالمظفر خطاب
یافته و زینت خانهٔ آن دار السلطنه که در ایام پادشاهزادگی گیتی ستانی
در الغرب و نیکنامی رفیع لقب الشمس را سمت یافته بود از نزول اشرف و مولود
دار الخلافه حضرات ابوالحسن که بتصاحب خان جهان لقب یافته بود
با سایر کومکیان و وزرا خان آمده ملازمت نموده [illegible] سالم
از جلوس [illegible] السلطان [illegible] [illegible]
مستعد فیروز را که در بین یوم روز جهان افروز یعنی آغاز سیوم سال از جلوس
فرخنده و همایون فالی حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل بهار روزگار
در سر سبز و شادابی نیل و نهار است بهار عید شکر شاهی از ورود نسیم فضل بار شاهی
گلگون گردیده و در سیح شعبان الشریف در سر تفصیل شعر در آن شعار را انتشار
و تفصیل مجموع و در روز پنجشنبه که ۲۶ شهر عظمی شعبان سنه ۱۰۳۹ است دوران
شاغبت که اورنگ فرزند طاهر از جلوس اعظم از یاد کاران حرمت بود محاربه
همت کمر بندی نمود و از دار السلطنه آگره قدوم عالم بیرون از جلوس محل معظم
که در حقیقی بلند است یعنی بارگاه جلال بنیاد که محیط ماهی تا ماه است دولت
و اقبال استقلال فرمودند و منجانب و دست از زر افشان را که همواره در فشانند و
باشندگان که در آورده صد قبای عدل و اثمال بسیط مجموع نمودن در آورده دیگر
زمین را گوهر نثار ساخته چشم نوالیا تر نواب سید علی از اصل و اضافه دوازده
لک روپیه و برای یافت و هفت هزار سوار منصب داری والدین و بر بنده از نسل داری
تا فرزند روز برهان بخشش یک لک روپیه در نذر کردن از نقد [illegible]
بر بنده افزودند و چند بار کسی بر جمله یک لک روپیه
نقد در فردوس مکان هنا خاصه عسکر الملک بید ایند

و فدائی خان و بهار سنگه بندیله و اله وردی خان و بهادر راتهور و میا خان
و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روزافزون و رحمت خان و کشن سنگه
بهدوریه و امام قلی و محمد حسین و شیرداد و جعفر بیگ بابی و حیات خان
ترین جمعی از منصبداران و اردکیهای السلطان جلو والا و ترا هی
و سه هزار سوار تابینان یمین الدوله با پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه
و شمار سپاهیان این فوج با احدیان و برقندازان پانزده هزار سوار
بقلم در آید مجملا این شد دریای لشکر که فوج موجهای آن از جوشش تلاطم
تراکم و موج شور و شر بحر اکبر را بیاد می آورد و کثرت سواد و سیاه جمعیت
کره خاک عبیر افرو گرفته بود و سیلاب عظمت چرخ اخضر مزید بتاریخ ۲۶ اسفندار
مطابق بیست و نهم شهر رجب سنه ۳۹ از کنار آب تپتی بسیج دکن حضرت یافته باعون
و صون الهی و همراهی اقبال پادشاهی بسمت بالاگهات راهی شدند
و ارادت خان بخطاب اعظم خانی و سرداری جلو سپاه سرفرازی یافت
و مقرر شد که راجه گجسنگه و شایسته خان بصلاح و دید او کار کرده از آنچه
صواب او در ریکدرند و روز دوشنبه ۲۲ اسفندار در ساعتی سعادت
آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند
شاهنشاه جهان پناه عدو مال اقبال بر فیل خجسته منظر فتح سوار شده اقبال
در رکاب اعوان با همین پادشاهانه برهانپور شدند و برسم معهود از دو سو دست
زرپاش و گهربار رحمت حسن سحاب نیسان بدر پاشی در آمده و مانند شاخ
درم ولکم بهار نسیم افشانی و درم ریزی پیشه گرفته چنانچه بستر سراسر دشت گرد را آب
گوهر غلطان روشنی آورد و تمام الشریفین زر سکه نقره و اسم
از گذشته روی زمین ملمع سیم شد و از آنجمله تاکرانی در دو معمود امرو

بدین موجب به همراهی این فوج مقرر گشت مهار سنگه بندیله سید [illegible] خان

بارهه رعد خان شیدی راو دودا چندراوت میر عبدالکریم قلی خان

شهزاده نورالدین قلی صفاهانی و احمد خان نیازی سرسال کچهواهه

راجه دوارکاداس و کرم سین راتهور ملتفت خان ولد آزاد خان

و بلبهدر سیسپادیت و معمور خان ولد زین خان و سیام سیسودیه و

اسحاق خان قدیمی رام چند هاده و اوذی سنگه راتهور و بلوک چند ولد [illegible]

و جگناث راتهور و مکند داس هاده و اوزو کنهیان یاقوت خان حبشی

و کیلوجی مالوجی بهونسله مناجی سویت خان حربه فخر الملک سید و سویت [illegible]

و شمار سپاهیان این فوج با سایر برقندازان و احدیان بیست [illegible]

کشید سردار دویم راجه جی سنگه درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امرا و منصبداران

بدین تفصیل و تعیین پذیرفتند [illegible] خان و بهادر خان روهیله و [illegible]

و راجه بهار سنگه بندیله و راجه سجان داس گور و راجه [illegible] کچهواهه و ابرا [illegible]

و صفدر و یوسف خان و خان شاه خان و نبیره راجه راتهور و الله داد خان

[illegible] و [illegible] و شیر علی خان قدیمی [illegible] خان کاکر و راجه [illegible]

و [illegible] خان میانه و [illegible] دکنی [illegible] خنجر خان و حسین خان و [illegible]

الله وردی [illegible] و [illegible] سیسودیه و [illegible] کریم و [illegible] خان [illegible]

جمال و محمد شریف قدیمی و محمد [illegible] قدیمی و [illegible]

او [illegible] و [illegible] خان از منصب [illegible]

و [illegible] هزار [illegible]

بیست [illegible] سردار [illegible] خان و [illegible]

به [illegible] سردار خان و راجه [illegible] سنگه [illegible] زنده و

قضا توامان بر درگاه قهرمانان قهر فالسوز در باب سپاه نصرت پناه اصدار یافت
و اوایل ربیع الثانی سنه ۱۰۳۹ موافق ۲۵ دیماه الهی بساعتی مسعود در حضور نصفت
با همایون که سعادت بدو منسوب و اقبال بدان مقرون بود با جمعی بهادران شجاعت توأم
والا نهضت تسخیر و کین بصوب مملکت جنوبی ارتفاع یافت و تفویض خدمت سرداری
امیر عزت موتمن الدوله اسلام خان بسمت تحقیق بیرون رفته منصب با ضافه هزاری
چار هزاری سه هزار سوار قرار یافت و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشیگری
دویم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابت خان و فوجداری کول سرافراز گردیدند
و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قرین و توقیع نوشتن مجموع
آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ سوار شده در روز ... بساحت خطه خاندیس
از جوش جیش منصور که ماوای ارکان ... صدور رسید و زمین عرصه محشر گشت از هول
سطوت ... و بنیاد دولت سرتاسر مملکت جنوبی جا افتاده سرزمین ...
جز کبر سحر ... گشته ... صوبه دار الخلافه ...
کولیان سعادت ... شرف دریافته با قرن خان بانعام ... مصحف
مرصع و ... جامه و باره مرصع پنجاه هزار روپیه نقد و ... بانعام پنجاه هزار روپیه
و او در احرام بانعام چهل هزار روپیه و ... بموازی این مبلغ ...
بانعام سی هزار روپیه ... بانعام بیست و پنجهزار روپیه
سربلندی یافتند و بتحریک همت والا و ... عزم و ... حکم
قهرمانان قهر و ... امر که ... امور جهانگیری و جهانبانی
اند ... افواج ... ان عرصه کارزار ... و ...
روزگار سپهدار ... برگزیده مصاف ... گردان
این امر نامزد گشتند اول آزاد ... خان امرای عظام ... مصاف

و معالم دست منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه وسلم تمکن
اعوان سایر احکام و حدود و مجاری شعایر ملت احمدی قادر و ساعی گردیده [illegible]
رایت جاه و جلال در عرصه آنحضرت [illegible] برادر کوشمال النظام الملک
و جهانگیری [illegible] چون بعنایت سبحانیه ایزد و مبادی ایام خیر انجام شاهزادگی
تا هنگام جلوس داران روزگار سعادت مآثر تا اکنون با وجود تمادی مدت
قطعا بر رقبه تیغ شعله امیغ سطوت و صولت اولیای دولت ابد پیوند اتمام حجت ازین
بشور بخت سیاه مهره از راه بگشته و در هیچ وقت کام کین خواهی از لذت
انتقام و مذاق شستی را بچاشنی تلافی شیرین نساخته تا دام که کار زمانه بهنگام
از پیش برده معاملات تیغ زبان صفت تا بدین قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم
در رشته قطع و فصل مهمات راه بازان تیغ صرامت نمی نماید لهذا حکم فرمان عالیشان
مستتبع بقای خیر بخش عزت افروز بنام نظام الملک صادر فرموده بود از بخت
حرمان لعب ساعت تقدیر با مردی دیگر تعلق پذیرفته بود و اصلا دل بندهای سود و مند فایده برآورد
از نزول هم چنان بر سر انجام قرار داده خاطر جمع با آنکه روزگار حریف دلیر
بسر آورده [illegible] تزویر اندیشه و عاقبت انتقام کشیده کام خواران کام ستانند
و سستی تدبیر و برنشه او بر روی روزگار را بر روزگار خود نیابد لهذا حکم
شاهد بخت همت تسخیر تا اکنون بکار برده لیکن خاطر مکر و فسون فرد چند مهر از گونه بار که
بر گشته [illegible] و رنگها بر آورده نقش شکسته منصوبه باخت
در شکست [illegible] ساخته ملتفت این ابهام آنکه چون جهانبانی
[illegible] عزت [illegible] و روگردان شده نظام الملک [illegible] آنچه بدرجام
[illegible] خود را پناه داده و در عشرت [illegible] آن نفاق
از [illegible] شده [illegible] استیصال آن اسباب کشیده فرمان

فرا

مخصوص اولاد ذکور ساخته و صغار را بی بهره مطلق گذارند و در وقت خونخواری بر هر
قبیله از قبایل که دست یابند از اشیا و یکی از آنها را در آرند و تمام جنسی را که
از روی کسب و زبردستی از دارای حقوق آن بدانند ایشان ادا کنند و چون
مال دیگر از اموال اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن برندارند و
دانند مطلقا حق ملکیت عین مال خود شمرده هیچ جا بی تصرف خود دور ندارند
و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف
شده او را بقتل در آرند و از برای خود باین صنیعه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله
ایشان از دنیا رفت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته در روز
جزا با ایشان همین دقیقه در حساب وقت بکنند و طلب مال نمایند و باین تسلیه
بهجه و بهجت حرمتی و دست کسی از زیر سیع ایشان نجسته و سیمی که تن ببندند که
نهاده فان مقتضی کرده و امثال این شناعات که شرح نتوان داد چنانچه از
غایت کثرت بسیار در دنیا بد در میان ایشان استمرار دارد و لاجرم بعد از اشراف
و اطلاع بر مضامین بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف
نفاذ پذیرفت که لشکر جانگ سایر مستعدیان مهمات صوبه کابل ازین ضلالت
منشاکاران را از ارتکاب این امور با صورت که از طور خرد و طریقه شریعت بیرون است
باز دارند و بانواع تخویف و تهدید بار و خامت عاقبت این اعتقادات واهیه
که شرعا و عقلا مذموم است متنبه سازند و اگر از ایشان کسی باین عملهای شنیع
جرات نماید او را تنبیه بلیغ نمایند و حسب الحکم شریعت غرا آزار بلیغ و تنبیه زاجر و حکم
سازند مجملا در عرض اندک مدت بر طبق امر جهان مطاع حضرت خلافت پناهی
که اوامر نواهی آنحضرت مانند قضای مبرم بود و دفع آن از امکان به امتناع میگراید
مجموع آن بدعتهای روز بد و امور ناشایسته مرفوع گشته مستعدان از آن ممنوع شده بود و در حال

در جهاد اعلام معالم ملت زهرا برافروخته بجای آن شعار شریعت غرا ازاله عصیان کنند
چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار برافتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زیغ فسـ
والحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگی به بیغوله‌های خمول در غنوده اهل صلاح
و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در روضات آباد فراغ خاطر شاد و ملی
گردیده اند چون از مضمون عریضه درنشت لشکرخان صاحب صوبهٔ کابل ظاهر شد
که عموم جمعی افغان تیره باطن تیراه نواحی آن خصوص فرقهٔ غوریه جمعی که مریدان
بایزید مجهول تاریک نهاد مجهول اند که نزد ایشان به پیر روشن معروف است
بنابر پیروی آن بی گمراه شیطان منش سامری روش از راه رفته و بدلالت آن
عمل در وادی ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمیکنند
و از بعضی جهل مدار و سخیف و دیگر عقاید باطلهٔ او که عین الحاد و اباحت
و سفیه باحکام جاهلیت بنا نهاده اند از جمله بدون عقد نکاح مباشرت
زنان را مباح میدانند چنانچه بمجرد اینکه انجمنی ساخته و کاوی را ذبح کرده جمعی را اطعام
کنند بی آنکه صیغهٔ ایجاب و قبول بمیان آید ازدواج را درکنار و تصرف در آرند و
در اطلاق هم بهمین اکتفا کنند که سه سنگ ریزه گرفته بدست زن دهند و زنا را
از جمله کار مستوفای شمارند تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف
در ایشان محارم آید خواه خود زینه یا کابها دارند خواه زر گرفته به دیگری بازگذارند
و درین باب ایشان را و اولیای ایشان را قطعا اشتباه نمیرسد و چون فرزند
در خانهٔ یکی از ایشان متولد باید گوش خر را بریده قطره چند خون از آن بجهت
بر زبان مولود چکانند که از آن برداراند تا در باب خونخواری و دیگر کس
جا باز نگذارد و در هر بیگانه بجز دست باشد و از املاک ... الیتیم
املاک رقبهٔ او در رشته خرید و فروخت او را دارند و مع متروکات ...

در حسن کارها و مجلد تحسین احسان و موقع قبول و استحسان و وصول یافته و چون فصول
و ابواب این کتاب حساب مشتمل فواید بیشمار و منافع بیحساب بود و ضوابط قواعد
کلی که باعث سهولت استخراج و استنباط عمل باشد در طی آن اندراج پذیرفته چنانکه
بالفعل اهل این فن از زیج ربع کلی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین زیج گرامی نامه
نامی مینمایند حسب الامر اشرف بعقیده تعمیم نفع آن و سهولت تفهیم و تفهم و تعلم و تعلیم
منجمان هندی زبان رصد بندان اقلیدس کشا و درج نمایان دقیقه رس عبارت
آن را بلغت هندی ترجمه نموده اند امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد و امتداد
جداول تقویم لیل و نهار چون رشته عمر خضر جدید روزگار ممتد و برقرار بود و ضوابط ادوار
و قواعد پایدار این مجموعه در روش متین مناط در استخراج و استنباط احکام نجومی بوده
صانیا و تمهیدیست آن مستور العمل حوادث چون بنا بر بقای عهد مستقیم اساس احکام
و صابیت آئین صواب قرین حضرت صاحب قران ثانی محمد شاه جمشید باد و درین ایام
ارتفع خان قلعت میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه ته بجوار عالم رحمت پیوست
و ابرقان صوبه داری ملتان به پاسبانی صوبه مذکور و منصب سه هزاری دو هزار سوار
از اصل و اضافه پایه اعتبارش افزود و روز جمعه ۲۶ آبان ماه الهی مطابق سلخ ربیع الاول
سنه ۲ گذشته تا بمن هرساله آئین پذیرفته و سایر مراسم معهوده این روز سعادت
اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمد [illegible]
[illegible]
چون پیوسته توجه اشرف پادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع
آئین پرهیزگار بدان معروفست که از آثار احتساب روزگار رسالت مآب
شعار بار از ارکان اسلام رواج تمام پذیرد و مجلس مبنی بر مقتضای حسن عهد
مبارک فتح اعمال و سوء افعال جفا بخود کنار گیرد لاجرم به نیروی بازوی جهد و

ما نیز سید صحیح النسب معتمد بنده سبب میر برکه را بر سبیل استقبال از برای استفسار
احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی باتفاق [illegible] نموده بودیم که بعد از
ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت نموده نشان معتمد را از احوال
خجسته مآل خود کماینبغی آگاه سازد و هر گونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع
کاری که موجب زیادتی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد
و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود و اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد و در عالمیان
نسبتی [illegible] حقیقی دوری [illegible] را ظاهر سازد که در چه درجه است و چون خاطر عاطر بدین
احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است هر چند این معتمد را زود رخصت نمایند بهتر خواهد
بود و توقع [illegible] که [illegible] گلشن [illegible] باز [illegible] و بعد از مراجعت السعادة ثابت
از اعیان دولت [illegible] زیاده بر [illegible] زیاده اعتماد و اختصاص در سلسله
برسم رسالت [illegible] سفارت [illegible] [illegible] [illegible]
اینکه [illegible] ستوده آداب عظام [illegible] اجداد کرام [illegible] [illegible]
دودمان خلافت نشان همواره [illegible] [illegible] الابتهاج
مهمات [illegible] اعلام [illegible] که در بین [illegible] گلشن محبت و [illegible]
را [illegible] حضرت [illegible] ایام سلطنت [illegible]
باد در سوانح این احیان بمساعدت [illegible] آن بلاد [illegible]
با وجود مناسبت طبعی و مرافقت طالع بتوفیق الله [illegible]
چنانچه [illegible] [illegible] این [illegible] ساخته
کتابی [illegible] شاه جهان [illegible] که از توجه بندگان حضرت صاحبقرانی [illegible]
به سعد اعظم [illegible] [illegible]
رسانیده بود از [illegible] شاهنشاه عالم [illegible] اعظم [illegible]

منزلت دوانه سازند که درین اثنا واقعه هائله وحادثه نازله آن شاه جمجاه از دار فنا
بعالم بقا رسیده جراحت کلفت وغصه مفارقت حضرت جنت مکانی را تازه ساخت تا آنکه بامداد
مژده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم
بزرگوار واستقرار آن شاه والاجاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه آن بشکر
غم والم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانیده کلفت به مسرت وفرح وغم بشادی و
الم براحت مبدل گشت رجا واثق وامید صادق از کرم کریم علی الاطلاق
چنانست که هم چنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده
آن جلوس میمنت مانوس بر آن نیر آسمان کامکاری نامدار مبارک گرداند و در اجرای عدالت
وانصاف ودوری از جور واعتساف بتوفیق رفیق سازد و در باب احقاق حق
وابقای عهود وعقود اسلاف و ترک نقض مبانی ثبات ونگاهداشت وتوقیر مراتب وتفقد
حال ضعفا ورفع احتیاج فقرا واعزاز علما واکرام فضلا که لشکر دعا وحافظان دولت
اند باحراز مثوبات سبقت از سابقین ربوده باشند تا در حضور بهره کامل از سلطنت
وجهانداری ودولت یافته بطول عمر بسر برد و بعد و بوسیله دولت جهان فانی
دولت باقی جاودانی را حاصل نماید وچون شاه جمجاه را اعلیحضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه بمنزله فرزند آورده بودند وحضرت سکندر شکوه حضرت جنت مکانی بجای برادر
میدانستند واین نیازمند درگاه الهی رضوان جایگاه را عم بزرگوار میخواند بمقتضای
این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند ودلبند الهی
دوستی را که در خاطر درویشان گزین مرکوز ورشته در ایام سلطنت وخلافت
نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورده انشاء الله تعالی تا بقای روزگار
پایدار بفعل خواهد آورد وچون اخلاص شعار ... از روی ... اعلام عمر
الحال باستکمال و فتح واستعلام احوال فرستاده بودند او را بر ودای حضرت نموده

سعادت ارتسام بخلاف این عطیهٔ کبری از سوابق و لواحق این مراتب عظمی تا این غایت رسیده باشد

میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه زال الظفر نسبتی

بجد امجد را در منتهی شده بود و میانهٔ این نیازمندان درگاه و آن شاه والا قدر ارکان

در ایام بخت و پادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبهٔ انجامیده بود که آن جناب بارگاه

بمنزلهٔ عم بزرگوار و جد و مهید السنت و آثار محبتی و علامات سود و بنیانگذار خلافت

و نبوت نتوانند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان گشته بود و میانهٔ این معنی

در ترابید و اما تا این نسبت در التقا عطف بود و بجدی که از اسباب سابق بسیار فراز ابعاد

سابقین بسیار زیاده گردید و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین مرکوز بود

که هرگاه در سبب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند

درگاه الهی برسانند باب رضوان بسگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذارند

الجنان مخفی بوده که خواقین زمان از التقوران در بحر باعث ستوق سالکین

معاصر از رشک آن دریای بحر گسستگی گردند و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت

جنت مکانی بحکم قضا از این سنجر دار الملک بقا نهضت فرمودند و نوبت این

خلافت کبری باین نیازمندان درگاه الله رسید خار و خاشاکی که از مرور ایام

تراوش این بحر سلطنت عظمی کدر گردیده بود بشعلهٔ تیغ آتشبار بوجهت

در عرصهٔ مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود محو افغان باب شمشیر ظفر نشان

پاک ساخته تمام ممالک که قبل از این چندین پادشاه عظیم الشان در آنجا

و سالها زیر فرمان ربع مسکون نشسته اند بتصرف اولیای

دولت قاهره در آمده بحمد الله ثم بحمد الله و شکر الله ثم شکر الله منظور است

دوستی با که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه

درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت که بعم نامدار

عمیمه‌سا چند و چون بر برگزیده مرغوب یک قبضه شمشیر مرصع گران‌بها و زین و ست

کمر خنجر مرصع بر سبیل ارمغان با نامه نامی پادشاه عالی‌جاهی افضل خان که هم اکنون

بجلس لعل آن رقم زده ترجمان عقل بزبان خرد یعنی کلک اوراق و آن منشور مطلوب

بنا زالیه ارسال یافت نقل نامه که از حضرت سلطان [illegible] پادشاه صفوی

دارای ایران حمدی که کبریای معبود حقیقی را سزد و جز زبان حال و صاف کمال

ادیان نمی‌توانند نمود و زبان امکان بغیر از عجز و قصور راهی دیگر در این وادی نمی‌تواند

نمود و بس بی‌زوال نامحدود و مرقا بل لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

بارگاه حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف

عجز و قصور است بجا آورده و سرگردانان این وادی را بشاهراه مستقیم

ان مقصد اقصی راهنمای جز نبوده و درود بر آن سرور که سروران خاندان ملک و ملة

بعض الجود البشان جمهور است و بر اصحاب آن فیض گستر حنیف دین مبین

یاران با ایمان بر بسیط زمین گسترده گشته و شکر ایزد بار را بر این عطیه کبری

نشانهای سپاس حد در برابر این نعمت عظمی الهی ز هیچ لسانی و عنوانی ادا

نمی‌تواند نمود که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت فی انقضای ایام جناب

سلطنت عظمی جم جاه خلد آرامگاه جنت الخلد مثواه شد آن کوکب عالم افروزی

افق دولت طالع و لامع گشته و باشندگان سرادق جاه و تخت بر سریر دولت

جلوس نشسته اسم ما را بزم و راه منت نشستگاه این جلوس میمنت لزوم را ایران

نموده دودمان صفوی بثمره شجره مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان

بمبارکی و دلار چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که منبع الطاف

الهیست میانه قوانین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده

علیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده مواد محبت

جاودانه بپیوستن نخجبان لطف این مقام آنکه چون نهال برکور بمقتضای سفلیت
که در نهاد و سرشت مضمر بود همواره بجنبش نهاد و در رشت که بتحریک او سلسله آشوب و شورش
بجنبش درآید سررشته بدست آورده خمیرمایه تخمیر فتنه و فساد سازد و در نیولداز
بپیوستن خان جهان لطف این مقال آنکه چون نهال برکور نظام الملک آگاهی یافت
فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاده در دولت آباد ملحق
شد و هم چنین سکندر دوتانی که بسبب جزئی ترددی نجابان در شت بهوزار
دور از کار فرار اختیار نموده ثالث آن دو منحوس شده چون لشاه عباس
خبر سانحه ناگهانی جنت مکانی و نهایات جلوس حضرت صاحب قرانی ثانی رسید
بنابر محبت موروثی از غائبانه در رشت بکری بیک نام رسول را با هنگ ادای مراسم تهنیت
جلوس قدس و آداب پرسش ارسال داشته بعد از آن نزدیکی از این جهان گذران
درگذشته فرمان روای ایران شاه صفی که در رشت که بکری بیک از پرتو اسمالوس
درگاه و ناصیه بخت را فروغ سعادت داده و بحکم رعایت مراسم یارگیری که از دیر باز
میان این دو دودمان بزرگ و سلسله صفویه از راه کمال وداد و اتحاد مرعی بوده
همدرین روز دستگیر السلطان میر برکه را که از بندهای فهمیده ارمیده و معتمدان
دیرینه روزگار دیده بدرگاه جهان پناه است بسم ادای مبارکباد جلوس شاه صفی
ولوازم تعزیت شاه عباس و تحقیق ارشاد و اطلاع برحقایق احوال و استیفای
دقایق امور الولایت رسالت نامزد فرموده مامور ساختند و بهشتم ابان
نقابت خلعت خنجر و فیل و انعام بجاه هزار روپیه سرفراز نموده حکم شد و نه
که بعد از تقدیم وظایف امور مقرره و رسوم معهوده بزودی رخصت سعادت تحقیق نمود
و مرافقت سعادت بلدزمت شکوه و همدرین روز بحر بیک ایلچی رخصت میانی و
خلعت زنایه و خنجر آنانایه و فیل بزنجیر و ماده فیل فیمه سواق
کم

از عجایب اتفاقات آن بود که چون از توقف اولیای دولت را که مدت بهار داده
بود از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته رو براه آورد و خود را
بجنگل ملک تیندیله رسانیده و پیاده بدر برده و از آنجا که مقتضای همت را صواب است
چنانچه و را امداد و پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمیدارد و او را حمایت نموده
از بیم سطوت اولیای دولت ابد قرار از راههای غیر مسلوک و میان جنگلهای دشوار گذار
از هر صوب گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدن آن بیراهه رو قریب ۳ ماه
در بیغولهای جنگل و کوهها از تولدیت و در غایت سراسیمگی بسر برده انجام کار سر از ولایت
بر آورده بملک نظام الملک در آمد و حکام مقهور چون او را پناه داده راه مفسده
بدنیاداران آنجا به یاری راهبران مواضعه نموده بود که عسکر منصور را بطریق اغلاط
راه دیگر دلالت نمایند از این رو دولتخواهان گرفتار ساختن آن جماعت را آگاه بودند
از آن جنگلها بسمت دو روی و جه در شهر محلداس بیرها در آن موکب نصرت بیلدار
مورد عنایت پادشاهی شده باحسان بخشش سرفراز گشتند خصوص سید مظفر خان
راجه بیتلداس و جواهر خان و بیرم خان و غیر اینها چون رخنهای کار دریافتند حسب الحکم
در بار سپهر آمده از سعادت زمین بوس سرفراز گشتند و بموجب عنایت پادشاهی
بیشتر بر پایه بلند رسیدند سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع برد و اسپ خاصه و اضافه
سوار اعنی را بدو حصه منصب چهار هزاری ذات و سوار قرار یافت و راجه بیتلداس
بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و نقاره و اضافه پانصد سوار اختصاص
یافته از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار سوار شد و جواهر خان خلعت و اسپ و فیل که بوده
سرفرازی یافته باضافه پانصد سوار منصب دو هزاری و پانصد دو هزار سوار مقرر
و بیرم خان بعنایت خلعت و اسپ و فیل پانصدی دو صد سوار و هزاری هشتصد سوار شد
از سوانح این ایام رو گردانی ... میانه و سکندر و ... سعادت

رسید و یکی حسن و دیگری عظمت با شصت تیر از مردم عمده او دران آب قهر بسر نهاد،
شمس الدین داماد و نبیره خان شاه عالم لودی بسر با دو هزار در محمد خان و محمود خان
با جسد چون خان جهان دو پسر کار آمدنی با داماد و تعلق داده جز فرار چاره ندید
ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوار بر دو زن دو تخته هزیمت جز آنجا آن
نگذرانیده خود و دیگر سایر اهل عیال از زنان و جواری و اطفال و دران بی
بسبب طغیان آب چنبل در بن سو گذشته او را بار تو او فرار نماد و باقی
لشکر زمیندار و شکسته از مرتع حسنه بعضی جانب بالا آب و برخی سمت پایین
آب اطراف دیگر بدر رفته و جمیع اهل و اعیال و اسباب و اموال ایشان بر حصار
و باطن بدست ارباب تنبیه غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست
افغانان جاهل کشته شدند و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تحقیق
سمت منزه چندی برای تفحص اثر و تجسس تار در تشنه خود دانچه در میدان القصد و نعش
مقتولان و بر اعانت حال رهگذاران در یک مع و در اثنا انحال معتمد خان
و امرا در آنجا که زمان لی در بها رسیده بود پیوستند و باتفاق
فرار برای استفسار از خان جهان واده از بها او راهی شدند و چون بکنار
آب رسیدند سه هزار رود گذشته خواجه ابوالحسن نیز با ایشان ملحق شده چون
معبر عبور از آب بدون کشتی ظهور یافت صلاح وقت دران دید بود
که فراهم آمدن کشتیها و آرام گرفتن آب ها شب گذرانیده روز دیگر بهنگام
روبهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شدند چون اهتمام تمام در باره تجسس احوال او در
و بهجوم و جستجو فرار او تحقیق پیوست تا جار خواجه ابوالحسن و سایر امرا باز ارشاد
روانه شد منتشر شدند و از بی جهد از بهبود رسیده رسیده شدند انگه
که هرگز استاد زمانگو دانه گشتند از ابی حقیقت بدرگاه

کبر و زار خود را مانند آتش کین سرافراز علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار
بر روی کار آوردند از جمله حضرت سبحان میر آتش [illegible] همواره چون شعله سرکش [illegible] خود را
به حرکت تند تیز و مانند تیغ شعله [illegible] باد آتش می‌رفت و در این سایه چون شمشیر مرد افکن
از نیام برآمده یک تنه در صف مخالفان زده بدار و گیر در آمده مانند کمان کین
توز چین بر ابرو افکنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سرگرم زد و خورد گشته و در آن
اثنا که کارزار به دست بسته نمایان از و سر بر زده صفحه میدان کارزار را کارستان
نموده بود به زخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاده از پا در آمد و نقد جان
نثار راه خداوند روزگار نمود و همچنین راجه تهلداس و برهمی‌راج راتهور با سایر
برادران و رعایت رسم [illegible] راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ
پیاده و سوار نمودند و خود صاحبان پانصدی و مرحمت خان بخشی احدیان میر چند از
از اسپ انداخته خود به سر پنجه اراده معرکه افتادند و سید مظفر خان با جمیع برادران
جوانان نسبی جهت ترقی درجه شهامت [illegible] را کار فرموده صفحه میدان ستیز را
از شور و گیر و دار روکش عرصه رستخیز نمودند و در پیش رفت کار چندان کوشش
و کشش بجا آوردند که محمد شفیع نبیره [illegible] با نوزده تن جان فدا [illegible]
[illegible] تباه تن دیگر در جانبازی دقیقه اهمال روا نداشته [illegible] جلادت و [illegible] اطوار
شهامت بهره [illegible] زخم نمایان رسانیدند و برادر راجه تهلداس
قریب یکصد تن از [illegible] با [illegible] راجپوتان [illegible] در آن دشت
[illegible] جنبه [illegible] از عرصه بیرون برده شد و در اثنای زد و خورد جا بجا
زخم تیر خورده به برهمی‌راج راتهور برخورد چنانکه برهمی‌راج از اسپ پیاده شده بود پای
[illegible] پیاده [illegible] بار آن یکه سوار معرکه او را بار آورد و بعد از تهلداس
نمایان هر دو از دست یک [illegible] زخم نیزه [illegible] از هم جدا شدند و

و سید مظفر خان و نصرت خان و راجه جیسنگه و خان زمان و صفدر خان و الله‌وردی خان
و فدائی خان و معتمد خان و سید دلیر خان و راجه بهار سنگه بندیله و خواص خان
و ظفر خان و راو ستر سال هاده و راجه بیتهلداس و خدمت پرست خان میر آتش با توپخانه
و اندرای و مرحمت خان بخشی احدیان و بربهلج راتهور و امداد خان و مهیشداس
راتهور و شادی خان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب مناصب و احدیان تعاقب
نامزد فرمودند که بعزیمت درست تا [illegible] از دنبال شتافته خود را بدو رسانیده و نگذارند
که فرار [illegible] با سپاه همراه آهنگ نموده بدست در آرند چون ایام [illegible]
عظام یازده گهری شب گذشته بسعادت حضرت تشریف یافتند چندی از مردان
کار و شیران بیشه پیکار که به اندیشه [illegible] کمان [illegible] یک تنه زد و [illegible]
کارزار رفتی آورند و بصحرا چون نیکان مردافکن [illegible] اعدا اثر
مثل سید مظفر خان و راجه بیتهلداس و خدمت پرست خان و غیره هیچ تن [illegible] هیچ
چیز مقید نشده همراهی لشکر التفات نمودند و اندرون پاس ناموس شجاعت
دارا اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد و [illegible] و برق فرود آن سپاه
گذشته شش پهر [illegible] گذشته در نواحی دهولپور خود را [illegible] دران
رسانیدند چون او خود را در میان آب رود چنبل و سپاه [illegible]
گنه چون دیده بود دانست که از میان [illegible] آب آتش [illegible] بیرون
نتوان برد ناچار [illegible] کشتی‌ها [illegible]
رود [illegible] استوار کرده [illegible] سپاه سلیمان
نشان با استظهار [illegible] حضرت [illegible] کرم شده روی [illegible]
از میان بنیاد نهاده دست بازو به تیغ زن کمان کش و تیرانداز [illegible]
عهده [illegible] جمعی از شیران بیشه کارزار که در آن [illegible]

ورده پوشیهای آنحضرت سعادت پی بردار و لاجرم آن بداندیش بی‌ادب خویش تیشه
برپای خود زد و بدامن زره کوشش خود آتش در خرمن خود و اندر شست توضیح این ابهام
آنکه آن تیره سرانجام از آن روز پیوسته در پی آن بود که از روی لجاج بخت بی‌سعادت
لنگر ورود بوادی فرار آورده بپای ادبار راه روی از دولت ابد اقبال سرمدی
بگریزد و بحکم این قرار و اراده همواره در پی ناکجا راه و بر سر انجام مقدمات
بیش بناو خاطر مشغول و چون در این ایام اسباب این کار مهیا و آماده شد در شب
یکشنبه ۱۲ [illegible] فرار برقرار زد و چندی از ملازمان اصفهانی را
کالای یافته خان و الدنگان از هر دیار را حسبند و بحسب اتفاق چون آن
بیگ کشکان دستور اعظم بود با مردم خود در پیش خانه دستور معهود حاضر
بوده آنها و رو بخان را که هم کشکان بود در حال بملازمت الدوله فرستاد
که حقیقت بسمع اعتبار رسانیده و دستوری حاصل نماید که با اهل جوکی رفته اکراد
خانه را احضار نموده او را با سایر متعلقان دستگیر سازد و چون مشارالیه
بحضور رسید و پیغام بیرزه اعتبار رسانیده فرمودند که چون پاس عهد و وفا
و حفظ شیمه کریمه برگزیده کاملان آنحضرت است و ملوک ملوک مالک رقاب عهد را تعهد
آن بلک ملکیه بجهت انتظام عالم صورت بیش از همه ضرورت باشد با التزام این خصلت
حمیده و شیوه ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم بنابر آن تا دام که مقصد امری
بود که قوام خود بیند و تا دیباچه را الغیرت نماید ما نیز تجویز اینعنی نمی‌نمائیم مجملا
متعرض احوال او فرصت غنیمت شمرده و رشته با سایر متعلقان
پایان خود هزیمت اختیار نمود و بعد از رکیب باشرف امین الدوله حقیقت
واقع بعرض اشرف رسانید حضرت خلد مکان بی تامل بی توقف
شب توکل بظفر   از راه سردار امرای نامدار مثل خواجه ابوالحسن

او از راه مکر و حیله در آمده بزبان تحریر و زرارت پیغام داد که چون انحراف مزاج اقدس
رین آرزوی کوتاه امید آن با مشتاهی خواهش خاطر ایشان دلنشین گشته و ازین آرزو عرض
و ناموس دین را که پاس آن در سرشت همت افغانی اهم و در جبلت ایشان در موضع
تلف می بینم بنا بر کمال استیلای و هم و هراس از کار رفته و آزار بر ایشان در افتاده ام
و الا کدام شقاوت نهاد و فی سعادت با اختیار را ادراک شرف کورنش صاحب
دارین چنین محرومی اختیار میکند اکنون از عنایات متعالیه حضرت خلافت پناهی
استدعا دارم که مرا از بیم و ناموس و بیعرضی ایمن و مطمئن خاطر سازند و توقیع
امان باین مضمون که سر خط آزادی این نیز اعلام ازرق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس
مزین فرمایند و آنگاه که تا زیان جان بخشی تمام داده از سر نو این بنده زناکار را
بعرض و ناموس زینهار داده باشند و در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند
چون التماس او بوسیله عرض یمین الدوله و زبان شفاعت العمده الملک معروض
اقدس و مالک الفضل آفاق بنا بر مقتضای مکارم اخلاق و کرایم اعراق در رعایت
جانب خان عالیشان ملتمس او را بنوا اجابت مقرون ساختند و آوان زینهار نامه بنامی
بل منشور سعادت ابدی درایت نجات سربلندی خود دراکه طغرای عنایت جاوید
و توقیع رستگاری دو جهانی در شست سبزه خان و حرز روح و روان ساخته
با یمین الدوله بدرگاه گیتی پناه آمد و بسعادت بساط بوس سربلندی و ارجمندی
یافته جبین معهود آنروز شد نمود و با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد
دلجویی او بوده بانواع عواطف بی انداز او را امیدوار ساختند ولیکن بحکم آنکه شقاوت
ابدی بکار رفته ما و خذلان ابدی رهنمای او و معتمد المقتضای آنکه جزای کفران و مکافات
کردار ناسپاسی در پی دارد و نباحق سیاست روزگار بسزا برد و از روی کار بر دارد
تا آنکار او پیوند بر بنیاد رکند بار سعید فایده برین مراتب مترتب نشده

ذات

پذیرفت بنا بر آنکه مدار نظر باقتضای عنایت حضرت پروردگار بر پندار و اخلاص
عاملین است نه اصیله چهره جبهها از آن رو منظور نظر اعتبار زیده ارشمند و قطعا برار و
بهای زور و زر ابروی از دنیا در و بند بلکه عنایت بی نوازش فرمودند که باعث تعجب
حاضران انجمن حضور و همگنان زرگان اند که بها با حرامهای بدگوهر را ز رو منظور
باشد و با وجود این مرتبه مراحم بی پایان گر در بندگی نسبت لذ و ظاهر باشد
از آنجا که بر بهر چه صدر یعنی و عهد رزیست و خوف و هراس مقتضای عنایت
عقیدت اصلا در خاطر تفرقه ناک و دل رمیده خان شد و هوش از سر پریده او
باز بجای خود معهد از سخنان وحشت افزا پراکنده گویان که از هر گوشه
بگوش او میرسید بوحشت او زیاده میشد بحسب اتفاق در این اثنا لشکر بسر
مخلص خان از روی عزیز بسا نیده و بجزوی چه خواست که مضران او را در روا هم
انداز و نابسان گفت که قبل از آنکه شما را در بهای نا و هم رفرز و نهنگ نابی
زندان برادر شانید اندیشه کار خویش فرمایید کنید آن کوتاه نظران
از جا در آمده پدر را آگاه ساختند او که از پیر اندیشی خود و بیم منقوم محترز
نبرست بجبر و ستم بی این سخن بی اصل واهی یا بهاند از اراجیف افواهی یا از کمال
بیگانه تر بود و توهم بیجا گجو در راه داده بسیاری از جا رفته در عرض دو سه
روز و بعد از رتن افغان زیاده سر حد از خویشان و چه از نوکران
بر سر حولی او درود تا خاطر پراکنده و هراس متفرقه در جای خود نشسته
حضور سعادت جاوید برادر و خود لست حضرت شاهنشاهی را حالش
گزینیا و کمال تعجب نموده از حاضران انجمن حضور صفاهای است کشاف
فرمودند و حقیقت بعد از تحقیق عرض رسید بسبب تقریر نموده اسلام خان را
نزد او فرستاده باعث بجزا برادر از کسی دست خلد زمین استغفار جبر موده

عجز و زاری عرضه داشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری و توسل نموده
بر روی قید بر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت خلاصه مدعا آنکه این بنده
زند و بر سر کشی بنده هیچ عجزها کرده اطاعت بی تکلف طوق اطاعت در رقبه افکنده
رهین ربقه بندگی در بسته و بر بسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضی
صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته و اکنون سرکشان انقیاد و مضمون بیان الا
مکنون ضمیر وارد و عفو ز هر در گذشته الحال منتظر و چشم انتظار است بدانچه مامور
گردد و بر وفق منظور تقادر آفرین صدور رساند چون این مضمون بعرض
پایه فلک قدر سپهر مدار رسید اگرچه بعنوان خرد مصلحت اندیش تنبیه و تادیب
او واجب و لازم بود هر چند که اعتبار را دیگر وار از شناخت پدر گذشته عهد و از وفا
بیگانه بود چنانچه هیچ وجه اعتماد و اعتبار بر امرش نایست و لیکن ابرار انجام مقتضای
ذات مقدس آنحضرت عفو و بخشش تقصیرات و فرو گذاشتن الکیف است
در برابر عفو خطا بخش آنحضرت کوه بهانه بنده قدر کاهی ندارد لاجرم کرده
و گفته او را یاد کرده و ناگفته انگاشته جرایم بیحد او را انجا بر پدر نشنید
بعواطف بسیار و مراحم بیشمار در باره او ظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس
و برار در بحالی ادا رشته فرمان عالیشان مشتمل بر دلاسا و تسلی خاطر او صادر
فرمودند و او حسب الامر اعلی از راه سیر با نمود شتافته چند بار بسیار هنگام
مهمات آن صوبه پیدا ساخت و چون لشکرها بیابان انحذو و بعهده نیابت خان
خانان قرار یافت و صاحب صوبگی مالوه بدو مفوض شد چند در ان
سرزمین تیره روزگار با پایان نا آگاه که با لشکر کوکبی آنجا بود
تباه و تبه گوشمال جنبان بسکنای نمود گشته و از تقدیم الخدمت پرداخت
او هر شتافته از رهین بر بستان بسر شان را از پامال رسید چنانچه تفصیل آن ارسی

دولت پیوند پیوسته دست آرزو بکامیابی روز افزون بود و چون سعید و دلها [illegible]

انوار دولت چون دوران زاید پنجاه و پنج که در دوام جمع و دولت از آن بیم آن سلطنت

دشمن پرست عظیم در آنجا سوار قلعه احمدنگر و مضافات آن سپهداران نظام الملک

حکام مرجوع بپاس عقیدت یکتن رسیده و نگاهبان حکم او گردد و چون کوه ثابت قدم

های جنود الملک [illegible] پیوسته گاهی منافی حرف او نزاد و سخن او را [illegible]

زدن بنا والکاه آن ناحیه شناسی از روی کار و تعمیه تحقیق سلسله [illegible]

سقاوت با ولی النعمت [illegible] قلعه [illegible] اتفاق [illegible] در انصرام

تعقیب فکر [illegible] دور از کار که از روی جبلت و طبع بر خود قرار داده بود [illegible]

خاطر [illegible] سکندر و والی را در برابر [illegible] پیوسته بود با [illegible]

در دولت [illegible] که فرمان ولد ملک [illegible] معمور بوده [illegible] قلعه [illegible]

و چون در عرض این [illegible] رقابت [illegible] شاه و قلعه [illegible]

شفقت [illegible] دولت اقبال و نزول اجلال [illegible] سریر قلعه [illegible]

دار جلوس فرخنده قران سرور [illegible] تازه بر روی کار سلطنت [illegible]

[illegible] دیگر در کارخانه دولت [illegible] شد و [illegible]

اولیای دولت [illegible] فروگذاشت آن جنود [illegible]

سپه [illegible]

[illegible]

مبارک [illegible] کار [illegible]

[illegible]

[illegible] روزگار [illegible] حال [illegible] احوال [illegible]

[illegible] بار [illegible] مقام [illegible]

نه با نظام بارگذار و دارد بمقام اعانت و امداد ایشان بر نهاد و بدر آمده در همه جا
و تا همه جا همراه باشد درین حال بعد از استماع سانحهٔ ناگزیر حضرت جنت مکانی
حضرت صاحب قران ثانی بجنت ارم بهشت و الد بزرگوار سریر جهانبانی ما از دار الخیر
خیرخواهان بشارت خان را با فرمان جهان مطاع از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود و محبت
استمالت و ارسال فرمودند آن برگشته اختر مطلقا باقدام آداب و انواع اخلاص
نماید و بلوازم این مقام اقدام نکرده تقدیم مراسم معهوده ننموده و از راه ستیز
سعادت حاصل از استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده
در برابر آن پایه مهربانیها و نوازشهای عنایت آمیز از روی محرومیت طبع سخنان
نالایق و کلمات غیر مناسب بر زبان راند و بعد از معاودت خان بشارت خان
در هنگام وفات عبد معهود با نظام الملک در آمده لب بر جاگیرداران و عمال اعمال
متعلقه بادشاهی نوشت که چون در هنگام جهانبانیان ازین مرحله پر تزلزل حسرت
ارتحال باهنگ انتقال مقام عالم بالا بر بسته و ازین راه شیرازه دفتر روزگار
که بی سر و در شکم تن بی سر دارد از یکدیگر گسسته و هنوز خداوند وقت خدیو زمانه
که جلوس آن سرمایه رونق تفرقه گشت است سایه بر فرق تخت و تاج و تخت
نیفکنده و از بیخ چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون است از همه
غبار شورش و آشوب گرد فتنه خصوص این ملک دکن که سراسر بلا انگیز و فتنه خیز است
را اهل آن ولایت وقت یافته در مقام استقلال برآمده اند لاجرم درین وقت بالکلیه
دار و گیر را از مشغلی دور ساخته می باید که دست از تصرف در ولایات تا الکهات
باز داشته بحضور آیند که باتفاق یکدیگر در جهت لوازم یکجهتی و تنبیه تعدی ابد
چون نوشته آن ناقص اندیش نامراد بسمع رسید بنا بر آنکه از آن مراتب بیگانه
بودند مستحسن شاه و فریب او را که نه ... دولت خواهی و رشته مرافقت جلالی

[illegible] برار باب والاند و

وصاحب دولتان حقیقت ابهی چون روز روشن است که هر برابر روشن حر کا

او پس نهند و پای بدرستی و درستی بگذارد آن نفس قدم در حقیقت جاه را

او کرده و خاصه اینکه ترک شکر منعم فروگذاشته سپاس محض اکتفا نموده حساب

با سیئات ملقی نماند علی علی الفور مجازات آن کفران نعمتی که در شریعت کفر معیوب

در شرع باطنی است در کنار روزگار حواله این بند از شواهد صدق این دعوی شاهده

آغاز کار و انجام روزگار سرفان افغان که طالب نجات جهان سوز است

که از دولت این دولت خانه جاوید انه کارش بکجا کشیده بود و در اواخر امر بدولت

دارید و جهالت افغانی از شاه راه هدایت کج گرای گشته سلسله یاد ارش اعمال

جنبه کفار بر کرد و بسرعت این مقال علی الدوام آنکه در مبادی امرا و منظور نظر اقبال

آل حضرت جنت مکانی گردیده بمیامن تربیت آنحضرت از زیرا و پس کوچه

بی نام و عزت و شهرت سید و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا رفت

که منصب والای امارت ارب ذات و سوار و خطاب جاه کجای سر فراز شد انگاه

بعد از ارتحال آنحضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحب قران تا به حوالی مواد

زیاده سری یعنی هوای جاه و سوداری ریاست در سر پهوش او جوش میزد از روی

کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر از همه امر

نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد

یکبارگی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل بالطام الک

رفرمان دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرارداد را در میان

عهد بیعت بعلایق ایمان علاوه شد تا مؤکد گردانید که آن مهر عهد سنان باستره الابیه

کیات را که تا این عالم در تحت تصرف اولیای دولت قاهره بود

این عماده را در پاکیزه خاطر گذر گذشت بحسب الاتفاق خواهش را لیه بنا بر ملاحظه
از برآمدن ممنوع شدند تا بنظر نیاید بود عماده مذکور دوازده شال ورانی
برگزیده مانده تربیت یافت و رنگی بغایت سفید و در کمال صفا بر آورده الکافه
مذکور را از راه بندرسی جود بدربار معلی فرستاد دوازدهم ۱۲ اسفندار از نظر
اشرف گذشته چون مطلوب بود بنهایت مستحسن گردید بنگینه موسوم شد و طالبای
کلیم که از جمله شعرای این بارگاه است در این باب این رباعی در سلک نظم کشیده بعلمه
گرامی گرانی گشته ماتی زرنیل سفیدیت که مینا ذکر نموده شد بحسب بلند برگ او بدیها
ملکند چون شاهجهان بر دو بر آید گویی خورشید شد از سپید صبح بلند از سوانح خیر اینکه
ایام غره مهر یمین الدوله آصف خان در رهمن ترتیبی که آوازه مهر ر بهانی
شدگاه حضرت شنیده از روز دوستمند رشت نظر عنایت را ه ذره دور از آمده بودند
از نظر انور گذرانیده و معروض داشت که هر یک از این دو مهر در سنج ده بیت
شعرای هند زبان در حضور میدانه گفته برای آن خواهند چنانچه کلان آن بیاساند
کم بسر شنیده باشند بحر و مکتوب حفظ اند ازان بردیده ترتیبی که استماع نموده اند
برخوانید و هر یک ده بموجب اندبا لیس در آوردند و بحکم مرافق حقیقت معروضه
افتاد هر دو منظور نور رسیده تکلیف و انعام گرامند سرفرازی یافتند بمقبلی
و در همین فرصت برطرف ایشان نیز دهند پیشتر یافته کامیاب و منتقضی المرام بوطن خود
مراجعت نمودند روز دوشنبه نهم ماه مذکور منزل یمین الدوله آصف خان بپا بر
شاهزاده ها و نواب مهد علیا تشریف فرموده در روز درای آن والا منزل فرح
افروز بوده ندامی بادشاه و حکم بسر عشرت بخطاب مصور و انعام ده هزار روپیه
امتیاز عماد و زینه یافت گذارشی از شمس [illegible] بخشی شوکت [illegible]
[illegible] قران شاهجهان بوده [illegible] در رود با ذهن [illegible] اعیان

جلوس همایون فروغ سپهر جهانبانی یافت باعتماد عفو جرم بخش خطاپوش آنحضرت
در ضمن عرضداشتهای پی در پی بندگی درست و عذر جرایم جنایات خود التماس عرضداشت استعفای
از زلات بی پایان نمود آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی معاودت او را
دلپذیر انگاشته بخلعت و منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سرفراز ساختند
از بدایع وقایع که درین احیان سعادت بی پایان روی نمود دستیاب شدن فیل سفید است
با دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارکست
و در داشتن آن بنهایت سکون دارد و دلالت تمام بر کمال بلندی اقبال میکند
چه فیل سفید بغایت کمیابست عزیز الوجود بلکه نایابست و سرمایه مباهات
و افتخار راجه پیگو و سایر راجهای زیرباد و بهمین نسبت است که آن حیوان مبارک لقا
در فیلخانهای او موجود است و از زمان باستان تا الحال هیچ پادشاهی را میسر نگشته
مگر آنکه در تواریخ ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص خسرو پرویز شمرده اند
حضرت عرش آشیانی در مدت پنجاه ساله پادشاهی با وجود اهتمام بلیغ در فراهم
آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار فیل در فیلخانهای
موجود بود همواره در پی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد و کیفیت
این حسن اتفاق آنکه چندی از نوکران و وکلای خواجه نظام سوداگر نامی بجهت سوداگری
سوداگری بنادر آن بلاد به بنادر پیگو و چاپین و امثال آن سیر و سفر میکردند
ماده فیلی بغایت یکساله و بلا عجب لون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ برآرد
کرده در بندر پیگو بعوض بیع درآمده بود بکمال آنکه شاید در کلان سالی سفید شود
طالع سعد ابر خریده بسر راه او آورده بودند و او نیز امیدوار در مقام آن بود که
چندی آن ماده را نگاهدارد و درین اثنا حضرت جنت مکانی او را
بجهت یاقوت به پیگو فرستادند بمقتضای سوابق معرفتی که با سید ولی خان قرار داشت

چنانچه بیش از ایالت بیشتر است از [illegible] است که هزار تن صد کرور باشد و هر کروری صد لک گذر
دانم و نیم لکه روپیه می‌شود و باین اعتبار کل ممالک ایران هم حقیقت این ایالت عظیم
می‌شود و هرچند بحساب جمع و ماحصل تفاوت در میزان نیست ولیکن بحسب وسعت
دستگاه سلطنت و امارت و دولت سامان و شوکت و کثرت خدم و حشم
تفاوت بسیار است سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت که نایب
سلطنت ابد مدت نعمت بیکران تفضل این دو دولت نایل شده چنانچه امروز دارای
زمین و دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نیست چه حاصل ملک ایران مالک کشور ابد
چه مذکور شد ما سوای آن چه رسد اما دولت خورشید کار روم چون حقیقت بی‌اصل
و اندیشه‌ای دارد از قرار واقع معلوم نیست از زیر و نسبت دادن وجهی بر آن و آنچه
از روی کار و اخبار متردد بن ظهور پیوسته بیقین که با این دولت خداداد
برابری نمی‌تواند نمود و اسکندر با روز رسمی و ممنوع صور روزبروز عظمت ممالکت
و وسعت ممالک این دولت عظیم الشأن که انعکاس نقاران چون میان
عدل و احسان مدار و استوار خواهد بود و بر آمد با دولت بر رونق اعتبار
نمایان امروز که عید قربان است بخشش هرکس هرکس بجای خود هرکس خواهد
و در آموزدین این ایام آنکه خواجه مذکور سابقا در سلک بندگان معتبره درگاه
پناه انتظام داشت و بخطاب [illegible] خان مفتخر بود و بنا بر رعایت نسبت
زداده در عهد [illegible] فان که از زر و عدم استقامت طبع در رکن امور ناشایسته
از و بظهور رسید را به درد [illegible] نظر از مراحم آنحضرت بوده [illegible]
انتقال [illegible] نگاه داشت و محروم از سعادت ملازمت [illegible]
پسندیده و نظام الملک هم است و [illegible] درد کن بوده [illegible] و در کار
[illegible] آورد و چون از [illegible] سرور در [illegible] زمین و زبان [illegible]

شدند اگر دخترزاده شاه بود مانند پسر میر محسن رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بو
نابینا نمود و ابوطالب میرزا برادر شاه عباس که شاه او را نابینا ساخته بو
با چندین از شاهزاده‌های سلسله صفویه از قرار زیاده قلعه الموت که الحال محبو
بودند بقتل نموده اکثر برابر اندر حشند طالب خان پسر حاتم خان وزیر شاه
و بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود با حسن بیگ صحبت لیاول و داماد او
با سبب ظاهری بقتل رسانید و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز که بسبب
مصاحبت با طالب خان درشت و در آن وقت انجا حاضر بود کشت
بای طالب خان بسار و باقی نامی را نوکران محمد خان زیاد اوغلی
که با وجود کمال مهابت خلقت بکمال بیک قلی معروف است و شاه عباس
بسبب صدور امری ناشایست او را خصی ساخته بود بر مسند وزارت
تمکین داده لوحه خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت
لر اوردو و چراغ خان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سر از تن بردا
یف آقا می احمد چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود و محض حی او با
ر بقتل کرد و بدامر بقتل نمود و بعد از چندی امام قلی خان حاکم فارس و لار و هرمز
یا و کوه کیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه از عمده تر بود با صفی
ا پسر رسید و دو پسر دیگر در فروش کشت و چندی از پسرزاده او را که وارث او
بت سرار بودند مثل در چشم سید محمد جرجی محملی از احوال فرمانروایان
مور رسند خاصان ولایت برکنار نشینی نماند چراغ کل ایران بنا بر
ی جاستان که برکامی مدد حلی و تجاوز ایلک اکابی در سند محمود متغلبه و
وتان سرسرزرکه ملکیست که قریب سد و گرد و رسد هیچ یکم از رسم
جمع ممالک محروسه
رستان که بشرف اقبال دولت ابد قرین در آمده

بلد بمجرد رسیدن حمید میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان العطریت نظربند بودند از انجا
که نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانیه سنه ۱۰۳۸ بر مسند فرمان روائی ایران
جلوس دادند و بعد از تمام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موسوم ساختند چون
از روی استقلال به اداره آن کشور رسید هم در سال دوم بنابر آنکه در طفولیت
حسب الامر شاه عباس اول به تناول افیون معتاد شده بود و بسرعت بدوام اقدام نموده
و بعد از ترک افیون بنابر معرفت آن ترک سر بر نیز داده روزی چند بیمار بودی
و بعد از چندی بر سر همان کار رفته همان توبه شکستی با دست مستوجب بیعت
درست کرده عقد بندی بیت العنب بست و باد اغار زمانه گوی قیصره بوسی
نموده بحکم کار رفتار با ذی نفوس را در همان حریفان هم بر هم جرعه جام الخمر ربی الا عیب
وارد همدم عیاران الزنبق ظلم هند بنگ الشانیه که در مبلغ ظلم السیت
انحضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر از شکستن آن نسیح باب رخصت
نیست در آمد و کمال عدم مبالغه در این باب بکار رسانید که در پنجمین سال
سلطنت خود بوقتی که خسرو پادشاهی بسر و آل روم با لشکران سنگ
از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود در چنین مقاریه فرقانی همچنان
سپه سالار مذکور را العقب رسانید با بی گناه که ما الیس باشا در صحرای
مهران ما بین همدان و سرار و قمر واقعه او آورده شکست عزود و سلطان
حاکم شوشتر و شیخ شنسی از قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند مجلد در مبادی
سلطنت بنابر کاره زیر بار تیر و غضب نسبی در آمد که همه و فی الجمله توهمی خصوص
با جمعی از شسی افروز عمر و باهمه سا عیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان
دولت و امثال ایشان را تحبیک ابرای عیسی ان مورچی باشی را که نسبت دامادی
بحسن الشف باسو سیه او بیاسه حتی ... شعفا ما شیئی

بعد از تجهیز و تکفین جثه هر یکی از آنها که گذشته هر یکی را بیکی از مشاهد متبرکه مثل
نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند و در بسته
روضه منوره [illegible] قمی قبری را بالکل مستور نمودند تا آنکه هیچکس را از اطلاع نباشد
که مدفن جد حقیقی کمترین است و آن شاه والاجاه را سه پسر رسیده بود
یکی صفی میرزا دویم سلطان محمد میرزا سیوم امام قلی میرزا و صفی میرزا از روی
خلق و خلق بهترین شاهزادگان سلسله صفویه بود و در سن بیست سالگی
در بلده رشت گیلان وقتی که از حمام برآمده بمنزل خود میرفت بنابر فرموده
شاه به سبب ظاهری از دست بهبود نام غلامی چرکسی از پای درآمد و در روز
هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود و چه آنکه بی اجازت [illegible]
آن نماید تا در سیوم روز بدستور شاه مدفون گشت و سلطان محمد و امام قلی
دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده بودند
و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل و دویم سام میرزا
از بطن کنیزی بنابر دستور معمول شاه سلیمان میرزا در سن طفولیت یکباره
نابینا ساختند و چون تقدیر ازلی بامری دیگر متعلق و تعلق پذیر گشته بود سام میرزا
در میانه سالم ماند و بعد از ارتحال شاه والاجاه چون فرزندی شایسته این
کار نماند و فرزندزاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود لاجرم ارباب حل و عقد از
اعیان دولت [illegible] که بعنوان نجابت [illegible] اعظم [illegible]
رسیده بود و زینل خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه
و محمد علی بیگ [illegible] بیعت بشاه قرار داده [illegible] سام میرزا
داوند و در [illegible] نامه [illegible] همگنان خط و مهر آن گذاشتند و در حال
[illegible] ارسال داشتند مقصد [illegible] مهمات آن

تقاضای خسروانیه مقتضای منصب پادشاهی است که لازمه مرتبه ظل اللهی و مالک الرقابی
حقیقی فرمانروایان عالم مجاز از سلاطین عظام تفویض نموده که در نهاد و سرشت
و نهاد افعال فیض عموم المعانی ایشان نسبت به عباد و بلاد رسند و با جمیع خلق
خدا خصوصاً عموم رعایا بالعنوان رعایت خاطر و دستور العمل حسن سلوک
معمول گردانیده با سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول
دارد و در باره هر یک از بد و نیکوکار از گناهکار در گذرد و رقم عفو و صفح بر صحیفه
حسابات جراید جرایم کشند تا آنکه با همگنان اصل رفق و مدارا آشکارا
نموده بی تأمل بحکم عقیدت و مودت کار کنند و بمشورت و بی تدبیر دیگری خود دست
بازو بتکبیر بر نگشوده تخلف بی وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال
درست گشته دهقان آفرینش اند از پای در آورند الحمد لله والمنه که در این
کشور مینا ورکه با قسمت پادشاه عالم رحمت هم از ابرار بر شیر بر یمین توجه
این پادشاه درویش نهاد در سیمای خاطر آثار رحمت و در سیمای [illegible]
رهگذر و دارای رعیت سپاهی در کیفیت رعایت و الدین [illegible]
که حقانیت آن آنکه از برکت حسن سلوک و مواسات بندگان حضرت
هندوستان معدن [illegible] در رحمت و معطی عدل و احسان گشته تا جمله
شاه والاجاه در اواخر سنه [illegible] یک سالگی صبح روز یکشنبه ۲۴
جمادی الاولی سال هزار و دویست و هشت در بلده بشرف با زر ان
با مراسم مختلفه مثل دهقان و سپاهیان و اعیان [illegible]
[illegible] ثبت گشت و اعیان آن دولتکده بنا بر [illegible] جمهور
[illegible] شهدا المومن خان آورند به مشهد مقدس در باب
و مهمات [illegible] بظهور آورده [illegible]

دارای ایران که از اکثر سلاطین عصر بمزید عواقب امور و وفور عقل [illegible]
امتیاز تمام داشت چه مکرر این معنی را که همانا از عالم بالا بر زبان صدق بیان ایشان قرار داده
بودند مکرر گوشزد ساخته که اساس دولتکده حضرت صاحبقرانی از تایید
بخت و دولت و هوشمندی و کاردانی این پادشاهزاده والامقدار استحکام
جاوید خواهد یافت و ازین رو همواره در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیده
این برگزیده دودمان ستوده اکثر اوقات عبارات محبت تمام نسبت بحضرت اعلی اظهار
مینمودند بنابرین مکرر راه مکاتبه و مراسله گشاده و در سلسله ائتلاف بارسال
مفاوضه و رسول دست داده درینولا که جلوس همایون بفرخندگی وقوع یافت
در فرح آباد مازندران بسامع شاه رسید بنابر اصابت آن حکم صائب
بتحریک فرط اهتزاز و انبساط از جا درآمده فی الحال محمد علی بیگ نامی از اهل
اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بر سبیل استعجال
ارسال داشته و او را بسرعت طریق مأمور ساخت چه مسافت این راه دور
و دراز در عرض ۳ ماه طی نمود و بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست
رخصت کند و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از وقایع
حقایق احوال خیریت مآل آگاه سازد قضا را در همان نزدیکیها شاه والاجاه
رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید چنانچه این خبر مقارن ورود محمد علی بیگ بحدود
ممالک محروسه بوی رسید و او بر طبق فرموده عمل نموده همین وحشتی در مبادی
سرگشت سر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواحی دار الخلافه
رسانید و بمجرد القای خبر وصول او بپایه سریر اعلی فی الحال بندگان آنحضرت
خلافت مرتبت معتمد خان را باسم بدرقه او ارسال داشتند و چون بدرای
این سعادت گشته تزئین یا قدر و مقدارش از مرتبه اقدار امثال و اقران

همانا روزه وصال بل صوم دهر بر در شکستند از زلال لقای همایون فال که هم مایدهٔ عید
ارتقاست از رکوب دولت حضرت پادشاه دین و دنیا پناه از راه سنت سنیه
حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف بعیدگاه ارزانی داشته بعد از ادای
نماز عید بدولتخانهٔ سعادت از راه معاودت نموده بنا بر عادت معهود
که عبارت است از درم و دینار و زر بایستی بر زن و مرد فقیر و غنی از اهالی
کوی و برزن و صحرای دو سوی رهگذر امر عالی صادر فرمودند چنانچه در این حالت
نیز از بادلهٔ فیض فیضان مالامال زر بر سر زر و درم بر درم ریختند از سوانح دولت
خداوندانه که غائبانه در سرحد کابل چهره‌نما گشته نوید این همین ولد در ضمن وقائع
الفتوح بعرض اعلی رسید که خنجر خان ترکمان و شیر خان و عوض بیک قاقشال
بحکم دولتخواهی و کارطلبی برای از دست آوردن قلعهٔ بامیان که میانه
بلخ و کابل است با آن سرحد ترکتاز نمودند و اوزبکان از روی عدم ثبات
قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و ایشان آن قلعه را
که از دیرباز در تحت تصرف اولیای دولت بود و در این نزدیکیها بر آن استیلا
یافته بودند بی‌جنگ و پیکار برابر کرده قرین ظفر بازگشتند السفیر [illegible]
برسم رسالت از جانب [illegible] [illegible] نذر محمد خان والی توران [illegible] برادر
مراسم تهنیت جلوس همایون و بر آن مشتمل از راه [illegible] رسیده
گیتی آنکه مرآت الصفای خاطر آگاه صاحبدلان و ضمیر منیر معتقدان واضحه را
حقیقت آن در سلاطین [illegible] هندا بین ابنیه السلاطین جمهور سر [illegible] نهفتهٔ قضا و قدر است
چنانچه از معنی مقتضی مراد ارباب الدول [illegible] از ان رو [illegible] کلید کار
مستقل گشته باشد لاجرم هرچه خاطر خطیر [illegible] والا بر تو حضور انگند حصول
صورتیکه از دل بر آن و بنا به بظهور رسد بنا بر این نسبت حال شاه عباس

والی

چه در این روز مبارک وقوع یافت این بود زبردست خان از تغیر خانزمان
بصوبه‌داری دکن و انعام خلعت با چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ
و فیل با ماده فیل سرفراز گشته منصب از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه
سه اسپه قرار یافت و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مفوض بود بمشیر خرد
و دستور وزیر پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اواسط ایام شاهزاده
تا آغاز روزگار قرب سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو
یافته بود مرجوع گشت و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان بمیر جمله مرحمت
شد معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار و صوبه‌داری
اجمیر سرفراز گشته رخصت یافت چنگیز ولد عنبر حبشی بنابر رهنمونی بخت اندیش روی
نیاز امیدواری بقبله امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب
دوهزاری و پانصدی هزار سوار امتیاز پذیرفت ۲۰ رمضان ۱۰۳۸ شنبه روزگار
دل‌آزار و سپهر بدروش بانجام آزردن بیراهه روی معهود خویش بتازگی طریقه جفا
پیشه پیش گرفته نهال وجود شاهزاده عالمیان دولت افزا ز پا درآورد
و از این راه خزان افسردگی و پژمردگی بروی بهارستان امید عالمیان نهاد و
آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن جز زبده شعار صبر و شکیبایی
گزیدند و بنصایح هوش‌افزا و پندهای دل‌پسند در تسلی خاطر اندوهمند نواب مهد علیا
کوشیدند غره شوال مبارک فال پادشاه دیندار اسلام‌پرور که روزه ماه
صیام را بنابر متابعت طریقت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال خلوص
و رغبت گرفته بودند سنت افطار بعمل آورده از مطلع چهره که والا طلوع فرخنده
تر بود و منتظران رویت جمال خورشید کمال در عین روز هلال دیدار فیض آثار
که از کمال شوق و خواهش ملازمت حضرت از روز رسیدن حرمان بی‌تاب شده بود

زده بیکار و سرسارى بود و در روز بار سپهر مدار راه دادند و در حق آن نابلد
کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود و عفو جمیل را کار فرمودند و
و بالکلیه از تقصیرات او در گذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده
بحضور طلب فرمودند و بخشیان عظام بعنوان گناهکاران بخشایش
طلب ایستاده نموده آنگاه کورنش داده زمین بوس فرمودند الآن
و دیده بانسی جاوید بندین شکرانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه
نقد بطریق جرمانه و جمله فیلان بیست پیشکش از نظر اشرف گذرانید حکم
معلی صادر شد که از جمله محال که سابق متعلق در تصرف او بود رسم بود
موافق تنخواه منصب چهار هزاری چهار هزار سوار محال بوده ما بقی در طلب
خان جهان لودی و عبدالله خان و سید مظفر خان و راجه بهار سنگه
تنخواه نمایند و مامور شد که متعرض منیداران یکشنبه بالکل هزار سوار و دو
هزار پیاده همواره در یساق دکن حاضر باشد آغاز دومین سال از سالهای
فال جلوس فرخنده اساس آیین سنا و سنه حضرت ظل سبحانی
صاحبقران ثانی و رسید روز شنبه درافروز که عبارت از غره فروردین ماه
موافق سه شنبه ۲۴ رجب سنه ۳۸ هجری و عنوان عهد شباب روزگار آغاز
موسم استقامت بنیان دین و دنیا راست خصوصا سلطان السلاطین روی زمین
صاحبقران سعادت نابین هر ساله در صحن خاص و عام دارالخلد فتنه کری
آذین جشن رنگین ترتیب می‌یافت تمام ترتیب داده رشک بهشت برین
ساختند و نار افتاب گو ربیع عمر شیخ و شباب بود بالمیان
ازروز نشیب ... گذرانیدند و خوردند و بزرگ و خرد و جوان کردند از عمر
گرفته سرمایه بهجت ... جاودان اندوختند از جمله غزل نشب

بجسم جواهر مجموعه را که بر درشت والای مقدار او در حوصله تمام سپهرها نگنجد و مقدار
نیم چون وزن تمکینش را که فیض مهر و ماه سنجد برای برآید کام نیازمندان و حصول
آرزوی کامجویان تن بهمه گوهرها و زر و لولوی شاهوار برابر داده مانند
آفتاب جهانتاب زر ازو نثار گشت و بخشها توسعه ارزاق اهل
استحقاق و فسحت ساحت معیشت بیک غنیان سپهرها مهر انور
فرود آورده تحویل اشرف ببرج میزان فرمود و مجموع اجناس و نقود
جمهور وزن شمسی دوازده مرتبه بموزون آمده بود بر فقرا و مساکین
قسمت یافت سعید خان ولد احمد بیگ خان از تغیر تا آن کابل از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری و هزار و چهار صد سوار سربلند گردید و چند مست
ریحان و جو اصحاب بسرفرازی عنایت علم سر اختصاص افراختند
۲۹ بهمن ماه رایات آیات قرین سعادت و اقبال از کوه انبار بسمت
دار الخلافه فتح سمت ارتفاع یافت ۱۱ اسفندار از باغ نور منزل که مولد
مطلع السعه انوار درج ماهچه لوای والا شده بود در ساعت مسعود بدولت
و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق
مشرق الشمس جاه و جلال یعنی چار دیوار دار الخلافه عظمی طلوع فرمودند
و در این روز مهابت خان خان خانان مظفر و منصور از مهم بندیله
معاودت فرموده جمع جهار سنگه مقهور همراه بقرارگاه سریر خلافت
مراجعت بحضرت با سرداران ظفر اثر ملازمت نموده آنگاه از روی
تضرع و زاری بمقام شفاعت در آمده در خواه بخشایش گناه آن
گشته امید نمود حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بخشیده مراعات
خاطر خانخانان آن بنده مرا از عفو جرایم تبهکاری راکه گر اعتبار مجلس

از خندق متوجه پیش شد و در تن بیشه وران چون بید لرزه افتاد و بآن سنگ ریزه‌های نیز
با وجود آنکه در حصار سنگین جا در شدند بی سنگ شدند و مانند مار
پیچ و تاب چوب زده بکردار ناقوس ناله کشیدند و از طرف دیگر بنا بر آنکه
استحکام تمام داشت بر بهادر خان از عظم هجوم بسیار اتفاق افتاده
دار و گیرها درانه از هر دو سو روداد و آخر کار خان مذکور با فوج خود از
عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده یکبار در شده و از دو سوی دروازه‌ها را
پیادگان از هر نیزه‌ها و در آن قلعه را چون قفل بند منقوش با ناشناسان
درهم شکست و با برادران و پسران خویش که هر همه بیکدیگر بودند مانند
گلهای پیاده پیاده گردیده و دران حصار که مانند غنچه لال لاله از سپاه.
دلان پر بود و از کثرت هجوم بادپا داران راه نه مانند آب سرعت
تمام قطره زنان آمد و هندوان ستیزه نام را تیغ پوشی رنگی تیغ در خون
نشانده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید و نزدیک سه هزار کس از لشکر
خصم درین جنگ از زندگانی برکشیدند و شاه والدمقام در بارهٔ
این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و پهار سنگه بندیله را نوازش
نقاره بلند آوازه ساخته معتمد خان و جان سپار خان را بعنایت
علم سرافراز شدند و بموجب خورسندی هواخواهان تبار زیکار از سر تقصیر
ججهار درگذشته معاذیرها دلپذیر او را پذیرفتند دهم بهمن ماه روز چهارشنبه
سیوم جمادی الاولی سنه ۴۳ جشن مبارک شمسی سال چهل و هشتم از عمر ابد
قرین حضرت صاحب قرانی ثانی با آرایشی که ترتیب یافت و محفلی بهشت آیین
که او را زینت بهشت برین میداد از توضیع بدیع و ترتیب درو تش تازه دل فریب
زیب و زینت پذیرفت و در ساعت مسعود برسم معهود با دیگران روح

چهار دیوار آن حصن متین آئین دولت و الدین خار گشته را پامال سازند سپاه ایل
نموده از شاهجهان آباد امید کلی حسنیم و از نشان زرین مثال از نو نشسته واقعه نگار لشکر عبدالله خان
بعرض همایون رسید که آن گروه کراز طرف بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از
بهادرزنان این آستان فلک نشان آمده و محاصره حصار ایچ را که حصاریست
استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر با اوج فلک میساید و در تصرف چهار
زحل سیما برادر رود و انجبان آن حصار بلندی گرا برآنکه توسن اندیشه براو ادراک
رفعتش افکنده سم از پشت در سواری گرفته غنایم از هر دوست سپاه فیروزی
و دستگاه را بدست آفتا و تفصیل این مقدمه آنکه عبدالله خان با محمد باقر بخشی
اصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال ایلک یورش
نموده رو به تسخیر قلعه نهادند و درویشان از روی تهور تمام تیغ و کاره
آن والا حصار که بحیار معمور را نیز استحکام تمام داده بودند بر آمده و
بمدافعه و مقابله بر آمدند خان فیروز مند بعد از زنگ و تار سیاز در عرصه
کارزار بقصد جوهر نمایان با جمیع هم گوهران خویش از پشت بوستانی که چون
گوهر و رشته در را بهار تاریک قطره تواند شد و فرود آمده پیاده
شد تا الحصار را که با شند جدت قلعه بندر بود و بزور تیغ بکشا قدما آنکه
آب تیغ تا کمر بود بهادران لذ خندق گذشته و از آن میان جمعی از رزم
آشنایان از رتبه خندق خوب گوهر و از آب عرق گشته آب خود را
از نیم روشن ساختند و جمعی دیگر در اندک فرصتی با قبال بادشاهی
کار پژوهش بس برده رفته رفته از خندق گذشتند و از بیجتبه بسوی
سنگینامی در عرصه نام آور برافراختند بالجمله از آن جای دکه نمونه چاه
خندق بود متوجه بهایت که عزائمگان بعزم نادیت شند و ان کفر برست

گریبان میکرد و ماهیی را ز تیغ خون میریختند و موج تیغ شاهان جان در تن حباب
میگرفت جانستانی کمان دلاوران شربت مرگ آماده میساخت
و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ میگداخت و تیر
از نائره غضب جلو تنگ از کمان فتیله کردار در قندیل هیجا فروخت
و زهره آب پیکان جان شیر را تلخ میکرد و امید بر چشم علم دولت ایشان خند
زندگانی اعدا میکرد و سوفار تیر نصرت برداران را از خنده دهن
باز نمی آمد تیر از ترکش در پوست ثعلبی نبود و زه از کمان در قانه
نبودی آب زهر از پایان آراست تیغ روشن میشد و سر دشمن گرایانها
از خون خویش سر خودی جامه‌ی می آمد شاخ کمان را از پیکان مرغ سر
میدمید و کلک سر را از ناوک خار در دست میداد و بالجمله چون کجدار
برگشته روزگار را از تیر ترکش تیغ زن بازی که بر بریده شد و از نیروی
مو کشیدن شکن دل از دست داده پای ثبات و اگر بهادرش درستکاری
از جا رفت با جا در همه نیز خود میتوان یافت که از نبه اسرار زیاست رویت
آزاد دست ها ولیای دولت آورده و خیال نافرمانی را از دل دور داشته
و رنگ کدورت را از مرات اعتقاد زدوده بدرگاه گیتی پناه توجه نمود
تا هیچ روسیاه جا ندت نشسته ناموس آنرا دشکند و صورت بیع عالی
بحسن وجوه جلوه گر آمده بر عرصه ظهور رشت که اگر باب جمله عفو امان گناهان
بر نشسته فی الثواب بدو لشکفتن گلک خیالش شاهنشاهی خارفیار بتر رس
در دلم بیرون رود بدرگاه والا که گلگذر رجا و دیدبان دولت
سر بدست تا نند آرزوی آن با دل صاف قطره زن گردم و دیگر
مرا به زندگانی چه کنم که از غبن اعتقادم گلکی نافرمانی بر دید و بهر منفعت خاکسار

از او در بوده‌اند و رقم عفو بر جرائد عصیان‌شان کشیده برات عمر دوباره بنام
هر یکی نوشتند تا همگنان سر بر خط فرمان برگذاشته مانند بال از حصارهای
قلاع از حبس بدرها کرده‌اند تا جمله افواجی که از زبان سرزنش حجابها مانند جوهرهای
تیغ بی‌هم نهان شده بودند با لشکران آهنین دل تیغ شده دست
امید همگنان را از زندگانی منقطع گردانیدند و تمامی قوم بوندیله را
از آوازه نهضت همایون بمقام گوالیار رسانیدند و نوای توانائی شکسته
باین جهه طنبور را عشق بیچاره شاید ندا امرای عظام با کلها نیز از هر طرف
چون قضای آسمانی بدان سرزمین در آمده تا بسرحد دوان خیبت را
پامال آن نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند و از همه سو راه بر جبابره گمراه
بسته عرصه کارزار روز نخست کار را بر ورد مضیق حوصله تنگ‌تر ساختند
مهابت خان از گوالیار و خان جهان لودی از بر و رو عبدالله خان
از کالپی جلوریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مردافگنان رزم پیرا
داد مردانگی دادند و بازی حرارت بر روم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و
هنگامه نبرد و ساز را گرم گردانیدند خود بر سر رزم آشنایان از باد
حمله حکم حباب پیدا کنید و تیغ بر کف رزم آزمایان از رنج و تاب چه بار
خاصیت موجهای بر ساند خنجر در جوشن برای فرو میرفت که ماهی در آب
فرو نبود و تیر در دل بر بمطی جا میگرفت که مار در رهها جا گیرد گلوله‌های
خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت و آب تیغ از سر رزم
آشنایان در میگذشت چه بیک دو لد و ریسمان جبان می شکافت که
هزار یکی بود ناوک جگر شکاف و جوشن روحیان هم میدوخت
که دو پیکر را چرخ ببعضی را گمان از ضرب‌ها جسته و ذره گمان گذاره

انکه چون عرصهٔ فرپایه سواد گوالیار از گرد موکب همایون خط غبار زدا گردید و همین
که ظاهر القلعه جلوه‌گاه تجلی ورود و المظهر لطف جلی حضرت پروردگار گردید
بمشاهده جمعیت هیأت انوار الاحتیار که از دیرباز مکنون ضمیر انور اشرف بود
محرک آمده همان روز تماشای آن باره و درین بنا و که بر فراز کوهسار رفعت
آثار اساس یافته و سرتاسر این کشور را که حصاری بمتانت و رفعت و فسحت ساحت
آن چنین منیع البنیان نشان نمیدهد اراده فرمودند و خورشیدوار از افق
آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر دقت بر زوایای تا السقف آسمان نشان گسترده از روی
تحقیق و تدقیق در دوایر خفیه حیات قلعه و بلاد خطه حرسیات آن بوده فرو گذاشت
نمودند و در باب عمارت روشن انگیختن شاهان پاک‌روان که چهار باغ و بنا را
بمنشا به اسد و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر جهاندار در المنزله آفتاب
خالی از حکمتی نیست مصداق این معنی سر خورشید اوج گیتی ستانیست بگوالیار
و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه چه بسیار رازم دم که شمار شان
خون شمار مرکان سوار است از روزگاری دراز دران حصار نظربند بوده مانند
تمثال از حبس ربانی بدر نشده و ابیع روح خیال خلدی در آینه خاطر شان نقش
نمی بست چون این ابر رحمت بر فراز قله آن کوه سایه افکند خواست تا حقیقت
حال آن اسیران که مانند نسیم در حیات تنگ زندگی حبس نفس شان گرفته بود از آن
آبرید لاجرم خود بنفس نفیس تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشه را در رفع از
کار فرمودند انجا که بخشش و بخشایش این محیط مکارم موج در جوشش است جز از اهل
فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بلکه خیریت نفس ایشان در محبوس ماندن بود
باقی بسلسله قید گرفتار شده دیگر را که مدار اکثر روزگار آن ستمکشان بسته فال روزگار
بر تیره روزی و تنگ عیشی و بد حالی گذرانیده و روی زمین و آسمان ندیده بودند یک

ازان

بیان عجایب عالم ابداع که از بوالعجبهای تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتا
از قضایای بدایع الصوبه بعرض والا رسید بحقیقت آنکه جمعی کثیر از سکنه
اولا حسن محمد نامی از اهالی این موضع در حضور اعتقادخان حاکم الصو
باتفاق کلمه مذکور نمودند که صبیه حسن محمد مذکور که هفت روز از میلاد او منقضی
شده بزبان در آمده بعد از ادای کلمه طیبه گفت که اینها اهل این ولایت باید
که امثال این خیرات بسیار بظهور آرند تا از آسیب بلیات محفوظ مانند و دیگر و
در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت و در منزل میر حسین
سه پسر بیک شکم آمده و از زن محسن کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب یکدیگر بعرصه وجود
دند و اهلیه اسمعیل نام فراش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد و از منکوحه ابراهیم کشمیری
فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت و ذکر احوال اهالی در اثنای [illegible]
از قلعه گوالیار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگرچه این حرکت و انگیزش کارفرمایان عالم بالا در روی نمود بحسب ظاهر در لباس
و لعب و سخریه نشاط و طرب و امثال آن جلوه‌گاه شهود در آید لیکن باعتبار
ستنیر و دست تیرزنی و شمشیرگذاری ملک مصلحت عالم در ضمن
شرع بوده علت آگاهیها و موجب تنبیه جبابره بود بلکه آن عفوهم
ن را از گران خواب بیدار و از مستی بیکسری و بیخبری هشیار ساخت
صنف اصناف زمینداران آن سرزمین که از تطاول دست اندازان
بجان آمده بودند بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافتند
آوا ایمن گشتند و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید
زندان که در حقیقت وقت در حیات نجات یافتند [illegible] مقابل

جهانبانان بر فیض رسانی محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده ستوده
قرار داده‌اند در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلا فالغیر مراتب دیگر
با سایر اجناس و در وزن قمری هشت نوبت نخست با سیم و باقی
مراتب با اجناس معهوده هم وزن می‌آید و بدین شیوه فقرا و مساکین کامیاب
مقصود می‌گردند فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه امریست مقرر و معهود بدین طریق که در روز هفتم
از ولادت بوزن موی سر ده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند
پاره نموده ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده چنانچه
و دعای ماثور حسنه وظیفه امر مسنون مرکوز است که لحمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمها
بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده بر این معنی دلالت دارد بالجمله از آن وقت
تا این زمان این آیین حمیده درین دولت‌کده عظمی معهود و مستمر گردیده و بجهت شاهزاده‌ها
همین یک وزن شمسی مقرر گردیده لاجرم روز دوشنبه ۱۶ آذر ماه سال
اول جلوس موافق سیوم ربیع الثانیه سنه ۱۰۳۸ قریب بنصف النهار جشن وزن
در سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی از زیب و زینت
عام و آیینه پذیرفت و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش
و داد و دهش و بخشش و بخشایش بحدی که تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد و زبان
خامه از عهده تحریر آن بر نیاید بظهور آمد و بعد از فراغ این کار بهشت آیین نشیمن
و در ظاهر بقعه باری حضرت خیام دولت شد مجرد در آن مکان
بساط صید و صیدلت برداخته روز جمعه دوم دیماه از آن سر زمین
باهنگ سیر و شکار صحرای گوالیار رونق بخش آن قلعه سپهر بنیاد کوه فرموده
متوجه گوالیار شدند درین ایام خیر انجام الجرمیه چند از جواهر حوادث

و رشید خان و شهباز خان افغان و کشن سنکه و شاه بیک خان و امثال ایشان
با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و با یکصد فیلدار از جانب شرق
رو به آن سرزمین آورده بتوجه باستیصال آن خذلان آثار و سوای این
بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملک آصف جاه
بسرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان والا مکان بکومک
این فوج مقرر شد و سلطان نظر بخشیگری و واقعه نویسی این فوج
سرفرازی یافت و حسب الکفاه وزیرخان را بکفایت مهام دار الخلافه اکبرآباد
بازداشته بعد از انقضای یازده گهری از روز دوشنبه ابان ماه سال
اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند کوچ از باغ نور منزل معروف
بدهره که روز اول منزل آنجا شده بود بفتحپور رسیده محفل قمری وزن
سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند و کیفیت وزن بدین منوال است
که چون حضرت مقدس پیوسته در پیدا کردن وسایل حسنات و جوهر ملکیت
طبع فیاض همواره در قضای حوائج اصحاب مطالب بهانه طلب است و ابتدا
سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری زر کرده
بر اورنک اخضر متمکن گردیده هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری حضرت
حلیم بطور بزرگ حسب الامر آنحضرت بترتیب مسعود و موزون مبارک طلا و نقره
ببینوایان و نیازمندان روزگار بقدر رضا و استحقاق و احتیاج
قسمت می یابد اگرچه این نوع تصدق بشریعت وارد نشده لیکن
چون دانشوران این کشور همگی بر نفع اتفاق دارند که این گونه صدقه
برای دفع بلیات و عاهات جسمانی کاملترین اقسام تصدقات است لهذا
این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که نیای منیف آنحضرت چون افتاب

دور دست برسد لاجرم فرمان قضا نشان ان ببرداتکی قهرمان قهر خدیو روزگار
که مظهر لطف و قهر ملک علی الاطلاق است بطوار امضای توقیع نفاذ در رسید که از عاملان
دربار ده هزار سوار جرار بسرداری مهابت خان خان خانان سپه سالار
با دو هزار بندوقچی و بانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده
سزای کردار نابسند در کنار دیران زیاده سر گذارند و سید مظفر
بارهه و اسلام خان و دلاور خان و بهگوانداس و راجه رامداس و نظر بهادر
خویشگی و راجه روز افزون و جیتان سور و بهگوانداس بوندیله و دیگر بندهای
روشناس درگاه عالم پناه بعنایت پادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن
عمدة الملک تعین یافتند و در وقت رخصت سپه سالار خلعت با نادری و کمکی
مرصع و یک لک روپیه نقد تعمیم آن جسیم ساخته و خدمت بتکرار بکفایت خان
و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند و خانجهان صوبه دار مالوه
با سایر کومکیان آن محال و صفدر خان جاگیردار سرونج و امرای شکیبین
و راجه بیتهلداس گور و ستر سال کچهواهه و ملهید بر سکباودت و میرخان میانه
اوزبک و راجه کرده هر و خنجر خان چون آغاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری
که بجانب جنوب الدجه واقعست با پانصد بیلدار بمحال متعلقه آن مخذول
در آید و سرکرده این فوج و دو هزار بندوقچی بنور الدین قلی تفویض یافت
و بهادر سنگه بوندیله که زمینداری الکای از دیر باز با پای او بود و حضرت
خلافت مکانی از جهس انتزاع نموده بر سنگه بوداده و از این راه میانه ایشان
نزاع بود نیز بهمراهی این فوج مقرر شد و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
بحکم معلی فرمان جهان مطاع مامور شد که بهمراهی فوجی علیحده از جانب
کا روانه آن سمت گردد و بهادر خان روهیله و راو سور بهورتیه و بهار سنگه بندیله

ذراقرا

روزگار چنانکه پادشاه که از فرط استیلای امراض از همه قطعاً نظم و نسق معاملات
ملکی و مالی نمی‌رسید لاجرم او در میانه فرصت غنیمت دانسته از ضعف تمادی نمود
و دست تطاول بملک و مال زمین‌داران اطراف و نواحی سرزمین خود
بل طرف‌داران محال دوردست دراز کرده اموال بسیار بتعدی و تغلب
فراهم آورده بدان مثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مرتبت
حساب و شمار درگذشت و درعرض آن ایام بنابر عدم اهتمام اولیای دولت
در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت و در هیچ باب بازخواست نشد تا آنکه
روزگار او بپایان رسیده اندوختهٔ گران‌سنگ بیشمارش که گنج در گنج و خزینه
در خزینه بود بتحت التصرف این سرکار درآمد چون ظرف تنگ آن ناآزموده کار
گنجایی تصرف این گنجخانهٔ مالامال نداشت یکباره از جا رفته سرمایهٔ خودسری آماده
ساخت و چون روز بروز سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی
زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید
آن نامعامله فهم بفکر در کار خویش افتاده باستواری حصار و انبوهی جنگلهای
دشوارگذار که بدورش بود آنرا سرمایهٔ استظهار خود پنداشته همت بر حفظ زینت اشجار آن
گماشته بود و بنیت گرم گشته در سیم خرداد سال جلوس مبارک روگردان شده

نیم شب از دارالخلافه برآمده رو براه صحرا نهاد و چون دولتخواهان ازین معنی
آگاهی یافته حقیقت را بعرض باریافتگان انجمن اشرف رسانیدند که آن
اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرد قرار در پی سرانجام مهام بغی و فساد و بر سر اظهار
عصیان و عناد است و نهمت همت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته بود و بی
استمالت و دلاسای سرکشان آن بوم و بر که با او در نفاق مقام بودند افتاده در
استحکام بارها و بستن گریوه‌ها گذرها افشرده و ملک در سد مخارج و مداخل

متبحر الاماجد والاعالی اللایق العنایات السلطانیه حکیم [illegible] که از خانه زادان

محرم راز خلافت گفتار درست کردار درگاه و والا نسبت نجیب نسبت گوهر اکلیل

سلطنت و فارس میدان [illegible] [illegible] و حکم [illegible] ادراک [illegible] بلند رتبت

یا بلیغ [illegible] که در هر باب [illegible] و تفویض [illegible] مبادرت [illegible] [illegible]

بمواقف [illegible] [illegible] طریق مراعات [illegible] و اقرانست قرینه و

[illegible] مسند [illegible] منیع و [illegible] [illegible] رفیعه که از حسن [illegible] اخلاق [illegible]

[illegible] [illegible] سلسله خصوصیت و [illegible] که همواره [illegible]

و راست [illegible] [illegible] الطبع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسرت [illegible] ضمیر [illegible] اشراق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مخلد [illegible] [illegible] کامرانی [illegible] باد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رونق این

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلسله [illegible] طالع

موافق و [illegible] [illegible] پادشاهزاده و یا حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه

[illegible] [illegible] [illegible] در سلک [illegible] درگاه [illegible] و [illegible]

مقصد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جنت و آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]

حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برگزیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عالی و مناسب [illegible] رسید [illegible] [illegible] جمعیت [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقدار

[illegible] [illegible] [illegible] اسباب کلان و [illegible] [illegible]

اولیا

و از شدهای ابروری بی تکلفی بادی تحریر کجا که [illegible]

نوبت عقل تماشا ازین اندیشه بیجا [illegible] و در این کار [illegible]

ایران [illegible] آن سلسله بود [illegible]

[illegible] از دیرگاه [illegible] بود [illegible] انواع [illegible]

بود [illegible] در میانه [illegible] علاقه و دوستی [illegible]

[illegible] آن [illegible] خورد [illegible] گردد و چون [illegible]

ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الآن فیما بین این دو دودمان رفیع البنیان

[illegible] خراسان بولایت تهران متحقق بود و [illegible]

[illegible] صورت التیام و اتفاق [illegible] در این ایام سعادت فرجام

[illegible] بانواع [illegible] دولت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] فرخنده [illegible]

[illegible] در انتظام قواعد [illegible] و التیام [illegible]

[illegible] انتظام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اراده اولیای دولت [illegible]

[illegible] انتظام [illegible]

[illegible] [illegible] است اسباب [illegible]

[illegible]

حدیقهٔ ریاض خاطر ارادت سبحانی چمن خلعت وداد و عطرافزای محفل فیض اقتباس و التجا و لابد
دریاچهٔ آمال و امانی و حدیقهٔ حشمت و کامرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت
ایاب شوکت انتساب عنوان زیبنده صحیفهٔ بهجت و کامرانی طغرای منشور
دولت و بختیاری جارس مضمار فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت بیننده
افسر خانی شایسته سریر کشورستانی دامت ایام اخوته و سلطنته و زینت
اعوام جلیله بتوقیع سعادات جاودانی موشح و بر صحایف سحایب کرامت
دو جهانی مرشح حقیقت کیفیت یکتائی معنوی و مرآت الطاف صوری که بواسطهٔ موانع
ظاهری چندیست در حجاب صفا محجوب و مخفی بود از ارسال طرز سلسله ساعی و مصافات سبع
نامی عنوان نخوا ابرز داهر مصادقت و مختوم بمهر عز موافقت چه بود لطف
لقاوه اصفیا کرام عمده نجبای انام باهیج مناهج دین قویم خواجه عبدالرحیم
در باب مهام خیریت انتظام آن برادر با دیگر مقدمات رسیده بود با علیحضرت
قدسی مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت
سابق به تجدید حیات لاحق رقم زده خامه خیر بنی شمامه شده بود سمت
اظهار و اعلان یافته محرک سلسله موالات و مصافات قدیم و تجدید
گردید و از مطاوی آن رقیمه کریمه روایح نسایم محبت مشام صداقت انجام
برسید از روزن و نور مرآت الطاف صحیحی مرکوز خاطر صمیمی مرکوز خاطر معدلت
آن بود که در اوایل جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی از جمله
سنه رابعه را یکی از معتمدان درگاه حشمت فرمایند تا آنکه مجدد دوالطاف
معنوی و دیگر مناسبات قدیم و جدید گردد و منتج و مقدمه نسبت تولف
و تراهی گردد بدینجهت عزت مراتب خواجه عبدالرحیم مرحوم که بعد از دریافت عز
میمون بساط ملاقات بخارجی در نورد دید دو دلیل آن لقا و و اسلوب

ملک مفوض شده بود بعد از رفتن ایشان چند ماه دیگر قطع نظر از فصل آمدن دو بار رسول [illegible]

عهد و پیمان شوند با ایشان بر طبق این مضمون می‌شدم که از بلخ و شهرها [illegible]

بعد از فتح آن شهرها که او بیابان روی ولایت و دست تصرف از آن مرد از خود تعلق

نداشته باشند و چون حضرت جهت مکاتبه بعد از مطالعه مضمون نامه بر تقدیم

بجمیع عساکر و صدور [illegible] ایشان گشته بر سبب مقدمات [illegible] مشهود [illegible]

مقصود از جفا جانب عیب تکلف کاه نموده نباید بود و قضا را [illegible] بمقتضای

احکام قدر مجبوریم و بمقتضای مقدر متوجه تسخیر بلاد دیگر گشتند و بعد از [illegible] مبارک

خواجه عبدالرحیم رسیده از نور روز [illegible] سال [illegible] استعفا و [illegible]

همدران نزدیکی [illegible] و مرض [illegible] بعالم بقا شتافت [illegible]

حضرت خلافت پناهی بمقتضای رنجش اندیشی و [illegible] خواهی که از ایام قلیل

بظهور رسیده بود خواستند که [illegible] مرتفع سازند [illegible]

جلوس خیر انجام بمقام از سال [illegible] در [illegible]

از [illegible] سال جلوس میمنت [illegible] حکیم [illegible] خدمت نموده بودند

و [illegible] یک لک [illegible] هزار روپیه از انواع [illegible] و جواهر و [illegible]

و نفایس امتعه هندوستان [illegible]

و ارباب استحقاق [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

۱۵۴

[illegible] صادق خلعت خواجه عبدالرحیم را [illegible] خلعت [illegible]

را انعام [illegible] هزار روپیه [illegible] ده هزار روپیه

رسم انعام [illegible] خواجه برادر خواجه مرحمت نمودند [illegible]

[illegible] تا رشحات

کلک بدایع نگار و لمعات خامه [illegible] در اظهار [illegible] الدوله [illegible]

ملهم این رموز نموده هنگام مراجعت به مستقر شریف روز بروز بر بساط زاد و بیانی
دهد پیراسته چند سبب انشعاب ابواب [illegible] رشته محبت بین آستانه [illegible] بیشتر از طرد
شوکت ممدوحین ایام ملکیان اختصاصیت دولت خداداد و سعادت بخت ناید زر از دست
صدور ساحت دربار سعادت سعادتی که بار گشوده رحل اقامت همکنند
عالمیان یکسان عالیمقام بار رحلت بربندند و لازمه بخت و مقتضای
اقبال و رشد که بهره ور آرد جهانی از آن قبله امانی و آمال در این [illegible] توجه
بدانسو کنند چنانچه حضور جناب [illegible] الدولت و الدین حضرت شاهنشاهی جلالت
خاصه در این ایام خیر انجام که سریر سروری از جلوس همایون رشک کرسی
سپهر گردون گردید امام قلی خان والی توران همواره جوهر [illegible] در رشته
که از سر نو سررشته بوثوق روابط محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات
و تمهید روابط آن نماید و بنا بر حلقه اظهار دوستی بر در والا اماکن [illegible]
اتحاد یگانگی و ارتکاب وداد ابواب مکاتبه و مراسله را گشاده بود لیکن از رهگذر
حرکاتی [illegible] که از ندر محمد خان برادرش سر زده بود چنانچه [illegible]
[illegible] موجب سد این راه و حجاب این باب شده و انتظار [illegible]
خواجه محمد ابراهیم [illegible] بعد از [illegible] عزیمت گشته [illegible] مراسله
[illegible] به خدمت حضرت جنت [illegible] ارسال داشته بود و اینکه چون شاه عباس
[illegible] تسخیر قلعه قندهار [illegible]
اگر در [illegible] افواج عساکر [illegible] در رکاب شاهزاده والاگهر
که اهل [illegible] از [illegible] باز [illegible]
و [illegible] والا [illegible] حساب تسخیر قلعه قندهار [illegible]
فرمایند [illegible] مقتضای دولت خواهی و [illegible] لازمه [illegible]

ناکامیاب آمده و از تعیناتیان دکن سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خانی

و تفویض خدمت فوجداری ترهت و نواحی صوبه بهار و بمنصب سه هزاری

ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه

نقد امتیاز پذیرفت محمد قلی ایلچی شاه عباس که برسم رسالت پیش شاه

نزد قطب الملک رفته بود بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان نشان

رسیده سر رفعت بگردون رسانید و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه

سرفرازی یافته بایران مرخص شد میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرفراز

و قلیج خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت کهیلوجی بهونسله از عمدهای

دولت نظام الملک که از رهنمائی طالع والد آمده خان زمان را دید

و حسب الالتماس خان مذکور که بعنایت جمدهر و فرمان عالی شان

و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاری ذات و سوار

بلند گردید عرایض محمد عادل خان که هژده سالگی و قطب الملک عبدالله

دوازده سالگی جانشین آبای خود شده بودند مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک با

پیشکش نمایان از آنجمله قطعه لعلی بود بابت عادل خان که نظر آن

در آن ولا بسیار کمیاب بود پنجاه هزار روپیه قیمت داشت

از نظر انور گذشت و پذیرا آمد بیست و سیم امرداد و قدوم فرخنده عید

سعید الاضحی اتفاق افتاده بشارت غنیمت فرخندگی باولیای دولت

جاوید پیوند رسانید خدیو پیوند رسانید خدیو کشور پادشاه دین پرور

با کمال اتباع سنت حضرت خیر البشر بانداز حضور عید جا در دولت خانه

زین زرین بر اسپ بهار ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور رشک

پیشگاه طارم چارم و غیرت بارگاه سپهر ساختند و ادای عبادت

ترشان ایوان کسری شکسته و ازین رو ست والدنیا معموره که از رشک
متانت اساسش قصور در بنای قیصر و فغفور راه یافته و در عرض صحنهای زر در پای تجمل
دعوی وسعت غریبست و بنیاد سنگ بدیع خاطر فریبست ناتمام رسیده تا عجب حیرت نسبت
نقشهای کمند سنبوری در روزگار ثانی صاحبقران که و هر بکره ۱۰۲۵
و در پیش نشیمن قرار دادن :: عالی اساس بارگاهی پسند بنا که از رشک آید از کوته بینی
برو افزون بتجمل ستون :: از رشک تابش و زر و دیوارش از شفق و در صحن نشیمن
تا بکمر چرخ ملکوت چون شاهین فرخنده بنا بعمه سمت اتمام و صورت انجام
یافته اختر شماران مسعود دفتر طالع برزبان گوهر قرین سعود در تاریخ
۲۵ ذیحجه سنه برگزیدند شاهنشاه ملک بارگاه بعد از انقضای بیست ساعت
از روز عشرت معمار اندیشه رسا و دقایق رسان در آن محفل بهشت آیین
با انواع زیب و زینت تزیین و در تخت شاهنشاهی بر سریر اقبال و اکلیل
گزین در آن محفل بهشت آیین از اشرفها و جلال گسترند و جمهور انام را اذن
بارگاه خاص و عام داده رضوان کردار بساطش آفرین کار آتش و جاه
و دست حق پرست بخشایش و بخشش بکام آن و محتاجان برگشادند
سایر زیبا گستران هم مجلس بسر و دستارها و نغمه پردازان راستان
خاص دو تمثال الباب کلیم راه این رباعی توصیف آن بارگاه سلیمانی
در سلک نظم کشیده و بر فرش ملک کرسی بنیاده شایسته مرحمت فرمودند
این تازه بنا که عرش همسایه اوست :: از رفعت چرخ زر سرمایه اوست
همیشه سبوی کرسی سر رسیده :: کالاسش خاص و عام در سایه او
همه رین رود ترکستان فان نقابت قلعه دارالسلطنه خاصه بلند بالگی یافته العفو
سنگ بامر حیض گنبد دار با ذهبان را بهم مرحمت علفه و بدیر مرفع و فیل والانعام

[illegible] در سایه [illegible] از مرحمت [illegible] بنا و بنای ایوان چهل ستون

الحمد لله که عنایات خاص پادشاه جهان بعوام و خواص
از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده صیتی از اوصاف حسنه و شخصی از اشخاص انسان
خصائص بیدار و چنانچه ظل عاطفتش شامل حال عالمیان باشد چون حضرت واجب الوجود
را فرو گرفته و آثار رعیت احسانش بر خشک و تر بحر و بر باراست چون فیض باران
عام فایض رسیده باشد امید پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلوب و رفع اضطرار اهل
گماشته اند چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمیگذرد که آسایش و آرامش عالمیان
منظور نباشد و عزیمت ملوکانه بوسیع سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصور بود
از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون همایون است که درین ایام
رفعت افزای بارگاه خاص و عام اساس یافته و سبب بنای این نسخه بدیع و دیوانکده عدل
و دادگر روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان است که چون همه را از بهر
ارباب امید بدین والا جناب نیست و سائلان بقصد عرض و مقصد و رفع مطالب درین درگاه
بر مرجع عالمیان باز گشت از بخشندگیها بهنگام عرض و محرز رحمت باران
برسات و از شدت آفتاب تموز جای پناه و پناه گاهی نبود لاجرم بمقتضای مرحمت پادشاهی
فرمان قضا جریان بمضمون توقیع نفاذ یافت که در دار الخلافه اکبرآباد و همچنین
اعظم بلاد ممالک محروسه هر کجا که سریر سعادت مصیر [illegible] یافته باشد خاصه
دار السلطنه لاهور در پیشگاه جهروکه خاص و عام که محل اجتماع حاجتمندانست
ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد و دو ذرع و عرض بیست و دو ذرع طرح افکنده زود
باتمام رسانیده تا سایر بندهای درگاه از زحمت باران و آسیب آفتاب و تابش آن ایمن
با فراغ بال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود و مجملی از تاریخ بنیان بارگاه
باعث بنای چهل ستون اساس
همت اساس یافت

بعز معروض بالجناب والا و با انجام اقبال روزافزون تا انتهای مدت عمر در کنار پیوسته
بابت او در بسته باد جلدوی خانه زادان آورد و از انظار این جلیله عرصه باز پرداخت
و دست همت از رو و خلعت و عمده بزرگی ساخته شد بار بر سر گفتگوی این شغل به
میرود و تقرب بسوانح ایام فیض چند فرجام خدیو روزگار دیگر باره سررشته سخن به سلسله
بیان جاه و دولت سید بعزه تیرات سلاله آن جسته چنده فال سید جلال نبیره قدوه
الواصلین شاه [illegible] عالم از احمدآباد و میرزا رستم صفوی با دو پسر خود و میرزا مراد
و میرزا حسن از صوبه‌ها رسیده بشرف ملازمت اشرف اندوختند و چند میرزا [illegible]
بعلت عارضه [illegible] بیماری [illegible] در حقیقت [illegible] [illegible]
رحمی رسیده و بطریقی از [illegible] رفته که [illegible] بسیار [illegible] نقل و تحویل فرمود
بود و حضرت جهانبانی در [illegible] قدردانی او را از ملازمت معاف فرمودند
ملک بلک بیست هزار روپیه از روی رسم بود و خرج سالیانه مقرر فرمودند که در هر جا که
که دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذارند و بست و شنبه
بزرگوار والامرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه مرحمت شد ابراهیم حسین
کاشغری دو هزار روپیه بعنوان ذات دو هزار و سیصد سوار مقرر شده و دو هزار روپیه
نقد انعام یافت و چون حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه از اهل عنایات پیشکار
خدیو روزگار بعضی از ارادت و [illegible] عبدالله خان [illegible] ضعیف کردار
ناشایسته محبوس ساخته بود [illegible] بمنصب [illegible] هزاری ذات و سوار و عنایت
شمشیر مرصع و نقاره و علم و [illegible] طوغ و [illegible] زنافته انعام [illegible] جام [illegible]
نقد و مولدار سرکار قنوج [illegible] عنایات نامه اعتبار و [illegible]
خواجه [illegible] بیست هزار روپیه انعام یافته [illegible] معاف گشت [illegible]
ارجمند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

را انابت داد و باشاره امام قلیخان بتخت رسید و رفته رفته که کار بکام و روزگار بر وفق
مرام امام قلیخان او را فراغتی و هم بسببی که مدعی سرکشی ملک باشد نماند بخاطر جمع بمهمات ملکی ام
رسید ایالت این ولایت بتکیه گروه شیخ و در تصرف سرتاسر توران زمین و قبض و بسط
و عزل و نصب و قسمت ملک نمود از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات
آن بنیابت خود به نذر محمد خان داد و تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است
هم چنان در تصرف ایشان است اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته
کلک حقایق نگار آمد خامه خود را هموار دیگر خراج توران زمین و درسر جای داد لازم
حقیقت آنرا از قرار واقع زبان روشناخته بر سر مطلب اصلی میرود و الحاصل محصول
جمیع ولایات بلخ و بدخشان و احوال آن سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان که در تصرف
این دو برادر است از روی نقل قرائن ایشان بهمه جهت خصوص با وجوهات سایر جهات
و النقدی و غله و جمیع خراج از تفاعات و زکوات قریب سیکرور و بیست لک خانی رایج
آن ولایت است که سی لک روپیه هندوستان باشد از آنجمله شانزده لک روپیه بداخل
امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است و این مبلغ که در آمد
هر دو برادر است برابر حاصل جاگیر خانخانان بهادر ظفر جنگ صوبه مالوه است
که یکی از بندهای درگاه پناه است و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده
ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر در آمد جاگیر دارند چنانچه از جاگیر
الامرا ال [illegible] لت آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل میشود که از مداخل هر یک
این دو برادر سه و نیم برابر بلکه زیاده است و چون این مبلغ نسبت بجمع اکثر
هندوستان که هشت ارب عبارت از یکصد کرور دام باشد و بیست کرور حاصل است
قدر محسوس ندارد و بعد النسبت دادن نبوده و حساب است امید که همواره تا ابد
جاه و جلال این دولت کده بی زوال لمحه بلمحه در افزونی باد و سر رشته بقای این خلافت

روگردان شده بودند باستقبال برآمدند و از غیر جهت تابعی بر مسند توران از ایشان نیز
شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلعه چارجو رفت و چون معاملهٔ
منازعه و هنگامه از دست نیامد و بوعده و وعید هم امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت
قلعه‌دار بعد از سعی بسیار و نومیدی کوتک حصار را با متعلقان ولی محمد خان با دو پسر
او امام قلیخان بایشان میلان خاطری متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بفتوای
قاضی حلیلهٔ عم خود را در حیات او بموجب طلاق شرعی بحبالهٔ ازدواج در آورده از
روسیاهی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت و چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده
شاه عباس از رسیدن خبر یافت از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمهٔ بزرگیست
در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد و مراعات لوازم
مهمانداری و استمالت بکار رسانید که در ایران مهجور نباشد بعد از چندی که
ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکیه که از او برگشته بودند مکرر عرایض
مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه توران نمودند و او
چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت لاجرم با اندک مایهٔ مردی از
اوزبک و قزلباش بجمع ایشان روی بتوران نهاده بعد از شنیدن که از جلادت
خود فرار گزیده بود بار دیگر بماوراءالنهر آمد امام قلیخان در شنیدن با وجود مخالفت
ایشان مقابله با ولی محمد خان محل منت ملکه امکان و مکر معانی بر صورت
بفور فتنه شهر را خالی کرده با برادر متوجه سمرقند شد ولی محمد خان جهت
تسخیر بلده با لشکر گشت از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه توزی
و انتقام کشی برادرزاده‌ها شده اصلا تمکین نورزیده بکار فرمایی مهلت نداد
از پی در آمده از راه ناعاقبت اندیشی یورش نمایان و محاربه لشکر نمایان از اوزبک صفت
ایشان آورد و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت سنیه او در کارزار [illegible] مردم

دستگیر را نمایش کرد چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقیخان
نبیره خود لطیفی آغاز نهاده در مقام ترتیب پسران خود عباس سلطان
و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقیخان بودند در آمده دغدغه مقام
استمالت امرا و ارکان دولت در آمده خواست که از خود کند درین اثنا باقی خان
از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون رود دست جد
از کار کوتاه کرد و ساخته خالی خان بهر خود دار السلطنت موسوم نمود و پیش از چندی
جد یار محمد خان و باقی خان سالکی آنجهانی شدند معامله بولی محمد خان بازگشته
خاوران جد و پدر و برادر به وی رسید آی خانم حرم باقیخان را که دختر عبد الله سلطان
برادر خرد عبد الله خان بود و سابقا در سلک ازواج عبد المومن خان انتظام
داشت و بکمال حسن و جمال در آن دیار شهره بود و در افواه خاص و عام بیمن قدم و
مذکور بود بحباله نکاح خود در آورد و حکومت سمرقند را بامام قلیخان و نذر محمد خان
برادرزاده های خود داده بود و بهر دو ایشان تمکین تمام یافته بحسب و خوبی دولت وزیر
شده برقرار شدند و چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بدسلوکیهای ولی محمد خان
بجان آمده بودند در نهان مرجا و اظهار وفا و وفاق نموده و در باطن با ایشان
اتفاق نمودند و رفته رفته او در اعلان عصیان و طغیان در آمده بزرگ
و کوچک شهر و نواحی بیکبار از موسیقی زرسا اوم از ترانه مخالفت برون ولی محمد خان
او طبیعت نقش و طرح و وضع منصوبه چو روزگار و انحراف سپاهی و رعیت
مجال توقف در آنجا ندیده اختیار از قرشی با نگی استمداد و استعانت از شاه عباس
روی براق نهاد و از کم فرصتیهای وقت و روزگار ناچار رامی بالسریلی چند سال
در قلعه ها جری گذاشته خود با دل پرخون چون باد از راه چون گذشت امام قلیخان
بی توقف روی توجه بخارا نهاد و سایر اهالی الملک و امرا و ارکان از ولی محمد خان

بنقد هرات را که تختگاه خراسان است متصرف در آورده مستقل بود و از نهیب
دار الملک ایران شاه عباس که روزگاران و از انقلاب ایمنی نبوده فرصت
مساعدت می‌یافت و یارا در این روزگار مصیبت از دست نداده لشکر بر سر او
کشید و در ماه رجب ملاقی فریقین اردوی محمود کار زار عظیم از طرفین دست داده
هم سلطان درین جنگ کشته کالعدم بر باد گشت چنانکه حکیم بیدل این بیت برده
ار ولسبابی دنشین نراوند بازه مردم را در باره او عقیده است که بعد از
شکست رخی خود را یکی از الوسات رسانیده در گذشت و دیگران
گمان می‌برند که لبس اکثر عسکر زهدار و از کار رفته به پناه سپاه حکیمی از هرات
رسید صحرانشینان چون شناکامی بحالیش نبرد اختند و از کار را زیم از معالم
فرصتش نداده کارش را تمام ساختند مخلد براد و رانش که عموم همکار را و جدا
افتاده بودند هر یک سر خویش گرفته به کار خود رفتند و چنانچه باقی خان
با دلی مجده بکار را آنده بر مسند حکومت نشست و در اندک مدتی بر تمام ولایت
استیلا یافت و کوهن براد را لیسان با بنده خان در آن دار و گیر از لشکر
شکسته جدا افتاده راه قندهار پیش گرفت و چون در انجا رسیده خود را بسرکار
ساخت شاه بیگ خان صوبه دار آنجا را بدست آورده محبوس نگهداشت بعرض
عرضش تهیانیده فرستاد آنحضرت او را معجوب حسب حکم شیخ محمد برتر و قلیچ خان
جلوه فرستادند و بعد از یکسال در پی باب غفران خوش نمادقتاب
یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان شنیده عزم ملک را السبکی
راه توران پیش گرفت باقی خان خبر مقدم کریان عمد خود را با عزاز و اکرام
تلقی نموده در حال با استقبال شتافته با قدام آداب کهن ازرشین آمد بعد از
تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او در اشهر درآورد و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه

را

رجوع آن اطراف را بسر بازو و کلک بدایع نگار میسازد با لجمله ایشان خلف
ین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی بن یار محمد خان اند که عمزاده جانم خان
الی او در بلخ و دار الملک خوارزم است مشار الیه از جانم خان مذکور بسبب سلوک
ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد و چون بولایت
ماوراء النهر رسید سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بر جانب قابلیت او کرده
بیه خود را با او در سلک ازدواج کشید و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهود
یوسته جانی سلطان بعرصه وجود آمد و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید
پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلیخان و نذر محمد خان است و سه پسر دیگر باقی
محمد خان و ولی محمد خان و پاینده محمد سلطان است و این چهار برادر مدتها
بتفویض عبد الله خان حکومت تون و قاین و سایر ولایات کهستانی
گذرانیدند و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبد المؤمن خان پسر عبد الله خان بسر
می برد و بعد از آن عبد المؤمن خان از غایت بی آزرمی و لجاجتی که لازمه سرشت
آن ناخلف بود و با جانی مذکور بدرشتی و بدسلوکی آغاز نموده آخر الامر او را
از بلخ اخراج کرد و مشار الیه نخست بدرگاه حضرت عرش آشیانی آمده چندی در
ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه
مرخص گشته از راه خشکی متوجه شد و چون بقندهار رسید خبر یافت عبد المؤمن خان
ناگهان هدف تیر قدر اندازان تقدیر گردید و از وقوع آن خبر شورش انگیز تمام
توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد و شورش عظیم برخاست
و درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خود جای داد
انکار زیارت حج از درگاه بار و رکاب بوسی یکنون و درشت سر برزده
نقد فرصت را غنیمت بزرگ شمرده در همان گرمی از تون و قاین برآمده بهم

وهمین نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت لاجرم در تاریخ ۲۶ شهریور
مطابق نهم محرم سنه ۱۳۳۹ هزیمت را الحساب غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد
و از راه غوربند در عرض سه روز طول مسافت پانزده روز را طی نموده
خود را بنواحی بلخ رسانید چون این فتح نمایان که باعث کسر صولت
و رفع شوکت عساکر مخالف گردید بتایید ربانی و صمیم عزم فوج رعیت که
از اعظم عطوف آسمانیست در نمود لاجرم بلفظ لشکر فتح الله که از طالع آیات کلام الله بتعلیم
الهام در هنگام تعیین ترکیب اقبال همایون فال از زبان شکون یافته بود تاریخ
این فتح آسمانی موافق آمد لشکر فاتح مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم
شهریور مطابق ۱۶ المحرم الحرام سنه ۱۳۳۹ داخل شهر کابل شد و حقیقت
این فتح نمایان و کیفیت احوال شهره و ساکنین اهل شهر و حوالی کابل را
در طی عریضه و عرضداشت بپایه سریر والا عرض عرضداشت شاهنشاه دادگر و خاقان
معدلت گستر رعیت پرور بعنایات بی حد بزرگانه امر فرمودند که مبلغ یک لک کلدار روپیه
از خزانه عامره الغنویه بحسب الاستصواب قاضی را بر غارت رسیدگان کابل
و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند
تا باین طریق جبر کسر خاطر آن شکستگان نموده مراهم رحمت بر ناسور
جراحت آن دل خستگان گذارند چون خامه بدایع طراز وقایع پرداز
از گذارش جریانات این سانحه فراغبال کلی یافت اکنون سلطوی بسرایش
که در ذیل این عنوان حقیقت بیان که چنانچه سبعت سینه الیه سخن بداهین
گزیده ارباب این فن بستاند بعنوان بغرنیک ازش گفتگو را آوازه تازه
در ملک سخن بلند شده بسر جمله از احوال اولادی بات این دو برادر و محل
پسته باشند و در شهر بیدلیان باز گشته می‌پردازد و هم چنین طلوع

ادن

و بسبب حرکت عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار سپهدار سپه‌سالار اعظم
نیابت خان بدو رسیده بود ولد حرم بخاطر آورد که چون مطلع از نواح مواج
از دریای لشکر بی‌پایان خدیو بحر در شعب سده‌ها دریا میر رسیده و در آن
صورت بجز او را در برابر دریا سیر دیار گزیر نماند و کار از کار گذرد چاره و چاره
از پیش برد گرد و دو رعایت عزامت و ندامت سود نخواهد داد و بنا بر این
هرگاه عنان اختیار در قبضه اقتدار است از این است که موافق صواب دید
خود حسب عمل نماید و از این مهلکه مخوفه بسلامت برآید بالجمله چون از این اندیشه
فرو میداند و دل باخته دست از جوانب فرا برداشت و از غایت اضطرار
و اضطراب بجوار انجمن کنکاش آراسته بعد از رد و بدل قیل و قال مصلحتها و کار
اهالی مملکت را بر همین قرار گرفت که چون در این صورت بدین طریق بار
کوچ را بالجمله راه در روی نماینده صلح وقت است که ناچار از راه
تهور در آیند و در روی مقابله لشکر آورده آغاز دستیاری نمایند تا به سر عزیمت
باهواجی و دغیق علت سر انجام اسباب اهمیت بود و کار رفته را از بار از دو در
قلعه رعایت در موضع سکرانه فرو داده بودند لشکر خان از استماع این خبر دلیرانه
با بهادران موکب اقبال از آن مقام با استقلال تمام کوچ نموده رو بجلادت
روانه گشت و بسر اوزار خان و [illegible] خان و جمله مظفر خان و سعید خان و
دیگر بهادران که همراه اول لشکر بودند تاکید تمام نوشت که در ساعت
متوجه شوند چون خبر رسیدن افواج قاهره بشیر محمد خان رسید بنا بر دلیر
بی تابی آمدن دلیران که در میمنه طلیعه سپاه فتح و نصرت بودند تمام کتاب
او را ه یافت همچو معتمدان چون اکثر لشکر که اکثر حال و لشکر بودند در بیت
سه ماه محاصره قابل تشخیص پراکنده شده ازبک بوده از عدم [illegible] باقی مانده بود

عجلت بسرعت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد و چون به پشاور رسید
سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای پادشاهی که در آن سرحد بودند
پیشتر از خود راهی ساخت و ظفر خان که حسب القصد در غزنین قبل از آن
از موقف خلافت باهتمام انصرام این مهم متوقف هنوز بود و نیز از پشاور
با فوج خود و بهادر بیگ باستصواب لشکر خان بطریق منقلا هنوز بود و او نیز
از پشاور در عقب سزاوار خان روانه شد و خود نیز متعاقب کوچ کرده از آن
مقام راهی گشت و چون بچارباغ جلال آباد که یک منزلی موضع سمله [illegible]
اتفاق نزول افتاد با وجود آنکه مقرر آن تا رسیدن مهابت خان جلدی
در پیش رفتن نمی‌نمودند از آنجا که پیش رفت کارها موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است
با آنکه عساکر کابل که [illegible] و لشکر کومکی در بارا از همراهی ظفر خان تخلف
ورزیده در چارباغ مزبور توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد و از کوتلهای
صعب المرور عبور نموده در گندمک که یک منزل بالای سمله است منزل گزید و چون
خبر سرعت لشکر خان بلشکر اوزبک رسید از بیم و کمال وهم و هراس
درین مقام جابران و بالاتر از آن نبود و در دلهای ایشان راه یافته از جا رفتند
و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر مایحتاج راه مقام
گندمک اقامت نموده بود متوکلا علی الله کوچ فرموده و از راه الچرک که عبور
از آن در نهایت صعوبت و دشواری است راهی شد و هشت کروه از گندمک گذشته فرود
آمد و درین منزلها با وجود مبالغه امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح
وقت در اقامت ندیده متوجه منزل پیش شد و از روی تجلد بپای عزیمت
سبک تاختن توسن بارنگ این راه دور و دراز ده کروهی [illegible] کابل را
[illegible] گرده سعادت ساخت و چون نذر محمد خان از رسیدن آگاهی یافت

آن

احاطه تنگ فضا ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار در میان گرفتند
و هر روز یورش نموده از کشش و کوشش بهادران موکب اقبال سرپا تیغ تیزها
بزخم داده بجانب مبدأ و فرار مراجعت مینمودند و درین اثنا دو روز میر موسی بای
قورچی مشهور به میر کلان از نایبان حضرت ابوالحسن سابقاً از طرف او فوجدار
آن دربند با اتفاق چندی از احدیان از رزم جویان ناموس دوست سپاهیان
رزم جوی کار طلب طلب کار پیش برد کار گذشته از قلعه برآمده و در روی محاربان جلقاق
اندر حین مصاف رحامی از بهادران پایدار مجال افغانان نهاد و همگنان استظهار
یاوری یگانه ایزد داد گر و اتحاد و همدستی یکدیگر و یکدل و یکجهت شده
چون شیران بیشه آن گله روباهی چند بیرا و بیجا با یکدیگر زدند با وجود کثرت
آن روبهان فرقه لیکن جمعیت صدق نیت حسن عقیدت دل بهادران و قرب
کشتند بسیار و کثیر آمده ازانجا که اغلب اوقات قلت عدد و غلبت علیه میگردد
در اواخر امر بکمک تائید منصور و مظفر شدند قریب پنجاه تن از آن مقهوران را
پامال ساختند بسر کوبها زیر آنجا که ریختند زیر ابرسا حشند و سایر اسلحه ایشان را با سرها
که بریده بودند قلعه بردند و از موافقان میر موسی با دوازده احدی
اکثری تن بجگ کشته شدند بالجمله در مدت ۳ ماه که قلعه را محاصره نموده بودند
با وجود وفور آن گروه مقهور روزانه فتوحات تازه همه روز بعنایت الهی اقبال
بادشاهی علیه ازجانب اولیای دولت علیه بود بدید و اعدا همگی مغلوب گشته
مخذول و منکوب بازگشت میشدند و چون در اثنای طی راه خبر آمدن میرزا محمد خان
والی الکای اوزبک بلنگ خان رسید با جمعیتی جرار و وفور قوت و همتی در سنج
بکمر بیامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده
پیش رفتن پیش نهاد همت ساخت و بنابر مقتضای مصلحت وقت بمقام

مدعا نا ز فرستادند و بجمعیت خاطر تکیه بر تائید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کامگار
پادشاهی نموده از قلت جمعیت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا اندیشه نکشیدند
بتهیه اسباب قلعه‌داری پرداخته بکناره برج و باره را مستحکم ساختند چون نذر محمد خان
را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفاق یأس کلی دست داد و نخست نیت
محاصره قلعه را با خود درست ساخته از تحکیم های شهر کوچ کرده در روز پنجشنبه ۱۹
جوزا و مطابق پنجم شوال سنه ۱۳۳۹ نواحی و قلعه آمده از جانب بسته نیم قیچ و ششم
ماهرو برآمد فراوان موکب رابسته ده افغانان و معرکه سید مهدی خواجه برآمده رو
بمقابله ایشان آورده بود و دیرانه مجادله و مقابله در آمده باشت با نواحی
مواجهه و مدافعه آن تباه اندیشان تیره رای را نکاهید شتند و تا شام لشکر
منصور نور رست تمام ... در قرار بود او غرور نموده از عالمیان
و افواج سپاه درون ملازم عرصه را خالی دیده و ادکم فرصتی و تباه
سگالی وارد ند در بحال موافقان بمعسکر اقبال رسیدند و دست بکار و تیغ زدند
و مخالفان نفاق آیین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر
رو بسوی قلعه نهادند و چار جانب برای محاصره محکم مقام کردند چنانکه نذر محمد خان
در قلعه عبدالرحمن و عبدالعزیز پسرش در قاهار سبحان قلی خان و عبدالرحیم
در برج خواجه عبدالحق و ملکیوس در برج خواجه دوران و سلطان زاده
کاشغری در تحکیم دادور ازینا و قامه را هر جا گیر گشتند و چند روز در تهیه اسباب
احاطه حصار گذرانیده بعد از هیم آوردن آلت کارزار بر افروختند گاه
بگاه سه بستیاری در آمده از دست بعد صد مرتبه بر آن حصار شبانه بار
سر بر باختند چون تمام ساربور پس با یکدیگر و ایشان نهایت ملحم
پیش رفت و هم از دو مرتبه سر کوبه در آمده دایره محاصره را بر کار

انام

دران چون دانستند که کاری از پیش نمی‌رود و هزیمت را غنیمت شمرده افسرده دل
ده بازگشتند چون نذر محمد خان دانست که این قلعه باسانی بدست نمی‌آید
خاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالیست و می خیدرا که بر معیت ا
غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد و خود بهر کیف لکابدر رسیده محاصره قلعه را زود
چون راه غوربند و چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند
ار سیاه سنگ آهنگ کابل نموده شتابان تمام روانه شد و بنواحی لمغان رسید
سمکر لمغان و التدرر را که عبارت از شهری است که در تنگناهای کوهسار سنگ استوار
نموده پناه گاه میسازند بطریقی که ممکن شکسته از نوبت فرا اند متعرض مال و ناموس ملتجیان
مذکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند
شده از بس جور و طغیان و ناپاکی اعمال و آزار الدیان برافروخت هر جا از صاحب نیت
و ناطق یافت در بحت تصرف در آورده خاک العرصه را از بنیاد عمارت بر باد داده
فی
اسیر شمار گرفت و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی بنکال و وبال ابدی و بدنامی
سرمدی اندوخت و بعد از فروغ لوازم اسیر و تاراج متوجه کابل شده در نزدیکی شهر
فرود آمده و از راه توهمات دور از راه بخت از در مکر و تزویر در آمده مکاتیب
مشتمل بر وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای پادشاهی و اهالی و موالی
رانند بهمراه نظر خواجه و کل بابا و چندی از خویشان زبان را پس ساخت و چون
فرستادگان رسیده نامه مذموم رسانیدند یعقوب خان و شمشیر خان و معین خان
و عبدالرحمن برادر از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان المملکت و
بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخذول را بدان محفل طلب داشتند و
بمقتضای عقیدت راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و جانفشانی است
متفق الکلمه جواب صواب آن بر زبر نامها بر وفق اراده او داده فرستادند تا راه اجل

از جوانان و سرداران خوارزم اقدام و مقابله پرداخته و او مقابله و محاربه او و دولت
با دو نیم در تنورک و چرخ بر دوند بکش رو در آن شاه را پایان نگاهداشت چنانچه در یک نفس
سیدی بیک محمد خان بهادر و رسول و میکرات لشکر چند از زمره صد نفر از بهادران باقی
اوزبک طاغی باجی را از دارالملک بدن باجی نموده باقی را از جدا واز و شکسته
برگردانید روز دیگر یار محمد خان لوادار در طبع خام ترتیب تنورک اعراب مقهوره
داده و بنیت سبب و اینک لوا مس نموده سر هجه ۱۲ از رو گیر کشاده و در پنجم رتبه مقرر شرعی
جوان مراتب هر بیت شکسته از مقابله عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود و چون
جنود پنهانیه اسباب پیشرفت کارزار و بحر عساکر فقدان آثار برخاسته بود و قدرت
و فاصر گشته با جار بنا بر رفع گمان مخالفت و انفعال افراد بهادران لشکر منصور را
لشکر شش و ملامت مشعوف و الشته مکرمی نشان و نشه جهانبانی سر گرم ساخت که معززه
که سلطان زاده و عبدالرحمن و حاجم لوفنار و بیگر قلی حاکم صدر با جمعی از بهادران
بجانب دروازه متوجه شدند و او از رید و محمد باقی قلماق از طرف دروازه ابتدای یورش
کشاده و مسکن پس و بندر بر ادای را از طرف بالا حصار فرستاد و بامداد روز پنجم
از درین بیت موافق ۱۰ از رمضان ارادت بادگور با سایر سرداران و وقت
از میران هم اراده گرفته با جمعه همگی در پیشرفت کار بیدل و یک جهت گشته یکبار
از چهار جانب اینک یورش نمودند اطارزاده و عبره کر باسعیده و بیراز فعلا
به دروازه اول رسانیده خنجر خان نیرو دلاور و دلیر و کارگری اجلادمی قالب
از هم گیلان حسابیه بر برشته بانگ فرحتی چند از مقهور را از بر خاک هلاک ساختند
باقی را از فتح و مغلوب ساخته از پس بر درشت و افواج دیگر که از سایر اطراف
رسیده بودند از بهبود بالطبع سر آباقه چند را از ارات نا موریل بیگر قلی خوارزمی
عبدالرحمان کشته نور و حجر ها در دراز حتی از مو که بد برود

عزم و احتیاط و بلد خطه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است سپهسالار مهابت خان
بهادر خانخانان را به تادیب او و الکای شست جو نامزد فرمودند و چندی از امرای دیگر
مثل راو رتن و راجه جیسنگه و راو سور و سردار خان و سترو روهیله و سید هزبر خان
و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف
شاهنشاهی گشته با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان که عدد اینها زیاده بر بیست هزار
و اربعه بهمراهی آن سپهسالار اعظم تعین پذیر گشتند و معتقد خان به بخشیگری و واقعه
نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ
و انعام نقاره بر کام خاطر فیروز شد و چون مهابت خان خانخانان با همراهان
بنواحی سیهر رسیده خبر فرار او و ریکیان تیره روزگار رسید از آنجا حقیقت
بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نموده از موقف خلافت بمعاودت مأمور شد
و معتقد خان بنا بر فرمان جهان مطاع بلده نور شتافت که یکسال دیگر بر دکنیان
عزم ارادت خلافت حضرت جهانبانی جنت مکانی بدار الخلافه رسانند و حقیقت
فرزند نذر محمد خان در باب مقصود بر این نهج بود که چون آن نامعامله فهم نابکار عزم
بی تدبیر و تاملی در عواقب امور سر حد ولایت کابل رسید بخت بنواحی ضحاک و بامیه
در آمده تسخیر قلعه ضحاک حصاری که از آن محکم‌تر و دشوارتر کمتر در آن سرزمین باشد
پیاده بهند شبها و خاطر خیال محال پرورده ... و عبد العزیز خان سلطان پسر خود را
با عبد الرحمن آتالیق او و جماعه لوقه با جمعی از بهادران کار آموده و رکار
فرموده برای محاصره حصار سرراهی ساخت و خود سر از عقب روانه شد نجبر خان
ترکمان بعد از ضحاک در قیتی خبر یافت که فوجهای لشکر متصل بخود را بدروازه
او رسانیده بودند با وجود عدم تهیه اسباب قلعه‌داری بر عون و صون الهی و تایید
اقبال بادشاهی توکل نموده شجاعت و تهیه را کار فرموده با معدودی چند

ست
بسر بیابانها بوده اند در این صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمهٔ اهل حرام را
جز بیابان بانیه حضرت و تحلیل از غایلهٔ آن ایمن نتوان بود که آنان در پشت
کرمن نعیم بوار عصیان و سوداء طغیان و رزو باغ برلشان ان تباه اندیشان
فالعیاذ بالله عجب نیست که ناهنجار از ایشان بسر توانند زد از ین راه خاطر جمع ساخته
بواجبی غایت طریقهٔ احتیاط بجا آورده با آنکه تا به مردمی از راه که بود تنگ حرج
لشکر گران سنگین را به نهایت احتیاط و توزک شایسته عبور ازان جا میسر بانک
کامله را اهی شد چون افغانان واقعه طلب خصوص اعراب سمان اهرمن سرشت
جمهور را و درشتی کار اطاعت بنیاد سد و به هنگام فرصت و سرکار خود در رفته جرم
بد گوهری خود ظاهر بسیار بنوازش محض اطلاع نیافته و فرصت وقت را غنیمت دانسته
بمقام استقام در آمده بجای خطرا آوردند که در تنگنای آن گذرگاه را برادم بگیرند
اتفاقا در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از آن کوتل گذشته بود خود مانده
لشکر عبور ننموده خود را بر باز ماندگان دیگر انبارداران و دنباله کاران
سپاه از غله و غله ارد و زده بر سر اموال و اثقال را بتاراج بردند و جای گیر
با حال تباه و دسوار تمام به لشکر رجعت نموده تلافی و تدارک این شکست
بر وقت حواله نموده و ازین حسب رحم وقتی مصاحب غلبه رسید که از استقرار
حضرت خدیو روزگار بر سریر سلطنت عالم قرار گرفته بود و از جلوس قدس ابد
قایم مقام فالنشیان ذخیرالدنام غبار شورش و سوداء برخاسته و شبیه عیاران
خواجه ابوالحسن سعید کمال الدین نیکی خان را که بقدم خدمت کاری و وفا داری امتیاز
تمام داشت تقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه سر مذکور شده هنوز او
بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل بالجمله
بودن قلعه از عزایض سپاه الغور گوش زد گوش سر شدند که دیده آزار جا کمر دانی

۱۰۶

وثوق مهمات ملکی و مالی مهمل و معطل بود و در خلال این حال نذر محمد خان والی بلخ و
چون گمان آن نداشت که باین زودی جلوس پادشاه سرمایهٔ قیام قواعد سریر
خلافت و قوام امور کارخانهٔ سلطنت خواهد گشت لاجرم با عاقبت اندیشی‌ای که لازمهٔ
افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سر جهل بخاطر
آورد که چندانکه عرصه خالی است فرصت غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و
مضافات آن برگشت آرد و با وجود آنکه امامقلی خان والی توران مهین برادر
او بمنع کوشیده و درین باب مبالغه و تاکید بجا آورده ممنوع نشده از راه ابا و مشاح
سیر دو دو رمضان زودی با لشکر خذلان اثر مشتمل الدنجی و نوکر عدد الشان
بیاوردن ده هزار سوار رسیده راه کابل پیش گرفت و چون در اواخر عهد میمنت
مهد حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابوالحسن مقرر شده و
ظفرخان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق آن صوبه قیام و اقدام می‌نمود و درینولا
باندک مدتی قبل از آنکه واقعهٔ ناگزیر حضرت جنت مکانی روی دهد بحسب اتفاق بر سر
احداد بدنهاد و سرگروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره جوبایه از اعمال تیراه
کار بر او تنگ ساخته و در مضیق قید داشت نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد
ناگاه درین وقت با استماع خبر شنقار شدن آنحضرت سید الجوم ظفرخان بحکم مصلحت
وقت دست از ادبار برداشته همت نیز حال کابل گماشت و با وجود آنکه بر بنده‌های
معتمد پادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت از روی عاقبت اندیشی چندی
از امرای کار آزموده مثل یعقوب خان و بهمن خان و سعادت خان و عبدالرحمن
ترامتی و معین خان بخشی و جمعی دیگر را بنگاهبانی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد
از رسم معهود است که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق
در کابل و پشاور بسر می‌برند درینولا اراده کابل نمود و چون افغانان مکرر ازو مالش

ابتدای شعور تربیت شاهنشاه دین پرور کرده و بدین درگاه آورده چون در تعلیم
معذرت خواهی و عفو طلبی درآمده در میان زمرهٔ اهل عصیان سر فتنه و شر انگیزنده
ایستاده بود و بعد از آنحضرت که متهای حیات شاه اندازه او در بیاد دست نیاز از انتقام
بر داده کردنها او را اکرام و الکا نشسته به عنایت خلعت و منصب چهار هزاری سه هزار
سوار سرافراز فرمودند خواجه ابو الحسن الله یار آمده ملازمت نمود و به منصب چهار هزاری
ذات و سه هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل عز و افتخار
یافته پیش ازدیم حور و دو حبار سکه بوندیله تو هم به جای خود قرار داد و سلسله جنبانی
دادن طالع و تیره روزی از سعادت جاوید یعنی بندهای درگاه رو گردان شده
به سبب طالع سر به هوای فرار نهاد و رو به بیراه خود نهاد و به تحریک کج اندیشی
و سفاهت منشی ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود گشاده یکباره
زر از خود نگاه عالم تباه بر باد فنا و از تحریک ناهنجار در راه کار سرانگردان ناکامی
خود نافته رسید الحمد رسید چنانچه در مقام خود عنقریب بیان خواهد یافت وقایع بر داز
خواهد شد پایان ترکتاز نذر محمد خان والی بلخ و بخارا که ابن ... و دست گمرد از
بیمانی نومیدی و مخالفت و دیگر خواهد امام قلیخان ... در مجلس دارا نور انی
حق ... ملکانیا ازین جهان گذران درگذشته او در یک جا مانده را بدین
بدین صاحبقران سعادت قرین و صعود سرکرده سروران او بر زمین باز گذاشتند
دور بنوقت ایلغا حیدر وقت ... الکیان زمان در خیر و کین تشریف فرما شد و خود
عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار گرفته بود بنابرآن سبب ...
... ایام ... و لازم ... استقلال ...
... امور ... رفته رفته ...
... سرحدها ... کارداران ...

الغرض

رسیده با کمال ملال خاطر اشرف رسانیدند بفهم خود و میر حسام الدین انجو بخطاب

و عنایت خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندی یافته منصب

است سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داری ولایت تته که سابقا بخواجه

بود و در اثنای طی راه مرحله پیمای رحلت گشته سرفراز گردید روز یکشنبه بیست و نهم

هلال سعادت مبارک جمال نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان

رسانید از روی تحریک طرب بسط نشاط ابروی و قلوب روزه داران و پرهیزکاران خوا

و خواران همگی انتظار از عیش و عشرت با یاد از بشارت نمودند و

جهانی یک دو روز جبین مبین صبحدم و شگفتگی بخشانید نیر اعظم روی

گیتی پناه بها و در روزگار چون باریافتگان دربار گردون اعتبار

میرزا مغیث الدین نور صاحب روی کار و دولت ابد طراز پادشاه و

مراد ادا رسم این نور بهجت افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین

بقا [illegible] خلفا [illegible] ابراهیم دین متین نموده [illegible] عیدگاه

[illegible] از روی تمام راه [illegible] زمان [illegible] چون عیدگاه معمور

عیدگاه عالم و عالمیان آدینه تشریف نسبت و کافه نماز عید ادا نموده

مراجعت فرمودند و [illegible] هزار [illegible] درهم و دینار که از طرفین [illegible]

[illegible] شده [illegible] در [illegible] زر [illegible] شرف [illegible]

[illegible] سربلندی یافتند و چون [illegible]

[illegible] برادران [illegible] خان [illegible]

[illegible] که از [illegible]

[illegible] عنایت [illegible]

[illegible]

همواره فقرا و مساکین و ارباب حوایج و ارباب استحقاق را از نظر انور بگذرانند
و اگر بالفرض پریشان روزگاری را بر پریشانی دودمان به نفس خود از عموم و شمول فیض
این مجلس دید نومید مانده باشد در خور حال آنکس بعد در روزیانه و سالیانه و فری
و ادرار بعنوان مدد معاش تجویز یابد و درین ماه خصوصاً در شهر رمضان هر سالی
عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته
سی هزار روپیه بر ایشان بخش کنند و همچنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه
بهمین وتیره در شب برات سالی البرکات و در لیلة المعراج همین مبلغ بر ارباب استحقاق
انفاق نمایند و سال بسال این دستور را مرعی دارند چهارشنبه بیستم این ماه مبارک مطابق
بیستم اردی بهشت جشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت
افزا عرصه عالم وجود زینت آرا گشت جشن شکوهی حسب الامر حضرت خلافت مرتبت
بهجت افزای عیش و عشرت آئینی عظیم و طوی بزرگ زیب و زینت خاطر فریب ترتیب
یافت و [illegible] آن شاهزاده لطف الله ازین [illegible] ارمغانی [illegible] و [illegible] دیرینه این
این کهن دیر بنا گذاشت و [illegible] معهود این [illegible] و بلاکه لذت برعایا [illegible] عافیت
الم [illegible] و عقب مبتلا شد و انجام بسور این [illegible] و البه سوگواری می پیوندد و درین راه
در عین این حال که گزند چشم بد روزگار را از روی بخت بیدار نیکوخواهان این دولت
با نواز دور بود و [illegible] خسرو اندیشه گیتی پیرا اندیشه انا السلطان مقصود
بمکین ناکام قضیه [illegible] شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله تبارک بیست و پنجم ۲۵
اردی بهشت مطابق دهم رمضان از [illegible] رو نمود اگرچه بحسب ظاهر صعوبت گزیده باطن
انور [illegible] گیتی در بین [illegible] گردید و جمعیت حواس [illegible] افزای تشویش
گردیده و لیکن بنا بر آنکه در تشیید مبانی ثبات و قرار الحضرت [illegible]
رنگ [illegible] افتاده جرم در عین این سانحه ملالت افزا

ربا

که از قدیم رسم است ها در جهانبانی ان در گذشت حضرت گیتی ستانی [illegible] روانه
دلنوازش و ظهور بادیه علل حی اتصاف فانی بر پرستش و لحوق خلف الصدق خواجه صدیق
خواجه دستور وادیدان و دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیه مشار الیه را بهمراه
بانجمن اشرف آورد آنحضرت بزبان مبارک بعد مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا
آوردند [illegible] شب یکشنبه شهر رمضان المبارک سال اول جلوس جمیع مرات
تا آنکه در این [illegible] پادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا
بعدل و احسان معاش کنند و ابواب [illegible] بر روی روزگار ایشان گشاده
از عالمیان [illegible] بخشش کمال آسایش بخشد المنة لله تعالی که بشیوه ستوده سخا
وجود که ذات کامل الصفات آن وسیله ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این
ماده مانند وجود حضرت رب العزت جل جلاله بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند
در باب جهان از فیض سحاب [illegible] مثال عطای [illegible] همواره در ایصال انواع
مواهب بالطبع [illegible] باشد چنانچه بی آراسته و پیراسته بی تکلف قطع نظر
از [illegible] از دست [illegible] خداوند شناسی و [illegible] میکنم
که [illegible] عنوان یومیه ضعفا و عجزه و ایتام [illegible] سال خورده روزگار
[illegible] از خزانه عامره عمرها الله تعالی به نیازمندان
هفت کشور که [illegible] این قبله [illegible] حاجات [illegible] محراب [illegible] مراد است
از [illegible] مطالب [illegible] انعام عطا [illegible] از روی [illegible]
[illegible] ولایت هندوستان که [illegible] ایران و توران برابری میکند بعنوان
[illegible] علما و صلحا و ارباب عمائم و اصحاب سعادت و [illegible]
[illegible] نزدیک است که هنوز [illegible] سخن [illegible] باسم [illegible] در باب مبارک
[illegible] صدر الصدور [illegible] حکم [illegible] و تاکید تمام زیور صدور یافت

با ماهی الکتاره مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت بعظیم ماه مذکور مطابق سنه ۲۲ ماه شعبان
سنه ۱۰۳۳ آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال
و گرین ثمره نهال اقبال ثریا پایه بکم رسیده ارباب و بیماری و تعب سموم
اعراض آن آبله برادر دوازده ساله از چهار ده در سن هفت سالگی انگشت
در ریاض سرشت هشت بهشت خزان رسیده و از غبار انگیز خرابی وجود ملازمت که لازمه اینحالت است
گرد و کلفت و کدورت رسید جوار صعوبت کشیده خاطر اقدس نشسته ابر بخشش
فشانیدن سحاب فیض تائید ربانیه و تمکین استملای بر جاست و بجلادت کاری طبیعت قوی
و انضمام حکیمانه قدیر زمانه رنگ صحت و التیام این مصیبت از مراسم ضمیر انور و مهین بادوج
بعد که عرض زر گزوده گشت سعید خان از جاگیر بسعادت ملازمت رسید بعنایت
خلعت و منصب سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار و علم و رایت افتخار برافراشت یازدهم
سید بهو بخاری از راه آمده بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار کامیاب مراد
آمد و در سعید خان مامور از برهان پور رسیده چهار زنجیر فیل پیشکش گذرانیده
و بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار متفرق گردید سیزدهم مهابت خان خانخانان
از تغییر خانجهان لودی بصاحب صوبگی دکن و خان زمان پسرش بهزاری و سرداری افواج معموره
کومکیان آن بلاد سرفراز گشت و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدانجا رفته
تا رسیدن پدر سر رشته مهام ملکی و نظام الملک بپردازد و میرزا عیسی خان
بصوبه داری تعیین گشته چون حسب الحکم بحسب الاقتضا وقت ضبط
در الطاف نوامیت بشیر نموده تعویض یافت از راه سعادت نموده بمنصب چهار هزاری ذات
سوار سرفرازی یافت مخلص الدوله احمد بیگ خان کابلی بخطاب ... خانی
منتخر در این ایام ابوالمظفر خان جعفر بمنصب ... هزاری و ... سوار
ممتاز گردید و از سوانح این ایام خواجه عبدالرحیم ... شعبان ...

رای سنگه ولد راجه بهیم حسب [illegible] راجه که بالاترین خطابهای عمده راجپوتانست

از وطن آمده ملازمت نمود بنابر سوابق خدمات پذیرش از صغر سن او و قطع

نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزاری هزار سوار و عنایت خلعت و شمشیر

مرصع و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند و [illegible]

ماه با جاه چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بلیلة البرکات معروفست و از

شبهای متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد و مطابق اقتضا و بنابر آنکه

مظنه اجابت دعاست و بتقدیر پیوند سان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار

عمر و مبلغ رزق سایر خلایق در آن شب تعیین می‌یابد و صلحا و اتقیا قدر و منزلت

لیلة القدر دارد و سحرخیزان بیدار و خورشید سواران شب زنده دار این شب

میمنت افزون العبادات فی احیا بروز می‌آورند مبلغی کرامند بمستحقان مرحمت

فرمودند و بحسب امر اقدس آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان ابد بنیاد

صحن جامع و تمام در و بام قلعه دار الخلافه چراغان شد چنانچه در برابر فروغ آن

چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود و در جنب ضیای

آن پرتو انوار روشنائی چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده می‌نمود چندانکه از

فرط رخشی آن شب نور عاریتی ماه تابان بکلی رونق از پرتو اشعه آن

مشعلهای نور [illegible] ن بخشیده و لمعه الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد

چهاردهم اردیبهشت ماه [illegible] رستم خان و راجه جیسنگه با فوج نمایان از بندگان

دولتخواهی بتادیب زمینداران سران [illegible] مضافات لکهنو نامزد گشتند و در همین

روز راجه پهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آسمان

نشان فرق رفعت برافراخت و هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و یک زنجیر فیل کوه

شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده و منصب سه هزاری و چهار هزار سوار و چند

و باقی نواب مهد علیا و سایر شاهزادهای [illegible] شد و غره [illegible] فروردین ماه

که روز شرف آفتاب بود ارکان دولت ابد [illegible] حضرت [illegible] ابراز

و ارباب مناصب جلیله بمراتب متعالیه رسیده از نوازش [illegible] و انعام

سرافراز گردیدند از جمله [illegible] هزاری [illegible] هزار سوار دو اسپه سه اسپه رسیده [illegible] منصب [illegible]

[illegible] بقا [illegible] هشت هزاری [illegible] هشت هزار سوار دو اسپه [illegible] بود و افزایش [illegible]

[illegible] الله [illegible] عبدالرحیم [illegible] امام قلی خان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] آمده بود [illegible] [illegible]

[illegible] رسیده که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از سعادت اندوز گشته امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق
جهروکه دولت طلوع نموده زبان بحمد و سپاس الهی واداره دست به بخشش بخشایش
برگشودند اول بخطاب عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق
و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را الصاحب جیغه بیگی کابل
و مرحمت خلعت خاصه سرافراز نمودند و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغل و افغان
و راجپوت از بندهای پادشاهی که همدوشان با تعیناتان کابل پانزده هزار سوار
میشد بهمراهی او تعین گشتند و چون از جمله دو لک روپیه که در ایام پادشاهزادگی
از صوبجی خان مذکور بتفرقه رآید و صرف مصارف ساختند و دو لک روپیه در جلوس
مرحمت گشته بود هشت لک باقی درین روز عنایت نمودند و [illegible] بهادر خان
از اصله بجاگیرداری کالپی و مخلص خان بمخلص خان القلعه داری و فوجداری سرورزود و راجه بهادر
پوند بلکه بفوجداری اباده و معمور خان بنگش بهانه کامل و احمد بیگ خان بجاگیرداری
سیوهان امتیاز پذیر گشته میر فاضل بمنصب هزاری ششصد سوار و بلد هم بشش هزاری
بخطاب مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات و منصب هزاری هفتصد سوار
یافته و دیوانی کل بنواب حمید علیما الحکیم جمال الدوله و منصب از اصل و اضافه هشت صدی
ذات و دو صد سوار قرار یافت از جمله عطایای بیکران حرم درین روز بساط امور درگاه
مقدس ... بیگمان حرم سرا بیست لک از جواهر و مرصع آلات و زیور بطور آید
سوای آنچه در روز جلوس بیگمات مرحمت شده بود و تفصیل مرکز ... یکصد روپیه
جواهر مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحبه و پنج لک روپیه جواهر بجمیع
شاهزادهای والاگهر التفات نمودند مجموع آنچه از جلوس فرخنده تا روز شرف
عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ نقد از سیصد
و روپیه یک کرور و هشت لک روپیه گشته چنانچه از جمله سی لک روپیه بامرا و سایر بندها

خلعت و قلمدان و دوات مرصع امتیاز تمام یافت و بمنصب صادق خان از تغیر سردار ابا
بخدمت میر بخشیگری و مرحمت خلعت مقرر گشت سر آغاز نوروز سال اول
جلوس مبارک که تا قیام قیامت در استقامت قرین میمون و مأمون از زوال
دور از زوال محروس و مصون باد و سرمایه ده انوار وزارت کائنات و پیرایه
بخش حیات ابواب عالم نباتات که بروی دلکش دقیقه از روز دوشنبه ۱۲
رجب سپری گشته تشریف تحویل بشرف از کاشانه حوت بنظرگاه حمل منزل
فرستاد بجلوه‌گاه میر ابریشم شاد و مبارکباد و سال اول جلوس اقدس حضرت
بعفت بهمت بر اهتمام این جشن نوروزی کاستی یافت و ورود هفت کشور زار و در بزم دریا
نور گرفته ارائش فضای ساحت گلستان و ترتیب صفحه روی زمین و در مانها سبز از
فروزان با میمنت تفویض ثلثه حسب الامر قرة العین میرزا اعظم حشم و چراغ دودمان صاحبقران
منظم صحن خاص و عام دار الخلافه اکبرآباد فرار این جشن نوروز و میمنت پایه ارا
روزگار و پیرایه ترتیب بلند و ایوان آذین بارگاه دلگشا و لطیف همانا نسخه فلک
الملک است و نسبتی تطبیق ۳۲ هزار فراشی چابک دست رفع آن باهتمام
جز بعضی و بعضی چند منقوش جیب و دست بهم میدهد بر سر پا رسید و در سایه آن حر
جرگاه عالی که ستونهایش سیم ناب و در ستونهای آن بکار جوهر بکار رفته بود ایستاده
آنرا بپوششهای مخمل زربفت و درزهای زر تار بستند و نجابت ... مرصع بجواهر گرانبها
و مزین بسلسلهای لآلی ابدار و علاقه‌های در شاهوار برافراخته رد کش فلک بود
و سلسله مجره و جوهر ثابت عقد ثریا و نثره ساختند و حوالی ... ما لحساب مرصع و ... دار
زرین کمر بسته زمین بارگاه فلک اشتباه را ببساطهای منقوش و زربفت رنگارنگ
ممنوع حیرت شکل عشرت اکنار خانه چنین گردانیدند و در و دیوار انجمن
تا نو ز قمشه هر دیار بر بسته نمودار ابو قلمون گردید کار را آراسته جلوه عالم در نظر

مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت و الله وردی بیگ ترکمان بخطاب معتقدخان بمنصب
چهار هزاری ذات و سوار و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد چون [illegible] از قدم
خدمت و صفای عقیدت درینولا بخطاب معتقدخان سرفراز گشته بود و بعد امسال اله
بخطاب اله وردی خانی یافت [illegible] بمنصب دو هزاری ذات و پنجاه سوار و خلعت
و خطاب حکیم الملکی و پنج هزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت بهاریداس
کچواهه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و خلعت و راجه روزافزون
ار و پانصد ششصد سوار و خلعت حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزاری و پانصدی
سیصد سوار و خلعت راجه گرد بمنصب هزاری و پانصد سوار و خلعت میر طیب الدین
برادر میر میران هزاری چهارصد سوار و خلعت و ۳ هزار روپیه نقد میرزا منوچهر
ولد میرزا شاهرخ هزاری چهارصد سوار و خلعت یوسف خان هزاری دو صد سوار
و خلعت فخرالدین احمد هشتصدی سیصد سوار و خلعت و خطاب [illegible] خانی
مروحان ترکمان هشتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت ملتفت خان ولد
ارادت خان ششصدی پانصد سوار و خلعت سرفرازی یافتند و [illegible] سوانح این ایام
جان سپار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت
دو چندانی اندوخت و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت خلعت
و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه الهاباد و لوای اقبال افراخت
راو رتن هاره با پسران [illegible] ان از وطن خویش رسیده جبهه اخلاص را بغبار
سجده آستان آسمان نشان صندل دولت کشیده و بمنصب عالی پنجهزاری ذات
سوار و عنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازه حرمت ابدی
حشمتش به بلندی رسانید و در [illegible] روز ارادت خان میر بخشی بسلسله جنبانی
ال آسمانی بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است [illegible]

سلیمانست و مدار معتمد و مباشر و تمشیت امور کلی و جزئی مالی و ملکی این بلنداختر

بدان صفت حمیده سپرده و بتبادر دیگر مرتبه اصفی صوری و معنوی ایشان بخشیدند و تجلید مراتب

عنایت و عاطفت بجائی رسانیدند که از مبدء آفرینش تا الحال از هیچ پادشاهی

بنسبت بهیچ دولتخواهی در هیچ دولتکده همایون بمنصب ششهزاری علاوه نموده بود

و سرجمله آن عواطف شکران اختصاص بخشیدن آن والاجناب است بخطاب

مستطاب عمدة الملکی که نام جمع اسامی و سرجمله القاب است و الحق این عنایت خاص

بشان انتظام و اعتدال آن عضد الخلافت عظمی نهایت مرتبه کمال رسید و بدین پایه سرشار

سرمایه مباهات ابدی و مایه افتخار سرمدی این سلسله تا روز شمار آماده

گردیده بعد آن شایسته خان خلف آن خان منیع الشان سعادت جلوس

پذیرفته بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و شمشیر مرصع و علم

و اسپ و فیل بلند آوازگی یافت الله صادق خان بمنصب چهار هزاری ذات

و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتیاز برافراشت و بعنایت نقاره

نوازش پذیرفت و خواجه باقی خان مخاطب به خواجه بمنصب چهار هزاری و سه هزار

و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و مرحمت صوبه تته کامیاب

پذیرفت میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و

و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم نام آور افتخار گردید دارا بنده شاهنواز خان

ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر

مرصع و اسپ و علم گران قدر و اندک مقدار یافت میر جمله بمنصب سه هزاری و هزار

و دویست سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و زنجیر فیل بلند پایه اند و بمنصب

سربلند و خسرو معتمد خان بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ

مختص گشت مخلص خان بمنصب دو هزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و فیل

پرستار زیاده از وظائف مسعود بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و مو
این بضاعه بتصدیق و جواهر مالامال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرا
شاهنشاه مهربان قدردان از راه جواهرشناسی گوهر کمالات وفا و جواهر گران
حقیقت آن درست آراد ت صافی عقیدت با بالدی جوهر که والا معراج تربیه بخت
بلند آن والا رفعت سادات مسند السلطنت طلب فرموده بعنایت جیغه قیمه ملبوس
اقدس اختصاص داده‌اند و از روی عنایت بی نهایت اعظام و اجلال سران
سپاه و سالار را که سرشار رشحات هواخواهی بود بهره‌ور و دست اقدس [illegible]
سربلند صوری و معنوی بخشیدند و بمقتضای افراط شفقت بی همت قطع نظر از رعایت
جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراحم بی مانند را با خویش
نوازش و عاطفت در آوردند و انواع دلجوئی و تفقد گوناگون بجا آورده در باب
آن جان والا خطاب مراعات جانب بجائی رسید که باعث حیرت نظارگیان
شد پس از آن سر و پای خاص اختصاص بخشیده [illegible] چارقب مرصع و خنجر مرصع
با پهولکتاره قیمتی و دو سر اسپ عربی و عراقی بزین زرین لگام مرصع و فیل خاصه
شاه رخ نام سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بود با ماده فیل مجلل بار
نقره و شمشیر مرصع با پرداله عنایت یک لک روپیه که حضرت جنت مکانی برسم
جلدوی صبح و کرل بحضرت خلافت منزلت مرحمت نموده بودند مشمول مراحم بادشاهانه
شد و بتسلیم منصب هشت هزاری ذات هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده بعنایت
طوغ [illegible] و خطاب [illegible] ان بلقب معظم خان خانان سپه سالار سرفراز شدند عنایت علم
و نقاره و طومان سر رفعت ایشان باوج عیوق برافراشته سایه وکالت مطلق
بانند سر بلند نسبت و رفیع [illegible] سرفراز و [illegible] ساختند و بمراد دل که
جهانبانی اعتبار نام اکرم و رسم اعظم حضرت سلیمان مکانی مرزبان [illegible] معظم

سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم
باستقبال آن شهسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت
در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند و شاهزادهای کامگار روشن گهر والا تبار
شایان فر و تزک نمایان در محل دولتخانه دار الخلافه گشته بحضور رسیدند که بسعادت
استیلام عتبه کبری مرتبه اندوزند چون خداوند یگانه عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب
جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکه خاص و عام والا طلوع فرخنده فرموده
تماشای عالم آرا و جهان افروز گشتند نخستین گوهر سحاب خلافت کبری نوباوه
حدیقه سلطنت عظمی پادشاهزاده سکندر حشمت بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب
معهود بجا آورده یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان نذر و همواره آن مبلغ بطریق تصدق
از نظر انور گذرانیدند و بعد از آن شاهزاده والا قدر عالی مقدار شاه شجاع
مراسم کورنش و تسلیم لوازم تعظیم و تکریم بشده خلافت تقدیم رسانیده یکصد و
پنجاه مهر و هشتصد و پنجاه روپیه برسم نذر و همان مبلغ مذکور بدفعه تصدق
گذرانیدند شاهزاده والا جاه سراپا خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام النصیب
اورنگ زیب از روی کمال آداب انیسی و سعادت منشی وظایف احترام و اکرام
آن عالیمقام کماینبغی بجا آورده یکصد مهر و هشتصد روپیه بعنوان نذر و موافق
آن مبلغ باسم تصدق بنظر اشرف اعلی درآوردند چون نظر انور آن مطلع انوار
عنایت شافی بود که از دیدار شاهزاده نامزد دولت مقدار نور افزون گشت
بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلای شدت شوق تمام شتن دادن بادر مرانم
راه نداده بی خود از جا برآمده یکیک را در کنار دولت بوسیده و لذت یاد
از معانقه آن تازه گلهای امید را که مزید حیات جاوید شام ارزانی داشتند
بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف عهد آصف خان مراسم مذکوره بجا آورده

دالیکا

تا بر جولان تن جهان بقصبه سکیت بود و بنواحی آن مصر عزت رسید بحکم استیلای
شدت اشتیاق که بدیر باز بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است از قدسیه
القاب بیگم صاحب بنوبی دیده خلافت نشان سلطان مراد بخش و دیگر بیگمان عالی مکانت
و الا مکان حسب الاشاره سلیمان زمان بقصد استقبال والدین یکدیگر دریافت
لقای فرخنده شاهزاده های همایون قدم مسیح دم متوجه شدند و از آن سو خاقان جمشید
مکانی آصف خان در خدمت شاهزاده اقبالمند از سرزمین فردوس آیین
از سرزمین فردوس آیین بهشتها که چون قطعه بهشت مشتمل بر باغات
بار و برگ سعادت آورده و در اثنای راه در سراپرده که بجهت همین مطلب بیگمان
سمت جاودان ایستاده نموده بودند قران نجوم سعادت از زوم فلک دولت و اقبال
و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد چون اسباب سرور اهلیت همگی آماده کما
در آن وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دولت بیگم او و شاهزاده های عالیمقدار
کامکار از لقای فرخنده آن لخت جگر که در حقیقت یکتا گوهر شاهوار بودند سعادت
اندوز شده از پرتو ملاقات آن برج عصمت و دره فاخره درج عظمت
بهره رسیده و سایر بیگمان شاهزاده های مراد بخش خاطر افروز گشتند و آن حمیده
سیر حمیده سیر بیگم با محمد حصوص ملکه عهد بمراد خاطر فیروز شده از ذوق ملاقات
اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والده ماجده تا بوقت شام خوشوقت
و شادکام بوده چون شاه   شاهین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود و شاهزاده
زمانه برقع مشکفام ظلام بر رو   بست نواب مهد علیا با سایر محجبات که بیان
نقاب عصمت مسندنشین حرم   های زرکار و تحفه گوهر نگار گذشته بدولتسرای
بلند رفعت معاودت فرموده برقع   عهود بانو بیگم دولت شمع شب افروز شبستان
سلطنت شده اند روز دیگر که عبارتست از پنجشنبه هشتم اسفندارمذ موافق دویم رجب

و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزاری و پانصد سوار سر بلند گردید و بیت الله کاتب
نواب ممتاز الزمانیه از نشر نور رقم عفو بر صحیفه حیات شاد و جریده جرم سیف خان کشیده
منصب او که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود برقرار ماند و بیست و چهار هزار روپیه سالیانه بحکم رکنا
کار ساز متعلقین سیف مقرر گشت استسعاد دریافتن شاهزاده‌های جوان بخت کامگار
ملازمت اشرف کامگاری پایه نز فتن بعضد الخلافه احمد جمال
موهبت موهبت عظمی در زرگار سعادت آن شاهسواران عرصه هوا ای چو سپهر روز
که مترصد سالها از محبت انتظار بر راه دیده و دیده امید بر رز شاهد مقصود باز کنند و
چشم طالع بلند چشم براه که بعد از روزگاران بر تمنای خاطر فیروزی بدولت
دلخواه رسد مصداق این سیاق ابتهاج مراد شاهزاده‌های بلند اختر والا نژاد
و کامروا نواب آصف صفات آصف جاه است که عمرها نقد گرامی عمر و وقت و
این مطلب اعلی و تحصیل این کام عالی نموده بود و قرنها بدعای شام و سحر این مراد
فدا خواه از خدا در خور بسته اتفاقا در این اخر کار زمانه خاطرش بر وفق استدعا
بر آمده سهم السعادت و عوش بهرمند ثابت کار کرد چنانچه بهمین بدار السلطنه
لاهور آوازه توجه قبله سعادت وجهه آرا دتش یعنی موکب اقبال ظل سبحانی بقرارگاه
سریر پادشاهی کوادیره کوش باد و نایابی شده بود و کوش زد و گوش ایام
او گشت فی الفور شوق دیدار کرد و دولت افزا چشم و چهره اقبال برافروخته در ملازمت
پادشاهزاده‌های کامگار با آهنگ دریافت سعادت ... ملازمت سایه مرحمت
پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندارمذ مطابق غره رجب سنه ۳۷ از لاهور
روان شده چون کوکب اقبال و جاه و جلال آن فرخنده فر نسبتی و اقبال از
در نزدیکهای دار الخلافه اتفاق نزول افتاد و خبر قرب وصال در وصول و
یوسفان کنعان اقبال و مقبول که در مدت دوری از ملازمت قبله حقیقی بودند

بار

اظهار کمال عنایت نسبت بمحمد عادل خان پیشکش مفخر سادات عظام میر عبد السلام
مقصود و مطلوب او از ارسال فرستاده بود بنده عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری
نهایت تکریم و تعظیم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع
نفایس جواهر و تحفه سامان نموده بپایه سریر آسمان نظیر ارسال داشت ایشان جلیل
القدر بسبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت
و پیشکش مذکور از نظر اشرف گذرانید بنده منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خدمت
بخشیگری دویم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ
با زین و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خانی از سر نو مفتخر و مامور شد و چون
بعرض مقدس رسید که راناکرن انجهانی شد و جگت سنگه پسرش از بدو بنا در دکن
و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بوده و فروغ اطاعت و آزادگی از ناصیه
اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور میداد بنابران بعنایت آنحضرت از سر نو چشم تحسین
بیراج عمودیت تعینه بیکم که هندو راجهای عمده است از رشته راجگی زینت پذیرفت
و تجویز اشرف بساط جانشینی پدر رنگین یافته منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سایر ولایتی
که در تصرف پدرش بود برو مسلم شد و بمرحمت سر و پا و بالاپوش مرصع و شمشیر مرصع
و اسپ و فیلی که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیراین در ساله یافته قرار
جاوید پذیرفت چهاردهم آ مدار افضل خان که از فضیلت پروران بفضیلت گزیده
شیراز است و در هوش و کیاست و فنون علوم بحسن از سایر اهل روزگار امتیاز تمام
دارد از دار السلطنه رسیده بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه
و خنجر مرصع و اسپ و فیل سر افراز گشت و از بتفویض میر سامانی بعز قرار
مهم چهره اعتبار برافروخت و همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بودند
بدربار سپهر مدار رسیده چهار چرخ دود حویلی از پرتو نظر عنایت اشرف جبین برافروخت

پناه بود خانه زاد خان مهین خلف مهابت خان خانخانان از دار السلطنه
خود را باستلام رکن و مقام پادشاه اسلام که قبله حاجات انام است رسانید
از همه بیشتر اعزاز این سعادت عظمی نمود و در همین تاریخ بتفویض صوبه داری مالوه و منصب
پنجهزاری پنجهزار سوار اعتبار زیاده یافت بخلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و انعام یکزنجیر
از مرحمت علم و نقاره سربلندی و بلند آوازگی یافته روانه آن صوب شد بحکم اتفاق
راجه جگت سنگه که به نسبت ارجمند خانواده یکی از ابنای علو و ابیات سیما
او و اولادش میان راجهای و رایان این سرزمین بلند و زیبنده تا دور
دامان قیامت سربلند خواهد بود از خود بهبور وطن خود رسیده جبین بخت
بزمین بوس شاهی عالیه بمرتبه رسانید و بمنصب پنجهزاری ذات سه هزار سوار و عنایت
خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ
و فیل سرمایه مزید کامکاری اندوخت و همدرین روز ارادت خان
از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشت و همچنین مقرب خان
و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافت و چون مقرب خان بشرف اکرام
عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و محلی و از خدمت
معاف گشت و منصب مسیح الزمان سه هزاری ذات و پانصد سوار قرار یافت
و چون این بزم عالی شان فرمانروایی بود ع حسرت بالای این جلوه برای
شاهد سلطنت را در آینه جنس چنین معاینه کرده ا. سیما این بزم تعلیم غزوات
بیرون زنجیر خوانده بود و بر همه نیابت ابیات این .ه و الدار که کعبه سلاطین است از
مقام ابراهیم در انشاء انجام توجهی نسبت دم ره تغییر ..ه افلاکش بروز جشن
ایاب خشنید ست مندرج با تظبور میا او رود در .. بعالم بقا شتافت و خبر از
شدن او بمسامع علیه رسید لاجرم بنابر ادای حقوق ارادت و اخلاص فراوان

عمال اعمال و دیوانی ملکی قلم بدستور سابق مقرر و راسخ شدند تا آنگاه که فرصت اقتضا کند
از حسابهای همه جا حساب شمار برگیرند و بروزنامچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته
استیفای اعمال کلی و جزوی هر یک نمایند صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم
و صوبه بنگاله از تغیر فدایی خان بقاسم خان جوینی که درین اوان بحراست اکبراباد
قیام داشت مرحمت شد و صوبه کابل و بنگش از تغیر ظفرخان که بنیابت خواجه ابوالحسن
پدر خود بپاسبانی آنحدود مقرر بود بلشکرخان رجوع یافت و دارالملک دهلی
از تغیر مختارخان بقلیچ خان بازگشت اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام
بطریق معهود قرار گرفت صوبه پنجاب و ملتان بدستور گذشتگان دستور اعظم
یمین الدوله امین الملک آصف خان مقرر گشت و بندر لاهری برسم انعام بآن
خان عالی مقام مرحمت شد صوبه دکن بخانجهان لودی و صوبه مالوه بمظفرخان
معموری صوبه کشمیر باعتقادخان صوبه اودیسه بباقرخان صوبه الهاباد بجهانگیرقلی خان
ولد خان اعظم برقرار ماند چون صوبه پتنه بشهریار تعلق داشت و بعد ازانکه
او چنانچه در ذکر وقایع ایام شاهزادگی حضرت مذکور گشت و میرزا عیسی ترخان را
از گجرات بانصرام خدمت مذکوره فرموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد و همچنین صوبه گجرات
که در وقت توجه از جنیر بدارالخلافه از تغیر سیف خان بشیرخان تفویض یافته بود
همچنان بحال ماند اما فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت بدلاورخان فوجداری
سرکار میوات بصفدرخان بفوجداری سرکار سرونج سید بهوه بسرکار میان دواب
[illegible] خان بمونگیر نثارخان بمنصب سرافراز شدند اما تفویض خدمات باقی صوبجات
سرکارها چنانچه مذکور شد بهمان [illegible] بر متصدیان سابق مقرر گشت و آنچه بعد ازین
بابت سالگرد و بجای خود بر وفق توفیق پذیرفتن امور مذکور خواهد گردید و بتاریخ
ناحیان بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چهارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه

و منصب هزاری پانصد سوار و شادی خان اوزبک خلعت و منصب هزاری چهارصد سوار، و نجر خان
خواجه سرا خلعت و منصب هزاری چهارصد سوار و اهتمام خان خلعت و منصب هزاری ذات
دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه و شیخ فرید خلعت و منصب هزاری چهارصد سوار سرافراز
خویش و خان عالم خلعت و منصب هزاری چهارصد سوار و ترکتاز خان خلعت و منصب هزاری ذات
دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه و رشید خان خواجه سرا خلعت و منصب هزاری ذات
دو صد سوار و چهار هزار روپیه بالجمله عنایات آنحضرت که در روز جلوس مبارک
نسبت به امرا صدور وقوع یافت به دستور التفصیل مذکور است و انواع عواطف
که به امرای مامور و سایر بندهای روشناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور یافته
و خواهد یافت در مقام خود مذکور خواهد شد بیان عزل و نصب امرای عظام
که هنگام جلوس مبارک نیکنامانه صوبجات و فوجداری سرکارها
استقلال داشتند و برقرار ماندن باقی ایشان. جهان داور عدل پرور که از تمیز
راز عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی پیرای میزان بلند سنج و معیار عیار شناس در دست
گرفته پایه مقدار هر گرانقدر و سبک سنگ می‌سنجند و مرتبه هر سره و ناسره
از یکدیگر باز میدانند هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشیدوار از پرتو فلک
ظلی بر روی زمین گستردند بحکم مقتضای وقت و حال بنابر آنکه مایه بدنفسی والله
از ولد بیگ که از تولد در عهده پاسبانی ده‌شنبه و الدتر بود با آنکه سر کردن
الخدمت کار چنینی از دست ایشان بر نمی‌آید لیکن بدیگر جریانات امور منظور
ارباب باشند که اصحاب عقل کلید میباشد و عقل ضعیف ما نیز ازها و النفس بکنه
بکنه آن نمی‌رسد رقم عزل بر صحیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را بجا
گذاشتند و همچنین بعضی از حکام و فوجداران را نیز بر کنار کرده سرکارها
از جمیع متصدیان بعهدات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر

و دو هزار روپیه و منصب دو هزاری هزار سوار و احداد خان مهمند خلعت و جمدهر مرصع
و علم و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هشتصد سوار و نور الدین قلی
خلعت و منصب دو هزاری هفتصد سوار و ملا خواجه خوافی بخطاب خواجه جهان و خلعت و اسپ
و منصب دو هزاری سیصد سوار و اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاری پانصد سوار
و سید یعقوب بخاری خلعت و منصب هزاری و پانصدی هزار سوار و ستر سال کچهواهه خلعت
و علم و منصب هزاری و پانصدی هزار سوار و جگمال راتهور خلعت و منصب هزاری و پانصدی
هفتصد سوار و سید عالم بارهه خلعت و منصب هزاری و پانصدی ششصد سوار و زبردستخان
خلعت و منصب هزاری و پانصدی ششصد سوار و هشت هزار روپیه نقد و حیات خان
ولد علیخان ترین از بندهای روشناس خلعت و منصب هزاری و پانصدی پانصد سوار
شش هزار روپیه و جهانخان کاکر خلعت و منصب هزاری و پانصدی پانصد سوار و
پنج هزار روپیه و نوبت خان خلعت و منصب هزاری و پانصدی چهارصد سوار و پنج هزار روپیه
و یکه تاز خان خلعت و منصب هزاری و پانصدی و چهارصد سوار پنج هزار روپیه و معز الملک
خلعت و منصب هزاری و پانصدی سیصد سوار و هر دیرام کچهواهه خلعت و منصب هزاری و دو صدی
پانصد سوار و ابراهیم خان بخطاب ترجیخان خلعت و منصب هزاری و دو صدی پانصد سوار
و میرزا خان ولد رستم خان که خلعت و منصب هزاری و دو صدی پانصد سوار و عثمان کاکر
خلعت و منصب هزاری و دو صدی [illegible] صد سوار و راجه دوارکاداس کچهواهه خلعت
و منصب هزاری [illegible] صد سوار و [illegible] ایندراس خلعت و منصب هزاری ششصد سوار و راجه
رام داس خلعت و منصب هزاری [illegible] پانصد سوار و معلی خان ولد [illegible] خان خلعت و منصب هزاری
پانصد سوار و اکرام خان ولد [illegible] ملازم خان شیخزاده خلعت و منصب هزاری پانصد سوار
[illegible] م الله ولد غیرت خان بهادر خلعت و منصب هزاری پانصد سوار و جیت سنگه
خلعت و منصب هزاری پانصد سوار و سردار خان ولد لشکر خان خلعت

و منصب چهار هزاری یکهزار و پانصد سوار و دلیرخان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه و میرزا مظفر کرمانی
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
و سی هزار روپیه نقد و راجه بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و منصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و مصطفی خان ترکمان مخاطب بترکمان خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزاری دو هزار سوار و سردار خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب سه هزاری دو هزار سوار و ده هزار روپیه
نقد و پهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار و راجه
بیتهلداس ولد راجه گوپالداس گور از جمله بندهای معتبره جانسپار خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد و صفدر خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه
نقد و قلیج خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و سید بهوده مخاطب بدیندار خان خلعت
و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و احمد بیگ خان خلعت
و اسپ و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بابو خان کرارانی خلعت و خنجر
مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و محمد خان خلعت و منصب دو هزاری
هزار و دویست سوار و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان
خاصه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و ده هزار روپیه و منصب دو هزاری
هزار و دویست سوار و خدمت بالاصاله میر توزکی و مرحمت عصای مرصع [illegible]
[illegible] خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و دوازده هزار روپیه و منصب
[illegible] سوار و [illegible] خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل

[illegible]

و درست نمیشد هر دو از ضبط تحریر و تقریر از حد فزون واقع متحمل آن نمیتوانند شد و مراحم بی پایان
که نسبت بجاه و سپاه و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و مستحقان از انعام
نقد و اضعاف مناصب بظهور رسیده ان حصوا امریست بیرون از احتمال احاطه
و حیزه امکان لاجرم در مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام تا هزاری منصب
واقع شده بقید تحریر در آورده باقی را باجمال از قلم می اندازد و مهابت خان
از مرحمت خطاب والای خانخانان بهادر و سپهسالاری و خلعت خاصه با چارقب خاصگی
با یراق سیمین و پوستین مخمل زربفت و ماده فیل و چار لک روپیه نقد و منصب
هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ز جلوت حضور رسید
و معلی گشت خانعالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری
پنجهزار سوار رایت افتخار برافراخت قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره
و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسپه و تسلیم
صوبه داری بنگاله تازه اعتبار یافت لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم
و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و انعام یک لک روپیه نوازش
پذیرفت وزیر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب
پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت بادشاه شد سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع
و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه
نقد بداور کنار دریافت [illegible] بدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاهنواز خان
ولد خانخانان عبدالرحیم بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم
و نقاره حیل بلند پایگی اندوز شدند بابو خان بریچ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری و دو هزار پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروایی
راو سور راتهور زمیندار بیکانیر بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و

را بجایی رسانیده که بخشش آنحضرت را سبب مزید حیرت کار میشد چه جای آنکه در هر مقام
آنگونه بهانه دوستی که عبارت است از ادای حقوق ثابت فیض دیان عز جده فا
و حقیقت پی حق شناسان نمک حق عنایت درست بود هرگاه نمد اخلاص
از صوف عیش و خالص بر آید اگر از پرتو عنایت نمایان چون ارباب جبهه امید خود
در درشناسی بادیه بر افروزد و کار و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری بمیزان
امتحان و اختبار سنجیده اند اگر از فیض عاطفت بسیار مانند در شاهوار ارجمندی
ابد و اعتبار بر سر نهاده اند و سر از بهرت بر کی از بخشایشهای صوری پادشاه عالم پرور
رحیمی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت با مرای حضور بظهور آمده گوارا
صبر و داران و اجمال ایشان آنچه در بار صحایف اندراج تحریر نمودند
خدیو ممالک رقاب اعظم سایه پاینده آفریدگار عالم عظیم سلطانه که بنا بر اقتضای
عنایت ازلی و لطف جبلی بسائر صفات ذات آراسته و از صفه بفیض فیض مفیض الجود امید
که از لطف کامل آنحضرت مستحق مدام و خلود تر گردیده پیوسته بمقتضای ذات کامل
صفات در افاضه فیوضات نسبت تقصیر رخیص سائر مستغنی بادشاهی و کامل
بر تهنیت و کیفیت حال هر دوی آنجهان که جلوس اقدس رو داده وسایل بخشش
و بخشایش مهیا و آماده شده دست افزود و دوش بدست آید کف جود
مانند دریای خزاین عامره بل ابواب مخازن عدل و معدن گشاده مخزونات
کان و مکنونات دریا را ز سر بعموم عوام و خواص فرمودند از جمله امرای عظام
را مادت و مناصب افزایش و در مراتب آن پایه ممتاز گرده
و بعلاوه کرامت پیکش شمشیر و خنجر مرصع و امثال آن علم و نقاره و موی
پاسداشت رتبه و فیل با یراق سیمین و انعام نقدی و نشان از امضا متفاوت
و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند بنا بر آنکه تفصیل اسامی بس

ت بلند از القصه اول شاهزاده ها را با نجام کار که محیط جوع و دوار بکام اولیای دولت
دیده از جلوس اقدس ابد پیوند با پایه حق مرکز خود قرار گرفت و هر کار را در بای ... ساخته
در هنگامه کار ... بیت دولت استقرار بر جا و در نشستند چنانچه از گردشهای نا ملایم روزگار و
و ... کار نیست بنای ملول گشته کشیدی و پای از انسک زراه ... جستند و از بلندی
همتی مسالک طلب فتور و سستی بخود راه نداده رخنه در سد ر... متین ... رسوخ
عزم متین نیافته اند لاجرم امروز مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش ... کار
بر وفق مرام ایشان شده بمناصب والا رسیدند و خاصه ... و ولایات گردیده
دقایق علو رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت عالم بالا رسانیدند
بالجمله اسامی جمعی از اعیان این فرقه که ایشان بنابر آنکه سرمایه مباهات و افتخار جاوید
اولاد ایشان باشد درین فهرست و نامه آداب ثبت مینماید بر موجب تفصیل ... خان
اصالت خان و وزیر خان و قلیچ خان و بهادر خان روهیله و معتقد خان و صفدر خان
و دلاور خان برنج و سردار خان و راجه بیتلداس گور و یوسف خان و راجه ... خان
... و میرزا ... و میر ... بهادر و جان نثار خان و ... خان و ... خان
دیگه تاز خان و افلاطون خان و خواجه جهان خوافی و اعتماد خان خواجه ... او ... خان
... و ... خان و ترکتاز خان و نوبت خان و رشید خان و جوقه ...
و سرانداز خان و بیکدلی خان چند هم الحق این حقیقت سپاس گذاران و پرستاران
وفا آیین جان نثار مستحق این گونه عنایات که تا کنون که در حق ایشان
بظهور رسیده و ارزند و این پایه مرحمت نمایان این پایه عاطفت ... نمایان که درباره
این گروه پای برجای ثابت قدم که در عرصه جانفشانی و سربازی ... جانسپاری
پا برجا ... بیاورده اند بسیار بجا و بنهایت بموقع واقع شده و چگونه چنین نباشند
که شاهنشاه حقایق آگاه وفا طلب حقیقت پژوه بمقتضای مرتبه طلب الیهم ... داده و دل

بعبارات خاص مقرر فرموده‌اند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه اشتمال
آن حضرت منویه بسند با حق مرتبه هر یکی از بندهای خاص بموقع حضور او شده باشد
و ارباب انشا از القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه ایشان ننویسند از جمله القاب یمین الدوله
عبارت مقرر شد اعتضاد خلافت و فرمان روائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی
فیض قائم ابهت و جهانبانی زیب و گوهر حقیقت و جانسپاری طراز آستین ابهت
و اجلالی گوهر سپهر دولت و اقبال مقدمة الجیش معارک جهانستانی مقدمة العیش کامرانی
و کامرانی مونس خلوت سرای حضور محرم خاص الخاص سریر سرور ذوی الخصایل
الرضیة الشمایل المرضیة صاحب الکمالات الصوریة والمعنویة مستشار دولت قاهره
موتمن بارگاه سلطانیه انجمن آرای محفل انس صدر نشین بساط قدس همدم دلگشائی
محل خاص محرم خلوت سرای وفا و اخلاص دقیقه یاب سرایر پادشاهی رمز شناسی
عالم فرماندهی و اکاسره مورد الطاف شاهنشاهی مرجع عواطف ظل الهی جوهر
مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا مشعله فروز بزم فطرت کشور اقبال
والای امور طبیعت پیشه بیان قدوه خوانین بلند مکان مبارز الملک یمین الدوله آصف خانی
و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی و هفت هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه رسیده منصب وزارت عنایات با اضافه هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه
اختصاص بخشیدند هر التفاتی که [illegible]
سلسله [illegible]
ذرات جلالی [illegible] چون آن یمین [illegible]
سعادت یار بحکم سعود و جیوش بمیمنت و الانجمت و بکار طلبی مشکل مانده بودند و در رکاب
سعادت همه جا کرده دقایق جانفشانی و سرباری باقی در رفاقت ارکان
ها همه جا همراه بودند خاصه ایامی که بکار فرمایی طالع ارجمند در راه ناشایسته
زان

اقتات چون از شرف سکه محروم است هر چند باشند در میان خاک بر سر میکنند و در تمام
عیار راه چون از بام افتد باز پس است با وجود تمامی عیار ماه که در خاک میگیرد و بالجمله اول
فرمانی که صدور یافت منشور فخر و افتخار ابدی و اعتبار سرمدی یمین الدوله عضد الخلافه
خان بود که از روی عاطفت و عنایت بخط خاص خط افتاب از
رشک آن یافته گردد نگاشته آثار جهانبانی را بر روی روز افکنده بود و هر سطری از آن
فرخنده منشور که نسخه سوره نور بود سرمه بینایی چشم اقبال گشته از سپهر دوار معادت
آن همایون اوج سعادت سایه های گردید نقل فرمان مذکور دانای رموز سلطنت
عظمی واقف اسرار خلافت کبری سرخیل وفا کیشان وفادار سلسله نیک حقشناسان
حق گذاران کارفرمای کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم زبده خوانین عالیشان
قدوه امرای بلند مکان عضد الخلافه یمین الدوله بجان برابر آصف خان دوران
حضرت ملک مکان بوده بدانند که روز مبارک دوشنبه ۲ بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانیه
سنه مبارکه در فیروزی در دار الخلافه اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت
و سریر خلافت واقع شد و بدستوری که معهود گشته بود لقب را شهاب الدین
قرار دادیم چنانچه نام مبارک عالی العنوان شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی
شاه جهان پادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند
و رواج نمودند و سکه بهمین نام مبارک شد لله الحمد که آن نقش خاطر مستحق
ابداع از پس پرده تقدیر پدید آمد امیدواریم که پادشاهی کل هندوستان که محض
کرم حضرت ... شاه شما و شما که شریک غالب این دولت ابد
مبارک شده اید و روز بروز فتوحات تازه و نصرت های بی اندازه نصیب بشود
از شما هم بعمر طبیعی رسیده از دولت ها و دولت های عظیم با بیداگاه از راه دقیقه
سنجی ها قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هر یک از عمده ها و اعیان حضرت را حذف

انجمن است که در سپاهی جا میکند یا کعبه ایست که سپاهی در رسید به ما نور دیده سپاهی و زیر پای
نقش او با فرخ فالی درست نشست عکس او بر فرمان مرحمت عنوان با سکه ارباب
رحمت گذاشته با نام حضرت ملاذ [illegible] های سکه اعداد پاک برادر [illegible] است
نه سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود و درین ایام که از نام نامی سلیمان [illegible]
که بعنایت الهی از روی آثار عظمت و بسط حقیقی آن نگین سعادت قرین [illegible] گرفته
با نتظام این رسم بی در سلک رسم های ابائی و الا گوهر منظور عقول عشره و معنی از زر و
و مهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت و در معنی آفتاب در سپهر جلوه گر
گردیده با نام افلاک [illegible] ابای علو بند روشن کرده اوست و در سلسله معقولات
عشره جوهر که مطلب بالذات اوست پدید آید و حکم کردند که برنگ زر الهیه و در کلمه
طیبه که آرایش حاشیه خاطر کامل عیار راست نگارش نمایند و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین چار ربع [illegible] چهار [illegible] اند طراز سکه نهند و در روی
دیگر رسم بی ذو القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشند رای فرخنده نامی که [illegible]
بر آرایش میکرد و در اشارات چون نقش سکه بر خود می بالد و درست [illegible] آفتاب
و مهر تمام عیار بود که سال و ماه در رشته بروج حرافان قضا و قدر در سلسله از زر سکه
یکی غلبه و دیگری [illegible] سال بر آید سخن [illegible] صفت او درست گفته می آید و معنی در سپاس
او تمام عیار گفته می شود اگر سخنور [illegible] چون نام همایون [illegible] بر زر سکه می سپرد
الحمد لله که از پرتو عهد مبارکش عیار بازار گردیده و از قلب [illegible] ارباب قلوب
[illegible] کلمه طیبه در رشته خلفای [illegible] کیمیا است [illegible] که [illegible]
و قدر [illegible] دارد و از تمام عیار [illegible] از زر و سیم مسکوک در [illegible]
و [illegible] زر و سیم مهر و ماه [illegible] خورشید [illegible] از نام [illegible] گرد
و در روی [illegible] از القاب [illegible] سعادت [illegible] شناس گردید در سکه [illegible]

گیلانی علیه الرحمه و درویشان کامل که بپایه حقیقت شتافته اند از جمله آنکه الشیخ تعظیم
درشان ایشان تکریم وا دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه را
معاف فرموده عرض نمودند که در وقت دریافت میلاد مسند اسلام بازار ادب را
تمام نموده بهنگام رواج مصحف اعلیحضرتی فاتحه ختم نمایند زهی عنایت ایزدی که با مسیحی
دست جوش حوادث فی هر ناپایدار و معموران اجزای ناپدید را در عهد حضرت شاهنشاهی
اسلام پرور و دیندار رواج داده و پادشاهی کامل سعی بتمام حقوق رعیت بی رنج عرصه وجود
جلوه گر نموده که در هیچ عهد به هر کار این حضرت درین مرتبه و سایر مکارم اخلاق در مرتبه
که اگر بمیلیان مار و ریگ شمار بالقطع اجرا آمد مراتب کیف و کم آن بشمار درآید عقود انامل
ارشعدان لغو شاید و در عبارت اعداد نامتناهی از فرط تعداد بپایان برسند هنوز
هیچ از مراتب آن حساب در شمار آمده باشد محمد السعید حمد الله و امر جلیل القدر از توقف
خلافت و ربانی از ارسال احکام جهانمطاع با اعیان دولت که مولد و در صوبجات
در دست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز ورود یافت و بعنوان
اینها لطغرای غرای ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه
غازی موشح و مزین شده بمهر اورنگ اشرف مختوم و مشرف گردید و آن خاتم مقدس سلیمان را
معظم که سجده گذاران دولت و اقبال از مهر نما رسمی مهر سپهر فرخی و فرخنده
آفتاب فروغ پرور گردابت دربار حشمت و اجلال است و علیک دیده دولت و اقبال
خاتم سلیمان زیر دست اوست و نگین آفتاب معدن زیر دست او هم صاحب سکه هم
صاحب خطبه ... پادشاهی و مسند تمام دارد و امر و دولتی که او دارد و جلالت ملک است
الملک همچون خورشید نامور و خورشید اجرا اوست از پنجه آفتاب نزوکه نام همایون
پادشاهی خط جبین او گشته و رسم فرخنده شاهنشاهی بسر نوشت او گردیده چشم
بد دور که شخص اقبال المعاینه جسم است و شاهد منشور را جسم سر هناک ما نقش آن

شده نکوهیده آیین کشاید تا عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریق حقیقت
نهج سلوک مساوی ند بدستوری که سابقا مذکور شد بهانه بر روی ایشان راه به زعم برایه
الخرافات پیش نگیرند چنانچه اکثر انواع بدع در باستان روزگار این نوع ابداع
شده المنة لله تعالی و تقدس که اعلیحضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی از مبادی
احوال فرخنده مآل تا الحال همواره بر وفق احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت
و الاجتناب پیشه کرده و طریقت متابعت پیروی آنحضرت رسول صلی الله علیه و علی آله
و صحبه و سلم پیش گرفته درین باب بنحوی اهتمام دارند که بمجرد زیب و زیور سعادت افروز که اورنگ
سریر شاهنشاهی از پرتو جلوس آنحضرت زیور فره ایمانی گرفت نخستین امری که از موقف
خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نفاذ یافت نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت
عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود چنانچه هرگاه بندها اندر درگاه از ادراک سعادت
ملازمت ملازمت امتیاز یافتند یا باحراز نوعی از انواع عنایت سرفراز میگشتند
از روی تعظیم راه تکریم در آمده سجده بجا می آوردند و این دستور بواقع در ملل سابقه
بمنزله اسلام بود و هم درست است بوشی سجده قدسیان آدم علیه السلام را و سجده
حضرت یعقوب را و اولاد او بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق از زمن دولت بوده‌اند
چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید در استهان سابق صورت نسخ گرفت
درین وقت حضرت شاهنشاهی سایه اقبالی بر سر تخت قرار انداخته بنا برانکه
از راه کمال تقوی و پرهیزکاری از اکثر امور مباحه نیز نهایت تحرز و اجتناب داری مینمایند
چه جای امور منهیه رفیع با مشتعل شده عموم مردم را از آن ممنوع فرمودند و کورنش الا
هند را از سر نو بپرتو چراغ شریعت محمدی نور آگین ساخته بجای سجده و زمین‌بوس
برسم مبارک تسلیم حکم فرمودند و باکرام دودمان سیادت و منتخبان نامیم
ولایت رسالت اوستادان محفل علم و فضل و بجا بامن جاده فضل گزیند

گسالا

مذکور از نور بیان پذیرفته وقایع هر سال را که سوانح سال دیگر جدا نشده یک جا سمت گزارش
پذیرد و آغاز هر جا در اثنای آن سال ابتدا یافته باین عنوان مسئله معنون معین کرده چه
آغاز سال او [illegible] دور اول آغاز سال دویم از دور اول ماه جبین تا اختران دور که سال
دویم است و برین قیاس دور دویم و ادوار دیگر که نهایت آن را حد ابد و منتهای عدد
نباشد و چون این ضعیف النظر نگارش بر حقایق احوال آن ملک الملوک ملک جلال
بود و مقصد اصلی تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای سرکار الخلد
کامکار شیخ حمید و تخیرات دیگر متعهد بیان و متکفل ابیان نمود در ازای سال [illegible]
بالدوام خامه وقایع نگار درین جزو نامه ادب [illegible] راضی بنگارش در داده
احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه
عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت
و بدستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض خصایص معرض بیان
خصایص آنحضرت بظهور رسانید [illegible]
الامر صدور [illegible] سال [illegible] احکام [illegible]
[illegible] سزاوار مرتبه ظل اللهی [illegible]
بود که چون پایه سلطنت رسیده باز به مدارج رفعت و دولت تا منتهای بلند پایه
پاس صدور احکام نبوی [illegible] الیه کما ینبغی نگاهدارد و حفظ مراتب اوامر و نواهی
شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدان
که باید بجا آرد چنانکه [illegible] طریقه تجویز از راه ادب و اندام و طریق تعظیم
[illegible] که هیچ امری از امور که شرع [illegible] ره گستاخ رو نیابد [illegible]
[illegible] که شبهه [illegible] باشد هیچ باب [illegible] نماید
خصوص قوانین ناپسندیده که ظاهر نظر و با دیدار اشتباه [illegible] و اطوار

و دیگر خود پروران مبدا از جلوس آنحضرت تاریخ گرفته بتاریخ الهی موسوم ساختند و سال‌ها
و ادوار آنرا بروش ترک و الغ بیگ مبنای بر دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهور
دوازده گانه شمسی که فارسیان بزبان دری نامیده اند موسوم نموده چنانچه مبدا تمام
تمام در اکبرنامه مشروح است درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسی بر سریر عزت نشینی
و کرسی روی نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده تا سر فرسوده رسم‌های
باستانی از میان برافتاده آن مجدد و عالم دین پرور دول که مقتضای لطافت طبع
عالی و ادراک منیر شان رهنمون همه جا خیر را اول دیر خاطر پسند نمیخواهند بدان آیین در معرض گانه
که با پایان اعتدال و درست فرموده انحلال است پسندیده نموده چون از راه و مبدا این
تسمیه سنین باسامی ماهای شهور فارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود
لاجرم بتاریخ رقم نسخ بر آن الهی کشیده بنا داده و دوار این تاریخ را بر وفق
عدد کامل عشره که عقد اول سلسله عقود اعداد و بنا و مدرجه شرافت این عدد و بسیار از
ذوات عظایم امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل النصاب
و عقد شرافت انتساب آفریده سیما عقول عشره و معقولات عشره و حواس
ده گانه انسانی و امثال اینها و از همه بیشتر نیز عدد و عز بزرگواران ابدی دیر [illegible] ده تا
عوالم علف نا متناهی یعنی این سلسله دولت روز افزون که سر حلقه آن حضرت صاحبقران
تحسین و حد یقین صاحبقران دوم است چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق
تلک عشرة کاملة و مهد و عشره مبشره اصحاب حضرت ختم البشر شده اول جمادی الثانیه
سنه ۳ هجری را مبدا این تاریخ با ماهها اعتبار نموده بود قرار داده‌اند که بعد از ده ساله
ترا آن سعادت مآل و اقبال نامه که حسب الحکم اشرف بقلم حقایق رقم [illegible] بلند
وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران و شیخ عبد الحمید گسسته فامه تقدیر
تاریخ بنیاد شاهجهانی مرتب نموده در دفتر جداگانه ایراد نمایند چنانچه هر سه

مقسومه را قسمت نموده و درمیانه در سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله الطلیما
جوشش و سلوقس و بطلیموس از سرداران چهار علام سلوقس بعنوان تفرد و تغلب
بلاد و مشتاکم بدست آورد و قسمت تختگاه سلطنت او و عرض عریضی یافته
بر اکثر ملوک غالب آمد چنانچه نیقاطور یعنی قاهر بیونانی زبان ملقب شده بنا برآنکه
استیلای او از امور عظیم بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند و بتاریخ سکندری اشتهار
یافت و تواریخ دیگر که در میان جمعی معمول است مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیهما
السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورشلیم یعنی
بیت المقدس و تخریب بختنصر او را و تاریخ عرب در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره
و حروب عظیمه که در میان ایشان واقع است شدی ابتدا نمودند و چون حبشیان
بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبه معظمه نمودند مبدا آن
امر عظیم تاریخ شده تا هنگام ابداع تاریخ هجرت آن تاریخ معمول بود و نیز بنا بر
قول ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند مشهورترین تاریخ ساکهاست
یعنی زمان شکست ظالمی بوده بر این کشور مستولی و از مبدای زمان قتل او این تاریخ
معتبر اعتبار نمودند و اهل دکن بمقابله تاریخ‌ها سالبن کال می‌نامند و گجراتیان و کنعان
تاریخ سالباهن و اهل اوجین و هند تاریخ بکرماجیت معتبر است مطلب از تطویل
این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر بادشاه بنا برآنکه در این کشور تواریخ
مختلفه معمول بود و تاریخ هجرت از مدت امتداد و مدت طویل الذیل شده
و جنبهٔ آن بهند در اشکال و رشات لازم الحضرت بجنبه رسانی ضبط البیان
خواهش وضع تاریخ فرمودند و چون این معنی منافاتی با تاریخ هجری ندارد زیرا که این
تاریخ مانند و نیز تقویم الحضرت صلی الله علیه و سلم تا قیام قیامت بر قرار و مستدام
خواهد بود لهذا در اوایل آن عهد شکل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامی شیخ ابوالفضل

اساس بر تشییع بنای یادگاری سناد رت بنیاد انشا نهادند که بعد از ازمنه بعید از انقضای جلوس تا ابد
بها صاحبقران تا همیشه امید که تشیید بنیاد آن تا فرودین روزگار معمور و زیب باد و تا
خردپروران بالغ نظر نگارفرمای فطرت ازل در رود زمانهای خاطر الهام پرورد
در تسهیل کارها و تحقیق آسانی اعمال که همه حسابها زیر جهان مجاز و ضرورت عالم
صورت است ابدا انگونه استنباط غرایب و ابداع بدایع نموده اند که به هیچ طریق بر دستی
در راه نهجی از نمی‌توان برد که در سر نظران بینش فدویان وطی کرده اندیشه آن
بیش اینکان نشده باشد از انجمله وضع بنای تواریخ است که تشخص زمان و مقیاس
تقدیر و تعیین مقدار است چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع همه در حین
اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل خلاصه معاملات و مبالعات و امثال
آن بدون این مقیاس دست بهم نمی‌دهد و چون وجه حاجت بدان اظهار تر است
که روشنگر بیان حجت محتاج باشد لاجرم بیان نمی‌پردازد و مجملی مبنی تاریخ
نخست لغت فراوان وقت است و در رسم تاریخ زمانیست معدود از
مبدأ معهود با نوقت مفروض بجهت تعیین ازمنه و اوقات با پیش سابق و لاحق
آن چنانچه مبدأ آن موقع شیوع امر عظیم الشان منتشر الذکر مثل ظهور ملتی
یا حدوث دولتی یا حرب عظیم یا طوفانی عمیم شده باشد و طرق وضع
آن در میان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده چنانچه اعاظم آن
از قیام صاحب دولتی نموده انجام امر و فرجام روزگار او ساخته اند و علما هند
بقیاس از جلوس دیگری یا اوقات اهم شکل فائده سیان جز تا عالمگیر نزد تراجم بسیار
بدین شیوه عمل نموده اند و از آن وقت باز تاریخ مروج دیار از جمله آنها سلوکیت
متداول یک بیشتر نزد یونانیان معتبر است که باسکندر منسوب است با آنکه از جلوس
در قوت او نیز ابتدا شده بلکه بعد از اسکندر چهار تن از غلامان او که ملکت

واید ساخت و مهمات رعایان صوبجات بمقتضای مراحم اندیشی همایون سرمو
آ
رف عدول نمیتوانند ورزید و اگر احیانا پی سپر و تزیید هیچکی از امور رو به ارتکاب
ید و انند صاحب یک شمتی کردد بمجرد عرض رسیدن حقیقت سزای عمل بکنار
یس یا عیننده و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست
ود و تا بعرض مقدس برسد احدی از مقیدان انجا السیاست ایکس مبادرت
تواند نمود و اینمعنی از پس خدا شناسی و خدا آگاهی است تا جرم اندک عقوبت
سیار بیجان مجلس عاید نگردد و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم شعور بسیاست
جرم معدوم نشود و اگر احیانا از شفای ماتای سلطانان تر انکه و اتراک در محفل
عدالت نامزد نیست مذکور نشود از انجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس اعلی حضرت
طبیعت اشرف ما از اضعاف آن منعقد میگردد و ذکر بر زبان فیض ترجمان گذشته که پادشاه
علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از ان
برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده که جمیع خلایق
که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند بدون تخفیف معدلت
اثری الوجود آمدن سزاوار این مرتبه و الا نیست و پسندیده درگاه ایزد تعالی از جمیع
صفات پسندیده و خصائل برگزیده آنخداوند علی الاطلاق خلد الله الفس و افاق
بقید تحریر در آید سلاطین روزگار فرمان دهان ربع مسکون را در قوانین
ملک گذاری و آیین فرمان روایی دستور العمل باشد هدایت طراز که از ان
بجانب سوی فیض پروانگی و خدا ترسی بنمایند راه یابند لیکن قلم را چه یارا که متکفل
زبان [illegible] همایون و محامد مناقب معلی تواند شد لاجرم بجملی از ان بیان ابد
امید که قوایم اورنگ استقامت مبانی وش باشند قواعد عدل و آیین داد محیط
بنای [illegible] در رنگ شود و روز دولت با استقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد

خاطرخواه دربار اداهای تار گیرسا که از زبان معشوق ناطق باد در لباس این
گونه نغمه چه هزار رنگ حق تو تعریفی درین مقام ادا نشده علاوه میدهد و باد و عیانی
ایشان که از بهر آن لعل لبی وجود ایشان ارباب دقایق خصایص نعت
لطیفه‌ها نزد دیگری در بزم یاد می‌کشی ربا بر میشود و چون ازین انجمن‌ها بسر ایج
خاطر رو میدهد بنا رعنا تجارت و ارمغان وه بمحفل تشریف می‌برند و به هنگام
آسایش خواره صحرا در محفلیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در بین
برد و خوابگاه در ستانهای شبستان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و
و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق
حکما و علما و امثال این طایفه که مسعود العمر کلامی تا بون ساقی کردار گفتار
ارباب خرد است می باعث عبرت حضرت اصحاب الابصار بلطف میشوند سمع شریف
آن قبله مقبلان میرسانند با کبریت طبع اشرف بمرتبه الیست که از عنایت
لطافت عزیزی و لطافت طبع ساسی موسی عزرا انگیزه میدارند و تا یکی
و دست‌ها بیرون بدان نمی‌رسانند و اگر احیانا تاسف واقع شود گرچه جواهر
چه لطیف ترین اشیا است فی الحال دست می‌شویند و اگر احیانا گر وسایل خاطر
خاطرهایون به عطریات روح‌بخش بمثابه‌ای است که شمه از آن در ضمیر تا
نگنجد و در محفل فیض گلزار رسته و تمام عطریات و انواع گلهای مهیا و موجود
می‌باشد و در حسب همایون آن خداوندان خدیو زمان انجبان عطر اکسیر
که اگر احیانا گذر ابهر اتفاق عبور واقع شود انشاء روح رنگ افزای عرصه مسیحی
میگردد و بعد و کار نسیم مشام جهان معطر میشود و توجه خاطر شریف درباره
وسمکام بسیان معدلت بعینی است که با وجود حشمت ملکت شد و سنانان
ن به رنگ شود پیوسته در تکلم ملک گفتار دوستی اندیشی آماده قلم محبت

لنم

خجسته انجمن که بعد از بنای رشام مرتبه فوقانیش از پرتو انوار شمع های مرصع
نور فروغ بخش طارم چهارم است و مرتبه تحتانی از استعمال بنا علل
سمین زر زرپاش را چون ناهید چهره شب زنده دار از آن نور امید دارد و تا
ها رکهر بعد از اقتضای وقت و حالی و قابلیت شرف بکار رفتن و مینا
بت مینمایند و در عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط
ع قدسی در طرب و باب مقدس باستماع نغمات طیبه مطربان هندی و رامشگران
رامی طرب ابده رسا جمع افروز گشته حق الله ادای این شریفه ادا می نماید
رسا بر صورتهاش طبع مبارک نازک منش باستماع الحان نغمه پردازان سرود
سرایان این کشور که در زوایای آن طاقت افزا رود برسا موسیقی لطیف پرداز
کور از بیشتر متوجه شوند ز رسیدن سخن و حق مقام الشان موسیقایی
هوش های این طایفه از راه لطافت طرز و حرکات روش و سرعت و سبکی گاه
نغمه و بر شعبه طرق و ستان و در رستهای اهنگ و رستهای الحان نسبت به موسیقی
نو یا نیان و ایرانیان که در عهد به استان صفاهان در زبان نا بهره و حرب البتک
بود و فرزند زبان خراسان بلند آوازه است از ربایش تا رشتمان نفاوت دارد
هم چنین ابتکار آن این دو کشور که این طبقه در زوایای نخست تحقیق القاب و اصول
و تزیین نغمه و ترانه ها بی کم معقولی و ابداع ترکیبات خاطر فریب اندازه بار
رسا بی عیب و حقیقت های پسند خوشنما و تصرفات آنان بکار آن ان
کمال امتیاز دارند خصوص در زیر و بم و آمدن از اوج رفعت صورت پستی شدند
ذ بعید بی برای رفع محقره خوانند و تحقیق بلد همت و نرمی مد و بدین دستور
توافق و تناسب اصوات چندین قوال ناهم آواز که همانا صوت یک نغمه پرداز است
و این دو امر غریب از خصایص جادو فنان هندی شده است و نیز بر اعتبار معانی

سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نماید بعد از فراغ این مجلس بخلوت کده
اقدس شاه برج مقدس مخصوص شاه جهان آباد و لاهور و اکبرآباد است
تحویل مبارک منور می نمایند و از آنجا که برج جای مهر انور با کواکب سعادت قرینی نباشد
درین خلوت کده که نهایت یکتا رستی جز شاهزاده های والا گهر دیگری را بار نداده
بلکه یکی دو از مقربان حضرت بجهت عرض مهمات علی الطریق ندرت دخل بود
لیکن بقدر ضرورت در یک ساعت بیشتر [illegible] اوقات با وزیر اعظم اظهار مضمر مکنون
ضمیر انور که [illegible] در مجالس شایع مصلحت دولت نیست با آن وزیر عطا
رو در سه پهر بخود بر منبر می نمایند و آن [illegible] خود را [illegible] اطلاع
و اسرار [illegible] الشاه در پرده [illegible] محل معلی از سعادت حضور اعلی
بجلیه نور [illegible] میگردد بعد از تناول [illegible] و قیلوله با [illegible]
و [illegible] بوسیله [illegible] نواب مهد علیا زنان [illegible]
و [illegible] انعام داده و نقد و جنس [illegible] مرز [illegible] و قرار [illegible]
[illegible] بر [illegible] از زبر [illegible]
کسی [illegible] ز [illegible] تحت [illegible] خواه از کرایم دودمان کرام
[illegible] بوسیله ارزاق محتاجان [illegible] توسل [illegible] آن
[illegible] نزد از انواع [illegible]
[illegible] بوانه [illegible] ملحه
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] نزد با مثال [illegible]
[illegible] میکردانند با جمله [illegible]
[illegible] التسلیم پور منور می نمایند

ر تحت توقیع رفیع الشان ثبت مینماید الکاه از پرتو نور چهر افروز
ن صدر الصدور
ف عزت انوار مهر انور میگردد و هم در این نشیمن همایون
ی بر بسیار مندان و اصحاب حوایج را که خاص و عام از نظر ارفع تکلمه
شد وجه وجه گذرانیده فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک
و معاش از وظایف و روزینه نقدی و غلات و دهات وابسته
یانیر و دو برجیس رادم بقدر از قرین وزن حسب و کنار را ز و سار نقود اموال
الامال میگردد و بعد از فراغ از مطالب مهمه دین و دولت گاهی بر ترتیب
و تصفیه و باح باستماع نغمات طیبه و تحلیه مرآت الصفای نظر انور تماشای
نوادر جواهر نفیسه بحری و کانی میفرمایند و چون طبع اقدس آن معمار معموره
قلوب اصحاب صلاح مایل بتعمیر عالم آب و گل بعمارت بسیار مایلست اکثر احیان
امر بوضع اساس بنیانهای رفیعه و اختراع ابنیه جدید و ابداع بقاع نزه مینماید
در اندک مدتی بازیب و زینت تمام باتمام میرسانند چنانچه [illegible] است
و سوانیه بعین ملکین بسیار رسیده است که با غایت حسن هیچ فرقی از فردوس [illegible]
از این عمارات سفیدی دیده هیچ نشنیده و در زیر چرخ برین نبوده و معابر آنکه ابنیه
بوجه در این باب ابتدا و دل بر صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر [illegible] میباید
حصول این مرتبه وقت نظر و این درجه تصرف طبیعت برا آنکه نظیر این کارهای
بعد از آنحضرت هیچ یک بنظر روزگار در نیاید و از [illegible] عجیبی را الصبای
حالیا بسیار حسب الامر جهانبانی بنیاد و در ساخت این بارگاه سلیمانی بر باد پایان
دهد یک صبا را رفتار بر می‌آیند و آن برزاد جرگان و ایشان را بزادوران با
را آن برق نسبت جسمی دارند و برابر مشی برق رفتار را ره و باد پای
و جهاز آن بنفشه مینمایند بر این دار و مدار [illegible] از نظر انور

ارسال درین پایه از اولاد و احفاد ایشان نیز تا روز نشور بسبب اعتبار و افتخار
و نازنامهٔ تفاخر و مباهات فرو دست شد چون مفاوضهٔ خواص و عام درین محفل
همایون با ابتهاج مقرون میگردد و جلوس اقدس درین محفل بهجت گاه که بر مسند الطف
اشرف نشیمن خاص که موسوم به غسلخانه است مقرر نمایند سبب اشتهار این محفل
والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه در خلوت گاهی
نزدیک بحرم حریم خلافت غسل بر جی آوردند و دران نشیمن جز برخی از مقربان
حضرت دیگری را بار نبود و گاه گاهی دیوان بخشی نیز برای عرض مطالب را اینجا
می طلبیدند رفته رفته اکثر اعیان دولت علیه بدین محفل حاضر شدند و بمرور این نسبت
این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام موسوم شد و اوقات علیه دران مهبط
انوار و سعادت بدین جمله منقسم میگردد که دیوانیان عظام خلاصهٔ معاملات
اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف میرسانند و بکلی
بجواب میرسد و برخی از معتمدان که خدمت مطالعهٔ عرایض متصدیان مهمات
صوبجات و سایر کارها بایشان مفوض است زبدهٔ مضامین آنها را بعبارت شسته
و خواهش مطالب سایر سرفرازان پایهٔ والای وزارت و درکه
حسب الصیغه وزرای موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ میرود
و ایشان بر طبق حکم مقدوره فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین معهود است
آن بوده از نظر انور میگذرانند و آنحضرت آنرا از روی حزم بنظر ملاحظه
در آورده اگر امری بطریق سهو بقلم که لازمهٔ بشریت است خطائی
سر زده باشد از سر عنایت بی عتاب در خطاب اشرف و فکر صواب بصلاح
میرسانند آنگاه بندگان شاهزادهٔ ولی عهد ضمن آن فرامین را بزیور توقیع
مستحسن تزیین می سازند و صاحب دیوان کل مراتب آن را ثبت

و ترقی جمعی از بندگان سعادت‌یاب باضافه علم میگردند و مستثنی از والا و سگانهای
سینه‌پیرایی خدمت از هر دوست که باشد بشرف اندر انگشت نمای میشوند و از جانب
دیگر میرسامانان هرچه میخواهند بعرض رسانیده سامان می‌ورد و دیوان صوبه‌ها که بدعای
حضور معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل مینماید و همچنین بخشیان
احدیان و میرآتش و اصحاب اشراف منسوبان حضور از نظر اشرف گذرانیده
باضافه مرسوم و مشاهره منشأ مطلب خاطر میگردانند و برین دستور متصدیان
خدمت عرض مکرر یادداشت مناصب جاگیرها و بروات نقدی و سایر
مهمات ابواب المال و ارباب التحاویل و جمیع احکام مطالعه و امثال اینها را بگذار
عرض اقدس مینمایند و مشرف ارباب وظایف و روایت حقیقت استحقاق این
طبقه را معروض میدارد و احدیث وظایف و روزیانه و افزایش مرتبه مقرری
همدرین اثنا داروغها و مشرفان اصطبل و فیلخانه طوایل اسپان حلقهای خاصه
فیله‌را برسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه ترتیب و نظام یافته بیرون
ها بر نقره و رسته رسته بنظر انور حضرت آورده و آنحضرت بدقت نظر از روی کیفیت
فربهی و لاغری اینها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه بار خورش و رسمی آرند و از این
ها متصدیان داغ و تصحیح اسپ سوار تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیح رسانیده
باشند منظور نظر اشرف مینمایند و در عرض این احوال عرایض صوبه‌داران
و دیوان و بخشیان و سایر اصحاب تصدی مهمات صوبه و سرکار ممالک پادشاهی
الیشان بعرض میرسد و بیشتر از عرایض اعیان مطلب را که اهتمام تمام
آن الیشان بامور کلی بجواب مقتضای عرایض مذکوره باشد خود بدولت
با وجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط
خاص جواب مینویسند یا از آن منشور سعادت نشره اقبال که بدان بنگیجیان

درین بارگاه خاص نیز امرای عظام کرنش با دو قدری منصب و اخلاصانه نسبت دیگری
راه نمی‌یابند و در خارج این ایوان ساخته و بزرگ کمال فسحت و بر جوزان کبوتر
از سنگ سرخ بی‌رنگی بندیرای رنگ گرفته که مشجر رنگین پشتخان دربرابر رنگ
بدار و دیوار ان بنا ما بهای مجلد زربفت و مطلا های و بنیاد زرتار کشیده
و برکنار درآمد این بر رو بپایان ایستاده سوار جمعی از ارباب منصب که مراتب
ایشان کم از ده و صدی باشند و افزایان ترکش بند و برق اندازان و بعضی
مردم روشناس از نمایندگان آنرا موافق پایگاه خویش قیام می‌نمایند و
و سایر سپاه و پیاده‌ها و جمیع نوکران امرا در خارج این می‌ایستند و در
کنگره نقره امرای عظام و در حضور لف دست درجات مقدار قرب و منزلت
پهلوی ستون‌های بارگاه که قرارگاه مقرر ایشان است می‌ایستند و ارباب
تقدیر مهمات ملکی و ملکی یک یک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می‌رسانند
و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر اقدس جا داده جواب
شافی کافی که جز دیده‌وران پرشعور و عقلداران دقیق النظر را با کمال
تدبیر و تفکر و تردد و اندیشه با توقف بخاطر منظور نگردد علی البدیهه در آن الحین قسم
بر طبق سوال مقرر می‌نمایند بخوبی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی
محتاج نمی‌شوند و بسیار اتفاق رو میدهد که در اثنای عرض مطالب مختلفه مختلف الاتفاق
در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از متصدیان می‌رسد که از بیم عرض دیگر را بهم پایشد
ناچار بعرض می‌رساند و آنحضرت بتحقیق مراد و دفع مواد [illegible] تا مبلغ نمایند
چهره و دراز شفقی حاصل می‌شود تحت الوارث مطالبی که بعرض مقدس می‌رسد
چنانکه نکته‌دانان عظام مراتب ابا مناسبت مقاصد و مطالب مختلفه
می‌رسانند و فرخنده با سنجی که برابر نکته‌ها شده می‌شوند در این

را

ی اید و اگر فیلان مست عربده آیین که از بند گسستنی اینها جذر [illegible] صحن خاص

تمام حاضر می سازند درین فتحگاه از نظر اقدس متکیدار رزند و بشرافت جنگ

از نوعهای بدیع و غریب و تماشاهای دل پسند خاطر فریب است درین میدانگاه

اتفاق می افتد و درین روز بنابر وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته

آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می پیوندد و کثرت هجوم مردم انبوه چنانچه

کسی مجال کسی به پرواز رود و از فرط جوش و غلغله و نفیر و ولوله‌ها با صوت نفخ

صور بعرصه ظهور می آید و همه درین محشر عام اکثر احیان فیلان نام ور تنومند را

از دنبال اسپان تیز رفتار میدوانند تا در جایی که قطع نبرد گسترده آید و نبرد

نمایند و خصم را نیز بازی فیلبانان میسازند و چون این انجمن عام با نجام می رسد

از مطلع جهروکهٔ والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بر آن فرخنده

انجمن می اندازند و آن بارگاهی است در کمال نمود و شکوه و عظمت

از رفعت بنیان اساس سر بایوان سپهر کشیده و بر جبین فرمان آن اوج کمر فرما برروا

پذیرای تعمیر گردیده تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان که بنیانش سپهر معلی محفل است

ابیت بوزه و توزک و آداب و انتظام و اجلال و خطام چنانچه از فرط شکوه و هیبت

و وفور شان و شوکت که از در و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان و تیر

بر در آن بلند ایوان که در شیوه بندگی و جلوداران نشیمن رفعت و انجمن عزت گرو اجلال

احداث کرده زینت پذیر است مشتمل بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت

سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون و در سه جانب

محجره که سنبله زبان انگشتره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط

کشیده و دسته‌ها برآمده و بند که از نشسته و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت

ایستاده هیچ احدی را جرأت نیست که بی رخصت بحضور گذر در خاطرش گذر یابد

صفات ذاتش از غفلت منزه است و ساعات فرخی آیات از شوب غفلت مکدر است
و اوقات شبانروز بدین نمط پذیرای قسمت گردیده که آن سرور ملک آخر چون
اختر شب‌نورد از قرب بیست و ساعتے شب از طلوع فجر از خواب میخیزد و در سحر
تیره‌روز آفتاب رایش ضمیر سفت صبح بید و بعد از آن فقره جلد صحه از زمره بسیار اوراد
و منتخب مجموعه ایام و لیالیست تا هنگام فیض لایزالی و حضور رای بروزگار آورده
آماده پرستش معبود حقیقی میگردد و درو توجه مسجد که در قلعه‌گاه اکبرآباد
تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می‌نشیند
و با هزاران گونه نیاز و بر آداب روا نیز در قیام بر زده هنگام نماز نخست
بر سنت تقدیسی نزدیکی آوای سنت نموده نگذارش فرض که بر ذمه همت
عالی عنان در جست می‌پردازد و بعد از فراغ قیام جمیع ارکان آن از اوراد
کلی چند زبان مردی نماز لقلقه شت مصلا جرد جسته بر بسته بندی کلیبان او دعیه
می‌شنید و از سبحه سررشته بدعا دست آورده از سجاده پائی در جاه معبود
میگذارد و آنگاه آن تقدس را و جرم سر استوانه شده آن جلوه‌گاه قدس را
رشک بیت المقدس میسازد و چون چشم انجم سرا ز عوفه‌دار برمی‌آورد بیلاد
آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندوز میگردد از دریچه محاذی دریچه مشرق
مشرف برآید چون سر بر آورده بر آن عیان مبیغی و از آفتاب روی مشرق
از روش پر انوار میگردد و جهانیان دران عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آنند
در نعمه منظر دولت راه تقبیل از استقبال کورنش شرف جاوید دریافته جبهه سجود
بر زمین ادب میگذارند و ستم‌دیدگان پریشان احوال بخاطر جمع
نوازی نموده درد دل بعرض میرسانند و هدیه قضایی علی الغیب بر تست
طغرا بر ساه ستاره شمار انجم سان مورچس انور گرانشبار

ورودیده تماشاگران جلوه‌گاه صنع نمود و گرایید و فرمان روای سواد اعظم

ستان که قلمرو وسیست در وسعت آمود و بر چندین اقلیم اشتمال دارد و یک قلم

باری و یکرنگ ساحت بیابان این ارستان والدیار روازه فراوزینک نشینی

سرایش گزین بخت فرخ کار ارشاد پایه برجو و بیالید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ر اوقات فرخنده آیات آن گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و سپاس

الهی که دیباچه کارنامه سعادت جاودانی و بسمله مصحف فیض آسمانی است

میگذرد و برخی با استراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشأه عنصریست

و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب سعادت کسب کمالات معنویست سپری میرود

و بهاریه تجربه سازی و صید پردازی که در نظر ظاهربینان موجب انتعاش

طبیعت و انبساط خاطر است و نزد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت

همواره با شگرف تواند بود بانجام میرسد و در خواب و خور که شب نشینان

خطه امکان را از آن گزیر نیست آن حضرت چشم جوان و شعور و بیدار مغز ملک خرد

اعتدال را رعایت می‌فرمایند و پس کیست که والا نظر که مشاهده شاهدان

جلوه‌گاه صنع ایزدی تیره نمود جلوه خواب را در چشم خود جا و نهد و اگر بقدر یکی مژگان بر هم

با خواب گرایش کند چشم ایشان همان بیدار است پس نظر با همه خواب آن بیدار بخت

حکم بیدار دارد و بیداریست که در ایشان گستر دل بند نعیم جاودانی بوده اند گشت

چه جای آن اندیشه خورش را با مذاق همت استشار و دادگر با ندازه یکی نیران

بخورش باید کرد لیکن دشمن نظرش همان بار زیست پس باعتبار این مقدمه خورش

آن جانشین گر بانده فیض نموده است بالجمله اوقات سعادت سمات آن قدسی

کرامتش و قرار قدر و مقدار دادن آن پایه‌ای آب و آداب دانی و حد و مرتبه
شناسی نیست لاجرم خامه فرو بستن کارنامه زبان گزیده بیان این نکته دار
و ایراد همان دقیقه یعنی خواص خال مشکین شمامه عنبر هم که فی الحقیقت نقطه
بای تم الکتاب جمیع برکت مبارک آنحضرت افتاده و واقعه ایست بر طبق خالهای
مشک ختم سخن نموده سررشته بیان حلیه مقدس بپایان می آرد بی مبالغه
بوی نسیم خلق او شنیده از عنبر پاک اعتقاد و بینای مقدس افتاد و بجمال مشکینی
اشتهار یافته چون بیان خیر واقعه شده و دلالت بر بسیار میکند تو روی پر
سرور البته از ارباب فرق شناسی صاحب امتحان روکش رفعت چرخ چنبری
گردد آنچه ازین نمودار با شگرف حیرت افزای اولی الانظار دقیقه شناس است
و در شهرزادان سواد اعظم هند که ورق قیافه تصوری به جمعی برده اند که هیچ آرای
را از اوصاف ایشان دست نداده و گرفته اند بدین برای نگارش کرده و حلیه
پایه کوتاهی کند چند سال پیش ازو در یک طور از این خسرو شیرگیر در نخجیرگاه
که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افکنان بی آهوست یکی
از روشن ضمیران تجرد منش که فروغ انیر و شمار ازلی از ناصیه اش می تافت
و نور تجلی از جبین مبینش می درخشید به دست آویز اشنای بملازمت آن
پادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت گردید از آنجا که سواد خوان صحیفه
غیب بود و اسرار ازلی را از بر کرده بود از مطالعه خطوط دست و پای
تخت پیرای الله و شکلاه بلند پایه رشک افزای درس بت خوانان
ملا اعلی گردید و نکتهای ژرف سواد خوانید دست و پای مقدس که هنجار کدام اسا
ز سمار دولت تواند بود نموده بر پایان همگی بیان رانده در اندک زمانی کا
ازین خطوط سیاه اقبال و سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور

تا چهره و جهان گردی میکردند و از غرایب اتفاقات بر هر یکی از چهار انگشت سوای ابهام که آنها در زیر افتاده خال فرخنده فال نمودند مربعه و این چهار نمونه فتیله تسخیر چهار رکن می تواند بود همانا بر هر مصرعه رباعی قدرت صاحب دیوان ازل نقش قلم صنع خویش لفظ انتخاب گذاشته تا ازین رباعی هر مصرع حکم مصرع چهارم داشته هر خالی خجسته فال انگشت نما گشته بیدار حساب چهار انگشتان بدستور عقد انامل یکان گرفته تا بار چهار جوی بهشت سخاوت بسلسل تصور منوجه متمثل شده یا بر هر انگشت سه پیدا از لباب اهل نظر جا گرفته بلی نی عاطلم از ضرورت هر انگشت و خال الف در صفحه جلوه ظهور گرفته و این معنی برآنست گواه این پادشاه بمقتضای دولت روز افزون از یکی ده خواهد شد یا اشعارست از آنکه این دست در ایام سخاوت از ممر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره چار رو تا چار رو امان آمال را گوهرها خواهد ساخت و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجاست همانا طغرای منشور سعادتست و بسمله سوره کرامت یا عنوان نامه اقبالست و سطر کارنامه اجلال و حرز بازوی مراد و آن برات بحرجا و بیدست و نقش بقای ابد تا جهان پیما در نهایت توسطست و خطوط آن که خطوط پیشانی اقبالست وسط کارنامه آمال نشان بلندی پایه است همی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نیارد و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید اگر بلند پایه اش خوانند زیبنده است و اگر مهتران سر در پای او نهند سزاست دولت در قدم او همراه و در پی سعادت پابوس وی شتابد قلم طریق وصفش بسر می نماید معنی در راه قیاس بپای قلم می افتند بالجمله سراپای الخلف الصدق پا بعلو و امهات معنی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در کمال توافق و تناسب اتفاق افتاده قبال

شده و دست بدل برسم و دست نشان ید الله است و همه خیر و شر از عالم بالا
دست ادبی داده آثار دولت در مشت اوست و امارات سعادت
در هر انگشت او مجمع ابوابی دست رس تمام دارد و از پنجه آفتاب
دست می برد و در بذل بیرات ید بیضا مینماید و در فیض گستری ید طوبی دارد
خود را از دست بخشش گرفته که ابر نیسان بخشش دست او گردیده و تیغ را
بدستوری در قبضه در آورده که زبر دستان را دست بر زیر پای
گذاشته هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم خداوند خود درست و همچنان
کرم در کوتاهی و درازی میانه است و از این علامت حد وسط است
فرخجامد ضیافت و دلالت بر دستگیری و لطف و دستیاری قهر و داد
و سیعتری که از دست و شان مانند بحرین کف اشرف که حاصل بحر
و کان به تشمس او کفایت میکند و نقد روزگار را بکفه همت نمیسنجد
بحر ابر رشک جود ان دست داده و محیط را از انفعال او کف بر لب
آمده و در کشادگی و نرمی معتدل افتاده و ان برهان افزونی مهر و بلندی
جود است و صلابت و ابا بلبران خداوند جود و کالای فیض سا بلی که با پنجه
آفتاب پنجه زنی میکند پنجه جود را بمنزله چرخ شمس نموده اند و دیده اهل مشاهده
بر هیچ کنج ریاض امال و امانی از رکهای پر دستان خیابان البستانی از بحر
سخاوت تر است هیچ اسب است وضع دولت از خطوط شعاعی آفتاب بخت است
از دیوان سخاوت گاهی مفرح جسته ان کف کشاده فروغ تقابلیت بدیدار
مصحف جود است که تفسیر هر یک از آنها در کم گشتگان بحساب حسن
رشته حساب بالا و عقد بسته و بحر از شکن انگشت موج در روه گرفته در دراز
تا بهره زمره در رشته و نیکی و بستری در کمال اعتدال است و از آن بسیار

از روی طبیعت مسکین نقش نشسته فرمودند که اگر خطا اندیشانی زمین ببوسند از این نافه
کشان را استعداد و چه راه و دارد و خواهم گفت همین که ترکیبی نمیدانند و با آنکه از فرط
واقع در ترکیب جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بان تکلم میفرمایند که مبادا
از روی قلت ممارست انتظام سلک سلسله سخن خلل پذیر گردد و شمار محاسن
انوار الدهر است که پیرایه محاسن صوری و معنویست تو گوی موی نمونه بقا سرایات
سوره حسن صورت لطف سیرتیست که قلم قدرت ریحان بر جوار صفحه مصحف
جمال با کمال آنحضرت نگاشته و دقیقه سنجان موشکاف که در باریک بینی
سر موی فرو گذاشت نمیکنند بر سبیل اشارت ایمای مشعر بر اعتدال اخلاق
و کمال شعور میدانند شارستهای نوین همانا دو مصرع برجسته است که معانی
آن امور باریکتر است محاسن اشعاریست که اگر باریک طبعان خواهند
یکشعر نمود از آن بیارند رنج زده باشند و آن درستی و استوایی و نرمی
و درستی میانه است حضرت پادشاه اسلام پناه چون یکسر موی
در پیروی سنت نبوی کوتاهی نمیورزد و پیوسته شارب را بر سنت صاحب
ناموس الهی بقص میکنند و محاسن را یک قبضه نگاه میدارند گردن مبارک
که ناموس پادشاهی و شغل شهنشاهی بگردن گرفته در نهایت فرو کمال
و منصف بحسن اعتدال است مالک رقاب گردنکشان است و سرور سروران
زمان اگر پادشاهان جهان بگردن با جنس آرند بجاست و اگر خسروان
کیهان نیرو دستی تاج از سر گذارند سزاست و آنبر و سینه بسیار پیرایه درون
ضمیریست سفینه مغنی جزینه که صدر ارباب ملوکیت و گنجینه حقایق و معارف
عقول همانا آینه صفات و گنجینه بدعا صندوق اسرار الهی است و نهانخانه
فیض نامتناهی و در سایر صفات متوسط که وسیلت توسط اخلاق است مخلوق

گاهی به تکلیف مهر سامعه را فیض یاب نسیم عبارت می سازد و گاهی به تقاضای
تجدید پرده گوش را بر میان شعله میخ می نماید گاه از سخنان تر عذار [illegible]
می‌کند و گاه از نیرنگی ترجمه است جنوانی نسبت می رسانند کلام مسلسلت نظام
آنحضرت مانند سلک دارید غلطان مسلسل و منسق بلا انتظام است
هم چنین عبارت شکر که با مقتضای مورد از الخط لسان الغیب گفتار درست
و بیان بیانست ارباب تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت مسلسل است
و ابراز صنایع و بدایع برابر از تکلف و تصنع است چنانچه اگر بعد در کلام بانی
رابعی از روا بود بتواند بست گفت چه از دقایق و نکات الخط که
فلمرو فصاحت شیر شکار سی تکلم می‌نماید و چراغ دل افروز سخن را چه
فروغ بخش شبستان روح است با آتش پارسی نتواند شد و از اشعار حرف
معجزه هندی تیغ زبان را گوهر آمود می‌سازد و چون نواب جنت مکانی
خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوخیزی به پرورش آن زیبا
نهال چمن بستان بادشاهی از گلشن سعادت گل منتخب اند ترکی زبان
بودند و با پرستاران سکوت والده بزبان ترکی سحرکار از زبان [illegible]
در فرح بخش بسیاری الفاظ این زبان می فهمند و بدیده دل حق
[illegible] حقیقت عبارات این کلام شناخته می نمایند و برنمایش صور
معنی [illegible] الفاظ این زبان توانا می توانند اما از عمر تکلم
رسته [illegible] جهت عدم ذوق محاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر
[illegible] جمیع نفس اقرب بر اکثر زبان و ان سخن [illegible]
[illegible] مخدره خدیجه الزمانی از افق [illegible] مهر باغ
[illegible] بودند وقتی حضرت جنت مکانی

ادا

و در حجم و ذات کلیه بحد اعتدال است که بقوت حافظه و شدت فهم بر ان استدلال نموده اند
روی دل آرای و عارض فرخنده آن صورت هیولای فهم و خرد که انوار فره ایزدی ازان
فروزان است و سایر صفات بسیار متوسط و با اعتدال گرائیده است و آن
بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصال حمیده و شمایل پسندیده است لون
بشره نور افروز که چشمه آبروی نوع بشر است اسمر واقع شده و از شوری و سرخی
ازان رنگ سفید و همرنگی فایق اما املح تر ازین رنگ گل مشکین نما با رنگ
مبارکش با بهمردمی است که معنی اولیت ازان پدید گشته و از شرم ملاحت
رنگ بر روی صاحب مهرانور شکسته و همان گوهر افشان که چشمه فیض
حیوانی و درج جواهر الدرر معانیست و حسب طبیعت تبسم صدق الکلمتین
شهرت نفحات غنچه شیرین تبسم است و دم صبح و دم جرقیست افواهی
معتدل است و رنگی چو فراحی و آن و سبیل لبان مروارید و ثنایا
نیز رانگی است آبهای بسیار مبارک که از شرم ملاحت الکلم و همان غنچه را از تبسم
بسته و از حیات در خجلت لفظ و از السن برگشته و در بستر تو با رنگی فیمایه است
و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود و دندان مبارک که گوهر
حرف الف ب و بدان اوست و اجزار جمهور جهر بعد ان مانند مرسله
جو رابور افشان است و چون سبیله للدی شاهوار و در ریا بدار رو
و ورجان رسته اس محل سع و رای جابیاست و دل عالمی ازین دندان
فریفته آن رشک عقد ثریا و رحنوزه و برنشگی در نهایت اعتدال و
و چون هم گوهران همنشین در نهایت اتفاق و اتصال و این شان را است
افشاری و باکی گوار است آواز معجزه ساز در هنگام لطف بیان
برری بلند آوازه است و در وقت عبارت بجلب بهسانی در ستان

نسبت بر این نقطه اوج اوست ابروی عنبرین بو که در بنا گوش طاق است بجوی گیسو بهره
آفاق شاه عیسی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته از زیبا هلالیست
از عنبر سرشته بسم الله سوره فتح است سرلوح کتاب صنع فی نی محراب طاعت
ارباب قبول است ابروی طاق منظر سعادت نور توسط آن در فراخی و
گشادگی علامت دولت های فراخ و اقبال فراوانست چشم مردمی
بر زمین که نظر یافته ناظر حقیقی است نظر هیچ آفریده نظیران ندیده و زنگی و فرنگی
برابر افتاده و در سیاهی و سفیدی معتدل و لذت میکند و بر علم خداداد و نیکی
نژاد مردم چشم که از مقاصد نظر جز بر نور سیاه نمیکند قرة العین نور بصر است
و نور دیده اهل نظر شعار عباسیان گزیده و آیین خلافت اختیار نموده
میزبان بخشی آرزوم است سرمایه و دارنده هم آن و دلیل نیست بر افزونی مشک
و بینش فرهنگ و فروغ اندوزی دانش نگاه اموزی بینش و بر نشست حساب علم رست
خالی است مشک مثال و در نهایت حسن و جمال همانا سیاهی است برابر دفع عین
الکمال بر نشست چشم چون مهر نبوت بر پشت نبی جا کرده بینی از روز ریخته
بر چهره فیض یا زچون الف در دل باه جا ساخته یا موجی بر چشمه آفتاب
نور جانفزا و ربی الفی که ابرو مد اوست استوا قرآن راستی را نشان هاد و بینی
کردار و پایندگی گاه زمانیست و دلیل بمثال بینی و خود اندیشی و بوی بیدان
در زیر چشم حبیب خالی گوشه نشین اتفاق افتاده بینی از آن خال مشک
افشان تطلیدن نیم گذاشتن الف را روشن تر از آفتاب ساخته بر روی
روز افگنده و آن آثار دولت ابدی و امارت اقبال جاودانست
گوش مغنی مبوش صدف لجه معانی و خرم سر گریبان فیض ناد و دانست
روبروی منظره عالم معقول غنچه دریچه حق حجاب حقیقت گرامی گشوده

باز مهر جوهریان علم قیافه و رمزدانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات
سیمای انسان چهره نماست مانند عکس شخص از آب آینه ظاهرتر است بالجمله
درین مقام بیان حلیهٔ مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبی محرومان
هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور السرور به بیان
کیفیت شمایل محراب فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقهٔ آن
سماع احدی الرؤیتین بنابر استماع اوصاف نوعی از معاینه است لاجرم اثبات
و علو اوصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانیه و ملکات ملکی و انسانی
طراز حلیهٔ سخن سر کنم سخن را حلی بند زیور کنم و هم زیب و آرایش نکته رانی طرازم
سخن را از سر تا پای تخت کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت
آنحضرت که الف اقبال دولت و رحبت مصراع دیوان مکرمت است
و تخت ازو بالیده و اورا لا بسته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته سخن را
از معانی والا پایه دو بالا میکند معتدل بودن آن بر و بالا دو بالا دو اوصاف
جمیله است سر هوش پرور که در والا شکوه بر سر آمده و جهانی از سایه
آن سر همایون فر در سایهٔ مرحمت الهی جا کرده و در جود و بزرگی نمایانه است
آن بسیار مغزی و پرخردی و اعتدال اخلاق ستوده و دلیل است بوده
پیشانی نورانی که سر لوح کتاب با مدارج پیشانی دو ورزنامه فرمان گذار
دار از روی سهو و خطا سر بر روی جهان ندیده پیشانی کار جهانبانی سر رشتهٔ
شغف رحمت مستانه دور از رو و آن برانداز به سکالیه انبساط و قاعده والی اختلاط
شعور است و ابرو یاران دیباچهٔ مجموعهٔ اقبال بر دو سر کلاه موفقیت مشکین
که از لفظ خط بیت نیز توان گفت مانند سودای دل جا بجا جا ساخته
و چون هلال بحفظ آیات مصحف رو آیینه پرداخته سینه که خیل ملک [illegible] او ست

رسیده سعادت بلند رتبت می‌ربایند میان ایشان قسمت نمایند و هزار روپیه بشاهزاده
کلان و ششصد و پنجاه روپیه بشاهزاده شاه شجاع و هفتصد و پنجاه روپیه بشاهزاده عالی
محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه
میداده باشند امید که جلوس همایون این پادشاه نشان که باعث آرام
زمین و زمان است بر این مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون
و خجسته فال و فرخنده شگون و دوران این پادشاه کامبخش کامران پاینده و دا
هیچ بر بنیاد [illegible] قرار [illegible] و دوام [illegible] کرد و [illegible]
[illegible] با کمال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible]
چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفایح کائنات که خامه رنگ ساز
تقدیرش به مقتضای حکمت کامله اش و صنعت بالغه گوناگون اشکال بدیع کارگاه
ابداع بر لوح هستی به تهزیب وجهی جلوه داده و بر صفحه وجود جوهر موجود جداگانه
نقشی از او درک بالغ نظران و اولو النظر است به نیکوترین صورتی نگاشته منشی فلقد
انسان را به طغرای غرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت
از آنجا که تمامی نقاط و دوایر و خطوط وجود از نوک پرکار کن به استعانه هیئت
و بحکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة مبنی بر مصلحتی است و هیچ نقطه از دایره
صلاح خارج و هیچ خط کج و مرکزی بدون کار لعبت و از این جهت صورت خطه و فا
جسمانیه و پیکر هیولانیه را بر صفاتی که در ذات هر فرد و بر از افراد بنی نوع انسان
مضمر و مرتسم است مسخر گردانیده تا بدان که اکابر علما و حکما از حکمت
علامات و آثار بر کیفیت احوال اعیان کما ینبغی استدلال توانند نمود و اندیشه
و بمکابن طابع بشناسائی باطنی توانند بر تحقیق بر نظر دقایق
۱

بحر افضال گذشت و خطه شاهزادگان کان اقبال جهانیان گذشت چندان مروارید
انبار شد که در دریای اخضر گوش ماهی صدف لآلی گشت و چند لعل بالذات
هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید بعد از آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر علاوه
و مقدمه و جواهر زواهر عجائب و شرایف بهدر روا برای که دیده روزگار آن چنان
ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند الحاء پادشاهزاده عالم
و عالمیان ولی النعم جهانیان ملکه عظیمه صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین
سلطنت عظمی نظر یافته عنایت پادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الهی جهان
را بیگم مخاطب بیگم صاحب به افزونی زر پابوس نظر بر دیگر شاهزادگان و انظار
که عیون انوار دولت اند بیشتر منظور نظر دیده و در رشته هم پایه مادر و الد
فرهمین بار گوهر و پیشکش نظر قریب نظر گیتی خداوند در آوردند و دیگر پرده
گیان حریم عصمت و عصمتیان پرده عفت پانزده دست زر و سیم نثار موقف
بجهت ادای مراسم و لوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه
حلقه بستند و تا دوری عیار زیند دولت جاوید بنیاد بر ورخته آن مرکز دایره
دولت نوازشها یافتند و همدران محفل والدان گنج بخش بذل آفرین که خطوط
کف دست موج جهای دریای و عروق سخن کهای کانست و لکهای و همین قدر
روپیه بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و لک روپیه به بیگم صاحب و لکی و پنجاه
سلطان مراد بخش و همین مبلغ روشن آرا بیگم و ثریا بانو بیگم
عنایت فرموده سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانه پادشاهزاده
جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده و چهار لک روپیه که برسم انعام
شاهزاده های کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان
اورنگ زیب معین شده بود و نوازش مهد علیا سپردند که چون از دار السلطنه لاهور

و زینت تشریع و صفا افزای بحقدار رسانیدند شهرهای تاریخ موافق آمده نوبتیان
ودیعت از نواختن کورکه و نقاره و امثال آن خم زرین و تاس سیمین سپهر را
بر طنین بنا ساختند و رامشگران و سرود سرایان شهرها به آهنگ ساز عیش نوای عشرت
بر وفق مقتضای وقت و حق مقام درست کردند و زنان نوروز بهروزی و عید
فیروزی عالمیان بتحیه بهجت جلوس اقدس حضرت نواهی بزمی الکارین صورت
آرایش یافت چو تا خسرو انجم بر سریر چهار پایه انجمن چارم نشسته و سیارگان
ثوابت همچشم از عقب این سمن بحجره تماشا و سیارگان این نامه منظره
نظارگی اند نظیر این بزم بهشت آیین و رجلوس گنج بادشاهی عالیجاه خاقانه سلاطین
این سلسله فلک بارگاه که از ابتدای طبقات اعیان ملوک معاینه مانند مردم دیده از
سایر صور بر نهیز آمده اند بنظر در نیامده از انبساط خاطر و نشاط عقده تنگی
خواطر خورد و بزرگ و جبین جبین خواص و عوام گشاده گشت و از ریزه چشمه حیوان
احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده هیچ گسسته
امیدی را العقده نماند که بحصول نه پیوست نسیم و زان حسن فرح بخش طرب خیز
همراه روی زمین از عیش لبریز نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز شکر که برگ عیش عالم الله
فلا ساز جهان امروز داد خوبی داد خز ما در کوی اندام خوبی داد چون آن بن حق
و عام انجام رسید بر توجه نور پرور حرم محرم سعدای خلافت گسترده شبستان سلطنت را
نورستان ساختند تخت بسند آرای خلافت انجمن سرای شکوهی دولت صعیده و فیه
صفات سعیده حمیده سمات ملکانه روزگار برکت پیدا و نیارزنده معجب عز و جلال
سر و هم بکر بر و اقبال مهد علیا ارجمند بانو بیگم ملی بلقب بحشمت مکی خواهر سامیم و ذروه نیب
از ... دکه ... نبت سار بر فرق همایون بالین کرده پادشاهان از فرشانه نثر
نثار کرده و بند الدسه فرق دریا رفشانند از گوهر ابلان

۲/۱۹

از نام نامی القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد زر کم و ناکس
گردیده و نقش سکه بر خود تا ابد و درهم که از گمنامی درهم بود و از نام همایونش چون زرا
گرد آورد و دینار که از سرگردانی دل تنگ شده بود از سکه والایش سرخط
دولت یافت سیم را سپید بختی حاصل آمد و زر را سرخ روئی دست داد و درت
معرب خورشید از شوق سکه اش بیتاب گردید و دنیا ز نافقی عیار پایه از عیار مایش
سکه خود را درست ساخت اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش
نرگس گرد از دیده جای دهند محل نظر است و اگر اهل سخن رقم سکه را از فر این
اسم خجسته سوسن گرد در زبان نقش کنند جای سخن نیست ایسرو ابوالمظفر
و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شد که تیغ جهاندار
آن پادشاه سلیمان دستگاه لوث فتنه و فساد از روی زمین رانده و با وجود
مشابهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحبقران
اعظم بحساب لفظ صاحبقران که سعید و شصت و پنج است با حروف شاهجهان
مساوی آمده جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد
عمر و دولت بجا آورند و شعرای بلاغت شعار قصاید رنگین و تواریخ بدایع
آیات بحسب تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض مقدس رسانیدند
از جمله حکیم رکنای کاشی متخلص بمسیح بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات
صوری و معنوی ضد یو صورت بی معنی برخوردار یافت بیت پادشاهی زمانه
شاهجهان خرم و شاد و کامران باشد حکم او بر خلایق عالم همچو حکم خدا
روان باشد بهر سال جلوسش گفتم در جهان باد تا جهان باشد و همچنین
سعیدای گیلانی مخاطب به بیدلخان که در انواع بدایع و صنایع و اصناف هنر بیبدل
روزگار است این تاریخ بدیع یافته جلوس شاه جهان زیب ملک و دین

سرمایهٔ فتح در قبضه آورد و تیر بالسهام السعادت بر وسلطنت بداد و بلند اختری شد
اقبال بر تخت جوان گردید و آسمان زمین بوسی شکر بجا آورد و دور روزگار فال
نیک دوری بر روی فیض از شرم سر تا پا عرق گردید بیداد و داد و دهش را در داد و آداب
ارباب تیغ و قلم چون تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند
و اصحاب دولت دیرینه چون دولت جشن را ادای مبارکباد و طرح سعادت سکهای
و فرخنده فالی آغاز نهادند و بمقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان
از منبر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه بر اوج
منبر را بلند پایه گردانید و بعد از آن با ذکر مجامع سلاطین این دودمان والاگهر
و دولت ابد منزله جوهر حسن شهره اند زر دوخته ادبها آرایش القاب اقبال اسم سامی
صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحبقران ثانی را حسن مقطع گردانید
و بنا بر رسم معهود سکه ها مزین ذکر اسم هر یک از بزرگان این پادشاه بزرگ
منش نعمای خلعتی گرانمایه شریف جاوید مخصوص گشت جز این از فیض القاب
همایون و ذکر نام نامی آنحضرت سلیمان مقالی بعنوان شاهجهان پادشاه غازی
سلمه الله و ابقاه که مجموعه این عبارت دلی را ارشادت را در عهد نظر ثبت
نگارستان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه انی جاعل فی الارض خلیفه برابر
گرفته اند و فایق فصاحت را به نهایت درجه بلاغت رسانیده زبان از موج حسنه
الحال ساخت تشریف یکدست خلعت خاص زرنگار که از همه گرانمایه تر دیبا به
روزگار بود والا پایه گردیده بر سر ذکر نام مبارک اشرف القدر حضرت بنابر بالا بال
از انواع زر و گوهر نثار شد که صفحه روی زمین زر اندود و گوهر گنجینه دیرینه
همگی بر نیاز دنیا و دهر بنا ساخت سکه چهره زرا سکه مبارک صاحبقرانی
زر و رایج سکه سایه چهار بار با معنا و رو عیان بر بسته دری

اما

بر مسند کامگاری جا اربع بستند که نقش مدعا لیش زیب نشستن تاج بر سر مفاخرت
جد اباوج برسانند که از فر سعادت سر آمد گردیده اقتاح تاج گوهر جو ذو ستاره بخت
گوهر جوی و نهال سپاس جهان خدایی که سرانجام حرف تخت بر نشست سخن
بالا شد پایه سریر آسمان و فرجه اکلیل بالا گذشت تاج را از فخر سر با آسمان
فرود می آرد و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسد پایه اورنگ از سپهر
گذشت و کوکب وهم با کلیل رسید چون انوار الهی پایه بر تخت خسروی از مسند چتر همایون
سایه سر کرد و سرش گردید چتر زرین خورشید وار زر نثار در محیط آمد و از بلندی
کوکب سر با اوج سپهر شکوه تعالی الله فرخنده چتری که از یمن سعادت گرد سر آفتاب
گردیده و هاله ماه را در دایره حجاب کشیده رشته های زرتار از روی چون خطوط
شعاعی از جرم خورشید نمودار و عقد های گوهر نگار از وی چون رشته های باران
از کلک ابر نگار سحاب سنگ لولوی بارد و سپهر سنگ انجم می نگارد یعنی فی غلاف
گفتم فلک تتق نور قمر است چه جای سعادت جاودانی گردیده با مردمک چشم اهل
نظارت چه فروغ انوار الهی که زینه چتر از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند با فرق
ولو هر کرده و چگونه سر با آسمان نساید که سایه دار آفتاب سر کرده و پندار
گردون م فیض است که سعادت گم گشته را پیدا ساخته گویی گردان نوبت است
چه بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته سایه چتر گرده جا و در سایه اش
زان بود و نور سعادت پایه اش بر سر آسمان از حسن قبول چون گل از پشتاق
ربود بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامیابی و کامرانی نشست و
وعدها فیض آمال و امانی پیوست خاتم را فر سلیمانی در دست او و قلم را بار نامه قرار
فنا و خطبه بلند آوازه یافت سکه نام ترا از شهرت گردید تیغ گوهر مقصود
در مشت گرفت گوی آن شادی در پوست گنجیده نشان بلند بختی یافت کمال

بمحض فضل عمیم ربانی و لطف جلیل سبحانی پادشاه دین و دنیا پرور شهنشاه
داد ده داور گیتی اوج ده کوکب گیتی افروز شاه جهان ثانی صاحب قران
بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هشتم جمادی الثانیه سنه ۱۰۳۷ هجری در روز سعادت
افروز دوشنبه که از فیض ورود میمنت بعثت رسالت در غزل هفت بیتی هفته
شایسته انتخاب گردیده و از زمن ظهور تا تمام ایام هزاران دست سعادت انگشت
نما گشته بعد از گذشتن سیزده و نیم گهری از حساب دقیقه سنجان ساعت شناس یک ساعت
و بیست و چهار دقیقه باشد و بطالع فرخنده فال و ساعت سکال از منزلی که در ایام
شاهزادگی از اقامت انوار اختر اوج شاهنشاهی رشک افزای منزل قمر بود و بنیاد
آسمانیاد و کوکبه صاحب قرانی بر گرده فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع
سعادت آمود ساخته بخت کمر پرستاری بر میان بسته و در پیش دولت غاشیه فرمانبرداری
بر دوش در آیین تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در پیش و نام داران
والا گوهر خادم کردار در رکاب رو بدولت خانه ارک دار الخلافه اکبر آباد
چون قلعه بلند سپهر اوج که آگره دیده و برج تابانش با اوج فلک ثوابت رسیده
مانند مشتری در شاه بیت و خورشید در بیت الشرف نزول فرموده و در فرخنده
ساعتی که سرمایه سعادت روز افزون و پیرایه بخت همایون
ساحت جنت الجنان همایون فال که سعادت از و سکون گیرد کلاه خسروی را
که جواهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود زیب بخشیده و قبای خسروی را که اطلس
سپهر والا استر او کشیده بود تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقه
آفتاب گروی برد بر میان گشته تیغ گوهر نگار که نقد فیروزی در قبضه در شست
دستگیر کرده پای سعادت پیرا بر سریر سپهر نظیر گذاشت و با طالع فیروز بخت
تخت دولت اکبری جلوه داده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبریز ساخت

ابد پیوند روزگار خاص گشته سلطان رشید از عدالت شعار بر روی کار آرد و که روی
زمین را بنور عدل و احسان آراسته طرح انصاف بر روی بسیط داد و داد را
گستر و بیدار بخت نسخه پیرای کتاب عالم که بهین صحیفه صنع الهی است و مبنای
دقایق نامتناهی از بهین همت فرمان روایی سرانجام پذیر و که خط حسن کارنامه
اقبال باشد و چو بهار تعین سرمشق فیروزی و نقش دیباچه اجلال خطوط و نقش
نسخه مهرورزی چه خورشید نیر و شکوه بال دو دستش پشت فی بست بر زمین گذارد
و سپهر برین گوی به قدرش از هلال انگشت زینهار بر آرد از ورد دوربین
فیروزه گلشن چراغ طالع فرخنده روشن چون ذات فی الذات صفات این
پادشاه سکندر آیین که سعادت آینه دار بخت والا دست مراتب این و صفات
بود در مبادی حال دقایق جهانبانی از خط ناصیه او نمایش می پذیرفت و در آغاز
کار آثار کاردانی از لوح پیشانی او جلوه ظهور می یافت و از روی او می بارید
چه این ارزشان کرم چمنستان سپهر پایه بر اطراف دست چراغها بخشید و از چهره او روشن
می شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود و اختر شناسان
کامل نظر از زایچه طالع همایونش که عنوان نامه سعادت احکام گیتی ستانی فرا
میگرفتند و روشن ضمیران نکو خیال از آینه بخت فی الذاتش که آینه رونمائی شاهد
دولت است صورت آمال و امانی مشاهده میکردند تا هم فرخنده روزی
که روزگار در انتظار آن شبها بروز می آورد جلوه گر شد و بخجسته صبحی چهره
اقبال از مشرق آن بهجت بر و مسند آمد یعنی که اختر فرخنده فال آرزو برآن ارکان
سلطنت بر آمد و مراد که بخت بلند اقبال فال همایون از مهر و بحصول پیوست
یعنی طرازنده اورنگ اقبال فرازنده اکلیل جلال عزیز کرده حضرت عزت گزیده
عنایت آنحضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن و امان زمین و زمان

سریر خلافت ابدی گشت ذات پادشاه دین و دنیاپناه همعنان بخت مه دیهم
برکاب اقبال یابنی که در حوزهٔ والاخداوندان این دودمان جاوید بنیان باشند
فیل سوار و داخل عرصهٔ دار الخلافه گیتی فروز شده همه راه سرافرازان در رکاب
برکت نصاب پیاده و سران در اطراف بدین آئین ره براه نهاده و بلند آرای اعلی
بآهنگ تهنیت گفت الحمد لله وسید بجای دوام عمر و دولت ابد مهیا کشاده نظارگیان
عالم بالا از مناظر بهجت طبقهٔ گردون محو تماشای افتاده حیران آن کوکبه و دبدبه
عزت بودند از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولت خانه مظفر
نشانه ایام پادشاه زاده نیکو از هر دو سو بحر بخشش کف دربار چون سحاب
گهر زیر اسپ گوهر و دینار گشوده بسر پنجهٔ زرفشان چون شاخ شکوفه آوری
زمین و هوا را درافشان سیم و زر کرده و بدین روش نمایان و آئین شایان
محل ظل نزول فرخنده ساخت بر سعادت منزل پر نور گسترده بنا بر آنکه
باساعت مختار سعود بجهت جلوس همایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده
روز در میان بود در همان دار البرکت اقامت فرمودند [illegible]
جلوس [illegible] پادشاه
[illegible] و بمقتضای حکمت کاملهٔ مشیت الهی بر آن رفته قرار یافته
عادت الله برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که زمانش مباهات
دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسلهٔ نظام
دار السلطنة آدم و ذریه نسبت وجه اتم صورت بندد ذوی برتبه ورای بیت
زمین بنا را در کنف حمایت و کهف عنایت آسمان یکی جای دیهم
بشارت لیکن تمام لیاقت مرتبه جانشینی ناسپاس مناصب صاحب رسالت زینت
الله علیه و سلم و صحبه در رشته باشد و تشکیل عالم الالف حضرت باری اربار

۱۱۳۱

پای استقبال بخت آن خداوندان اقبال با فر زاید بدان که فتح و ظفر عسکر
انشاء و رحمت اختلاف اوقات طاری گشته سبب امر نا ملایم باب مقصود عالیا
روی داد از ناهنجاری های روزگار و تقاضای ناشایسته صورت بسته لیاقت های
شاق و ترددهای دشوار از پیش وقت آمد اما بعد الحمد لله که آخر کار به پایمردی
سعی و دستیاری طلب بر وفق مدعا حسب الدلخواه شاهد مطلب در کنار و گوهر آرزو
بدو نقد تمنای دیرینه در دست و امن بنا بر وسعت قدرت بخت و کار و بار

دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را زیب
و زینتی بی اندازه پدید آمد و ساکنان ربع مسکون با کام دل بسایه
نشین ظل عدل و احسان این بلند اقبال گردیده و از فرط داد و دهش پایال
بینی بمراد خاطر رسید امید که تا بقای جهان و جهانیان درگاه کعبه
صفت قبله عالم پناه گشت امید جهانیان از کف و فرم باک بحمد الله بتاریخ شب
پنجشنبه چهاردهم ۱۴ بهمن ماه مطابق بیست و هشتم ۲۷ جمادی سنه ورود موکب
مسعود ساحت بهجت فسحت باغ دهره که از پرتو اسباب حضرت جنت
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه تا بستر اورنگ منزل موسوم است اتفاق
افتاده و مژده وصول این عهد القدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم
مردم آن مرز و بوم گردید خرد و بزرگ سادات و علما از اهالی دار الخلافه
علیا و نواحی و حوالی آن بر سبیل مردم کاشیه ورود اقدس با بدرقه و پیشرس
سرگرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند قاسم خان
حارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل پیش آمده از دریافت بلند رتبه کورنش
زمین بوس درگاه سعادت دوجهانی ابد و جنت پناه و روز پنجشنبه مذکور موکب
منصور که همواره پایندا و آسمان قرین سعادت پرداخت است متوجه قرارگاه

جمادی الاولی بیست و هشتم ماه سنه مزبور زمین خطهٔ پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک
نورانی گشته غیرت دلکشا و منازل نزهت آئین کنار تال اناساگر
از نزول همایون رشک قصور جنت گردید و همان روز بنا بر نیرو و سعی
جد بزرگوار پیاده بر روضهٔ شریفهٔ حضرت خواجه معین الملت و الحق و الدین
نور الله مرقده توجه فرموده آداب زیارت و لطائف این مقام که عبارتست
از بسط بساط صلات و صدقات و بذل زر و وظایف بجا آوردند و چون نذر نموده
بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع الاساس در جوار آن روضهٔ متبرکه بنا نهند و در مدت
از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند بنابرین درین ولا که پاس سپاس
دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آنحضرت مستحکم بنا وجهی مزید یافت
حکم بنای مسجد عالی بنا از سنگ مرمر بدرجهٔ اتقان در صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهابت خان
قرار پذیر گردید در اثنای راه جمیع بندهای شیخ فانی عالم و مظفر خان معموری
و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و از زمرهٔ راجه بهارت و سید هوه و غیره
اینها در هر منزل حضور السعادت ملازمت رسانیده کامیاب [illegible]
و معمور میگشتند و روز دوم کوکبهٔ مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سلطنت
در ساعت [illegible] دار الخلافهٔ اکبرآباد و در آغاز [illegible] نزول [illegible]
اما که به نیروی سعادت ازل آورد و در روز دیگر به روز تخت از دولت خانه
بزرگ بهره مند شده اند و از یاوری بخت خداداد در دار العظمت ایلچی
[illegible] کابل و لغمان [illegible] گشته اگرچه چند روز بنا بر مقتضای
اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب تعویق سر راه مراد آمده تا تاخیر
باعث مسدود بابی مقصد ایشان گردد و لیکن باندک روزگاری دیگر فرصتی
در آمد که آن حجاب بسبب [illegible] از پیش بر خیزد و آن دولت بار یافته شده
[illegible]

اکناف و اطراف بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش
مشهور ببولاقی و شهریار مخذول و ظهور رتبه‌ی شکست پسران سلطان
دانیال و گرشاسپ برادر بولاقی هر بیخبر را که نظر بصورت دید و قت نظر
بند محبوس بود و بند بدست رضا بهادر داده و در شب چهارشنبه سیزدهم
همین ماه ۲۵ جمادی الاولی سنه ۳۷ از تنگنای ساحت گیتی خلاص داده
بفسحت آباد عدم راهی ساخت [illegible]
[illegible]
[illegible]
چون سایه اقبال همای چتر فرخنده مآل همایون فال بسرحد
حدود رانا را قضا و قدر و اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد
رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود از راه دوربینی و خلوص اندیشی
باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام گوکنده که پدرش نیز در همین مقام
سعادت ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۳۷
پیشانی بخت را از پرتو سجده آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده
بملکش نمایان گشت و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و یکدانه
لعل قطبی بدخشانی نثراد که سی هزار روپیه قیمت داشت با فیل خاصگی با ساز
نقره و اسپ عراقی مزین بازین طلا در استمالت و استظهار یافته و محال جاگیرش
بحال و برقرار مانده مرخص گردیده و هم در ماه مذکور مطابق بیست و نهم ماه
الهی مشتمله بر گزارش ما بدل این جشن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر
جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور در سراچه انجمن حضور
بظاهر نظاره قریب و بعید آمد و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود سنجیده
جمیع آنها را بر فقرا و ارباب تنگی قسمت نمی کردید و از آنجا بمبارکی کوچ نموده بعلم تمام

بشهر ربیع الثانی بجشن ولیعهد و تحویل سنه ۲ سرزمین کنار آب نیلاب بکار که در طا
بشهر واقع و سعت از پرتو فیض موکب جاه و جلال مارک رفعت باستیان
رسانیده و بهفت و زر بالمواجب سنقر سر فتح بود و ملاحظات الفقود
بلیقی سامان واحوال که بکمال بر دم غنمت نمایان یافت شد عهد
بخلعت اربی و ذات فی سوار و منصب دارای گجرات بسعادت شاه نور کرد و بید میرزا
بخدمت صاحب صوبگی نیز منصب چهار هزاری و ذات دو هزار و بالقاب
امتیاز یافته بدان صوب دستوری یافت و سید ذوالفقار خان باز به باجمعی از
بنده های سپهری رکاب بسعادت سر بلند پایه عزت شد و ذوالفقار خان از نواحی
شهر برحسب خاقان [illegible] در رسید و [illegible] کامیاب [illegible] مراجعت
یافت و بیستم ربیع ماه موکب سعادت کوکب در کوچ متوجه دارالخلافه شده
روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه ۳ موافق [illegible] ماه بهمن ماه بعد از رسید
دارالسلطنه [illegible] شنیدن [illegible] بشارت قرب وصول موکب
اقبال مقبول [illegible] در رود [illegible] عاطفت [illegible]
یمین الدوله و سایر دولت همراه بود مستلزم عنایت تام [illegible]
و اتفاق نسبت [illegible] وفاق عضد الدوله باتفاق سایر [illegible]
در جامع دارالسلطنه لاهور خطبه را بالقاب [illegible] کامل الالقاب نمود
و میرزا [illegible] سر پایه [illegible] نظر بند را که [illegible]
[illegible] ملوره سیاه حال [illegible] دیگر [illegible] ساخت
چنانچه در [illegible] از دروازه زندان [illegible] دیگر [illegible] شد و بیستم جمادی الاولی
مذکور [illegible] بمسامع [illegible] رسیده فرمان [illegible]
بنه و غیره که دست [illegible] و کوتاه نظران بودند [illegible]

الملا

محتاجان هم وزن تومان کوه شکوه آمده معقود و اروز رسید آن گیتی موافق ماه

دلخواه صورت بست و در همین روز از طرف امور سید میر خان پایه به سعادت زمین

بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت به آسمان رسانیده

داد و از سرداری بتجویز منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بلندی

گرائید از سوانح ایام عرضه داشت شیرخان از گجرات با این مضمون که از نوشته عنایت خانی

چنان ظاهر شد که یمین دولت آصف خان سپه‌سالار بنیروی همراهی اقبال بادشاهی

بادشاهزاده‌های آسمانجاه را در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جهت

صف کرده منصور فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدا شده در دست نشین گردید و

آن بی شاه مقصود مخذول محصور مطموره قلعه لاهور بزندان باداش

اعمال گرفتار آمد و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید مژده کانه آوازه

فتح اولیای دولت نوازش کوس سلطنت آوازه کوس منتظران هم از دیرباز ترصد ورود

برید ظفر و وصول نوید نصرت و بشارت داشتند کرده در همین نزدیکی یکایک از تعیناتیان

گجرات مسارعت اندیشی بر یکدیگر سبقت جسته منزل بمنزل دریافت شرف سعادت ملازمت

مستسعد میشدند و بعد ازین ولد خدمت تربیت خان که بحکومت خان و بحکومت سیفخان

سرداری یافته بود در چهار کروهی ملک گجرات شیرخان را از اقبال

فرمان جهان مطاع و سرپای خاصه سربلندی بخشیده و سیفخان را بدرگاه

آورد و نواب ممتاز الزمانی ضعیفه و ناتوانی سیفخان را که عمده بود رغبت

تقصیرات بخشیده بود و بپایه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات

بخشیدند و شیرخان دوازده کروهی شهر بموضع محمود آباد سعادت ملازمت

دریافته هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانید و سایر بندهای متعلق

میرزا عیسی ترخان و میرزا والی میرزا مینی ابو الحسن بحضور سعادت جهانی بتقدیم

گرد از پاسنگ ارجمند یافت چنانچه بر سبیل تفصیل ان شاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون
این نگارنامه بدایع بیان بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد بالجمله چون بسرحد گجرات یک منزل
موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد عرضداشت ناهرخان از تعیناتیان
الصوبه که در اواخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید و درین هنگام جهان آرای
بر حقیقت مضمون آنکه مشتمل بر نسبت اخلاصی سیف خان صوبه‌دار بود پرتو اطلاع
افکند و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آنحضرت بسبب تجویز امری
ناملایم در سرشت آن خودنما پیدا و مخفی بود در رسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری
صعب و ضعف مفرط نیز مفهوم و موکد شد بنابرین شیرخان بانواع مراحم و عواطف
بادشاهانه که سرمایه سرافرازیست بصاحب صوبگی گجرات نامزد و مشمول گردیده مامور گشت که
ولایت را بتصرف خود درآورد و مردم معتمد کاردان بسپارد و بی توقف
سیف خان را نظربند بموقف خلافت آرد و چون فرمان قضا جریان
باین مضمون صدور یافت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی بنابر آنکه همشیره مکرمهٔ خویش
که در حبالهٔ ازدواج سیف خان بجهت آن از سر حد افراط متجاوز شده در خور شفقت
بخشایش مبذول رای نمودند حسب الشفاعه نواب قدسی القاب رقم امانی دیگر که از علامات
خاصه بود متعاقب آن فرمان بنوید رسید که بر سبیل استعجال باحمدآباد رساند
و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بدرگاه
رشک فردوس آرا رساند و چون نادرهٔ دوران چنانچه نوشته که کوچ بکوچ می شتافت ساحل
دریای نربده رسید و از گذر بیاره عبور نموده در مقام قصبه ستوره بر کنار
آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی
مطابق ۲۸ بهمن جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال سی و هفتم
سن مجسته و خجسته انجمن آرایش پذیرفت و بقسم معهود که بحسب امکان

ثبت آن

بوادی دستور بلاغت وی کوکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد
چون عالیجناب نثار خان به برهانپور رسید آن نفاق آیین از عاطفت و خوشنودی
حضرت قطعاً ملاحظه‌ای که مناسب این وقت ملایم انتقام باشد بجا نیاورد و
بالاطلاق پاس مرتبه بدرشته موافق دستور العمل حرفی در باب اوست این
کارگر و چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی‌اخلاصی و ناسپاسی تمام
از آن استشمام می‌شد بر مکنون ضمیر قرار داد و خاطر او اطلاع در اشراق جا ملموس
وحسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید و خاقان جهان
بااین بی‌ادبیهای او اکتفا نموده و بعد از برآمدن خان نثار خان با نظام الملک
باهم عهده و پیمان تأکید داده بجمیع تهانه‌داران و کارگذاران اعمال متعلقه
بالاگهات با بها نوشت که ولایت را واگذاشته برهانپور رسند و چون گونه ایرانیان
اورا و دولت خواه الکافیه نوشته او ملک خالی کردند الا سید [illegible] خان که از سلسله
ومقتضای نیت صالح ارادت درست را کار بسته مراتب جانفشانی و حق‌شناسی را
بالادست پاس نگذاشت حسب [illegible] خود در اقامت [illegible] داشته و راه [illegible] استقلال
کام نشسته و چون این حرکت ناملایم از آن حقیقت ناسپاس معامله فهم بوقوع پیوست
و در [illegible] تمام ولایت بالاگهات بتصرف نظام الملک در آمد عیال خود را با افغانان
معتمد خویش سپرده با مردم خود و [illegible] قبل از قصبه [illegible] حسب [illegible] مکانی
از خیل سعادت جدایی گزیده و [illegible] نظام الملک [illegible] اقامت
اختیار نموده بود و [illegible] خان جهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب
[illegible] چندی و دیگر [illegible] الفتنه [illegible] مثل [illegible] سکه و خطبه
[illegible] تمام ولایت مالوه [illegible] و [illegible] کار [illegible]
این حرکات ناهنجار که [illegible] شور بختی و تیره رایی از او سرزد او را فرو گرفته سرانجام

دیده مبارک را اشکبار ساختند و از کمال بیتابی و بیقراری نسبت بلوازم این مقام
و اقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند و در این حال نیابت خان و سایر
دولتخواهان از روی نیاز سر بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند
که این قسم وقایع خاصه در ولایت غنیم با وجود قلت اولیا و کثرت اعدا الملک
این امر موافق صلاح دولت نیست و چون انجام مصلحت سلطنت که نظام
کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است اقتضای پرداختن بامثال
این جزئیات نمیکند مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت
بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود تا بورود زود دراه فتنه
و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد و رعایا و زیردستان از آسیب
شورش بدسگالان در امان باشند از آنجا که همواره منظور نظر آنحضرت امری بود
که رضامندی و خورسندی خالق و خوشنودی خلایق در ضمن آن مندرج
باشد درخواست دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده ۲۳ ربیع الاول
۳۷ سنه روز پنجشنبه در ساعتی مسعود بهجة افتاب شعاع لوای والا ارتفاع
یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهان پوی بصوب دارالخلافه عظمی
اتفاق افتاد و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان درگاه بمزید
پرستاری و خدمتگاری از اقران امتیاز تمام داشتند برسانیدن فرمان
عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن نثار و ابلاغ نوید بهجت و مژده توجه
موکب اقبال از راه گجرات نزد یمین الدوله فرستادند و جان نثار خان را
از بندهای تربیت یافته جانسپار که بکمال مزاجدانی و معامله دانی و فطرت رسانی
روشناس بود با فرمان جهان مطاع مشتمل انواع عنایات سرشار و بر فراز
داشتن صاحب صوبگی دکن و خاندیس بدستور سابق نزد خانجهان

لودی

در رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی بآنحضرت و توجه موکب ... شده
بهندوستان بمکان اقبال

چون وقت آن رسید که زمام نسق و کشاد
معاملات دولت در کف کفایت اقدس بدست اختیار این والا اقتدار سپارند
و کارهای آن تربیت پرور و عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکاران ازلی
کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگر بینش جلوه در آورند در حال
سامان طرازان دار الفضل الهی دولت و اقبال را در پایه استقبال
موکب جاه و جلال آن شاهسوار عرصه وجود فرا فرستادند و بدین پیوند استعجال
قدوم خدیو اقبال و طلوع اختر دولت بزوال آن مظهر موعود زمین و زمان
را سرمایه آرام داده از مناسبت خداداد مضمون این بیت بیت گاهی
شهسوار معرکه آخر الزمان شد آمد بدست معرکه ما در رکاب کمین ندارم حق
مقام اداء نمودند مجملاً روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ۱۰۳۷ هجری مطابق ۱۶
دیماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری بنارسی که در عرض بیست روز
از موضع بهنبر بجنیر شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود خبر سبکبار شدن
حضرت جنت مکانی بمقام دار الخلد و خبرکه دولت نشیمن جاه و جلال شاه
بلند پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید
چون از راه رسید بخت مهابت خان که در آن نزدیکی از وفور سعادت
ملازمت آنحضرت استسعاد یافته بود بشارت رسانیدند و از ابرار همین
آگاهی بخشید و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال بشرف ملازمت
یافته حقیقت واقعه را بعرض اشرف اقدس رسانید و حاکم و دستور
آصف صفات را از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول صوف
مود آنحضرت را از استماع این خبر سانحه غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته

دار السلطنه لاهور گردید روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در بیرون
شهر واقع است منزل نمود و دران منزل افضل خان که دران اوان خدمت
میر سامانی و درستی بخشی از وقوع سانحه ناگزیر جنت مکانی کارخانجات
پادشاهی را بلاهور رسانیده بود بملازمت یمین الدوله سعادت
و سعی جمیله او که در مدت اقامت لاهور در قرب شهریار زنده همه جا در
دولت خواهی پادشاه بلند اقبال را که در لباس نصیحت آن بیخبر دیگر آورده
بر همزدن هنگامه گسترده او شده بود مشکور افتاده و هم درین روز باتفاق
آصف خان شایسته خان و ارادت خان میر بخشی به درون قلعه رفته بضبط
خزاین و کارخانجات پادشاهی نمودند الله وردی خان را بخدمت خان
خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند
آن دو معتمد دولت خواه آن [illegible] ابتر حال نژنده را که از فرط کوته اندیشی
در درون محل بگوشه خزیده بود برآورده بکار دستور محبوس ساختند روز
دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر در آمد و بحسب ناگزیر وقت پرداخته و
در باب سیاست [illegible] و وجه آن دستور العمل دیوان کائنات صلاح دید
ضمیر [illegible] با اشاره تقدیر بود چون در هر وقت صلاح حال عالم کون
و فساد در افتاده ماده بشریت آن با نفس اماره [illegible] بدستور در
تعقا و قدر دیدهای آن کوتاه نظر را میل کشیده و ازین راه ابواب فتنه
بر روی مردم مسدود ساخت و ارباب [illegible] نیز تا [illegible] هوش افزای
اختیار امور سر به تهنایر رسیده کحل حسرت کشیدند یمین الدوله بعد از
از وقوع این سوانح حقیقت واقعه را بنا به میر اعلی عرض نموده التماس
[illegible] اقبال نمود رسید [illegible]

فوج مقرر ساخت چون این ستوده سرداران عظیم الشان هندوستان البته
که در امثال این احوال فیل سوار بعرصه کارزار درمی آیند تا سواره و پیاده
دولتخواه و دشمن را نظر بر ایشان افتد و تا سبب نیروی اولیای دولت
و سبب عزم شکست قلب اعدا گردند و بر همگنان شجاعت و جلادت
و ثبات قدم ایشان آشکار گشته بدین منصوبه ها بعرصه پیکار قیام
نماه و از نیزه داران دیرین روزگار ظفراندوز بر فیل سوار شده اطراف
معرکه را بنظر درآورده راه دلاوری ده ها و آن جا بر طلب داران سرگرم
پیشبرد مطلب بودند و همگنان را نگارنده اقبال ازلی و دولت
لم یزلی پیوندی داده نیروی قلب و زور بازو افزود و تا آنکه در ضمن دولت
و اندک فرصتی نگارنده اقبال بی زوال پادشاهی که کار امضای حکم
قضا و بقا امر قدر میکند مخالفان شکست فاحش داده پراکنده ساخت
و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص صبیه
نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده با تفاق مخذولی چند مذکوره
از قلعه برآمده خود را با شهر رسانده افضل که در آنوقت در لاهور اقامت
داشت همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استقبال
شهریار مهیا نمود و بعد خفیه اندیشه که مبادا اسباب مقهور و از سپاه
مقهور او از حضور استظهار اندوخته مصدر کاری گردند بلد جرم اورا بلده
الحیلی و بعضی چندان در راه نگاه داشته خبر تفرق فرقه تفرقه آئین
بدو رسیده تا جان از دستیاری آن متعسفی تا کار که در سر بکار او
نمایند و نشسته قرار بر فرار داده با هزار گونه خوف و رعب بمعاودت
نموده خود را بحصار شهر لاهور افکند و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه

قدیم و جدیدی خود که بهمه جهت در آن اوان زیاده از پانزده هزار سوار بی سر و پا
بسر او جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد و سایر مجاریه
از توپخانه و قورخانه و فیلخانه سرکار بادشاهی که بهنگام توجه کشمیر
در لاهور گذاشته بودند همراه او داد یمین الدوله با وجود قلت اولیا
و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفرو نشاندن آتش این فتنه
برخاسته و امرای عظام که همگنان بجهة اهل و عیال خود از شهریار رنجیده
دلها رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او بسیار ساعی و داعی
گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند و افواج منصوره را که از همه
جهت بده هزار تن نمیکشید توزک شایان و ترتیب نمایان داده روز شنبه
یازدهم ربیع الاول سه‌شنبه مطابق ۲۸ در ۳ کروهی لاهور نزدیک بلده
و یک دو در پی ابر مجانی آن با بن ستور صف مصاف و لیاقت قتال آراست
هراول خواجه ابوالحسن و مخلص خان و ایرج و دریا خان و راجه جگت سنگه و را
نامور شرف الدین حسین ولد بیکنام مخاطب بهمت خان با دیگر بهادران
کارطلب التمش شایسته خان و شیر خواجه و خواص خان با مردم جلو
سید هزبر خان و سید جعفر و سید عالم و دیگر راجپوتان برانغار و اله‌داد خان
میر بخشی و میرزا شجاع و میرو سیف خان و ترکمانان و بلد رسد مهابت خانی
و حکیم حیالدو با دریکه با سایر احدیان جرانغار و صادق خان
و خان زمان و میر جمله و شاهنواز خان و معتمد خان و راجه روز افزون
و چندی دیگر از شاهزاده بلند اختر با فیل سوار در فوج جرانغار و قول
بداور بخش در قول و موسوی خان صدر و اصالت خان و خلیل خان
رشانی از نزدیک حصه ذرا دو نهوشنک و طهمورث نیز در همین

فوج

نامزد نموده بخطابهای بی نسبت میرسم ساخت بتصور آنکه از دستیاری
کوشش همدستان هیچ در هیچ قضا و قدر میتوان کرد غافل از آنکه تا داده نتوان
یافت و تا نهاده نتوان برداشت خاصه شاهبازان همت و دولت که بنوبت در آید
در نماید و دست ناشیانه عنقای قاف عزت و رفعت و دست اقتدار بگیت
بدان نرسد همدمی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان
درین چند روز قریب هفتاد لک روپیه از خزانه عامره پادشاهی و مخازن معموره
از مردم بی اعتبار مجهول که بمرور ایام بیسر از کوچ مجهول برآورده و رسیده او
افتاده بودند و چنانچه در حال با وجود کمال تفحص و تجسس ضابطان بیوتات
قریب هشت و هیچ لک روپیه ازین مردم بازیافت شده باقی از میانه و بهوراز ارباب
کفایت بازار بیکه جام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد نموده
برنشوند یا از اندازه بیرون ننهند بوسته در پی پیدا کردن این طایفه کم نام
باشند چنانچه هر جا از ایشان نشان یافته کمان می برید و دست از پی برده
تحقیق مینماید کیفیت مقابله لشکر اوباش از آثار سلاطین شاه شهریار با شاهزاده
[illegible]
[illegible]
چون شهریار زنا کرده کار زیاده از پایه حوصله خویش بمقابله پیش گرفته بطلب عدم
سپارت بعبیر منصوبه صیاحی بدید و بقدر برورستی میل رسید خود نیاورد پیش
مشغول گشته معاملات را بنا از مهر کار چند بار گذاشت و گروهی را که از فرسود بکار
کار نو دیدن عرصه کار را از چو مان نصیب بود و کوشمال وقتا دست آویز
بریده بودند و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتی نچشیده بکار گذاری باز
از جمله ما بسر پسر شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن
آمده بود بسرداری فوج خود نامزد ساخت و همراه لشکر نموده ابر

از بیم سبب قلت نوکر نشسته راه معموله بسرانجام مهمات نماید لاجرم عظیم فی الجمله الاجبار
حسب الحکم المعلی اورا که در رعایت مصلحت دارین حکیم است اورا در محل پادشاهی درآورده
در منزل خواجه سرای جا داده بمقتضای حزم و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت
خواجه سرایان ممنوع ساختند بجز دو سه چند که محل اعتماد بوده اند که برادر او و زاده
نبیره او در حضور سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب
ازو جدا نموده خدمتگاران بر در دستار الیاس نزار العباد و خان التعویض نموده این
بنابران بود که خان مذکور بسابقه علت اتفاق با ارباب خلاف و عناد و مخالفت
با یمین الدوله بتفاق بندگان حضرت شاهی متهم بودند بدین سبب کمال توهم در شت
و انداز ترغیب که یمین الدوله توسل نموده آن گسسته امید را که پیوند خویش نسبی
و عم زاده یکدیگر بنابر این سعادت ساخت تا ایشان رفع الذات محو تقصیرات
او سود و بدینی و نسبت او را مبین بعرض رسانید واقعی یا غیر واقع با حکام علیه
پایمال کرد و مخلد بشهریار از رهوزنحت بجز این امرا و اصحاب وفاق که
در دولت خواهی آن حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند و دست دراز بی
اعتبار بنده و دست و فعل و نقد و جنس هر که بجست میسر شد بر نوکران
معمول خود و قسمت مینمود و بنابر عدم ضبط و ربط او تمیز او فتنه جویان از اطراف
هر جنس را که دور را از قدر مقرر ستند در بیشتم گر این نوع نیکها مرتب نموده بودند
رسید و قسمت مردم خصوص از طوایف پادشاهی بکوه در سر کشیده و آن کوتاه
نظر تخته عیال و ناموس را در منزل خود جا داده و نظر بند نگاه میداشت
[illegible] ایوان [illegible] پادشاهی را زیر کشود [illegible]
[illegible] شمر دوستان را [illegible] مردم خود و [illegible]
بر سر [illegible] نموده بودند [illegible] المناسبت [illegible]

از استواری بنیان معامله شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول می‌نمودند [illegible]
های دمار از روزگار و گرد از بنیاد و مکمنان بر آرد و چون بیگم از بیخبری آگاهی یافت
دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر گرد و از نارسائیهای روزگار منقلبه
بنعش طور دیگر نشست و در بیحالت لشکرهای دور دور افتاده با وجود تباه
اندیشی قطعاً حرکت نا هنجار نموده نقش بر بنیاد رود بیاس میبسته چون ایشان قناعت
نموده لشکرها پر شد سر رشته کار خود از غنیمت شمرده و بحکم این اندیشه صواب نما
چون در حقیقت از هیچ رو هم صورت نمی‌بست بناکامی ساخته با هر سه شاهزاده
نامدار را با خویش در صوبه فیل جا داده جمعی از سپاهیان که با ایشان یکدل منظور
بوده شده باشند از بیم او ایمن نبوده از خسرو شکست قطع نظر نموده بودند بدرود
و دایره فیل خود را آورده و با بیطرفی نعش اقدس را همراه گرفته با هیچ شماره آرزو بال
های گردید و چون موضع بهنبر محل نزول همگنان گشت یمین الدوله بخشی جمعی
از امرای عظام را که پیشتر روانه شده بودند خصوص خواجه ابوالحسن که همواره در عنایات
آنحضرت بود و متعلق ساخته در جمیع ابواب دولتخواهی خصوص استیصال شهریار
و دیگر تعلقات با همگنان عهد و پیمان بعقد ظاهر ایمان بسته خاطر از جمیع جهات
آگاه متکفل تجهیز و تکفین حضرت جنت مکانی شده سامانیکه در خور آن
پادشاه والاجاه باشد مهیا و آماده گردانید و پای شاهانه نعش مبارک آنسرور را
از انجا بلاهور نموده سرافرازان مناصب والای را همراه نعش والا که بعد رسیدن مغفرت [illegible]
دهد که نعش بلاهور رسانیده در انجا باغچه با عجب [illegible] ایمن رحمت جاوید
چون بآن دستور اعظم رسانیدند که نورجهان بیگم در بیحالی بر خیال
خام بی چون نکوهیدگی اندیشهای دور و دراز در راه نموده و در جمعیت ما
رفو گشته را بگونهٔ سرانجام مهمات میپاید لاجرم خواجه عبدالله نام را بر انکه

بنابر آنکه ایشان طلبیده و جمعی را از بداادائی برخی را از الجهات سازند و از نیرو سر تا جمعیت
خاطر اندوخته یکبار فارغ اهل ملک الکار جعفر پرواز و ذوالفقار یمین الدوله آصف خان
که همواره در صدد دولت خواهی و مقام مدد دولت خواهان بود و پیوسته بسعی
در استحکام قواعد دولت ابد پیوند می‌نمود و چون درین ایام قرار داده خاطر او
بی پرده برین معنی بصورت الهی یافت لاجرم از راه حیرانی عالمیان مقتضای
مصلحت ملک و ملت بخود رسید با وجه جهان صاحب سعادتی سزاوار خلافت
و بادشاهی جنس بافاتی نامزد مرتبه ظل اللهی گشته بر سریر عالم القبا درود و در حال
اولیای دولت تمام داد را برین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادت خان
طلبیده و در قید خود نگاه داشت و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال و
موکب جاه و جلال شاه اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط
نورجهان بیگم دست بدامان دولت شاهزاده نمی‌تواند رسید و بنابر تغافل
را بیم نیز روزگار دست ایشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی در میان باشد
تا با بخت کری هنگامه اجتماع حضور گشته باحوال سپاهی و رعیت که اینها
در حقیقت پای سرور حکم امر ایشان دارند پراکنده گردد راه نیابد و تیر است
او نیز برای استقبال شهریار در دست درنشسته باشد لاجرم باین مصلحت
آورا بدین معنی نامزد ساخته در حال بنارسی شترسوار قبلی فانه را تعیین نمود
که بسرعت باد و سعی برق بخطه مالعی براب والتش زده خود را بخدمت شاه بلند
اقبال رساند و چون تنگی وقت باقتضای عرضداشت نوشتن نمی‌نمود حقیقت معامله را
بزبانی عرض دارد و بجهت مزید اعتماد مهر خود را بدو داده که از نظر انور بگذرانند
بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته با فوج خاصه خود و جمعی
از آنها که اعتماد داشت بر آن [illegible] درنشسته بی‌تعین بمقصد متوجه لاهور رسید نخبه

۱۱۱
۱۳

بصوب دار السلطنه لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم قدرتی او راضی نبود و با کمال کراهیت
خواهی ناخواهی با او درین باب همراهی نموده و از حضرت جنت مکانی پیشتر رخصت
گرفته او را روانهٔ لاهور ساخت و از جمله لطایف آسمانی که امارات ظهور اقبال
اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بوده درینوقت از پردهٔ غیب بعالم
شهود جلوه گر شد که نور جهان بیگم ازین راه که شاید کار او رونقی گیرد
مدتها پیش ازین بجا طلب داور بخش پسر سلطان خسرو را که به بولاقی اشتهار
داشت با مردم و مردم شهریار نموده او را نظر بند میداشتند و از آنجا که حکمت
الٰهی اراده دیگر داشت چنانچه سر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت و
از سیاق کلام ظهور خواهد نمود او را درینوقت از شهریار گرفته حواله آرادت میر بخشی
نموده چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در بازداشت او بود
ومنع قضا و رد قدر در امثال این احوال فوق طاقت زبان آوران و تند دست
زبر دستان مشهور نور جهان بیگم با وجود آن پایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج
مبارک و عنان اختیار آنحضرت مطلقاً درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس
کشیدن نیافت در وقتی که شهریار براهنمونی او بار و عنان کشای شوربختی روانه
لاهور شد دران نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز دوچار شدت عارضهٔ ضیق النفس
و صعوبت آن بانتها کشیده و گاه گاه عوارض اشتداد مینمود متوجه دار السلطنه
لاهور شدند و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه ۱۰۳۷ مطابق پانزدهم ۱۵ آبان
ماه سال بیست و دوم جلوس در عین راه از منزل چنگز هتی بعالم بقا شتافته
در سر منزل قدسیان مقام گزیدند بیگم بنا بر مقتضای آن ارادهٔ فاسده که همواره مکنون
خاطر او بود اکنون بی اختیار باظهار آن ناچار شد با وجود قرار داد که تخت
سلطانی را از او سرکرده چندی از دولتخواهان را که از ایشان پیوسته در حذر بود

آن حکم

سر چون حضرت جنت مکانی بسبب ازدیاد ملال مزاج و بنابر آزار مخیله که بر وجود حضرت

در رسیده سررشته جمیع معاملات را باو تفویض نموده و بحکم علاقه قوی نموده بودند که از رهگذر

کمال ناسپاسی و خودسری او علاوه خواهش خاطر او دستور شده بود مطلقا از

گفته و کرده او بجز تحسین نمی‌بودند و این مسامحه تا جایی کشید که رفته رفته از رهگذر

ارباب عصیان او بی مقامیت عظیمه بمصالح دولت رسیده و خود عظیم معاملات

ملکی و مالی را یافته و هر یک از حرکات ناشایست که نسبت باو در رسیده نیز لیتابی والا فتنه

لصاحب جمیع صوبهای ممالک لوای استقلال بر افراشته چون خاطر از عدم مواخذه

جمع در رسیده هر چه در خواسته همچنان بعمل آورده و بعضی باعث فساد و نظام عالم

دستور او صاحب و احوال دار الخلافه ادم گشته لاجرم بحکم مقدمه مذکوره آنحضرت را

باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت را در حضرت وی شایان بر قدر

بجای آنحضرت نشانده در صورت معنی مثل شهود حق برکز حقیقی قرار

گرفته در سریر نشین آمده کیتی از جلوس همایون آن حضرت تیاز ارام یافت

و این را تعالی قبل از آنکه حضرت مکانی جهان فانی را وداع نماید روز کار رفته از

خبر با و کوید لطیفه چند عیب انگیخته بعضی با خلفان بر هم ناموقی تباه اندیشان

سزاوار بس رفته انجملت بوده بود و در سر از میان برده بیاری خود راه ادبار

سپرده بود به تحریک بعضی تقدیم بسی خولیش از بس بر جاسپندر حقیقت

معامله آن بود که چون شهریار باشد در کشمیر بیمار در دار السلطنه فراز شده

موی ریش او سر بر یخته و همه تن بکرش از الف الیک ابلق زده بود و از بیم

از آزار درد و بیم این مرض رسیده و این قدر ندید که بآن رو از جهانی حتما

بیرون رسانیده نقاب بیرون آمدن نتوانست بر وی سیند و خانه نشینی

ار

بر هم سلسله جنبانیده ادبار و ادانی نزدیکی کرد را بات اقبال

تهنیت اتفاق افتاده از طرفین سروران معتبر ها رکسنند و جاهای در معارک ازین باب

مناسب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیک نامی

جاوید که بنهایت نیکو سرانجامی پادشاهی است اندوختند الحمد لله که آنحضرت در ضمن

این نامه بعبارت احوال برلیا قهار شاق و ترددهای دشوار و حرکات عنیفه همجا

ملک ماده روی [illegible] که بیشمار [illegible] و چنین چون سالکان طریقه طریقت

لی ادوار و اطوار نموده اند [illegible] آثار رکاب حضرت [illegible]

[illegible]

نیز یک ابتدای اطلاع دارند [illegible] پروران کارآگاه که از رشک امید نهالهای

از جویبار عدل و احسان آب خورده نیکو میدانند مادامی که سرو بوستان خلافت کبری

سرسبز و بارور نماند و پیرایه اشجار برومندش مانند نهال سدره

بیشتر را ثمره مقصود بکام رسانند و طوبی مثال سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بر کمال

آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آن حضرت نبوده باشد و اگر خدا نخواسته از خلافت اراده الهی بعمل

بنابرآنکه بر پشت بالای عدل زمین پا برجا و آسمان برپا است بروی کار جلوه نماید

دولت بلکه بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماید یکدم اساس

مراجعت کارخانه بیاریکی یکبارگی فرصت شغل کارپردازان عالم و درین صورت تا غرض

سرانجام مصالح این جهانیانند او را بجهان فانی عالم دیگر خوانند بالا که پیوسته در رفع

مستعار از وی انتزاع نموده خلعت خلافت والا مراحب دولتی دیگر پوشانند و لباس حیات

و انصرام روزگار فرخنده فر و مبارک تا صورت دیگر نهاد و از رنگ بادهای

روز زمان را از برکت قدم محمد مقدم او رونق بخشند و مؤید این اجمال صدق

اشتمال ارتحال حضرت جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی

بر تو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال و انقراض ایام سلطنت [illegible]

بحضور حلم بیکران آنحضرت کرده و بنا بر مقتضای آنکه باین خاطر ملتجی بدرگاه
و رعایت جانب تباه اندوده نمودن ما کریز مروت لازمهٔ قرب آ
دیده و دانسته از کناهان او در کذشته مطلقا بچیز و سیئات او در روی او نیاورده
نقش جرایم و جرائم و جنایات بی اندازه خاصه با هنجار بیماری تازه از اوراق دل
بمکارم و عنایات محو فرمودند و از نوید مواعید دلپسند امیدوار و از انواع عواطف
و الطاف و مراحم بادشاهانه ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند چنانچه بدین امید
سرکرم جانفشانی و جانسپاری کشته در صدد تدارک و تلافی تقصیرات سابق شد
و در عموم احوال خصوص هنگام توجه مستقر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد کشت
همه جا در راه آنحضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت و
بپاداش حسن اخلاص و صفای و جد عقیدت بمراتب والا و مناصب عالی ترقی نموده
بخطاب خانخانانی و مرتبهٔ سپهسالاری که بالاترین مراتب و مناصب است سرافراز گشته
مایهٔ اعتبار و افتخار اعقاب و انسال او حوصله آماده ساخت و نیز چون قدم
او چون او در بنیاد بلند اقبال فرخنده شکون و مبارک فال افتاده بمجرد رسیدنش
شب لقب هواخواهان این دولت پایدار بپایان رسید و ایام محن و آلام
بسر آمده روزگار با موافق راه موافقت با سالکان طریقهٔ دولت خواهی بهم
از در موافقت در آمد مجملا بسبب و بهر فتنه که در مدت پنج ساله فترت که روزگار
خستهٔ دوران افتاد بر امتحان بوجبا احوال همه هواخواهان آن عزیز کرده حضرت
حضرت [illegible] بعنایت آنحضرت راه یافته و در بعضی بعد تیره اخلاص جانفشانی
[illegible] سر [illegible] بر آنحضرت را الا سنجیده میزان امتحان شد و خصائص
[illegible] ناموری روزکار با هموار سپی فراز و نشیب بلند و پست آمده
[illegible] آرا شایست صورت دست نشانیهای جبر ازاله

بسیار بی‌تدبیری فرو داشت که بالاخره کوتاه روزی و تباه رائی با وجود نعمت
عقوق سعادت‌وی رجحانی بار می‌آورد و بداندیش بیکی از پسران هند زمین دارد
شی بسرای کدوار بالکا و رکن روزگار خود دید ناچار با حتیاط تمام بدربار
آمد و جمعی کثیر گرد و پیش خود نگاه میداشت بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهتاس
ین مقدس پدید آمد هوشیار خان خواجه سرای نورجهان بیگم دو هزار سوار
از لاهور همراه آورده و در رکاب سعادت سپهر جمعیت فراهم آمده تکیه نشینان
از رهتاس و بدین محله سواران را الفرس ساخته حکم نمودند که تمام لشکر از قدیم و
جدید جلیه پوشیده مسلح و مکمل از در دولتخانه تا انسرای [illegible] ستوه
کار بایستند انگاه مصحوب حمید خان خواجه سرای بغفته فرستادند که امروز بحکم محله سواران
خود می‌بینند باید که مجرا از اول روز موقوف داشته فردا بسعادت کورنش دریابد
ما و ازین سبب گفتگو نوعی معامله مجنان و نزاع کشد بلکه بهتر آنست که کوه موقف
منزل پیش برود و چون وهم برو غالب شده بود خان خانان عبدالرحیم
از زور حیات کار زور دل در رشت بمبالغه والحاح الزام هم او بعهده خود گرفته
قصد یکبار از لاهور بر آمده بعد اختیار گشته راه فرار پیش گرفته دو منزل الا
علم از آب بهت گذشته با صفحان عهد و سوگند درمیان آورده و
بسیار خورسند والتماس نفرستادن لشکر بتعاقب موقوف داشته روانه
بنمود و باید از هر مهمی که پیشتر به درمیان آورده روی امید بدین آستان
ایشان آورده و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر سنه ۳ هجری در دار الخیر اجمیر
استلام رکن مقام این آستان سدره نشان که کعبه آمال و امانی انام است
آورده بنابر التجا این درگاه از بارگاه حضرت زبان امان یافت
مقام عذرخواهی معاصی نامتناهی شده از روی عذر و عجز در این زنهار

از ارکان دولت آسمان آشیان آنحضرت را هیچ بر تمهید رشت و شماری از کار خود و روزگار
بدرس گذارد که نخست حساب و ملک بیکاری است برگرفته همگنان را در حساب بیخ
آورده و مع ذلک تمام حسب معامله لیقین خداوند ممالک را بسر حد حل مطلق وجود را مطلق
العنان علی الاطلاق ساخته خلیع العذار لکار خود بر درخت و با جمیع اکتفا نکرده
خود را دوست خود را دولت خواه و نگاهبان حضرت نمود و دریدن لباس
همواره راجپوتی و پرستی ادب را بیکبار از آنحضرت بر گماشته چند ماه
در خدمت عالی بجود گذرانید از تردد نکند قدرت سخن کردن از درد هم نشود
و از جمیع بر طبع گرامی و بیننده اثر و بسیار دشوار می‌آمد لاجرم باشاره عالی جمعی
از احدیان کابلی بر سر شورش ایشان برسر راه گاه دلگفت و کوچ نمودند و یک نفر احدی
نگاهبان نگارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده احدیان دیگر نزدیک
بان فرود آمده بوده‌اند هم مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان
رسیدند و جنگ عظیم در پیوسته احدیان تیرانداز و برق انداز جمعی بیشمار از آن
اشرار بدکردار را بسوار فرستادند و قریب هزار کس در کابل بقتل رسیدند و از راجپوتان
دیگر که بجهت چرانیدن در بر کنار است مواضع دور دست رفته بودند از خبر
برخاستن و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشته هرگاه زنده
زنده یافتند بدست افغانان فروختند و مهابت خان بحمایت تمی کومک
نوکران خود سوار شده چون معامله رنگ دیگر دید از حمایت هم و پرسی
خود را به پناه دولت خانه رسانیده التماس الجفا ایشان نابود دفعه الله
ممنوع جناب بشرف که توان شکار زده این فتنه بعفو رسانند و خود را
در لشکر مردان به در قرار ایشان نمی بدوار هم جهت عفو نیست ا ا ما
استقبال در شدت ادا آورد و تقلب آورده انان برگرفته

زیاد

تا جمعی را بقتل رسانیدند و دو زخم شمشیر بخرطوم فیل بیگم زده بعد از برگشتن از عقب
هم برچه بسیار بفیل مذکور رسیدند و بدشواری تمام عجلت شتاب نموده بیگم بدولتخانه
بادشاهی در رقبه فرود آمد و خواجه ابوالحسن از هول جان مضطربانه اسپ را بآب
زده بیکام از اسپ جدا شده بود و ملاح کشمیری جان بسلامت برد و آصف خان
با دو سه کس بسو ، ، بقلعه اتک رسانیده متحصن شد و مهابت خان بعد از رسیدن
اتک آصف خان را با ابوطالب خان پسرش بقید در آورده عبد الصمد منجم و ملا
و ملا محمد تتوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند بقتل رسانید
و این مقطعه ما حصل باز حرف پرداز زیراکه حکمت کامله ربانی در خلق انسان بعد از مصلحت
بقای نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است به حراست
بدن و امن و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف
لاجرم مجموعه ترکیب در سرداری این طایفه مقصور باشد و فتح و ظفر و امثال این
حالات همانا نوعی از محالات است چنانچه مکرر بتجربه خردمندان رسیده که دولت
در سلسله که فرمانروای آن این صفت ناقص را باشند چندان نپاید و لشکر
که کارفرمایان این طبقه باشند لامحاله فی الحال شکست می یابد اینهم از
کارگذاری زن بر همین معامله بود که سپاهی با آن کثرت عدد و عدت از جنگ
راجپوت کوتاه سلاح که بکار دست زدن پای ایستادن دارند و با وجود
کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر امرا و لشکر پراکنده شده
سر خود گرفتند و هر یک بطرفی رفته از میان آن مجموعه بیرون رفتند و چون
عرصه خالی شد مهابت خان را منازعی و مزاحمی نماند لاجرم در مهمات ملکی و
مالی با جمعیت خاطر و استقلال مدخل نموده هر چه منظور است میکرد و در عزل و نصب
و تبدیل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت بیکار کرده هیچکس

نفس نفیس این اندیشه که بدربار آمده برأت ساحت خود از طغیانی و عصیانی که بر وی بست
داده بودند باز نماید و باین عزیمت از پنجاب با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل
و یکجهت بدرگاه اعلیحضرت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته چون در کنار
آب بهت رود در جای بود که بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصوره بجهت
از آب عبور نموده بودند حضرت خلافت مرتبت با بیگم و بعضی از خدام حرم سرای
در این سوی آب مانده بودند ناگاه بیخبر بدولتخانه آنحضرت در آمده رایت تلبیس نمود
و در ظاهر چنان نمود که غرض من از این آمدن دولت همراهی در پایه والای پایهٔ
آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سمات شاه اقبال
نورجهان بیگم انتهاز فرصت نموده خود را بکشتی رسانید و اکثر امرا و سران سپاه که
بر سر جوش تن کرده آورده بودند با جمعی که از آب بگذرد و مهابت خان پل را
آتش زده دو هزار سوار را اعتماد بر خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب بازداشت
بیست و سیوم جمادی الثانیه سنه ۲۲ آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر
عمده‌ها با جمع و منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مرزا
نزدیک پایاب بوده و بود که گذشتن قرار داده بسبب آنکه جا بجا از آب عمیق
و بعضی جای که گذشتند در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سوار بطریقی
افتاد و آصف خان و خواجه ابوالحسن از آب گذشته ارادت خان با عساکر کم
رو برو فوج مهابت خان با جمع قلیل از سپاه انشا کرده در برابر فیلها گشته
جمعی بکنار رودخانه بیان که ناگاه مردم مهابت خان فیلها را پیشتر داده
همه را از شعبه تیر و تفنگ که می‌کشند حیرت اختیار حلو مردم برگشته سوار ایشانرا باد
از سبب شکستن خود را بیکدیگر زده تشدد کشتن که عمده فوج مخیم مردم بیگم را
پرداختن بتعقیب بیگم رسیدند و همراه خان خواجه را با ملک و فوج تمام

نظام الملک دار الخیر حسن که در نهایت دلگشائی و در نهایت صفا و غایت عذوبت
و در لطافت ممتاز است بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شد باختصاص
این سعادت خاص نامزد گشت و بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جهانگیری
عمارات خوش و نشیمنهای دلکش که در آن سرزمین دلنشین اساس یافته بود
از نزول اقدس رشک ملک اطلس شد [illegible]
[illegible] چون نور جهان بیگم در همه وقت و همه حال بنا بر امور دولت خواهی
خود نهاده از تقدیم مساعی درین باب شدن مساعی جمیله بجا آورده و در تشیید
مبانی کار شاهنشاهی مقصد امور ناکردنی گشته بجان میکوشید قطعا مآل این احوال را
بخاطر نیاورده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و وخامت انجامی نپوشید چنانچه
در پیش رفت این کار زهره معظم که [illegible] بی ادب مرتکب آن شده مطلق در اندیشه
صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از زر توان بدین پایه رفعت و این درجه
دولت رسیده بود نبود و مصلحتی چند که محض مفسده و عین باد دولت خواهی
می نمود در لباس دولت خواهی در نظر انور جلوه گر ساخته صلاح جهانبانی فاسد نمود و کار کار
با خواهش نفس او در آنحضرت بعزم امور بار رسیده خواه ناخواه بر وفق رضای او عمل
می نمودند درینولا که باعتقاد خود گردن کشی [illegible] کام او گشته رفع جمیع موانع نموده
با همین مهابت خان را که از اعیان [illegible] بود [illegible] بدعای چند میدانست
خواسته که بلطایف الحیل در استیصال او کوشند و بدرگاه طلبیده [illegible]
از [illegible] برآورد و چون مهابت خان که از [illegible] کار را کاسه دریافت و دید که پرده
از روی کار نهانی برخاسته خصومتی که در حجاب بود آشکارا [illegible]
ناچار در [illegible] بر سر [illegible] بمقابله رفت و در صدد تحقیق
رضامندی و خوشنودی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد دعا بیاره در آمد

و برگشتن مشکل لاعلاج و راسی و قایه توکل در میدان ایستاده به تیر انداز قیام
نمودند و هر چند الحجات کس بمبالغه لطلب فرستادند فایده ننمود و از فوج چند سپهی
از سواران مثل راجه گوپال گور و علیخان ترین و غیره با جماعه معتقد از آن هدف
تیر اجل گشتند مقارن این حال که فتنه صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته
طبیعت را ابنزده ساخت و خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم
صفر سنه ۲۵ رحلت عمر ۳۸ از درین هشت سالگی رسیده باعث برگشتن شد مجملا
مسافت این راه که چهار صد و یازده کروه پادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه
مقام که عبارت است از چهار ماه ماه تمام طی شد و بهنگام اقامت بر چهاردهم
صفر سنه ۳۵ ابر تو طلوع اختر وجود انور شاهزاده محمد مقدم فروغ بخش صدر عظمت
ملک و مهر و ماه را از نماینده آمد و سلطان لطف الله موسوم گشت و بعد بیست و دو روز
آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده چون زیاده
برین توقف در آن ولایت موافق صواب و صلاح رای گیتی آرای نیامده بنا بر آن
باز بهوای نهضت دکن از زیر پرده خاطر انور سر بر زده اندیشه کوچ بر خیال
اقامت غالب آمد و بحکم این عزیمت صایب روز یکشنبه نوزدهم صفر سنه مذکور از راه
براه ورن در ولایت بهارجی از مضافات کشور گجرات است موکب منصور اینک
معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت و از سه تا ناسک که بقصد و شش گروه
بچهل کوچ و دو مقام قطع شده غره آذر ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری
در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت و در منزل شفیع خان
در فضا با ورود لطف ... سمای سعادت اختر اقبال شاهزاده
جلال را که بتازگی ... بخشش فیض ... لب ساحل بوسی استاده شدند زیرا
موانع در نهایت صدرت ... مراد مبارک ...

[illegible]

سنگری حسینی زنند چون در رکاب باز بودند سردار [illegible] مشغول تعمیر بود در روز

حضرت [illegible] ورود [illegible] شمشیر [illegible] تمام [illegible]

[illegible] شد [illegible] کرده بود [illegible] ترتیب

[illegible] بود [illegible] حضرت آن [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] [illegible] ماه [illegible]

[illegible] رمضان المبارک [illegible] شده [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] [illegible] تاریخ مشغول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کرده

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خندق [illegible]

مقتضای وقت و صلاح دولت است چون مضمون عرایض ارباب دیوانی بعرض اقدس رسید
بنابر این نفس دولت خواهان هر کار بنظر ما بسازد نیست ناچار دل برین قرار داده
با وجود کمال علاقه محبت مفرطه که با شاهزاده های عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان
رضا داده بود بنابر اقتضای این امر صواب آرای دوازدهم اسفندارمذ سال بیستم
جلوس جهانگیری روز دوشنبه سیوم جمادی الثانیه سنه ۱۰۳۵ سلطان دارا شکوه و سلطان
اورنگ زیب را بهمین شایسته دستوری درگاه آسمان جاه پاینده نموده و موازی ده لک روپیه
از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند که برسم
پیشکش از نظر انور بگذرانند و امر عالی بر انجمله نفاذ و قرین گشت که قلعهای
بمجرد رسیدن فرمان قلعه آسیر و رهتاس را بمردم پادشاهی تسلیم نموده
متوجه حضور شوند آنگاه بتحریک سایق بخت و قاید اقبال با موکب سعادت
رایات دولت بآهنگ توجه صوب ناسک افراختند و چون از آن چند در موقف ناسک
رحل توقف انداختند از تحمل کلفت مشاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات
عنف و تشویش خاطر اشرف بیگم اند کوچ و مقام و حل در حال است بار بردار چند
اتفاقا اختلاف هوای مخالف النفس زمین که بنا در آوان حرب محاربان نفاق
آنجا متلون مزاج بوقلمون بنا و گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد و نیز از عدم
حسن سلوک و کنیزان حضور ده چندی که رشته انس ایشان بریده باد و روان
محمول است با آنکه هنوز در مقام اظهار نیکو بندگی و جان نثاری بوده کمال مراتب
مراتب پرستاری و خدمت که از بیگان بجا آوردند در تولد نوشتها بجلوه در نفاق
کیهان پناه اندیشان و ریا اغاز سرکشی نموده تغیر سلوک کرده دو ...
از بیرایه خاطر مبارک بیگم اندک رنجیده در اثنای توقف آن نمود که چندی بخت
در هوای ناسازگار بجهت خوراک خاطر اقدس طبع مقدس اقتضا نا

ن

زروی کمال عقل بخود راه بجانب نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری قرار داد و درین واقعه
قضیه هایله بی تیغ سپردن که از نزول قضای مبرم یا بعکس ندارد و سرگذشتی و هزار مردم
شته خان جهان بسی مردم را انجا کس سپاه برابر ساخت و در حوالی انجا [illegible]
بلایه عارض و جسم مقدس نشسته مزاج وهاج از مرکز اعتدال منحرف گشت
نهاد ازانجا کوچ فرموده مقام سکندر سر منزل اقامت خیل اقبال ساختند
درین حال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بمضمون رسید که بعد از معاودت
عالی از بنگاله این مملکت در جاگیر و حکومت مهابت خان بخواهش گشته فرمان شد
که زمینداران انجا مزاحم و ارباب خان اشاره روزانه از رهبت بنا زند که مهابت خان
حکم شد مقید ساختن ارباب خان از مصلحت دور است باید که بمجرد ورود فرمان
سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستند لاجرم ملکی از خدمتگاران
موروث خانم کور باشاره مهابت خان در روز واصل شدن لشکر بزخم جمدهر
او را از هم گذرانید و مهابت خان سر کس بریده بحضور فرستاد و عرضداشت
عقب گجرات آورده بهوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خان خانان
نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود و خان خانان [illegible]
از زمین ندامت و [illegible] از شرم خجلت بر نداشت حضرت جنت مکانی
مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام [illegible] ایستاده
بودند و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدر است اختیار
ما و شما با وجود این ما خود را شرمنده تر از شما میدانیم و از طرفین [illegible] ظاهر شود
[illegible] جنت مکانی ترتیب نسبت [illegible] سر توجه آمده اند [illegible]
[illegible] دست از [illegible] بدر رفت آن با زور [illegible] متصرف [illegible]
[illegible] پادشاهی در هند و شاهزاده والا قدر را بدرگاه بفرستند [illegible]

تا زیر سر جوان او در احوال عبدالله خان فرمودند او همان لحظه بقدر رسانید
خاطر از تشویش برید و در حصنی از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بنگاله
برهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی فرمودند
و محاصره قلعه پرداخته تمامی برکات الصوبه در جاگیر بندهای کعبت شیوه
تنخواه نموده در آن حال مانده گروه بها تعیین فرمودند فرستادند و بعضی از زیر
استقلال تمام اعمال را متفرق شده بضبط آ... ندرا و رتق محلف
به سر بلندان سر انجام قلعه داری وا پرداخته و چندی بمدافعه و مقابله و مجادله
داد و بیچ شش ماه روز و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون در کار بوده
در کار بوده درین میان روزی محمد تقی از کمال دلاوری فراتیه رو بپای
حصار نهاده میان حصار نهاده مانند باد صرصر که نه نگاهدارد خود را با اسب و الفتی
زنده بر روی توپ و تفنگ شده و لطف و دست فرزور بازوی قدرت
دیوار یک جانب انداخته یکسر زیر تا قلعه دولت خانه شتافته ابراهیم بیگ
خود را آورد و عبدالعد و غیره که محاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند
بعد از شنیدن این خبر هجان گردانیده از روی نفاق بکد داو نیز درخشند
و از آن مقدمه را بعرض عالی رسانیدند تا آنکه میان دلاوران مغول و مهوران
راجپوت از اول روز تا یک پاس هر شب پیاده و جمله مرد افکن کردار فساد و جهد
دواها را از نهاد یکدیگر برآورده چون هم یکدیگر هلاک بخشند در این حالت
محمد تقی از قلعه دو همراهان و بیجری و عبدو را به اهل بیکار خود دستور داده با تقید
نفر پیاده گشته در قلعه دولت خانه در آمد با وجود خالی شدن ترکش هشتاد
از تیر و الحد را افتادن شمشیر و تیغ ببرد آنه کوشیده در مقام مدافعه و چند
ضرب شمشیر و سپر بازی و جانفشانی برگنود از غیر رو در تاریکی

۱۱۱۱

مرکزوار آن محیط دولت و اقبال را در میان گرفته اسب سواری خاصه را
بر علم بیدار رها در آتش روند و آن افعی زهر صفحه دوران و بر دلان کارزار و شمشیر
بیکبار مطلق العنان راهی لشکر التفات نکرده در حضور است که پیاده و رخ هم بیکبار
آورده چون پلنگ صف شکن یک تنه رو بصف کارزار آورده و تنها مانند
نهنگ مردافکن به دریای لشکر اعدا زده صفحه کارزار کارستان نمایان زد
که در این اثنا عبدالله خان رسیده اسب خود را پیش کشیده بمبالغه و الحاح
سوار نموده تصدق سر آن اساس عظمت شان نمود چون آنحضرت دیدند که نقش
چنین نشسته قضیه چنین صورت بست از کمال آگاهی و نهایت اطلاع بر گردش سیار
روزگار و تقلبات لیل و نهار بمنزل مهابلم ورا رسیده دریافتند که هنوز چهره
شاهد مقصود در لفافه تاخیر و حجاب تعویق وقت است لاجرم به پستیاری
عنان را در شیر جلو دیگر و پستیار یکتا ان جود را از چشم زخم نگاهدار شدند
در رفته رفته کنار گرفته تخت بساحت قلعه قیاس را بفیروزی تشریف
شریف فرمودند ساحت و سعید مظفر بهره را با رهنمایان در خدمت شاهزاده
مراد بخش بیگانها بپای قلعه گذاشته و دیگر شاهزادها همراه گرفته از بیمان
داراوله لعقد و گن معاودت فرمودند بدولت و شتافتند
که در کدها آمده سعادت ... نمایان فرمان نامها دلهم را
بحکم ظهور ... که برارباب تجارت و مردم از رموز کار رسیده بود
از ... روزگار و مقتضای وقت و حال مصلحت ... معروض داشت
جز ... ازان آن صوبه فراهم آمده سر راه گرفته اند ... و را
بجا آوردم بحضور رسانید چون این بی روشی ... از اجل رسیده
بر طبع مبارک نهایت گرانی آورده مزاج مقدس را بشورش آورد

فیل خود بر ساخته بودند باقی نا درشته بمبالغت در برگشتن آن آوردند۔
و سرپنجه مردی بهم در افکنی و حریف انداز برگشوده عاقبت کار دست
و گریبان شده بهم در او یخنند درین دار و گیر راه هم با چند برشته ایراد الحبوب
احاطه بهادران بود و جوشن آهن پوشی که فوج پیش رو سردار را آثار زنهار خواست
والعبد به باد حمله شیرانه و ضرب برچهار مردانه فیل حشامت را که در سیاه
مستی و فوج شکنی نظیر خود نداشت از پا درآورده حضرت ابوالسلطانی که در سر
رسانید درین دفعه کارزار بنهایت صعب اتفاق افتاد و مقابلات عظیم
روداده چون سران دیگر توفیق بیدار و یافتند او کار سر و در سر کار زد
همت ذکر وه نامست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا درآمد و از جانب
دیگر بیرام خان میر بخشی مخالف بجای خود بود از قضا چه رو از بالا بریکدز
بر سر نمود خود را بر فوج توپخانه که در زبان هندوستان آتش بود زده
احیای مراسم شکستن شیار رب و حق گذاری نموده بکار آمد و هم چنین هر سپاهی
نقد جان بروی خود بکارزار درآورده صفحه میدان شمشیر را بسوز دیگر داد و از
بمرد از عرصه رستخیز نموده سپس که گرد عرصه مصاف از تکاپوی سوارهای
معرکه موزونه و سمندهای میدان گرد گردان هوا رفت اطباق چرخ اخضر
مانند صحن کره خاک عنبر گردید سپس که آتش کینه شعله افروز جدال و قتال
گشت برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندین تن از بهادران
ظفر قرین سوخته بباد فنا داد و مقارن اینحال بحسب قضا و قدر ترک
موکب اقبال از هم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردند
در انستن هم یکبار یکه حمله آوردند بمرتبه که غیر از غلبیدن علم و توپخانه و فوج
جنبان کسی گرد و پیش شاه بلند اقبال نمانده و افواج بادشاهی

نیز ضرورت است که دستگیر نمایند آن مرد مردانه که در کارزار کارآگاه و سپاهی یگانه
عصر بود و از ارکان جوخه را به بند در نداده به تاب شمشیر و خنجر ده نفر بر دو فرو افکند
در آمده که نامه سام سوار و دارا و رستم و اسفندیار بر روی پیکار آورده و داد
بهادری و دلیری داده جابر افندی از بخت برگشته و راه مروت ساخت چون بخت برگشته
رعایت او و اب هم اعانت جانب دولت ابد مدت خدا نسبت مقابله با جوقی که از
طلیعه بار تعیین شده باشند نکرده می‌شمردند با جمعیت ایلخانی جمعیت که از حقیقت
کار ضرور آگاه باشند نکرده با هر بالعطافت عنان انصراف هر دم از هر دو
و سپاهیان ریوان رسیده مسرور گردیده از آنجا که مقتضای نزول احکام
قضا و قدر است و امارات قدر آن امثال این احوال حجاب بر عقول پرده
چشم و گوش ارباب دانش و بینش میکرد و خطای در کمال کیش روی داده
از راه بیداد که از جوق با جمع قلیل در عقب بماند اگر مردم را شمشیر غیرت از
میان انتقام یافت پادشاهی از ارتکاب گذشته چون این قسم قالو را این مطلب
مید رسیدند از اطراف و جوانب رسیده مجاهده بر در حسد باشند که در عقب
سایر زمینداران حکالمه تمام توپخانه را با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره
همراه گرفته راه فرار سپرده بودند که تا زمان موکب دولت پایدار جمعی
را هم رضا بگذاشتن معرکه مصاف نداده مختص خالصیت همه کرد آخر
و قدم ثابت ولی ناگهان قلب آراسته رزم پیش نهادند ساختند حجت از
هر دو طرف پیغام تیر و تفنگ میان آمده با وسر داد مقابله هم جا دلاور
شد آن پیران نو ولد که هر یک یکه سوار معرکه کارزار بودند از فرط غرور
درآمده حرمت مصاف را که دار الارقه حیات ها و دایع و بیگانه
میدان میدانند قطعاً از مقصد بهای خصم افکن حریفان برخی غضب نمودند

راه یافته که در وقت شکوه رو به پست الحفار استوار بود حضرت جنت مکانی عمارت
نشیمن شاهی و یک ایوان ساخته با وجود کمال نزهت بطرح انهار جنت و دیوار بست
سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت که چون اینجا رفت
نسبت بالا رفت باقی در محکمی این بنا از مبدأ بنای این در و دیوار اساس
تا الحال هیچ زبردستی بحر دست بر انداختن نیافته بنیاد در کلاه دهن بنا
هشتاد هزار روپیه صرف آن شده درین ایام بمقتضای اراده کامله
ایزدی مهار کهری از شب چهارشنبه ۲۵ ذی‌حجه سنه ۳۳ سال نوزدهم جلوس
جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت را مهد عصمت نواب قدسی
القاب ممتاز الزمانی از نور ظهور و تجلی ورود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین
اساس رهتاس بعالم شهود روی نمود منور ساخت ظهور آمد و آن شاهزاده
مراد بخش موسوم گشته و آن برگزیده مصراعی موافق تاریخ مذکور دریافته مهد
شهزاده مراد شاه جهان بادشاه دین پرور دودل چون موکب اقبال در شهور سنه ۱۰۳۳
هزار و سی و سه در جهانپور نزول اقبال نموده از غرایب هندیان مسامع علیه
رسید که دیگر باره فوجی از لشکر دکن سلطان پرویز با الیغ مهابت خان
با سایر امرای عظام تعیین نموده نامزد اینجانب ساخته اند و فرمان عالم
سلطان مذکور رسیده که جهت خاطر از جانب خان خانان جمع نیست
نموده است خان همراه شاه بلند اقبال است باید که خان خانان را
بعنوان نظر بند متصل دولتخانه خود در خیمه مختصر فرود آورده
نگاه دارند چنانچه بیگم زوجه شاهزاده و اتیال را که شاه ... شنید
سپرده خود درست همراه او یکجا در رشته مردم معتمد سپارند اینها نگاه دارند
اتفاق مهابت خان ... نام غلام عمده خان خانان

[illegible] فتح [illegible] و آیات انوار [illegible] صحن مجلد مذکور از حصانت
و رفعت و فسحت آن نموده می‌شود قلعهٔ دیرین بنا رتبه‌ایست که از نهایت متانت
اساس اساسش متانت بکوه گذشته و از کمال حصانت حصار حصانت
بر گرد آن کوهسار کشیده و در استواری بنیاد و سرافرازی عروج اندر رفعت
همت علیا و اندیشهٔ رسا یکقلم چیزی بانتها دارد و در فسحت ساحت از وسعت
سایر قلاع [illegible] بحساب عاقل هیأت الحصار رفعت آثار در مغرب
رویه بلده و بهار واقع است بر بالای کوهی راسخ اساس یافته که آن کوه [illegible] از طرف
دامان کوه [illegible] بادشاهی است و محیطه قلعه ارک قریب [illegible]
کروه از تلف عرضی از جابائیم کروه و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که بفاصله
متناهی مشهود پیوسته است و چهار دیوار در نهایت استحکام و متانت از سنگ
و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چهار ده دروازه و نزدیک یک دروازه
دهی معمور در آن حصار واقع است و در [illegible] از این جمله چهار دروازه مفتوح
و باقی مسدود بود و در آن قلعه سه چشمه بهشت چار [illegible] اتفاق افتاده که آب یکی
از آنها قریب سی اشنا باشد و سه تای دیگر چشمه‌ها [illegible] از آن قلعه
واقع است چه پیوسته از ابر سیراب است و از آن جمله بالاست که وسعت
آن به نیم کروه می‌کشد و در آن حصار کشت کاری بسیاری شود از زراعت
آن مزارع چندان غله حاصل می‌شود که در وقت محاصره و تنگی کار متحصنان
را کفایت کند و هم در همین حصار مخزن و علف زار بسیار است [illegible] آب
ساکنان آنجا را بجز آنکه بیرون احتیاجی نیست و از هیچ جانب لشکر کوه [illegible]
ندارد دیگر از سمتی که بکوه کلان متصل است موضع اتصال [illegible]
افغان [illegible] و از عدم مساعده روزگار فرصت [illegible] اکثار و سوار یافته

و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت بانی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان
گشتند مجملا چون ابراهیم خان لکها زر آورده جهان لکها بهواخواهان گشته با
مسا و او رعرصه هیجا و دران کشور بنگاله ران جا را مردم مورس فرو گرفته اند ربسینه
از نقل بیگانگان بر ممالک محروسه پادشاهی بر خورد و با خیل بیلک کردی ولایات
متعلقه پادشاهی و دست اندازی کنند صلاح وقت دران فرمودند که با عقل
بلکرا محفوظ و در رشته یکجا فقط آن بردارند این عزیمت
صاحب باهره را با آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه جنگل
بر دولت سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه گشتند و بعد از رسیدن
آنجا و بملازمت موفق احمد بیگ خان فرزند صاحب اکثر او به تو با نقد و فیل
بقید ضبط در آورده و داراب خان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله
سرافرازی فرموده زن و دختر او را با یک پسر شاه نواز خان همراه گرفته
متوجه الله آباد شدند در اواخر اردیبهشت ماه داخل پتنه که دران ولا در جاگیر
سلطان پرویز متعلق بوده شده و از آنجا بیدر بک با بیک جنگ و الله آباد
نهضت فرمودند اکثر جاگیرداران و منصبداران آن صوبه آمده بملازمت
مشرف شدند و در اثنای راه بخاطر مبارک رسید که قلعه رهتاس بجهت بنگاه
و سبب نگاهداشت اسباب و اتباعه سلطنت و گذاشتن بعضی از فرزندان
کمال مناسبت دارد بصلاح دولت اقرب است از آنجا که امداد اقبال است مبارک
قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطلب فاطر السماء بملازمت
شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نموده خود نیز در سلک بندگان
درگاه انتظام یافت آن حضرت جمیع اهل محل معلی را از دران جمعی
خود بر دولت سعادت رایات ظفر آیات بالسمت پرویز

بعد از الحاق با سپاه وفاق باتفاق متوجه بیشه غنیم شدند ابراهیم خان با یکهزار سوار از راه
و فیلان جنگی بدست راست پیش رو داده از عقب ایشان فوج لشکر هواخواهان دولت
شاه جهانی با نواب از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را با جمعیکه همراه داشت
بهراول ابراهیم خان رسانیده تیز و جنگ و در آمد و در حمله هراول او را شکست داده
بر فوج جرانغار زد و قضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدرت است تیری از کنانت
اهل صوبه بر آمده سپاهی که لکار گذار خواجه صابر و علی خان تیر بسمت تعویض
داشت رو برو شد لخت لخت محمد خان مهمند که لجنتی از هراول در دوست افتاده
بود با ایشان بستیز در آمده بعد از مالش درست رو نمایان با معتمد ثنا
از سپاهیان و خویشان نیز در راه ولی نعمت جان دیده داده شکست یابی آمد را که با سپاه
نکو سرانجامی با سپاهی است در برابر گرفت و احداد خان خلف او نیز زخمهای
کاری خورده بیهوش بر خاک عرصه را افتاد و در اینحال فعل خان فیروز جنگ از جا
در آمده بر قلب ابراهیم خان تاخت و دلیران طرفین با یکدیگر آمیخته بهم در آویختند
و بهم بالیده چون یکدیگر چون تقدیر بر خاک بخشند و از جمله یکه تازان عساکر
شاهی و او بهادر زده کارستانی بر روی کار آورده و در عین گرمی بنگامه
مصاف و پیر زبانان عبدالله خان که بحسب اتفاق با ابراهیم خان
بر خورد او را پی سپر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد
خان فیروز جنگ آورده مقارن آن سپاهی دیگر سر آن سرکش بر آورد
عبدالله خان اندر ختت و بیشتر افواج لشکر یار شاهی شکست یافته
رو گردان شدند و عساکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسیر و قتل بسیار
بر بقیة السیف افغان زیاده از اندازه طریق مراجعت پیمودند و سران
سرکار سروار بنیزه کرده مظفر و منصور بملازمت اشرف رفعت گستر شتافتند

و محمد خان معتمد را با سعید پسران کار دیده برچیده تا بین خود از لشکر سپید
امیر برگزیده با پنجاه سوار سپاه از کشیک آینده از اتفاق [illegible] و در بین رفت
ابراهیم خان از ضعیف الکاینه یافته [illegible] سر عجب با دو سه جانب کنار آن است
و با جمیع نواره سر راه شد و [illegible] فی الحال سفینه‌های نوارکانه را غرق کرد و لیکن
نشر نمود چون [illegible] و عظیم با جنود [illegible] که بر دریای گنگ [illegible] بودند و میان دو دریا خان
حامی بود احمد بیگ خان خویش [illegible] بر بستر خاک [illegible] تولیت نموده و در این حال
که او با دیران [illegible] اقبال متقابل شد با وجود [illegible] در آن [illegible]
نموده [illegible] با بلیغی [illegible] مقاومت نیاورده رو
براه فرار نهاد و ابراهیم خان از زخم [illegible] دل شکسته شده فی الحال از دریا
با حضور [illegible] نمود و دریا خان را [illegible] نموده اطراف [illegible] حصار دیگر
[illegible] که در پای [illegible] بود و هم [illegible] نهاد در آن [illegible]
[illegible] نمود و چون دریا خان و همراهان او [illegible] شده بودند از دو راه
[illegible] دست و [illegible] فی الحال [illegible] دل نهاد و شدید
و دل بر کار [illegible] بر راه [illegible] اقبال [illegible] و در این حال
عبدالله خان [illegible] در مقام [illegible]
بر [illegible] و [illegible] خان [illegible]
گذشته [illegible] شد و [illegible]
[illegible] و [illegible]
آورده [illegible] لشکر [illegible] را با [illegible]
[illegible] و دریا خان از [illegible]
[illegible] استقبال نموده

بحصار رسانیدند و ترتیب مورچ و باره و راه نقب نموده [illegible] تا نهایت شکسته و از بیرون آتش داده
برجی را زیر و زبر و برجی عظیم را با تهور از اساس [illegible] بهت ازین راه جاده فتح حصار
حسب الحکم بر روی بهادر خوانین و کمانداران یورش نمودند و درونیان بمقام
مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه پیکار بجان و مال و عرض افشردند
و مدتی از طرفین کارزار عظیم دست داده بسی سرور سران بکار رسید تا آن
دیوار بلند بدست در آید جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند
چنانچه از بهادران عابد خان و رحیم خان آقا شیر بقا و حسن بیک بید حیات و
و سید عبد السلام بابر و چند تن نامدار دیگر جان نثار گشتند و از منجنیقیان
جمعی کثیر جریح و قتیل شدند از نامداران افغان میرک جلال [illegible] که بلقب رستم دوران و سعید
انبوه از زخم سیلاب تیغ آبدار بهادران چو ذره از باب افگنده رخت بقا بباد
فنا دادند از صوابدید آن نیر عالم آرای فروغ لمعه ساخت ارسال
افواج بر سر ابراهیم خان اند و جهت تقسیم این عزیمت را از [illegible] نمود چنانچه فوجی
آراسته و پیراسته بسرداری عبد الله خان بهادر فیروز جنگ و همراهی فوج جماعه و
محمد طلب خان و دلاور خان بهادر [illegible] ابراهیم و دریا خان و بهادر خان روهیله
و علیخان ترین و دلاور خان بریج و کریم داد خان [illegible] و شیر بهادر
و دیگر امرا و ارباب مناصب والا به مقابله او تعیین شدند بنا برآنکه ابراهیم خان
جمع کشتیها را با لنگر بود و برده و عبور از آن بدون کشتی امکان نداشت
خان مذکور ناچار بالادر رویه رود بار را گرفته مرحله نورد دریا شد که شاید
هنوز را باکنار جایی کشتی بدست افتد تقدیر را اندیشه آن سر او را درست
نشستن گشته چهار منزل کشتی بتصرف در آورده و آن خان کار طلب بعد از
عبور مطلب بحر توقف نموده [illegible] دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان را

عنایت الهی شامل حال و مساعد روزگار [illegible] اکثر داران بحسب تقدیر زمانیان و سرنوشت آسمانی
آنچه لایق بحال این دولت [illegible] ادراک و منظور از کمتر عده [illegible] جلوه گر شده
گرانی روزگار و سیر لیل و نهار گردد رعایا و ران لشکر اسلام بهمین سبب از اتفاق
افتاد و اگرچه در نظر همت بادشاهانه این ملک چه لا الکاه یک [illegible] هیچ نیست
و مطلب از بنی عالی ارست لیکن چون این سرزمین درین باب افتاده و سرسری
نمیتوان گذشت و گذاشت اگر او اراده و رفتن درگاه داشته باشد
دست بعرض و التوسل از جان همان ناموس او تو باید در سرشته مقرر نمایم که بخواهش خاطر
روانه درگاه شود و اگر توقف صلاح وقت داند از ملک [illegible] جا بسند افتاده
بود و در شعبه درمرقه الحال زندگانی نماید ابراهیم خان در جواب معروض داشت
که بندگان حضرت این ملک را بغلامان خود سپرده اند نسبت او این ملک با خان
دارم مکرر شد جز بیاباری که گذشته معلوم که از حیات مستعار محمول الکمیت چه مانده
بجز این آرزو دارنیاد در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم چون [illegible] اشرف
بعد از یاسی صلاح پذیرای آن جان معامله نافهم بجنگ قرار گرفت لاجرم [illegible]
اینجه از سوار و پیاده کار آزموده چرار سرداران رایان خان ملطف
خان خانان به همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به معتمد خان
تا نزد محاصره مقرر فرمودند و سرداران چلبد و دست بار و سایر سرداران سپاه
کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بیست را بید سر بار [illegible]
ساخته دست بتصرف دراز نامه دادند و چون استحکام آن [illegible] دیوار
استوار در نهم ماه رشت که مجلس [illegible] سه نقب [illegible] روبرای [illegible]
و بارها و دیوار مربان از رشت توان یافت لاجرم ملچارها [illegible] قرار
نیز رفته مجلس [illegible] بند و لقمهای [illegible] زا مرتبه بمرتبه جیار را دیوار

خان ایلچیان در انشنه با آن سرحد آوردند چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد

مرحله بمراحل از ساحل دریای شور و جنگلهای ورنگ ... رهگذر عبور نموده بعد از طی مراحل

سرحد آن ولایت در آمدند افواج باد او را ... نگ نشین حکام الصوبه

علیم سر اوقات حسب ولایت گردیده وقتی که از آنجا بار آورده بود صوبه بنگاله

نهضت فرموده بودند احمد بیگ خان حاکم بنگاله کوچ ... سر راه بر عبور جیل افواج

رفت و بود ... و او شکست عظیم خورده بطریق بیجاولی تا کنار ... با برهان

هیچ جا سد نشده بحال تباه و در روز سیاه جهد ابراهیم خان پیوست و ولایت بنگاله

تا بنده نیابد از آنکه زمینداران و عجم اجنبی و ایران سر از این بسیار بودند که عمر در انتظار

آنگونه روزی در رسید با جا رود ولایت را با ولعنا ولایت سپرده خبر فتح و ظفر بسوی مقصد

راهی شدند ابراهیم خان از شنیدن خبر یافته بی توقف با لشکر بنگاله ... اسباب

کارزار از نواره و لشکر بیشمار و فیلان مست و دیگر سامان کارزار ... مرتب

بدانکه نواره با بر نگر که سابقا بر افغان بر اصحاب ... روز ... شهر را

بر نگر بست گذر داشته از سر دخل آن در گذشت و حصول مقصود سر اکبر نگر

گروه اکبر نگر واقعه است بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و رعایت

مردم نواره در وقت به رفع خود ... و میرسد لشکر و ... آلات آتش

و همراهان قرار داده و بجهت ... خود ... در آمدند ... آلات و اثقال

سپاه را در ... و ... اسوار ... جندی ... آن بار ... روزانه

... با سامان ... از این گذشته ... حساب خانه ... باد ... بر

گروه ... پیش ... اکبر نگر از قدوم سپاه نصرت

... قلعه الحطه از فیض ... جنید سعادت ... بر ...

عالم ... آنچه ظاهر شد که ابراهیم خان ... از ...

با والده و عیال راه فرار سر کرد نواب والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر
خان قلی و نوکران معتمد خود را به تعاقب او فرستاده امر فرمودند که اگر زنده بدست
آمده بهتر و الا سرش بیارند جمعی فرستاد و تا بان مقصد و ارباب ابواب
در نماند
سطرنکی رسیده هر چند ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمودند او اولاد
و عورات را به پناه جنگل در آورده خود مردانه بجنگ ایستاده و مقدار دو بیش
نمود و داد جدال و قتال داده و جمعی کثیر را با خاک انقار سکار داد بینی
نسیم سالی جنت بر سید جعفر با چندی دیگر جسبان نمایان بر در رشته اجل کار بدم
تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز چون او و همراهانش بر خاک هلاکت ریخته
سرش بریده بحضور رحمت آوردند چون از نزدیکیها بنور مصحوب زاده افضل خان
بازو بند لعل برای عادل خان و قبضه شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده در فور
همراه نموده بودند افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و ورود
سپاه فتح و فیروزی و عزیمت معاودت نموده همانجا بودن قرار داد
و مهابت خان بر همه مطلع گشته ادب کلمه در معذرت این مقدمه با مرضیه تعهد
و دلجوئی بسیار که بر وی نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نموده او
هم بستی او نیز آن مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگاه عالم پناه آمد الغرض
در اثنای توقف شاه بلند اقبال در مچهلی بتن سلطان محمد قطب الملک از راه
سعادت‌منشی خود را از شکوه بها و حسن خدمت نزدیک ساختن بجهت
از راه تقدیم و ظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نزل و آنچه لایق
امثال این مقام است و معتمدی را با بسیاری که اتحاد و پیشکشی لایق از نقد
و جنس بخدمت فرستاده و مزید اظهار وفا و وفاق نموده و بنگاه شهامت
که همه جا در مقام خدمتکاری و جان‌سپاری در آمده آنچه در
ادا

مرد سوار از رفاقت او تنگ شوند لاجرم برا [illegible]
شمار این رای صواب آرای آ[illegible]
درم دیگر [illegible] و دوم شهر سنه معذره جهه
شب بیست و ششم ۲۶ ذی قعده سنه هزار
وسی و یک است سبیلی گذشته بجانب دیگر رو
شده در نیم پهر و روز جمعی گیر از نثار
پادشاهی و سپاه کام و ناکام جدا از
رموده از همراهی باز ماندند و چون
بلند جاه و نیز ای دار و احترام بانطرف بود بنا بر جبر در چند منزل همراهی نموده بفاصله
یکمنزل از عقب میرفتند و اسباب و بنه [illegible] را این اضطراب در راه میانداختند و بدست
مینمودند و چون یقین میدانستند که هندیان همراهی نخواهند کرد و در وقت کار
و دیگرانرا هم از راه برده حرکت ناپسندیده بمیان خواهند آورد اینها را از حضرت
نموده فیلان گران بار را با جمال و اثقال در قلعه ماهور باز داشته احترام سپرده
روانه پیش گشتند و سلطان پرویز و مهابت خان تا چنبر گروه تعاقب
نموده مراجعت به برهانپور فرمودند و آن حضرت از راه قلعه ماهور سرحد
تلنگانه که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه بنگاله شدند نور جهان بیگم
این خبر شنیده با ابراهیم خان فتح جنگ که صاحب صوبه بنگاله بود نوشت
قرار بر راه که رو دهد حسب الحکم کوشش نماید با معامله بکرد لاجرم این معامله
هم نیز از کار رفته شمار نگرفته که گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را انجام
آمده است و کوس السلطان بحکم اندر رفته بمقام اقامت مراسم بیادبی در آید
[illegible] بر اینمعنی نکرده مبالغه تا کار رسانید که با محمد بیگ خان حاکم کمک نزد زاده
[illegible] زیاده بر مقدور بالغ گردید غافل گشته هر طریق که دست دهد
[illegible] سپاه به بنده واگر کار بجنگ کشد خود در رو نشان آتش کش
چون پروانه بی پروا بران شعله جان سوز زنند بالجمله چون بنهر ماهی بای
[illegible] اقبال شد در اثنای راه وقت کمر میرزا محمد ولد افضل خان

یعنی اینها شاه بلند اقبال خان [illegible] را اندرون محل طلبیده فزون لطف زیاده از اندازه
نمودند مبالغه ظاهر ساختند که چون [illegible] برنویسند جز عنایت [illegible] کارگری نمیکند
نا آشنای میانین و مدد کاری دیگر نیست از شما توقع همراهی و معاونت زیاده
از آنچه گفت داریم اگرچه بمعتقد [illegible] جوان مردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این
دولت بذمه همت خود گرفته کاری نمایید که معامله بحالت اصلی گراید هر آینه سالها
در ادراک مضمون دولت خواهی و اخلاص در رشته شما خواهیم بود بعد از این گفت گوی
روابط عهد و پیمان بسوگند مصحف مجید مستحکم نمودند صلح روانه آب نربده ساختند
و مقرر نمودند که اینطرف آب نربده تعلق بما باشد و پیغام مشهد ما بین صلح درست نماید اتفاقا
پس از رسیدن خان خانان سپهی جمعی از دلاوران لشکر پادشاهی بنگاه
شاهی را خان خانان [illegible] از گذر غیر متعارف گذشتند و دیگر لشکریان نیز از تعاقب
اینها سرکرده از آب عبور نمودند مردم [illegible] از مشاهده این حال دست از جولانی
داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده از روی توهم بسوی برهانپور آورد
در این وقت خان خانان از نیرنگی اقبال گرفتار شده در حیرت گشته درمانده
کار خود شد و از رسیدن نوشته های پی در پی سلطان پرویز مشتمل بر وعده
و وعید و دلاسا و استمالت و دلجوی بسیار و پیغام گذاران جرئت زبان
بی اختیار از جا در آمده و روی ارادت [illegible] خط بیعت رد و بوسیله مهابت خان
رفته سلطان پرویز را دید آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نربده
و برناسرا [illegible] مردم [illegible] شاهی در رفته [illegible] خان [illegible] بجهت
بهمان سلطان پرویز را از روی حقیقت ناشناسی معامله با ایشان [illegible]
بر در رشته از قتال و جدال باز داشته قرار داده که در [illegible] تا ملک محمد [illegible]
در آمده [illegible] در [illegible] گذاشته شد [illegible] وقت [illegible] عمل نموده [illegible]

ی بیجا نمود و سامان نتوانست [illegible]م اورا با دارا
و دیگر فرزندان بتقصیر دولت خانه نظربند ست [illegible] ارشد و فاسد که برادر خود و زد
برای العین صورت الحال مشاهده نمود و بهمین دستور یکی از بنده‌ها
بمهابت خان که در جواب مکتوب زبردست خان ز بنده و مبالغه و تحریص بدان
نموده بود آورده که ز بنده ارزو در اطراف خان مالش بتاراج داده اورا
بسه محبوس ساختند و چون نزدیک قلعه اسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع
و سامان توپ و اهل کار و جیبها چار ز نظر خود بر زمین نزار و در راه برامدن
در نهایت تنگی و تاریکی چنانچه زال در سر راه بر رستم میتواند گرفت رسیدند میر لقا
تا ملازم سرکار رعیت منشور و الا ستکلر نثاری بحوالی امید بنام میر حسام الدین
بمیر جمال الدین حسین انجو قلعدار از آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکو
برای استقبال منشور دیگر بیا للدر رفتن بگذارد و اتفاقا میرزا رستم دستیاری اخلاص
درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشرط عهد سپرده خود با زن فرزند قمو دانده و جهت
شاه را دید و بمنصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی
سرفرازی یافت روز دیگر با خان خانان و داراب خان و سایر اولیا
حصار متانت آثار برآمده عمورات اسباب ریاست داد و از آنجا گذشته
شته روز خاطر از سرانجام او وقه و مصالح قلعه‌داری پرداخته کوبال کور را بکفایت
سر برافراختند رفتن بیا للدر محض از برای آن بود که خان خانان را و
خان و دیگر فرزندان محبوس سازند چون راز برکسا خود ربا نمود
راه رفتن ها ده را که سپاه فرز داده صاحب الوس ست درمیان
سایر حرف صلح مذکور ساختند مهابت خان در صورت
خان خانان متعدد است با او نباید ابتغی اله علقت که رنت

از در چاره گری در آمده بخوبیت و افسون صید دلها ورزیده نموده
بطریق نامه و پیغام و بعبارات سلیس [illegible] تملق و چاپلوسی [illegible] اسرار اینطرف
اعلام میکرد و اینها هم سررشته عقد و عهد و پیمان بعقد و عهد [illegible]
تمام زاده و منتظر وقت و قابو بوده بندرها که دلیران و بهادران در میدان
مصاف جنگ کشیده هنگامه گیر و دار را از طرفین گرم بازار ساختند [illegible]
بمقتضای مقام در بند تنگ بنام افتاده از راه [illegible] در عالم [illegible]
تیز و دقیق یافته بخت برق انداز خان ردی سرکار بادشاهی انتظام
[illegible] آنحضرت جا به ادارت کشیده با کس [illegible]
تنگ [illegible] و برق اندازان خود را به لشکر سلطان بروز رسانیدند بعد آن
رستم خان از نوکران عمده [illegible] کردن با محمد مراد [illegible] دیگره
همراهان سید رنگ [illegible] کشته با افواج بادشاهی پیوستند شاه والا جاه
از رستم [illegible] جمیع بندهای بادشاهی و بادشاهی [illegible] اعتماد شده همه را بنظر
[illegible] طلبیده از [illegible] نمودند در این وقت [illegible] از [illegible]
گزیده لشکر بادشاهی پیوستند شاه بلند اقبال تمام کشتیها را بان طرف
کشیده و [illegible] بقدر امکان استحکام داده [illegible]
[illegible] و [illegible] کشته [illegible]
[illegible] محمد تقی [illegible] خان خانان را با نوشته که [illegible]
او بجانب [illegible] خان بود گرفته پیش شاه بلند اقبال آورد در عنوان
مکتوب این بیت مرقوم بود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible] طلبیده [illegible]
بسیار در [illegible] آورده [illegible]

الفوند

و اینمعنی باعث خیره دستی و فرط دلیری و جرأت این مردم گشته سپران لشکر جهانگیری
خوار شدند که تا مدتی را نوعی از عظمت نشدند که یکبار گاه از آنجا بمقتضای
رنگ آمیزیهای اقبال بی زوال و نیرنگ سازیهای تائید آسمانی قضا را اتفاق
چنین برافتاد که راجه بکرماجیت رسیده از پای درآورد و داراب خان با وجود کمال وسعت
دستگاه و کثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشاره خان خانان دست
از قتال و جدال مردم بادشاهی باز برداشته و دیده و دانسته عنان انصراف
انعطاف داد و دیگران سپران و سرداران نیز با وجود غلبه محافظت
خویشتن نموده امید بسته را کشته و از روی شاید کار سرها بمیان و جانها
در آستین دزدیده و آن والا جاه و پاها در دامن کوتاهی ترود پیچیده از
تا از روی شاه بلند اقبال عنان باز کشید و آن والا جاه بمقتضای مصلحت
وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خان خانان و دیگر سران
متوجه برهانپور شدند و لشکر بادشاهی بسرداری سلطان پرویز
و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تکاپوی
گران از دنبال جلوریز شتافتند و چون بمخیم شهر پور رسیده مندو مرکز رایات
عالیات گشت همین روز از صدف نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی
شاهزاده والاقدر شرف ورود بعالم شهود نموده قبل از آنکه میان تسمیه
آن والا گهر نامی و اسمی سامی گردد انجهانی شد مجملا از آنجا بعزم برهانپور
نشست باه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه
عظیم بعزم رزم سلطان پرویز که بسرعت راه گرده می آمدند متوجه شدند و داراب خان
هم بعزم رزم و دیگر مردم کار آمدنی خود را پیش روانه ساخته از عقب خود
با اتفاق خان خانان رو بعرصه پیکار نهادند چون مهابت خان ... از

بلباره و صریح حقیقت نفاق او بوضوح رسانیدند آنحضرت زیاده از توقع
او عنایت و مهربانی مبذول داشته در باب شتابانه سواری تجویز نمودند چون شاه
بلنداقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت نمودند آنحضرت
نیز راه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و التمش
و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند و ازین طرف شاه بلنداقبال بیست و
هفت هزار سوار از ترکستان و دیده نیاز بعزم حضور با خان خانان از راه راست
عثمانی تا قمر جانب دست چپ متوجه شدند و راجه بکرماجیت با داراب خان
پسر خان خانان و بسیاری از امرای پادشاهی از لعنیان تا ... راجه اباز
که تفصیل آن طول دارد و از نوکران خود راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ
فوج قرار داده بظاهر سرداری را بامر داراب خان نموده رو برو لشکر
پادشاهی تعیین فرمودند روز چهارشنبه هم جمادی الثانیه سنه ۳۲ با پین نکور
و قصبه بلوچپور افواج پادشاهی و شاهی بهم رسیده جابجا توزک و ترتیب مقرر سواره
الشاده منتظر رزم گشتند و توپخانه را از هر دو طرف بنای دفع آتش داده
هنگام مصاف در رزم را گرم ساختند و سخت کوششی سرکشی از ارباب
لشکر بسی قریب هر دو جمله بموافقت کوس اکبر و در جنگ رعد شعله شعبان
سرکشی مانند آتش کین علم نمودند آنحضرت بجنبه مزید تفقد خاطر رعایت
جانب عبدالله خان ترکش خاصه خود فرستاده اظهار ترد د و قایع نفس هند
که لازمه انعام بود بمیان آوردند خان حق ناشناس لشکرها خود
و مراحم عمیم حضرت خلافت مرتبت را بنظر حقیقت ناسپاس در نیاورده
و بهمه حیثیت قطع نظر از حقوق پادشاهانه نموده در عین ... با فوج شاه
بیکه تازان معرکه بر دار رسیده گشته با فوج خود بسواد افواج شاه

این همه تواتر و از رنجش خاطر مبارک باشد راه نموده خاصه در موقع فتح تتار که
بصدد از این نوع ایام ایشان صحبتی شده تقدیم خدمات شایسته و یکرنگی در خاطر خیراندیش
دارد و متعجب است که با صدور شایسته تقصیر همه این مایه کم توجهی و علت این مایه
سرگرانی در واقع چه باشد خصوص تغیر خدمات جاگیر این رضاجو نموده با قسم
تعلقی داده چون افضل خان ارسطو فلاطون مس وار با وجود جلادت مطلب
بعرض رسانید اصلا نفعی پدید نیامد منتفی و تدارک این معنی مطلقا صورت پذیر نیست
به چاره دستور رحیم الشیم با نیت مقصود مراجعت نمود حقیقت معامله تتار که در باب حقایق
مدار شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانسته که کار از کار رفته از نامه و پیغام گذشته
لازم قرار داده که بصوب بعضی از بلاد رعیت والد والده دستور استیفا دادند
حقیقت معامله را خاطر نشان دولتخواهان آن حضرت ساختند مبادرت به عزیمت تلافی
بحلیه عزم آراسته با افواج منصوره لوای شکوه متوجه دیار رضا نموده که شنیدند حضرت
خلافت مرتبت از استماع این خبر به غایت متغیر و متاثر شده به تجهیز عساکر
بقصد مقابله نمودند و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده و چون از دار الملک
دهلی گذشتند و بعد از تدبیر امور و ترتیب افواج بصواب دید قبایل جانب
مفوض نموده هراول سپاه ظفر دستگاه بعهده عبدالله خان مقرر گشته
و جوانان کار طلب کار دیده و سپاه مصاف آزموده را در فوج خاص مقرر
نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط سوانح و طریق مراتب و حدود نیز غافل از این
امور بادشاه بلند اقبال متوجه هندوستان شده خبرهای راست و دروغ
بعلم آورده از نظر اشرف می‌گذرانید و اکثری از بندهای دولت اخلاص را تمام مواقف
اخبار دلخواه ساخته از پا درآمد و لیکن حضرت خلافت مرتبت نقشه بسیار سعی
و از جا در رفته بیک مصرع بعرض رسانیدند و با آنکه بعضی از دولتخواهان

و از دنیا و [illegible] در گذشت او شد و حقیقت مخالفت شاه بلند اقبال خاقان
حضرت خلافت مرتبت که چون سرکردن اهم قندهار با او [illegible] از که دیده و
وجود به نسبت کسی از کسی که از اعیان الدولت مانده بود متعهد قندهار
سرانجام اهم قندهار و دیگر مشکل رفعت آثار و مقصد پیشرفت این کار دشوار آمد
مرزا رستم صفوی که سابقا حکومت قندهار و توابع آن بلده از مدتها او و برادرش
بوده و ماهیت و آن الملک است با بالیقین [illegible] حسب [illegible] متقرر [illegible]
خاطر ایشان نموده و امر [illegible] سایر محال هندوستان که در تصرف گماشتهای
شاه بلند اقبال بود کشانیده بخواه طلب شهریار رسد در راه گفت می کوشید
در وقت خواهان در این باب سعد و ساخته کار بجا رسانید که میر عبد السلام
وکیل [illegible] را انحضرت که اکنون بخطاب اسلام خانی و منصب [illegible] هزاری از دولت و
سوار بسر افراز است از اندرون رفت و [illegible] ممنوع شده رخصت ملاقات
بخدمت انحضرت یافت چون [illegible] عنایت کلفت می کرد و وحشت بخوی
برانگیخته شد که از بیخ رو الفت و بیم از سنت صلح و صفا زاد و در میانه راه نما بود
و چندی از [illegible] او طلب یکی از امرا [illegible] شده اگر صفویه دارا ان
نیز بحضور [illegible] طلب فرمودند استماع خبر این مقید باشد وحشت امیر باعث کدورت
جناب انور گشته و در تهیه افغان ها را فرمودند که بر سبیل ایلغار [illegible]
[illegible] بوسته و قایل حقیقت معامله را [illegible] ملایم و در وقت مناسب
بعرض اقدس رسانید که این خبر [illegible] فاش [illegible] همواره [illegible] و [illegible]
[illegible] شدند در همه [illegible] مقام اقامت [illegible] رسم رعایا [illegible] انحضرت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] گذشت مدتی که بران [illegible] انحضرت
[illegible] و [illegible] اندک [illegible]

تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر در میان دوآب و آنچه خود از شاه بلند اق

تنخواه او بود و بجهت او روان لشکر آوردن سر و گرفتن سرافراز اولدن شدید

حکم فرموده بود چون صوبه مالوه و احمدآباد دکن بجاگیر او تنخواه شده از اینجا

تحویل قابلیت حضور قرار داده اراده آمدن حضور نکند و بندها که در سیاق دکن همرا

زهدی روانه حضور سازد و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در یکدروز کرد

از اینسند مرحمت شاه بلند اقبال را نورجهان بیگم باراده ملک و مستقلی لوا

همراه اقدس حضرت خلافت مرتبت از رهی و هم و تحیر شد بیچاره چون نورجهان بیگم بتصورا

و دارکار و بار کار بر خواهش طبع خویش نهاده بغیر مقتضای قضای ماضی که در عهدهاست

منشور نفاذ آن بطغرای غرای منشیان دارالدنیا یفعل الله ما یشاء در رسیده و بر سخط

ناصی و پیر و لایکی تقدیر از خامه جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و بحکم ما یرید موسوم گردید

این هنگام را غنیمت دانسته خواست که سلطان شهریار کهین فرزند حضرت خلافت مرتبت را

نامزد سلطنت نماید و با وجود چنین سعادتمندی که برسائی استحقاق و خلافت

لی الاطلاق ربا لدید دل آرای او حسان و حیثیت آمده چنان ناقابلی را بر اورنگ

جاه و سریر خلافت جا دهد و بیان حقیقت این واقع از قرار واقع آنست که چون حکیم

ملیست که عنقریب جهانگیر جهانگشا بنابر اشتداد عارضه دیرینه اورنگ

انبانی را خیرباد وداع گفته و افسر سروری تارک والد حضرت شاه بلند اقبال

یت پذیرفته با وجود مسعود آنحضرت این اطلاق عنان تصرف در امور نخواهد

ارا معامله با شهریار راست شد چون دختری که از شیرافکن ترکمان داشت

لها در ازدواج او بوده بنابر این بسبب این نسبت ابا و موجب ازدیاد اعتبار و علت

سلط و اقتدار او خواهد شد لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده داشتند

ولت آنحضرت را فسخ عزیمت و سعی در تمهید قواعد

انکه بند متوجه شده واگشت و دویم از شهر رجب سال هفدهم جلوس همایون داخل

قلعه مذکور شد و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهمات دکن پرداخته

و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعذر است حسب الامر معلی

در اقامت بهند و دیده انجا توقف نموده که چون ایام بارش منقضی گردد توجه

الویه نصرت رایات اقبال به زوال بادشاهی رایات النصرت شود و چون آن مهم عمده ظفر

نسبت ایشان این کشور ممتنع است چه از ملتان تا قندهار از غربت مسعود گرده ا

و در مراحل آن سرزمین غله بحنیه خوراک کار روا ایشان نمیرسید جهان ارادة

این قسم لشکر کلان که بر ممالک شاه عباس بادشاهی شاهی مقابل دیده

که هرگز در اعصار گذشته و مرکز رومی و شده غلبه نموده به نیروی آن غالب تواند آمد

بنا بر این با چاره سرانجام اذوقه بانجام تمام چنانچه بایست و شاید باید نمود الحال حکم

آن مصلحت اندیش انشد که صوبه پنجاب و ملتان و کابل که بر سمت قندهار است بجاگیر

این جماعت عنایت شود تا آن علاوه سایر جز و ریاست این یورش

تا انجام پذیرد نموده و نیز خزانه بزرگ نیز که لشکر از بیم عظیم و فاکند

سرانجام باید فرمود و بمقتضای انکه لشکر از شرور و حقایق بیم و امید در رحم

کمال می باید باجمع برو فوق دلخواه پیش رود و اکثر سرکشی و افزایش مناصب

و مراتب دلخواه و تغیر و جاگیر کوتکیان این لشکر بقبضه اقتدار و اختیار این

دولت خواه مربوط گردد و بصلاح دولت ابد مقتضای وقت است مینماید

چون مضمون عرضداشت برای انور پرتو وضوح گسترده و نور جهان بیگم از حقیقت

مطلب آگاهی یافته هر یک ازین ملتمسات را در وقتی که خواست بعرض اقدس

مبالغه در باب صدور این امور نتیجه این جرءه بکار او

با مزاج اقدس آنحضرت شده بسیار ازها در آمده و

درین ایام نامه محبت جمیله گرامی آن فرزند سعادتمند والحمد لله خاطر از رو

دکن ورود انوار حسیت گزار گردیده باشی با مونس ایام دولت بر دست

نامه آن قرة العین اعیان خلافت نیز بدرم رسید الحال صلح و

از زبان بورلوجی و فیروز متوجه شدند و اما احمد شاه نو رسیده سلطنت گوی

در یکی ازین دو موضع بگذارند و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر در کشور

طوایست را اعتبار رکاب و حجت از ارتفاع بخشنده باشد بر کومکیان از همان راه

توجه معقد آرد و چون حقیقت معامله از نوار رسانه والد حضرت خلافت مرتبت

خاطر انور پرتو افکند و سبب [illegible] روانه شدن در روز شرف آفتاب

از اشرف ساعات [illegible] و از برهان پور [illegible] ماند و نهفت [illegible] بود

در بیست ششم فروردی ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبدالله و قاضی عبدالعزیز و [illegible]

با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین [illegible] احمد

بعقد بستنه افواج عادل خان و تعیین [illegible] بالدهات و دستور یافته بود

منقضی المرام و [illegible] چار لک روپیه نقد و صد [illegible] فیل از بابت پیشکش زمیندار

گویند [illegible] از روپیه و [illegible] زنجیر فیل از جانب [illegible] از سعادت [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] پیشکش [illegible] حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن

سرور بن العابدین را با جواب فرمان عالیشان دستور مراجعت [illegible]

مضمون [illegible] انکه چون [illegible] صاحب [illegible] اطاعت فرمان

[illegible] و پیوسته در حصول مراضی خاطر اقدس آنحضرت بقدر امکان

[illegible] سر انقیاد از فرموده والا پیچیده چنانچه [illegible] اشاره

[illegible] آن قلعه یافته از [illegible] سردار [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] الحال سر حسب الامر قضا شیم [illegible] فرمان [illegible]

و باجتماع لشکر پرداخته بخت سلطانی سرور را انجانب ساختند بعد ان ورود بوارد و در خانه
برهان پور از سر نو پرنور ابد لمس جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی را آیین
گیتی افروز انور اندوده و صفا آمود نموده از جلدی نقره و طلا و زر کشی سرا پرده
روز رنگین محفل بهشت آیین را رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بخش رنگین حجره
احمر گردانیدند در آمد و قدوم مبارک و طلوع طلیعه شاه نوروز بمبارکباد
فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت از نوروز شاه بلند اقبال و هنگامه جشن خرم
و درین جشن پرداخت و درین ایام که برهان پور از پرتو اقامت موکب مسعود
با همه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود و کنکاش نوع عالی الصوت
و ارار الجلد فتنه بجهت انصرام اراده مرقوم و سرانجام اسباب جنگ در میان
خبر درین اثنا زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه
آمده فرمان عالیشان باین مضمون رسانیده که شاه عباس دارای ایران
درین اوان با لشکران سنگین با سنگ ها تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره
احاطه آن بارو افشرده و مدتی متمادی با اقامت مراسم نقب و دایره محاصره
اشتغال نموده روزگار را بمعرکه جدال و قتال از دور ام صرف آن اشتعال الذات
تا آنکه کار بر متحصنان بغایت تنگ شده معاملهم دشوار گرایید و بر بنیاد جنگ
مسافت یک جهتی و یکدلی و وفا و صدق نیت و اتحاد از دیرباز میان این خانواده
علیه و سلسله صفویه استحکام داشت عبدالعزیز خان نقشبندی که حراست
این حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود و تکیه بر بیعت نموده و از جانب
شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و ذخیره و باروت و سایر سرانجامات
قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود و لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسکر و قلت
ذخیره و نرسیدن کومک از بهکر دور راه قلعه را ناچار سپرد

نمی زراه رسوه ستایی نشوند که بوسیله زر مال سرآوری رجهند لکار فرمان اعلا

سعوف منتقدی قیدهای لشکر رفته رفته لکاب کداری سرکاریها و صاحب

صوبکی و ـیت تا بلوریت استقلال برافراشتند و از نیخت سفالسه طلعی مه

دولت رسیده ظلهای کشا در مقابل این احوال نظام عالم زاده با فتنه ایمنی بر شاد

بد اقبال نعابیت کرائی نموده طبیعت الوالاکهرر انمایه لسلطا تیم که باخست

صاد نطام عالم و سورش او صایح و احوال دار الخلافه ادم بور بر نیافته

ونیم هم بجمعی اخوان حسر که بمرحولیش راحجری مبکرفتند و از خود صاحبی برگرفته

نوراز در حساب برگزیدگان عنایت خانه بر روز و کار حسیر و بدهجفعی

شهریار که هموار بشکم همت بر شتر ذات کار را و معروف دارشه مهجور است

هر کیف که میسر آیند تا مرد مرتبه هلدوفت کرده و مجدده ملاحظه کوفت الحضرت در بوله

از سرت ضیق النفس و قت تنگی کشیده احتما و دیربا بندیکه زندیکا الحضرت ماند بود

ملاحظه بند شده ارزده نمودند که حبش از انکه بعالم بقا شتافته و در منزل قدسیان

مقام گزینند بجفن صلاح وقت تا عاریا خود جهت قرار دادند که بحسب سرانجام

عالمدین و دولت باختیار خود گرفته با احوال رسته سپاهی که ایشان

بدر مرتبه سپاه و کنج تلها باسبان دار بنوا حیر بردارند و با اختیار رعوطه از قبقه

از بیرون رفته و گرفته چه ایران مرتفع نگشته خاطر از موافقت ایمان

جمع ساخته و عاقبه فسادی که از دور حیله دولت محکم است رفع

بعضی از ارباب ایعاق را زندانی و برخی را بجانب نسا زنند و برهن

باشند خانی بکار برد و بیرون شهریار یار ربایدار نگشته و بر اساس معامله و

ساقیه ساخته ان و معدوم باز مره را با انتسابی از میان بر داشته

سرانجام معامله است رزم برو و ارزند لاجرم محفل کنکاش دارد

عالم شهود را بروز رخش مجمل صورت شیران ملک و ملت بر وفق معتقدان مصلحت وقت
و ناگزیر کار استقلال مطلق بسرکاران دولت خداوندی و شهود اینها روز بکار میدادند
لاجرم بتجویز صوابدید گوناگون دین و دولت سلطان شهریار که جهانگیر بادشاه
در عالم بیخبری شهرت شاه بلند اقبال احراز نموده بود بتاریخ سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی
سنه ۴۱ انقلاب حلقه از مطموره زندان تفرقه خانه عالم خاک روانه ساحت
وبجهت رفع کلفت گوناگون مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت
تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت بکر گوناگون و ورود جوانان از میان
شهر بهای گذرانیده شب جار نشسته در علاقه گنج مدفون گردانیدند از حسرت این
این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته بر بیکسی بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر
بدرد و تمام گریستند و استماع خبر این سانحه غم اندوز چه قدر شور و شکیب کرد از
اهل شهر و بلد که وارد آنجا مدتها راحت را از رخت فراغ خاطر بیرون
در شست و با آن مرحوم در آن شهر مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت
مرقدان سلطان مغفور شتافته بعد از نقل نعش ازان مکان با لها اباد در
هر منزل بدستور شهر صورت نمود از ساخته سالها در هر پنجشنبه مردم
اطراف و جوانب فراهم آمده اکثر در آن مواضع شب میگذرانیدند حاصل
مطلب از گذرانیدن سلطان خسروانی بود که چون حضرت خلافت مرتبت
در انجام کار و فرجام روزگار چه از غلبه اعراض امراض مزمنه و چه
از التفات تناول مسکرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقا بسر انجام مهام سلطنت
نمی پرداختند و مدار رسیدگی مهمات ملکی و مالی این دولت کده بدبنیاد و
وابستگان نورجهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بتجویز خاطر خواه او بود
منسوبان قطعا ملاحظه دوربینی و عاقبت اندیشی بنظر در نیاورده

بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و درین مرتبه هم دو لک روپیه با فضل خان نگا

نمود و قاضی عبدالعزیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب

بر سبیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته متوجه آستان بوسی شد و همچنین و

منزوراسی هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان

عربی اصیل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد و شاه

بلند اقبال فتحنامه که مشتمل بر فتوحات عظیمه و مناهج بفرستند تا سلسلهٔ والای

نامی و عالی نواز بود و عنوان کارنامهٔ ملوک زمان استقبال را شایان باشد

مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص الحضرت که اکنون بخطاب وزیرخانی

و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز است بخدمت حضرت خلد مرتبت

فرستادند چون این خبر این فتح مبین بدان حضرت رسید بسیار از جا

در آمده لوازم شادی و مبارکباد بجا آوردند از روی مرحمت عنایت نامه

نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استحسان و تحسین بسیار و شاباش

و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند از سوانح ایام الورودی ترکمانان

حسب الامر عالی از برهانپور بجهت شکار فیل بوار و سلطانپور رفته بود

ستاو پنج زنجیر فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شاه که در قید حیات

مانده بود بنظر انور در آمد از سوانح عمده درین سال قضیهٔ مرضیهٔ شاهزاده

میدبخش است که در روز سه شنبه اول ربیع الثانی سنه ۱۰۳۰ رو نموده انتقال

نهال سرابوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت

در کمره که در ظاهر برهانپور در رفع است مرقد منور آن والا گوهر مقرر شد

آن خطهٔ پاک رهین انتساب آبروی عالم خاک گردید چون نزد سلاطین

از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث شورش عالم است

راکه تبار شمع افروز شبستان خلافت کبری بد کوکب نور افزای برج سلطنت
عظمی شده ثریا بانو بیگم نامیدند و پرتو این تسمیه اسم بود که از جمله اسامی و
نامی گشت محال به نیروی دولت روز افزون پادشاهی محال دکن با توابع در تحت
تصرف اولیای دولت در آمد و نهایات جابجا به اقبال و خاطر مشغوف قرار
پذیر گشته و جاگیرداران محال محال معهوده را که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود تصرف
نمودند و بنا بر التماس عنبر مقرر فرموده بودند که مبلغ پنجاه لک روپیه نقد و جنس واز آن
ملک ادای آن بر ذمت التزام گرفته‌اند بموجب تفصیل نقد و جنس ارسال
نمایند عادل خان بیست لک روپیه نظام الملک دوازده لک روپیه قطب الملک
هژده لک روپیه بجهت تحصیل مبالغ مذکور حکیم عبد الله بنزد عادل خان
و کمال رسل را و برای احضار پیشکش نظام الملک عنبر و قاضی عبد العزیز را بجهت قطب الملک
نامزد فرمودند و در این هنگام با فوج عظیم از بندگان معین شد تا از زمینداران گوندوانه
پیشکشهای کلی گرفته روانه درگاه گردد و چون عادل خان تسلط و تطاول عنبر
بر خود یافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکوره تعلل و تهاون ورزیده بتوقع الوقت
میگذرانید افضل خان را که سابقا از سابق با عادل خان در نسبت مقرر فرمودند
چون متوجه بیجاپور شده از راه بیشتر بمصالح ملوک اغراض و گران خواب بیجا سالی نه
چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز و از زمان مدت کوتاه بریده بعادلخان
پیوست و مقدمات مذکوره که صلاح دو جهانی در قبول آن بود حکیمانه لباسی
او ساخته از روی تهدید کینه اسر احکام فرموده زار از سر دل و جان بقبول
تلقی نموده و بسیج بات پیشکش نمود و عهد نمودند که مدت پیشکش زر و عمارت
از بابت بیست لک روپیه نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس
فیلان کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبد الله

ارسال

... مشهور که کشورستانی مرزبان و بیرگاه لشکر و ا

باشد بلدر شست و قلعه احمدنگر خود و در سر حد واقع شده از وسط ولایت

بوده بنابر آن اولیای دولت در سر زمینی که بسته بوده اینطرف ترسد واقع ا

رهروفانه کهرکت تور قلعه سنگین اساس و در کمال رفعت و حصانت بنا نها

برشتا تحصین حصن را باستحکام تمام صورت اتمام دادند و بنا بر مقتضای و

ظفرنگر موسوم ساخت حسب الامر عالی امرای عظام با افواج قاهره در مواضع مؤکد

و بنابر دستور کنوراتبند بندوار اسدخان و راو کرماجیت با ... سه هزار سوار

ظفرنگر و عبدالله خان بهر مقام آره نشین کرده اینطرف ظفرنگر در قصبه جواله ا

بر نوع سپاه و کروه داره بسردارخان برادر خان جوکرزدر دیولگام نزدیک

روهنکهیر و جنجرخان با سه هزار سوار و در سر یعقوب خان بخشی در موضع بتی اج و ا

اوام و بحره و کشنان و در ما تور و از سر بالاپور تا دیولگام جابجا تهانجات قرار داده

راه گیرا از هر جهت و جانب بر مخالفان فارغ ساختند

و فرخنده اختر برج ... در مولد که بامداد فرخ روز افزون به پرتو امید ...

فیض در دمیدن و نسیم اقبال ابدمقرون از مهب عنایت ایزدی وزیدن و موسم عالم

... رسیدن بود فرخنده کوکب زهره طلوع سپیده صبح با شکفته رویی

سیارهٔ صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته

فروغ بر ارکستان عصمت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی افکند و نهال بخت همایون

آن علیا حضرت شکوفهٔ مقصود شکفتن و بر آورده و چمن سرای آن خدیو

ریاض ... بستان ارم ساخت و این مولود سعادت بنیاد بعد از سپری شدن

شش ساعت نجومی و سیزده پل از شب بیست و یکم خورداد سال پانزدهم

و پس ... مطابق بیستم رجب سنه ۳۰ اتفاق افتاد و ان بیگم صغری

بعد از شدت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرحمت
و تحریک بنا بران درخواست ایشان بشرف قبول یافت و با استماع این چون خاطر
ملکوت ناظر بکلی به احوال حضرت خلافت مرتبت نیز متعلق بود و چون نحو استبداد
عارضه ضیق النفس که از دیرگاه باز طاری مزاج عالی آنحضرت شده بود و شدید النفس
نفس بنفس خبر متواتر و متواتر میرسید لاجرم این نگرانی خاطر از همه بالاتر بود و علاوه موجبات
پذیرش ملتمسات او گشته امان دهی و جان او و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند
و معامله صلح با این صفت قرار گرفته الحال سایر ترکات شاهی که از عهد حضرت عرش آشیانی
تا مبادی جلوس حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاوید قرار بود و ثانیا
در ضمن مصالحه بار دیگر بحسب رسید از اشتراک تعلق بسرکار پادشاهی تعلق باز یافته
و تعلق بدیگر گشته خود نیز در بعضی از قرای در موضع بود ملک در اشتند بتصرف درآمد حکام آن
و هند چنانچه از جمیع محال سرحد موازی چهار ده کرور دام جمع سی و چهار لک روپیه حاصل
وارد و وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف وا مانده بود دست
باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید و دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل
پیشکش و چار ساله خراجات بجهة او که از خود و نظام الملک و عادل خان و قطب الملک
سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد و بالجمله چون عنبر حقیقت مدعا تا
امر کما ینبغی آگاهی یافت در قبول آن بهیچ بجانی منت وا گشته از اطاعت فرمان
جهان مطاع سر نیافت و فی الحال در پی سرانجام شرایط نیز در رفته شد محصل
قطب الملک نیز بعهده حفظ گرفت و در باب پیشکش عادل خان التماس نمود در
فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیل ارسال نمود و بندهای
پادشاهی چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند
خاطر جمع مواد جمهور ساخته بعنان فتح و ظفر با سایر عساکر نصرت پیوسته

[illegible]

گرامند از خود و با سایر بنیادداران و کمی سرانجام نمایند و سال بسال در حضور جهان و
قدرت شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد و دراجه بعد از استماع گفت
چرا که غیر از نزول بر سر راستی و درستی است و از راه و تنبیه که نکوهیده شیمه نکوهیده
ترهاتی است در بنیاد مرده از قرار واقع در مقام عذرخواهی است سایر مستدعیات
او حسب الامر دولت خواهان مبذول فرماید و نیز او بنا بر شفاعت عفو جنایت نحس
عصیان بخت شاهنشاه کشورگشا در مقام قبول موصول خواهد شد و علامت صدق قول
او که ظهور می‌یابد چه بالفعل فرستاده از راه جانظم احمد بیگ بازوار دو بگان جمع
و رسول در سبیل ایصال خزانه شایان مرور یابد قشلوه ارسال مرود و مطلقا زر جنس
رسانده بدرگاه معلی کرده صورت نه بنده و بنده های دولت خواه حقیقت را
بدرگاه گیتی پناه معروض و رشته ایلچی راه وسیله در حضور سایر ملتمسات او
خواهند ساخت و کلام غیر این مطلب را از فدا خور سینه به امتناع للعقل مبادرت
جستند و حقیقت به عرض نوشته فرستادند او نیز و وقوف مقام بتصدیق قول گفته
و نیز رفته حوالی آمده بود توقف مردم همه در ارزو و در قلعه حرامید چون از ایلچی تکلیف
[illegible] ها رعد و خاطر اولیای دولت ارضا جسته اطمینان یافت مبلغ
یک لک روپیه با برار لعنکی بحجته در وجه قلعه و نگاهبانی آن فرستادند و چون فرستادگان
خزانه بجماعت رسانیده مراجعت نمودند حقیقت ایلچی و سایر ملتمسات عرض را
در طی عریضه ارسال بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضه داشت از آنجا
که شیوه عفو جرایم و جنایات و درگذشت زلات و تقصیرات مقتضای
ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سرشت آنحضرت است و نیز عطای
[illegible] عامه مسلمانان ستر بجا و عفو گناه واجب حسب الحکم مروت و فتوت فی حق اللازم

و از اینجا که رو فرسوده نکبت معاینه نموده لاجرم از مبارزت بجبروت و انحراف رو تافته

به پیشگاه درست اطاعت آمده و با وجود اینقدر جرم بالوده های طغیان و ازینگونه

روسیاهی عصیان با جمیع انواع جرأت و جسارت که هر یک از دیگری برتر

بیش و بیش بود بابر بذل عفو که در حین استیلا و استقلال و قدرت اقتدار

روداده بود نظر بخشش بی پایان آنحضرت را راه طلب امان و روی شفاعت

یافته از در ندامت و خجالت در آمد و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم

طاعت و اعتذار خواه تقصیرات گذشته نمود و بنابر مقتضای این عزیمت صیانت

چندی از مردم معامله فهم کاردان را بدرگاه بجا جنبت که هنوز رایات دولت خداداد

در ساحت توقف ورزند فرستاده بنا نهادن عجز و اظهار رقت امور داد و خلاص

مطلب آنکه چون در آن مرتبه که حضرت شاه بلند اقبال بمنصوب کوچ فرموده بودند

و از پرتو چهره گشایی آیات حضرت شاهی فتح رخساره نمود و در عالم شهود

برافروخته مقصود بر وفق مدعا بهواخواهان رو نموده عادل خانی متعهد ادای وظایف

خصوصیت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در باب سرانجام پیشکش شد و آنحضرت

بر عهد او اعتماد فرموده حیله پرداز نهاد و در وجه مصلحت امیر از والا رست

انگاشتند و لکن بهر داشت سررشته پیمان کرده و کفر بله اعتبار را در ابراز نمود

وجود با گسستگی اینقدر پایه پیوند رشته از روی زیاده سر بهار و کم فرصتی که دوقت

یافت می بست عصیان تحریک سلسله طغیان نمود اگر درین نوبت هم عفو جرائم

تقصیرات این بنده گشیده انداز بسر بنوامیه بندگی این قدم صدق

نیت قدم از خلوص طویت سر بر نداده عبودیت رفت نیز ز... با عطار

نجات که عبارت از عهده نامه باشد خط امان از طرف عصیان

پیر عالم افتد هر اینه و بهر عهد و پیمان را با ایمان موکد میسازد که دیگر از آن

ارخا

یافته در مقام جایزه که در این امر بهره برکه کارگری تیغ میرزا بیگ علی بیگ با برادرش نامبرده

جا و دو [illegible] زرا با هشت هزار سوار بکومک محمد تقی رسیده جا و دو برادر همراه ایل او را

گوشمالی سزا داده و اراده همه را آواره نا دیه او بار و شکسته و دشت هر بیت قرار

جانخبه حقیقت را عرضه داشت نمود [illegible] المیحان عمیر در طلب شاه [illegible] الملیار مرام

[illegible] الحاریت فی فوسل ابر [illegible] کنا امر [illegible] والد حضرت شاه [illegible] اقبال

[illegible] هست کش یکجا ولیت تسلیم تحفال [illegible] اولیای دولت

دولت [illegible] اقبال خدیو سزاوار شاهی بوده که مصداق ظل اللهی بوده باطن

بکروانداز حیف و رق بظاهر بود و مظهر لطف حق بدالسان بنهد بر مدار امراد

ترالجی عفوش بود خوشگوار ما حصل این مقدمه مطابق احوال والد حضرت شاه بلند

اقبال است که در هیچ صورتی از ملاحظه ایمنی غافل نمی‌شد و همواره در حالت ظفر

و نصرت که کمال اقتدار و قدرت ایمن ایست منظور داشته عموم مجرمان را منظر انتقام

می‌پنداری استحقاق [illegible] الله الطلاق [illegible] سعادت یار کامکار دارد که چون

نصرت و فیروزی روزی روزگار برکت بسیاری کرد و از در انتقام درنیاید و سزاوار

جریان بروری باد شاهی اند دولت مند اقبال مند باشد که جواب را بعداد دولت

ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان قادر گردد دولت قاهره و شفقتی

قلب یکسنه توزیب و تیر افروزی نماید چنانچه بکرار [illegible] در مجاری احوال آنحضرت مشاهده

شده که نسبت بعامه عالمیان خاصه و کهنان بعمدی ارزند از جمله در این صورت

حرچی نی عنبر تیره روز شاه اندیش دید که بکجاره بمایه روز را فزون و کامکار بخت

همایون [illegible] با بخت و فیروزی بایان صورت بسته بود [illegible] نصرت بی‌پایان

حقیقی روزگار دولت پایدار گردید و از روزگار [illegible] نقشبندی به کار [illegible]

را صدمت اقبال دنیاداران دگر [illegible] چون ظاهر و باطن تیره [illegible] فتح [illegible]

کوکب اقبال بوده از روز افزون رسنده بخت راجه بکرماجیت بنابر مقتضای جلادت
و دلیری با چندی از کسان کار بر بستم همراه او بر بنگاهان بیحسته پیش روی ایشان رفت
و با مجاهدان عسکر جاه و جلادت العقول با شد الهی بر ایشان تاخت و کارو سنبعه
که الفا نامه رستم و دستان کار در سند اوست که رنگال کشوده بظهور آورد و تعاقب
آن گروه جراءت کیش که از پیش بر رو رفته بود جمعیت کاشته بدنبال آن مدبران را بر نگاه
ایشان از دست بگذاشت و در بیخ فتح نمایان اکثر جا پایان بار بردار از روی
ایشان از قبیل ... شتر و گاو فتوح غنیمت شد و توزیر نصرت شعار موکب ظفر آثار
بقصد مراجعت افراشته شد با رفوح تازه نور و از فتح الفانی بنابر رسم معهود
دکن از جانب ... خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهاد و بهرام
بخشی که با هزار سوار همراه فوج خواجه بعهده او بود همراه خان سپار خانی
ترکمانی و چندی دیگر از بهادران جان نثار روبروی آن مدبران شدند و سزای
نداندیشان را در کنار روزگار گذاشته بکمتر وقتی آن کم فرصتان از پیش برداشته شدند
در اینحال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک
کروه تعاقب نمودند و گروهی انبوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند
رسانیدند و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران جنیع
کارساز این دست بستن نصرت نهایان تازه و فتوحات بی اندازه روزی
روزگار اولیای دولت بیدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت وقایع را
از قرار واقع بر اخلاص عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند و محمد خان
نیازی و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پایین گهات نامزد شده بودند
بموازات رفت اعمال ایلچپور ... سیالدر گهات ... برده سر تا سر مهمات ... بعد
ستدعا صورت بست عنبر مجبور سنبلان ابجر از جا در آمده بید ...

دارا و غیره که احاطه قلعه نموده بود دل ریخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گذرانیدند
چون افواج منصور ظفر موکبی بتن رسیده بر ساحل پال گنگه منزل گزید خبر
آمدن افواج غنیم از نواحی سونسان ظاهر شد لاجرم ترتیب افواج بر وجه
بنابر ملاحظه مقتضای حزم و احتیاط که عمده‌ترین ارکان سرداریست از هر فوجی
هزار سوار جدا جدا ساخته برای محافظت اردوی همایون گذاشتند و روز یکشنبه
سیوم خورداد به قلاوزی اقبال خداداد و زور همت بلند نهمت بدفع اعدای
دولت نهاده بعد از طی دو کروه دیدند که دکنیان قرار مقابله موکب اقبال داده
افواج نامحصور جدا جدا و بخش نموده مستعد مقاومت ایستاده‌اند سرداران
نیز جیش سعادت را دو گروه ساخته و از راست جانب و راجه بهیم بمواجهه فوج یاقوت خان
و مردم عادل خان که نزدیک یازده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند و باقی
سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند و چون داراب با غنیم روبرو کارزار
مقابله بمقابله کشید و از طرفین مراسم جلادت و ظهور نمایان یافت مخالفان
با وجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت خویشتن‌داری نموده از راه
تهور در آمدند با وجود فرار پیکان و استقرار داده چندی پای ثبات استوار افشردند
و به آیین قرار داد حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار و گیر دادند و آن پایه
تمکین و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت
بی پا شدند و خیام بسیار از رخت و شتر و امثال اینها بدست ارباب
تاراج افتاد و چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت با جمعیت نمایان بیک
گوشه دویم بفوج داراب خان که قوی بود و دلاور خان و جادون رای
سرمایه غرور ولی آن فرومایگان دون پایه بود و سرمایه ایشان پیشتر از
رسیدن ایشان گشته منهزم و گروه گروه راه طی نموده بودند که خیل اولیای استقبال

بعهده او بود تاخت آورده بودند و راجه بهادر اقوال ایشان پرداخته در مناسب
ظهور غلبه او و ادراک خالات دهرم رخ رینگه لولو سندیله از جانب دست چپ
و رزم با هم از جانب دست راست تلنگی که رسیده لشکر غنیم حمله آوردند و همگنان را
چون بدین شیوه ایشان بر ایشان و با اسپان ساخته جمعی را قتل و برخی را دستگیر
مجاورت نمودند بنا بر آنکه مخذولین تعاقب اندیشان الی سرا جوزا دیگر وجوه
تاب مقابله با موکب اقبال نداشتند ناچار یکباره کناره برگزیده از مقاومت
تقاعد ورزیدند و چون نظام الملک و سپاه قلعه دولت آباد زده بودند و آن
مکان مصلحت وقت اقتضا محاصره قلعه نمیکرد لاجرم صواب دید رای ملکی خیر اندیشان
دولت بر تقریر یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعدا ر دولت
تاخت و تاراج در رانند و بنا بر آنکه فوجی از مخذولان مدتها به محاصره قلعه
احمدنگر مشتغل اند نشسته و خنجر از عمده های دولت که اکنون به سپه دار قلعه
محافظت و اقامت لشکر اسباب قلعه و ارباب اشتباه تمام قیام نموده توقف
و در این اوقات عسرت و نایابی آذوقه کار بر وی تنگ کشیده ناچار این اندیشه
بخاطر راه داده اند که نخست با احمدنگر شتافته و خنجر خان و سایر بندهای پادشاهی را
از مضیق محاصره نجات بخشیده و تبارک نشانان علاقه تعهد خویش ساحة
قلعه و ار نموده آنگاه بتاخت و غارت سر تا سر ولایت اهل خلاف
خصوص سرزمین ناسک و سنگمنیر که معمور ترین پرگنات آن اطراف است
پردازند و از این راه و طرق دیگر بهر حیله که رو دهد رخنه ضعف و دهشت ایشان
افزا نموده یکبارگی غنیم هیچ برکنده از اصل مستاصل سازند و
روز شنبه ۲۹ اردیبهشت متوجه سمت آن سرزمین شدند و چون خنجر خان
آگاهی یافت قوی دل گشته باستقلال تمام از قلعه برآمده

والاو

چون ماهچه لوای نصرت والای عسکر منصور موضع حکل بتانه که در چهار کروهی که
واقع است پرتو ورود مسعود افکند افواج غنیم سیاه گلیم بار دیگر برگشته قتال
آغاز نهاده آهنگ مقابله با اولیای دولت قاهره و بد فیروز نموده بی دریک
هنگام درآویخته و دیگر باره آمیختند ولیکن از دار و گیر گرفتار بیرکه از هر طرف روی نمود
بدستور معهود تاب نیاورده چون پس برگشته راه فرار پیش گرفتند و افواج جنود اقبال
همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهرکی که مقام جای غنیمان بود ایشان را تعاقب نمودند
ان جنود و عسکر تیره روزگار پیش از وصول موکب نصرت شعار بیکر و راه هجوم
خیل رعب که لشکر آسمانیست شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل و عیال او را با فوج
بقلعه دولت آباد فرستاده بود و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز
داشته چون در آباد و هزار سوار کار آزموده بدولت آباد فرستاده
و در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفیع سر بفلک برآورده واقع است نشسته
و پشت بکوه باز داده غافل از اینکه اگر مثل چون آب و آتش در رهگذار
سنگ روی میان کنند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای
دولت برق صولت آن را خوار و زار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره
الم عمر دو تنبیه در هوای فنا در هم و مانند قطره شبنم بر خاک
هلاک جاوید ان المحله فرار نموده بدار البوار نیست شتافتند و از دودکشیان کوه
سه روز در کهرکی رحل اقامت افکنده سر تا سر المعموره احداث کرده عنبر که
در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته سوخته و ویران ساختند
و روز بیست و ششم ملکزاده از کهرکی گذشته منزل گزیدند و روز دیگر از
موضع کوه کروهی که سه کروه راه طی نمودند افواج غنیم لشکر سوار با فوج جات
تورک سالت برفوج راه بکرباچیت در آن روز چند اولیای عسکر منصور

چون شهادت سرخود سعادت اندوخت و سید مظفر بار به کم اکنه بادلی
بسنده بنصیب نصیب بهرام بتعیت نهر سنوار و بخطاب خالجهانی سرفراز است به زرو زر
چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد و در بیرون سید جلال و شکرالله و بازید
بشهادت رسیدند در طی این حال که راجه بکرماجیت بمعاقب بهراول خصم از سعادت
یاقوت حبشی که سردار قول غنیم بود وقت یافته با آن فوج عقب را با جمال و اثقال
از دو در رسانیده و چون از دور از ناهمواری زمین و کثرت اهل اردو و دواب
و در مواضع اعراق با بغداد و کشیده بر فوج جنداول ز انا بابت شاهی میسر مدد سرعت
عظیم باهل اردو رسیده و اکثر اسباب مردم بتاراج رفت و چون الله اعلم
از دست انداز یاقوت خبر یافته بسبب جلوی در دشت ببود رسید
در یک باغ فوج جو در ان ساخته عرصه کارزار از کارستان حیات
در غایت کوشش نمایان مردانه که از طرفین روی نموده بیش از آنکه شاهد
فتح چهره اقبال برافروزد چندین مردم مردانه روشناس مثل صادق
ها و برو چند الکریم بیگ ولد ایبک خواجه ظاهر و باقی بیگ و چندی دیگر از بار
ها و ران عمده مراعات فایق جلال بیگی کوشیده بدریافت درجه
شهادت رسیدند و درین در و ستیاری که آخر کار صبح عالی
دولت ابد قرین در دست نشین اقبال فیروز در خان جنی نامعهد بن
از دو عالیکهان دیگر در عرصه دعا نقد جان در باخته بالجمله از دو روز
به افواج موکب والا در بار کیابت دانا رفعت و اقبال همراه خسند
بسته فیکم از دو بیست ماه که کشش کرده با یکدیگر بنیم نظام الملک
جمعیت سراوق نصرت شد اکثر روز با مقابله سپاه اقبال با تحمل العال
ابد پیوند افتاده همه جا فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت

پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده بیست کروه مسافت قطع نمودند
و روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند بموجب نوشته سرلشکری آمود
عنبر سایر مقهوران از دو بجلد و شور در آمده بعزیمت ناصواب و عصیان کیشی
ادبار رو بروی موکب اقبال شدند قضا را هراول ایشان که وجود بد بود جاه و ارا
دارو راجی رای و سانبوی سنا نر و کهلوی مطرود و دلاور خان و بحالی
چو مردم کار طلب غنیم بودند دستبردها در نشست هراول فوج را یکبار جنبت
برخوردند و چون این تیغ و ظفر که از بهر حضور منتسبان سلسله علیه علویه میل سید جلال
ز سید علی و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات بارهه دلیر و چند دیگر در نشست او و احترام
دکنی سر در پیش فوج بود بمثابت شیر از جا در آمده بر ایشان حمله آور شدند و
نیز با مردم تازه زور جو درار رسانیده یکبار زرار ور آمدند و مدتی از طرفین
جنگ برار و بود و در آخر امر نیروی اقبال آسمانی و تقویت تاییدات ربانی باعث
ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن
هستی ایشان زد چنانچه بسکه را که کینان حیله گر روباه باز را انحصار
توپ ایشان اسیر شده بودند و به نیروی دستیاری او با شیران مرد افکن
دلیران صف شکن سر پنجه جلادت دستیاری نموده با چند تن بر
شد و از جمله جهد اقبال سید نجابت علی محمد بارهه اظهار صحبت نموده آثار نجابت
و شهامت هاشمی بر روی کار آورده و چند تن از یکه تازان دکن را در حمله
نخستین سر انداخته بر خاک هلاک انداخت آنگاه از ایشان زخمهای
زخم کاری که بر روی او رسیده بود جهد تا بر مجد سیادت خود گذاشته
جان آبرو در پدر یافت و رتبه شهادت یافت و حمید خان برادر فرهاد خان
جمعی که در جهد و ثبات زیگی و ارغ بندگی آنحضرت را غره باصیه بیخبندی بموضع ارتکلونه

سپاه بیدر و بیرون غنیم شد یکبار بارگیها الکهنه بجزره حبشی وغیره و بیتی درآمدند در بهانـ ت
راه جستیم از مقتضای حال و مصلحت وقت پوشیده ممالک حفظ و دوربینی با برایشان
تاخت و راه بیم تیرکه درینوقت بارک جود رانند و تدبیر نماینده بود و علوا نیز بحمله
درآمده برابر موافقت نمود باتفاق یکدیگر ایشان را از پس برداشته فوج
عقب هاست مخالفان بود زدند و بکثرت فرحتی آن کم فرصتان زیاده سر راحیله
با و بیجا ساختند و درینوقت که دارالجان سر بیدع ایشان نمود مقابله
بود و بقوچی پانزده روز که از عقب ها جران درآمده بود و بیدر جوزده جود را
برایشان زده بازدک زده و جوزوی چون نیروی آسمانی با در افتاده
تقویت بازوی سران بجه دران رتاسد ربانی دست هم داد از
روغنیم بایکم آوتلاوه شکست ورت جود و دوست از رستر آویز
با زور نشسته از زیر تیغ رو بگریز نهاد و دارای خان بانگ کرده تعقب
همگنان تاخته قریب دو صد کس را بتیغ بیدریغ گذرانید و مظفر و منصور
معاودت نمود و بعسکر اقبال پیوست و روز پنجشنبه دهم اردیبهشت
ماه مطلقا از ایشان اثری ظاهر نشد و روز دیگر که موکب سعادت شکوه
رو بعسکر و رود اقبال نمود درین روز مخالفان دو بجانب [illegible] ی از راه
گهاتی رو بعسکر و گروهی از کریوه کوهلی گریزان گشته رو ببالاگهات
نهادند و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پایین عقبه کوهلی
که از کریوه رو هنگام آن لداز برابر است منزل کردند و روز دیگر ببالاگهات
برآمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز بر [illegible] توقف نمودند
درینوقت محمد تقی با هزار سوار بولایت برار و محمد خان بنیارت [illegible]
محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند و در [illegible]

باز

آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که بر سم تعاقب شتافته کروها در دنبال
ایشان تاخته بودند خود را به آب عادل آباد زده و از میان ایشان آنچه جان
مفتی بدر بردند و دریای زخار گرداب و از ناپدید شدن آن جون رفتها طعمه
نهنگ شده سپیدکری جبین شکیر شدند و تمامی فیلها را زاسپ و شتر و حربی
و باقی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد و وزرای حقیقت
بمحض عون و صون الهی که لازمه اقبال پادشاهیست از حسب اقبال و ذی بتوسقه
از قلق و شجی بحث فی آیه جار جار بر درشت رحم نیس او که غازه تازه رونق
مردان و کلدسته و سازمر در ربکیست و رشته مقصود رسیدند یکی شهر بهادر
و در بیم ایها ور ردی بلد مقصود گوشه زرکان بالفعل از خطاب علیا شمت
کامرانی دارد و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد
کوچ کرده متوجه بلکا پور شد و چون افواج غنیم مالیده سر اپا نیافته در عرض راه
استیلا نمود ازشده در منزل بوقتی که دار ایجان و راجه بکر باجیت با اندک تابه
مردمی که عدد ایشان بسفیدتر نمیکشید از راه رسیده بودند و چنانچه
راه سردار سپت کو دار و معسکر اقبال برآمده افواج را جابجا قرار نزول
میداد ... السجان و ... خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته
با چهارده هزار سوار از یک جانب برآمدند و سه هزار سوار گزیده را رم دیده را از
خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستیاری
درآیند و در ... و چون آن نبرد ایشان که تا بان انداز و دراز کار اختیار
کارزار پیران نموده بودند نزدیک رسیده که هم تا بان انداز رسیده بودند راجه حوز
که با نیک ... ایشان از جا در آمد و از ... خان بمقام ممانعت در آمده
تا هنگام رسیدن ... و دران هنگام وقت در ترتیب جلوریزی بیرید و این توقف سرداران

صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند فوج سرداری داراب خان خلف خان خانان
دو فوج دیگر به اهتمام عبدالله خان و خواجه ابوالحسن به تسلیقی و فوج دیگر
براجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت الحضرت اختصاص و استسعاد تفویض
و سرداری کل به داراب خان باز گشت برای آنکه اجتماع لشکر ایشان در منزل او منعقد
گردد لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلی و جزوی باستصواب راجه
صواب آیین راجه بکرماجیت منوط باشد بالجمله شب یکشنبه ۲۵ جمادی الاول
سنه ۳۲ به هر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسپ و کمر و خنجر و شمشیر
مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند موکب سعادت حسب الحکم
تحرک بجهته ضرورتهای یورش در سواد شهر درنگ نموده روز جمعه چهارم
اردیبهشت از آب تپتی که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده در یک کروهی منزل
گزیدند روز شنبه هنگام طلیعه بامداد که راهی سمت مقصود گردیده یک کروه راه
قطع نموده بودند یاقوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک کروه
پیش آمده دلاوران نبردآزمای را استقبال نمود بهادران موکب اقبال
بمجرد مقابله بی محابا و دارا با که مانند شعله که بر قلب کاه زند خود را بر صف آن
سیاه بختان تیره رای زده تیغ آتش آمیغ از ایشان دریغ داشتند و چون
آتش ستیز و آویز بلندی گرای گشته یکی بر بالکی درآمد و اشتعال آن آتش
سرکشی به بخت و تر در گرفته بود و در خرمن جسم تیغ صفوف اشقیا بال ابتلا
دود از نهاد آن تیره روزگاران برآورد و جمعی بای خلیش را از هم افتاده
باهم یک سر از کناری بدر رفتند و چون به نیروی کارگذاری اقبال در صحرای بالاید درد
و خورد بار هزیمتی از افواج قاهره فوج رو بروی جلالت را بر دوانیده سر دنبال
آن گروه اثر نهاده بر اثر ایشان دست و دو را تا نان و ملک نسر ساختند چنانکه

آن

تمام عزیم را برجیرانیده العذر پس نشانند که از آب عادل آباد در گذرانید و خود درین
طرف آب اقامت نموده بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بعالدین کهایت
برآیند و چون خان عالی شان این معنی را که مشعر بر نهایت دولت خواهی بود
از ابتدای به پیشگاه رسانید و باقی امرا مثل سعید الله خان و خواجه ابوالحسن و داراب خان
نیز این کنکاش صواب انجام را که بظاهر صلاح وقت از سیمای آن چهره نمود در نفس الامر
خلاف رای دولت کارفرما بود پسندیده درین کار متفق الکلمه شدند و آن
حضرت جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنکاش و تدبیر
ها همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیرد و آنگاه
بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اتمام این مهم دشوار شده و بتجهیز
عساکر منصوره و تهیه لوازم یساق تا نهایت اهتمام بجا آورند که اوقات
فرخنده ساعات را صرف این معنی نموده بغیر از ادای واجبات و ارتکاب
قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاه بشریت از خورد و خواب بامری دیگر
نمی پرداختند چنانچه در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه
سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها بخلال جاگیرات در تحت توقف
و کمیابی نتیجه برآورد نموده بود درست ساختن استاد و وجوه مطالبات را
که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تنخواه داده تا فی الحال سند
تمام عسکر و بند تا معوقی در تهیه مایحتاج یساق نشود و در عرض اندک مدتی مبلغ
چند لک روپیه بکومکیان الصوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آماده کارزار
ساختند از انجمله هفت هزار سوار را و تحت بکمک رسیده تکرین از سرکار خاصه
باقی از بندهای پادشاهی بود بید الکفاة تورک ازین افواج قاهره توجه فرموده افواج
کی از هم منقسم ساختند و با هر سرداری شش هزار سوار تعین فرموده ترتیب

سرایات بشارت دولت یافته نمودند همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام
راهی شدند و بیست و سیوم فروردی ماه مذکور سرحد طاهر خطه برهانپور
را مرکز رایات اقبال و محور شوکت و جاه و جلال ساختند چون خانخانان
از مقدم فرخنده قدم آن حضرت خبردار گشته جان تازه و سرسبزی بی اندازه
یافت و رجال شهر را بجهتی از امرای عظام سپرده خود باستقبال جلیل
اقبال نمود و در همان ساعت سعود و ساعت سعادت ملازمت دریافت
حسب الامر آنحضرت بجهت محافظت شهر عنان معاودت بر تافت
و بعد از سه روز در یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ۳۲ بلده مذکور خطه برهانپور
را بمیمنت قدوم بهجت لزوم دار السرور و امن و امان ساختند سایر دولت
خواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطایا استدعا
مینمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت دعا و ثنا و کام و مقتضی المرام
گشتند چون افواج لشکر مخالف در هند دست که عرصه خالی دیده بمزاحمت و ممانعت
احدی بخاطر جمع ترکتاز دست درازی در آمده از هیچ چشم یاری ندیده بودند
بنابر کوتاه نظری و سوء حسابی در حین فرصت هم ترک بخود راه نداده هم چنان
پای ثبات بر قرار جاده استقرار افشرده از جا در نیامدند بنابرین
خانخانان که صوبه دار و ماهیت در آن ولایت بود باتفاق سایر
بندها بعرض مقدس رسانیدند که چون این مرتبه کثرت غنیم را غلبه و کثرت است
و درین موسم که هوا کمال شدت دارد و تردد در نهایت دشوار است
و اکثر مراکب موکب اقبال از تشنگی و خوراک کمی علف بمعرض تلف در آمده اند
با وجود اینمعنی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است بنابران ازین کار پیش نمی‌رود
دولت با وجود قلت عدد و بمیامن اقبال آنحضرت از روی جد و جهد

کار

سایر اولیای دولت ابد پیوند از امرا و منصبداران که بامر و همراهی موسوم
والدگشته اند حسب اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرای اقتضا کند و
توقف فرماید چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید و جمیع دولتخواهان
همراه نیز که ملازم رکاب سعادت بودند نیکخواه بظاهر همه ملهم اند رخصت
برطبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند از آنجا که نظرها
تائیدات الهی را منظور کار سازی عنایت الهی است نه بر کثرت اعوان
و انصار لاجرم دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف
فرمودند که بخشیان عظام توزک افواج منصوره نموده حسب الحکم کردند
آنگاه بکار فرمایی اقبال خداداد عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون
الهی نموده شب دوشنبه شانزدهم فروردی سنه ۱۶ جهانگیری موافق ۱۲
جمادی الثانیه از شهور سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار
سوار بادشاهی لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع
بخشیده در کنار آب نربده جشن شرف فضای فتح مآب آرایش پذیرفت
درین حال عبدالله خان فیروز جنگ حسب الحکم والد ماجد کومک اولیای دولت
از جهانگیر منقطع شده با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته ادراک
شرف آستانبوس انواع سعادت حاصل اندوخت و از آنحضرت بیم
درین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبدالله خان را با گروهی انبوه هراول
عسکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت برانغار و خواجه ابو الحسن جرانغار قرار داده
خود بالنفس نفیس با دل قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار
گرفتند و با این دستور افواج سپاه منصور را دستوری عبور از آب نربده و پس از
گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنا بر نوید دریافت مقصود که از بشارة

و چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیک و سایر بندهای بادشاهی
بشتاب تمام شبانه بایلغار مخفی روز شنبه بهنگام طلوع آفتاب در کنار دریا
بمحمد تقی بیوست و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند و آن جهالت
کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده بان اندازی در آویختند و چون
صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده
بی پا شدند و از هجوم سپاه رعیت بحولیتی از جا رفته رو براه فرار نهادند
و دلاوران لشکرشکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان را
از دست نداده تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند و در این مرتبه بسیاری
از مخذولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند و آن مخذولان
با نواحی برهانپور هیچ جا عنان باره او باز نکشیده ساحت عالم نوردیدند
و چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت شاه اقبال رسید روز شنبه
۲۷ ربیع الاخر سنه ۱۰۳۳ هجری رایات موکب والا سایه وصول مندو افکنده
امر بآذین محفل جشنی نوروزی و انجمنی شادی فتح و فیروزی نمودند و حسب الحکم
اقدس صحن خاص و عام دولتخانه مقدس روکش فلک اطلس گردیده
چندی بهنگامه عیش و عشرت گذشت مقارن این حال عرایض خانخانانی
و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه جمعیت
لشکر غنیم نزدیک بشصت هزار سوار جرار آماده پیکار است و در همه مرتبه دلیری
و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرات از اندازه حدود بیرون گذاشته
شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت احاطه نموده اند بنا بر آن
بامید کشایش مردی درگاه سعادت آمده روبروی غنیم شدن از حیطه خطر
حزم و احتیاط دور است الحال صلاح دولت معروض آنست که تا هنگام پیوستن

باتمام

میدارد ولیکن بنا بر کوتاه نظری چند از نسبت خطر تا آنجه بسرکار نیابند و گمان
عنایت پروردگاری نمیرسند و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم
آن میدانند در بصورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی یقین و
همراهان و بیهمتی هواخواهان ملاحظه آن نیست که اگر کومک دیرتر رسید
خدا نخواسته از ضعف عقول ایشان و قوه غلبه بداندیشان چشم زخمی روی
نماید و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت دو گهری
از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار جرار
از پرگنه دیپالپور رخصت فرمودند و همراه لشکر خواجه بهرم بیک میربخشی
که با هزار سوار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت و حکم شد
که ایشان بنا بر رسم منقلای بسرعت تمام شبگیر روانه مقصد شوند و چون خواجه
با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید محمد تقی و یوسف خان
از قرب وصول ایشان اطلاع یافته فی الحال با سایر بهادران از قلعه
فرود آمده به نیروی اقبال بی زوال و استظهار نزدیکی طلیعه موکب جاه
و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند و مخالفان
با وجود آنمایه با نصرت آشنائی و کومک جنود برنیابرده مخذول و مقهور رو
براه گریز نهادند و محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال
ایشان را گذاشتند و چون افواج غنیم بکنار نربده رسید از آب گذشتند
و فوجی دیگر از آن طایفه که بتعاقب جه از عقب رسیده بر این سوی آب فرود آمده
بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر بار اراده عبور نمودند محمد تقی مردانه در پیش
دریا قدم ثبات افشرده سینه سپر تیر و بندوق گرفت و به نیروی جد و جهد
روی آن تباه اندیشان تیره رای را از آنجا باز داشته نگذاشت که از آب بگذرد

محرک عشرت و انبساط اسباب برگ و سامان لذت عیش نموده از ارتکاب لعب تا به مقام
قبول توبه اقرب خواهد بود لاجرم قرار بران دادند که بعد ازین همایون محفل سلطنت خاطر
و تهی از ناکسان و رندان باوجود آنکه در هنگام بزم آرایی خاطر قدسی منش متوجه باده
کشی نشده همواره در صدد امر مذکور مجبور بوده‌اند و هنگام در صورت توبه لازم باشد
براه نمونی تائید آسمانی توفیق سلوک طریقه بازگشت یافته حسب الامر آنحضرت
شرابها را در آب جو و خانه ریختند و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت
انجمن عشرت افزا بود در بزم سرور بود در حضور آنحضرت شکسته بر ارباب
استحقاق قسمت نمودند و از آنجا که موکب منصور بسان باد و سحاب از آب عبور
نموده و از رود و کهساری بوی که شمار قطرات باران و ریگ روان در شدت و
سرعت باد و در فروشدن شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد و کشش کوچ در کوچ منزل
بمنزل راه می‌پیمودند چنانکه در هیچ مقامی مطلقاً مقام نموده آسایش و آرام بر خود حرام
کردند چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز رایات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت
و در این حال عرضداشت محمد تقی که دران ولا باستانیدن قلعه مندو مامور بود بمضمون
رسید که بیست و هفتم اسفندارمذ شاه مظفر گجراتی با بیست هزار سوار و پیاده
یکبار از آب نربده رسیده و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتش نهاد و مانند باد
از آب گذشته اکثر نوکران بی‌سر کرده شدند و همچنان رفته رفته با نواحی قلعه
آمده چندی بنهب و تاراج پرداختند اکنون بپای گیدر رسیده اراده دارند
که دست یافته داخل قلعه شوند و هر روز بندهای درگاه سرباری و جان فشانی
در آمده و باوجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال قحط و [illegible]
در ریخت حصار بمدافعه مشغول اند اگرچه این فدویان بسیار جانفشانی بادای در راه
فدایی بجای رسیده سعادت از این ندارند از این راه اندیشه.

[illegible]

و الدر سانند که چون افواج غنیم را انهزام به نیروی دیگر است چنانچه مراتب متعدده
در عهد دولت ابد پیوند بمراتب فزون تر آمد بدانسان که از روی تسلط و غلبه
تمام شهر بندر برهان پور را که از روی وصول محدود آن در آئینه رنگ فرسوده خیال
ایشان صورت نه بسته بود بوجه جای صورت نشستن و وقوع محاصره لاجرم مکنون
خاطر است که چنانچه حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه
هنگام اشتعال جدال اما سالکان از ارتکاب سبب اسباب ناشایسته بند و ابواب
اجابت بروی باز گشت اصابت سهام السعادة دعای آنحضرت بر هدف اجابت
روی داده فتح و فیروزی روز بروز بر روزگار آن جد یوگ کامکار گشت این نیازمند درگاه
الهی نیز درین ایام که جنبش های عمده در پیش است به پیروی سنت سنیه آنحضرت
مقرعه حلقه استجابت دعوت در باب طلب نصرت بروفق آن بوالیاء الله
بر روزوار الفتح امانت نهاده بدین دست آویز متین بل مفتاح مطلب سیما
و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت کشاید حضرت خلد قدرت صورت
بحکم مصلحت وقت استصواب آرای صواب پیرای عموم انجمنی را که من جمیع الوجوه
مطلق بود و به همه وجه مجلس مستحق می شد و در حق آنحضرت ابدی لیس دعا گرده سعادتی
توفیق در باب حصول بنابر دعوات خصوصاً این دعا نمودند مجلد در این ایام
که بتاریخ غره ربیع الثانی سنه هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه سنه الهی اکبری
جشن وزن قمری سال سیوم از عمر ابد پیوند آنحضرت در کنار رود بار جبل عزت
نگار خانه چین بلکه رشک فردوس برین گشته بود ارادوین این بزم های بهشت آئین
بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمود از حساب بجریان تحتها الانهار بر ارباب العالمین نمودار از
صورت انجمنی بر مرآة الصفا ضمیر منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن بهشت
اراه و سر منزل نزهت سیر اکه وقت مقام مقتضی ان و نشاط و زمین و ها نا

و خواجه ابوالحسن لشکرخان سردار خانی نظام و معتمد خان ... لشکری با او بود و بوجهی
بیشمار از احدیان و برق اندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند و چون سلطانی
خسروزادان بار بحکم وجوب مکافات بد او بدکردار از روی نسبت بوالد و الاولاد سر زده
مانند مردم نظر پاینان نظربند ها و پدید آمده بپاداش کردار گرفتار شده بود و در نوبت
پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت و او از همراهی موکب کیهان شکوه
سعادت پذیر گشت حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه
بلنداقبال الکا هزار شت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند وصول سعادت
افواج بحر امواج موکب همایون و ظلال شاه بلنداقبال یکبار رو و بار حصول وار السی
پذیرفتن جشن وزن مبارک قمری سال ششمین از عمر شریف و یاوری توفیق
توبه از جمیع مسکرات بتصمیم قلب و سوانح دیگر در عرض این ایام روداد چون حضرت
شاه بلنداقبال در سال ... صبی و عنفوان اوان نشو و نما به تناول سایر
مسکرات و مغیرات مایل گشته بنا بر آن حرارت تایید آسمانی الکاها پیغ خود نموده
بودند چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی شب جمعه رعیت نفر بوده
مطلق العنان شده حضرت خلافت مرتبت بتحریک ساقی ارتقای خرد و همت
کنوز رشک با فیاض آنحضرت را از روح تمام بر اقدام شرب مدام محظور فرموده و با وجود
امر آنحضرت بنا بر نهی شریعت ارتکاب این شیوه با مجبور شرعی و عقلی که بر طبع
مبارک بسیار گران میآید بشرط عهد و پیمان بر طبق ابتغی نمودند که چون عمر شریف
بشصت ۲۰ سال رسد دیگر ایشان را بدین امر قبیح مامور نفرمایند و با این معنی کاهی
در ایام طوی و جشن هنگام عیش ... عشرت بکثرت ... ازروی رغبت طبع بی تکلیف
آنحضرت جرعه چند معدود در اوشیدند و پیوسته کمال پرهیز ... جریان وسیله توبه
بودند که بدولت اقبال تقسیم ... مینمودند باز بنا بر تجدید عهد ...

(۱۱۹

غنیم گشته فرصت وقت را غنیمت شمردند و متغلبان تمام ولایت متعلقه پادشاهی از دکن
و خاندیس برآورده در تصرف خود و بسیاری ولایت بودند برخاسته بمحاصره برهانپور
پرداختند و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع برای اقدس پادشاهی
گذشت و [illegible] بار عرضه داشت خان خانان مشتمل بر نهایت اظهار عجز و بیکسی
و محنت و شکسته احوال خود بخان اعظم در وقت محاصره میرزایان گجرات [illegible]
اینمعنی که اگر بدستور حضرت عرش آشیانی عمل نموده این خانه زاد و بیرا از قید
احاطه اراذل نجات بخشند ناچار به سنت ناستوده راجپوتان کار کرده بعد از جوهر نمودن
نقد جان نثار در راه خداوند کار خود میکنند چه جوهر بهندی زبان عبارت از آنست
که این گروه در وقتیکه کار بنهایت تنگی کشد و امید فرج از هیچ جانب نماند
نخست سر تا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته از آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک
نموده کشته میشوند چون مضمون آن برای والا ظهور یافت خاطر مبارک بغایت
برهم شده از سر نو عزم [illegible] و تدارک آن طایفه تباه اندیش را از نو [illegible]
آراسته در تاریخ روز جمعه چهاردهم ۱۴ دی ماه الهی سنه ۱۵ جلوس جهانگیری مطابق
غره صفر سنه ۳۰ هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دار السلطنه لاهور
برای الغور رخصت فرمودند و خلعت با چارقب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره
و دو راس اسب با زین زرین و ساز مرصع بر سبیل فرخنده شگون مرحمت فرمودند و
ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند و چون موافق منصب سی هزار ذات
و بیست هزار سوار دو اسپه معه انعام چهل کرور می شد اکنون مجموعه پنجاه کرور گشت
و بیست [illegible] از مردم معتبر لشکر ظفر اثر را منظور نظر مرحمت ساخته بدین دستور خلعت و جیغه
سرفراز ساختند راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و افضل خان و [illegible]
و دیگر را خلعت و اسب و جمعی دیگر را خلعت تنها نوازش کردند و چندی از امرای نامدار مثل عبد الله خان

در امن و امان براوی روزگار ایشان بشوند چنانچه سابقاً وقایع این تفصیل نگا
نگاشته کلک حقایق نگار آمد و چون درین ولا شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید
بهار کشمیر مینو نظیر و سیر اماکن جنت آیین نشاط اندوز و خوشوقت اندوز بوده بر جنب ظاهر دار الخـ
دور بوده بند باران خیره چشمان تیره روزگار ستیزه کیش قطع نظر از مراحم پادشاهانه
نموده در نواحی برهان پور بتاخت و تاراج بر در جسته چنانچه مکرر واقعات صوبهای
ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان بدربار سپهر مدار آمده و حالی نا
نیز در طی عرضه داشتهای متواتر و متوالی بدربار معلی عرضه داشت نموده فاجعه عریضه
در لاهور رسیده است که هر سه دنیاداران دکن نظام الملک و قطب الملک
و عادل خان با هم اتفاق نموده لشکری بعرصه افزا که عدد و جمعیت آن زیاده
از شمار ستاره و ماهی اسفیه معوبه پنجاه هزار سوار میرسید فراهم آورده بتحت
ولایات بالاگهات که بدست اولیای دولت بود در تصرف نمودند
و امرا و منصبداران پادشاهی خواهی نخواهی بنا بر فرط استیلای ایشان دست
از آنجا باز داشته یکدیگر پیوستند اول تهانه مهکر را استحکام داده مدت سه ماه
بمجادله و مقابله و مدافعه و مقاتله روزگار گذرانیدند و چون غلبه غنیم بحسب عدد
و عدت از ایشان بود و نیز از هر سو راهها را مسدود ساخته بودند چنانچه اجلاد
رسد آذوقه بهیچ اطراف نمیرسید و بدرستی محاصره بامتداد و شدت عسرت
بنهایت رسید اشتداد کشید ناچار از کروه پوری فرود آمده در بالاپور قرار توقف
داده و آن برادران نادان بیالاگهات قناعت ننموده بجست در نواحی بالاپور
بترکتازی دست درازی در آمدند و راهها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن
غله متعذر شده کار بسختی کشید ناچار دولت خواهان خواه ناخواه دست
از بالاپور بر داشته برهان پور پیوستند و این معنی باعث دلگیری

الغم

[illegible] بلند اقبال [illegible] تسخیر کشور [illegible]

چون پیوسته رسم و آیین کوتاه بینان است که هر گاه در بساط عدالت روزگار فرصت
دار هر آن وقت رخصتی یابند چشم از همه سو پوشیده و شیوه ناستوده گردن
کشی پیش گرفته بر سر کار خویشتن روند و از بلاد خط لوازم دوربینی و عاقبت
اندیشی در گذشته بی اندیشی و خدمت عصیان بار را سر حد اندازه خود پندا
رسانند حال خصوصیات احوال و کیفیات خسران مآل آنست که از دیرگاه بار خاطر
از عهد حضرت [illegible] آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار را همواره می سپارند
پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را [illegible] سپارند چنانچه هر بار که بار
خواست خدیو روزگار بر آن [illegible] سخت [illegible] دشواری میکشند از راه
زاری و چه دوری در پناه زینهار و عجز و زاری فرا آید جان مفتی از میانه بیرون میبرند
چون دست او بر آنکه [illegible] از حد به سر همه [illegible] شیران بیشه رزم آزمایی را پناه
[illegible] هر جایی می بینند بار دیگر شده بر سر اطفا رو [illegible] می رسند چنانچه
[illegible] گذارش [illegible] پذیرفته بحر و بوم شاه بلند اقبال [illegible] از جد
[illegible] بینند [illegible] کوکب جاه و جلال آنحضرت را در بوم و بر [illegible] تزلزل و
ارکان توران و [illegible] العموم بر عهد و پیمان شکن [illegible] و قرار خلت و [illegible]
[illegible] نموده صبر و آرام را بجز [illegible] کرده [illegible] رضا بر رسم مقرر [illegible] باشند
[illegible] شفاعت [illegible] سلوک جاده بندگی و طریق [illegible] سر افکندگی اقدام
[illegible] تقدیم مراسم خدمتگذاری [illegible] سپاری و در ضمن تسلیم ملک و مال [illegible]
[illegible] بمیان آورده و در [illegible] ایمان [illegible] حضرت شاه بلند اقبال
[illegible] دیده [illegible] از سر تقصیرات بی پایان درگذشته و شفاعت
[illegible] مطلقا [illegible] ابواب دار السلام عفو و عافیت

آن شاه پرست گوهر آثار که در [illegible] عزت [illegible]

در مجاری عروق قدسی پیکران جاری گشته [illegible]

زلال حیات حیوان و عزت [illegible] انهار جنان [illegible]

مانند جسم پاک در روان [illegible] افتاده و [illegible]

[illegible] بسرا پای [illegible]

ارم این گلهای [illegible]

نظر اختیار آن [illegible] الدین والدولة [illegible] آمد [illegible]

عاطر [illegible]

نقش [illegible] آن [illegible]

[illegible] را در آن [illegible]

جنت [illegible]

ادا نمود آنحضرت ما یقصد مهر پرستش منظور نظر انور آورده در جوار نسبت نام نمودند
حضرت خلافت مرتبت آن ثمره نورس سرابستان دولت را سلطان جهان
افروز نام و رقم نموده و چون مسلود القدمی برادر در ساعت مسعود اتفاق
نیفتاده بود لاجرم آن عاین عیان وجود و نظر ملاحظه عدم یمن قدم این نوزاد رسیده
عالم شهود را در شبستان سلطنت بقا نهاده رشته بجانان بیگم کریمه خاقانی ثانی
حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده و نزد آن جان والده مکان ارسال داشتند
که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد قضا را ابوالقضا بیکسال و شش ماه
کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبه بدر نرسیده بمحاق افتاد و احتراق
اصلی دریافت [illegible]
[illegible] چون همواره مکنون خاطر فیض
مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنایی و زیبایی [illegible] کشمیر
شمایل کشمیر بی نظیر دلربا در موسم بهار بود و شوق تفرج شکوفه و گل تماشای
لاله و سنبل و زعفران بسیار زعفرانزار دم بدم برآمد خواهش افزود
درینولا که خاطر عاطر از همه جانب جمعیت تمام که اینده هیچ سوانحی وجه تکدر آن
نمانده بود لاجرم بپنجم شوال سنه ۲ آخر رایات اقبال و رایات جاه و جلال
بدان سمت ارتفاع یافته چون شهر به تخییم سرادقات جاه و جلال شد
مهد سعادت نواب ممتاز الزمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت ابد
حضرت خلافت پناهی جهت آوازه تهنیت منزل شریف آنحضرت تشریف
ارزانی فرموده آن شاهزاده بلند اختر را السلطان امید بخش موسوم ساختند
و پس از کوچ از آن سر منزل بنابر رخصتی که کشمیر در پیش شد لاهور را دست چپ
گذاشته از راه پکهلی و دهتور هزاره و تربیت مسالک است چون برف بلاد

و کلفت گرد وحشت و کدورت که نورستان قدس و صفوت گاه ایشان بود
زدا یافت و کیفیت اجتماع عم اندو برادر بعضی از ذریت که در ایام مقام [illegible]
کریمه والا حسب در ظاهر اکبرآباد در باغ مظفرخان برکت نزول ورزیدند عارضه
محموم عارض طبیعت قدسیه ایشان گشت چون هنگام وقوع واقعه معهوده که ناگزیر
مقتضای طبیعت البشریت است در رسیده بود و ناچار جنازه گری شود [illegible]
این فقیران ز صبیه رضیه دعوت داعی ازحق را بگوش تسلیم و رضا شنیدند
و در تاریخ جمادی الاول سنه هجری از این دار الابتلا هجرت نموده و در روضه
دار السلام با معصومات فیح الختام بخرام در آمده و در حضور جناب ماجور علی
آرام گرفتند و بنا بر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سرزمین بهشت
آئین بنواحی نور منزل که مجاور ذخیره استها دوارد قرار یافت و حضرت جنت
مکانیه در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی
داشته با نواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند و باقسام عواطف و
مهربانیه و الدیهی نوازش فرموده سایر مسندنشینان حرم سرای خلافت را
نیز طلبیده مراسم این مقام را بالباس دوازشنند و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه
که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای سعادت بردند
و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارک آنحضرت پوشانیدند آن کریمه کریم
النفس صبیه رضیه راجه اودی سنگه ولد راجه مالدیو از اعظم راجهای معتبر این دیار است
چنانچه عدد سواران او در وقت حضرت پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار سوار میکشید
روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق ۱۲ رجب سنه ۲ هجری گرامی گوهر سپهر
از درج عفت و فرخنده اختر از برج دولت شاه بلند اقبال از حرم
سرا نسبت سعادت صبیه رضیه شاه نواز خان خلف الصدق خانخانان

سمتی پذیرفت و چون ابر آذار ابر مراحم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام بار بر افشانند

دران مقام مبارکت تا بسر آمدن ایام طاعون که در آن ولا در دار الخلافه گیری

تسبیح تمام در شست رحل اقامت انداختند و همدران ایام میمنت نشان

بهنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سنه ۲۸ هجری فروغ بخش عالم

یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر ساحت شرف خانه انداخته و در سر ساعت

بیتی بساط نور گستر و حسب الحکم اشرف بادشاهی صحن خاص و عام دولتخانه

معمور با آیین هر ساله آذین یافته و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد

تحویل چهارم جمادی الاولی از شهور مذکور در دار الخلافه اکبرآباد در مرکز رایات

اقبال وجود ه از گرد موکب کشا ماده توتیا و مصالح کحل الجواهر الابصار و البصایر

صاحب نظران آماده نموده بودند و سایر منتظران المقدم عزت بودند که چون خیم سرادق کیوان

از دریا بار گوش برآوازه وصول بشارت بر بد سعادت نوید نوید نوید بسر مایه

بشارت اندوختند و این موهبت آسمانی نسبت بدان زیور روز زینت تاریخ

مفخره از روز بیست سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق چهارم جمادی الاولی

از شهور سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد بیان ارمغانی [illegible] جهانبانی

[illegible] الوالده [illegible] بیمنه اقبال [illegible] قلم [illegible] دار العظمت [illegible]

در جوار [illegible] نکام قرار داد حقیقت بنیاد که هر بنا در راسو [illegible] بسالت

و هر لذتی را عافیت المی در عقب نداشتم در عرض این ایام که روزگار بکام و

مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده بود و کد و کاوش او در رجوع و در برطبق

آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته و شاهد فتح و فیروزی چهره

دل خواه اخلاص پرستان بود روی نمود بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند

اقبال را علت رحلت والده ماجده کوه کوه و اندوه پیش آمد و غبار محنت

طرف بولایت مالوه که در مولد به یمن آنحضرت مقرر بود قرار یافت و در باب
تاریخ مسلسل و این قدسی گرامی و شاعر جادو کلام طالبای کلیم نیز داد سخن داده و حق
سخنوری ادا نموده چنانچه الفی ازان بر وجه تعمیه بالطف وجوه اسقاط کرده [illegible] داد
ایزد بپادشاه جهان داد خلق بحور مهر عالمتاب تاج صاحب قران ثانی یافت
گوهری بحر از و کف حباب تا نشان او در رنگ زینت کرده فلک تخت این
پایه گشت عرش حساب چون باین مژده آفتاب ابتهاج افسر [illegible]
جواهر خامه از بهر سال تاریخش زد رقم اقبال عالمتاب و سخن پرور
دیگر این تاریخ یافته سراج گوهر تاج و ملک او زینت و چون ازین مقام کوچ فرموده
صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد جشن
آیین ورود او جایی حسب الحکم آن حضرت بترتیب پادشاهانه آیین
در حضرت [illegible] بمراسم ادای لوازم شادی در و مراسم مبارکباد
بدان انجمن عشرت شادی از تشریف سعادت ارزانی داشت حضرت
شاه بلند اقبال تقدیم وظایف پا انداز و نثار پرداخته پیشکش لایق
از نوادر جواهر بحر و کان با پنجاه زنجیر فیل تنومند از نظر اشرف گذرانید
و حصول [illegible] دست تلطف و منشور [illegible] السلطنه مسرور و دار [illegible]
وزن مبارک شمسی آغاز سال بیست و ششم شاه بلند و از جشن سال
جلوس جهانگیر تا پنجم رایت [illegible] موکب مسعود آن پادشاه عالم
بیست و هشتم دی ماه موافق غره صفر ختم هجری بتوقیر ورود همایون
مامون [illegible] و مرکز سرور و محور افکنده و بست و در یوم دیگر بموجب فتح و ظفر
خیمه و خرگاه جاه و اقبال فرو گرفت و در همین روز سعادت اندوز [illegible]
ساحت
و هشتم از بحر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال و جشن [illegible]

ار سلطان از نکهت نسیم بهار دوام خلافه و نفحه اقباله چون چمن طراز کائنات
ان آنحضرت را التفاتی گیتی پیوسته ملک سررشته ثبات و قرار متین و زبان
قوام کون و مکان را وجود مفیض الجود آنحضرت وابسته چنانچه بکار رتق و فتق یافته
به قواعد اورنگ خلافت سریر دولت آن خداوند دولتکده سرمدی را به نور
طالع شاهزاده های بلند اختر نامدار که تا قیام قیامت مسعود ایشان
باعث متانت و تمکین اساس این عالم خواهد بود در استقامت و تمکین بخشیده
خاصه درین ولا که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم ابان ماه الهی موافق یازدهم ذی قعده
شنه ۲۲ شبستان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر سعادت
اقبال مند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلی طور یافت و ولادت
همایون بعد از انقضای بیست و هفت ماه [illegible] ۳۰ و [illegible] ملک [illegible] گوهر برکنه
وجود اتفاق افتاده ثابت روزگار ازین نسبت گرامی اتفاق استقامت
تمام گرفت و به یمن قدوم میمنت لزوم که مفتاح گشایش کارهاست برکات
ن روسعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار ابد
چنانچه مدبران دار السلطنه قضا قلعه کانگره را بنابر مصالح بتقدیر در پرده غیب
نگاه داشته بودند بنحوی که عنقریب مفتوح خواهد بود ندا از عالم بالا در رسید استعجال
تا مژده رونمای این قره باصره خلافت نمودند شاه بلند اقبال بنابر رسم
معهود این مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس
نام آن شاهزاده والا گوهر نمودند حضرت خلافت مرتبت آن غره جبین
برومند [illegible] را که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است بسلطان اورنگ
زیب موسوم ساختند چون این موضع [illegible] و گلگشت [illegible] که [illegible] جشن ولادت آن
نوگل بوستان سرای سعادت در انجا باشد [illegible] ازین اراده انعقاد محفل

و بعد ورود فرمان جهان مطاع هر سنگه ولد و کجند قلعه دار که در آن بلاد و درازده سال
در گشت همراه سکندر که خویش و کاربردار او بود با سایر راجپوتان قلعه را خالی
کرده بر آمدند و هر سنگه خواهرزاده خود را الحال از نواده راجه در آورده کلید
حصار را تسلیم راجه بکرماجیت راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده
فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و جمعی از لکها را که از شاه موال و
برادران که مانده از لغایان لشکر لکها بدر گشت این والا حصار در جنوب
شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته بود و در رفعت پایه
با ایوان کیوان برابر افتاده کنگره هایش سپهر بنا و این در متین بنا بمرتبه ایست که براهمه
هنود از نام بانی آن آگاهی ندارند و بر قدم زمان آن گواهی میدهند و در پیش
طایفه مزبوره بصحت پیوسته که از مبدأ بنیاد تاکنون سر پنجه تسخیر هیچ فرمانروا
و دست تغلب صاحب این ملک کیفیت زمین نیافته و بهیچ وجه دست تصرف
بران نیافته اگرچه در طومارهای سلاطین ماضیه بقلم مورخان اسلام صورت
اثبات پذیرفته بود اینست که از سنه هفتصد و بیست هجری که مبدأ ظهور
سلطان تغلق است تا سنه هزار و بیست و نه که آغاز جلوه گری شاهد
این شاهد این فتح است پنجاه و دو مرتبه ظاهراً این حصار مرکز رایات
محاصره ملوک ذوی الاقتدار و امرای والا مقدار گشته و بحکم لم ایزد ظفر نیافته چنانچه
از جمله فرمانروایان عالی سلطان فیروز مدتی متمادی در زیر دیوار قلعه
چون چاره تدبیر با دستور مصلحت با خبر تقدیر نیاید ناچار ملاقات بی اوثان
سرزمین را الحب بی فتح در قلعه را گرفته الکا است در سر فتح آن در گذشته
بدینوقت تا رگذشت روز دهره قلعه و فلاقت جاوید مقارن طلوع اختر سعید
در از
و شاهزاده بلند اقبال [illegible] زیور افسر بود در سالیه

زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و نقب زنان رسیده و صورت این معنی بهم برین نهج بود که چون ایشان در آن
گرد میان دروازه ملچار رسول بیگ رسیده پیش برده بودند و سر نقب بپای حصار
رسانیده در آن قرار دادن انتظار روز جنگ میکشیدند اتفاقاً درونیان که پوشیده بر سر
خبر یافته به تفتیش و تفحص این معنی بودند بران بر زدند و چندین شبها تمام بدست آویز
طنابها خود را از برج ملچار که برگرفته بیخبر بر سر اهل زمین نقب ریختند و جمع کثیر را از
بتیغ گذرانیده نقب را شکسته و چوکیداران از جانب خود نشانده این راه را بستند
و چون راجه از وقوع این حادثه [illegible] و بر دل [illegible] آگاهی یافت
چون متوجه شده یکبار بر سر نقب درآمد و چوکیداران غنیم را بقتل رسانیده بکلی ایشانرا
فرصت سر بیرون زدن و خبر بدرونیان رسانیدن نداد و در آنجا مردم
کار آمدنی بی قرار داده از سپاهیان معتمد کار طلب جا بجا مقرر ساخت و بهمت
برآوردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرض داشت گماشت و در عرض
اندک روزی کار آنرا بانجا کشید که خندق انباشت و درونیان حواله از چوب ساخته
برافراز آن برافروخته و برق اندازان و ارجبان بپایداری آن برآمده از برجها
و سوزن که عین کار سپاه از فتح و فیروزی بوده درآمده و در و دیوار را باد توپ و تفنگ
گرفته ازین راه در دروازه ملک علم بر روی ایشان کشودند و هر روز آتش قتال
در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند چنانچه
از ماندگی عسرت و کمی خوراک جای قرار و آرام بر ایشان بالکل چند نهایت تنگ
میدان گشت تا ناچار از راه عجز و فروتنی درآمده ابواب تملق و لابه گری کشودند
و بذریعه بخاریکی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند
و چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو پادشاهانه رقم نجات
بر صحیفه عصیان ایشان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگنان صدور یافت

آب بایت وارد و ماده و هوسکه برادر بوریسنگه با آن قوم دل گشته بهوای طغیان و [illegible]
عصیان بر آه واداده نمود و در وقت اندک وقتی یورش همت را راهنمای عزیمت کارفرما
را کار فرموده بر قلعه کوتله دست یافت و از سر نو بسیج فتح قلعه راجه حبا نموده به این
که منسوج شد مژده مرگ سورجمل مقهور سرانجام رسید و چون این خجالت بیش چهره
سپاه مقصود ظاهر از ظفر بر خاست و زمان گرمی بازار خورشت جمیع جهات و امثال
آن سرحال بهم جهت از راجه حبا نموده آوازه با وعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت
راجه عاقبت اندیش همگی مال و جواهر از نقود و اجناس و فیلان و اسپان
مجلس باسیر و برادر خود و ماده و هوسکه برادر سورجمل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد
راجه بکرماجیت فرستاده راجه مجموعه اینها را آوری نموده با فتحنامه به درگاه والا ارسال
داشت و بیوی شکال را در بور بور گذرانیده از حوالی متوجه تسخیر کانگره شده
و در کهلیهای [illegible] کال تهانه نشانده غره مهر سنه ۱۴ جلوس جهانگیر بکانگره وارد گشته
بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بپای حصار رسانیده و شعله افروز آتش
کین شده بمقابله محاصره را گرم ساخت و همگی سپاه از راه [illegible] و مغول را [illegible]
کوتاه کوتاه بخصوص موید افزایش مساعدت مژده رفع مراتب رعب دل و [illegible]
باز نموداده سرگرم ساخت و پس از چند روز که روز بکار رسیده [illegible] کار [illegible]
و ملجا را قرار یافت فتح و چم کوچهای [illegible] شد وقت سر کوب
حوالیها در آمد و القصه اساس دشمن ها پس رفت بخجسته ای نقب بکار رفت جمعی [illegible]
منجیها که سنگ و بام دارد بر انیدند و انبار با خاک برابر ساخته بود از این [illegible]
در طرف نقب در رخنه روند القا فگاه آتش [illegible] که بهانا [illegible] رسیدیان قلعه بر [illegible]
تکلیک کرد
قلعه در آمده بر گشت و شعله فنا در خرمن حیات [illegible]
را ثبوت را [illegible] شمشیر [illegible] رسانیده و از [illegible]

و بقلعه نوکه در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است متانتی دارا بود
دران باره استوار که همواره مقر و معقل و نزد زمیندار انجا بوده قرار تحصن با گروه
داده لاجرم بمحض شنیدن اینخبر لشکر ظفر پیکر تمامی مراحل بعجلت نموده خود را
بپای انحصار رسانیدند و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبه کوکب سعادت
و بهمراهی کوکب بخت شاه والا جاه بمقعد الحصن حصین تنگ اساس گرانیدند و در بین واقعه
از چندین آن جدار رسیده زیاده بر هفصد تن بی سر شده جمعی کثیر رسیده و دستگیر
شدند نور جمل ما جون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرال که در جبال سرحد
راجی بال واقع است متحصن شده راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تنگی
مجال تسخیر نور بور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسیده اطراف
انرا از احاطه شیران بیشه معارف نمایند آن تیره درونان بهجوم جهل بر شعب
کار جنود آسمانی ست فرو رفت و دو روز در ضمن کارسازی اسباب
محاصره گذرانیده سیوم روز یورش نموده و بعد از کوشش و کشش بسیار و دستیاری
تائید ربانی یاور افتاده و مددکاری اقبال گیتی ستانی پا بمیان نهاده بر فتح
قلعه دست یافتی و در بیت [illegible] زیاده از هزار با کار تیر نهاده خلقی بیشمار تن
بگرفتاری در دادند و چندی از بهادران نیز زخم دار شده است جراحت نمایان
نمایان که طغرای منشور مردانگیست بر لوح دیباچه رخسار نمایان ساختند و کول
بر وفق طریق معهود راه فرار فرا پیش گرفته بوادی [illegible] شتافت و از راه [illegible]
بجنب سیاه لقلعه که پناه خیلی به راجه جا بود و پناه برده و خیل او که [illegible]
منصور را و فوج قرار داده فوجی بسرداری ابراهیم خان با همه بیگ تعیین نمود که از راه ملاور
[illegible] درآید و فوجی بهمراه خود گرفته ما دیر تمام رو بقلعه کر نهاد و ابتدا از نور بور
نموده و در کمتر مدت [illegible] نور بور را با هیچ قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه که از سه طرف

آنحضرت تفویض فرموده بودند و چون تسخیر کانگره که از دیرباز مکنون خاطر انور بود و در عهد
حضرت عرش‌آشیانی با وجود نهایت جد و جهد امرای کشورستان [illegible] حصار
ظفراثر که در باب استخلاص آن شاهد مقصود در آئینهٔ وجود صورت شهود نبسته لهذا
همواره این عزیمت در خاطر [illegible] تقدیم این امر خطیر بالتمام [illegible]
فرمودند و شاه بلنداقبال که همواره همت بلندنهمت بر سرکوب [illegible]
و طغیان و اطفای نایرهٔ کفر و کفران [illegible] این عزیمت را از خدا خواسته بی توقف
در باب تقبل این خدمت مبادرت نمودند و راجه را که مکرر ازو افعال نمایان شده بود
چنانکه در پایان از حضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته بعد از آن
همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص [illegible]
[illegible] یکم شهریور سنه ثالث از عشر ثانی جلوس [illegible]
هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دولتخواهان [illegible]
اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب رخصت شد و [illegible]
شهر مذکور رایات [illegible] قرارگاه [illegible]
یافت و در طی راه همه جا شاه بلنداقبال همرکاب و همعنان بوده همه راه شکار
کنان و صید افکنان مراحل [illegible] واصل [illegible]
[illegible]
بالفعل [illegible] حسب الامر شاه بلنداقبال [illegible]
[illegible] سلطانپور که [illegible]
دریای نربده بر جمیع فیلان [illegible]
بودند [illegible]
[illegible]

سپس رفعت مهام آن ایالت شاق بود از حد جد و جهد در شکستن و کوبیدن ایشان آداب موقع
فنون حسن تدبیر بکار برده چنانچه سرتاسر اهل طغیان و تمرد در راه دور شهر خود جا داده
انقیاد بقدم اطاعت سپرده بطوع و رغبت رفته بطوع و رغبت رفته بطوع
بطوق عبودیت در آوردند و بنابر امیدواری سر بدرگاه والا آورده و از وسیله
بر اولو العزم آستانبوسی استسعاد یافتند و هر کدام بقدر حسب حال چیزی برسبیل پیشکش گذرانیده
بمراحم بادشاهانه سرافراز گشتند و چون خامهٔ بدایع نگار از ذکر سوانح ایام باز
پرداخت لاجرم بطریق تقریب زبان بذکر مجملی از احوال جام و بهاره گشاده درین
مقام ابواب سخن را سراسر ترتیب میسازد و ولایت جام از یک طرف بملک سورتهه
پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور و سرزمین بهاره نیز بساحل دریا ملحق
پیوسته واقع است و این دو زمیندار در جمعیت و ولایت و سامان جمعیت نیز و یک
نام اند و هر یک قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند و هرگاه کار رو نماید
تا ده دوازده هزار سوار سرانجام میتوانند نمود و جام و بهاره لقب ایشان است
و اسپان کچهی نژاد در آن ملک بهم میرسد فرد اعلا تا ده هزار محمودی خرید میشود
[illegible] هیبت و قلعه [illegible] تدبیر [illegible]
[illegible] چون در ملک گجرات سرافرازان خدمت
پایهٔ سریر والا و خاطر بر تسخیر آن ایالت و کان انجمن حضور یقین گردید
سپه جهل [illegible] با سواد [illegible] بکار [illegible] بسبب زیاده سری
یکباره سر از خط فرمان پیروی کشیده [illegible] طریقه همراهی روبرو از دست [illegible]
چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست تطاول و تعدی
از حد برگذاشته پنجاب دراز کرده لاجرم حضرت خلافت مرتبت [illegible] آن کافر
نعمت [illegible] ازین سرور بساط زمینداری حال ایشان بدر شده بود و تدبیر

بفرخنده . [illegible] شهنشاه ستاره کوکبه [illegible] ستاره [illegible] بر سریر [illegible] اقبال
اراده ورود مسعود دار الخلافه حمل نموده بتاریخ شب چهارشنبه بیست و سیوم ربیع الاول
سنه ۱۰۲۷ هجری دوران شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری
آغاز شد و جشن نوروزی بفرخندگی و فیروزی در همین شهر منزل زینت پذیر
آمده جهانی کامخواه از کامبخشی آنحضرت بوفق مراد خاطر کامران گشتند
و تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوزی این صید باز پرداخته اراده
توجه دار الخلافه فرمودند مدت اقامت امتداد یافته گرد آباد [illegible]
و سیر از عشر الفین و واقعه [illegible] دار الخلافه [illegible] خبر رسید که در انجا و علت
وبا و بلای طاعون عموم پذیرفته ناچار حسب المقتضای مصلحت وقت چندی
جملگی دولتخواهان برین قرار گرفت که باحمدآباد مراجعت نموده در آن خطه
[illegible] تابستان و برشکال بسر برده در اوایل زمستان بتوجه دار الخلافه
[illegible] و بدین عزیمت صایب از موضع [illegible] ستوده [illegible] رایت
معاودت گشته بدار الملک احمدآباد بازگشت اتفاق افتاد و شاه بلند
اقبال [illegible] رسیدن [illegible] از جمله اولیای دولت قاهره بر حسب
ترغیب داده و [illegible] مقبولان آن بوم تعیین فرمودند چنانچه
فوجی بسرداری [illegible] بر سر مفسدان جام و بهاره رخصت یافت
و راجه بهیم [illegible] شمال سرکشان [illegible] نامزد شد و سید [illegible] خان
بدفع فتنه جویان کنار رود [illegible] باشتاب سیلاب روانه گردید
و در اندک فرصتی راجه بهیم [illegible] اقبال [illegible] آن [illegible]
در کنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند و رای رایان [illegible] رسیدن
زمین جام و بهاره [illegible] لازمه این مقام [illegible]

طبع اقدس فتاد درینحال بنا برانکه در بیست جلوس همایون آنحضرت آن صوبه مالی و ملکی
الصوبه سرانجامی لایق نیافته بود و دراز شدن ید برواری و مزاحمی بر رعیت صوبه و ازان مهما
انولایت بنظر بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است و باعتبار [illegible]
و نزهت بهشت نسبت [illegible] وصفا و غرایب صنع بنا دکر [illegible] ارباب بدایع صنایع و فنون
سر منزل آن صوبه دران [illegible] نظر اعاظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود
در نظام معاملات [illegible] صوبه که والیان آن تا پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر
علوفه خوار بوده اند و [illegible] و سایر زمینداران دکن و مالوه و خاندیس و [illegible]
مطیع و منقاد ایشان بوده اند در عظایم امور بدیشان ملتجی می شده اند [illegible]
راه یافته بود و لازم حضرت خلافت مرتبت مقتضای مصلحت جهانبانی و حکم [illegible]
سنت حراست [illegible] در تفویض انتظام امور آن صوبه بدان حضرت [illegible] و [illegible]
بروفق [illegible] و پیوند [illegible] بنا بر مقتضای این عزیمت صایب بر بر کنار [illegible] عظیم
بجا [illegible] آنحضرت قرار یافت در ضبط و ربط مهمات [illegible] جزو و کل [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] آن سرزمین به تدبیر صواب قرین آنحضرت [illegible] شده [illegible]
سال [illegible] جهانگیر که [illegible] حضرت [illegible] استقرار و [illegible]
شاه بلند اقبال [illegible] صوبه گجرات در [illegible] آن سرزمین
[illegible] کار روان [illegible] کار [illegible] فرموده [illegible] جهت [illegible]
[illegible] ملکی و مالی الصوبه بجمیع [illegible] حضرت خلافت مرتبت [illegible]
[illegible] واقع [illegible] چون [illegible] باعتبار [illegible] آن [illegible]
گجرات بدین نام موسوم شده و در افواه عوام [illegible] روزگار
[illegible] سرا [illegible] اقبال آنحضرت [illegible] المقام [illegible] اقامت
[illegible] شده [illegible] توقف [illegible] چون [illegible] اقامت

بود از رشک طراوت این منزل رشک فی قرة العین عدن و جلوگاه نشیمن جهانگیر گردیده و دار خجسته
حلاوت بادانهٔ رلیش رود با رخون از دل یاقوت رمانه روز رسانه پذیرفته و سیلاب
تیر رنگ لاله گون از دیده گوهر شاهوار عمانی بسیلان در آمده و از آنجا حضرت مریم
مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی بیگم ولادت حضرت جهانگیر
گیتی کشا برسم ارمغان ضیافت نموده بودند تا دو روز در آن مرز و زمین بکیتای بسیار بهجت
کمیاب بدان جناب لطف فرموده بروز جمعه هشتم دی ماه کناره دریای شور بسیر منزل
جزیره عسکر منصور شد و چون خاطر اشرف از تنوع غرایب تماشای عموم عجایب
دریا خصوص تلاطم امواج بحر مواج که با دریا رخوش و خروش افواج لشکر طوفان
اثر مدید او باز برده رحمت از نبود کنایات رایت ظفر آیت را طراز ارتفاع داده
موکب سعادت تعقیب مرو و دار الملک دل خطه طرب اساس ملقب بیعقوب آباد و اجلال
نهضت نمود و در روز دو شنبه بیست و پنجم ماه مذکور ما نحه العلاقه نصرت عسکر پرتو انوار
سعادت فی ترکیب سایه دولت بر ساحت مجمع الامن فسحه جهت عسکر دو شنبه ابراه
گلزار رنگین شش بیلاق باسد محبت ایاز فراح خاطر ساد مطلع نور بهجت و سرور ساخت
روز همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و پنجم شمسی از عمر ابد پیوند شاه بلند
اقبال مانند نگهانه ما طالع امور نور آورد و طرب افزود گشت و خاطر آرزومندان
گیتی مراد و دیرینه فرو دست باقیه با انواع بینک اخضر و نهرور ری مطلب گردیدند و چون
اقامت آن نزهت آباد از صفوی نه ضمیر حضرات خلافت مرتبت نمی کدورت
بسوء مشق بهار شاه آن عشرت کده رنگ کلفت کنایه خاطر انور زدود و خیری
در المنظر جامع دولت سعادت منزل گردید و در بعرض شد او مدت توقف
از تمرح و تفرج بساتین نشراحت انتقام و دلکشا کام دل بر گرفتند و آوازه عزیمت
مقتضای رای جهان آرای آینده صوب نهضت دار الخلافه خطه موافق جهان

نمیرسیدند اما در عظیم‌نشین و کلاهی شیشه‌بر و قایقی آمدند و در ضمن پیشکش‌ها توده خوان
مملو از جواهر و مرصع آلات و قطعهٔ لعل‌های [illegible] و تسلیم ابرار بعذر نفس پاک
و انگشتر نگین الماس ارقام بجهت صدر [illegible] اسب [illegible] با رفتار عربی نژاد عراقی نسل
از نظر انور گذرانیده بود که از آنجمله سه راس کمال امتیاز داشته مزین بساخت مرصع
مجلد قیمت مجموع پیشکش [illegible] لک روپیه قرار پذیرفت سوای آن دو لک روپیه
بحضرت نورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بخصوص سایر بیگمان نموده برسم سوغات
ارسال یافته بهم جهت ملک پیشکش و ارمغان بیست و دو لک و شصت هزار روپیه [illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال
[illegible] چون چهره‌گشائی تائید حضرت شاه بلند اقبال
سرانجام معامله دکن که از دیرباز صورت نیافته بود بوجه احسن نموده و از این راه
[illegible] مایهٔ رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید در [illegible]
[illegible] از دیرباز مکنون خاطر عاطر بود و خاطر عاطر بود و خاصه تماشای شورش طغیان دریا
[illegible] بنادر و سلسله‌جنبان شوق تفرج آن نزهت‌آباد آمد لاجرم بنابر این عزیمت جانب
[illegible] جاه و جلال بدانجانب ارتفاع پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال سعادت
[illegible] اختصاص یافته نشاط صید افکنی و تماشای [illegible] زمان‌های دلنشین
[illegible] بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبدهٔ طبایع و ارکان
[illegible] روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه دربارهٔ آن حضرت ظهور
[illegible] چنانچه هر تحفه که در سرکار خاصه بدر رسید و نفایس [illegible] قطع نظر
[illegible] آن گروه بنا بر [illegible] که باعتبار مبارکی و خجستگی [illegible]
[illegible] بوده‌اند از آنجمله قطعه لعلی گرانمایه بدخشانی بود که در برابر [illegible] در حساب
[illegible] بوده تکلف سخن بسیار کم افتد جوهری بود بی‌بها از [illegible]

بر تارک مبارک آن زینت‌بخش افسر و اورنگ خلافت نثار فرمودند بعد از آن امرای
عظام مثل خانجهان خانخانان و عبدالله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه
بهاو سنگه و غیر ایشان همگی به نسبت مخصوصیت و تفاوت مراتب از شرف بساط
بوسی درگاه والا استسعاد پذیرفتند و نذور گرانمایه نمایان لایق و شایان
حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند و بنا بر آنکه [illegible]
وقت وفات کسی اقسام پیشکش نمی‌نمودند اکتفا بنقد و حقه مملو از انواع
نوادر جواهر نمودند و فیل سرناک نام که سر حلقهٔ فیلان پیشکش عادل خان بود و
نیز از نظر اشرف گذشت چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول
تعلیم و فرمان بری و عدم عربده بدستی بی عدیل عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان
شده بنهایت خاطر پسند افتاد و چنانچه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسلخانه
تشریف بردند و حسب الرسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سبیل
تصدق سحاب دست گوهر افشان را بنثار بطریق دفع عین الکمال می‌نمودند
درینوقت نیز از هر دو کف مبارک زر او نثار [illegible] زمین را [illegible] فرمودند
و از آن روز باز سرناک که به نسبت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر است بنابرین
نسبت بنوربخت موسوم گشته از سمت سرحلقگی جمیع فیلان خاصگی امتیاز یافت
و امر فرمودند که او را پیوسته در درون صحن غسلخانهٔ والا می‌بسته باشند و بعد از
چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آنها ۳ زنجیر
فیل مجلی براق طلا و نه زنجیر نقره مزین بود و قیمت هر یک که بنور بخت موسوم است
یک لک روپیه مقرر شد از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تنومند کوه پیکر بودند یکی
موسوم بسونت و دیگری بتخت بلند پایه هر یک موافق قیمت نوربخت قرار یافته
چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و قبول تعلیم و [illegible]

بوده هشتم آبان ماه الهی سنه ۱۲ جهانگیری موافق یازدهم شوال سنه ۱۰۲۶ برسم ای
شایان و تزوک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و
جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند و چون بملازمت استسعاد یافتند
مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق تحیت آن
برافراخته رفعت ایزدی را بالای جهروکه والا طلب نمودند آنگاه خود بیتابانه از جا
درآمده قدمی چند فراپیش نهادند و آن جان جهان را چون روح بکالبد در آغوش
کشیده مرتبه بمرتبه مهربانیها در بر داشتند و آن حضرت از سعادتمندیها و آداب‌دانیها
هرچند بیشتر رعایت آداب مینمودند حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت
در حال سورت نشئه پیاله هوش‌ربا و ازدیاد مرتبه خوشحالی و از دیدار هم مرتبه بمرتبه
بر مراتب الطاف بی پایان می‌افزودند و آن حضرت بعد از ادای شکر و سپاس
این عنایات فاخره هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی آن مبلغ بر سبیل تصدق
گذرانیدند حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چارقب زردوز مروارید
نیده و شمشیر با پردله مرصع و کمر و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده بمنصب
سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دواسپه و سه اسپه از اصل و اضافه سربلند
نمودند و بخطاب مستطاب شاه جهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلی
ت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت از پای قریب بتخت میگذاشته باشند
نچه خود در جهانگیرنامه نامی این عبارت بخط خاص نوشته‌اند که این عنایتیست
لی و لطفیست بی پایان که نسبت آن فرزند سعادتمند سمت ظهور
یافت چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ بادشاهی درین سلسله
گونه عنایت بیشمار بفرزند شایسته خود ننموده آنگاه از راه مزید عنایت
له والا فرود آمده خوانی مالامال از آن جواهر گرانمایه بدست اقدس نثار ک

کارگذاری یکی از امرای عظیم الشان وزارت مناصب والا تفویض نموده و نیز شکل احمدنگر
و جالناپور و متعلقات پاتن و سرکار باسم و ماهور و مهکر و ناهود و کهرله و کلم و پرگنه بالاپور
و داهرور پرگنه بمنزله سرکاریست و ده کرور دام که بیست و یک لک روپیه حاصل آن باشد
درآمد دارد و میان آن پرگنه در تمام دکن بلکه همه این کشور یافت نمی‌شود در تیول
با جمعی از بندهای پادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بگلانه [illegible]
بخشی‌گری تعین یافته بود و او را با پیشکش گرانمند بملازمت آورد و حسن خدمت
و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چهره ظهور نموده بنوازش تحسین [illegible]
و در اثنای توجه شاه بلنداقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره که حسب الامر
اعلی باستیصال مقهوران گوندوانه بهم از برهانپور رخصت شده بودند در طی
راه بسعادت ملازمت رسیدند حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته
که در آن ولایت بتقدیم رسانیده بودند از تخریب ملک و تادیب اهل آن
که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان [illegible] و پذیرفتن باج و خراج
هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند و موازی شصت
زنجیر فیل کوه پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از جانب [illegible] و سه زنجیر فیل و یک لک روپیه
از [illegible] پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس درآوردند و چون موکب
[illegible] شاه بلنداقبال بدولت و سعادت بظاهر مندو نزول
نمودند و [illegible] سلطان دارا شکوه که در آن ایام از حد
[illegible] الحمد کامیاب انواع سعادت جاودانی
[illegible] با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال
[illegible] با امرای عظام از سعادت ملازمت
[illegible] شاه بلنداقبال اختیار [illegible]

با عمدال روی [illegible] عشرت تمام طی راه نموده پیشکشها رسانیدند و بعد ملازمت

سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور سبحانی تقدیم خدمت نذر گذر[illegible]

و از سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه یازدهم [illegible]

سنه ۱۲ جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش

بعد از گذشت بیست و شش گهری [illegible] ساعت و چهل و دقیقه نجومی

در خطه برهانپور شبستان اقبال شاهی بفروغ تولد یک اختر فرزند سعادتمند

از نواب قدسیه القاب مهد علیا ممتاز الزمانی نوابیت و نور آگین گشت و آن

نوباوه سعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند المعتاد [illegible]

کوکب [illegible] در ظلال شاه بلند اقبال [illegible]

[illegible] حضور [illegible] اول از [illegible]

[illegible] سرفراز [illegible]

[illegible]

چون دنیا داران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را با اولیای دولت ابد پیوند

تسلیم نموده بدین رشته نیز عروه وثقای امن و امان فراهم آورده

زین راه در دار الامان سلامت و عافیت بروی روزگار خویش گشوده

ان در مقام بندگی درگاه آسمان جاه شدند لاجرم خاطر اقدس شاه بلند

ال از همه رهگذر جمعیت گرائیده نوعی از بهم فراغ یافت که بی اختیار لوای عالی

ارتفاع بخشیدند و برطبق سابق عبدالرحیم خان خانان را بخطاب

دکن و خاندیس و برار سرافرازی داده و سه هزار سوار و هفت هزار پیاده

ملازم رکاب [illegible] تعین فرمودند از آنجمله دوازده هزار سوار سر کرده

[illegible] و شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند و حفظ

هر یک از سرکار [illegible] و [illegible] و پرگنات بالدیگر [illegible] بعهده

گذرانیده مورد حقایق خدمتگذاری ایشان باعلیا درجات شاهی سرافرازی
یافته مفاخر و مباهی شدند و در پیشکش شایان از جانب خود تربیت الله
منظور انور در آورده از آن جمله قطعه لعلی بود که از آب و تاب سنگ و رنگ
و صفای نظران کثیر بنظر جوهریان در آمده بوزن بعده مثقال و پنج و نیم سرخ
بود و لک روپیه ابتیاع شده [illegible] و دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت
گذرانیده و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشیده همگی بساط
[illegible] افتاده اعلی مرتبه قبول یافت و چون [illegible] که رخصت
چند روز یافته بودند نیز وکیل الولایت رسیدند قطب الملک بنابر آنکه
از آگاه دلی و هشیار مغزی بهره وافر [illegible] قطع عصیان
و طغیان راضی بوده بحسب ظاهر با جابر یا عادل خان و غیر از روی [illegible] امور
اشکال را [illegible] بی توقف سلوک طریقه آداب گذاری پیش گرفته روز پنجشنبه
پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش [illegible] فرستاده [illegible] گروهی [illegible]
گزیده بود فرمودند از دریافت مایه شرف آمده در آمده باستقبال برآمد
و از این راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود گشوده نشان عالیشان را
با آداب تمام گرفته بر سر نهاد [illegible] از [illegible] عنایات شاهانه
جامه او را که مرتبه والای [illegible] اختصاص یافتن [illegible] مرصع [illegible] کناره
ضمیمه مراحم عمیمه شده بود روی بجانب درگاه گیتی پناه زمین بوس [illegible] و تسلیم
بتقدیم رسانیده [illegible] رفعت [illegible]
و [illegible] سرور [illegible] مبالغه [illegible] در آورده و در مقام سرانجام پیشکش [illegible]
و پس از چند روز پیشکش شایان از جواهر مرصع آلات و فیلان نامور [illegible]
پانزده لک روپیه بود مرسول داشت [illegible]

مرصع و شمشیر و دیگر مرصع سر مفاخرت افراخت و بعنوان فرزند نیک فال همایون قطعه
لعل خورشید فروغ بدخشان نژاد که بها نابدرستی حکم پاره آفتاب درخشان
بود و مدتها از پرتو فرق فرقدسای کسب لمعان نموده مصحوب سبحان بجهت
آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند با جمله عادل خان افضل خان وزیر ایلچی
را دوستکام و مقضی المرام باز فرستاده و لک روپیه برای زرایان بتکلیف
و سواری لجه در مقام اقامت رسول بطبر رسید ترا و اقامت طریق ضیافت
فرستاده بود دیگر الکاهات از جنس نقود و سایر اجناس مثل جواهر و فیل
ذرات ظهور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه
والا نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسپ
عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر و مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه
و بعد از گذرانیدن پیشکش تحت زرایان خود را تا حد بکر رسانیده و اول قلعه
و سایر محال بالدرکیات زرایان را در تحت تصرف خود آورده حقیقت را
عرضداشت نموده آنحضرت بی توقف جعفر خان را که اکنون بخطاب سپهدار خانی
اختصاص دارد بضبط تهانه جات بور و مضافات آن فرستادند و جا بکیر ملک را
که در اوج بخطاب جانسپار خان سرافراز یافت منظور نظر رحمت نموده با مرد
الکاهای قلعه احمدنگر فرمودند و برام بیکی انواع فاصله خود را مامور حسب
تا سایر تهانه داران و فوجداران که حراست محال متعلقه اولیای دولت
سرافرازی یافته اند تا بالدرکیات همراه گیرند و تمکن جاجا گذاشته
خود مراجعت نماید بالجمله زرایان امتثال فرموده آنحضرت بموجب قلعه را
با لشکر خان سپرده و خود بر سبیل ایلغار مراحل پیموده با فضل خان
و ... با یکدیگر پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف

تا بحکم وهمی سعید استقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنا بر رسم
معهود عنایت نامه را بآداب تسلیم در پای بوس تقدیم رسانیده و خان قدر مثال
و فرمان قضا نشان را بمبارک سر زینت فرق عز و زیور تارک ساخته باین اعتبار
سر مباهات بر اوج فلک فرقدین افراخت و بحکم امتثال امر جهان مطاع و
اطاعت بمضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد
نمود که سایر ولایات و شاهی رو با کلید قلعها خاصه حصار را جهت تسلیم
آن دنیا و دولت بنهد و نماید و پیشکشهای که اندازه خود و سایر دنیا داران
و کمتر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد و نسل از هیچ وقت بتقدیم
اطاعت پیش آمده بیش از پیشتر در مقام جان سپاری و هواخواهی گذاری باشد
چون از عرایض افضل خان و اراداتمندان مع علیه یا ربا فیکان الخمس
حضور شاه بلند اقبال رشید جمال سید عبدالله با زهره که از حمله اورده بار
عنایت الحضرت بود و با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی پناه فرستادند
و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عرایض آگاهی یافتند و بحسب اتفاق
وصول فتح نامه روز پنجشنبه بیست و هم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت
و بسبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بلیله حساب برات قابلیه
سال فاصله ابواب حسن نشاط و طرب زینت یافته بود و از پرتو ورود مسعود
خبر فتح و فیروزی و ظفر از سر نو آرایشی یافته بیمن برکت فتح افزود و حضرت
خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شمرده لقب قدر و داند
و تا انجام روزگار سعادت فرجام الحضرت چراغان در خاص و عام و فانوس
و لقا و هم بعین نام مذکور رقم شد و سید عبدالله بر دکایه رسانیدن خبر این
فتح آسمانیه خطاب صفی یافته و بعنایت خلعت با خود و بسه و نیل و خنجر

ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسندنشین طارم چهارم تشریف تحویل شریف
رانشاطکده معهود درزرانیه و در شمسه مربع نشین اورنگ چهار پایه خویش گردید
حسب الامر شاه بلند اقبال کارپردازان امور سلطنت فیضان و دولت قاهره برهانپور
را به انواع تزئین زیب و زینت دادند و این جشن نوروزی کیانی خاص و عام
در دنیای خسروانه کردند و در رمضان این سال مبارک فال صبیه قدسیه شاهنوازخانی
خلف عبدالرحیم خان خانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباهات
و افتخار سلسله دودمان ایشان در عقد ازدواج درآوردند و بنا بر قدر افزائی و سر
افرازی خان خانان منزل شریف شریعی را آذین بستند و طوی عظیم و جشنی
عالی ترتیب داده و یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق
و هنگامه طرب جهانیان انتظام و گرمی در گرفت از سوانح این ایام دولت آغاز سعادت
انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایات متعلقه بادشاهی و ارسال
پیشکش و نذورات سایر احکام مطاعه است و تفصیل این اجمال حقیقت
اشتمال آنست که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف
آفاق را فرو گرفته پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش دکهنیان شده بود
دریولا ظفر ابد پیوند موکب شاه و جلال آنحضرت نیز بهوش ربای ایشان اند بنا بر آنکه
درخود تاب مقاومت با احکام آسمانی و تائید ربانی ندیده میدانستند که با اقبال
مقابل و با قضا و قدر رو برو نمیتوان شد دیده ناچار رو به دوراندیشی قرار از همه
اذعان و گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش فروتنی
[illegible] فلکی در زیر بار بندگی درآوردند و دست تصرف از اعمال متعلقه بادشاهی
کوتاه و در استمالت عبده جرایم بسیار و مال گذاری بر ذمه اقتضا دو فرمان برداری گیرند
[illegible] رعلی قرار داد افضل خان و رای رایان به بیجاپور رسیدند و عادل خان

مرصع آلات پیشکش گذرانیده با عطای خلعت و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین [illegible]
و دو فیل نر و ماده فیل با یراق نقره کامروای ابد آباد ساخته مؤلف [illegible]
و مطلب خاطر بوطن مألوف رخصت یافت و حکمت سنگه برادرزاده خود را با [illegible] سوار
در رکاب ظفر انتساب فرستاد و چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا بموکب منصور
شهنشاهی نهضت فرموده رایات ظفر آیات را بصوب برهانپور ارتفاع بخشیدند و رسل
و وکلای عادل خان را که سابق بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود در حضرت
مراجعت همراه نمود و بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان
را به بیجاپور و [illegible] بمصاحبت معتقد خان و رای جادو و داس را به حیدرآباد بفرستند
تا به عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند
و از نشه خواب غفلت برآورده بشاهراه اطاعت ارشاد نمایند و چون کنار
آب نربده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصبداران تعینات دکن
مثل خان خانان و خان جهان و مهابت خان و شاهنواز خان خلف خانخانان
و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهادر سنگه و داراب خان
و راجه نرسنگه دیو بندیله و غیرها بسعادت اقبال شتافته از سجده [illegible]
مکانی در تحت اقبال بر روی احوال خود گشودند روز دوشنبه [illegible] ربیع الاول
سنه ۲۶ هجری بیست و سیوم اسفندار سنه ۱۱ جلوس جهانگیری پرتو ماهچه رایات ظفر آیات
خورشیدوار سایه انوار حضور بر ساکنه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک از
از مطلع نور ظهور و نمودار فضای طور رسید و همدرین روز سرزمین [illegible]
منور از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری آمود شد آغاز سال دوازدهم جهانگیری
و آذین جشن نوروزی و [illegible] شاه نواز خان خلف الصدق [illegible]
خانخانان
که [illegible] در [illegible] دنیا دارای دکن [illegible]

اقبالمند عنایت نمودند و دو فرس راست با ساخت مرصع و دو فیل نر و ماده با سا
طلا ضمیمه احسان بادشاهانه ساختند و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات
یکی را بر فرق فرقد فرسای بسته و دیگری را حمایل‌آسا بگردن می‌انداختند با عقد
دیگر گرانمایه که اغلب اوقات در ایام جشن بر سر و گردن مبارک می‌بستند لک روپیه
قیمت داشت بان ضم نموده باین گرانی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند انعام هر یک
از امرای عظام بادشاهی که همراهی رکاب نصرت انتساب آنحضرت تعین یافته بودند
و جمعی از بندهای روشناس بادشاهی فراخور رتبه و نسبت مراتب مناصب والا بسرافرازی
یافته بمرحمت اسپ و سر و پا ضمیمه عنایات عمیمه شد و امر عالی برین جمله بزیور نفاذ یافت
که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بهمراهی سزاوار دیده و مرخص نموده سلطان
پرویز را در مرور روانه اله‌آباد ساخته و موکب شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال
سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولت‌خانه
زرین زین برابره متوجه مقصد شدند و هم درین آن بمحض خاصیت اقبال بی‌زوال قبل
از وصول صیت نهضت و هیبت آوازه صولت و شوکت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن
کشور زلزله [illegible] رسیده چنانچه از صدمه متلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدالقلوب
شش جهت سرزمین مذکوره را از سرحد برهانپور گرفته تا ساحل دریای
شورچار موج طوفان حادثه و شورش فرو گرفت ملک‌ستان کشورکشا جانب جنوب
لگدکوب هجوم جنود فتنه و شورش گشت ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال
از راه چتور و مندسور متوجه دکن شده چون اردوی جهان‌پوی بحوالی سرحد
رانا امرسنگ که سر راه بود وصول یافت آن اخلاص کیش بی توقف مراسم استقبال
شتافته در آنروز بسعادت بساط‌بوسی مستسعد گشت و بعد از تقدیم مراسم
نیاز و تسلیم و آداب لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت راس اسپ عراقی و دو

در باب [illegible] و در [illegible] بهشت [illegible] حرکت [illegible] صورت واقعه را
از قرار واقع بدرگاه والا عرضه داشت نموده در صدد [illegible] طلب شده و چون حضرت
خلافت مرتبت بر حقیقت [illegible] کماهی آگاهی یافتند بحکم دریافت [illegible] که سابق
رقم زده خامه وقایع نگار گشته [illegible] که [illegible] ایلچیان را از دست رفته از دست
دیگر [illegible] ایدالله [illegible] بخاطر عاطر آوردند که سرکردن این مهم اهم را بآن حضرت تفویض
فرمایند و بنابر آنکه افواج سپاه مخالف خاصه خیل حبشیان که سرکردگان ایشان
[illegible] تعلق [illegible] عرصه دکن را مانند [illegible] ان [illegible] بوده اند
در [illegible] رتبه همگنان [illegible] طلب [illegible] استقرار دولت [illegible] این [illegible]
[illegible] شنیدند که موکب [illegible] از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین [illegible]
نهضت فرموده بوده بادشاه [illegible] در [illegible] توقف نمایند و شاه بلند اقبال
راه تسخیر دکن [illegible] نامزد فرمایند و بالجمله بر وفق این عزیمت
[illegible] در ساعتی سعادت اثر که چون کوکب [illegible] آن [illegible] اختر در غایت
استعلا بود [illegible] انجم و افلاک مانند [illegible] القاب
آرای [illegible] این سرور [illegible] تسخیر آن کشور [illegible] دادند و در وقت
رخصت ایشان [illegible] بخطاب مستطاب
والا شاهی اختصاص بخشیده تا آنکه [illegible] پادشاهی فرزند اقبالمند
خود را شاه بخوانند شاهان پادشاهی عالم [illegible] آدم را
شاه خرم با مسند [illegible] منصب [illegible] از اصل و اضافه [illegible] دولت
و ده هزار سوار [illegible] مقرر نموده خلعت [illegible]
و دو [illegible] خنجر و شمشیر مرصع [illegible] از جمله [illegible] احمد نگر [illegible]
اکبر بادشاه با آنحضرت رخصت فرموده بودند دیگر لک روپیه قیمت [illegible]

کشور بیناور را بعرصه ظهور جلوه گر نمودند و نیز بعد ازین فتح عظیم باتمام انحضرت مهم [illegible]

یکباره سرانجام شایسته یافت و مداران نزدیکی طلوع و بوسه یعنی قلعه قلعه و بیر سینا و کاکره

حربا فنون سوبر و نیز بیک سعی بحکم سلاطین عظیم الشان لا فتح نشده بود از نیروی

ماثر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان روزگار یکتا این گرانید بحوزی که تفصیل

این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود ذلکا نشر کلک وقایع طراز خواهد شد

واکنون خامه سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح مبین سرزمین [illegible] استاد نسر

شاد اما این مطلب طی عرض طرح مار استداد روزگار رو فا بشرح اندیکار اسیاران

میکند در گذشته ماهار ناکوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سررشته مقصود باین

تقریب فراوست آورد که چون ازانجو بر سردار وحیده و بیماری صاحب صوبه ها باقی

نظم ونسق انولایت از [illegible] الفت در بر بکرده قطعه سرفت آن مهم صورت نیست

و چنانچه مکرر مذکور شد از سو تدبیران سلیم الصدر ساده دل و افراط تفریط آن

حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت بهیچ وجه درست نیست

تا آن حد که از بی تدبیرها و بی پرواییهای بیشمار ایشان ازالیه و بارقندهاب و منقوضه بیبهایی

دوار ازکار صاحب صوبه مذکور که باعث گرسنگان هواخواهان و فتح ابواب مقصود بر

اندیشان شده خیره چشمی و خیره [illegible] ایشان بجای رسید که تمام ولایت

کرناتک خصوص احمدنگر که شاه نشین ان ربع و دارالملک ان اقلیم است با هم

حریفان و نصب صبی منصوبه حیله و تدبیر بابعراست نمایی و ضرب شمشیر بدست اولیای

[illegible] قلعه گیر در آمده بود رفته رفته بنابر انکار هر آینه قرار داد خاطر ادبار آثار

[illegible] در آورده بود اکثر سپاهیان که دران قلعه بودند بطریقی بی پا و بیجا گشته

[illegible] بیای تخت شاهزاده بدین دستور از املاک برآمده و خانخانان گردش

[illegible] دعای [illegible] سطر روزگار است و قبل طره مبدا دعاقبت بکرده و حوف

برعایت لوازم مهمانداری و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذرانیده و در صورت
یاد نمودند حضرت خلافت مرتبت شاهزاده نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته
بانو ابیجه مهربانی نوازش که ایشانرا طراز آن گرامی نیر اوج جهانبانی فرمودند حسب الحکم
بیان نیر یک کلام طالبای کلیم که از جمله ثناطرازان درگاه والاست تاریخ ولادت
آن والاگهر چنین یافته مهر اوج و زمین نیریار افلاک شاهی رانی بدل جان کیلدنی
که در فنون استعداد و بی بدل عهد است و عدیم النظیر وقت تا این مصرعه بر جو زده
مصراعه شده شد او جود شاه شجاع توقم نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال
بجهة التسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی حضرت عرش آشیانی زرار اعلای اعلام جاه و
جلال و اظهار شان و جلال این بزرگ کرده عنایت خود در مقام اعلام جهانبانی
شده بحسب برتر شدی احوال حسب این عزیز مهر اقبال را رفته رفته بر عالمیان
ظاهر ساخت چنانچه خسرو چون اختر را جمع سعی خویش از روی شرف کهنتر باله
افتاد و همچنان مکر در حقیقت بیبها و بجوهر زر در ضعیف تمیز در هر صورت حمد و لیاقت
رزانا و جواهر در پرورش دکن نسیم نیغی بر همگنان ظهور یافت بلکه عظمت قدر و
بمقدار این برآورده عنایت و اقتدار برفزوده بمقدرت خود در آموز
جهاندار تیری و خبار نیابت بمحض تایید و توفیق و محرد اندک کوششی جمیل از آن حضرت
در چند باده بصورت شهود جلوه گر گردیده سمت نمو بخشید تا بتدریج جوهر دانش
و اصابت تدبیر و علو همت و علو اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلال روز بروز
ظهور دیگر یافته او کمال برابرها دمبدم آشکار گشت چنانچه در ده ساله اولی گیتی
ستانی مهم رانا را ناشایستی تمام بنجوی که از سلاطین کار آزموده و ملوک
روزگار دیده آید سر کردند و در تیولداری شبرو کارساز ربخت فی الاود و مدد کا
لشکر عسکر منصور را کار فرموده شاید تا دکن و تهر شاد دار از معتق اطلاق

ارجمندی را داده و از این رو کمال علاقهٔ باطنی و پیوند روحانی بدرود رسیدند از [illegible]
این واقعهٔ جانگاه کوه کوه غبار را بنده سرتاپای خاطر مبارک آنحضرت را فرو گرفت
و همانوقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت منزل آن والده جناب تشریف آورده
مراسم تعزیه و تعظیم رسانیدند و آن توکل کیش عصمت را در جوار مرقد منور خواجه بزرگوار
معین الحق والدین از آنگاه مقرر شد و آن روز عزم آمد و در راکم سینه خوانند چنانکه حال
و از افواه خاص و عوام همین نام مذکور میگردد [illegible]
شاه بلند اقبال که [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] از آنجا که ملال خاطر عاطر این
طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام و انتظام سلسله نظم و نسق امور کار
خانه زمین و زمان باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن
خلایق بحسن توفیق و شادکامی آن برگزیدگان ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی
پس از نفی چند روز نزار درد پیماندم بموجب الطاف خفیه جگر گوشه مذکور که هزار فتح باب آن
بسته بکار آورد چنانچه در همان ایام گران رحیم مرضیه ملکشت پاس رضوان خرامیده
حوران بهشت بستر روح و در رحمت آرمیده بود شاهد تلافی آن با حسن وجوه
در عالم شهود جلوه نمود تا جلوه صور حیران حدیث و تلافیهٔ مافات کرد یعنی شب سه شنبه
تاهم تیر ماه الهی سال یازده جهانگیری موافق یازدهم جمادی الثانیه سنه [illegible]
بسعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم زمانی
در آرامگاه ظهور باسط النور فیض بمقدم فرخنده آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک
فلک مسکن را در سیر این بساط گرفت ولادت با سعادت شان نور دیده
خلافت جاوید بوقوع انجامیده مریم زمانی راحت بی جراحت اولیای دولت
کار فرما [illegible] رسم آداب مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف
فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانیان گشودند در آنحضرت

اقبال نموده از روی مبالغه تمام تکلیف شرب مدام بدان حضرت فرمودند و چون [illegible]
عزیز کرده جناب عزت و برگزیده آن حضرت تا غایت تناول هیچیک از مسکرات
خاصه نوشیدن باده خرد دشمن را التفات ننموده بودند و بنابر آنکه اقتضای
غرای شرع ملت بیضا ممنوع و بحکم عقل والا خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده است
تا آن دم دامن پاک ایشان طاهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلایش تهمت
شرب درشت بدین آب آتش آمود تر نشده بود لاجرم [illegible] در قبول
ایشان درنگی کلی نمودند و چون تکلیف از حد امکان امتناع تجاوز نموده [illegible]
از این اقامت در مقام ممانعت صلاح ندانسته در [illegible] تجویز ارادت و تحصیل
بتحصیل رضامندی خاطر آنحضرت پذیرش مطلب از ارتکاب شرب قلیلی از آن محظور شرم زده
و از آن روز تا بسالی که بتوفیق الهی تایب شدند هر گاه از روی رعایت خاطر و حضور مجلس
طبع قدسی منش توجه به پیمانه کشی نفرمودند چنانچه بجای خود ان شاء الله تعالی رقم زده
کلک بدایع نگار و نگاشته خامه وقایع گذار خواهد شد چون در آمد نوروز جهان افروز
سال دوازدهم جلوس جهانگیری و فیروزی نشاط [illegible] والا حضرت شاه بلند
اقبال [illegible] شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند و از جمله [illegible] در
جواهر لعلی [illegible] که در بدخشان بها و بدخشان نژاد که در وزن و سنگ شش [illegible] و
[illegible] و در آب و رنگ بی‌مثل و مانند بود و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید
در همین ایام [illegible] مستقر سریر خلافت [illegible] چهارم ربیع الاول
[illegible] در همین [illegible] عم [illegible] کوکب عالم افروز [illegible]
[illegible] از عمر [illegible] منقضی شده بود
[illegible]
[illegible]

تا این انجمن که نسخهٔ اصل فردوس اعظم بود بعنوانی نیز ابدا ز زینتی گرفت که زیب آرایش
رنگ فزای زیب طاق این بلند رواق شد بالجمله چون خجسته مقدم نوروز گیتی افروز
پیدا روز قبل از عید قدوم بهجت لزوم شاهزاده فرخنده قدم عالم ظهور نور گستر دیده
تازه در روز ورود آن خجسته میلاد مسعود بعالم شهود آورده بود بادشاه عالم پناه بر رسم ادای
آن دو عید سعادت سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود منید دل
دار شته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که در کنار تالاب دار البرکت اجمیر انعقاد
یافته بود مزین و منور ساختند شاه والا جاه بمراسم نثار و پا انداز پرداخته تا قامت
بمراسم تهنیت قیام نمودند و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده درخواست نام نمودند
حضرت سلیمان منزلت آن شاهزاده نام دار که فر فریدونی و شکوه دارائی
از تحیهٔ روز بدل آرایش فروغ ظهور داشت بسلطان داراشکوه موسوم ساختند
و سایر ثنا سنجان پایه تخت سرآمد سخنوری و سخنوران رطب زبان در تهنیت صفحه
زمانه در باب تهنیت این فرخنده ولادت عالی صفحات رسایل را بزیور تحیات
بدیعه آراسته‌اند از جمله ابوطالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته گل اولین
از گلستان شاهی از سوانح این ایام نشاط فرجام اوین جشن وزن مبارک
شمسی سال بیست و چهارم است از سنین بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دی ماه
انعقاد یافته تزیین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب موسوم
ربا و نظاره فریب آمده آن عقل مجرد و روح مجسم مزید عظمت شان نیر اعظم
سر بسر از سرا فرود آورده در کره میزان هم پله مهر انور گردید و آن گرامی
حال جهان جهت کامرانی محتاجان تن بسیم و طلا برابر معدن در داده خلایق را
بانواع نقود و اجناس سنجیده و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شده
و درین انجمن نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر از روی مرحمت کی شاه بلند

مطلب اعلی و مقصد اقصی سرگروه همه آرزوهاست بصفات کامله و نسب شامل رسانیده
و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت
و قیام ملک و ملت است از سایر سلاطین روی زمین برگزیده چنانچه ارکان
سریر سلطنت و قوایم اورنگ خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکان را
از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزاده کامکار نامدار اقبال مند مقصد و قر
هر چهار رکن تمکین بل چهار حد و کعبه دین بر آن شان مصداق می آید تا قیام قیامت
استحکام داده و در افسر سروری آن شهریار اعظم سپهر عدل گستری از اثر فرخنده
این چهار نوباوه شاهزاده بخت طالع فیروز بخت که هر یک در رتبه تاج تارک
مبارک اقبال اند فروغ سلک اختری چهره سعادت مشتری بخت شاهزاده
بخت بلند سعادتمند فی النفس برزده سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا
گوهر بمزیت کبر سن و مزید قدر و شان سرفراز است و از آغاز نشاء سرمایه سعادت
آن شاهزاده والا قدر که بیان آن معتقد نتیجه مزیت اینمقدمات بحث اعزاز
انقضای دوازده گهری و چهل و دو پل عبارت است که از پنج ساعت و چهار
دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب
نهم فروردی ماه الهی و نهم سال جلوس جهانگیری روی نمود و فضای زمین مهد عفاف
ملکه عظمی و مهین بانوی کبری نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی مهبط انوار آسمانی
شده و فر قدوم خجسته این فرخنده مقدم تا سر ربع مسکون را به پیرایه امن و امان
سراپرده زینت افزای شبستان خلافت گشت و درین روز فروغ انجمن و آبرو
که وقت صبح رای در روز جمعی و هنگام گرمی هنگامه نشاط و ایام بسط و انبساط دیده
بود آرام آیین محفل در منزل سعادت حاصل برکت محفل صورت تزیین یافته
و اگر نیز آید که تا بنیاد آن حرم بهشت حیرت افزای نظاره گیان عالم گشته و آن

بحسب التقویم ارباب بصیرت این فن بهای آن هشت هزار روپیه مقرر شده بود درین مجلس
حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را بتشریف خلعت خاصه با قب مرصع معزز ساخته
کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو راس اسب عراقی با زین و لجام طلا و یکی گجر نام فیل خاصه با ساز طلا و ماده
فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این پایه مرحمت عمیمه نموده بمنصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار
دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند و جاگیر آنحضرت موافق منصب پانزده هزاری
ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه از تعلقه محال تنخواه شد الکاء [illegible]
بخشیان عظام پسر جانشین را باز از ملازمت بسعادت استسعاد یافته بانواع
مراحم پادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز
پذیرفت و مرحمت خنجر مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسپ و فیل [illegible] سرافراز
یافته با انعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب چهار هزاری ذات و [illegible] سوار محسود امثال و اقران
گشت و جاگیر بصفت طلب منصب او از محال کوهستان رانا و بصفت دیگر از پرگنات
دامن کوه آن سرزمین قرار یافت الکاء سایر امرا و بندهای پادشاهی که در رکاب
ظفر انتساب بودند بعنایات پادشاهانه سرافرازی اندوختند هاشم پسر [illegible]
جهانگیری بعد از چهار ماه کیفر کردن لشکر را بوطن مالوف خود رخصت مراجعت
یافته فرمان عالی به [illegible] صادر شد که حکومت [illegible] با هزار سوار همواره در رکاب
شاه بلند اقبال کامکار در سیاق دکن حاضر باشد [illegible]
[illegible] چون حضرت
[illegible] العظما بالحکم اهتمام در سرانجام این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه
شاه بلند اقبال را از سایر متقلدان امور معامله رعایا و کافه برایا بخواطر [illegible]
[illegible] خاص اختصاص بخشیده بنحوی که از روی عاطفت تمام مقصد و مرام آن سرور را
[illegible] تنخواه [illegible] در کنار [illegible] ایشان نهاده همچنین آنحضرت را در [illegible]

ملازمان حضور بلند منزلت چون بدستیاری تائیدات آسمانی فتح الباب [illegible] بلقرف
بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشوده و بنقاب کشائی توفیقات ربانیه
بشاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب بی [illegible] لاجرم بمعیت ظفر و فیروزی در آیینه
معاینه با حسن صور صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحه ارزوی یکسان
بر طبق دلخواه درست نشست و در اینحال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع
نبوده و فایق چون [illegible] ملازمت والا قدر در درجه اعلی و رشته ارادت
بنصرت ساخته و بلعوذ فتح طراز رایت ظفر پرداختند عنان انصراف را انعطاف دادند
و در تاریخ دهم ماه اسفند در سال نهم از جلوس خاقانی چون موکب سعادت قرین
متوجه دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور نیز در یکی بلده اجمیر و سیله ظاهر آن
مهر عزت منصرف خیام نصرت شده سایر ارکان دولت و اعیان حضرت [illegible]
اعلی باستقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوسی فایز گشته روز یکشنبه
سیم ماه محرم الحرام ۱۲۲۱ سنه قرین سعادت [illegible] دولت شده [illegible] ادراک
شرف ملازمت شرف بخدمت شتافتند و از پرتو نظر عنایت والدوالد
قدر میان رکاب فیوضات بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافته
حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق [illegible] از جا در آمده
دست در آغوش عاطفت در رشته ارتباط جهات جاوید مشام امید رسانیدند
شاه بلند اقبال ستایش گزار حق سپاس عواطف جمیع احسن تقاسیم جاهدان باسم
عنایات بیغایت نمایان هر رسم تسلیمات و سجدات شکر [illegible] کما هو لوازم
این مقام بجا آورده بعد از رواج آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم
معهوده نموده [illegible] هزار روپیه بصیغه نذر و موازی آن مبلغ بعنوان پیشکش
صندوق [illegible] از جواهر گرانمایه گذرانیده اند از انجمله [illegible] تا بود

و در هر رتبه شاه بلند اقبال بر طبق امر عالی والد والا قدر ملتمس ایشان را مبذول داشته
دیده و دل بستهٔ فرمان جهانگیر ایشان از گناه او در گذشتند بعد از اطلاع این معنی
در حال سپهکران حال خود را با هر دو کس حواله گذار راز [illegible] نامور و مردم
معتبر او بوده بدرگاه والد فرستاد که فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی
رسیده همراهی رایات همایون ادراک سعادت پابوس نمودند و بزبان اظهار
انواع عجز و نیاز و افتادگی و بیچارگی او را وسیلهٔ درخواست بخشایش شدند
و حضرت شاه بلند اقبال جان‌بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته با این
شرط ایشان را وا نمودند که خود بسعادت ملازمت استسعاد یافته کرن [illegible]
خود را در رکاب بعضی از اعیان بدرگاه والد فرستد و الا که کرن رخصت انصراف
یافته بموطن خویشتن رسد لیکن پسر کلان او که نبیرهٔ رانا باشد همواره همراه با هزار سوار
ملازمت موکب والا اختیار نموده بهمه جا یساقی کند چون همگنان بعد از استماع
این معنی از راه سخن بر روی جرأت عرض مطالب یافتند با این [illegible] بوسیلهٔ ایلچیان رانا
معروض داشتند که اگر در حضور یکی از ارکان دولت پیمان جان رانا آمده
وثیقهٔ عهد و پیمان بمیان در آرد چنانچه خاطر رمیدهٔ او آرمیده گردد هر آینه بی‌درنگ
تا ایشان ادراک ملازمت سعادت نماید بعد ازان بنا بر التماس رانا علامی افضل خان را
برین مصلحت فرستادند که او را امیدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه ساخته ملازمت
آرزو و از راه مزید اطمینان خاطر او [illegible] رایات را [illegible] همراه دادند و چون رانا
از قبول ایشان علامت قبول جان‌بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر
گشته بی توقفی روی امید بدریافت سعادت آستانبوس نهاده چون بنزدیکی
معسکر سعادت رسید والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان حضور
از عمدهای دولت مثل عبدالله خان و راجه سورج سنگه و راجه بر سنگدیو و سید سیف خان

بروفق فرمان [illegible] از روی طوع برگردن طوق عبودیت نهاده و قبولی کرده که گردن
که گران [illegible] جانشین خود را در رکاب ظفر انتساب شاه بلند اقبال بزرگاه والاقدر
و چون رانا مطلب زینهاری عفو طلب را که از روی تضرع و زاری درآورده بود بوجه
عالی رسانید بنابر آنکه این سانحه اول مهمی بود که آن حضرت بسرانجام آن اهتمام مبذول
داشته همت کامل [illegible] بودند با وجود کارفرمایی عفو خطا که بتکلیف تمام آن حضرت
منزلت سپهر جناب برای ارتکاب لوازم بخشش میداشت و اخلاص غیبی که شیمه کریمه
آن عین اعیان آفرینش است چشمک بخشش بر زلات جرم [illegible] مبارک [illegible]
کشش نموده که مهم رانا را باتمام نگذاشته او را استیصال [illegible] بیاید و بنای کفر
و کفران را [illegible] از آن ضلالت آباد [illegible] حکم اسلام بکوشش تا [illegible]
آن رسیده بود و برانداختن آنها چاره فرستاده او را به نیل مطلب بازگردانیدند
و چون رانا را امید مطلق از این راه روی داد دست توسل بذیل میانجی
ایستادگان پای تخت همایون بخت زده از در استشفاع درآمد و با [illegible]
امیر رفعت امور مهمات نوشته توقع یاری مردی درین باب نمود و چون [illegible]
حقیقت مدعا را در ضمن التماس [illegible] رسانیده دقایق اضطرار و بیچارگی
او بمسامع [illegible] حضرت خلافت مرتبت رجال و ترحم نموده با اظهار انقیاد [illegible]
اکبر اولاد [illegible] والا التفات نموده بخط خاص نوشته که آن گرامی فرزند
سعادت نیات رضاجوی اقبال مند رانا باید که خرسندی و خوشنودی خاطر ارجمند ما را
در ضمن قبول این معنی شمرده و دیده و [illegible] از استیصال رانا درگذرد و یکباره
در صدد [illegible] گذشته دقایق ملتمسات او را بدرجه اجابت رساند [illegible]
رسیدن فرمان قضا جریان نفاذ جان بخشی او نموده و ولایتش را بدستور معهود
[illegible] او را در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شوند

شده بود و قطع نظر از آنچه گذشت بلد حفظ نموده که مال و منال عرضهٔ تلف گشته و حال
مشرف بر فنا و زوال شده و عرض و ناموس معرض تاخت فرا آمده و معهذا او
حت و آرام مردم حرام گردیده بالجمله اینها خصوص سپاه در معاش تنگ حالی تمام را انقیاد
رده پیدا گشت بالجمله نسبت اصحاب اضطرار و اضطراب ایشان طلبی از جود و احسان
گشته قطع از قرار و ادهار نموده و دست از پاس مرتبه که با غنچه در لگام
ان چه تمام ورزشت چه سرمایه مباهات و دست هیچ افتخار و امتیاز سلسلهٔ ایشان
خانواده‌های راجگان هنود همین بود که در مدت تمادی بسیار بسر اطاعت حمیدهٔ مالک
از سلاطین نامدار فرمانبران هندوستان پرورده اند بلکه ولی عهد خود را هرکه در عرف
این جانب پس صاحب سکه میگویند شد و همچنین از پادشاهان عظیم الشان نفر فرستاده
چنانچه سابق ازان زینت دهٔ صفحهٔ رقم مجلد بنا بر آنکه در اولاد ولایت آبادان و ویران
شده بود و خرابه معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی گشته و اسیر گشته و خویشان و متوسلان
بسر خرابی گرفته و سایر متعلقان و در به نوکران پیوند تعلق و هر ساله از علاقه نباشد
قدم و پایداری گسسته و بعد بر ایشان بی جمعیت اتفاق و عدم وفا و نفاق با تفرقه ابدی
بسر برده و رعیت پراکنده و متفرق شده و آن ابرو و استقلال که سابق
نمانده و با این معالی از نیروی اقبال این تأیید پرور حضرت ظل الجلال هم حمل رعیت
که از اعاظم صفهٔ سلطنت عرصه جمله آور گرفته بود و درین حال بحسب مصلحت وقت
خود که در امثال این وقت‌ها بار بر دوش افتاده کار دستگیری می‌نمایند
رجوع به صلاح کار و بعد مقابله و در طلب امان بود ما چاره و دست استمالی بدامان استشفاع
زده به مرمت و محال رات اعذر حسب صلاح و مشوره نموده و مکتوبی با سلوب اصحاب
طلب اینها را از روی کمال عجز و فروتنی به این رایان که سابقه معرفتی با او داشت
نوشته به ساحت او امان طلبیده و سایر اوامر و نواهی پادشاهی و سپاهی

و کشش لعل بخشش شمار ریزه را بعوار [illegible] پسند و دری بهر کور رد دولت صاحبی خداوند
بینش نظر آورده چشم از تقشفات امین و [illegible] پوشیده حقوق تربیت و عنایات
آنحضرت مسطور در رشته جناب محبّ حق مقام بود در سرانجام کار روی بغبت حقیقت صف
کوشیده پیمان را سوخته و بجا بنا را ویران ساخت [illegible] بو الها عنان مهراو
و خانه را حشت تا که هند و بحر تب بیجا به تاخت شد و چون در این سیاق از رای
مذکور و همچنین میرزا اسکراند و دیوان خدمات حسابات و ترددات نمایان بظهور پیوسته
مساعی جمیله ایشان مشکور افتاد [illegible] منظور نظر انور آمدند و توجه عالی
و قابلیت ایشان درجه اعلی پدید رفته متوجه حضرت شاه والاجاه میرزا اسکراند
بخطابات افضل خانی جبهه گاه ملک از بر افروخت در رسیده در سن بخطاب زرایان
سربلندی یافته رفته رفته از حسن مست و کمال [illegible] بخطاب راجه [illegible]
که والا زمین خطاب راجهای این کشور است تا درک مباهات بر فلک عزت برافراخت
بالجمله سایر افواج منصوره که در تهانجات مذکوره متعاقب آن بدعا [illegible]
شده بودند هر جا خبر را نامی یافتند بی توقف تاخته سر آورده الحق لازمه
مردی و مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و [illegible] کاری آوردند و چندی
بتکدهای نامی مشهور را ویران ساخته ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد
بنا نهاده بنیاد مسلمانی در این لباس [illegible] اساس کرده امید بند توسل اما [illegible]
متین عقیدت حضرت شاه بلند اقبال [illegible] دریافت ملازمت [illegible]
[illegible]
و دیگر بعضی [illegible] را از معامله فهمی و کار روائی ملاحظه عواقب امور رد و [illegible]
[illegible] نمود و از ته اندیشی کار و بهبود روزگار و فی الجمله بهره ور شدند [illegible]
[illegible] در معامله عبور نموده مشاهده کرد که کار او از [illegible] کشند
از [illegible] فرمان [illegible] جا و دید بود در [illegible] در توقف [illegible]

انعکاس صورت این بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا در کوه [illegible] از ابرو

علم می زاید است بهانه داری مقرر فرمودند و سید سفیخان با رهبه در حالت زوال

تا سنگر دلیر زاد بارو و سنگر در کوه بکشند و دو دلاور بر قان کاکر در اینجا دلیر کان

پس با راوی بین ماده درا دکبه و محمد تقی در جا زند و در بیجا پور برام ملک حسینی شاه

بند اقبال و در جا و ر که معدن نقره است ابراهیم خان مهمندار بندها بار سامی

در ماه هری میرزا ابراد ولد میرزا رستم صفوی در یا تور و سردار خان برادر عبدالله خان

لتواره را بهر خان ولد مقیم خان جاکیا لقب بدرا این محال و لواحق آن حضرات

ل قرار یافته و محمد شاه از بندگان کامل اخلاص و ترتیت کرده های حاضر حضرت

بوجه سردار میرو کار طلب با یک تحریر سیکار لکهک تا و سیرا جیتو با ان الحوت

جهت بایست می او به یلغار روان شده بر سران کرده با کار که بستعد

سکان ربودند برکنار را ورد و آتش نقا در ان بر دیوم زده اند و خسته ان خاکسار

انز اینجا ذبار راح برداد و حلق با محصور ر الفضل رسانیده شد بسیار گرفت

و همچنین برادر زاده ترتیب و پرورد و عنایت الحضرت رای سنید در [illegible] سالها

با خدر از خدمتیان بسمت [illegible] که عبال زر تا ناار اکیا خان بسیار و بند است سکاکر

بخیص بند بر بر فته چون بعضی از رسیدن را بر حضرت پادشاه زاده بسپاه او

رسیده اهل عبال برایکار دیگر بروند [illegible] بند با قار بهادران فرار از اسیر یافتن

ار قبل و غارت رهی اسیر گرفتن و دو اسب و [illegible] بشارل بهنود و خبر یافت که بلد اصعله

و جمعی از دلیران راجپوت نیاز بعضی بعد مذکوره سابق که رسم معهود بسنود است

بیشتر بان حور دراگشته و مردانه با بیتک مقابله و مجادله در بیکدها راجپوتانه نموده

بیستقان کارزار شده بودند غازیان جانسپار بر سران مغرور ان بر نیسه

برو تیره روزگار را حشیده الیشان تیر و پیرانه بیش آمده بعضی را زدند و مقابله ساز

خذلان مآل است با اولیای دولت قاهره [illegible] شاه بلنداقبال ملتمس این

ابهام آنکه چون [illegible] از زیاده سرکشی بااطاعت [illegible] تن بانقیاد

در نخواهند داد [illegible] اقبال سپاه او [illegible]

که آنحضرت [illegible] نموده بود اطراف ملک را فرو گرفته [illegible]

چنانچه در هیچ مقامی [illegible] آرام نگرفته در هیچ جا سر بر نمیتوانست آورد و رفته رفته

از [illegible] بااقبال آنحضرت کار [illegible] بجای کشید که اگر عاقبت [illegible]

[illegible] جان و مال [illegible] استقبال [illegible] رفته [illegible] در افتادی

[illegible] در عنوان [illegible] اکنون [illegible] احوال و در بعض

ملک [illegible] تعاقب [illegible] بدین عنوان [illegible] میکردند که چون

این [illegible] افواج [illegible] که بتعاقب استقبال او تعیین یافته بودند

[illegible] مقام [illegible] قرار [illegible]

نمیتوانست [illegible] چنانچه [illegible] در غار [illegible]

و اهل و عیال [illegible] کوه [illegible] نام [illegible]

که [illegible] تمام [illegible] میگذرانند و خود با معدودی چند

سرگردان [illegible] در سنه [illegible] چون [illegible]

[illegible] که از شعله جان سوز شمشیر صاعقه [illegible] عدو بند آفاق گیر

ازین راه [illegible] جان [illegible] از میان آب و آتش [illegible]

چون [illegible] قرار داد خاطر [illegible] معلوم

شد لاجرم حسب الامر شاه بلنداقبال مقرر شد که در [illegible]

همه جا [illegible] راه فرار [illegible]

تا نجات [illegible]

[illegible] آرا [illegible] هزاران شکر که بمحض [illegible] عاطفت [illegible]
[illegible] امید از فیاض بهار شکفتن بوی که در سرابوستان وجود بگشاده روز
[illegible] چهره نموده گلشن امید بتازه شادابی و خرمی [illegible] اندازه پذیرفت
[illegible] تبسم عنایت عالم بالا در رسیدن تازه غنچه که بر گلبن شهود با حیات [illegible]
[illegible] لب تبسم گشوده چمن مرام دیگر باره بگل [illegible] شکفت یعنی فرخنده قدوم
[illegible] قدس نفس عیسی دم در بیت المقدس جاه و جلال ظهور نموده بیمن برکت قدوم
[illegible] مقدم دولت خواهان را نوید حصول امید و لب بشارت جلوه ها و [illegible] چهره
[illegible] بسط مقال از رفع اجمال [illegible] مقدمه حقیقت اشتمال ولادت با سعادت
[illegible] قدسی القاب بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب است که در مبادی
[illegible] سال فرخنده فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهم از جلوس
[illegible] اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر موافق روز [illegible] فروردی ماه
[illegible] در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا [illegible]
[illegible] فرشته لقا مولود [illegible] ورود مسعود [illegible] وجود نموده از [illegible] جمال [illegible] نور
[illegible] روزگار [illegible] نور بر تو [illegible] و از نور ظهور [illegible]
[illegible] فروغ و [illegible] ساخته با علاوه اعلام برکت سعادت [illegible] بهار [illegible]
[illegible] روز [illegible] و پیرایه آرایش جهان [illegible] حضرت خلافت پناهی [illegible]
[illegible] آن ساحت [illegible]
[illegible] بر ارباب [illegible] و [illegible] است که هر که با طایفه بلند
[illegible]
اقبال سلاطین معدلت آئین که [illegible] تا [illegible] عالم بالا [illegible]
[illegible] شکست دریا [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] کردن [illegible] حقیقت اشتمال فال [illegible]

بودند و خان کامگار میر جمله زنجیر فیل کوه پیکر از قاتب و یک بدست آورده و محمد اعظم خانی
با سایر سران سپاه و اولیای دولت ابد متابعت راه تعیین یافته بودند
دو سه مقام بر مقصد المرام رسیده و اولجه بسیار و غنایم بیشمار همراه اینک مراجعت نمود
آغاز سال هشتم از سنین جلوس جهانگیری دادن یافتن انجمن نوروز شاه
بلند اقبال سلطان خرم دوازدهم سپهر خیل سایر سیارگان فلک سرکرده جمیع
ستاره کاران [illegible] دو دانگ از روز شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری
سپهری گشته تحویل برج شرف [illegible] الدیاره حمل نمود و جشن نوروز سال
نهم از جلوس اقدس جهانگیری نمود و اشرف بلند اقبال [illegible]
جهان یافته روکش بهشت برین گردیده و در روزگار سعادت [illegible] بساط
انجمن عیش و نشاط پیراسته محفل ارباب بارگاه عظمت آن خسرو [illegible]
خوشتی کاهی و نثار زر کرمی جود و جود دست انجم [illegible] زر بر روی یکدیگر کشیده
شاه عالی مقدار بلند اقبال در این محفل والا همت اعلی بر بسیط انبساط
و کسب سرمایه طرب و نشاط کمال شگفته [illegible] در لباس کام بخشی بجا آوردند و مجموع
غنایم را که مستلزم قیمت عالم و عالمیان گشته بود مذکوره و نه صد زنجیر فیل دیگر بود با تحائف
مصحوب [illegible] بارگاه [illegible] بسال [illegible] شنیده حضرت خلد [illegible]
از استماع این نوید فتح آستانه که تازه [illegible] معدنه و دیگر فتوحات بنگاله [illegible]
نمود و گلبن امید از نسیم شگفتگی در آمده [illegible] کرده [illegible] از محال [illegible] صوبه
مالوه از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرمودند و از [illegible] صوبه مذکور
نیز [illegible] جلوه نمودند و از روی عنایت حکمت [illegible]
شیرازی را که در انواع فنون عقلی و نقلی از اقران خویش ممتاز بود و [illegible]
مر معصوم بود بر سر افراز نمودند [illegible] در خنده [illegible]

او را بیارکه کشاد و بستش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت بود
محبوس کردند بالجمله دران حال شاه بلند اقبال الصواب دید رای صواب آرا و بخت
کارفرما مردم که کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده باندار ترکتاز [illegible]
و بدست آوردن راههای معهود بر طبق این دستور مأمور ساختند فوجی بسرداری خلیل الله خان
[illegible] و جمعی همراه سیف خان [illegible] طایفه بسرکردگی دلاور خان
[illegible] و برخی [illegible] محمد [illegible] و هر یک فراخور مرتبه خلعتهای گرانمایه و کمر خنجر
دیگر شمشیر مرصع و اسپان تبوچاق و عربی نژاد و فیلان صف‌شکن کوه‌توان یافتند
و چون راهها [illegible] یافتن افواج قاهره آگاهی یافت [illegible]
از سر او رمیده و دست [illegible] ثبات قدم را وداع نموده
بکلی راه [illegible] و مضطرب گشته چون [illegible] هر رگ و هر روز در دره
و [illegible] و کوهسارها بسر کرده [illegible] و هر شب در غاری [illegible] در جنگلها
بسر می‌برد و در عرض آن ایام سایر سرداران [illegible] ترکتاز
بجا آورده هرجا از مردم بدنهاد نشان می‌یافتند بر سر ایشان تاخت می‌بردند
و از اسیر و قتل و نهب و غارت و تخریب قریه و مزارع آن محال خبری باقی نمیگذاشتند
چنانچه در چمن اندک مدتی هرجا که [illegible] مراکب مواکب اقبال رسید از آبادی
نشانی و از عمارت اثری بجای نماند و در اثنای این احیان چون [illegible]
خبر به خلیل الله خان رسانیدند که [illegible] عالم گمان نام که [illegible]
را با جمعی [illegible] است [illegible] زنجیر فیل [illegible] دیگر در دره کوهسار [illegible]
و [illegible] سید [illegible] خان [illegible] این خبر از جا در آمده
[illegible] از آنکه مردم را خبردار شده بدر برند
بر سبیل [illegible] تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان را متصرف شد

سعادت ملازمت بتقدیم آداب معهوده که از لوازم بندگیها و مراسم این مقام پاشکالی بلیغی
بجا نیاورده بنابر این معنی بتوجه انواع عبوسکوییها و ترس روییها که از طور عقل بیرون
بوده و در صدد موافقت بآن روش و دستور العمل خود و فنون نتوانست از آن عزیز
بسر زد و چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه امروزین معذرت آموز شد مطلقاً
مقید بتغیرات نگشته و در مقام انتقام نشدند و آن چنان ما قدردان بی نهایت
التفات ناکرده شروع در نفاق و عذری که همواره بآن متهم بود نموده و بنابر
بدولتخواهی حضرت و تنها بخدمت نشتافته با وجود آن پایه منصب کلان
که در عهد ما که جهاد با اعدای دین بود بدستور معهود که همواره سپاهی بی سابقه بود
به لیاقت آمده و با این معنی در وقت ملازمت آن اوان ما خود شما نیز
از وی بوقوع پیوست لاجرم بنا بر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتظام
بی توقف امر عالی بروانگی تقدیر مانت تا قرین امضا و نفاذ گشت که بهرام بیک
میر بخشی حضور اقبال آنحضرت یک چند او را نظربند نگاهدارد تا آنکه صورت
واقعه را از قرار واقع عرضه داشت دربار زوال نموده ارسال داشتند
و چون حقیقت حال بپیشگاه خاطر آگاه باریافتگان درگاه گیتی پناه
جلوه گر آمد فی الحال حقیقت حال آگاه باریافتگان بمقام بلند وقار دبیر
او در آمده بتفهیم این عزیمت صایب مجز و بند و چون حضرت خلد مرتبت
نیز از وصل بر خوردار گشتند لاجرم از جانب مطاع در رسیدن تا صدور رایات
حکم جهانیت جان بی توقف ملازمت شاه بلند اقبال کامیابی ابواب
سعادت گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر نیاز کرد
و چون خبر مرده نفاذ پیوست فی الحال او بحضور رسید بحکم الشرع حسن العهد و
ثمه تا آنکه در اثنای خطاب اعتقاد و فاینه در نشست جواد الدین شد که کرده شد

... در آن سرزمین واقع است شروع نمودند و بغانیان در

و نار رزم برآورده آتش قتال در خان و مان اهالی آن مواضع و حوالی ایشان رو نهاده

بسیار از راجپوتان و برهمنان و [illegible] و ار و مردانگی و جلادت داده

و عادت معهود نمود که جان باختن در امثال این مواضع را بلد شده در رحم [illegible]

مشاهده معتقد شده اما کسانی که بیدار شدند با قیصه در کار است چنیم بوسیدند درین اثنا [illegible]

اراده را با که در تنومندی و دلاوری از زمره راجپوتان امتیاز تمام داشته با نواز

شبخون آوردن بر فوج محمد تقی [illegible] دستور یافته بود و باد بیان دولت قدر

صولت بر برد شد و محمد تقی با وجود هجوم مخالفان توکل بر عنایت سبحانی و حمایت اقبال

بی زوال پادشاهی نموده تزلزل اصلا بخود راه نداده و هوشیاری با یکدیگر زدی

در نبرد پامردی استوار قلب پای برجا کمال مردی و مردانگی بجا آورده دیرانه

است [illegible] ورزید و حملهای پیاپی [illegible] هر گام [illegible] طرد و حمله [illegible] مقهور گرفته چنانچه جوق

مقام بود و از ایستادگی فراز و [illegible] لطف ایزدی و [illegible] دولت ابدی

محروس محفوظ مانده است عین الکمال روزگار بود و برسید درین ایام [illegible]

[illegible] جنگ حسب الامر عالی بکومک او بپای [illegible] یافته همه را ایلغار شتافته

[illegible] در خان [illegible] بر تعیناتان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده

[illegible] و الدار فروغ بخش ناصیه اخلاص ساخت و انواع نفایس [illegible]

[illegible] از نظر کیمیا اثر گذرانیده مرحمت شاهانه [illegible] ابراز یافت و دوران

[illegible] که [illegible] سرا و بیاجان اعظم میرزا عزیز کوکه حسب الامر بصوبه

شتافته بود و بعد از آنکه از انجا [illegible] که بنا بر فرط [illegible] و کوتاه نظری

[illegible] پاس مراتب [illegible] آمده بود [illegible] ازان [illegible]

[illegible] را چیده تا درگاه والا رسانید و در وقت [illegible]

معماران ممالک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد و با اینکه از تعمیرکاران [illegible]
که سابق بر بیع صحن رسیده بود و مدار اکثر العمارت خراب شده بود بنا بر علی العجاله
از سر نو بنای عمارت بر اساس بزرگتر یافته آن منازل [illegible] با تمام رسانیدند
و در ساخت فراز کوه نیز نیکو بوده آنحضرت معماران چابک دست [illegible] خاطر
فریب و گلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند و امرای عظام و بندهای معتبر که از راه قرب
و در خدمت و رشته هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولتخانه والا طرح
عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند و چون اردوی جهانپوی دراز و دیر گشت
و سعادت قرار گرفت معتقدان دولت عالم آرای برای جمعه مقرر شد که از موضع
تا سر [illegible] جا تنها نهند و از آن جا [illegible] تا رسند [illegible] بر جا بر
مردم آشنیده [illegible] با آستانه مبشر شود و سابق جمال خان برکی را از [illegible]
و دوست بیک [illegible] مجلس و [illegible] و شیدا حاجی [illegible] و عزت خان را
و در [illegible] حسام الدین محمود برادر و [illegible] سید شهاب برادر کوتل و [illegible]
بیعت نموده [illegible] سخن چون محمد تقی که از مقام موهبی با [illegible] سوار
جبر ارکار طلب [illegible] و تخریب منازل و مقابر ایشان از جهت
بایسته بود در موضع [illegible] منزل گزیده و آن ولایت مشتمل بر پنجاه و شش محل
هر موازی پنجاه و شش قریه و در تحت هر یک از این محال واقعست و این اعتبار
[illegible] زبان پنجاه و شش را گویند و بدین نام اشتهار دارد و بمجرد
رسیدن [illegible] گروه آغاز ترکتاز نمود و [illegible] و ستور [illegible] آزار
[illegible] بیت [illegible] معذرت و دسترس اقتدار و قدرت [illegible]
[illegible] بیت درآید و دست از آن بردارد و از [illegible]
[illegible] دوران ما رو [illegible] و اسیر گرد [illegible]

[illegible] طرح و انشای [illegible] بود و ا

چون پس از طی مراحل ظاهرا دو [illegible] سر [illegible] را موکب اقبال [illegible]
چوگان [illegible] در کمال فسحت ساخته [illegible] اوج اقبال [illegible]
حال رانا است اعلی جد کرن رانا اودی سنگه پسر رانا سانکاست که با
یک لک سوار با حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه در نواحی بیانه رو[illegible]
شکست یافت جد این رانا اودی سنگه که حضرت شاه بلند اقبال بقصد
او توجه فرموده بودند چه پدر او که رانا پرتاب نام [illegible] پسر همین رانا اودی سنگه
[illegible] که در همین مواضع اساس بنا نهاده [illegible] بعضی برافراز
بنا یافته که سمت شرقی آن واقع است و دیگر [illegible] در میان کول [illegible]
بنیاد پذیرفته که بر سمت [illegible] این کوه سمت [illegible] واقع [illegible]
والحق [illegible] اکثر [illegible] بسیار دلپذیر و عدیم المثل در کمال [illegible]
فضا و نزاهت منظر و خوشی [illegible] و بر جانب جنوب آن میدانی [illegible] در غایت
[illegible] چوگان بازی ساخته [illegible] دیوار [illegible] سنگین کشیده
دو سه کروهی [illegible] تالابی دیگر [illegible] بنام [illegible]
آن واقع است که سه سوی آن را کوهها در آن گرفته و بر یک جانب آن رانا اودی سنگه
[illegible] کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته و کوه [illegible] را بریده
[illegible] بیرون [illegible] مقرر نموده و در محل [illegible] کمال [illegible]
[illegible] عریض [illegible] قریب [illegible] اتفاق افتاده بود که جای [illegible]
[illegible] و در پیش روی آن [illegible] در نهایت نضارت [illegible]
[illegible] و در حوالی [illegible] که رشک ریاض رضوان است و چون
[illegible] که فراز کوه [illegible] واقع است شده [illegible] هندوان [illegible]

بدرجهٔ بیان مستور و راجع بود حسب حکم عالی والاحضرت شاه بلند اقبال که از ناحیت ایلیک
و حقایق احوال اینجا کما هی آگاهی داشت و او بهتر در این کیفیاتش بذیره بود و بوجه
مقدس رسانید که مصلحت در آن است که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار به درون
آن کوهسار در آیند چه در اینحالت هم آن است که غنیم ایلخی را غنیمت انگارد و از هم
طرف درآمده سر راهها و کریوه‌ها را نگاه دارد و در صورت آمد و شد اهل اردو
و بازار و بار رمانده کار لشکر و رستا بندن رسد از رفع و دشوار شود الحال
مناسب وقت آن است که موکب جاه و جلال و سعادت و اقبال در بیرون زمین
توقف نماید و از اینجا افواج قاهره بدفع آن مقهوران نامزد شوند الحق که بتائیدات
آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفق و مسدد بوده‌اند مطلقاً در این باب
و سایر ابواب ملکداری بصواب اندیشی عمل کرده و رعونت و صعوبت را بنزدیک
توکل فرموده اصلاً مصلحتی جز ادای بایای دولت ابد پیوند را کار بسته مدار رشاد و
نمی حلاوت اندیشیده ضمیر الهام پذیر نیها دانند و در جمیع مواد کارسازی تحمل ازل
آورده احتمال مخفف سرانجام جمیع مهمات این نوازش را با برار حبالک ناسی خواهی
گذاشتند و از آنجا که محض عنایت الله و فیض لایزال متناهی تدبیرات باشد پروردگاهی
توفیق بر وفق تقدیر می باشد همه جا مقاصد کام نیکو خواهان برآمده نقش
مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاده بالجمله اگرچه بحسب ظاهر
اینمعنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود ولیکن از مظهر اقتدار ید قدرت حق آمد
و مزید عنایت از یاد در آورده عاطفت حضرت پروردگار را و مطلقاً
معتمد صلاح دید دولت جاودان نشدند و تکیه بر سند و دین توکل بمع[illegible]
وثیقهٔ توسل اعتصام جامع قاآنی رکاب سعادت قرین دولت و اقبال هم‌آن
کوهستانی که هرگز قدم لشکر بیگانه بر سبیل آن را پی نکرده از استیلای ام زبانی نکشند منصور

ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در مبادی سلطنت سوره فتح و فیروزی بر رایت
ارتفاع یافت و لشکر ظفر اثر با قلاوزی تأیید ایزدی در رکاب اشرف اعلیحضرت
بصوب ولایت را با شتافت و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه البرز زمین
از پرتو قدوم ابهر و انوار مقدم سعادت گستر آن قائم مقام اعظم مانند گریبان
خورشید مطلع نور ظهور گردید درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری فوج غنیم رفته بودند
و تنومندی شیر چند از هر منظر دران بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند چون شغف
خاطر اقدس به شکار شیر بسیار بود بی توقف جهت تفأل روز بر شد لیث فتح
و فیروزی همت والانهمت بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشته و بمجرد وصول معقد
در اندک فرصت پنج قلاده شیر شکار شد و اثر ظاهر حقه مانند مضرب خیام
بارگاه سپهر عتبه شده مرتبه آنده نظاره بالادب محیط فسحت بسیط آب گردان
سرزمین سمت وقوع دارد باعث انبساط طبع مقدس و نشاط خاطر اقدس
گشت و سر اطراف آن کوه را ایکت تا آسمان موجب افراط اعجاب و اطراب
آن فلک جناب شده بمثال فیض مصور و عین مجسم در مراتب الصفای سماسان
چهره نما گردید و چون از قصبه که سرحد ولایت رازانست و سلطان برپا برد
بمهابت خان و افواج قاهره که بکرات تسخیر ولایت آن معمور نامزد شده بیگ
از آنکه بدشته بود بند قرین دولت و سعادت گذشتند و منزل بمنزل که در دوازده
کروهی ... رفیع است مخیم سرادقات اقبال شد از منزل چهار سوار بسرکرده
چند ... که در اوان بخطاب شاه قلیخان سرافرازی یافت مأمور شدند
که بکمک مهابت خان اولوالعزم درآمده تا حضرت یار راه و اسم و ... اهل ایلجار غنا
مانند ... آزاده خرمهره وند که با سپاه ... ازین عقب متوجه شده
بتقای اولوالعزم در رسیده و چون از تیغ بی موافق صلاح دیدای دولت ... نماید

هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق ۱۲ ذی قعده سنه ۲۲ هجری در ساعتی خجسته که نظر یافته
سعد آسمانی و اختیار کرده تاشده ربانی بود شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت
دادند و پنج هزار سوار بر منصب آنحضرت افزوده دوازده هزاری شش هزار سوار دو اسپه
سه اسپه از اصل و اضافه مقرر ساختند و تشریف خاصه فرجی از زردوزی که گلهای مرصع
بر آن دوخته بودند و بر اطراف گلها مروارید آبدار نصب نموده با جیغه طلادوزی
ریشه و فوطه زربفت علاقه مروارید و شمشیر مرصع و کهپوه با پولکتاره مرصع مرحمت نمودند
و دو سر اسپ خاصگی عراقی [illegible] یکی مه باره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فیل [illegible] نام
فیل با ماده دیگر مزید عنایات ساختند و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب
آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند راجه سورجسنگه و سیفخان بارهه و [illegible] خان
و نوازش خان و کشن سنگه و راو رتن هاده و [illegible] و ابوالفتح دکنی و صلابتخان
بارهه و سورجمل ولد راجه باسو و میرزا بدیع الزمان ولد شاهرخ و میرزا راجه بکرماجیت
سهدوریه و میر حسام الدین انجو و سلیمان بیگ مخاطب بفدائیخان بخشی و خسرو و سید حاجی
و عبدالرزاق معموری و دوست بیگ و خواجه محسن و عرب خان جوانی و سید سیف بارهه
و خان اعظم صوبه دار مالوه و فریدون خان برلاس و سردار خان برادر عبدالله خان
صوبه دار گجرات با سرداران برادر خود و دلاور خان و کامگار خان و بابو بیگ
و زاهد بیگ و جمعی دیگر از امرا و منصبداران کمکی دکن از جمله راجه بر [illegible] بندیله
و یعقوب خان بدخشی و محمد خان نیازی و حاجی بی اوزبک و عرب [illegible] خان [illegible]
و بهار خان و تولک و علیخان درّی و همت خان و شیرزه خان و میرزا مراد و [illegible]
صفدر محمد درین یورش قریب بیست هزار سوار کارآزموده جرار بهم جهت [illegible]
[illegible] بقصد رکاب شاه بلند اقبال سعادت تعین پذیرفتند و هنگامی که او خلاق
افلاک کوکب فیروزی مدار را دور داده و انظار انجم متوجه انواع استسعاد یافته بود [illegible]

اوزکار میکردند و بوسیلهٔ اظهار رای عزیمت در الغا و بعذر فرصت وقت بی پا
تا همین طریق جان از ورطهٔ مهلکه بیرون می برد و سرداران موکب اقبال
از صعوبت این مهم بتحصیل قناعت مینمودند تا ابتدا در مدت امتعا بر دراختن
دریافت مقصود و رونق مراد مدعا رو نمود و در اواخر الامر که کار بطول کشید ازانجز
رسیدن بمعنی کمال استعداد و یکدل در رشته بنا بر سوانح صواب گویان بسر خود همایی ازانا
لشکر را بملازمت آنحضرت فرستادند چون حضرت جهانگیر خود بنفس نفیس متوجه قسمت
این مهم شده بودند و بعد از صدور رشتهٔ ذریشی برگزیده بودند لاجرم نهایت مرتبهٔ اهتمام
در سرانجام این امر در رشته چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس قدسی پیش گرفته بانفرام آن
رادها سیند همان سیاق بود و چندین مرتبه عساکر نصرت مآثر بتسخیر آن ولایت تکیر
نمودند از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با افواج بحر امواج باستیصال المخذال
ارسال داشتند بنحوی که سابق سمت نگارش پذیرفت و چون سرکردن
آن کار دشوار زیاده از حوصلهٔ قدرت و اقتدار او بود در فتنهٔ سلطان خسرو
بمعاودت مأمور شد و بعد از فراغ المعامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر
گران بسبک باینک انتزاع آن ولایت فرستادند و بعد از عبدالله خان فیروز جنگ
دران ملک ترکتازی نمود و چندی راجه باسو در آن سرزمین بهر نوع تردد بسیار کرد و
بنابر اقتضای مضمون مقدمهٔ مذکوره چون تسخیر آن ولایت در رتبهٔ تاخیر وقت
بود و در حوالت گاه روز ازل کشایش این عقدهٔ دشوار بکره کشای رای
جهان آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته لاجرم هیچ یک کار از ساخته نقشبند از حیثیت
نمانشند و در هر وقت که وقت بر ابراز مطلب در آمده بود وصول المرام از راه تعویق
در زاویهٔ زیر آمده و باوجود آنکه سر العقده تسخیر دکن بر ارادهٔ اکبر تشریف آورده بودند
فرمود سرانجام این مهم را بمحض بنا و همت والا همت نموده بودند لاجرم بتاریخ ششم در ماه

چنانچه درین ولا صورت فتح رانا که در این جبال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان
هندوستان نقش پذیر نبود چهره گشای دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال
بر وجه احسن روی نمود و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آئینه بیان نمای تفصیل
بدین گونه جلوه انکشاف تمام مینماید که چون رانا از راجهای هندوستان در اصالت
نژاد و قدم خانواده و وسعت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد
و در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت
نشده بر طبق سلوک طریق عهود قدیم و قدم بر جاده کفران و طغیان مستقیم
نموده ثبات قدم ورزیده و بتقدیم لوازم سرکشی اقدام نموده همچنان بر اظهار نافرمانی
و اعلان عصیان اصرار ورزیده و بنا بر قرارداد دیرینه آن سلسله که بر جمیع راجها خود را
اولاد نوشیروان اند و دولت طبقه خود هزار ساله میدانند با وجود کاوش دست
تطاول و تعدیات ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور پادشاهان عظیم الشان
اینکشور اختیار ننموده ملک پسر صاحب سکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نفرستاده اند
چه عمده راجهای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است که هرکدام بپایه راجایی
رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرود نیاورده
باشند چنانچه رانا نیز با آنکه در زمان حضرت اکبر بادشاه با وجود امتداد
مدت جهانگیری و جهانداری آنحضرت که پنجاه سال کشید پاس لوازم خدمت
گذاری و وظایف فرمان برداری نپرداخت تا اینکه مکرر آنحضرت لشکرها
بر او سر تعیین فرمودند و بجد درین مهم جد و جهد در رفته که حضرت جهانگیر بادشاه
رانا را چه با لشکر و چه بی لشکر از اعظم امور بتسخیر آن ولایت فرستادند و هربار که آمده
لشکرها شکوه و سختی کوههای آن ولایت آثار عرصه بر وسنگ و کار برایشان تنگ شد
پناه بشعاب جبال و شکنهای کوهسار برده و در عقبات صعبه گذار روگردان

از اولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند چنانچه مشهور است که شیخ ش

سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند و بهره ور از ضیاء الحق حسام ا

چلپی و شیخ اوحد الدین کرمانی و در مبادی سلوک ایشان نیز از او بهره ور و دریافت

وجندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه خلافت از ایشان دارد و قبلة العر

الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که صفای روضه ایشان وسطی کهنه را تا ابد تازه دارد

از اعاظم خلفای حضرت خواجه اند و شیخ فرید الدین معروف بشکر گنج که خلیفه خواجه قطب الدین

بیک واسطه از دریوزه فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف گشته اند قریبه

نظام الدین مشهور باولیا از خلفای شیخ فرید الدین و حضرت شیخ نصیر الدین

چراغ دهلی استظهار ربط دارند و همچنین شیخ برهان الدین ملقب بغریب که مرقد منور ایشان

در دولت آباد دکن است و سر دفتر کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو

دهلوی مشهور از مریدان سلطان المشایخ بیکی بواسطه یا بی واسطه استادان

فیض ایقان از سر ایشان عرفان یافته اند و از پرتو انوار رهبری و دولت میامن

قت آن رهنمای طریقت هدایت تا سر منزل وجدان بی پرده سلطنت

یت عرفان رسیده اند

ب الله در حضرت [illegible] اکبر پادشاه و جلال الدین پادشاه بلند اقبال سلطان

[illegible] ترک کشور کشای [illegible] را [illegible]

ایران آن الاحیار چون کار روان حکمت کامله

ت پروردگار جل شانه آنوقت که صفحه هستی را نقش در رشته نشده بود

ت یعنی عالم صورت صورت پذیر نشده بحکم صواب دید مصلحت و تنظیم امور

تر آدم برای هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار بدر آمد

گذار شده و حل هر عقده بسته را به ارباب صایب رای واگذار کرده تا خیر

محال چون وقت آن کار در آید حال آن امر بسر حد لقا رسانند

از عاملان خاص خود در آنجا نشینی چون تن نصب نموده تا بر سمت تختگاه غزنین
لوای مراجعت برافراخته در طی راه با اجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود
بالجمله در لاهور بصحبت شیخ حسین زنجانی رسیده آنگاه توجه جانب دهلی
اختیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده چون عموم اهل آن سرزمین بت پرستان
بی دین بودند و از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکدر صفای وقت
آنحضرت میشدند لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت جب انتقال بکوه دار الخیر
اجمیر کشیدند که هنوز چندی پیش از آن سکنه شهر اجمیر بسعادت اسلام در نیافته بودند
ولیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند در این اثنا
میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف بخنگ سوار از قبل قطب الدین
ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوای استقلال برافراشته
بود با لشکر گران بمنصب حکومت اجمیر و بملازمت حضرت خواجه فائز شد
و از روز رفته رفته از برکت امداد باطن آنحضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را
در خطه یکتا بینی ظاهر ساخت و اکثر عرصه آن سرزمین و بلدین را از غبار
کفر و لوث شرک و الحاد پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال
آن ولایت برافراخت و حضرت خواجه هم در آن وطن مجمع را مسکن خویش اختیار و رحل اقامت
افکندند و درس سالکی طریقت صاحب حسن نعت شده تا سن اختیار فرمودند
و تعفف سیال و دیگر حسنات مستعار در رشته همت والا بر اتصال ارکان
و تکمیل مکملان آن ولایت گماشتند و در هدایت خطه اجمیر از فیض وجود بعض
ایشان سعادت پذیر گشته مع برکات بعد و در روز ششم رجب ششصد و
سی مجاورت صوامع عالم نابود آفات بسر منزل قرب ایزد توانا اختیار
فرمودند و از فیض ارادت و متابعت طریقت آن مرشد کامل بسا الکامل الله ازین

بدار انوار السرور اقتباس نمود آنگاه بموضع جیل که در اسفل مدینه ال
بغداد واقع است شتافته مدت پنجاه و هفت روز توقف نمود و از فر
شریف عالیحضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العا
اج الواصلین ما در طریق هدی سالک راه هدی ارشاد رهبر تحقیق سوا
بار ملک و فریق قطب الحقائق غوث الثقلین سید عبد القادر بفوز سعادت
دو جهانی رسید و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک حضرت شیخ
طریقت همانا هم صاحب آب بقاست فیض حیات جاوید ابد جسته
بنهایت مراتب کمال پیوسته و از آنجا بغداد شتافته سعادت ملاقات
شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی دریافتند بعد از مراجعت این سفر
بهمدان رفته بشیخ ابو یوسف همدانی رسیدند و از آنجا باصفهان افتاده با شیخ محمود
صفاهانی صحبت داشتند و از آنجا به تبریز رفته بشرف ملاقات شیخ ابو سعید
تبریزی که از اعیان اولیا بود مستسعد شدند و از تبریز بسمت میهنه و خرقان
شتافتند و از آن بر ره استرآباد اختیار نموده بعز صحبت فیض بخش
شیخ ناصر الدین استرآبادی که از اعاظم اولیا و مشایخ طریقت بود
ـیدند و از آنجا بهرات رسیدند و از هرات تا شیراز که بنا بر طریق تقریب
سبزوار رو شتافته چندی اقامت نمودند و از آنجا بحصار شادمان
تا بلخ رفته رفته بدیشه مرید و در آن مقام بمصاحبت پاک شیخ احمد خضرویه
ـت گزیدند آنگاه از بلخ بغزنین عزم نموده و در آن بقعه ملاقات
عارفین شیخ عبد الواحد فایز شدند و از آنجا به کوه و سفت
ـستان نموده چند تاریخی بفیض قدوم بدار الملک لاهور رسانیدند
الدین سام غوری فتح خطه پاک دهلی نموده و قطب الدین ایبک را

نیز گویند در آنحضرت بنابر این اعتبار بشجره معروف نسبت اسم والد بزرگوار
ایشان نیز انساب روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب
خاک پاک خراسان بوده و از آن بیت طلب بوساطت جاذبه شیخ ابراهیم قندزی
که در آن وقت پیشوای مجذوبان عهد بوده تن بکشش این کمند در داده بنابر
برورکه شمع جمع اصحاب در این انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت با آن در واسطه
العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسلة الذهب اهل سلوک و وصول
اعتبار پذیرفته بالکاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک بتجرید طریق پیروی
روشن ارباب تفرید نموده منفردانه قدم در وادی سیاحت ساحت
ربع مسکون نهاده چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلیم علوم ظاهری اشتغال
گذرانیده از آنجا بخطه نیشابور رو آورده توجه ساخت و در قصبه هارونیه
از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهیر اولیاست
رسیده بیست و نیم سال در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد الکامل
حقیقت اکتساب آداب طریقت فرموده در آن مقام بنابر پایمردی ثبات
قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاری توسل بذیل ارادت جناب
عرفانمآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش گشود و چون از رهنمونی
ارشاد شیخ مذکور فایق سلوک این طریقه والا را بدرجه علیا رسانید
حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدان
حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق و عرب فرمودند و از آن جناب
بار آورد برای طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و دلیل ارباب طریقه
شیخ نجم الدین کبری رسیده قریب دو نیم ماه از فیض صحبت آن زبده
هدایت راه بوادی عرفان برده انوار ایقان اندوخته

ان هایش بنا و خاطر ملکوت ناظر بود آن نیر محرک این عزیمت صایب ایده
مبارک آوردند نخست مهم رانا از نهر روده که رودها صورت داده الکا
بقوت اقبال و تدبیر درست با لشکران سنگ ازانجا بکسر متوجه تسخیر کشو
بیشان کرده آشفته مور سک سر شوند بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش
مراد داد بود عزم نهضت اجمیر را بحلیه جزم آراسته شد و در تاریخ دویم ماه
شعبان سنه ۲۲ هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال نهم از جلوس
جهانگیری موکب مسعود با فرخنده یکی تمام متوجه آن سمت شد چون لمعان بلده
رسیده گرد قدوم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید
موضعی که قبه روضه مقدسه حضرت خواجه منظر اقدس در آمد فیما بین بری
طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت
کبر تجویز سواری نفرموده فرود آمدند و از نقش پای مبارک سر مایه مباهات
السر زمین بلبل روی زمین آماده ساختند و با این پرزش فیض بار فوز زیارت
رار مفیض الانوار از فیله احرار کشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی
تمام برکات ها و وانی نمودند با عقلا جهات صدقات و وظایف
در که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند
مبارک آن تاج تارک اولیا کبار را یعنی خواجه بزرگوار بطریق تقرب
بسبت الاجرام مجمل نسب و نسبت نمود را اخبار و آثار آن حضرت را
سلوک طریقت با مشایخ طریقت و وصول بحقیقت بنا بر حصول ترک
با وادی ریاض سخن بر طبق تمالیس طریق ایجاز بر زبان صدق
قالع پرواز و خامه بدایع طراز میدهد مولد انور آن سرور دار الملک
استاه منسوب سیستان باشد و منسوب بلاد ابن سنجر و سجستانیه

بنابر آن کیفیات چند در جمیع کرات بین مقصود و مابه‌التزیین و ضعیفی از حرکت نموده بودند و در این مرتبه
با وجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاهگری اعدا علت می‌نمود
علت شده باعث افزونی نیرو و غنیم گشتند چنانچه ازین حرکات ناقص ماده بودن
زیاده سری و کینهٔ ایشان بحدی رسید و ناپذیر رفت که در زمین بیشتر از بیشتر سرگرم پیش‌رفت
کار عناد و بغی شده از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند و در عوض این
اندوه رفتگی مکرر وقوع یافت جرأت و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته
بیشتر آمدند و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده یکی بالای کیبات را به بخت [illegible]
درآوردند و دریں نوبت سامان و سرانجام این مهم کما ینبغی شده بود و بر درخت
احوال لشکر بواجبی نموده و معهذا چنانچه مکرر از سبق ذکر یافت از بی‌التفاتی قرار
و ناسپاسی سپاه و رعیت ناشناسی امر کاری ساخته لهذا این معنی بر خاطر مبارک
حضرت خلافت پناهی نهایت گرانی نموده و پیش بردن این کار و بر تافتن [illegible]
زیاده از آن گروه فرومایه کم مایه همت عالی نهمت آنحضرت زیاده از حد و حصر
بیش از مقدار و قیاس دشوار و دشوار است لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند
که خود بنفس نفیس بسبب زیارت روضه و حظیرهٔ مقدسهٔ حضرت خواجه معین الحق
والملة والدین بسوی دار البرکت اجمیر نهضت نموده چندی در آن خطه پاک توقف
فرمایند شاید که نظر نزدیکی آنحضرت امرا از حضور منظور دارند و در کار
خود بر شمار گرفته حساب از کار فرمایی خود بردارند و سلوک طریقه حق شناسی
فراپیش خود خواهش دارند تشریف همت به سرانجام کار ولی نعمت خود کار بندند و همراه
که از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه تا زمان وجود امتداد مدت جهانگیر
و جهانگیر از پادشاه کشورگشای گیتی ستان که تا نبینید ستمهایی مؤید و توفیق
و [illegible] پیروزی همیشه موفق و مسعود بوده‌اند بر دراختن بواجبی نیافته بود و همواره [illegible]

سلطان نزد میرزا ابوالبقی او و کارگذاران سابق بر جعفر بیگ اصفهانی با مور
بابک مستحقر و کیست و تادیب کیسان بتحقیر یافت و راه مسکم و امیر الامرا با ازدیم
نامدار بکومک تعقب پذیرفتند و جز انزکران هند با فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کارزا
دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد و در روز رایت فیروزی آیت
برالسمت ارتفاع گرفت و چون العزیز مصر بجوهر که کیفیت قحط و وقوف فی معامله
ماهی و رنوانی قند اوام و نوای بی نفس اماره و طبع مالکاره شده خود را گرفتار مستلذات
نفسانی و ملایمات قوای حیوانی درشت چنانکه مطلقا مالک نفس خود نبوده
ورشد تناول مشروب و تجرع مسکرات حضور بیاد او مست سر بسلام و ملازمت
سعاط و نزام بود و اینمعنی در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروایست
بجوری و غلبه اشتها از فرط عدم مبالاة اکثر اوقات مست و گرانخواب
بحرانی و سبک سری بود لاجرم در اینمرتبه سرا ثری بر مراتب تنبیه خود و تحقیر عساکر و
معدود و مترتب شده و بمعه یکسان بعذر وقت بزبان برده غنیمت فی صحبت
دست داد و نه تنها از جمیع کاری از رفت بلکه سرمایه چیره دستی
ایران افزوده باده خیره چشمی غنیم اماده گشت و چون از کیفیت احوال
ر اعیان آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و جهانبیت خان و عبدالله خان
خان دولت عظمی که هر یک در این کار اقلیمی سر بتوانستند نمود و فی نفس قدرت
مای لشکری و کارگذاری کشور درشتند با ستعداد و تمام متعاقب
ر اداء ایشان تعین یافتند مجملا اینکه در بین نوبت از نیعالم لشکری بهم زاده
بحر عالم را کفایت میکرد و چون سرکرده از کار رفته بود آن سپاه عاجز
سان بازار و جسارتی بر بمیداز انستند و در بنمیانه بیکانه نفاق امرا بیکدیگر
شت ناچار در بین نوبت هم کار از پیش نرفت تا بکم چند که سالک

بیان موجبات نهضت رایات جلال جهانگیری بصوب دکن تا بلند اقبال القصه
در اوایل جلوس چون بعد از سانحه ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه
کم فرصتی و سفینه رار حضرت سلیمان مرتبت را برتق و فتق ملک و دولت
معاملات ممالک محروسه حاجت سد رخنه ولایات دور دست مجال نداده
بفرو نشاندن شعله آتش فتنه‌ها که برانگیخته و افروخته بود اشتغال فرمودند و
در خلال این حال خللی در مملکت جنوبیه پیدا شد تفصیل اجمال مذکور آنکه درین الحال
دنیاداران دکن از فرط کوتاهی نظر بنابر کمال بی بصیرتی که لازمه کیش داران دنیا
و فساد انگیزی و فتنه گری که خاصیت دیرینه و سرشت ایشانست خلع ربقه اطاعت
از رقبه انقیاد بدر نموده سر بتمرد و عصیان برآوردند بلکه برانجمعی پسند نموده
خلیع العذار و مطلق العنان بترکتاز در آمدند خاصه عنبر حبشی سیاه بخت تیره رای
فرصت غنیمت شمرده از پایه اندیشه که فرصتی حرمان را از طغیان مینمایی با نقض فطرت
او بود دست تصرف بر اکثر محال بالاگهات که باولیای دولت ابد پیوند تعلق
داشت دراز کرده عبدالرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا
که همواره اندازه گیری هنگامه سپاهیگری در دست داشت و ازین رو نصیبه ستی و سورش انگیزی
نهاد همت زد و خاص و عام بود همانا ازین راه عنایت پادشاهی تمکین گرفته و در هیچ مرتبه کلام
سر جلوه و فروغ زر و سپاهیان زیاده و پشتبانی نفوذ حکم فتنه او را همه سته جبان بالاگهات
در عرض رفته رفته کارش بجایی کشید که خانخانان بعجز گرایید و از چاره و گزیر فرو ماند
و با خار زبونی سلسله عز الیقین در ربط درخواست مددکاری نمود چون دقایق حقیقت
این معامله بمسامع جهان کشایی نیرو افزای دولت روز افزون بعز عرض رسید
بی توقف ای موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیه عساکر
ظفر اثر بحلیه نفاذ آرایش یافت لشکر گران سنگ بسرداری آن شاه

در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابه جلوه ظهور نموده و بتجدید حقایق اوا

ستانی ورا ابدا ابد و مراتب صلح منتقل روح مشکذاری و پرستاری آن ملکه ملک منش باعلی در

استحسان رسید آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرفراز ان حوران جهان را از سایر

مخدرات شبستان دولت برتر برآمد و بنابر شیوه ستوده والد امجد و نیای این دولتکده

عظمی جهانبانی بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطاب و لقبی شایسته اختصاص بخشند

با نام نامی ایشان بر زبان زد خاص و عام شود العلیا حضرت را باین اعتبار ممتاز محل بیگم

خطاب داده بودند و درین نامه گرامی بر جاریان خامه وقایع نگار ناچار تا با ایراد اسم سامی

آن [illegible] بمانند بعنوان نواب ممتاز الزمانی و ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری که آغاز ابتسام غنچه گلبن

جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود از سرای بوستان دولت آنحضرت در حرم

سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نوگلی در چار چمن وجود شکفته غیبی غنچه امید خنده

نمود و چون فرخنده ولادت آن گرامی سعادت از سر نو جهانی را از شکفتن آورده

عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط افزود حضرت خلافت مرتبت با سایر

ند کیهان حرم سرای خلافت بنابر رسم تهنیت ظهور این نوباوه مقدس

س ارس کرمزه پیوند تا زینت محل بستان دولت و اقبال نونهال ریاض

ل مبارک همایون آنحضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی و رشته

سمی عالی و تربیت و لکنا مسرت ساخته بمراسم پا انداز و لوازم نثار و

رخشنده و کنار و نیز نثار جیبان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار

گردانیدند و مبلغی گرانمند بصیغه نذر از نظر گذرانیده التماس نام نمودند

ریت آن فرخنده اختر برج اقبال را حور النسا بیگم نامور فرموده بعنایت

ند با حول ستی که اقصی مراتب دولت و جهانبانیست اختصاص بخشیدند

روزگار یعنی پادشاه فلک اقتدار زیبا برافرازیش و درجه سرفرازی آن آصف صفات
بدین انجمن نشاط و شادمانی تشریف شریف ارزانی فرموده از پرتو قدوم انور زینتی
دیگر برا دین آن جشن بهشت آیین بستند و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته
بر رسم کوس مبارکبادی آوازه نشاط و شادی بر روی خاص و عام گشودند چنانکه فراغ
خاطر از فروغ شکفتگی چهره‌ها را در پیرایه نور و سرور در گرفت و صفحه زمین چون ارم
صاحبدلان گشاده پیشانی گردید و پیرامنگران بر مقتضای مقام بسیار نگار رست
گردند و سرو و گویان پای کوبان راه خردمندان زدن گرفتند از پهلوی
لطافت جمالهای یاسمین بر و مهوشان حور پیکران خرمی گل گشته اورنگ صحن گلشن
و قضای چمن شد و از بالای طراوت گلدستهای سبوی و صفا شوریده بلبلان شیدا
از عشق گل شمع رخ پروانه سوخته بود و رنگ گلستان ساخت و درین هنگام که هنگامه داد و
دهش گرمی داشت و روزگار آوازه حق مقام نمود و اهل زمانه را بهانه خوشتن کامی
و خورداری بدست افتاده داد کامرانی دادند و از گردون گردان گرو عمر رفته
وا ستده گرفتند چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد.
و روزی چند از ین روز نیک اختر و بهروز منقضی گشت حضرت شاهنشاهی
با سایر محجبات کریمان حجله عصمت و پرده نشینان سراوق عفت پرتو انوار
قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گستردند و حسب الحکم
آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت تیار رنگین جشنی جهان آرا آرایش
بدیر ساخته قبه بارگاه رفعت با اوج طارم مهر و ماه برافراشتند و حضرت خلافت
مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شبانروز بهمت بلند بعمق بر بسط
بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط کامیاب شدند و با جمله محامد ذات
و صفات آن کریمه دودمان مکارم اخلاق و کرایم اعراق اعنی نواب قدسی القاب

دستمایه رفاهیت احوال و فراغبال عالمیان دست بهم داد چنانچه امروز دلیل
آن از وجود فیض الجود چهار پسر شاهزاده بلند اختر کامگار والاتبار که هر یک زینت
بخش روزگار و قرة العین این مواهب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن
شش جهت روی زمین و زمان اند باشند روز بروز چون آفتاب عالمتاب روشن
و هویداست بمحض برکات آثار این بار و رفاهیت پرور کار ابنای روزگار
فراهم رسید با یمن نتایج این یا بوم القائم باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام
معاملات مدار السلطنه ادم خواهد گردید و در ان فرخنده ساعت مجلس عقد
ازدواج مقدس سایه سعد اکبر فلک خلافت کبری در سر و بهار آسمان عفت
در دار الخلافه عظمی موافق شریعت غرا منعقد می شد بسم مبارک شاه و جهان
بخش جوان بخت که الحال الله تعالی امتداد بقای آن حضرت تا انتهای مدت روزگار
رسد به بیست سال و یکماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یکروز
قمری رسیده از عمر شریف ملکه دهر و بهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یکروز
شمسی و نوزده سال و هفتماه و بیست و نه روز قمری منقضی شده از زمان خواستگاری
تا این زمان پنج سال و یکماه و نه روز شمسی سپری گشته بود بالجمله در ان روز سعادت
افروز همایون بزم طوی مبارک و جشنی که منزل شریف عضد الخلافه العظمی مدار الملک
و یمین الدوله آصف خان که در آن اوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت
و بدستور ایران دستور العمل دیوان بزرگ کارکاربرداران نیکوکار بسته جشن سرانجام
آن بزم و جلوه و بهواه خواه کردید و در سلطنت و کامی حضرت بکام خاطر ناکامی
مراد فعل گستردند در آن هنگام عیش افزا که باده بنغمه میسوزی حرفی لبان بخشش
ولایع عالمی شده بود و ساحت آن محفل عشرت از گل گشت پریرویان
تختگاهی از صحن گلستان ارم و عشرت افزا عرصه فردوس اعظم کشته سلیمان

مطابق دوازدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲ هجری که بستان ابد بنیان شاهزاده والاقدر نهال فروغ
مقدوم نور ظهور یک اختر صبیه کریمه مستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی زینت شبستان عفت
اثیر رسیده بود حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمره پرس انیس
نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم ارزانی داشتند و سایر
بزرگیان سرادق عفت را سر طلب نموده به بسط انبساط پرداختند و آن کریمه
نامور حور پیکر را به پرهیز بانو بیگم مسمی ساخته حسب الامر حسب الارشاد عنایت والده ماجده
آنحضرت مولود مسعود را به نور سندی الشان دادند و در ایام خجسته انجام جشن نوروز
ملتمس ما یمن یسر ساله ادین پذیرفته مرید عالم الغیب نیر اعظم روز دوشنبه پنجم ماه
محرم الحرام سنه ۱۲ هجری بشرف خانه حمل انتقال نموده سال ششم از جلوس جهانگیر
بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و درین تاریخ دو هزاری ذات بر منصب آنحضرت افزوده
تسلیم ده هزاری ذات و پنج هزار سوار فرمودند و در نوروز خجسته سال هفتم جلوس
چهار دو هزاری ذات بر درجه منصب آنحضرت افزوده تا اصل و اضافه دوازده هزاری
پنج هزار سوار مقرر فرمودند سیان انعقاد فرخنده مختلف عقد همایون فال قرینه
خسرو قران السعدین شاه و جلال الدین رفاقت حضرت شاه بلند اقبال اسیر عصمت ارتقا
نوارث قدسی القاب سمیتا را از زمانیه صبیه رضیه نواب آصف خان از آنجا که همواره کارپردازان
کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده
میسازند و پیوسته دستیاران ید الله کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب با احتیاج
مناسب مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته میدارند بنابر آن این
فرخنده پیوند همایون ارجمند که در زوال در از روزگار حسن انتظام یافته بود در تاریخ
روز جمعه نهم ربیع الاول سنه ۱۲ هجری مطابق بیست و دوم اردی بهشت ماه سالی
ما قدس بظهور پیوست و بیمن وسیله رسیدن آمال امانیه و آمال

از کمال تأثیر صیت وقت و ربودن زور رزم منکر بدان اهرمن پیکر رسید و در راه را سواس
نیرو بیرد و زوان و ادبار آسیب چراغ حیاتش سنگ سرایچه گشته نیم کشته رو گردان شد
و قفار را در بازگشت تن صیاح نام چراغی برگشته بخت که روز رخش بشب انجامیده
درالحال شمعی افروخته بحضور پرنور می آورد و بر خورد و بحد در رسیدن باد صدمه
سرپنجهٔ آن پلنگ بی باکیان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که بمانا
از حیات بهره برنخورده بود و در همین وقت شاه بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال
حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر گرفتن شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار
آسیبی بیمنان آنحضرت رسیده باشد اتفاقاً چون آنحضرت بملاحظه پایچی زرین کمر
آن بلند اختر اوج اقبال در آن شده در مقام تجسس احوال بودند که در اینحال آنسرور
بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب هم جمعیت گ
رایند مجملاً چون آن دو نظر یافتهٔ حفظ و حراست نگاهبانان حقیقی از سلامت
یکدیگر نیاز شکرها بدرگاه یگانه ایزد دادگر نمودند حضرت شاهنشاهی باز سوار
در رکاب بیکران کامرانی آورده برین سرخانه چشم رکاب زرنگار را اینجا رسانیدند
روکش صبحانه ارباب بصایر و ابصار نمودند و یکبار دیگر بار دیگر سوار کاران نیم کشته
بعزیمت وقت تمام ساختند آنگاه فرخ فر دولت و سعادت معاودت نموده
متوجه مخیم اقبال شدند و در اینحال راجه را بدرگس جهانگیر خانان که از آگاهی حقیقت
آگاهی در رسیده کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند
حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و دستکاری شی و در وقت نظر
ابو المظفرت در تاریکی آفرین جوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت
باری بدعا رهبر را فرزند جاه و جلال شاه بلند اقبال رطب اللسانی گشودند
در این اوان که غبار رست ازین روز پنجشنبه بیست دهم امرداد سال ششم تاریخ جهانگیر

میشد بر میگرد و چون در رتبار رسانیدن باشد آن دیونژاد بقصد حضرت خلافت
مرتبت از جا در آید و سرکار بی‌مضایقه از پس روی او در گذشت از آن جا
که نگهبان حقیقی برگزیده‌های نظر عنایت خود را در همه حال از آسیب عین الکمال
نگاه میدارد آن اهرمن نهاد در کمال سبکی و قهرناکی متوجه آنحضرت نشده بسوی
انوپ رای خواص که پایه بندوق در دست داشت روی آورد آن قوی
دل قطعاً تزلزل بخاطر راه نداده سر راه بر وی گرفت و چون حضرت اعلی اقدس
مقرر است که سپاهیان در شکار شیر چوبه بکار برند چنانچه بجهت حمایل از آن
ندارد که چند هر نفر خنجر بر کمر خود داشته باشند تا بجای چوبی که در دست داشت بر و اندازد
دوان دوان در غایت غضب تا نگه باعث سرعت حرکت و صولت او در آن جا در آمده
بکرمی او روشدید شد بر و حمله آور شد و انوپ رای از صدمه آن ابدالعقا
بار افتاده شیر آوز را در بر گرفت و چون او دستهای خود را بحمایت سایر
اعضا سپر بلا ساخته بود بخت هر دو ساعد او شیر پنجه را در دندان کرده در یکدیگر
شکسته در کار ابتر ساخت چنانچه نزدیک بود که یکبار کار او را تمام کند در یجا
شاه ملک شیر صولت که شانه شیر را بنظر در آورده و امداد را بشمشیر بر افتن
در رسیدند و چون تیغ شعله آمیز را حواله نمودند ناگاه در عین فرود آوردن
نظر باریک بین وقت بکر بر انوپ رای افتاد که از هول جان بگذشت چه در آن
کر جراحت نکته بیراه رسیده از کار افتاده بود و از کام کام شیر را آورده
و بر شانه جاری گروه و هم در آن قسم وقتی بارک دست مبارک را از نظر گاه تحسین
نگاه داشته در همان گرمی بی نیروی سبکدستی اندازه کمر شمشیر نموده تیغ صاعقه
برا فرود آورد و تیر دیگری حمزه ابیکه در آن حالت خواستن واری بظهور رسانید
ه بود دید و از نیزه ابر همت را انمر بینه تیر که اول و زنگشت مکابه

تا یکی را اندازد آن حضرت که بی رخصت حاضر نشود برقرار داد و معهود بجز راجه رامداس
دانوت را از خواص و اعتماد داران و حیات خان با معدودی چند از خدمتکاران و
میرشکاران دیگر را از همراهی رکاب سعادت کامیاب نمود و چون پیل سواری
نزدیک رسیده شیر نمودار شد اسب بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر قرار بر
یکی ناچار خورشیدوار از مشرق این زرین پرتو سعادت از زین گستردند
و پیاده روی بدفع آن شرارت نهاد و بر سر پله ایستادند آنگاه با تفنگ
شیر افکنی در مقام تفنگ انداز شده بندوق قدرانداز را قضا دو هم دوید
آن اژدهای دهان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه از دمدمه فتیله آتش افروز
نمون طراز بیرون ریخته دل از ذخیره خاطر انتقام کش کین توز خالی ساخت
و چون بمقتضای قضا و قدر اجل آن جانور در آن وقت مقدر نشده و می‌چند
در بند عقده تأخیر بود گلوله جرم بالفعل صیبی آن مقدور نگشت و در هر سه مرتبه تا شیر انداز
بهرکه مانند سهام صایبه تقدیر خط پذیرفته ظهور نیافت چنانچه تیر اول رسیده
باقی کارگر نیامد و در هر مرتبه آن اهرمن سرشت مطلقا بیم و هراس بخود راه
نداده از جا در نیامد و مکرر را بیدار سیوسیان که اثر تیر از صدمه تفنگ خشمگین
گشته حمله آور شد و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میرشکار را شاهین در دست
نموده چون اجل بر ان سد و سر خود را بدو رسانید آن اجل رسیده را از صدمه
صولت بر خاک هلاک افکنده باز بجای خود رفت و درینحال حضرت خلافت
مرتبت با وجود تنگی وقت از رعایت احتیاطی که درباره شیر شکار در شند
مقصود بجهت مراجعت هم بجنبد کام شیر رفتند و شاه بلند در دست حیات خان
قوی ایستاده شدند و راجه رام داس نزدیک ایشان و حیات خان
مجاور ایجانب دست راست قرار گرفته و کمال قراول در عقب ایستاده

امیر [illegible] امور ارسال داشتند میرزا را از دیگر تکریم و تعظیم فرستاده باستقبال
این پادشاه مباهات بر آمده از راه کمال ارادت و عقیدت و از پدر سر منبر
الخطبه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت نورانی [illegible] و سعادت آمود نمود
و شاه بیگ خان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت [illegible] شده بود قلعه را
تسلیم نموده خود بعد از [illegible] دیگر حیدر و ابوالقاسم طهماسب و دو هزار خانه وار قزلباش
بروی پدر [illegible] بدار آورده بجشن [illegible] سال مذکور با انجمن حضور پرنور رسید
و صدر اسپ عراقی و دیگر تحف و هدایا از رسم راه آورده از نظر انور گذرانید از الجمله
مار مهره بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بسته بحرکت درآمده تمامی زهر را از بدن
مار گزیده کشیده و ازین جهت دفع علت غائله سم [illegible] علت [illegible] مجلا [illegible]
فرزندان و همراهان مورد مراحم و مراتب گشته بمنصب هزاری و جاگیر [illegible] عاطفت
پذیر شد ذکر نهضت جهانگیر پادشاه بانداز [illegible] صیدگاه و [illegible]
ظهور رسیدن [illegible] نمایان از شاهزاده سلطان خرم در انداختن شیر [illegible]
چون بتاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیر آنحضرت متوجه صیدگاه باری گشتند
بحسب اتفاق در اثنای شکارگاه نور که با اقران [illegible] کشیده بود جمعی از قراولان
معروض اشرف گردانیدند که درین نزدیکی شیر تنومند قوی هیکلی مختفی است که همین
همین ساعت سرپنجه صولت بکوزن افکنی بر گشوده همراه از آن سرکار بکار
چنانچه از غایت سر سخت [illegible] آهنگ دگران حیرت و در صورت صیدان
بی غائله [illegible] دیگر [illegible] دست میتواند داد ازانجا که شعف
جهانگیر پادشاه و شاه شیر شکار از شکار شیر بود دیگر هیچ احتیاج این نوع
صید چه عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل حرکه است عنان [illegible] سپرده
[illegible] رکاب سرکار متوجه آن سمت شدند و چون در شکارگاه

اه سلطان حسین میرزا برادرزاده خود تفویض نمود و در کار [illegible] میرزا [illegible] سال
شت بحکم الهی سپری شده از وی چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابوسعید
میرزا سنجر میرزا از آنجا که وفاق میانه اخوان با وجود عدم توافق آرا و تخالف اهوا
کم اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملک و دولت در میان باشد لاجرم بمکافات نفاق
[illegible] رفته رفته [illegible] دولت خواهان [illegible] شعله فساد اشتداد
یافت و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر امکان
دست نمیداد لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر با یکدیگر زد و خورد و بهم در آویخته از
طرفین جوبار بخشند و در عین زد و خورد بخت رستم میرزا انباز کار [illegible]
سعادت و رهنمای بخت ره بوادی [illegible] اندیشی برده در ماه مهر سال سی و
هشتم جلوس اکبری با برادر خورد سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاهرخ میرزا
و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی [illegible] لباس بموطن دولت [illegible] رسید
اکبر بادشاه نهایت تکریم و تعظیم درباره او بظهور آورده تفویض حکومت
صوبه ملتان و [illegible] از محال بلوچستان و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار از [illegible]
و ابوسعید میرزای مذکور نیز در ماه اسفندارمذ همین سال بدربار سپهرمدار
رسیده نهایت یافت و چون خبر اینهمه مراحم بیپایان بمظفر حسین میرزا رسید
و از قرب جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که با استظهار
عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت لاجرم بنا بر امور کاری
سعادت و ترغیب و تنبیه امید و بیم که هر یک علت تامه ارتکاب امور عظیمه اند
بمقام خیراندیشی حال آینده بخت والده خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را
بملازمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود و چون فرستادگان رسیده
معتقد العرض اعلی رسانیدند آنحضرت میر [illegible] قدیمی را با منشور عاطفت

سال چهارم از جلوس اقدس مقتضای اراده خاطر مقدس وقت ازدواج بظهور آمده
از مکمن استتار بسمت وقوع یافت و در ماه رجب المرجب سنه ۱۰۱۶ هجری مطابق آبان ماه
سنه جلوس جهانگیری که عرس مبارک این بلند اقبال العقد عزت آیین عشرت آیین
رسیده بود و مجلس بهشت آیین طوی زفاف در منزل سعادت محل علیا حضرت
مریم مکانی والده ماجده حضرت جهانگیر که بدولتخانه برکت پیوند پیوسته انعقاد
پذیرفت و در ساعت سعد عاقبت مقارنه ماه با خورشید و مقارنه برجیس با ناهید وقوع
یافت و چون ازین فرخنده منزل اشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولتخانه
اشرف واقع است و در بنیاد بنا بر فرموده آن عالی مرتبت و در آن محل زیبای نگار
سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال بعمارت روداد از زیب و نگار رشک
خانه چهار انور گشته منزلت منازل ماه منیر گرفت حضرت خلافت مرتبت بزین محفل
نشاط بتشریف قدوم ارزانی فرموده یکشبه از پرتو حضور فیض گنجور رونق
آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند و حضرت شاه
بلند اقبال ابقای مستعد روزگار بر سبیل پیشکش رسیده از جواهر و درم و دینار که برسم
بیار بها رسیده بود حضور رسانید تا ایام و در روزگار را در زفاف زر گرفتند
و هنگام توجه آنحضرت از دولتسرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار
اقمشه نهر دیار که رشک فرمای پرنور زربافت مهر و غیرت افزای قصب سمکی
ماه بود حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را روکش فلک
الافلاک گردانیدند اکنون در اینمقام بنابر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا جد
و نسب میرزا و ایمان بسبب استعداد او بدین دولت عظمی مرقوم دبیر دانا دل
میرزا خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی است جمل ولایت قندهار
در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان فلدنیه حسب الامر آنحضرت شاه طهماسب داد

امروز سپری از سال شانزدهم از عمر ابد قرین آن سرمایهٔ بقای دولت و دودمان
صاحبقران بود لاجرم بحیثیت بهجت اندوزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت
خاص اختصاص بخشیدند و در جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر
نزهتگاه کابل چون طلیعهٔ افواج بهار در متوجه سیر بوستانها و مرابع هندوستان
گردید بعد از ورود اقبال چند در دار السلطنه لاهور اتفاق اقامت افتاده ازان
مصر عزت رایات سعادت بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت و در نوزدهم آن
موطن اقبال سپاه نور و سرور استقبال موکب فیروزی اثر بوده اوین جشن نوروز سرمایه
آرایش روزگار و پیرایهٔ ربایش بلدهٔ بهار شد و دوم فروردی ماه سال سیوم جلوس
موافق چهاردهم ذی‌حجه دولتخانهٔ مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای
طارم مهر لیس و عشرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد و بعد از دو روز دیگر [illegible]
عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانهٔ والا واقع است و در پیوند عمارت
قدیم است که بنا نهادهٔ محمد مقیم وزیرخان بود از بنیاد انداخته نشیمنهای پادشاهانه
بنابر امر عالی بجای آن اساس که گذشته بود بفیض ورود بدان منزل بهشت آیین
بنور دل دو شه پرتو قدوم انور ساحت آنرا نور آگین ساخت [illegible]
چون در حضرت خلافت منزلت [illegible] مظفر حسین میرزا [illegible] شاه بلند اختر [illegible]
چون اصالت اعیان عمده‌ترین اسباب کرامت و جلالت ولاد و نجابت والدین است
سر تقریب شرافت و وجاهت اعیان سعادت نهادست چنانچه تحریر مزبور طراز
تحقیق این معنی اداء شهادت مینماید بنابرین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده
بود که از دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیهٔ
مظفر حسین میرزای صفوی را نامزد این والاحضرت کنانیده و چندی بنابر ماثر
عوایق روزگار آن کار خیر بتاخیر افتاده در عقد تعویق وقت مانده بود تا درین

در رعایت دولت رسیدن خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی و در محفوظ بودن است
گلگشت نزهت آباد کابل و ابن دل آن مالک رقاب صاحبدلان را انجذاب جوانب تا
کشیده ازین راه خاطر عاطر را بدان گلشن تمام رو بجه دلارام قرین دولت و
سعادت از دار السلطنه لاهور این والاگهر را دولت همعنان و هم رکاب مفخم
بدان مهبط انوار فیض توجه فرمودند و در فرخنده روز پنجشنبه نوزدهم صفر سنه ۱۰۱۶ هجری
ظاهر آن خطه فیض مظاهر سر منزل موکب جاه و جلال گردید و فضای روح افزای باغ
سپهر آرا که تعمیر کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است و تا آن
هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود و درینولا از فیض نزول آنحضرت سپهر پایه
آرایش دیگر شد و عرصه دلکشای او رشک باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه
مضرب سرادق عزت و رفعت مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه
شده بود چون گنجایشی در خور نداشت بنابران حسب الامر عالی عمارتی رفیع
بغایت دلپسند اساس یافته فراخ دل آرام و غیرت قصور حدائق رضوان و حور
گردید درین ایام سعادت فرجام که عبارت از ششم ربیع الثانی سال حال
جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند آن بلند اقبال دولت
سرای آنحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختری بر روی
روزگار جهانیان گشوده شد و کنار و جیب آرزومندان زر زر و جیب و دامن
مفلسان پر در گردید اگرچه درین دولتخانه والا تا غایت وزن قمری بجهة
شاهزاده های کامگار معهود نبود لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف
هوا فی الجمله انحرافی بمزاج وهاج آن باعث استقامت و سرمایه اعتدال لیل و نهار
راه یافته بود و در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف
اشرف بمنزل شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند و بحکم اتفاق

انحضرت مهد العالی بوده از فیض الطاف عام بی نصیب نمانند بنا برین معاینه
هوای اینمعنی از تقاضای خاطر فیاض سر بر میزد که آن سرو سهی نخل ریاض خلافت والا
بانو بیگمی از بوستان نجابت پیوند بخشند تا برکات نتایج اقبال و مآثر کرامت
ذات و صفات آن درجه نور حدقه دولت عظمی از سر نو بالیدن در آید و از نو
رواج آن و ثمره لطف کام جهان و جهانیان بر آید لاجرم روز پنجشنبه نهم
فروردی ماه دویم سال جلوس جهانگیری مطابق هفتم ذی حجه سنه هزار و پانزده هجری
ساعتی که مختار نظر سعادت سعود آسمانی متوجه ادراک نتایج استعداد و صلاح
افلاک و انظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جناب والی جاه نواب قدسی القاب
ممتاز زمانی که از عالم بالا بالدیه مکرمت الهی سرافراز گشته بود بحکم تقدیر برابر در ازین
سعادت ابدی ممتاز رسیده بجهت نظاره آن فرخنده اختر امتیاز یافته مختار ریزی انگور قند
دنبال رسم مانند چنانچه روش معهود آئین مقرر است بهار روزی کار است بدست مبارک
انگشتری سعادت نگین در انگشت کمین آن مهین بانوی زمان در اینجا بار آسمانی
جای داده بود و در ایام که هلال حلقه خاتم در دست آن بدر فلک عصمت مهر آسمان
عفت رو کشی نیر اعظم گردید سن شریف آن مشتری طلعت زهره جبین بچهارده سال
و چهار ماه و بیست روز هلالی رسیده بود بالجمله آن عقیله قبیله مکارم و مفاخر
و کریمه دودمان مناقب اوایل و اواخر صبیه رضیه خان والامکان میرزا ابو الحسن
ملقب باصفخان است خلف صدق دستور اعظم میرزا غیاث بیگ مخاطب باعتماد الدوله
والد خواجه محمد شریف رازی که از دودمان اعیان این ولایت است و والده ماجده
نواب ممتاز زمانی دختر والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب باصفخان است
که در زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میر بخشی باستقلال بود و جعفر آصفخانی
که برادرزاده او بود بعیال او پرورش نموده و در ملازمت عرش آشیانی باعلی

درگاه دعا برای قضایای فیروزی ما امتیاز دارند لاجرم آن نظر یافتگان با مدح تعالی الله
نظر بر اسرار رموز دقایق حس بینی و در رفت نگاهی در درجه اعلی مرو بار شده مصداق
این حال صدق فراست و فرمایشهای بنده حضرت جهانگیر پادشاه است چون
آنحضرت پرتو اعلام الهام ربانی و اخبار تلقین آسمانی دریافتند که این سایه پرورد
و عنایت ایزدی تا بامداد روز رستخیز شمع انجمن افروز دودمان دولت صاحبقران
اعظم خواهد بود و بنابرآن بمقام تربیت و احوال آن برگزیده بوده و در آینده بالفعل
آن شایسته ارتفاع اعلی مراتب متعالیه و مدارج علیه بالاتر تفویض منصب هشت هزاری
بجهار سوار بضابطه دو اسپه سه اسپه مزید اعتبار بخشیده تسلیم فرمودند و بعنایت علم و تومان
طوغ سرفراز و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند و از مرحمت آفتاب پیکر قوی عزت
برافراخته تعاطفت بارگاه سپهر که خاصه دولتخانه والا بالمخصوص ولیعهدی باشد
اختصاص دادند و نیز بمقتضای احکام مناشیر رسالت آنحضرت تفویض رقعه مهر اشرف
اوزک که مدار اعتبار فرامین بر آنست و سر رشته انتظام رتق و فتق و شست و گشاد و
مهام این دولت جاوید بنیاد و بار سپاه بلند اقبال است و بند اگرچه از روی ظاهر
بمشیت امور سلطنت برای رزین این والاگهر حوالت نمودند لیکن باطنا در لباس
اعطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین ربع مسکون این زیب بخش تاج و نگین
در آمد و سرکار حصار فیروزه بجاگیر عالی مقرر شد و بزبان الهام بیان گذشت
که بسنت سنیه آبای عظام عمل نموده این سرکار را که موسوم به ولیعهد مقرری باشد
از روی سکون و برکت بران گرامی فرزند اقبال مند عنایت نمودم از آنجا که طبع و
فیض رسان پادشاه والاجاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود و پیوسته
بران بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این والا مرتبت بانقاب
جهان شامل الحال بندگان سپرده باشد داعیه زیاد ساختند هم بپاس سنی چندی

خواجه عبدالصمد [illegible] سلم که در اوایل از خطاب امیرالامرایی و پایه والای وکالت
سرافراز بود و سلطان خسرو و حسن بیگ را بحضور پرنور آورده چون فرموده نواب
بدست المحرک سلسله عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند و حبس
شدید بر وجهی جزای قبیح اعمال خویش یافته باعث حیرت دیده وران و عبرت
دیگران شد و سایر گرفتاران را در حقیقت پای در آتش آشوب انگیزی و فتنه گری
[illegible] بود چون خاکستان بخود نمک [illegible] و آب بر نمید [illegible] که در این کار
بردار کردند و آن [illegible] و بید [illegible] را که خار راه آرامش [illegible] کار شده
بودند گل [illegible] سر دار ساختند چون اولیای دولت ابد پیوند از [illegible]
این مهم اهم بالکلیه بار بر [illegible] وارسته راه در خاطر اشرف [illegible] خبر الم دوری
حضور این والد [illegible] و هوای گلگشت فضای روح افزای خطه کابل که از دیر باز
مکنون ضمیر انور بود [illegible] باعث [illegible] شوق شگفته گردید بنا بر سکه سپهر
[illegible] آن گلزمین بهشت آیین [illegible] فیض حضور پرنور بهار ریاض اقبال و تازه
گلشن جاه و جلال مرضی خاطر عاطر شود لاجرم بی توقف منشور عنایت امیر
درباره طلب این بلند اقبال و سایر مخدرات [illegible] از موقف جاه و جلال
صدور یافت آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع بیگمها و [illegible]
کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الاول سال هزار و پانزده هجری آمده
ادراک سعادت حضور نمودند آغاز [illegible] شگفتگی بهارستان جاه و جلال [illegible]
اقبال [illegible]
[illegible] الدوله [illegible]
بحکم آنکه برگزیده های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامتهای خاص اختصاص یافته اند
[illegible] تربیت و [illegible] فضل نامتناهی [illegible] امر خلافت و [illegible] بار امانت [illegible] عالم را

فراهم آوردن مردم بی روزکار و اقوام طلب بود رخت و بانوک فرصتی تیموریان نزدیک
قریب ده هزار تن از حضور و شتران بیابانی گرد و با بنا بر امیدهای دور از کار بدرو بوسنا
و چون اتفاق این سپشتی فتنه جوی را شوری پرست سپهر شان از ماخوذه بودند
و دست بهم داده سلطان قلی ربیوند اجتماع آن جمع هرجائی لشته بر بن سوای
مقابل جبین اقبال در رواج جان برداده از وصول خبر مرتضی خان که با اخبار بهادر فدوی
دلیرانه عرایض صلاح وران دید که تیشه رفته راه برعده لشکر سیلاب آتشی بند و حیف
اندیشه کوتاه رو براه نهاده در کناره رود بار بیاه ناپاک بان سعادت
یار دولت خواه بر حضور و بجز در رسیدن بجا ایستاده تدبیر یا شد بنیان شقالی
که خود را رو کش افواج امواج کنند بر ورنیای لشکر طوفان ابر زده بادکه ردی
و جز روی شکست بدرست خورده رو گردان شد چنانچه آن بیراه را اوراز
تا بالا بهر سبح جا دست از کار رفته لگام وار رو بیاری در هم جائی شده و رکاب گسسته
بیدو سنت و با سیاهی مرکب ناچار با رادوی با راه می‌نوشت و لهذا در عرض این
جانب چناب بار دیگر با زمانه فتنه لشکر لیس شهر شتافت و در انجا بیاده یم لو زریدا
راه نهریت پیش گرفت و از عقب رفته در رودبار چناب جوی ناحس در گرداب راه
بیرون شده ناقه دستگیر با داراش خود گردید و چون خبر فتح مرتضی خان
و گرفتاری خسرو و حسین بیگ از اخبار سمت توی سنگیر بر سلسل نام شتافته بر بلد
گوبند وال خود را رسانیده بود جهانگیر بادشاه رسید الحضرت از راه استفتاح
خیر لغامت حوالی شده آدر از خوش بخت خان خطاب برای قدر داران مقام باشست
تمام متوجه شده کوچ بکوچ بدار السلطنه لاهور شتافتند و کنار رودبار راوی
سر منزل افواج محیط امواج شده خود بنفس نفیس در باغ میرزا کامران ورود اقبال
و نزول اجلال فرمودند و حکم اشرف بشرف صدور یافت که محمد شریف بلد

چند در شب یکشنبه [illegible] ذی‌حجه سال [illegible] از اکبرآباد برآمده به طریق [illegible] گشت و چون

تا [illegible] راه [illegible] ناچار روانه پنجاب روی برگردانیدند بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده

همانست [illegible] میر بخشی را به تعاقب تعیین فرمودند و [illegible] دستوری یافت و این شاهزاده والاگوهر

بنابر [illegible] که [illegible] و اسلام خان [illegible] شاهزاده و اعتمادالدوله و خواجه جهان و [illegible]

[illegible] را همراه او داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع صبح با اراده و استعداد [illegible] مطلقاً مقید نگشته

[illegible] ایلغار بتعاقب او راهی گردیدند چون خسرو بنواحی متهره رسید حسین بیگ شیخ عمری که از اولاد

از حکومت کابل معزول گشته روانه درگاه بوده [illegible] و از کابل [illegible]

صدور [illegible] وسیله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برگشته سلطان با استظهار و قوی‌دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید و از [illegible]

اولیای دولت قاهره قبل از وصول او [illegible] آگاهی یافته با خود قرار [illegible] داده

بودند و در استحکام باره و دیوار و استعداد و اسباب قلعه‌داری کوشیده و [illegible]

و خارج را [illegible] و ساخته مستعد مدافعه و مقابله و آماده پیکار و کارزار شده بودند

[illegible] و پا افشار دست و پا زدن نموده بنابر [illegible] و [illegible] وقت بمقام [illegible]

و [illegible] در آمد و چندی از چاپلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو

[illegible] نزد همگنان فرستاده [illegible] افزای رغبت [illegible] نموده [illegible]

[illegible] خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب [illegible] داده در ضمن [illegible]

کودکانه و [illegible] عهد و پیمان در میان آورده [illegible] حقوق و [illegible]

حقیقی [illegible] بمقام ناسپاسی در نیایند و همچنان بر جاده وفاداری ثبات قدم

ورزیده [illegible] گذار گردیدند و بر سر [illegible] کرده قطعی [illegible] او اقدام

نمودند [illegible] هر چند [illegible] لطایف الحیل [illegible] را بدست آورد

سعی [illegible] سود نداده [illegible] مراتب [illegible] ناچار [illegible] اسباب محاصره

چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی یکسر شمیم بیاراید و جهانی یکو
چشمه گلستانی نماید نخست چمن پیرایان جهان باغ ابداع چار موانع از سر راه فیض
کار بر دارند آنگاه سایر مواد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آورند تا شاهد حصول
این مرام و برقع اراده از خلوتکده غیب بشبستان ظهور جلوه نماید محصل این اسباب صدق
انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مبانی شوکت و حشمت ابد الدهر در مبادی حال
انطباق تمام دارد وجه بنا بر آنکه در روز ازل منصب جهانبانی بان حضرت تفویض یافته بود لاجرم
از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد
عالم حسب المرام بر آمده بر نحو عالی که حجاب فتح الباب معا آمده بآسانی رفع شد
که همانا هرگز منصف و شاهد صدق این معنی و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو
شاهزاده کلان است چون او از رزق خرد و لطف بصیرت بهره نداشت
در عواقب امور بعاقبت بینی نبوده همواره در خاطر راه خیال محال داده و در معنی ابر خیال فرو مایگان
ناقص فطرت حسب مقتضای بی بصری و بد گوهری وجه بمقصد شورش انگیزی و فتنه گری بر انگیزانند
که او را خمیر مایه شورش و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی
فراهم آوری نموده هم جنبش جمعی پریشان مدبر گشته و از ملازمان هوا خواه او در رفته
آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند که بر بسته دار سلسله اقبال تا گلشن
در آورده نهایت بسعادت هنجار رهنمای صدای مجاری نماید لاجرم پیوسته در پی آن
بود که اگر از همراهی وقت فرصتی بدست آرد ساعد روزگار خصم عدو بکند اینک راه گریز
نموده بطریقی بسیار عاقلانه از آنکه تا زاده نتوان گرفت و نهاده نتوان برد اینک
فیروزی روزی با مقدار تا عدد برابر شدن و با قدر امعان رت گر دولت
بالجمله با وجود این مراتب بر وفق مقتضای قصه حکایت اللطایف و انواع رفا در ار سر
نخست ملحام در دولت بر خاسته سان و راه کرب نموده دو به مقصد معلوم ما نجمیله:

یعنی مشتری کسب ابتهاج نیک اختری ازان میکرد و نظرات سعد در سما دریوزهٔ نظر سعادت
خاوندانی ازان مینمود الغرض افسر سروری را از تارک مبارک تزیین داده و اورنگ
سلطنت را از جلوس اقدس نقش پای آن انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند و قبهٔ بارگاه خلافت
روز بهین را از درخشش مهر و ماه نموده قوایم [illegible] این والا درگاه برافراختند
صفحات زر از پهلوی کشاده روی سکه نام از درخشش دیگر روز بازار روایی ندید و در رقاب
منبر از القاب نام والدش چه مایه پایه که بر خود نچید خرد و بزرگ امر و نواهی این دولت
لشکر را گردن نهاده بندوار در وزیر و کیسه کشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش
آمدند چنانچه از رایان خود رای هند بجز رانا دیگر را نافرمانی بخاطر نیامد و در صورت
تصویر [illegible] در آینهٔ رای گیتی آرای پادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را
بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته [illegible] اورا در کنار زر در کار او کرد از
نامزد سلطان پرویز را به اتالیقی آصف خان جعفر نامزد این مهم فرمود با لشکر
گران سنگ با سکه استیصال المخذول دستور دادند و چون از روز نخست انجام
هر کاری با مرد کار گذاری کا امکان شده لاجرم گره کشای این عقدهٔ دشوار کشای نیز
ناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود چنانچه اکبر پادشاه جهانگیر پادشاه
را در ایام پادشاهزادگی برای سرکردان این لشکر فرموده بودند و بنا بر امر
مرکوز این مهم را سعی شایسته صورت نگشته بود تا حال ایشان نیز درین
نوبت کار بر ایشان ساخته معاودت نمودند و در اواخر مجمل توجه این والا
مرتبت سر انجام پذیرفت چنانچه در مقام خود ان شاء الله تعالی بتفصیل مذکور
خواهد شد [illegible]
بر صاحبدلان صاحب بصیرت که [illegible] ایشان از [illegible] بر پا بینند و توفیق جلد پذیرفته
بهم پیوسته [illegible] صورت نگر تماشای نیرنگ اثرهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست

نمیدادند و خسرو بنا بر آنکه درانولا هزار روپیه روزی می یافت الا آنست که از مقدار
ارجمند پادشاه کم بهم توان رسانید اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت
دستگاه بهنگام تنگی کار نیاید و چون وجود و عدم سخن به الحال برابر بود بمقتضای
ایمنی ناچار از قلعه بتفرقه اولیای دولت برآمدند و چون خود بیرون شهر در ظاهر
خانه راجه مانسنگه روی بجانب بنگاله فرود آمدند و چون احوال اکبر بادشاه تغیر
تمام پذیرفته از بهبود نومیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران درگذرند
ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان در بیعت از ملاحظه [illegible]
سعادت عبادت حضرت والد قدر آستان نیافته از همگی حرمان نصیب بودند
اکنون که کار از ملاحظه گذشته بود بنا بر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت
با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند
و مراسم عبادت و پرستش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برخوردار شدند
و بمقتضای وقت اراده مراجعت نمودند شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون
آوردند و بر دروازهای قلعه از جانب خود مردم نگاهبانی نصب نموده درین
اثنا چون وقیعه قضا بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم
جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ وقوع یافت فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم
عزاداری و سوگواری پرداخته خود با تمام امرا و اعیان و اکابر پایه بدوش گرفته نعش
آنحضرت را تا [illegible] سکندره که بفاصله دو کروه
از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جا خود نیز بدست
او نیز دریافت ازین سعادت سر افرازی دارین اندوختند و بعد از مدفون
ساختن و سایر لوازم اینکار بجا آوردن معاودت بدولتخانه نموده
روز پنجشنبه [illegible] جمادی الثانیه سنه مذکور موافق دهم آبان ماه الهی بساعتی که [illegible]

بلند ساخته همه وقت در بیمارداری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجا میرسانیدند

که آنحضرت در باب حسن سلوک ایشان سعادتمندی با رضامندی از رحم و فضل و

طلب الدین بر زبان دُرَربار رانده‌اند بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت ایشان را که

سعادت رهنما و بخت کارفرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در نمود بخشی

باستقلال موکب والا بود از روی حقیقت وافی بر همگنان معلوم حسب با جمیع خویشان

و منسوبان خویش بتقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمد و سایر امرا نیز اقتدا بمعظم

سعادت ملازمت دریافتند الحال باقی سپاه و کل سرداران هر گروه

گروه بخدمت شتافتند چون در الوس مخالفان بر قلعه اکبرآباد و استیلای تمام اندوخته

ایشان و ولایت مداخل و مخارج آن دست یافته بودند ناچار بادشاه جهانگیر

بر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی و نفاق

بایشان رسانیدند و پیغام دادند که چون مرتبه ظل اللهی و پایه والای پادشاهی

موروثی ما تعلق گرفته و تاج و تخت از پرتو وجود ما زینت پذیرفته البته

حسب مقتضای دستور العمل خود صلاح اندیش را کار بسته باز داشته از بغی و نفاق

حل و عقد و تخلف بمرز رسید و هم نفرد و ست ارکان دولت ابواب جهانبانی باز داشته

قلعه و مافیها را با اولیای دولت سپارند و صوبه بنگاله که بنابر تفویض حضرت عرش آشیانی

برای تیول و ارثیت ما بر طبق دستور مقرر بوده از زر اینجا در داشته‌ایم روانه شوند چون

پیغام معاندان کوته اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که جمعی از این

تمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کارآمدنی این پیش رفتنی نیست

جعفرخان اعظم در بندوست نظر بر نسبت خود نموده جمعیتی که در حضور مرتبه او بود نگاه

میداشت و در راه چیتوتان کوتاه سلاح روز معلوم کرده بخصوص با وجود

کثرت معمول و قلت ایشان اکثر از ایشان ملک گیری آمده کشور خود را روز اول از دست

در اکتساب سعادت دو جهانی از خدمت اجداد جهانبانی مینمود. در بیان ارتحال
حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از عاریت سرای اینجهانی و اقامت در منزل
روح در راحت جاودانی و ذکر بعضی سوانح که در عرض این ایام رو نمود و بعد از ان روی داد
از آنجا که آشوبکده جهان جای امن و امان نیست و در علتخانهٔ گیتی مقام اقامت
و استدامت نشیمن در یاد دلان درین کارگاه دلها نما نقشی است بر آب حباب خیمه
و خرگاه بر سر پا نکنند و ازین رو چو رشته سواران در نیم فضا ریگ میدان که فی الحقیقه
جولانگاه هوس است وره وار منزل با مدار نگیرند ازین جهت مقربان حضرت ذو الجلال
بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی
کار دوام سلطنت الهی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت الهی حق می‌باشند
تا هرگاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق آن در اجابت تعللی
و مراتب والا بی توقف باجابت بشتابند و بغیتی که در عهد است بر ایشان
مهیا شده در رساند عرض از تقریر این واقعه غم اندوز آنکه در عرض سال پنجاهم
اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری مزاج وهاج آن والا مرتبت از مرکز اعتدال
انحراف یافته با وجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود
دوا و مداوا سودمند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده ندارد و در همین وقت خان اعظم
و راجه مانسنگه بعلت خط وفاداری و حق گذاری برای ایستاده آمدند که خسرو پسر مهین حضرت
جهانگیر بادشاه که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات
بپادشاهی بردارند چون خواست الهی با مر دیگر و مقتضای تقدیر بتحکمه تعلق پذیر
گشته بود که اهل روزگار و زنان از پرتو عدل فرخنده شاه بلند اقبالی
سایه نشین کهف امن و امان باشند لاجرم حضرت جهانگیر آگاهی یافته از خوف
تا خبر وار معاندان بر حذر می‌بودند و شاه بلند اقبال با عنایت یکتایی الهی از غدر دشمنان

سرآمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخهٔ قانون یونانی حکیم دوائی
علامی منصب تعلیم آنحضرت پایهٔ سرفرازی یافته و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی
شیخ ابوالخیر برادر علامی ابوالفضل و قدوهٔ ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان
جامع المعقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص پذیرفتند
از جمله همه اینها درین باب بحسن سعی و مساعی جمیلهٔ حکیم مذکور بنوعی درجهٔ قبول یافت
که مکرر بزبان حقایق بیان می‌آوردند که فی الحقیقه حکیم دوائی امور کار ماست
و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است چون عرش آشیانی اکبر بادشاه
آن مخصوص عنایات ربانی را از هر گونه کمالات و مراتب بهرهٔ موفور ساختند بنابران مقرر
فرموده بودند که بعد از فراغ تکرار درس صبح بآموختن هنرهای خوب که تعلیم آن نسبت بعموم
عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسلهٔ نظام دخل کلی دارد اوقات
صرف نمایند بنابرین میر مراد دکنی از سادات عالی نسبی در فن تیرانداز
انگشت نما بود درین فن دست از صاحبقرانهای وقت برده از دست
در قدر اندازی ید بیضا می‌نمود و خلف الصدق او قاسم خان در ایام خلافت
آنحضرت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه‌داری بنگاله فرق عزت افراخت و راجه
و راجه سالباهن که در برق اندازی برابر سبقت میگرفت و در تیر و [illegible]
برق بدو می‌رسید و بابا رحمان که در دانستن لغت ترکی کمال [illegible]
بخدمت تعلیم آنحضرت تارک مباهات برافراشتند ملخص سخن عنایت خاص
آنحضرت در بارهٔ مربی بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن همدم و دمساز
در خلوت محرم و همراز آنحضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی
حرز رسیدن آنحضرت را وسیلهٔ رضامندی جناب الهی دانسته بحضور سیفیه ملازمت
نموده بود که تا دو پهر شب در حضور اقدس میگذرانیدند و هم یکنفس از ملازمت و دوری نمی‌ورزید

اساس بنا و زندگی را که بنیان حکمت تعلیم و تعلم ظاهری از فروع [illegible] همایون
این چهره گشایی از اسرار عوالم قدسی و در آثار امور فانی و [illegible]
از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد و توفیق و قابلیت اصلی از دبستان
تعلیم الهی آداب آموزی نموده و یکبارگی از امور کار ممتاز [illegible] و نظر با [illegible] عنایت
سرمدی [illegible] در الشکده فضل ناشناسی حکمت اندوز گروه از بار تعلیم ادبیات
سخن [illegible] بنیادی می‌باشند و در تصورت این سخن مجموع علم ایجاد را با وجه
رتبه کمالات و نهایت معرفت اسرار مبدا و معاد و مکتب‌نشینان علوم
رسمی نتوان گفت و این پایه را در مبدا فیاض ازل دبستان گزین استفاده
فنون و الشکل ظاهر تکلیف آموختن خط و سواد نتوان نوشت چه باعث استعداد جوانی
بر مردم [illegible] پیش بحر [illegible] نتوان بست آداب آموز عقل مجرد را الحمد جوان حکیمان
پوست لیکن بنا بر آنکه حفظ ظاهر در کار است و ملاحظه عالم صورت ضرورت
و ناچار نظر به صنعت کلک و قانع الفاظ زبان گزیده میگویند چون کس شریف آنجا
دودمان صاحبقران که با لقای [illegible] قرین شوار و گجال و چهار ماه و چهار روز رسید
بجهت تعلیم قرآن کریم در کنار دبیران گزیده سواد جوان از قسم لوح و قلم همراه لوح
محفوظ گشته صدر مکتب از حضور پر نور روشن و دار الحکم [illegible] گردید
بوصه تلقین در کنار دبیران بود زند امیدوار است که با بالغ نصیب کمال نصاب
ضرورت قرار گرفته ترکیب [illegible] و [illegible] و کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت
[illegible] بنا بر آنکه به تفصیل تحقیق فصل انوار دانش [illegible] در جمیع فنون فضایل و دقایق
نکته فهم را با علی درجات کمال رسانید و در عرض اندک مایه مدتی [illegible] کار
نقطه گشته [illegible] خط پیر صورت درست پذیرفته تجربه مشق از ریخته قلم مشکین
رقم
غبار نو خطان بخش خط [illegible] جامع فضایل [illegible]

فیروزکوه مفتوح ساخته از راه نیشابور بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد
خطا را حلیهٔ جزم اراده بستند و چون سرزمین خطهٔ فاراب که بالفعل باترار معروفست
از اعتبار سرفرازی نزول همایون پایهٔ ارتفاع درجات از اوج چرخ دوار درگذرانید
در عرض آن حال عارضهٔ ناملایم عارض ذات مقدس انور که منطقهٔ جاه و جلال و محیطهٔ
دایرهٔ دولت و اقبال مزاج مبارک آنحضرت که تعدیل امزجه و تقوام طبایع
عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد بمدت یکهفته کشیده اطبا بحر جود را
معاینه دیدند که کار از دست برد قضا که بالادست همه دستهاست بدر نیامده دست
از معالجه کشیدند بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت
آن صاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سروش غیبی ندای یا ایتها النفس المطمئنة شنیده
امر مطاع ارجعی را بگوش هوش نیوشیدند و از مجاورت و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله
بشارت آئی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجره علی الله دریافتند
و بشوق استسعاد احراز وعد موثق از این دارالبلا هجرت فرموده بجوار رحمت
حق تعالی و جوار جانانهٔ عالم بالا شتافتند در آنوقت سن شریف آنحضرت به هفتاد
سال و یازده ماه و بیست و پنج روز قمری و شمسیه شصت و هشت سال و ده ماه و دوازده
روز شمسی رسیده بود و که این واقعهٔ هائله ناگاه وقوع یافت نعش مبارک آنحضرت را
که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از اترار بسمرقند که مسافت
آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت در بیست
و نعش رسانیدند یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس و رحلت آنحضرت
این رباعی در سلک انتظام داده سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و
سی و شش در آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یک کرد جلوس در هشتصد و هفت
و عالم بدرود و بموجب وصیت آنحضرت بروی گنبد سید برکه دفن نموده گنبد عالی بنا بر آن

بلند اختر است و صدف تربیت آن درة التاج ابامی علو نسب علیا نکته خاقانی
جلوس مبارک آنحضرت سی و پنج سال و شانزده روز رسید و دوازدهم رمضان المبارک
سنه هفتصد و هفتاد و یک هجری در قبة الاسلام بلخ بارگاه عقد بیعت بپایه رفعت
باوج طارم چهارم رسانید و در مدت سی و پنج سال و یازده ماه و شش از
قمری [illegible] و چهار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر ممالک روی زمین
بحوزه تصرف در حیطه تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر درآمد و سایر ساکنان ربع
مسکون از اقلیم ریگ تا روس از ارس گرفته تا مروس تن بر رایات السرور
داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان هفت کشور نهادند و تسخیر
مسیر ولایت ما وراء النهر خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان
و حاجی ترخان و جمیع بلاد روس و سقلاب و [illegible] و سایر اطراف خزر و الکان
و گرجستان و ارمنیه و الان و [illegible] و اران و شروان و باب الابواب و طبرستان
و سایر ولایات مرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد
جزیره و موصل و شام و روم و دار الملک هندوستان مثل معظم روی زمین
گواهی سخن [illegible] از حد [illegible] تا روم [illegible] و از این سوی هرات تا السویس
فارات که [illegible] و [illegible] واقع است از روز تدبیر [illegible]
شمشیر [illegible] رشید عالمگیر زیر تیغ و نگین او در آمد و [illegible] چندین [illegible]
تخت [illegible] مستولی شده [illegible] استیصال [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
در سنه هشتصد و یک فتح هندوستان نموده بعد از دو سال [illegible] حلب
متوجه شده سرتاسر ولایت شام بدست آورده سال دیگر با ایلدرم بایزید
جنگ [illegible] انداخته و [illegible] زار [illegible] خداوندگار را اسیر [illegible]
تا [illegible] را مسخر ساخته و در سنه هشتصد و هفت سر بسواری دار الامر [illegible]

اوراندیان عالیجناب سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان
ی بود بالجمله دو فرزند سعادتمند از آن عالیجناب بوجود آمده یکی منوچهر
رزا و ابوسعید میرزا چون وقت آن آمد که این جهان گذران ملاوا گذارند
رزا الغ بیگی را آنوقت بر بالین مبارک حاضر آمده بودند سپردند و آن والا
باهر در لباس رضاجویی و خدمتکاری آنحضرت بکار رسانیدند که بر ضمیر
یکی از نزدیکان پایه اعتبار رست معروض کردانید که این عزوه شما عجب خدمتی
جدی میکنند میرزا از روی حدت صائبه معقبه الصاحب عرض را در باره فرمودند
له او خدمت ما میکنند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری مینماید شاهزاده عالی جاه میرزا
آنحضرت سوای این فرزند حضرت صاحب قران اعظم است تخت نشین آن جهانگیر
رزا و عمر شیخ میرزا خردتر و ارشد و ریح میرزا کلانتر در سنه هفتصد و شصت و نه عالم
از ورود آن منظور نظر فیض آمود شد حضرت صاحبقران سلطنت عراق و عرب
وآذربایجان که تختگاه هلاکو خان بود بر وی مسلم داشتند و در بیست و چهارم
ذی قعده سنه هشتصد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف
ترکمان در سر و رود تیر بیرار کلکونه چون شهادت سرخ روی سعادت دارین ابد حیات
ناتم منظور کمال انتقال [illegible] قطب الدنیا والدین صاحبقران الاعظم امیر تیمور
گورگان چون استداد طومار زر بر کار را اینجا بشرح بارار نگ آثار حمیده و اطوار پسندیده
آن برگزیده بردبار و کار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات آنحضرت بکر و جسته
تفصیل شروع بکمال خصوص کارنامهای بزرگوار آن خدیو والا قدر زر الشرح و بسط
ظهور انجام جرالت مینماید در شب سه شنبه بیست پنجم شهر المعظم هفتصد و ۳۰ و شش از هفت
دولت سرای سعادت آنحضرت حیطه کشی او که از محیط افلاک گذشت بیتیان اصل وجود
وسعی قبطان فطرت آن یگانه گوهر شاهوار محیط و جهان وجود و امیر طراغای نبی

قضا را در وقتی که آن سرور بر بام برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بود ناگاه بام
بدان رزه یافته از سبب صدمهٔ آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند شاهنشاه سعید
شهید سلطان ابوسعید میرزا از قدوم سعادت لزوم الحق بادشاه جمجاه که در ساعت سعید
و وقتی در عالم شهود رو نمود ذات رنگی دیگر بر روی روزگار زاد و در سنه هشتصد و
پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آنحضرت پایهٔ تخت خلافت بلند پایه و گوهر
افسر سلطنت گرانمایه گشت و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر
و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار تا حدود هند چهرهٔ زر از سکه
نام نامی آن سرور زرین پرور تازه رونق و پایهٔ منبر از خطبهٔ خلافت القاب کامل نصاب
آن بلند اختر پایهٔ سرفرازی و رفعت و در اوج ها سلسله جنبانی ارتقای استحقاق
هوای تسخیر خراسان و عراق در زوایای همت والا جای داده اینک انتزاع
آن دو کشور نموده به تحریر و ارتفاع ماهچهٔ رایت فتح آیت آن سرور دو ولایت
مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف
این ولایات نیز افتاد و چون سن شریف آن پادشاه سعید بچهل و سه
سال رسید و در بیست و دویم شهر رجب سنهٔ هشتصد و هفتاد و سه که با اوزن
حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحی اردبیل از درک
مرتبهٔ شهادت و ارتفاع درجات سعادت یافته و علیه و والی تاریخ
این واقعهٔ غریب بدین گونه در سلک نظم کشیده سلطان ابوسعید
که از فر حشمت بجای جمشید جم سپهر جلال پیدا آمد الحق چگونه ملک گیر گشته بود تاریخ
فوت شه مقبل سلطان ابوسعید هفتم شاهزادهٔ عالی مقدار سلطان محمد میرزا آن والا
گهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر میبرد چون میرزا خلیل را توهم
شقاق اتفاق افتاد و میرزا را به تشریف به سمرقند آورد و در جمیع ابواب

برادرخوانده و لیس از آنجا قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توطن
در جوار سر منزل رحمت ارحم الراحمین آهنگ رحلت دار البقا نمود و بدان دست
بدرد و فیض سرمدی و اداب امور تعلیم ایزدی و در سایر فنون استعداد که زینت
دیباچه احوال [illegible] دولت و اصحاب جاه و جلال است ید طولی داشته اند
در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی ید بیضا نموده اند و در زبان ترکی رساله مبیّنه در فن
عروض تألیف فرموده اند و در روش مسائل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق
طریقه حضرت امام اعظم و در روش اصول شیخ اشعری بزیور نظم آراسته مبین نام بر
آن نهاده اند و نسخه از آن کتاب مشتمل بر واقعات بابریه آنحضرت بعبارت
ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقم زده کلک اعجاز
نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است و در هنگام حسب الامر عالی حضرت
صاحب قرانی بفارسی مترجم شد و از جمله تصرفات طبع وقاد آن سر دفتر کلیات
وجود در نیز مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری موسوم شده [illegible]
[illegible] میرزا بتاریخ ششم محرم هشتصد و هشتاد و هشت از میامن تولد آن اقبال سرزمین جهان و [illegible]
سمرقند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفت و در سال هشتصد و نود و نه
بعد از شهادت شاه سعید در شهر اندجان که پایتخت فرغانه است جلوس
آن سزاوار سریر شاهی بر زمانه زیور داد و در روز دوشنبه چهارم رمضان المبارک
[illegible] که سن شریف به دوازده سال رسیده بود و شاهباز روح
آن شاه عالیمقدار از بام کبوترخانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی
جناح قدس هم آشیان گشت و سبب این حرکت آنجا عروج [illegible]
حکومت پایتخت آن عالی جناب شده بنا بر آنکه آن شهر بر کنار [illegible]
عمیق هولناک اساس یافته کبوترخانه سرکار خاصه بر لب جر وقوع داشته

[illegible] درشت و در باب علاج انحراف مزاج آن والانصاب از هر در سخن
در گرفت میر ابوالبقا که از اعیان و افاضل زمان بود بعرض رسانید که اکنون علاج
این امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدست او نیز اقسام تصدقات
ارسال خانه حکیم علی الاطلاق باید فرستاد و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون گرانمایه ترین نفایس را از   و ایثار باید نمود و آنحضرت فرمودند
که چون بعد از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیزتر نمیدانیم جان ارجمند را فدای
آن سعادتمند میسازم و امید میدارم که درین درگاه این فدیه مختصر و هدیه محقر
از من بعوض آن گرامی گوهر در پذیرند سر آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه
صفوت و صفا نهاده از راه صدق روی بقبله حاجات آوردند و زبان مناجات
گشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این دعا را استدعا نمودند و بعد از فراغ
مراسم آداب که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار
تلقین یافته بودند سه مرتبه گرد آنحضرت برآمده فرمودند که بردارم و برداشتم
چون این دعا از شایبه ریا مبرا بوده همان لحظه قرین اجابت گردید چنانچه آثار
گرانی در پیکر در حالی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه حضرت همایون
بادشاه ظاهر شده رفته رفته صحت کلی کشید و شدت تمام در ناتوانی
حضرت فردوس مکانی روی نمود چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت
آشکار گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پایه تخت
والا تکیه بر مسند فرمودند و همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر سروری
از تارک مبارک همایون فرخنده فرسا ختند و از امرا و اعیان دولت بیعت
گرفته بنگاهداشت سر رشته اخلاص و ارادت و پرورش بار انقیاد و اطاعت
وصیت فرمودند بعد از پرداخت لوازم این شغل جلوت فرمودند که از خلف

[illegible]

آنحضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یکروز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده
روز شمسی رسید در دار الخلافه آگره از قصر عمارت چارباغ که برابر سوی آب جون
واقع است و سابق به هشت بهشت موسوم بود و گلگشت حدایق ثمانیه ریاض
خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عالم ملکوت آرمیدند
و حسب الوصیه نعش اطهر آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در زیر پشته گذرگاه
که مهبط انوار فیض الٰهی است بغفران و رضوان ایزدی سپردند و مرقد مطهر آن سرور را
سر کشاده عمارات و تکلفات بازگذاشتند و ارتحال آن برگزیده رحمت
در روز دوشنبه ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری روداد و این
با زمان الواقعه هائله موافق افتاده پادشاهی که شهریارانش اکثر بودند
خادم و منقادش چون وفاتش پدید در عالم رفت زین عالم خراب آبادش خرد از سال
فوتش او پرسید گفت او را بهشت روزی بادش حقیقت این قضیه نمودار است
که چون شاهزاده همایون وظایف خدمتگزاری در بیماری آنحضرت را
از سرحد امکان گذرانیدند مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت درباره
آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند
سعادتمند نمودند در هنگام تشریف آن والا گهر در سنبهل که از جمله اقطاع
آنحضرت بود عارضه ملایم عارض مزاج همایون شده چون خبر شدت
و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت باد و
سحاب کشتی سوار به آگره رسیدند هر چند اطبا [illegible] در چاره گری
آن پرورده رحمت مطلق اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبودی ظاهر نگشت
بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز می
نمود روزی در عین اضطراب و اضطرار از روی آداب محفل والا از در شورانی

و برخی دیگر نمک‌کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کارزار عظیم ظفر یافتند
و سلطان ابراهیم بقتل رسیده این فتح عظیم که در منفی کارنامهٔ لطف عمیم حضرت پروردگار است
در نهصد و سی و دو روی داد و عدد حروف مصرع آخرین این دو بیتی که بیان وقت
و روز و ماه و سال سرایان ظهوری ماند بحساب ابجد با آن تاریخ موافق آمد
[illegible] کست در میانه نهم ابراهیم را شاه غازی بابر عالی نسب وقت و روز و ماه
و سال این ظفر با صبح بود و جمعه هفت رجب و هم درین نزدیکی بنا بر دستیاری تایید
و مددکاری توفیق [illegible] رانا که همراه سپاه نامعدود چون خیل مور و ملخ در دشت و هامون
وسیع راه گرفته بود و لشکر مخصوص خود بیک لک سوار میکشید و با زمینداران
دیگر که زیاده یک لک و یکهزار صف‌آرا شد و در دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول
از سال نهصد و سی و سه مقابله جلال ادبار موکب اقبال و بلدی عسکر ظلمت
با لشکر نور اتفاق افتاده بکشش و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر روداده حق بر باطل
فایق آمد و آن مخذول با اعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته خلقی کثیر قتیل و اسیر
داده روی ادبار بوادی هزیمت و راه فرار نهاد و شیخ زین خوافی صدر فتح بادشاه
اسلام تاریخ آن فتح عظیم یافته محض و مستحق افتاد و بعد از شکست اعدا مقهور از سر نو
تعبیه لشکر منصور فرموده همعنان نصرت و ظفر نامی در رکاب سعادت نهاده
و تبارک بر سر جهانگیری و جهانداری آمده رفته رفته صوبه ملتان و دار السلطنه لاهور
و سایر پنجاب و دهلی و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست
آوردند و مدت پنج سال بکمال استقلال با انفاذ امر و نهی در فتح هندوستان
مراسم ملک‌رانی و پادشاهی بجا آوردند مجموع روزگار سلطنت آنحضرت غرایب
مآثر که مجامع غرایب مآثر که مجامع محامد و مفاخر بود بسی و هفت سال و هشتماه
و یکروز . سنین [illegible] و شش ماه و سیزده روز شمسی کشیده چهل [illegible]

بیست است تا این تاریخ موافق می آید بالجمله چون سن مذکوران فلکجاه به یازده سال
و هشت ماه قمری و یازده سال و ۳ ماه و بیست روز شمسی رسید بعنایت حضرت
ایزدی در روز سه شنبه پنجم شهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه اندجان
که دار الملک فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمان روی داد از آنجا
که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم کده مانند
الهی و دبستان فضل نامتناهی آداب سلطنت و پادشاهی فرا میگیرند با آنکه در ایام
صغر سن بودند مانند سلاطین کاردیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را
باسهل السند چنانچه یازده سال با عمزادگان اوزبک و سلاطین جغتای در ماوراء النهر
دار و مقابله و مجادله و محادله داد بعد بدخشان را بزور بازوی تیر و تدبیر درست
از دست تصرف خسرو شاه نامی برآورده و در سنه نهصد و ده دست تغلب
محمد مقیم ارغون از استیلای کابل کوتاه ساختند و در نهصد و دوازده از عنوان
لگانه وار ادار بر شاه بیگ ولد ذو النون ارغون نموده قندهار را با توابع و لواحق مستخلص
و تسخیر فرموده بیست سال با کمال استقلال در ممالک سابق فرمانروای بودند و
در عرصه این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم بر ساحت تسخیر عرصه پهناور هندوستان
افکنده بنابر آنکه برآمد هر کاری در زمان درآمد روزگار است تا آن وقت و رسیدن آن
کار بر نیاید چهار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند و در نوبت پنجم
بحکم موافقت توفیقات آسمانی و تائیدات ایزدی مدد کار شدند تدبیر موافق
تقدیر آمد نگاه کشای اقبال ظفر و فیروزی نصب العین و بیاری دولت نصرت شعار رسید
و بعد از وقوع چندین محاربه با خصم روی داد و سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول
فرمانروای دار الملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف
مصاف و قتال آراسته و آنحضرت با دوازده هزار سپاه اکثر جوان و خدم

انتقال ظاهر کردید و شاهباز روح پرفتوح آنحضرت پرباز نموده باشیان
عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی بار شایستگی گزیده مصرع ع واصل حق شد
همایون پادشاه که تاریخ سال ارتحال آنحضرت است شاهد حال آمد اگرچه
مصرع مشهور ع همایون پادشاه از بام افتاد و بعضی انرا به ملا قاسم
کاهی منسوب میسازند و عبد الدول سمرقندی در تذکرة الشعرا بخود نسبت داده
لیکن بنا بر آنکه سخن سنجان تجویز ارجعی نموده اند و از جمله تاریخ بدیعه است و این
کارنامه بدایع این نسبت افتاد و بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی
سرشت آنحضرت را در خطه پاک دهلی در وسط باغی نهفت این شرف
بجوار رحمت ایزدی سپردند و قبه عرش تمکین بر مرقد آنحضرت اساس نهاد
مطاف اهل زمین در روکش چرخ برین ساخت چهارم فردوس مکانی ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه آن عالی جناب در شب ششم محرم سنه هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق
نگار بیگم صبیه یونسخان بن ویس خان والی مغولستان که نسبش بسلسله چنگیز خانی
میرسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق جلوه نور مطلع خورشید ظهور
گردانید خواجه بزرگوار خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار آن برگزیده تاج و نگین را
بظهیر الدین ملقب فرمودند چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بتبرک
آنحضرت را بابر میرزا نامیدند و این بیت در تاریخ ولادت باسعادت
آنحضرت از نتایج گوهربار مولانا حامی فراکولست که ازان سه تاریخ
بدیع از القاب بتکلف استنباط میتوان کرد ع چون در شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم آمد شش محرم چه شش محرم سه حرف است و لفظ شش با حرف
هر تاریخ است و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار دو کلمه جمیله
ست عدد و حرم سه بس لفظ عدد و جز سر که از روی شمار هشتصد و هشتاد

[illegible]

میبرم ملک الفضل از تاریخ ها که شنیدم میلاد و جلوس پدر را والده الخباب حضرت
بابر بادشاه بدار السلطنت و وراثت از آن شایسته اقتدار جهانبانی نهم جمادی الاول
نهصد و سی و هفت در دار الخلافه اکبرآباد بر سریر آرای تخت خلافت شده
و وجه التوفیق تاریخ جلوس همایون آمد در آن ایام از سن شریف بیست و دو سال
و نه ماه بیست و یک روز رسمی و بیست و سه سال و شش ماه بحرور قمری سپری گشته بود و مدت
بیست و پنج سال شمسی و سی سال بیست و پنج سال و دو ماه بحرور قمری زینت بخش
اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل
هفت سال و دو ماه و بحرور شمسی عمر گرانمایه در رضاجویی الهی و از جهانبانی مراسم
بادشاهی گذرانیدند از آنجمله ده سال در هندوستان و چهار سال در ساق
کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبه دویم بعد از فتح هندوستان روز جمعه یازدهم
شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضاست
خود بنفس نفیس توجه بر اتمام عمارت کتابخانه خاصه که در اینولا اساس یافته بود
نزول فرموده بالای بام بر آمدند و لحظه بتفرج بوده در حین برگشت شامگاه بهنگام نزول
از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پای در داده
بتوالی واقع شد چنانچه تا رشته آخرین بهیچ جا قرار و استقرار نیافت و بعد از
وقوع این واقعه هایله ازین رهگذر کوفتی عظیم که بر دوش و سر رسیده بود
لمحه عارضه بیهوشی بذات همایون آن سرور که مغز و دماغ هوش و خرد بود
ظاهر شده چون بهوش آمدند بنا بر رعایت مراسم حزم بی توقف منشوری
بنور آگهین از موقف خلافت بجهت تسلی خاطر انور بادشاهزاده والا قدر
محمد اکبر که در آن آوان در حضور بیرم خان بودند مصحوب شیخ نظر جولی حضرت
ارسال یافت و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال آنحضرت متغیر گشته انار

بمزید سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد که سرتاسر آن کشور پهناور
هیچ جا متمردی و سرکشی نماند که از گوشمالی اولیای دولت بگوشه مرو
بجزیده دست تطاول از آستین بدر و دیده سرکشی بدان بر رو پای پیدا امان
نکشید و چون سن آن [illegible] بشصت و چهار سال یازده ماه و هفت
روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید از نیم شب چهارشنبه جمادی الثانی هزار و چهارده
مطابق دویم آبان ماه سال خمسین اکبرشاهی یک پهر و هفت گهری سپری گشته
ازین جهان سرا بسیر البستان ریاض قدس و نزهتگاه عالم انس اهتزاز فرمودند
میر حیدر طباطبا معروف معمائی فوت اکبر پادشاه یافته تاریخ یافته بدینگونه
چون ۱۰۱۴ الف کشند ملایک ز فوت اکبر شاه در سلک نظم کشیده و بر سبیل
سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی باسقاط الف نموده سخنوری دیگر بدین
تاریخ برخورده [illegible] پادشاه عالم جاوید اکبر شاه مرقد منور آن سرور در سر زمین
موضع سکندره بر در دارالخلافه متقرر شده ازین رو به بهشت آباد
موسوم گشت و دران روضه حسب الامر جهانگیر پادشاه عالی ولینشین
فردوس نشان طرح افتاده عمارتی عالی در مدت بیست سال بصرف پنجاه لک روپیه
سمت اتمام یافت سیوم عالیحضرت غفر الذنب محمد همایون پادشاه [illegible] ولادت سعادت
آن سرور اسلام پرور دار الایمان کابل در ایام رشد سه شنبه چهارم ذیقعده
سال نهصد و سیزده هجری مهبط آثار برکت و مطالع انوار سمت گردانند
ملا مسند یحیی تاریخ ولادت آن صاحب کرامت ازل آورده سلطان همایون
جهان یافته پیرایه فیروز قدر و پادشاه صف شکن و پیر سال تاریخ همایون بخت
خواجه کلان ساغرچی این دو بیت و زتاریخ مسلاد الغرض کرده حیات عزت
انتظام داده [illegible] سال تاریخ همایون [illegible] الله تعالی قدره

از دقایق احوال الملک الملوک ممکن نبد لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامهایی
بزرگ آن خداوند والا مقدار که علامی شیخ ابوالفضل متعهد بیان و متکفل اتیان نمود از آن
ادا شده بشرح و بسط اکبرنامه حوالت میرود والمظهر قدرت [illegible] الجلیل که در نعت
عالم اللاهوت ... در امرکوت از مضافات سند شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه
هجری قدم بعالم ناسوت گذاشت سخن سنجان زبان تواریخ بدیعه در اینمعنی ناسفته
بسلک نظم کشیدند از آنجمله گزیده تاریخ که ملک عرایس الفاظ است این بیت افتاد نظم

بحمد الله که آمد بوجود آنکه از کون و مکان مقصود است
پادشاهی که ز شاهان جهان اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز هر سال میلاد و شب یکشنبه پنجم رجب
[illegible] سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت سیزده سال و نه ماه
و بیست و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه شمسی رسیده همای
همایون اوج اقدس پدر شاه فردوس آرامگاه همایون بادشاه از دار امکان
این عالم فانی رسیده با طایران قدس در شاخسار سدره دمساز گشته بود
و کریمه میدروز جمعه دویم ربیع الثانی سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال
دار السلطنه لاهور انار الله اکبر افسر سروری بر سر نهاده بر سریر سروری برآمد و
مدت پنجاه و سه سال و هفت ماه و بیست و دو روز شمسی و پنجاه و یکسال
و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سایه دولت بر سر اکلیل
سروری و اورنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت
در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند در آنحال که ارتحال حضرت
همایون بادشاه بدار البقا روی نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب
تا دار الملک دهلی قلمرو دیوانیان بادشاه والاجاه بود و باقی
همه جا از هفت کشور فاصل و همه جهت از سایر جهات بسته زاید [illegible]

کشید لاجرم باقتضای خیرخواهی عالم صلاح در توقف
لاهور امر فرموده بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضه
حکمی تغیری فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گرد
تنگ شده و دوازده گهری از روز یکشنبه بیست و هشتم
گذشته از توطن این عاریت کده فانی در گذشته
در جوار رحمت ایزدی سفر دار البقای ابدی اخ
از جهان عدم سفر کرد .: موافق ارتحال آنحضرت ا
و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه و بیست
شمسی رسیده بود و چون این واقعه ناگزیر در تنگنای کریوه راه کشمیر بوقوع پیوست
و در آن سرزمین سامانی فراخور آرامگاه آن سرا و ار فسحکده رحمت الهی نعش انور را
بدار السلطنه لاهور نقل نموده و در یکی از باغات آبروی آب آن بقعه فردوس
صفات روضه مقدسه قرار یافت و چون آنحضرت بنا بر متابعت سنت سنیه حضرت
فردوس مکانی همایون بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد از حله حجابی باشد
و در موضعی گشاده بلطف ایزدی بسیار نزدیک بود از نسیم سحاب رحمت بیحساب الهی بی
حجاب کامیاب باشند لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آنحضرت را کاربسته
تختگاهی عالی بمسافت صد در صد ذرع از سنگ سرخ تراشیده بر دور مرقد
ترتیب داده بر فراز آن چبوتره بیست و بیست آنی از سنگ مرمر مصنوع بصنعت
پرچین کاری که دقیقه از قائم نبندیست مرتب شده و در وسط آن صفحه صورت
مرقد آن بادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت و با وجود کمی تکلف
بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت و دویم حضرت عرش
آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه چون صفحات صحیفه لیل و نهار را بادکرد دقیقه

تربان واد اول حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر بادشاه دار السرور محمود از ولادت
سر سپهر سعادت ابن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای بعثت گرامی بیست و سه سال روز چهار شنبه
هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری موافق هفدهم شهریور سنه
چهارده اکبری پرتو نور گردیده و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز
قمری و سی و شش سال و یکماه و بیست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن سعد
اکبر برج سروری کسب انوار سعادت وارین نموده چهره بخت بیداری برافروخت چون دست
برد قضا و دست اندازی قدر سایه شاهبال فرخنده فال آنحضرت از تارک
مبارک والد بزرگوار رفت یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال
هزار و چهارده هجری سپری شده زینت بخش سلطنت گشتند و خطاب خلیفه الهی
یافته خویشتن را بفرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند و سلطان سلیم که در ایام
بادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها سترده مدت بیست و دو سال
هشت ماه و هشت روز قمری و بیست و دو سال و چهار روز شمسی در عهد خلافت
عمر گرامی بعیش و نشاط و کامی گذرانیده روزگار فرخنده آثار در تمهید بساط و نشاط
صید سپری شد خصوص اواخر عهد اکثر بهارستان لاهور از قدوم مسرت لزوم
برستان روی زمین می بود بهار و تابستان در نزهتکده کشمیر مینو نظیر با دو جهان
انبساط سیر و شکار از روزگار او ستان بوده درین تماس کام بخش خاطر
می شدند و در سال هزار و سی و شش که ان گلدار جاوید بهار بدستور معهود
مهبط نور حضور شده دیگر باره طغیان عارضه ضیق النفس که از هفت سال باز ملازم
مزاج اقدس بود طاری گردیده هر دم روی در تزاید داشته ضعف اثر پیدا
بیش از بیشتر ظهور می نمود و از آنجا که کوشش تدبیر با دستور تقدیر بر نیاید و مقتضای
قضا چاره پذیر و معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاده امتداد ایام مرض بطول

مقصود لقبی مراد ازان والا القاب مستطاب درین مقام بدان نهج حسب مینماید فردوس مکانی
بابر بادشاه انار الله برهانه جنت آشیانی همایون بادشاه [illegible] عرش آشیانی
اکبر بادشاه طاب ثراه جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مثواه و همه جا در مقام
ذکر حضرت شاهجهان ابا و در احوال ایام بادشاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبدا
جلوس همایون ملقب والا حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت ازو میکرد
و بنا بر آنکه والا اجداد و نژادان این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را
بخطابهای خاص اختصاص میدهند تا اصل نام ایشان زبان زد خاص و عوام
نشود هر جا ذکر اسمای سامیه ایشان درین کتاب مستطاب در کار شود ناگزیر بهمان
وتیره تعبیر خواهد نمود مریم مکانی والده اکبر بادشاه خدیجة الثانیه رقیه سلطان بیگم
مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه بلقیس مکانی والده شاهجهان بادشاه
ممتاز الزمانی ممتاز محل حرم محترم شاهجهان بیگم صاحب صبیه رضیة الحضرت
تبیین سلسله سنیه همایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت
مآل این دودمان جاه و جلال هر چند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه
عالیجاه که بهترین نتایج آبای علوی و امهات سفلی اند در حوصله برداشت کون و
مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و بنان اعصار روزگار رسائی بر نیاید
ولیکن بنا بر آنکه بر تحریر اخبار سخن پروران در صدد مجملی ازان شده بتقدیم جرأت بیانی
این داوری شایسته نموده اند لاجرم بنا بر اندر و حسن تبرک و یمن و علو
نسبت سنیه ایشان سخن را بر تمهید و رقم اکتفا نمود آری از آثار این مطالع قدرت
شیوه که در کرده بکفایتی احوال را حوالت مقرر دانند بر مقدمه ظفرنامه و سخن گذاری
سیری ایام مموّ و دار جمیع بجز کرده در حضرت عرب بدار چند برگزیده که همگی از روی
برنه جیر محرر و اثر مربیان انجایه اکتفا نموده عنوان این کارنامه بدیع نگار را

ح ابای علوی و امهات سفلی در پروردن آنحضرت بر یکدیگر سبقت می‌جستند از آنحضرت
استدعا نمودند و مدعای ایشان بحلیه قبول آرایش پذیرفته درست گفتاری
بعضی از اختر شماران کیفیت الحق درین باره ظهور یافت و حقیقت این معنی آنکه گوید
نام منجمی چتر در صنعت تنجیم صاحب قدرت و مهارت کلی بود و در دقایق ابواب
و حقایق این فن و فنون مدارج علیا دیده طویت در رشته اصابت سهام الغیب طالع هر باب
بهدف صواب شهرت تمام گرفته چندی قبل از ولادت باسعادت آنحضرت بعرض [illegible]
آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب از مطلع جاه و جلال نیر آسمان
اقبال مهین شاهزاده والاگهر از صبیه رضیه راجه اودی سنگه معروف بموته راجه فرخنده اختری
بسعادت اثر طالع خواهد شد که پایه سریر خلافت از فر جلوس همایونش باوج گردون
سرفراز دود و گوهر افسر سلطنت را از فرق فرقدسای و تارک مبارک جهانبانی آن
عالم آرائی سازد مژده باد که عنقریب اختر عاطفت حضرت ایشان را از برج تربیت
و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالیمقدار چون گریبان مشرق خورشید
مطلع انوار سعادت آثار شما خواهد کرد دیدها برآنکه از فرط انبساط آن عید سعید
جهانیان را سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و دوران نور و امید برکشاد و فانی
وحوی جاودانی سار شد لاجرم حضرت عرش آشیانی باعث تسمیه فرخنده سرور
عالم را سلطان خرم موسوم فرمودند امید که این خاندان رفیع الشان را برکت
تأثیر این اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار و آسیب دوران امان باشد و بهار
بیت باغ ایشان قبای دهر از آثار عهد دولتش سبز و خرم بود و چون خامه آداب نگار
بدایت حرف نام آن ادب آیین تا هرجا که بهنگام اظهار اسامی خواقین این ایل
قرین باشد بر وفق دستوری که این حضرات والا درجات نامهای عظام را از روی
اعزاز و احترام نام می برند در سیاق سخن تعبیر میکنند لاجرم نگارنده روح المهام مبانی

یمن اختری پر از نور و سرور دل پر صفا و نور افزا و کوکب آمال و امانی جهانیان با بیت
اقبال نموده عالم پیرا از استقامت عهد میلاد مسعود نضارت آورد و از پرتو جلوه
پری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگارخانه چین و رشک بهشت برین گردید
و از شگفته رویی گلبن زینت نور آگین ابواب انبساط بر روی نشاط جهانیان
مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید پیرایه طرب و سرور سرمایه آرایش هنگامه جشن آمده
و کثرت صلات و انعامات سر حد کمال کشید و از رسائی مواد احسان زواید
انعام سلسله آرزو در رشته امل و زار ارباب آرزو نیاز بکوتاهی گرایید اعیان سخنور
ارباب تهنیت در عقد اشعار آبدار آویزه گوش گردن روزگار ساختند
و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بفضلات گرانمند خورسند گشتند از جمله آن
یافته تاریخ کلیم [illegible] بعد الحمد که از پرتو خورشید قدم ،، سایه رحمتی بر سر عالم آمد ،،
نیری از فلک پادشاهی کرد طلوع ،، که بخورشید دری در مقدم آمد ،، در زبان
قلم از غیب تاریخ ،، شاه شاهان جهان قبله عالم آمد ،، و سخنور دیگر این ماده
تاریخ سر و معنی بر جزو بیت شاه روی زمین شاه جهان ،، لمؤلفه عالم گر
و هم در آن روز همایون جشن عرش آسمانی بر رسم آوری مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر پادشاه را بمیامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی ایمن ساختند
و دیده امید را از لوامع اشعه رخسار مهر آثار آن والا گهر روکش دریچه مشرق
نمودند و از صفحه پیشانی نورانیش آیات لیاقت خلافت و امارت استحقاق سلطنت
دریافته به اختیار آن شاهان مرتبه بلند پایگی را بفرزندی برگزیدند ملکه عصر بانوی
بانوان مهر رقیه سلطان بیگم صبیه هندال میرزا عم نامدار جلال الدین محمد
اکبر پادشاه که آن ستوده صفات و عاشره ازواج طاهرات بود و بنده از آنحضرت
نشستند بپرورش صوری و معنوی ظاهر این پرورده عنایات الهی ذیرا

چون سرانجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم و انتظام مهام دار الخلافهٔ آدم به اهتمام کارگذاران
اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک والدین توامان نامزد درجهٔ عالی ریاست
ملک سرمایه والدین منوط است منتهی میشود و تنظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عقد
مشکلات قضایا بازی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست میدهد لاجرم
حضرت حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله حسب رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفاسد
عالم کون و فساد در هر قرنی از قرون ظهور نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولت ابد مایل
بزوال نگشته سعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده
بپرتو نظر عنایت و یمن سایهٔ تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبهٔ ظل اللهی
مهیا زد و شایستهٔ منصب خلافت کبری و قابل مرتبهٔ شاهنشاهی والا نموده
قوانین سروری و قواعد رعیت پروری بفیض فضل خودی آموزد و تا چون نوبت
فرمانروایی بدان دست پرورد عنایت خدا آگاه رسد بی استعمال فنون تدبیر
و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال
رعیت و سپاهی بر بصیرت کلی مدخل تواند نمود و سایر آداب جهانگیری و جهانبانی
مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزاین و تدبیر منازل و مداین و غیر اینها از روی آگاهی و دانستگی
تمام تصرف تواند نمود مصداق این قرار داد حکمت مبنا و طلوع نیر اعظم اوج
خلافت و پادشاهی از مشرق عظمت ظل اللهی یعنی ولادت با سعادت سلطان السلاطین
زمین ثانی صاحبقران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی
از انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه
شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول بر روی رویت و غرهٔ ربیع الثانی بحسب دستور العمل اهل
مشهور سنه هزار هجری موافق بیست و پنجم دی ماه الهی سال ۳۶ ششم جلوس اکبری
دار السلطنهٔ لاهور وقوع یافت و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب

کار ار کرد ما چو رفت برآید و زمان جلوه نمایی شاهد مراد بعرصه شهود و ساحت وجود درآمد
لاجرم بخواست ایزدی انجم صحایف را بزیور حجم آراسته با دوری طالع کارگذار و
نیروی دستیاری فکر زیرک برخی ارسال معارف فضلا و قابت سعیده سماع عمر الشرف
انحضرت والا رتبت و سهم از سوانح ایام دولت امعالی مرتبت را در لباس
اختصار و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم و حالی لشکرانه دریافت قیمت
این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده حرف دار کحل الجواهر مانند نور تازه پذیر
صورت مراد در آئینه معاینه جلوه گر دید دل کامکار زیر بتوفیق عنایت الهی
ابواب لطف سخن و سلاست کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی
مومیایی مغنی استخوان بند بدست افتاد روی صدق بر زمین منت گستر ارزانی
بسجده نیاز نهاده و کلمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان راندم
و در سال هزار و هفتاد و هجری از چمن آرای این گلشن فیض فراخ گلی یافته از رفعت
نشو و نمو سپهر بنیانی برافراختم و با علام الهام عالم آمدن خجسته نامه را که همایون
آغاز و فرخنده انجام باد بلعل صالح موسوم ساختم لطیفه فیض الهی که عدد حروف آن سال
مذکور موافق است تاریخ اتمامش یافتم امیدوارم که یاران حرف گیر و عزیزان
نکته چین از سر طعن و طنز در گذشته بر طلب و قال کلامم نه خندند و با چون منی مسکین
که از غایت تلبیس با یکی حرف شناسی را عوض المعرفه دانش میدانند
در بیت [illegible] شد کو و کان الحمد بجهار صف نعلین لسانم را نسوده
نبینه کمال مشی رد از راه تحرین و جرا در رباید هرجا سهوی و خطایی
بنظر در آید [illegible] قلم عفو [illegible] وجود معدود این [illegible] عفو و
[illegible] از مشرق والدو [illegible] سنه [illegible]
[illegible] از نور ظهور [illegible]

حوصلهٔ دریافت کنه نور مسلک محاکی از پایه پرورده‌های حضرت پروردگار سر می‌زند ندارند
باوجود این ناسکالی این خردوران تابع نظر از جودت منشی بی استعداد اعنی کمترین
اعیان دولت ابدپیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال [illegible] زبان زد اهل روزگار است
اندیشه این امر دشوار از روی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت فلک اقتدار بطریق
اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعد از ثبات ارادهٔ طیران صعوهٔ بی‌مقدار با بال‌افشانان
عالم قدس و زرنشینان عرش و کرسی با نوای امداد پرواز از مور ضعیف بی نیروی بال و پر نشانها هیهات
هیهات و لاجرم درین مقام که سخن از سررشتگی تالیف صدر ره بسر در می‌آید و قلم با وجود
تازه‌نگاری از پریشان سر زبان میگردد و گاه از تهی‌دستی لفظ و مضمون سامان این کار و
بار از اندازهٔ قدرت خود بیرون و رشتهٔ دل بر در پی پیشرفت این مطلب ممکن نیستم
و گاه قلم شکسته رقم را بفرجام آوردن این امر دشوار مشکل اندیشیده کام ما خرد
لب میگذاشتم که ناگاه هاتف سعادت مژدهٔ این عنایت بگوش هوش ما در داد
که تا ای فلان تا کی ازین خود درآیی و هرزه درایی می‌توان کرد فکر تازه بیابی
که در فیض را نه بیسی ازانجا که فضل الهی است بی نسیم بهار چمن چمن گل مراد
در بوستان امید میخندد و بمدد آرایش مشاطهٔ فکر شاهد معنی در حجلهٔ سخن چهرهٔ دلبری
می‌افروزد و مدعا چه مانند فرو مالکیان سوو مسخند ایدی و سبب مالکان فرح بکنه درآیی
فرو رو در ورطهٔ بحر و لجهٔ حیرانی گشته از قصور ایمی خود را از باخته تالی سلسله جنبانی
اقبال بیدار بدلش تحریک تحت بیگانه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن و الکار
فرمای همت مایه طلب شده و کاری توفیق کارساز بنگارش صور آثار بدیعه
الحضرت و سیاحکارنامه‌های احوال سلاطین ماضی و حال و دستور العمل
پادشاهان زمان استقبال برد از وجون از تبر اشارت سراپای ایثار
موافقت بخت و دستیاری سعادت ازان گرانمایه بمیان آورده برآمد

مرقوم ستوده سیر نیکو محضر صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت [illegible] ارباب استعداد و داد

گوهران نیک بنیادی کوشنده با صاحب رای و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست

و حدس صائب و فکر تام و قوت طبیعت و دقیقه [illegible] یکتای اختراع امور عجیبه و ابداع

اشیای غریبه نموده و در جمیع اسباب التعیش و مواد سعی مثل الوان اطعمه و اشربه لذیذه

و البسه فاخره و فرشهای [illegible] طبای نادره و اقسام طیب و عطر العرفات [illegible] فرموده

با توجه غایت تزیین و تکلف رسانند و در مقیاس عمارات عالیه و ابنیه رفیعه و بساتین

دلپسند بطرز غریب بر روی کار آورده و جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قواعد تازه

وضع فرموده چنانچه ذکر نمودار از بدایع آثار و مآثر آن شهنشاه خورشید اشتهار در

جریده جهان و صحیفه روزگار رسیده و شمه از غرایب اطوار و اوضاع آن پادشاه

فلک جاه بر ورق سواد روزنامه لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته تا بنابر این دیرینه

و هر کاست آثار حیران بهمین رقم خامه قدرت کتابه طاق این بلند رواق

میناست و تا بنای این دار فنا را بقا باشد ذکر اطناب صالحات و سکه خیرات

جاریات آن محیط جود و احسان در روز زبان بر زبان جوان خواهد بود و در صورت

نگارش بدایع و غرایب احوال آن مجدد معالم دین و دول که بادی مبادی نعم و آلای

و بانی مبانی جهانبخشی و جهانبانی است و مدار بقای دار دنیا دستور العمل سلاطین

و شهریار خواهد بود و چگونه بشرح و بیان در رسید و فضایل خصایل آنحضرت

که از توصیف و تعریف سخن سرایان بی‌نیاز است کی سر بفتر لسان و تحریر خامه

و زبان فرودی آرد لیکن بنابر آنکه برخی از سخن پردازان از آنجا که بلند پروازی

همت [illegible] و [illegible] های خطرات [illegible] در صدد مجملی از آن

شده [illegible] ترتیب [illegible] بر حسب القول [illegible] روزگار نزدیک [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] روزنامه احوال آنحضرت ثبت نموده اند چه [illegible] نشان

بحمته دوام نظام عالم امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سررشتهٔ ارتباط ملک و ملل و زمام
سرانجام مواد دین و دول در قبضهٔ سلطنت معدلت آئین بازگذاشته و به برکت
نیروی طریقت ایضاح شریعت شمشیر کفرفرسائی این گروه والاشکوه را مصباح
معابد اسلام و مفتاح مغالق بیعت اقلیم نموده میزان استقامت کردار و گفتار
که وسیلهٔ اعتدال مزاج روزگار است بکف کفایت ایشان ارزانی داشته و از جمله
این والامنزلتان خلافت مرتبت ذات قدسی صفات دارائی جهان آرای گیتی
فروز جهان خدای سریرافروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد
شاه جهان بادشاه غازی را مصدر کمال کمالات بشری آفریده بالغ نصاب
کامیت نسبت خرد و پرده کشای اسرار سواد و بیاض ساخته وان گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علویه را که آب پرورد تعلیم کرده آدابهای الهی است سزاوار سلک
ریاست سلطنت و جامع نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی
بر سایر سلاطین ماضی و حال رتبهٔ مزیت داد و چون مقرر است که در هر صد سال از زمین
دست مجددی را بکارکنان قدرت ربانی بر سر کار کنند میانهٔ ملک و ملت
می‌آرند همین که از جلوس اقدس آن دستان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و
زمان بر وجه احسن درست نشسته هزار سال کمی از کل صلح کل گلستان گشت و مقتضیات
ارادهٔ کاملهٔ فعال ما یرید بر وفق خواهش از قوه بفعل آمد بر عجوزهٔ سال خوردهٔ دهر حال جوانی
از سر گرفت نخست امری که از آن سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض سید المرسلین
بر عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بفعل و برکات شارع معاملات الله و تکمیل آن سنن
خاتم النبیین و تحصیل ملکهٔ اخلاق و آدابهای الهی که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر
میکنند چنانچه ظاهر از هر را بحلیهٔ مبالغت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته و باهتمام بدان
آیات باطن ابوذر را بحسب فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی بپیراسته و ترتیب

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

شکفته رویی چمن بیان و خنده ریزی گلبن سخن از حمد بهار پیرای گلشن کاف و نون
و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت به آلایش کلک تقدیر رویه قدرت
بدایع نقشی چون سرور اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحابه بر لوح ایجاد و [illegible]
از فروغ صورت [illegible] تقدم معنی او که سفیده صبح افسر منبر و مطلع انوار و آتش [illegible]
شبستان [illegible] [illegible] و روشن و چارسان و مدار اما خداوند اکمل [illegible] جاوید تا بر
ساخت [illegible] بره روزگار را بنور لقای از ماهران منظر موعود و آرایش تازه
و لکار [illegible] از پرتو ظهور باسط النور ان افتاب ذرات کون و مکان زینت
بیانوار [illegible] ت داده غلغله کبریای جلالی و جمالش در ملک و ملکوت اندر خت
و زینت [illegible] در جمیع مراتب رسالت انبیا و در کنار کمال [illegible] المظهر ایم
تحریرات [illegible] کار و بدایع بیان بر کافه انس و جان آشکار نموده و صیت نعت
تحریر [illegible] عنبرکرای کرده اند و حسن الفاظ عربیه و معانی بدیعه آیات [illegible] احکام
[illegible] هدایت و توضیح درایت انجم سپهر اصطفا در نظرها جلوه گر ساخته
منزل الصدارت رسانند و بر طبق آن [illegible]